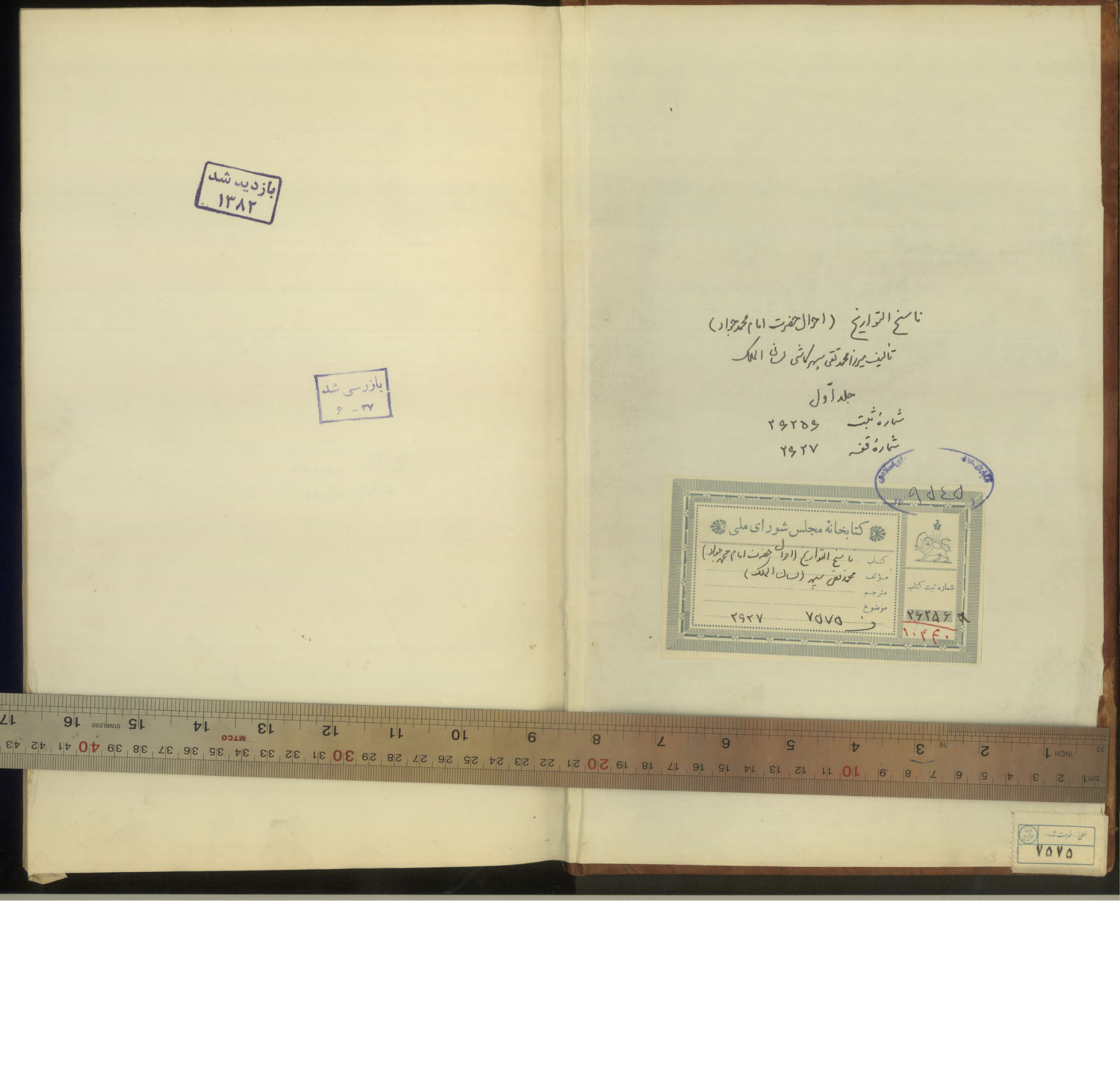
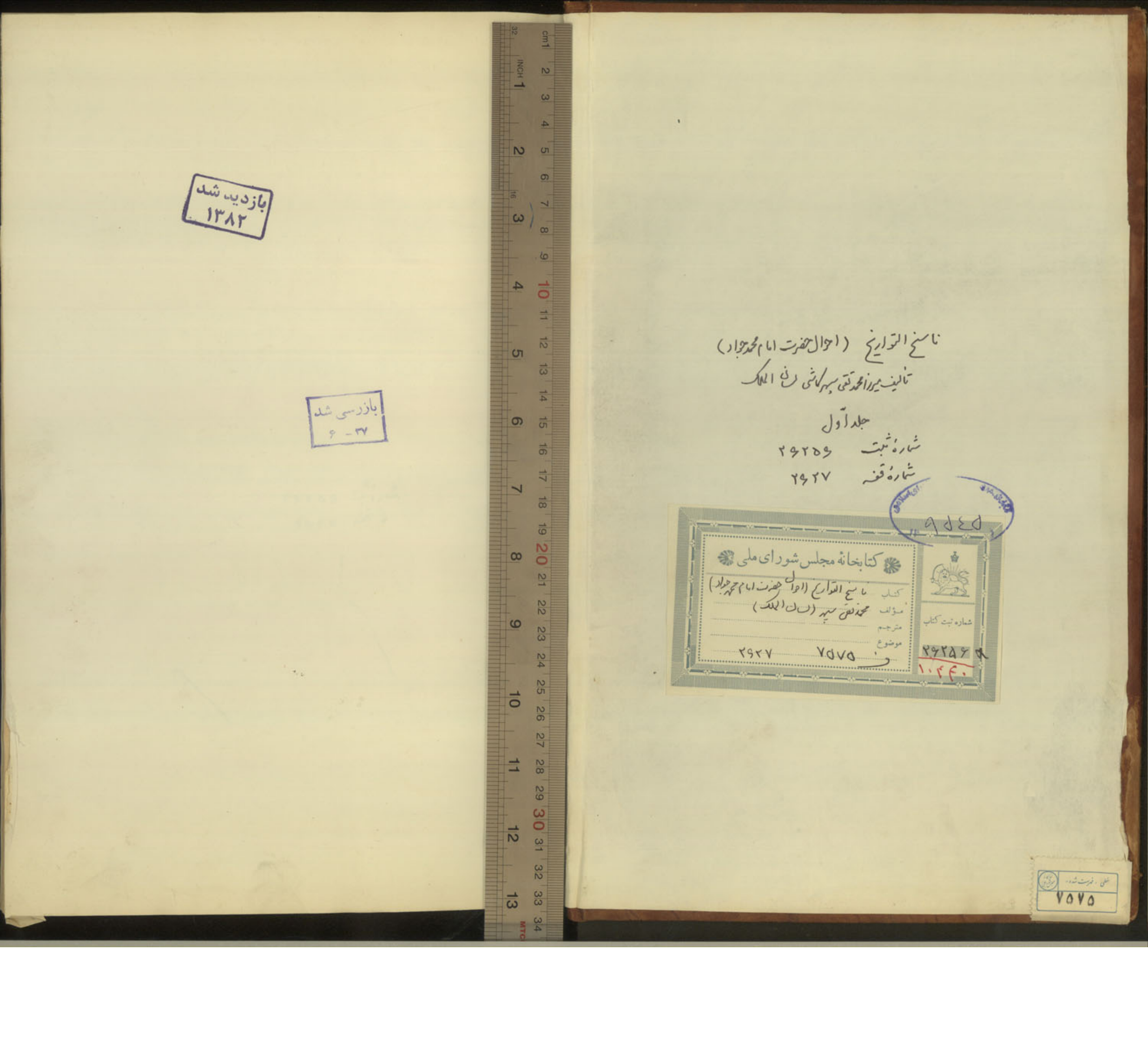
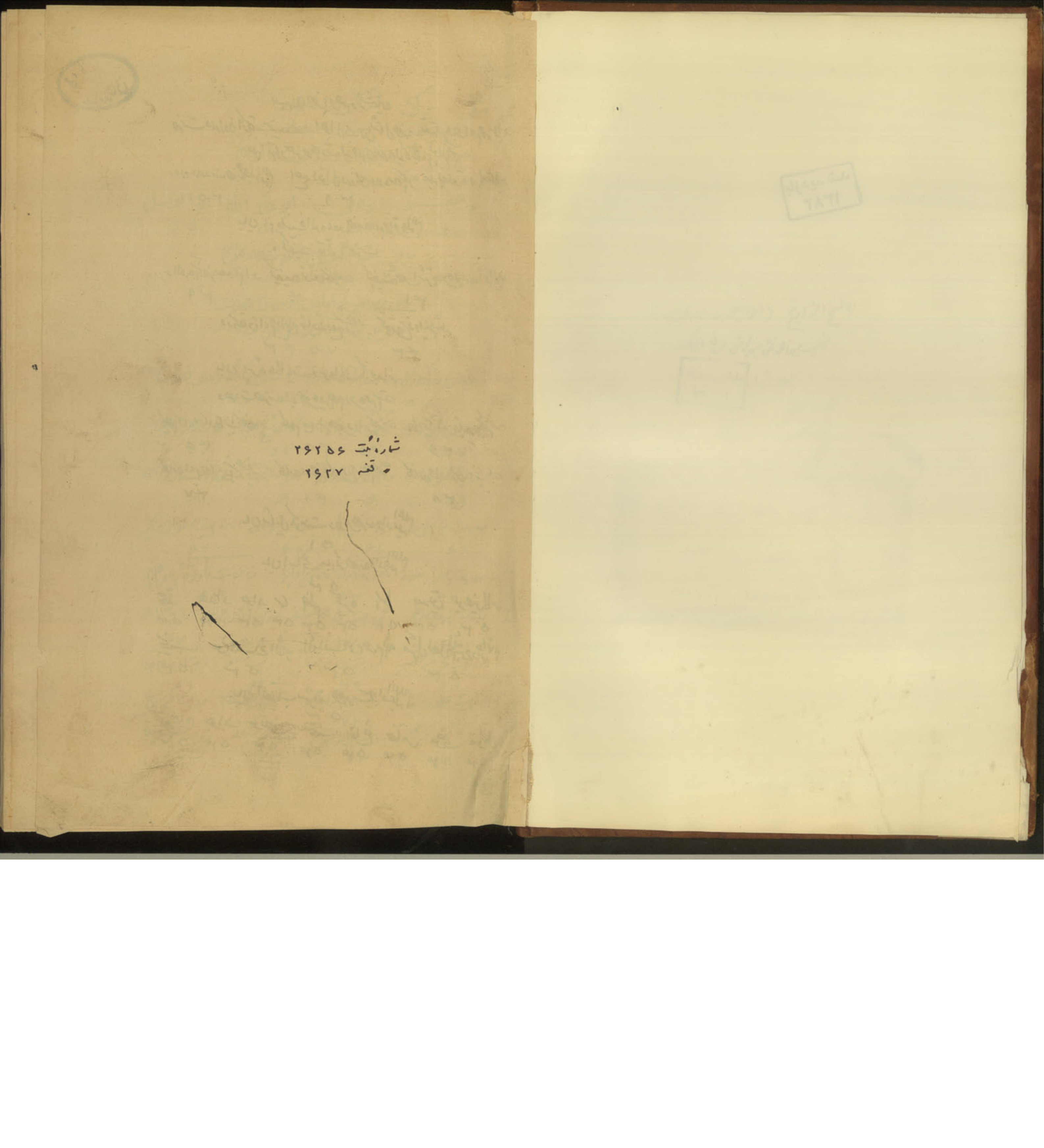




بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
۳۷ - ۶
ناسخ التواریخ (احوال حضرت امام محمد جواد)
تالیف میرزا محمد تقی سپهر کاشی لسان الملک
جلد اول
شمارهٔ ثبت ۲۶۲۵۶
شمارهٔ قفسه ۲۶۲۷


ناسخ التواریخ (احوال حضرت امام محمد جواد)
تالیف میرزا محمد تقی سپهر کاشانی لسان الملک
جلد اول
شماره ثبت ۲۶۲۵۶
شماره قفسه ۲۶۲۷
بازدید شد ۱۳۸۲
بازرسی شد ۶-۳۷
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ناسخ التواریخ (احوال حضرت امام محمد جواد)
مؤلف محمد تقی سپهر (لسان الملک)
مترجم
موضوع
شماره ثبت کتاب ۲۶۲۵۶
۷۵۷۵
۲۶۲۷



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

فهرست جلد اول از کتاب ... احوال ... حضرت ... امام محمد جواد
سلام الله علیه که عبارت از جلد ... از کتاب ... است

فهرست

[illegible]

فهرست

فهرست

فهرست

وفات ابی

فهرست

فهرست

پایان

فهرست

فهرست

فهرست کتاب

فهرست کتاب

بیان حوادث

فهرست کتاب

[illegible]

فهرست کتاب

فهرست کتاب

فهرست کتاب

فهرست کتاب

بیان پاره

فهرست کتاب

فهرست کتاب

فهرست کتاب

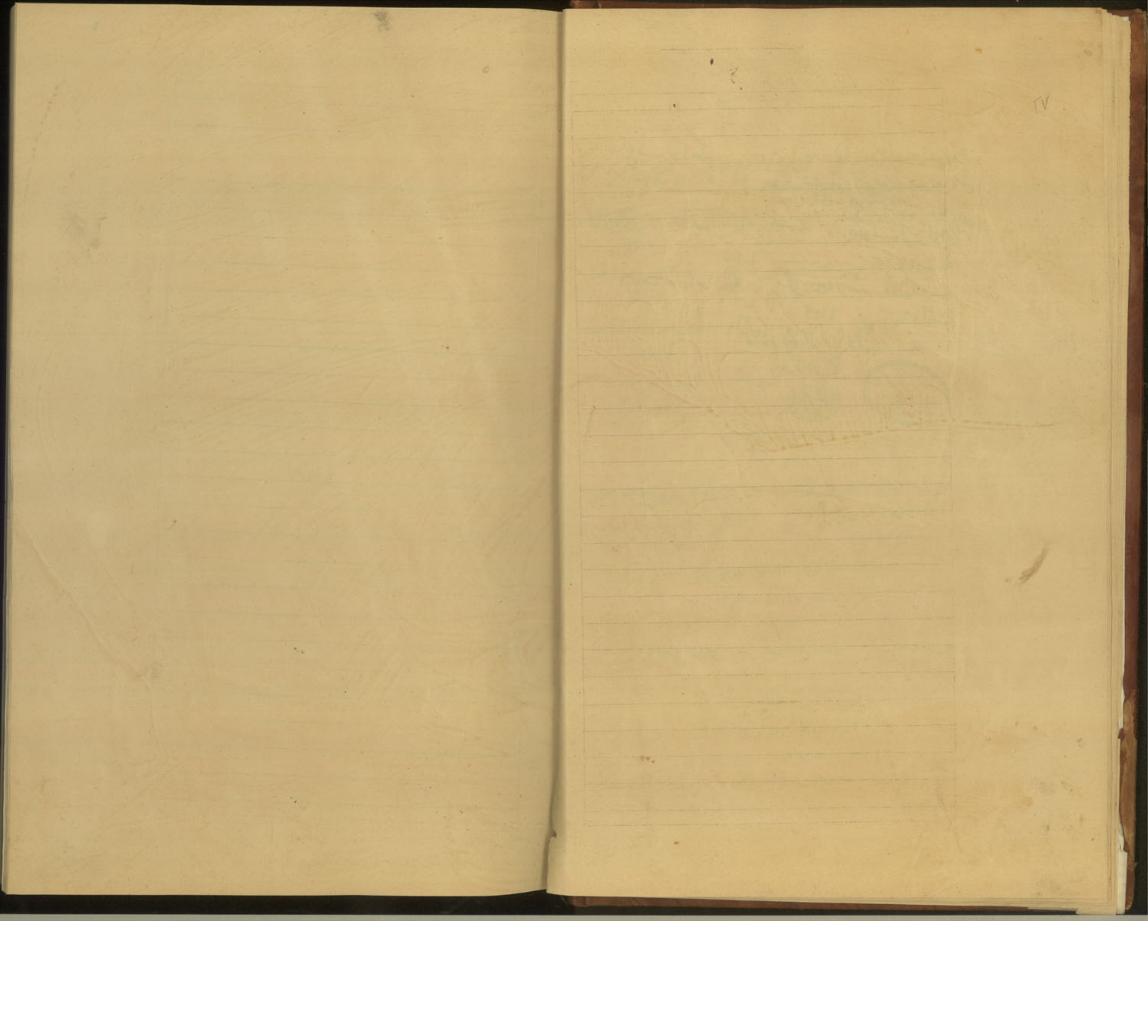
فهرست کتاب

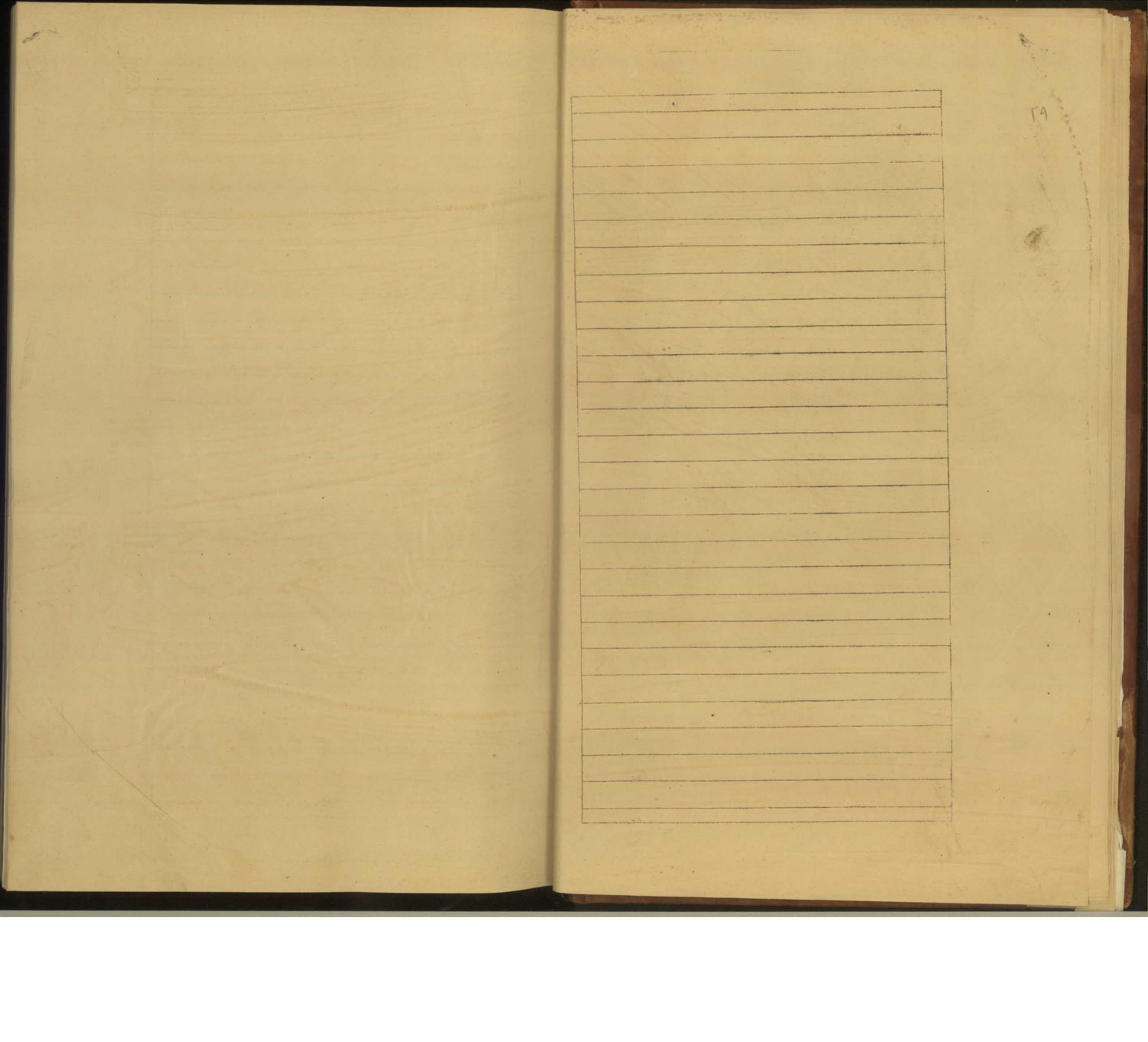
حکایت مأمون

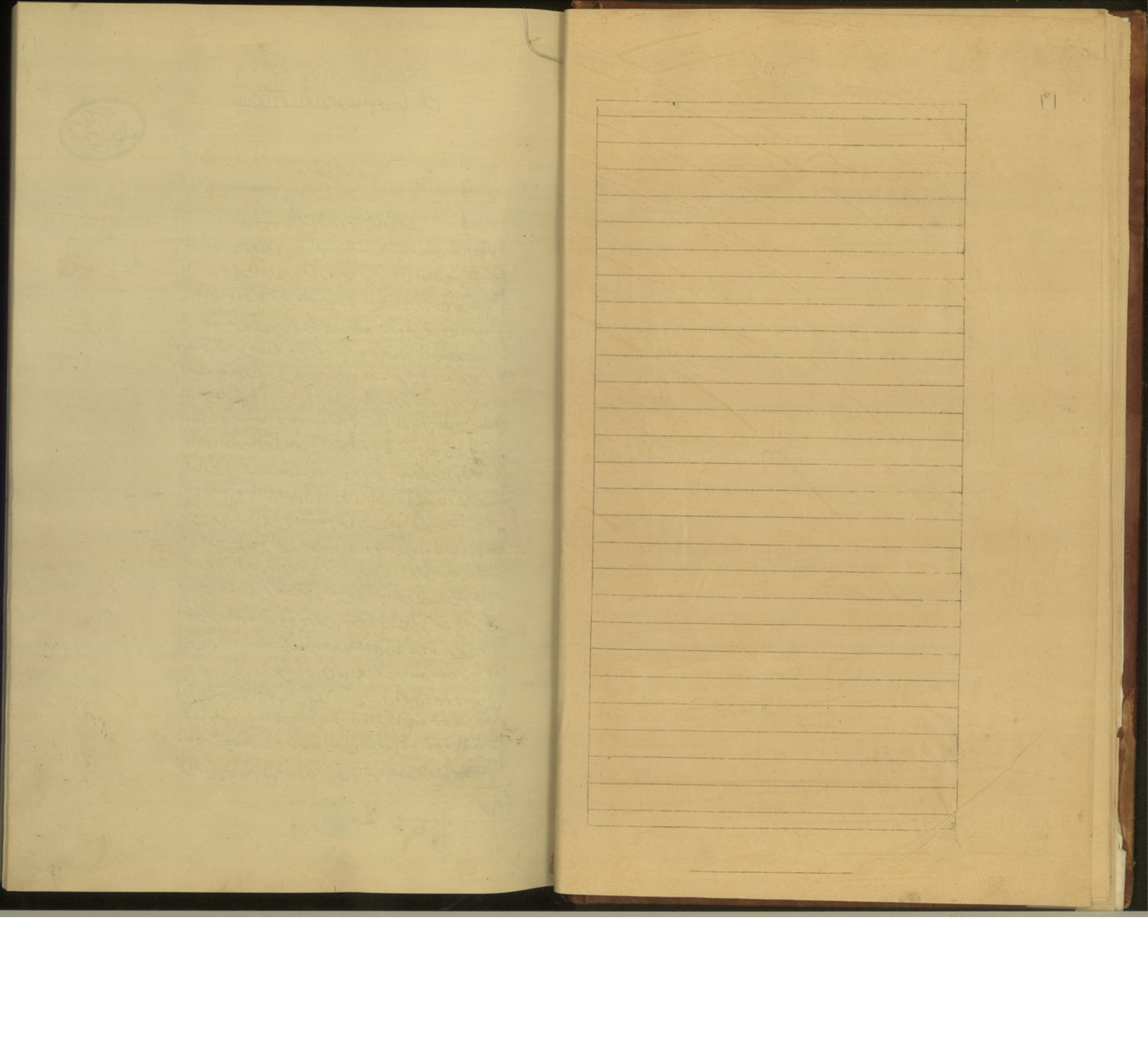
فهرست کتاب

فهرست کتاب

والحمد لله تعالی اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا




٢٩



جلد اول از کتاب احوال حضرت امام محمد جواد علیه السلام

هو الکافی الجواد

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو المعین

الحمد لله رازق العباد فالق الاصباح و رافع السبع الشداد و مشید الارضین بالاوتاد و الصلوة
والسلام علی محمد و آله الی یوم التناد و بعد چنین گوید بنده فالق [illegible] که در روز [illegible]
[illegible] بتوجه عرضه میداشته در این روز دو شنبه نهم شهر شعبان المعظم
[illegible] محمد [illegible] بحری [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] دو روز [illegible] که اهل [illegible] افلاطون [illegible]
[illegible] ملوک [illegible] فخر سلاطین [illegible] ملک الملوک [illegible] اسد الله [illegible]
فی الحرب [illegible] تاجدار [illegible] سلاطین
[illegible] سلطان بن سلطان بن سلطان
سلطان السلاطین [illegible] سلطان احمد شاه قاجار
[illegible] الی یوم القرار [illegible]
[illegible] جلد اول کتاب احوال [illegible] حضرت [illegible] فالق [illegible]
[illegible] یوم التناد [illegible] جمیع الموجودات [illegible]
[illegible] محمد بن علی التقی الجواد صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین و اولاده
المعصومین [illegible] این روز فرخنده مولود مسعود حضرت [illegible]
[illegible] خلیفة الرحمن [illegible] القرآن [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت حق [illegible] التقصیر [illegible]
[illegible] و صوت [illegible] نظر و حفظ [illegible]
در هر روز [illegible] روز [illegible] و آنچه [illegible] صلوات الله
علیهم [illegible] احوال [illegible] اجمعین [illegible]
[illegible] تحریر [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] احوال [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] این عبد ضعیف [illegible]

[illegible]



از جلد دوازدهم از کتاب ناسخ التواریخ

۳۵

سعادت استماع خبر [illegible] فرد فرد [illegible]
[illegible] و تقویت [illegible]
[illegible] بعید و قریب [illegible] سؤال [illegible] و مجیب

بیان تاریخ ولادت کثیر السعادة حضرت
ولی خالق عباد امام محمد جواد علیه السلام

زمان ولادت علیه السلام

محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمة در کتاب کافی [illegible] ولادت [illegible] حضرت
امام محمد بن علی جواد [illegible] در شهر رمضان المبارک [illegible] و نود و نهم هجری [illegible]
[illegible] ولادت حضرت امام محمد تقی جواد علیه السلام در مدینه طیبه در
شب جمعه [illegible] شهر رمضان [illegible] و بقولی [illegible] ابن عیاش ولادت
[illegible] رجب [illegible] و نود و نهم [illegible] در کشف الغمه مسطور است که ولادت آنحضرت
در شب جمعه [illegible] شهر رمضان [illegible] و نود و نهم [illegible] در فصول المهمه مسطور است
که ولادت آنحضرت در مدینه در [illegible] شهر رمضان المعظم [illegible] و نود و نهم هجری اتفاق
افتاد [illegible] تولد آنحضرت در شهر رمضان [illegible] و نود و نهم هجری [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] و بقولی در شب جمعه [illegible] ابن عیاش [illegible] رجب [illegible]
[illegible] علیه الرحمة مسطور است [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام در شهر رمضان
[illegible] و نود و نهم [illegible] در نور الابصار مسطور است که ولادت آنحضرت در روز [illegible]
شهر رمضان المعظم [illegible] و نود و نهم [illegible] در کتاب مطالب السؤول محمد بن طلحه شافعی
[illegible] ولادت [illegible] حضرت جواد علیه السلام شب جمعه [illegible] شهر رمضان سال
[illegible] و نود و نهم و بقولی [illegible] رجب [illegible] در تذکرة ابن جوزی [illegible]
ولادت [illegible] آنحضرت [illegible] و نود و نهم هجری [illegible]
روایت میکند [illegible] ولادت آنحضرت [illegible] و نود و نهم [illegible]
[illegible] ماه شوال [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] در شهر رمضان [illegible] و نود و نهم [illegible] در تاریخ غفاری [illegible]
[illegible] در شب جمعه [illegible] شهر رمضان المبارک [illegible] در هر روز [illegible]
[illegible] اللهم صل علی محمد بن علی امام المتقین [illegible]

دعوات المتهجد در مصباح کفعمی روایت کرده از ابن عیاش که گفت خارج شد توقیع بدست شیخ کبیر
ابی القاسم رضی الله عنه اللهم انی اسئلک بالمولودین فی رجب محمد بن علی
الثانی و ابنه علی بن محمد المنتخب الدعاء جمال الاسبوع ابن طاووس و کفعمی در
حواشی بلد الامین نیز از ذکر کلام شیخ [illegible] علیهم الرحمه نوشته که [illegible]
برای این روایت توقف نموده اند و در این مقام [illegible]
از آن وصف این دعا است که اگر [illegible] حضرت امام محمد جواد و امام علی نقی در
علیهما السلام در ماه رجب متولد نشده باشند پس چگونه حضرت حجة الله [illegible] المولودین
فی رجب [illegible] امام بزرگوار عالی مقدار که در ماه رجب [illegible]
[illegible] در ماه رجب متولد شده باشند [illegible] اعلی الله مقامهم [illegible]
[illegible] اول [illegible] قول [illegible] روایت [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
ماه رجب [illegible] ولادت [illegible]
[illegible] حضرت حجة علیه السلام [illegible]
[illegible] المولودین [illegible]
ولادت آنحضرت روز [illegible] پنجم شهر رمضان [illegible] سال یکصد و نود و پنجم
هجری بود و ابن اثیر [illegible] وفات آنحضرت در سال دویست و بیست [illegible]
عمر [illegible] ولادت آنحضرت در سال [illegible]
نود و پنجم بوده [illegible] ولادت [illegible]
در مدینه طیبه در شهر رمضان سال یکصد و نود و پنجم [illegible]
نیز [illegible] و در تاریخ الخمیس نیز وفات آنحضرت در سال دویست و بیست [illegible]
[illegible] ولادت [illegible] در سال یکصد و نود و پنجم [illegible]
در مروج الذهب [illegible] نوشته در سال دویست و نوزده [illegible]
معتصم محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام
وفات کرد و بیست و پنج سال از عمر [illegible] گذشته بود و در زمان وفات [illegible]
علی بن موسی الرضا علیه السلام هشت سال و هشت ماه از عمر شریفش گذشته بود [illegible]

[illegible]

[illegible] و نوزده [illegible] و اول هشتم [illegible] و نیز مقرر است [illegible] در زمان وفات [illegible]
[illegible] ولادت [illegible] در سال یکصد و نود و پنجم [illegible]
مسعودی در ذکر احوال واثق خلیفه نیز [illegible] ابو جعفر محمد بن علی بن موسی
الرضا علیهم الرضوان در خلافت واثق وفات کرد [illegible]
در ذکر احوال معتصم از این کتاب [illegible] مذکور داشتیم [illegible]
در حق واثق و خطاب [illegible] نوشته [illegible] واثق در سال [illegible]
[illegible]
[illegible] در خلافت معتصم مذکور [illegible]
[illegible] در زمان واثق [illegible]
[illegible] حضرت امام علی نقی [illegible]
[illegible] وفات آنحضرت در سال [illegible] در زمان خلافت
معتز [illegible] در روضة الشهدا [illegible] نوشته ولادت با سعادت
امام محمد تقی علیه السلام روز جمعه یازدهم رجب و بقولی نیمه رمضان [illegible] سال یکصد و نود
پنجم و وفات آنحضرت بود در زمان خلافت معتصم در سال دویست و [illegible]
این نیز مخالف [illegible] خلافت معتصم [illegible] وفات [illegible]
سال [illegible] و [illegible] در [illegible] در سال [illegible]
[illegible] در سال وفات آنحضرت [illegible] و در تاریخ روضة المناظر ابو الولید ابن الشحنه
[illegible] در سال [illegible] محمد الجواد بن علی بن موسی الرضا بن موسی الکاظم
علیهم السلام وفات کرد و در این وقت بیست و پنج سال از عمر مبارکش گذشته و این
قضیه در ایام حکومت معتصم بود [illegible] ولادتش [illegible] در سال یکصد و
نود و پنجم [illegible] و در تاریخ منتظم [illegible] نیز وفات آنحضرت [illegible]
و ولادت [illegible] در سال یکصد و نود و پنجم [illegible] مشهور [illegible]
ولادت آنحضرت در سال یکصد و نود و پنجم در روز جمعه [illegible] رجب [illegible] در مدینه طیبه
[illegible] در بحر الجواهر مسطور است [illegible] ولادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام در دهم ماه
رجب [illegible] روز جمعه [illegible] ماه رمضان [illegible] نود [illegible]

[illegible]

طیبه و مشهور است و در تذکرة الائمه مسطور است که ولادت آن حضرت در روز جمعه نوزدهم ماه
رمضان المبارک یا نوزدهم آن ماه در سال یکصد و نود و پنجم هجری در مدینه مشرفه اتفاق افتاد و
در کتب سیر مسطور است که آن حضرت در زمان وفات پدر بزرگوار خود نه ساله بود و بعضی گفته‌اند
هفت سال و چند ماه داشت و در سال ... حضرت رضا علیه السلام به موجب قول بعضی
روایات در ... مسطور است که ولادت
آن حضرت در نیمه ماه رمضان سال یکصد و نود و پنجم هجری بود و در زمان دولت
پدر بزرگوار خود به قول اصح هفت سال و چند ماه از عمر شریفش گذشته بود و در کتاب
حبیب السیر مسطور است که ولادت با سعادت آن امام والامقام در نوزدهم شهر رمضان
المبارک سال یکصد و نود و پنج روی داده و ولادتش در مدینه طیبه بود و بعضی در دهم ماه
رجب گفته‌اند و در زمان رحلت امام رضا علیه السلام هفت سال و چند ماه داشت و صاحب
روضة الصفا نوشته که ولادت حضرت جواد علیه السلام به روایتی نوزدهم ماه رمضان
سال یکصد و نود و پنج در مدینه طیبه اتفاق افتاده و بعضی در روز جمعه دهم ماه رجب
دانسته‌اند و در همان سال مذکور و در کتاب جلاء العیون مسطور است که ولادت
... السعادت ... باتفاق در یکصد و نود و پنج هجری بود و اکثر آن است که روز ولادتش
در جمعه بوده است یا نوزدهم ماه مبارک رمضان یا نوزدهم و شیخ طوسی علیه الرحمه از ابن
عیاش روایت کرده است که ولادت آن حضرت در دهم شهر رجب بوده است و دعائی که از
ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آمده است ... به حقیقت
این قول ... و مکان ولادت بلا تفاوت در مدینه طیبه اتفاق افتاده است
و ... خبر و ... آن از طرف علامه مجلسی علیه الرحمه ثابت است ... در ...
ولادت آن حضرت ... نوزدهم ... ماه رمضان سال یکصد و نود و پنجم هجری ...
و بعضی گفته‌اند که تولد آن حضرت در دهم شهر رجب است ... و مؤید این خبر آن
دعائی است که از ناحیه مقدسه بر دست شیخ ابوالقاسم ... بیرون آمده است چنانکه
در این فصل مذکور شد و ... حضرت امام رضا ... حضرت جواد
علیهما السلام ... در حیات القلوب نوشته که ولادت آن حضرت در شب جمعه و
... نوزدهم ... شهر رجب و به قولی ... شهر رمضان ... از ...

آنچه و

آنچه و قول اول صحیح است در سال یکصد و نود و پنج هجری در مدینه طیبه در ایام خلافت مأمون
بوده است بجمله در سایر کتب تواریخ و اخبار نیز بیرون از آنچه از این کتب نقل کردیم ... است
و از جمله اقوال ... ولادت آن حضرت در یکصد و نود و پنج هجری و محل ولادت
... در مدینه طیبه و ماه ولادتش در ماه رمضان المبارک و روز ولادت ... از
جمعه ... روز نوزدهم ماه رمضان المبارک غلبه داشته است اگرچه جمعی روز ... ماه
شهر رمضان را ... و از ... میتوانیم روز دهم شهر رجب ...
حیات القلوب و دیگر اقوال ترجیح میدهیم ترجیح بلا مرجح ... و الله اعلم است

بیان نام و نسب والده ماجده حضرت
امام محمد تقی علیه السلام و کیفیت تولد آن حضرت

بر ضمیر ... پوشیده نماند که والد آن امام والامقام حضرت امام رضا علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین
علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم است و ...
... تمام مخلوقات از برکات محمد و آل محمد ائمه معصومین علیهم السلام موجود شده‌اند و مادر
عصمت پرورش ام ولدی بود مسماة به خیزران و به قولی ریحانه و به قولی مریم و به قولی درة
و به روایتی سبیکه نوبیه و کنیتش سکینه مریسیه و به روایتی ... آن حضرت را درة
... میخوانند و مریسیه بود و از آن ... حضرت امام رضا علیه السلام او را
خیزران نامید و او از ... قبطیه بود و به قولی سبیکه نام داشت و نوبیه بود و ...
نام داشت و کنیتش ام الحسن بود ... مادر آن حضرت ام ولد بود ...
نوبیه میخوانند و بعضی گفته‌اند نامش خیزران است و به روایتی از اهل بیت ماریه قبطیه مادر
ابراهیم پسر حضرت رسول صلی الله علیه و آله است مجلسی علیه الرحمه ... در جلاء
العیون مرقوم است که ... نوبیه بوده است و بعضی مریسیه نوشته‌اند و شیخ مفید در ارشاد
... ام ولد و نوبیه و ... سبیکه ... در حیات القلوب ...
از ... از خویشان ماریه قبطیه ...
حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ...
... حضرت امام محمد تقی علیه السلام
و ... بأبی ابن خیرة الاماء ابن النوبیة الطیبة الفم المنجبة

[illegible]

الرحیم یاقوت حموی نوشته نوبه بالضم ثم السکون و واو و بای موحده و های بلاد وسیعه
در جنوب مصر است و مردم آن نصاری و اهل عیش و عشرت‌اند و اسم شهر ایشان دنقله و
دار الملک بر ساحل نیل واقع است و طول بلاد ایشان ... است و از دنقله تا اسوان
اول عمل مصر هشت ماه راه است و از اسوان تا فسطاط مصر ... ماه راه است
و بلاد ایشان ... بسیار است و ... رئیس عظیم دارند و نوبه نیز نام بلدی است
در افریقیه و هم نام موضعی است سه روز راه تا مدینه طیبه ... داشته ... بقیع ...
راه ... شده و ... حال آنکه ... قریه‌ایست در مصر و ولادت آن ... ذکر کرده
مصر و صاحب نجات الملوک ... بفتح نون و سین مهمله و فتح کاف و سکون ... صحیح
نیز این است و بعد از ... حلیمه خاتون دختر حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر
علیها السلام به سند معتبر روایت کرده است که چون زمان ولادت حضرت جواد رسید
خیزران ام ابی جعفر علیه السلام در رسید امام رضا علیه السلام مرا طلبید و فرمود ای حلیمه حاضر ولادتها
و ادخلی ... و القابله بیتاً ... خیزران ... آمد ... به مقام ولادت
او ... در خدمت آنحضرت بانم ... شب در رسید خیزران ... قابله در
حجره در آورده ... چراغ برافروخت ... بر طشت ... او بود در زاینده
در آن حجره ... از آن ... نور ... طشتی ... و ... زیر او ...
... از ... چراغ ... درهم ... ناگاه دیدیم ... و ... وارد
نقش ... و درخشنده ... ولادت از افق رحم طلوع ... در میان طشت نزول فرمود
و ... آنحضرت ... و ... کرد ... نور ... آنحضرت ... تمام
حجره ... نور ... از چراغ ... و نظر ... دیدیم ... آن نور ... و ... که
... گرفتم و در ... مدتی ... حضرت امام
رضا علیه السلام بحجره تشریف آوردند ... و از آن ... که ... در ... حضرت
... در ... خود ... و ... گهواره عزیزه ...
... و آن ... و ... عرض ... که ... گهواره ... محجوب ... آید
آنحضرت ... آن شب ... که ... ولادت بود ... فرزند ... از ...
و پوشیده ... بر ... دید و ... حضرت جواد علیه السلام دیده ... بیش ...

کیفیت تولد آنحضرت

... از ... حضرت ... ولادت ... آنحضرت ...

بگشاد و بطرف ... نظر فرمود و بار ... شهادتین ... اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله جاری ساخت و کلام عجیب ...
از آن نور بخش عالم ... شدم که حضرت امام رضا علیه السلام ... و آنکه را دیده
و شنیده بودم ... و ... امام ... از ... که ... تعجب ...
شدم فرمود ای حلیمه ... از ... ما ... حکیمه ... نوزادی ...
اکثر ای حکیمه آنکه ... از ... عجایب حالات ... بسیار ...
... الکون ... حکیمه دختر ابو الحسن موسی
علیه السلام ... حضرت ابو جعفر علیه السلام با آنحضرت ... آنحضرت
امام رضا علیه السلام ... افاده ... شده ... در ... فرمود
روز ... ثم اتیتہ ... فاذا هو ... فالزمها سبعة ایام ... بر ...
... او ... حکیمه ... حضرت امام محمد تقی علیه السلام ... فرمود اشهد ان
لا اله الا الله ... و الحمد لله و صلی الله علی محمد
و علی الائمة الراشدین ... در مدینه ... حضرت امام ...
و ولادت ... آنحضرت ... ائمه ... اهل علیهم ... حضرت ابی
عبد الله ... ولادت حضرت موسی کاظم علیه السلام ... والده ...
حمیده ... ولادت ... بر ... نام ... شده بود
ابراهیم ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... او ... ابو بصیر ...
... فرات ... آن
حضرت ... شب ... در آن ... امیده ... که ...
... از آن ... از آب ... از ... و ...
... از ... و ... آن ... و ...
و ... شب ... آنحضرت ...
... امیده ... بود ... که ... بود ... آن ...
... و ... و ... بود ...
و ... شب ... امیده ... بود ... و ...

... علیهم السلام

سقایت نمودم [illegible] از نمودار آن [illegible] و مقارن [illegible]
و [illegible] شد [illegible] در آن شب در [illegible] آن [illegible]
[illegible] بنمود [illegible] و [illegible]
[illegible] نمو [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] نطفه [illegible]
[illegible] فرشته [illegible]
[illegible] وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو
السميع [illegible] و [illegible] بر زمین [illegible]
[illegible] آسمان بر [illegible] فلما وضع يديه على الارض فانتزع بقبض كل علم الله انزله
من السماء الى الارض واما رفع راسه الى السماء فان هاديا ينادي به
من بطنان العرش من قبل رب العزة من الافق الاعلى باسمه واسم ابيه
يقول يا فلان بن فلان اثبت تثبت فلعظيم ما خلقتك انت صفوتي من
خلقي وموضع سري وعيبة علمي واميني على وحيي وخليفتي في ارضي لك
ولمن تولاك اوجبت رحمتي ومنحت جناني واحللته جواري ثم وعزتي
وجلالي لاصلين من عاداك اشد عذابي وان وسعت عليه في دنياه من سعة
رزقي فاذا انقطع الصوت صوت المنادي اجابه هو واضعا يديه رافعا
راسه الى السماء يقول [illegible] بر زمین [illegible]
و [illegible] تمام علوم [illegible] آسمان بر زمین [illegible]
[illegible] از [illegible] رب العزة از افق اعلی [illegible]
[illegible] فلان بن فلان [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible] علم [illegible] زمین [illegible]
[illegible] رحمت [illegible]
رحمت [illegible]

[illegible]

[illegible] عذاب [illegible]
روز [illegible] از منادی [illegible]
[illegible] زمین [illegible] آسمان [illegible] شهد الله انه لا اله
الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم [illegible]
[illegible] اعطاه الله علم الاول والآخر واستحق زيارة الروح في
ليلة القدر [illegible] و علم اول و آخر [illegible] روح [illegible]
در [illegible] روح [illegible] جبرئیل [illegible] روح از جبرئیل
عظیم [illegible] جبرئیل از ملائکه [illegible] روح [illegible] از ملائکه [illegible]
بزرگتر [illegible] تنزل الملائكة والروح [illegible]
[illegible] روح [illegible] يوم يقوم الروح
والملائكة صفا [illegible] روح [illegible] روح
[illegible] در این کلام [illegible] واستحق زيارة الروح [illegible]
[illegible]
[illegible] روح و انواع روح [illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible] علم [illegible]
علیهم السلام [illegible]
[illegible] علوم
[illegible] علیهم اجمعین [illegible]
[illegible] حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible] اذا خلق الله الامام في بطن امه كتب على
عضده الايمن وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع
العليم [illegible]
[illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

و چون مادرش او را وضع نمود ساطع شد از نور او میان آسمان و زمین برای او جای بسیار از من [illegible]
مشرق و مغرب سوال کرد خبر و هم از یونس بن ظبیان روایت کرده که حضرت ابی عبدالله علیه السلام
فرمود چون خداوند خواهد امامی را بیافریند و هم از ذریات او خلق کند قطره از زیر عرش
زمین فرو فرستد بر میوه یا بقله ریزد و آن را پدر امام تناول کند و از آن نطفه امام بهم رسد
میکند آن میوه یا آن بقله را تناول کند و خداوند از این قطره نطفه در صلب پدر قرار دهد و از آن
آن نطفه در رحم مادر [illegible] روز [illegible] و چون چهار ماه بر آن بگذرد بر بازوی راستش آیه نور
می نویسند و چون بزمین آید حکمت بر او عطا شود و بنور علم و بردباری [illegible] و بجای [illegible]
[illegible] و او را [illegible] از نور [illegible] که [illegible] خیر و شر [illegible] پوشیده [illegible]
[illegible] و سایر اعمال [illegible] می بیند و هم از آنحضرت در ضمن خبری [illegible] مسطور است که فرمود
نطفه امام از بهشت است و هم از ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت است که فرمود
امام [illegible] نطفه امام [illegible] و هم از [illegible] و هم [illegible] کتاب از اسحق بن
جعفر روایت است که گفت [illegible] علیه السلام [illegible] فرمود [illegible] اوصیا [illegible]
حالت [illegible] و [illegible] عشره [illegible] در [illegible] روز
[illegible] شد [illegible] [illegible] او را [illegible]
علیم حلیم [illegible] و از [illegible] خبر [illegible] و از آن پس از آن [illegible]
[illegible] در یک طرف [illegible] [illegible] و دیگر
و [illegible] [illegible] حلیم علیم [illegible]
[illegible] و [illegible] از آن [illegible] و چشم [illegible]
[illegible] بر آید در آن حجره [illegible] و چون آن شب [illegible] فردی [illegible]
در آن حجره برای او نوری ظاهر شود [illegible] و [illegible] و چون او را [illegible]
[illegible] [illegible] و از آن [illegible] از [illegible] زمین
رسد و از جانب [illegible] و [illegible] و از آن [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] و چون متولد شود [illegible] و [illegible] دندان [illegible] از [illegible]
و [illegible] دندان [illegible] و [illegible] دندان [illegible]
زر [illegible] و [illegible] از [illegible] [illegible] بر [illegible]

چون متولد

چون متولد گردید بر شکم مادر خود [illegible] از اخبار علیهم السلام باشد و هم در آن کتاب
از ابو بصیر روایت است از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام شنیدم میفرمود که
در آن شب امام متولد میشود هیچ مولودی در آن شب متولد نگردد مگر آنکه مؤمن
باشد و اگر در زمین شرک متولد گردد خداوند او را [illegible] به ایمان
نقل کند و این گونه اخبار در شرح موالید ائمه علیهم السلام و علامات امامت مذکور [illegible]
در جلاء العیون مسطور است [illegible] در شب ولادت آنحضرت تا صبح در [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] و در ذیل [illegible] [illegible]
باب [illegible] [illegible]
ولادت حضرت ابی جعفر علیه السلام [illegible]

در [illegible] از عیون المعجزات و در مدینة المعاجز و غیر کتب مسطور است که کلیم بن
عمران گفت در حضور امام رضا علیه السلام عرض کردم خدا را بخوان تا ترا فرزندی روزی کند
فرمود انما ارزق ولداً واحداً وهو یرثنی خداوند یک فرزند روزی من خواهد کرد که وارث
من است و چون حضرت ابی جعفر علیه السلام متولد شد امام رضا علیه السلام باصحاب خود فرمود قد
ولد لی شبیه موسی بن عمران فالق البحار وشبیه عیسی بن مریم قدست ام ولدته
قد خلقت طاهرة مطهرة ثم قال الرضا علیه السلام یقتل غصباً فیبکی له اهل السماء ویغضب
الله تعالی علی عدوه وظالمه فلا یلبث الا یسیراً حتی یعجل الله به الی عذابه
الالیم وعقابه الشدید وکان طول لیلته یناغیه فی مهده خداوند [illegible]
[illegible] مانند موسی بن عمران [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] در او [illegible] و طاهر و مطهر [illegible]
امام رضا علیه السلام فرمود این فرزند من [illegible] [illegible]
و خداوند [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] و در شب ولادت آنحضرت [illegible]
[illegible] و هم در مدینة المعاجز و غیره از [illegible]
[illegible] از حضرت علی بن جعفر [illegible] علی بن [illegible]
[illegible] [illegible] ابوالحسن الرضا صلوات الله علیه [illegible]

تکلم امام رضا در باب آنحضرت

کلمات علی بن جعفر در باب آنحضرت

اری بولکند بغوان حلیت فرا که بنا بر اوران امام رضا بحضرت نیز و عمودان در از بند عیان جعفر علیه السلام تمکن آری والمه، نیز و عموی او بهم برآن حضرت لتم بکوبم حق جعفر کمر حبیه قرار کیف صنعتم فاتی لم احضرکم فرایت کتم جو کرد بر جد من در فرستاد تا حضور رسانیم در وهر را دران امام رضا علیه السلام در فرستی حضی کند در باب ما برکرا، ما را کونه بیرکنم و سیاه چرده بن بیو دانی جات وبر فهما از طریق ادب بخن کوبلد ... عرآن سبب صح ... الکار ... ایمت از فرزندان آنحضرت قطع شود ... بود بلکه او زیر ... آن ... و ... ما ... امام رضا علیه السلام فرمود هو ابنی ... رسول علیه ... الرسول صلی الله علیه و آله حکم بقاعده ... حضرت فرمود ... که ... بحکم قیافه ... که ... عارفند ... حضرت ... که وقت حکومت با قافه ... فرمود ... انتم الیهم فانا انا فلان ولا تعلموهم لما دعوتهم ولتکونوا فی بیوتکم فلما جاؤوا اقعدونا فی البستان واصطف عمومته واخوته واخواته واخذوا الرضا علیه السلام والبسوه جبة صوف وقلنسوة منها ووضعوا علی عنقه مسحاة وقالوا ادخل البستان کانک تعمل فیه ثم جاؤوا بابی جعفر علیه السلام فقالوا الحقوا هذا الغلام بابیه ... حضار رقافه ... نیز ... حالت سنت و تردد ... را ... از ... بود ... قافه ... و مردمان ... ترددی ... تحقیق ... در ... تلبیس ... و آنچه ... بلکه ... را در ... امام علیه السلام نیز دلالت ... حکم و عطف ... حضرت امام رضا علیه السلام ... و ... جامه ... و ... بستان ... حروف ... و صار ... در ... حضرت ابی جعفر

حضرت

حضرت کفند در ... ساز ... دعوا ... برکرد و رجع شده آیا ... بوستان ولایت و نور ... از ... بجهت ... نسب نظر میکنند و کفند در ... که بر ... لکن از ... عم ... و از ... خوب و ... او ... حضرت ... فتکته واحدة ... حضرت ابی الحسن علیه السلام ... کفند ... این کودک ... جعفر ... علیه السلام ... بر خلق ... حضرت امام رضا علیه السلام ... که فرمود ... ابی وهو یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله بابی ابن خیرة الاماء ابن النوبیة الطیبة الفم المنتجبة الرحم ویلهم لعن الله الاعیبس وذریته صاحب الفتنة ویقتلهم سنین وشهورا وایاما یسومهم خسفا ویسقیهم کاسا مصبرة وهو الطرید الشرید الموتور بابیه وجده صاحب الغیبة یقال مات او هلک ای واد سلک افیکون هذا یا عم الا منی فقلت صدقت جعلت فداک ... ای عم ... از پدرم ... فرمود ... پسر ... کنیز ... مادر ... از ائمه ... امام ... حضرت ... الاعیبس ... از ... در ... و ... حضرت ... اعیبس ... ال ... در ... امام ... علیه السلام ... از ... حروف ... در ... امام رضا علیه السلام ... علامات ...

و هم در آن کتاب از ابو جعفر محمد بن جریر طبری از حضرت ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام روایت
که حضرت ابی جعفر علیه السلام را علتی شدید الاذی [illegible] بود و مردمان شاکی [illegible]
آنحضرت [illegible] می گفتند و در این [illegible] که [illegible] بود [illegible]
در فرزند امام رضا علیه السلام نیست [illegible] گفتند [illegible] که [illegible] از
[illegible] علم آن حضرت [illegible] از لؤلؤ [illegible] و آنحضرت [illegible] علیهما السلام
[illegible] از آن حضرت [illegible] در [illegible] در مجمع مردمان
[illegible] و الاقتام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
و کلم مثل هذا الکوکب الدری عرض علی آمالی و هذا و الله الحسب الزکی
و النسب المهذب الطاهر و الله ما تولدوا الا فی اصلاب زاکیة و ارحام
طاهرة و الله ما هو الا من ذریة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و رسول
الله صلی الله علیه و آله فارجعوا و استقیلوا الله و استغفروا و لا
تشکوا فی مثله [illegible]
[illegible]
ظاهر شود [illegible] در اصلاب [illegible] و ارحام طاهره [illegible]
[illegible] روح مبارک و جسم [illegible] امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب و رسول خدا صلی الله علیهما و آلهما [illegible]
[illegible]
استغفار و از حضرت [illegible]
[illegible] حضرت جواد علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] الحمد لله الذی خلقنا من نوره بیده و اصطفانا من بریته و جعلنا امناء
علی خلقه و وحیه معاشر الناس انا محمد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر

کلام امام جواد در سن [illegible]

الصادق

الصادق بن محمد بن الباقر بن علی سید العابدین بن الحسین الشهید بن امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام و ابن فاطمة الزهراء و ابن محمد المصطفی
صلی الله علیه و آله ففی مثلی یشک و علی و علی ابوی یفتری و اعرض
علی القافة [illegible] از نور [illegible]
[illegible]
[illegible] موسی الکاظم بن جعفر الصادق [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا و محمد مصطفی صلوات الله
و سلامه علیهم [illegible]
[illegible] و ذی عدو الله انی لاعلم بهم
اجمعین و ما هم الیه صائرون اقوله حقا و اظهره صدقا و علما ورثنا
الله قبل الخلق اجمعین و بعد بناء السموات و الارضین و ایم الله لولا تظاهر الباطل
علینا لقلت قولا یتعجب منه الاولون و الآخرون ثم وضع یده علی فیه
ثم قال یا محمد اصمت کما صمت آباؤک و اصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل
و لا تستعجل لهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آن گوهر رخشنده آسمان ولایت و نور تابنده کوکب درایت همچنان بعنوان انسانیت غرابت
و تعجب می گفتند الله اعلم حیث یجعل رسالته گفته اند این مایه قوم از قبیله بنی هاشم
از اولاد عبد المطلب بعضی در ریاض الشهاده مسطور است که این حکایت در زمان [illegible] سالگی حضرت
جواد علیه السلام بود بجهت تکذیب این خبر که حضرت امام رضا علیه السلام رسید [illegible] ولایت [illegible]
محمد جواد سلام الله علیه [illegible] بعضی [illegible] زعمو [illegible] کنند از [illegible] و لا [illegible]
از [illegible] بعضی [illegible] [illegible] اولو اهل علمتم ما رمیت بها ماریة القبطیة و ما ادعی
علیها فی ولادها ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله بجهت [illegible] در
[illegible] ماریه قبطیه و آن تهمت بود در ولادت فرزندش ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله
علیه و آله زدند و بعضی [illegible] [illegible] نمی دانم تو دانا تری [illegible] بدانیم که
دهقان [illegible] از ازواج رسول خدا [illegible] و [illegible] نبوده او بو جریج [illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام به شمشیر کشیده و [illegible] بر فراز درخت و بر افتاده [illegible]
او [illegible] مکشوف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مذکور است [illegible]
[illegible] دهقان [illegible] از آن زعمو الحمد لله الذی جعل فیّ و فی ابنی محمد اسوة
برسول الله صلی الله علیه و آله و ابنه ابراهیم [illegible] خدا [illegible]
[illegible] [illegible] جواد [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
[illegible] [illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible] [illegible]
زعمو در ریاض الشهاده می نویسد این خبر [illegible] خراسان که حضرت امام رضا علیه السلام
[illegible] [illegible] حضرت جواد علیه السلام [illegible] در آن وقت حضرت رضا علیه السلام
[illegible] در مدینه [illegible] [illegible] امام رضا [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible] و در آن وقت حضرت جواد [illegible] [illegible] در مدینه
[illegible] از حکایت در غیاب آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در آن [illegible] [illegible] حضرت امام رضا [illegible] [illegible]
و آن کلمات [illegible] [illegible] و آن حضرت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] می نویسند رسیدن آن خبر بآنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] مکه
معظمه و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نوبت [illegible] نوبت

دوازده سالگی

دوازده سالگی آنحضرت بحضور حضرت امام رضا علیه السلام چنانکه در باب خبر سابق و انجمن [illegible] در
[illegible] و در آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] منظم آمده [illegible] در [illegible]
[illegible] ولادت حضرت جواد موافق خبر مذکور و خلاف سایر اخبار است در سالی نبود [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ولادت آنحضرت در سالی [illegible]
[illegible] و این انجمن در سال [illegible] حضرت جواد سلام الله علیه [illegible] [illegible] نبود [illegible]
[illegible] در اوقات [illegible] [illegible] [illegible] و توقف [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در محرم [illegible]
[illegible] چنانکه در کتاب احوال حضرت امام علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] در
در اوقات تشریف [illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible] اکرام [illegible] حضرت جواد [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در مدینه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و این نیز [illegible] حضرت جواد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و
[illegible] حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] ماریه قبطیه [illegible]
و این نیز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] چنانکه مذکور [illegible] حضرت جواد [illegible] [illegible]

باب [illegible] کرامات و دلایل حضرت
[illegible] امام محمد جواد علیه السلام

[illegible] نوشته است که حضرت جواد علیه السلام [illegible] [illegible]
صاحب فصول المهمه نیز [illegible] [illegible] [illegible] و در تذکرة الائمه نیز [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] صاحب [illegible] الابصار [illegible] می نویسد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مکتوب است [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در ریاض الشهاده [illegible] مذکور است
[illegible] حضرت جواد علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
امام رضا علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] می نویسد
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سیه گشته و بجنب کشیده ، باریک و نرم و القلم ستواز آن و دندانها ریزه سفید چون در
درخوشاب سفید مروارید برابر گوشهای نزدیک و دستها و انگشتها رسا و کشیده و بس الکفین
گشاده و کمر باریک و سینه و شکم هموار و خطی از موی ریز از میان پستانها تا
نزدیک ناف آمده و خالی سیاه در [illegible] و بر یم گونه و دلگشا بلند و قامت متوسط
مایل به بلندی و بنیه و بدن قوی و در پا از [illegible] نقش [illegible] بگوشه خود آمد بود
در اواسط سفید و کبار الدوفور و [illegible] کتب اخبار مسطور است و حسن بن جهم از جمله
اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام منکور است که در حضور مبارک امام رضا صلوات الله
علیه نشسته بودیم [illegible] و در این وقت کودک خرد سالی از واد سواد
[illegible] نوع [illegible] و سر برهنه گشته و بر اثنای [illegible]
پس فرمود که این سرا [illegible] پر کند [illegible] ازان پس فرمود انظر بیس کیفیت
در میان [illegible] نظر کنم در پا از [illegible] ماننده [illegible]
گوشت [illegible] پس ازان فرمود اتری هذا امثله فی هذا الموضع کان من ابی
علیه السلام [illegible] این فاتم [illegible] بدین [illegible] در این موضع از پدرم علیه السلام بود
و این علامت امامت در کتف پدرم حضرت امام موسی کاظم علیهم السلام بود
و اکنون [illegible] سابقه [illegible] اهل جزء نوشته لذا آنحضرت [illegible]
[illegible] گفته [illegible] که [illegible] کنم [illegible] و سبزه [illegible] کمال حسن
و زرد [illegible] مبارکش [illegible] سبزه [illegible] ملاحت [illegible] از سفید بود
[illegible] سیاه [illegible] دل خرم [illegible]
[illegible] آن سلیمان زمان [illegible]
[illegible] الکار [illegible] اگر حسن [illegible]
[illegible] و ملاحت [illegible]
واما [illegible] در حضرت امامت [illegible]
[illegible] در عصمت [illegible] رسول خدا [illegible]
حضرت امام موسی [illegible] صرف [illegible] دلالت [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] و در اخبار [illegible] والده [illegible]

از حضرت

از حضرت اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین اولاد و [illegible] بود در آن [illegible] والاعلم

بیان اسامی مبارکه حضرت امام محمد جواد
صلوات الله وسلامه علیه لی یوم التناد

[illegible] مسمی محمد است [illegible] ترکیب [illegible] در [illegible] بجا [illegible]
[illegible] بجا [illegible] محمد [illegible]
[illegible] اسم [illegible] تمام [illegible] قلم
[illegible] در [illegible] طوق [illegible] آگاه خود
[illegible] و الشمس [illegible]
[illegible] زبانم [illegible]
[illegible] دل و جانم [illegible]
در تذکرة الائمه مسطور است [illegible] محمد است و در توریة [illegible] و در انجیل جواد
و در کتاب زند [illegible] و در کتاب [illegible] اعظم و در کتاب [illegible]
و در کتاب [illegible] ابرا و در کتاب الکلبوه صدیق و در کتاب قرقف
پرهیزگار و در کتاب [illegible] و در کتاب کنز الاحیب و در صحیفه [illegible]
[illegible] و الزائر [illegible] و روایت [illegible] اهل الجنة فی درجاتهم
و روایت [illegible] حروف [illegible] والاعلم
بیان القاب شریفه حضرت ولی
خالق [illegible] امام محمد جواد [illegible]

از جمله القاب شریفه مشهوره حضرت امام محمد جواد [illegible]
و پرهیزگار [illegible]
[illegible] الجنة [illegible]
[illegible] القاب آنحضرت [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
و پرهیزگار [illegible]
[illegible] برآن حضرت [illegible] آنحضرت [illegible] شده است

محمد
جواد
جواد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابرا
صدیق
پرهیزگار
نجیب
[illegible]
الزائر [illegible]
[illegible] اهل الجنة فی درجاتهم
تقی

فوقیه آنکه ثمره پس از ثمره موضوع خوانده نمی‌گفته است چنانکه در جای خود مسطور است بانا
ساحر ورق ابن تقوی و جمعیت متقیان در کلام خدا و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم اذان برترست احتیج باین [illegible] لقب امام جواد است از جود بخشش است
دیگر از جهات [illegible] اکرام [illegible] که آن حضرت را عطا کرده نعمت عظیمه متواتره
و جهات [illegible] مواهب [illegible] در حق [illegible] رحمت
مستحق [illegible] باشند [illegible] دولت [illegible]
[illegible] در تحریرات سابقه [illegible] الغفار
[illegible] در فتوحات [illegible] مسطور است
[illegible] حضرت امام محمد تقی علیه السلام [illegible] جواد گفته امام رضا
علیه السلام [illegible] حضرت محمد جواد در این مقام در مدینه
[illegible] جواد [illegible] جواد نیز
[illegible] آن حضرت از تمام خلق زمان [illegible] نیز [illegible]
حضرت [illegible] راقم حروف [illegible] حضرت جواد علیه السلام [illegible]
[illegible] برای غسل و کفن [illegible] چنانکه مذکور [illegible]
ائمه هدی علیهم السلام [illegible] و کیفیت زمان [illegible]
[illegible] مرتضی [illegible] برگزیده [illegible] از القاب حضرت
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] جواد [illegible] علیه السلام است
لقب [illegible] منتجب است [illegible] لقب [illegible] قانع است [illegible] آن حضرت
[illegible] آن حضرت [illegible] و در کتب
[illegible] مختار [illegible] القاب [illegible] حضرت
امام تقی علیه السلام [illegible] لقب
لقب آن حضرت [illegible] مختار [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] مرضی [illegible] پسندیده [illegible]
[illegible] متوکل است [illegible] متوکل [illegible]
[illegible] متوکل [illegible] متقی [illegible] زکی

جواد

مرتضی

منتجب

قانع

مختار

مرضی

متوکل

متقی

زکی

المعتز بالله

[illegible] ادوار جالس [illegible] خدای تعالی
دیگر عالم است [illegible] اشارات [illegible]
[illegible] لقب [illegible] قانع و دیگر مرتضی
[illegible] لقب [illegible] القاب آن حضرت علیه السلام جواد است
[illegible] القاب آن حضرت مختار و مرتضی و متوکل و متقی و زکی
[illegible] مرتضی و قانع و جواد [illegible] زکی [illegible] منتجب [illegible] منتجب [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] منتجب و مرتضی [illegible]
علیه الرحمة [illegible] القاب آن حضرت [illegible]

باب کنیت مبارکه حضرت ابی جعفر
محمد بن علی التقی صلوات الله علیهما

از جمله کنیت مبارکه حضرت امام محمد تقی علیه السلام ابو جعفر است [illegible] آن حضرت [illegible]
حضرت ابی جعفر امام محمد باقر صلوات الله علیها موافق است [illegible] ابو جعفر ثانی گفته
[illegible] و نیز آن حضرت را ابو علی گویند [illegible]
[illegible] الائمه نوشته است این قول [illegible] کنیت آن حضرت ابو
[illegible] راقم حروف [illegible] قول [illegible]
آن حضرت [illegible] ابوالفضل است [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت نیز ام الفضل گویند [illegible]
[illegible] معنی جواد است [illegible]

جادَ للمثنّى بن حماد	على الآلاء مولانا الجواد
نفوسٌ بذاه بالجدوى تنعى	عن الأنواء في السنة الجماد
فواصله دافقة غزار	حمدك ابر من سح العهاد
وتقدم في الوغى اقدام ليث	ويحكي في الندى جري الجواد
ألم ابدى جلين على سماع	وكان الطعن على سواد
من القوم الذين اطوعا	تفضلهم الاحادق والعادي
ايا مولاي دعوة ذي ولاء	اليكم فيحي وبكم ينادي

عالم

زکی

منتجب

ابوجعفر

ابوعلی

ابوالحسن

ابوالفضل

نُقَدِّمُ حُبَّکُمْ ذُخْراً وَکَنْزاً   نَعُوذُ بِهِ اِلَیْهِ فِی یَوْمِ الْمَعَادِ

و این بیت را در کتاب احوال حضرت امام جعفر صادق و سایر مجلدات بتقریب نقش خاتم آنحضرت

باب نقش خاتم امامت علیهم

حضرت ابی جعفر جواد علیه السلام

در حیات القلوب مسطور است که نقش مبارک حضرت ابی جعفر ثانی ولی حضرت که با امام محمد تقی
علیه السلام حسبی الله حافظ بر نگین از نقره بود و بقولی نگین آن عقیق سرخ بود و این نگین
کفایت مهمات و دفع اعادی مجرب است و بقولی انگشتر دوام النعم نقش نگین آن یکانه
شوار ایم و زر زنده کوهر بحر کرم بود و نقش این کلمه طیبه برای دفور نعمت و توسعه
معیشت نفعی عظیم دستوری حکیم دارد و نیز بنگر که همیشه دستیار است و خاتم انتهار الکرب
رویاهای نیز بجد و بقولی نقش انگشتر مبارکی المهیمن عضدی بود و این نیز برای
قوت یافتن بر هر چیزی سودمند است و از برای آزار جانان بر بر کنید انگین انگشتر آنحضرت
در تا قوت سرخ نصب است و احق ما یا توتها و زرد بود خوص ساران و خصوص برای
دفع فقر و عسرت مجرب است و در کتاب حلیة المتقین و بعض کتب اخلاقیه و غیرها شرح است
در کتاب الانوار مسطور است که نقش خاتم مبارک آنحضرت نعم القادر الله بود و در فصول
المهمه و نور الابصار و حلیة العیون و تذکرة الائمة و سایر کتب اخبار نقش نگین آنحضرت
بنعم القادر الله رقم کرده‌اند و نیز صاحب حیات القلوب با آنکه روایت نقل نموده که
در مکارم الاخلاق مسطور است که خاتم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز را نقش
نگینش نعم القادر الله بود و بعضی نقش خاتم ابی جعفر ثانی علیه السلام حسبی الله
حافظ بود و دیگر از محمد بن عیسی مذکور مروی است که از موسی بن قاسم خادم حضرت امام تقی
علیه شنیدم در عراق حضرت ابی جعفر علیه السلام را چه بردم انگشتر آنحضرت را داد که
انگشتر بود نزد من پس حضرت فرمود که این خاتم را بشکند انگشتر آن را و نگین آن در بعضی
تر ساییدم داده انگشتر نعمت از نقره بود و حلقه و نگین آن مدور و بر آن نگین نوشته
بعضی حسب الله و فوق ان گفت حلال و زیر آن گلی بود بعد گفتم این انگشتر کیست گفت خاتم حضرت
ابی الحسن علیه السلام است گفتم چگونه بدست تو رسیده گفت که بمن خادم از وفات آنحضرت در
رسید این انگشتر را بمن افکند و از آن پس باقی نسوده لاکرج کریم ال الی علی النبی

این انگشتر

این انگشتر را از دست خود بیرون کرد تا مرا با سیرم عطا کیم کن و این خبر معلوم شد که
حضرت ابی الحسن کاظم علیه السلام بعد امام آنحضرت ابی الحسن رضا علیه السلام بوده‌اند
و از محدان کلمه دلالت بر آن است که مقصود از ابوالحسن ثانی حضرت امام رضا علیه السلام
و ذر معلوم است که من برای برکت و در حدیث مسطور شده است و جمع نوشته‌اند یا این است که
آنحضرت امام رضا علیه السلام بوده است و آنحضرت نیز در موقع خود موجود بوده است که تا
شهریار سادات و حضرت آنحضرت لکو که نصیب است موقع فارسی انگشتر مبارک نصیب است
و اگر خبر این پیر فاسد باشد و در وقت نیز زنده نیز در انگشتر موقع مبارکه باشد
و از این گذشته اینکه بسوی موضوع در طلوع آنحضرت راه سپرده است دلالت بر آن باشد
و بایستی حشمت آنحضرت نصیب است و آنحضرت عنوان که کوکب بخود و موقع بوده است نازه
احباب حضرت کاظم علیه السلام که ترکه کنند و در حیطه خدام حضرت رضا و جواد علیهم السلام

باب نصوص بر امامت حضرت جواد

علیه السلام و پاره که بیکدیگر را دلیل شد

در مناقب ابن شهر آشوب و کلینی در کافی و بعض کتب اخبار مروی است که تحقیق ثابت شده است
اشارات و روایات کثیره در گفتار امام رضا علیه السلام بامامت حضرت جواد علیه السلام ...نقول
اجلای کثیر بحد وثاقت اصحاب بحضرت رضا بدرم انشاد ایوب بن نوح و در آنچه کوفی و حفص بن
یونس اجل و حسین بن مسلم بن الحسن و مختار بن زیاد عبدی بصری و محمد بن علی بن ابی طالب
کوفی و غیرهم و آنها که از روی دلالت بمعرفة علیهم السلام نص بر امامت آنحضرت بر امامت حضرت
جواد علیه السلام روایت کرده‌اند از جمله آنها که بنوال باشند از تمام شیعه و بزرگان رجال
در امان و وثوق و معتمد است و اعتماد دارند از جمله آنها تمامی حضرت امام رضا علیه
جعفر صادق علیهم السلام و دیگر صفوان بن یحیی و دیگر معمر بن خلاد و دیگر ابن ابی نصر بزنطی
و دیگر حسین بن بشار و دیگر حسن بن جهم و دیگر ابو یحیی صنعانی و دیگر یحیی بن حبیب زیات
و دیگر جزای زکریا ابن شهر آشوب در مناقب بیان دلیل بر امامت آنحضرت ۵۶ اعتبار
قطع بر عصمت آنحضرت و وجوب بودن آنحضرت اعلم در دانا ترین اهل جهان بشریت
غراء و هم چنین اعتبار و صحت قول و خبر یا امت اثنا عشر انه کانوا و تواتر شیعه است
دانا قول جماعت که کیسانیه و فطحیه و غیرهم نا تمامت آن قوم و عقاید نقض کند دارد

ابن شهرآشوب ... مسلم ... نصوص ... علیهم السلام ...

واگر در دعاوی خود صادق بوده‌اند پس خود حق بعضی از اغراض ایشان را نیز منسوب ایشان گردانیده
حق از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله منحرف شده‌اند حق [illegible] بیشتر [illegible] نواصب
وانفصال است اما ابطال آن از مقام کلام خروج است نیز حقیقت عصمت با شرایط
آن در هر کسی پیدا گردد خواه مرد باشد یا زن دلیل امامت و نبوت و ولایت نیست چنانکه در حضرت
صدیقه کبری و صدیقه صغری زینب کبری و زنهای دیگر مثل حضرت مریم و غیرها و حضرت
فاطمه معصومه دختر حضرت امام موسی صلوات الله علیهم در مرتبه ثبوت رسیده [illegible]
صفت عصمت موجود است ولیکن امامت [illegible] نمی‌شود چرا که [illegible] خدای تعالی [illegible] هم از
یک دوده از برکت نور عصمت خدایی دارای روح و استعداد می‌شوند از زمین با فلک و از
بشر با ملک [illegible] المیته حضرت فاطمه بنت موسی علیها السلام
[illegible] مقدار عصمت موجود بوده اگر مرد بود امام می‌بود [illegible] مردان
[illegible] عصمت [illegible] و این تحقیق [illegible]
مرد [illegible] امام [illegible] طاهرین علیهم السلام [illegible]
[illegible] قبل از خلقت آسمان و زمین و مخلوقات اسم علی [illegible] امام [illegible]
[illegible] تمام مخلوقات [illegible] انوار [illegible]
اما از برکت عصمت مقامات و شئونات و ارواح مقدسه و مواهب عالیه [illegible]
[illegible] در حالات این بزرگوار عصمت [illegible] علیهم [illegible]
شیخ مفید علیه الرحمة در ارشاد [illegible] امام [illegible] از حضرت رضا علیه السلام فرزند ارجمند
[illegible] و تصریح [illegible] بزرگوار [illegible]
[illegible] در آن [illegible] صاحب کشف الغمه [illegible] حضرت ابی
جعفر علیه السلام [illegible] طریقت [illegible] طریقت [illegible] بزرگوارش صلوات الله
علیهم [illegible] از [illegible] امامت او [illegible]
[illegible] رحمة [illegible]
[illegible] علیهم السلام در فصول المهمه نور الدین احمد بن صباغ مالکی [illegible]
[illegible] مطالب السئول [illegible] ابو جعفر الثانی
[illegible] علیهم السلام ابو جعفر محمد و هو الباقر بن علی [illegible]

عصمت حضرت فاطمه معصومه

کلمات شیخ مفید

کلمات محمد بن طلحه

و اما ابراهیم

و اما ابراهیم [illegible] بابی جعفر [illegible] و ان کان صغیر السن [illegible] القدر [illegible] الذکر
اینک [illegible] حضرت [illegible] ابو جعفر محمد [illegible] عظام [illegible]
ابو جعفر محمد بن علی علیهم السلام [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
جعفر [illegible] حضرت [illegible] در زمان [illegible] امامت [illegible]
[illegible] عظمت [illegible]
[illegible] وصیت [illegible]
[illegible] در حالت [illegible]
[illegible] در کشف الغمه مسطور است [illegible]
آن حضرت [illegible] علم [illegible]
امام رضا [illegible] حضرت جواد علیه السلام [illegible] شیخ
مفید [illegible] حضرت
امام رضا [illegible] آن حضرت [illegible]
منصوص [illegible] حضرت جواد [illegible]
[illegible] صاحب الفصول [illegible]
و [illegible] مسطور است [illegible] حضرت امام رضا
علیه السلام [illegible] آن حضرت در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر [illegible] ابی طالب علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذاهبٌ فی وجهی [illegible]
[illegible]
[illegible] یاقوت حموی در معجم البلدان [illegible]

حضرت ابراهیم

و راء ساکنه مهمله و باء موحده مضمومه و قاف و بعضی بکسر راء ابق ابد گفته‌اند که در آخر
مرکب بفتح الف و راء مهمله ساکنه و باء موحده قریه‌ایست در اردن [illegible]
ارض [illegible] راه مصر و قبر موسی بن عمران علیه السلام [illegible]
ازاد [illegible] یعقوب [illegible] و این مناسب با نسخه فیه [illegible] و از قطره ابریق
[illegible] و در ابرق [illegible] مواضع متعدده وارده [illegible] نیز [illegible] غالب
مقصود [illegible] در لفظ ابریق بفتح همزه و [illegible] باء موحده و کسر راء مهمله و یاء
ساکنه [illegible] و ضم معشوقه و قاف [illegible] گویند [illegible] و در
اربق بالف مفتوحه و [illegible] راء مهمله و باء موحده مفتوحه [illegible]
از ملک خوزستان [illegible] در اربق [illegible] راء مهمله مضمومه و باء موحده مفتوحه و یاء
[illegible] و قاف بتصغیر ابق [illegible] نام [illegible] است در حجاز [illegible]
اگر این سؤال [illegible] از آنحضرت گفته [illegible] ابریق [illegible] ابریق [illegible]
[illegible] و اگر در زمان حرکت آنحضرت [illegible] ابریق [illegible] و اگر در
اوقات توقف آنحضرت در مدینه طیبه [illegible] از سؤال [illegible] در [illegible]
[illegible] و این یک صحیح ترین [illegible] قطره غالب [illegible] حضرت موسی [illegible]
[illegible] اوقات [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
ابی عبد الله [illegible] آنحضرت [illegible] در ذیل احوال [illegible] حضرت رضا علیه السلام مسطور شد
و نیز در [illegible] از [illegible] حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام
[illegible] و این [illegible] حضرت ابی جعفر علیه السلام فرزند ارجمند [illegible] متولد شده
امام رضا [illegible] قد وهب لی ما یرث منی و یرث من آل داود [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] آل داود علیه السلام [illegible]
[illegible] آل داود [illegible]
آنحضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام [illegible] عراق [illegible]
فرزند ارجمند [illegible] الرضا علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]

روایت [illegible]

روایت ابن [illegible]

روایت ابن [illegible]

ارجمند

ارجمند [illegible] این [illegible] حرکت [illegible] بعضی [illegible] از [illegible]
عظیمکم [illegible] از [illegible] خلق [illegible]
قد صیر الی هذه الطاغیة اما انه لا یبدأنی منه سوء و لکن الذین
یکون بعده [illegible] آن [illegible] از [illegible]
[illegible] این خبر [illegible] منصور [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] حسب [illegible]
این خبر در ذیل نصوص از حضرت کاظم علیه السلام بر امامت حضرت امام رضا علیهما السلام
[illegible] و نوشته [illegible] در ذیل نصوص حضرت جواد علیه السلام بن جعفر و
[illegible] فراز [illegible]
علی [illegible] وعده [illegible] و این [illegible] در خبر سابق [illegible]
عظیمکم و ما [illegible] خدا [illegible] فرمود [illegible]
الظالمین و لفضل [illegible] این خبر [illegible] از حضرت جواد
مسطور [illegible] از [illegible] ابن [illegible] حضرت [illegible] السلام
[illegible] حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] و آن [illegible]
[illegible] امام [illegible] فقال [illegible] یقول [illegible]
و لیس له ولد [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت جواد [illegible]
[illegible] خبر [illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
و نیز در آن کتاب از ابن [illegible] حضرت ابو جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible] امامت [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] تدقیق [illegible] امامت [illegible]
توصیف [illegible] آنحضرت [illegible] یا علی ان الله احتج فی الامامة بمثل
ما احتج فی النبوة فقال الله تعالی و آتیناه الحکم صبیا و قال و لما بلغ اشده
و بلغ اربعین سنة [illegible] آنحضرت [illegible]
و از امامت آنحضرت [illegible]

روایت [illegible]

[illegible]

روایت [illegible]

در بیان آنکه لاجرم امام از طفلی برای قوت ایمان و اطمینان خبر میدهد و معجزه‌ها اظهار نمود
و بنور خداوندی بالبته آن است حجت در میان خلیفه [illegible] بنظر [illegible] حجت حق
قرار میدهد و [illegible] حکمت و نبوت [illegible] علما [illegible] در اینکه [illegible] طفل کوچک بود [illegible]
بعد از این [illegible] در مقام اهل [illegible] در زمان طفولیت [illegible] حق یحیی
يُعْطِي الْحُكْمَ صَبِيًّا وَيَجُوزُ أَنْ يُعْطِيَ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً [illegible] در عوالم [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] بمقام عالی نبوت [illegible] و حکمت و حکومت [illegible] بطفولیت
عنایت شد و جایز است در آن مقام [illegible] برتبه [illegible] و دیگر خبر
[illegible] جعفر علیه السلام [illegible] در احوال [illegible] در باب لفظ
مسطور [illegible] دیگر از صفوان بن یحیی مذکور است [illegible] در حضرت امام الرضا علیه السلام معروض [illegible]
از آن [illegible] ابو جعفر [illegible] از تو سؤال میکردیم [illegible] از
خداوند [illegible] و تو [illegible] خداوند پسری [illegible] خداوند [illegible]
پسری [illegible] دیدیم [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] امام [illegible] آنحضرت [illegible]
علیه السلام [illegible] در حضور [illegible] سال [illegible]
[illegible] وَمَا يَضُرُّهُ مِنْ ذَلِكَ قَدْ قَامَ عِيسَى بِالْحُجَّةِ وَهُوَ ابْنُ
ثَلَاثِ سِنِينَ [illegible] امام [illegible]
[illegible] در میان مخلوق حجت [illegible] دیگر
از معمر بن خلاد [illegible] سَمِعْتُ الرِّضَا وَذَكَرَ شَيْئًا فَقَالَ مَا حَاجَتُكُمْ إِلَى ذَلِكَ
هَذَا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِي وَصَيَّرْتُهُ مَكَانِي وَقَالَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ يَتَوَارَثُ
أَصَاغِرُنَا عَنْ أَكَابِرِنَا الْقُذَّةَ بِالْقُذَّةِ از حضرت امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] مقرر [illegible]
وارث [illegible] بزرگان [illegible]
از علامات امام [illegible]

در حضور ابی

بودن ابن جعفر [illegible]

بودن معمر بن خلاد

در حضور اباجعفر [illegible] امام رضا علیه السلام الجواب [illegible]
[illegible] مفعول مطلق فعل محذوف [illegible] القذة [illegible]
[illegible] القذة مفعول [illegible]
محذوف [illegible] قائم مقام آن [illegible] مرفوع است [illegible]
خبر [illegible] القذة [illegible] القذة [illegible] قذه [illegible]
[illegible] قذه و [illegible] است [illegible]
[illegible] حَذْوَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ [illegible] اندازه [illegible]
[illegible] کلمه [illegible] تفاوت [illegible]
[illegible] حروف [illegible] حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة [illegible]
[illegible] و ذال معجمه [illegible] اندازه [illegible]
[illegible] صحیح [illegible] توان [illegible]
تیر [illegible] تیر [illegible]
و [illegible] تیر انداز از علوم [illegible]
[illegible] اندازه [illegible] تفاوت [illegible]
فارسیان [illegible] تفاوت [illegible]
[illegible] مطلوب و مراد [illegible] حذو النعل بالنعل [illegible]
اندازه [illegible] قذه [illegible]
[illegible] تیر [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] اطراف تیر [illegible]
[illegible] از اطراف [illegible] مجمع البحرین
[illegible] يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّ مَا كَانَ فِي بَنِي
إِسْرَائِيلَ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] و علامات [illegible]
[illegible]

[illegible] حرو [illegible]

نگذشت بنابر این اگر سوره‌ای از ازمنه سابقه بواسطه تحریفات وقت و تعدد زمان اظهار آن
میسر نبود امثال آن ممکن نبود در زمان ائمه علیهم السلام ظاهر شود و در افاضات و انوار هم
و تنزلات آیته نقصان یافت و هر چه بود بر حسب خواهش در هر جایی آن بود چنانکه در آغاز
اسلام و اظهار نبوت خاتم الانبیاء علیهم السلام نیز بکیفیتها بشر و بر وفق استعداد اهل عصر و
با جزایش در بعض اظهارات نزد مردمان بواسطه و اهل عصر و استعداد
نیسته و اوزگار بر [illegible] گذشت و مردمان بوالوان مختلف نمایان [illegible] و مردمان
بر حسب ظهور حوادث و [illegible] و دیدار عقوبت و حجاب کثیره و ضایع بود آن عصر را
موید جز روایات سابقه و مذاهب گوهر عقل و شهد ذهن و القصه مرآت عقل
و قلب و از دیده کتاب و اطلاع بر قوانین و احکام ادیان و ملل مختلفه عالم و لهجه
اندیشه و [illegible] و [illegible] قبول با تکالیف لیاقت و قابلیت پیدا
نکرده و نوبت ظهور حضرت خاتم الاوصیاء حجة العصر و الزمان ظهیر رسید و آنچه مکتوم
مانده و اظهار آن مناسب نبود ظهورش و احکام دین بظهور احمدی منعقد و همیشه دوام یابد
و آن قرآن امیرالمؤمنین نیز که آن امیرالمؤمنین جمع کرد تو حضرت حجت علیه السلام
معروف نیز اگر سوره‌ای از آن کتاب مقرر و معصوم ایشان ظاهر شود در زمان ظهور آن
انوار و اتفاق در زمان بعد و بعد از آن در زمان امیرالمؤمنین و ائمه هدی صلوات الله علیهم
با مقدار مصلحت دین اظهار و بعضی آن در زمان غیبت از آن حجة الله آل محمد
علیهم السلام ظاهر و مقدار و مقام الحکمة [illegible] زمان آنحضرت علیهم
کلیه هر و بطن هر [illegible] و [illegible] در زمان [illegible]
و عوالم و عمر دراز و [illegible] و حصول امانی و [illegible] عمر دراز
از آن [illegible] عمر و [illegible] زخنده [illegible]
لیاقت و شایستگی و قابلیت [illegible] ادراک دین [illegible] و مخاطبه با خاتم الاوصیاء
عظام علیهم السلام [illegible] و [illegible] آنحضرت [illegible] دین بهی و احکام [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] امیر [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]

و هم چنین بخبر نزد و ثواب الامین و لا یمسه الا المطهرون و لو انزلنا هذا القرآن علی جبل
الآیه فاش شد معنی قوله و غیر از اینها چگونه میتوان تغییر داد و مقصود از تغییر جز نظر آن
خواننده‌ای نمود که لا مفرد مسطورات بین الدفتین است بلکه میتوان مس نمود تغییر آن
فارج از نوعی و بحثی نیست و اگر تغییر کلمات و عبارات هر چه ابنای توانند بکار شغل
شود ممنا بنویسد و عبارات بوسیله خود بوضع دیگر بکار [illegible]
این جمله نظر بعضی داده با الفاظ خاصه که در باب تحقیقات سابقه است از الکلام [illegible]
مقصود از نسخ ادیان و شرایع سابقه [illegible] کمال میکند بلی تغییر از آنها دیگر [illegible]
چه ظهور بعضی معلوم [illegible] دادو الاکمل [illegible] اقل الفضل [illegible]
علیه السلام [illegible] معجزات انبیاء سلف علیهم السلام ملاحظه آن از حضرت
خاتم الانبیاء و اوصیای آنحضرت ظاهر و باهر گردید از آن جمله این است [illegible]
مثل حضرت عیسی [illegible] صفات منصب الالهیه [illegible] آیه [illegible]
[illegible] ائمه معصومین نیز [illegible] حضرت امام محمد تقی علیه السلام [illegible]
[illegible] مقام امامت [illegible] اطراف [illegible] امام رضا
علیه السلام آن جواب [illegible] و [illegible] تواتر [illegible] از اکابر [illegible]
[illegible] امام صغیر [illegible] دلالت و علامات و فضایل
[illegible] علم و حیثیت عصمت و سایر صفات حمیده و برگزیده شدن از جانب حق و علم
بتمام امور و [illegible] آن [illegible] و در این عبارت [illegible] تواترات [illegible]
جمع اداء [illegible] این صفات در تمام ائمه هدی علیهم السلام [illegible]
امام [illegible] ناطق و [illegible] آن [illegible]
[illegible] ائمه آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت جواد [illegible] آن صفات [illegible] حضرت امام رضا علیه السلام [illegible]
و [illegible] حضرت جواد [illegible]
امام رضا علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
حضرت جواد عالم و [illegible] معجزات [illegible] مقام امامت

داده بود در حضانت ... [illegible] ... و تسلیم [illegible]
[illegible]
تفاوت [illegible] عیسی بن مریم علیهم السلام [illegible]
[illegible] اولی العزم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible marginal notes]

[illegible] انبیا [illegible] انجام [illegible]
[illegible] عیسی بن مریم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible] ابی الحسن علیه السلام [illegible] ابو جعفر علیه السلام [illegible]
هذا المولود الذی لم یولد مولود اعظم علی شیعتنا برکة منه [illegible]
[illegible]
[illegible] ابی جعفر [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] ابی جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible] علیه السلام فرمود ان الله سبحانه بعث علیهم رسولا نبیا صاحب شریعة
مبتداة فی اصغر من السن الذی فیه ابو جعفر [illegible] کان عیسی بن مریم [illegible]

[illegible marginal notes]

دیوث و شریعت ما را مسدود کرده اند ظاهراً در آن تتمه بود از ابوجعفر که گفت بود معلم بچه
در لفظ حیرانی اختلاف نسخ کتاب ملاحظه شد بعضی با حاء مهمله و بعد از یاء حطی زاء معجمه و بعضی بجیم
خاء معجمه بر زاء معجمه یا لام معجمه بعضی خیزرانی با خاء معجمه و یاء حطی و زاء معجمه و راء مهمله
و در بعضی حبرانی با جیم قبل از یاء حطی و راء مهمله بعد از یاء و این نام در معجم البلدان
مسطور است مکیه خیزران با خاء معجمه و یاء حطی و زاء معجمه و راء مهمله نام قریه ایست
از اعمال بغداد قبر ابوحنیفه دینوری نعمان بن ثابت در آنجا است و خیزرانه صعقوا
دو واسط از بطیحه حیران با خاء معجمه و یاء حطی و راء مهمله از قراء حلب ... نام حلب
و در یمن حیزان با حاء مهمله مکسوره و یاء حطی ساکنه و زاء معجمه و الف و نون جانبی ...
حوزش و از ... و ... بر و آن ... کثیره و میاه عزیزه
دارد ... به ... از دیار بر که شهر ملوط و ... او بود در اطراف
عراق و جزیره حجم جزا ... شاه بلوط ... نمی شود و بعضی گفته اند حیزان
با حاء معجمه از ... ارمینیه ... حیران با حاء مهمله مکسوره و راء
مهمله بعد از یاء حطی جمع حیره ... مجتمع آب ... از بن ... حیران با جیم
و یاء حطی قریه ایست ... در میان آن ... و ... جزیره
در دیار ... بصره ... صد ... و بقول صعقوا
از اعمال ... در میان ... و ... در ... نوشته اند
... نسبت ... در آن کتاب از ... زیارت ... دار
... در حضور حضرت رضا ابی الحسن علیه السلام حاضر بود ... آن قوم
از حضرت ... آنها ذمه و الحقوا ابا جعفر فسلموا علیه واکدنوا به
هذا الخبر ... فرمود که یرحم الله المفضل انه کان لیقنع
بدون ذلک ابوجعفر ملاقات ... و در ... ملاقات
قدر از آن ... ذمه ... کثیر تابع ... مفضل
این کلام ... مفضل ... کنیه ... ابوجعفر ... امام
و ایشان ... آن حضرت ... ابی جعفر علیه السلام بوده
بواسطه تقیه و حفظ آن حضرت لفظ ... آن ... ابی جعفر ... نبوده

فتاعده ... (catchword)

فتاعده ... و ابوجعفر را امام ... و صفات ... از ... ما ... امام ... دانست
و دیگر در ... از زید بن سلیط مروی است ... حضرت ابی ابراهیم موسی کاظم
علیه السلام را ملاقات کردم ظاهراً ... در باره ... عرض کردم ... است
که این موضع بوده و در آن ... در خاطر مبارک ... تو ... داری بعضی
... که با فرزند ... درین موضع شود ... حضرت ابی عبدالله علیه السلام ملاقات کردم ...
تو نیز در ... از ... حضرت کاظم ...
رضا و جابر ... حضرت ... جواد علیهم السلام ... حضرت کاظم به زید بن
سلیط ... آن حضرت ... به ولادت حضرت جواد ... امام رضا
علیه السلام بوده این موضع ... ابوجعفر ... است ... ولادت ... از او
متولد ... از اهل بیت ... قبطیه ... اول ... امام علیه السلام
مذکور ... و نیز در ... والده ... جده ... و دیگر در ... کتب ... اوّل
... حضرت ابی الحسن علیه السلام ... ابوجعفر
... ملازم درگاه ابوجعفر ... اوّل
... کتاب از ... و ... امام
رضا علیه السلام ... حضرت ... در ... با ...
و ... از ... ابوجعفر ... و ... الحکم ... و
... که ... از امام ... در ...
امام ... و ... واجد ... در صفحه بر مسند
امامت ... و ... کرام ... نبوده
... و تکالیف امامت ... راجع ... الله
... امام ... علیه ... امامت
... امام ... عقب ... امامت
... پس از وفات ... و مردمان ...
... وصیت ... امامت ... و ... در ...
فقد ... امام ... حضرت امام رضا علیه السلام ... ابوجعفر ... الله ... الایام و اللیالی

روایت زید بن سلیط

روایت ...

روایت ... ابن ...

حتی یولد لی ذکر من صلبی یقوم مثل مقامی یحیی الحق و یمحق الباطل روزگاران بر
قسم بپروردگار بر نخواهد گذشت و خدا تعالی پسری بمن بخشد بیرون از صلب من که طلب دین اولا
حق و ابطال باطل نماید پس احمد حروف کتب این کلام این قیاس کند عجب است بر حضرت رضا علیه السلام
فرزند صلبی منصوص علیه و افضل و اعلم و اشرف و اقدم اولاد حضرت کاظم علیه السلام بوده است
باین دلیل سلب امامت و حال آنکه سوء فهم نموده در علم الوراثه این خبر بود یا نه
تقدم اقوی لغه دلیل این استدلال گرفته است این سؤال بود که حضرت جواب گفت و جواب داد
این کلام بود در مناقب در تحریر این حدیث می نویسیم که حضرت رضا علیه السلام وفات کرد
بروایت صدوق و شیخ در خبری روایت که احمد بن محمد بن ابی نصر و حسن بن راشد و علی بن مهزیار
و جمع کثیر از سایر بلاد و امصار به مدینه طیبه آمدند و برسیدند که
امام رضا و خلیفه او کیست گفتند در صریا حاضر است و آن قریه ایست از سه
میل مدینه طیبه حضرت امام موسی علیه السلام بنا کرده و جمع میکند باید الشور [illegible]
و ما نفر در آن قوم و در آن شدیم جمع کثیر در آنجا حاضر بودند و انجمن کردند بر جماعت
نشستیم ناگاه عبد الله بن حضرت کاظم علیه السلام بیرون آمد مردمان گفتند صاحب
ما اوست جماعت فقهاء المتحور در شدند گفتند از حضرت ابی جعفر باقر و ابی عبد الله
صادق علیهما السلام روایت داریم که امامت از حسن و حسین علیهما السلام مقام والاد امامت در اولاد
تن بود در دو برادر نمی شود و این کفت که علی بن موسی صاحب امامت است و عبد الله
و در محمد الحلبی حلول کرد این وقت مردی گفت خدا ترا عزیز کند که درین مسئله ما
برادر بیکم یا محمد یا برود و نو بار ده گفت برادرت بود گفت کم داده گفت برود دار آن
زمین تا وقت یا [illegible] جمع این نخ تمام بردن یا کرده بر خاله ولکن الملک الرحیم میکن
در حق مردی که زن خود را بشماره ستاره آسمان طلاق گوید گفت ما [illegible]
الطاهر و المنیر الواقع ملکیه و از جرأت عبد الله بن عطاردی [illegible] متحیر شدیم در این زمان
حضرت ابو جعفر علیه السلام آن وقت هشت ساله بود بیرون آمد و هر قوم بامرش بر پا شدیم
و آن حضرت بر مردمان سلام فرمود و علی بن موسی عم آنحضرت بیرون آمد از جای خود و بر خاست
و در الفور دست داد بر گرفت و ابو جعفر صلوات الله علیه در صدر مجلس جلوس فرمود پس از آن
فرمود سکوتوا رحمکم الله خدا شما را رحمت کند سؤال خود را بپرسید این وقت مردی برخاست

بروایت صدوق

در الفور بر پای شد و عرض کرد که حکم الله چه میفرماید در حق کسیکه با حیوانی در آمیزد فرمود یضرب
دون الحد و یغرم ثمنها و یحرم لحمها و نتاجها از حد زنا که صد تازیانه است کمتر
آن حیوان بود با وان از وی بگیرند یعنی که الاخر حق او است اگر بیرون لوازم
و نتاج آن حرام میکند و یخرج الی البریة حتی تأتی علیها منیتها سبع اکلها
ذئب اکلها و آن حیوان را باید برون کنند یعنی در صحرا بگذارند تا زمان ملاک
در ریده و هلاک در آید بگرگ لاشه مردار آن خورده بود و آنحضرت هر چند گفته فکلاه
پیر فرمود با هذا ذاک الرجل ینبش عن میتة فسرق کفنها و فجر بها توجب
القطع بالسرقة و الحد بالزنا و النفی ان کان عزبا فلو کان محصنا لوجب
القتل و الرجم ای مرد این مرد بیکبار گور را شکافت و در زن مرده را در آن گور نهاده
کفن او بر گرفت کفن را بدزدد و بآن زن مرده فجور نماید فیر او لازم رسد زده حد
اول است این یا آنکه بسبب سرقت نصف کف قطع نمایند و بوی نماید حد جاری کنند و او عزب هو زانی
بوده است در مرده و همه او منتظر بدینه و این در هوا آنکه این مرد زانی عزب و بی ادیم بی
و اگر محصن یعنی باید او را کشته و سنگ بزنند یعنی از آن مرده هم سرقت و عرض کرد
یابن رسول الله چه میفرمائید در حق کسیکه زن خود را بشماره ستاره آسمان طلاق دهد فرمود
زن آن مرد فانه طلق کلا گفته و فرمود سوره طلاق را خوانده ای و قول خدای تعالی که
و اقیموا الشهادة لله از در طلاق جز آنکه بدو شاهد عادل در یک مجلس بخوانند اراده
عزم صدق نیست آنگاه بر آن کلمه فرمود این مرد دخل بود که بر بتوی القرآن بخوانم
النساء لا یکد در قرآن بشمار نجوم آسمان نه شیء که عرض کرد عبد الله بن الحسن فقال له اصغه
لوی سعد بن بکر

الا یا اشبهک یا مولای ذا لبه	شتن البراش او حماحات
و لست تشبه هو اللون ذا الید	و لا اضیلا من اوش الضبلاد
و لو خشات سماء الارض لکنها	استجاء صوتک حقا ای الکات
و لو عزمت علی الحیات تامرها	بالکف ما جاوزت تلک الغریات

معلم بر موضع مذکور بود در مناقب صریا یاد که در معجم مذکور است و در کتب صریا و صوب
نوشته اند و در معجم البلدان میگوید موضعی است از و ادوسکند به حدود قریه از قرار مدینه

المقدس است این نیز با آنکه مذکور شد موافق نیست و یکی دیگر صورات موضوعه در تقسیم مدینه
و ما جنین صورتی موضوع که تحقیق بوده و خواهیم گفت که یک در قلم کتاب التصحیف شده است — روایت ابراهیم بن ابی محمود
و دیگر در بحار از ابراهیم بن ابی محمود مذکور است که الحکم در طول سلوک حضرت ابی الحسن
علیه السلام [illegible] از حاضران عرض کرد که حادثه [illegible] بکلا المکی با
رجوع نمایم فرمود بسیار [illegible] ابو جعفر علیه السلام [illegible]
حضرت ابی الحسن علی بن موسی علیه السلام [illegible] فرمود ان الله تبارک و تعالی بعث عیسی بن مریم
نبیاً باقامة شریعته فی دون السن الذی أقیم فیه ابو جعفر ثابتاً علی
شریعته [illegible] که خداوند تعالی مبعوث گردانید عیسی بن مریم را به نبوت و ثابت
شریعتش در آن سن [illegible] ابو جعفر را در آن سن [illegible] — تحقیق در صغر سن امام
ثابت [illegible] حضرت جواد علیه السلام در آن سن و ثبوت او بر
شریعت حضرت رسالت علیه السلام [illegible] عیسی بن مریم صلوات الله
علیهما [illegible] امام [illegible] خداوند
[illegible] رتبت نبوت [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] ثابت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت عیسی و ابی جعفر علیهما السلام در [illegible] علوم [illegible]
ظاهر شد [illegible] نبوت و امامت [illegible] قبول
[illegible]
[illegible] علم و خلاق
[illegible] الوقوع [illegible]
و دیگر در آن کتاب خبر ابن بزیع است [illegible] — روایت ابن بزیع
و نیز در کتاب مذکور از عقبة بن جعفر [illegible] در حضرت ابی الحسن علیه السلام [illegible] — روایت عقبة بن جعفر
[illegible] عقبة ان صاحب
هذا الامر لا یموت حتی یری خلفه من بعده [illegible] نرسید تا که
حلیفه د

خلیفه [illegible] فرزند صلبی او [illegible] — روایت علی بن اسباط
و [illegible] از وفات [illegible]
[illegible] در آن کتاب از علی بن جعفر [illegible]
امام رضا [illegible] حضرت ابی جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] ابی جعفر علیه السلام [illegible] — روایت ابن قیاما
[illegible] فی هذا السن [illegible]
در این سن [illegible] ان الله تبارک و تعالی [illegible] خداوند [illegible]
[illegible]
[illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] ابی جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] هذا المولود الذی لم یولد فی الاسلام — روایت یحیی بن خلاد
مثله مولود اعظم برکة علی شیعتنا [illegible] مولود [illegible]
[illegible]
و دیگر در بحار [illegible] از معمر بن خلاد [illegible] اسمعیل [illegible] — روایت اسمعیل بن جعفر
رضا علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن
حسن بن [illegible] جعفر بن محمد علیهم السلام [illegible]
[illegible] ابو الحسن موسی علیه السلام
[illegible] حضرت ابو جعفر محمد بن علی الرضا صلوات الله علیهم [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه [illegible] ابو جعفر [illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible] ابو جعفر علیه السلام [illegible]

آنوقت جمعی اصحاب جعفر نابکار به توبیخ در برگشتند و می گفتند تو گمان می بری ابو جعفر علیه السلام
و این چنین با ادب طریق خضوع و افتادگی و دست بوسی و تعظیم بجای آن جناب نمودی که از فی
باشد و نمیدانی و دانست نخواهند مرا اینچنین خداوند عز و جل این علم و دولت بلحیه و حالیه
نماند و نمود این بود نهید بلوغ نرسیده نرساند و نزاد از نزد اینجا باشد و این جوان بسن او دارد
و اهلیت هم بر وی نگار و آنکه او را رفیع و منصب است است او نبود لایق گشته بر فرزندی منکر شدند
و فرزندی در شیم باه نکرد امیر از آنکه نا هی بگوید علکه نه بهره ابو جعفر علیه السلام است
راقم حروف نگرد چنین که در کلمه آنحضرت بتمام لوازم عظم تر نیز بر خواه ام الفاضل بن جعفر
فقیه عمه درادر اخبار معتبره است پدر سلام الله علیهم و بالاکبر سن خود جلیس با عم احکام
دارای این تعظیم و کریم و تفخیم علی بن جعفر نسبت بحضرت جواد علیه السلام و بوسیدن دست
مبارک آنحضرت و کلمه او فی هذه وریستم تا من نه مرا لذ مین یک نفس برای شد آنانست که
جعفر علیه السلام کافی است و در تذکرة الائمه مسطور است که حضرت امام رضا ابو الحسن الرضا
بعض از شغال در امامت آنحضرت بود اطلاع بود که از آنحضرت تابع داشته تا کار از علاء و فی خلق
و نزد ایشان شیعه از اطراف عالم با قامت حج راه بر گرفتند و بجوار از غبطاز منازل که
کن نمت حضرت جواد سلام الله علیه در آمدند از دو فورست بهره دمیخوات و کلمات
آنحضرت و کمالات و افره آن امام ام علیه السلام با اسنی ادکار که خدا نگرد دست کلیس
در یک مجلس یا چند روز متوالی بود مسئله از غوامض مسائل از آن مجرعلم و فضایل
سوال کنند و از جواب شافی شیئه کند چنانکه از نی لی در مجلس با حضرت آنحضرت جواب شود
دیگر در کتاب ... از کلینی علیه الرحمة از ابو الحکم از عبد الله بن ابراهیم بن علی بن عبد الله
ابن جعفر بن ابی طالب از یزید بن سلیط مروی است که حضرت ابی ابراهیم موسی بن جعفر سلام الله
علیهما را ملاقات نمودم در طریق راه وارداده عمره داشتیم عرض کردم فدایت شوم هل تثبت
هذا الموضع الذی نحن فیه بطوریکه آیا این موضع را می شناسی الحال که در آن هستیم میشناسی و در
خاطر داری فرمود بلی فهل تثبته انت آیا تو هم این مکان را میشناسی عرض کردم بلی
من و پدرم سلیط نیز در اینجا بحضرت ابی عبد الله علیه السلام ملاقات کردیم و برادران تو در خدمت
آنحضرت بودند در این وقت پدرم بحضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کرد که پدرم و مادرم فدای
تو باد انتم کلکم ائمة مطهرون والموت لا یعری منه احد فاحدث الی شیئا

حکایت علماء با حضرت

روایت یزید بن سلیط

احدث به من یخلفنی من بعدک فلا یضلوا فقال نعم یا ابا عمارة هؤلاء ولدی
وهذا سیدهم واشار الیه یعنی الی علی وفیه علم الحکم والفهم والسخاء والمعرفة بما یحتاج
الیه الناس وما اختلفوا فیه من امر دینهم ودنیاهم وفیه حسن الخلق وحسن
الجوار وهو باب من ابواب الله عز وجل وفیه اخری خیر من هذا کله
بجمله ائمه طاهرین تو بینی با نه بشد و او هر گونه احسن و جمیل بر مصاحب و خلاصی بود مضمون
ما شده و مرگ هیچکس را مستثنی نکرده و حال هم تا مرا بر ابراهیم از سوی من شده است و این
روزگار غدار و دنیای فانی و این خلایق هم جفاکار بر بلاد مکس بر این نیز گفت
را خبر ده که در دل سوحری بگذارم بفرزندان و آنچه پس از من بکار می رسند بگذارم
تا بوقت مکانه از گونه که بیت از همه روشن شد از میان اولاد امیر است کدام یک وصی و
خلیفه تو و امام واجب الاطاعه باشد فرمود یا ابا عماره این همه فرزندان من و این یک
سید و بزرگ ایشان است و اشاره بتو فرمود و در باره تو گفت که علم و فهم در حکومت
احکام دینیه و فهم مسائل و صدوره الیه و کمال لطف و معرفت ما یحتاج الیه علم و بینا
و مورعه و ساز که دلها مردمان با آن حاجتمند هستند و آنکه از امور دینیه و دنیویه
در آن اختلاف دارند و دیگر موصوف است و نیز در وجود او حسن خلق و حسن جوار و
مجاورت موجود است و او است بابی از ابواب خداوند عز و جل و نیز در این جمله مذکور که
صفت و خصلتی دیگر در او است بهتر از تمام اینها که حضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کرد که آن چیست
فرمود یخرج الله منه غوث هذه الامة وغیاثها وعلمها ونورها خیر مولود
وخیر ناشئ یحقن الله به الدماء ویصلح به ذات البین ویلم به الشعث
ویشعب به الصدع ویکسو به العاری ویشبع به الجائع ویؤمن به الخائف
وینزل الله به القطر ویرحم به العباد خیر کهل وخیر ناشئ قوله حکم
وصمته علم یبین للناس ما یختلفون فیه ویسود عشیرته من قبل اوان
حلمه که خداوند تعالی از صلب مبارک ابی ابراهیم علیه السلام بیرون آورد یا ورضطرار این
امت و فریادرس ایشان را و علم و دانش و نور و فروغ این امت را و بیرون آورد
غیاث و علم و امر و نور را در غلی ودر جنس میمنت که بهتر و خیر دنیا و حضرت ابی سلیمان
ملاک بنده و این ... حضرت علی ... الرضا علیه السلام است که در ... زمان یا جمعی من مومنین

علیه السلام و بهترین نوجوانان و نونهالان بوستان ولایت و بهترین فروزنده خورشید تابان
امامت به خداوند قادر از برکت و میمنت وجود مبارک حضرت مردمان را محفوظ میگرداند و چه طلوع
ذات الهی و آن لیکن دو نفر را در میان اولاد دیگر علیه السلام و اولاد عباسی به ... و ... را
بود و تفرقه کلمه را در امور دینیه و دنیاویه هم جمع و آن صدع و شکاف و ثلمه را در اولاد
دینیه را هم چه طلوع یکند و بوجود مسعود بر همه نور بود نزد کرسی به نور میکرد لذا فقال
سوا همه را بخوبی از جمله نکته در جوار روضه مقدسه اخوته استمرار داده و از رکه
وجود ذریه او خدا فرود داد بفضل احمد برهم تربیت نازل بوده و از مسیح ذکر نجوم
السبب جمیع الخلق امام علیه السلام برکات آسمان شرف امام عالم رسول و حضرت ملک
عالم بود از حجت و بوجود مسعود خداوند اهل بیت را بود رحمت نو بر خواص ... و
و اگر از هجوم مردمان بوجود آن حضرت مخواهم علیه السلام سلام مرد دوم و توحید و عبادت
و تحمید انداز نشد و همراهی تا هر ادعای یکدیگر را نمود از اتفاق تمام احمد یافته است
رجال امامت خدایسم اکه تحت تمکن تعطیل هزار گونه حکمت است و اگر خاموش الفت به از هر
علم و اعانت حقت و حی است هر گونه سانح دعوی سواء حقی اختلاف مردمان برادر
سانه و این بود از حالت خلاف دیگر بر فرض او بوجانه ناظرات آنحضرت نسبت بجمیع
مذاهب مختلفه واجب به آنحضرت از مس تکه عوید و رفع شبهات مردم در امور دینیه و دنیویه
والهیه و علوم و معارف شرعیه و معارف یقینیه در کتاب اوال آنحضرت با دله و براهین
ساطعه قاطعه مسکته لاهل ... مشروحاً مسطور شده چه این مقال ... از هنر زمانه
علم و بلوغ بود با بر ستید عشرت و بزرگ اهل بیت و اخوان خود شد ... علوم
وصفات حسنه او از انواع قبول بیش ... و از مواهب خاصه ... الهیه و وجود ...
جمیع کمالات نمایان و افزون از قدر انکار است در بیان او ایستادن و آغاز امر ...
رتبت بوده و آثار ولایت ذات او را ... شد پدرم سلیط عرض کرد پدرم و ...
فدای تو باد برادر او و فرزندی از ذریه ایشان بجهت خود حضرت امام علیه السلام فرمود خواهر
بود و از آن ثمره تخم سواطع نمو نزدیکی که حجت روایت حدیث حضرت صادق سلام الله علیه
از یزید بن سلیط بان نقام حتمی که حضرت ابی ابراهیم علیه السلام ... پدرم و مادرم فدای تو
باد تو نیز خبر ده با همان طور که پدرت علیه السلام تو خبر داده در جواب فرمود ان ابی علیه السلام

کان فی

کان فی زمان لیس هذا الزمان مثله پدرم علیه السلام در زمانی بود که این زمان مانند
آن زمان نیست نهایت تقیه را ... زیاده به سبب ... توان کشف با امور ... نمود
و ... این نحو و این طرح از جانب ... علیهم السلام ... از تو ...
شود ... براد ... از ... اجمال ... ابو ابراهیم علیه السلام
از این نحو بخبر ... از آن فرمود ابو عماره انی خرجت من منزلی فاوصیت الی
ابنی فلان واشرکت معه بنی فی الظاهر واوصیته فی الباطن وافردته وحده
ولو کان الامر الی لجعلته فی القاسم لحبی ایاه ورقتی علیه ولکن ذلک الی الله
یجعله حیث یشاء ولقد جائنی بخبره رسول الله صلی الله علیه وآله ثم ارانیه
واراني من یکون معه وکذلک نحن لا نوصی الی احد منا حتی یخبره
رسول الله صلی الله علیه وآله وجدی علی بن ابیطالب علیه السلام ورایت مع
رسول الله صلی الله علیه وآله خاتما وسیفا وعصا وکتابا وعمامة فقلت ما هذا
یا رسول الله فقال لی اما العمامة فسلطان الله واما السیف فعز الله و
اما الکتاب فنور الله واما العصا فقوة الله واما الخاتم فجامع هذه الامور
ثم قال والامر قد خرج منک الی غیرک فقلت یا رسول الله ارنیه ایهم هو
فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ما رایت احدا من الائمة احدا اجزع
علی فراق هذا الامر منک ولو کانت بالمحبة لکان اسمعیل احب الی ابیک منک
ولکن ذلک الی الله عز وجل ثم قال ابو ابراهیم علیه السلام ورایت ولدی
جمیعا الاحیاء منهم والاموات فقال لی امیر المومنین علیه السلام هذا سیدهم
واشار الی ابنی علی فهو منی وانا منه والله مع المحسنین ... از ...
... نقلده ... وصیت ... فرزند ... بود ... او ... و ...
در ... آنحضرت از ظاهر ... تعلق ... از حیثیت اموال و
نفقه عیال و امثال آن ... از آن امور ... تعلق ... است ...
حیثیت وصیت ... و ایداع و تسلیم کتب ... علم و غیرها از ... مخصوصه امامت ...
بجهت ... در ... و ... و ... ... است و خلاف
... بوده ... در ... قسم ... اسمعیل ... ادبی ...

لکن امامت باراده و اختیار خدا است که او میگذارد هر جا که خواهد و کسی را نمی‌رسد که ...
چنانچه الله اعلم حیث یجعل رسالته پس خبرداد مرا رسول خدا بآنچه او خواهد بود بعد از من و بیم داد
آن امامی که بعد از من خواهد بود نیز از جمیع حالات او ببعضی از حالات
وصیت نکرد ام تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام با او بود پس حضرت رسول خدا انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب و عمامه بود
عطا کرد پس رسول الله از جهت آن فرمود اما شمشیر سلطان خداست و عمامه علامت
سلطان و سلطنت الهی است و عصا قوت حکم است و گرز خسروان
و اما شمشیر عزت خداوند است و اما کتاب نور خداوند کتاب و اما عصا قوت و نیروی الهی است
و اما انگشتر جامع جمیع این امور است پس فرمود بدرستیکه این امر از تو بغیر از تو نیز
شد عطا کرد پس رسول الله او را بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای فرزند
از تو بوسطه نقارت این امر از تو جز علی که یافته ام و اکرام اینست بسبب محبت
بعضی امام هر یک از فرزندان خود را محبوب تر دارد تو دانستی بدو کنایت اسمعیل
در فرزندان از تو محبوب تر باشد بعد کرد او نه به تو لکن این امر منوط باراده و مشیت
حضرت احدیت است پس از آن ابو ابراهیم صلوات الله علیه فرمود فرزندان خود
را تمام زنده و مرده بدیدم و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود این برکت و سیادت
میر وسید در آن ... ای پسر از ... خدا رحمت کند برادر ... بزرگوار
یزید میگوید بعد از آن حضرت ابو ابراهیم علیه السلام فرمود یا یزید اِنَّها وَدیعَةٌ
عِنْدَکَ فَلا تُخْبِرْ بِها اِلّا عاقِلاً اَوْ عَبْداً تَعْرِفُهُ صادِقاً وَاِنْ سُئِلْتَ عَنِ الشَّهادَةِ
فَاشْهَدْ بِها وَهُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ لَنا اِنَّ اللهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَماناتِ
اِلی اَهْلِها وَقالَ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ کَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللهِ ای یزید این خبر
را بتو دادم و تو بطور ودیعت سپرده باشد و جز بکسی که عاقل باشد یا بنده او باشد
که صادق و راست بشناسی خبر مده و اگر از تو شهادت بخواهند
شهادت بده که حق تعالی امر فرموده است امانات را باهلش برسانید و فرموده کیست ظالم تر
از کسیکه ... و نیز ... شهادت نزد او از جانب خدا باشد و کتمان کند
از کسیکه ... بود از خدا ... را آن کتمان نمایند یزید میگوید ابو ابراهیم

علیه السلام فرمود فَاَقْبَلْتُ عَلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ قَدْ جَمَعُوا
اِلَیَّ بِاَبی اَنْتَ وَاُمّی فَاَیُّهُمْ هُوَ فَقالَ هُوَ الَّذی یَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ
وَیَسْمَعُ بِفَهْمِهِ وَیَنْطِقُ بِحِکْمَتِهِ وَیُصیبُ فَلا یُخْطِئُ وَیَعْلَمُ فَلا یَجْهَلُ هُوَ هذا
وَاَخَذَ بِیَدِ عَلِیٍّ ابْنی ثُمَّ قالَ ما اَقَلَّ مُقامَکَ مَعَهُ فَاِذا رَجَعْتَ مِنْ
سَفَرِکَ فَاَوْصِ وَاَصْلِحْ اَمْرَکَ وَافْرُغْ مِمّا اَرَدْتَ فَاِنَّکَ مُنْتَقِلٌ عَنْهُ وَمُجاوِرٌ
غَیْرَهُمْ وَاِذا اَرَدْتَ فَادْعُ عَلِیّاً فَمُرْهُ فَلْیُغَسِّلْکَ وَلْیُکَفِّنْکَ فَاِنَّهُ طُهْرٌ لَکَ
وَلا یَصْلُحُ اِلّا ذلِکَ وَذلِکَ سُنَّةٌ قَدْ مَضَتْ پس گفت پدر بزرگوار
خدا او را تم رحمت کند حاضر فرزندانم را نزد من آورد کدام یک از ایشان امام خواهد
بود فرمود او آنست که بنور خدا نظر کند و بفهم خدا بشنود و بحکمت خدا سخن
گوید و بهره برد که خطا نکند و بصواب است و هیچ وقت خطا نرود همیشه عالم و دانا
است و علم آن دارد ... از ... علی ... این گفتگو
نمود ... پس از آن فرمود ... مقام
تو با او کم است ... بیمار و ... ایست و اگر ...
پس ... پدر بزرگوار کاظم علیهما السلام فرمود این امر را رسول خدا این است
این مکالمات رسول خدا و ... و ... اگر چه ... زندگانی
... وصیت بکن و کارهای خود را اصلاح نما و از آنچه اراده
... از ... منتقل بشوی و با دیگران ... و جز ایشان
وصیت ... علی ... غسل ...
... غسل ... با ... غسل ...
... غسل ...
صلاحیت ندارد ... غسل ...
... آن حضرت ابو ابراهیم علیه السلام فرمود ...
... امام ... غسل ...
... امام ... امام ...
... فرمود ... امام ... در این عالم زنده است ...

بحیه فرمود فاما علی الاول فعلی بن ابیطالب علیه السلام و اما علی الاخر فعلی بن
الحسین اعطی لهم الاول و حکمته و بصره و ودّه و دینه و محنة الاخر و صبره
علی ما یکره و لیس له ان یتکلم الا بعد موت هارون باربع سنین
امام اول یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام است و امام علی دیگر یعنی علی بن حسین صلوات الله علیهما
را عطا کرده شده است یعنی فهم علی اول و حکمت او و بصر او و ود او و دین او و عطا
کرده است یعنی رضا محنت و صبر علی بن الحسین را آنچه او را مکروه بود و برای رضا علیه السلام نیست
اجرا دعوی به عنوان امامت و حجت [illegible] که تا چهار سال از مرگ هارون [illegible] و در این خبر
خبر [illegible] و مقام و نعت امام رضا علیه السلام مسلم است زیرا که از علی
بن ابیطالب علیه السلام به آنحضرت [illegible] اعلی درجه صفات و کمالات آنحضرت است
و از آنکه دین و دنیای امیر المومنین است و این مقام جز در خور امام نیست و آنچه از
علی بن الحسین عطا [illegible] اعلی درجه مقامات عالیه آنحضرت است [illegible] المومنین محنه
و احتمال صبور بر [illegible] امام و سایر [illegible] آن بلیات کربلا
و صبور بر بلیات و مصیبات امام [illegible] لقد عجبت من صبره ملائکة السماء جز در خور
امامت و مبین ولایت [illegible] امام رضا علیه السلام جامع این مقامات و صفات و
کمالات این دو امام بزرگوار علیهما السلام است و هم در این خبر اینکه امر کرد او
[illegible] از امام رضا علیه السلام است و نیز با زبانه [illegible] از موت [illegible] و طول [illegible]
دینی و خلاف او با [illegible] و اهل [illegible] مالک [illegible] بتقیه بوده [illegible]
و مانع بود و لایات [illegible] تا زبانه که آنحضرت از مدینه
به هجرت [illegible] و بسبب انعقاد مجالس عمومیه [illegible] مناظره با علمای ادیان
و [illegible] مذاهب مختلفه [illegible] و نیز بسبب تفویض ولایت عهد [illegible] حضرت
و [illegible] و فرصت در عهد آنحضرت و [illegible] مقام نعمت [illegible]
[illegible] حضرت کاظم علیه السلام فرمود [illegible] فاذا مررت بهذا الموضع
و لقیته و ستلقاه فبشره انه سیولد له غلام امین مامون مبارک و
سیعلمک انک لقیتنی فاخبره عند ذلک ان الجاریة التی یکون منها
هذا الغلام جاریة من اهل بیت ماریة القبطیة جاریة رسول الله صلی الله

علیه و آله

علیه و آله و ان قدرت ان تبلغها منی السلام فافعل ذلک یعنی [illegible] این موضع پسر
و علی رضا [illegible] و خوش [illegible] او بود در این [illegible] ملاقات [illegible] او را [illegible]
[illegible] او [illegible] و مبارک و خوش [illegible] امام رضا [illegible] ظاهر
[illegible] تو [illegible] ملاقات [illegible] این خبر [illegible] که این
و این پسر فرزند [illegible] که از اهل بیت ماریه قبطیه [illegible] رسول
خدا صلی الله علیه و آله [illegible] یزید بن سلیط [illegible] از وفات ابی ابراهیم موسی علیه السلام علی
رضا [illegible] و از آن [illegible] این موضع [illegible] فرمود [illegible] یزید [illegible]
[illegible] عرض کردم [illegible] پدرم و مادرم [illegible] اختیار [illegible] عماره
فرمود سبحان الله ما کان نکلفک و لا نکلفک [illegible] ای عماره
[illegible] در این موضع [illegible] آنحضرت [illegible]
کرد و فرمود در این موضع [illegible] ملاقات [illegible]
لکم الکرم من عمومتک [illegible] عرض [illegible] و از آن [illegible]
عرض [illegible] فرمود اما الجاریة فلم تجئ بعد فاذا جاءت ابلغتها منک السلام
[illegible] تبلیغ [illegible] ابلاغ آنحضرت [illegible]
رفتیم و امام رضا علیه السلام [illegible] آن جاریه [illegible] و چند [illegible] التی شد
این [illegible] برادر یزید [illegible] برادران علی رضا علیه السلام [illegible] حضرت بود [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
عداوت [illegible] اسحق بن جعفر [illegible] شدم این [illegible]
مجلس حضرت ابی ابراهیم علیه السلام در [illegible] مقام [illegible]
[illegible] در این [illegible] امام رضا علیه السلام بود در این موضع [illegible]
ملاقات [illegible] حضرت رضا [illegible] دختر [illegible] خبر [illegible]
فرمود [illegible]
[illegible] یزید ابلغ [illegible] که در مواقع [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] مجلسی اعلی الله
مجلسه [illegible]

نیز لا یکلفوا واین برای تشبیه [illegible] است بنا بر این [illegible] هر که [illegible] بود [illegible] از اسباب آل
نیز الی شیئا [illegible] فی [illegible] از اسباب [illegible] بازهم از [illegible] و در این مقام برای
رعایت ادب است باینکه از تقریر این عبارت ظاهر [illegible] توقع [illegible] از تو شنیدم
لکن [illegible] این کار [illegible] اولادم و غیر اولادم از آنکه [illegible]
در حاشیه [illegible] یا ابا عماره یا عبد الله [illegible] و این اصوب است زیرا که ابو عماره کنیت [illegible]
سلیط است [illegible] حروف [illegible] ابو عماره صحیح است زیرا که سلیط مخاطب حضرت ابی
عبد الله است و یزید مخاطب حضرت ابراهیم و حضرت امام رضا علیهم السلام وقد
[illegible] از باب تعقید [illegible] مجهول [illegible] از باب [illegible] مجرد [illegible] و حکم [illegible] اول [illegible]
تقاضا یا حکمت است و حسن الجوار [illegible] حسن [illegible] و مخالطت [illegible]
نیز لابد است برای [illegible]
[illegible] از در اندرون [illegible] علم [illegible]
[illegible] مردمان بسبب آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام رضا علیه السلام [illegible]
و در زمان [illegible] حروف [illegible] ولادت [illegible]
آنحضرت [illegible] آنحضرت بروایت اصح [illegible]
فائده [illegible] از جمله [illegible] ناسخ التواریخ [illegible]
[illegible] علم [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
و در [illegible]
[illegible]
و میکند در حالت [illegible]
[illegible] علیهم السلام در زمان ولادت [illegible]
در جواب [illegible]

قالوا بلی

قالوا بلی ولکن [illegible] چنانکه در فارسی نیز منظوم است مثل اینکه
[illegible] حق تعلیم [illegible] در جواب [illegible] و مراد [illegible] اینست [illegible]
نه [illegible] تو [illegible] حق تعلیم ندارم [illegible] چنانکه [illegible]
تعلیم [illegible] و در [illegible]
[illegible] اصوب است [illegible]
[illegible] لم یستطع [illegible]
عبارت [illegible] زیرا که ولادت امام رضا علیه السلام [illegible] وفات صادق
علیه السلام [illegible] پنج سال [illegible] حضرت ابراهیم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] در عالم [illegible] چنانکه از روایت [illegible] ظاهر میشود
در عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] برادران آنحضرت [illegible]
[illegible] قول آنحضرت
[illegible] در حضرت رسول خدا [illegible]
این سؤال [illegible] رسول خدا نیز آنحضرت
[illegible]
[illegible] در جسم آنحضرت [illegible] و این اشاره [illegible]
آنحضرت [illegible]
[illegible]
و در حاشیه [illegible]
[illegible]
[illegible] الا ذلک [illegible] لا یستقیم الا ذلک
نیز لا یستقیم [illegible]
[illegible] در باب غسل آنحضرت موسی بن جعفر علیه السلام [illegible] و حضرت رضا

علیه السلام در زمان حضرت آنحضرت در اینجا ظاهر نشده است خود جواب [illegible] آنحضرت در مراد
برای غسل ظاهر خانکه حضرت امام محمد تقی علیه السلام [illegible] در طول ظاهر [illegible] خانکه [illegible] در
[illegible] خبر [illegible] حضرت کاظم علیه السلام [illegible] خود [illegible] در
زمان [illegible] و [illegible] در [illegible] غسل [illegible] آنحضرت
[illegible] خصایص الحجة [illegible] باشد و [illegible]
برای حضرت [illegible] ظاهر [illegible] بعلت [illegible] گفته باشد و این
[illegible] چگونه [illegible] حالت [illegible] چگونه [illegible] و
علم و [illegible] و معجزه [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] قلوب مؤمنین [illegible]
[illegible] خانکه [illegible] در تفاسیر گفته که در حق امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible] فقال لهم [illegible] الحق [illegible] رضا علیه السلام [illegible]
الحق [illegible] در میان [illegible] بگذرانند

بیان ظهور امامت حضرت امام محمد تقی
صلوات الله علیه در سن [illegible]

۲۰۳ ظهور امامت

رجب [illegible] در [illegible] ذریات آدم صفی علیه السلام و [illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] و توضیح [illegible] در خطاب [illegible] در [illegible] الست
بربکم بجواب اقرار [illegible] قالوا بلی از [illegible] مخلوقات [illegible] و [illegible]
گوهر عقل [illegible] بعرف [illegible] موجب

تحقیق در [illegible]

[illegible] کل مولود یولد علی الفطرة [illegible] و [illegible]
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] عقل [illegible]
توحید و [illegible] نبوت و رسالت و ولایت [illegible] نبوت [illegible]
و امامت اولیا و [illegible] حضرت [illegible] بقول
[illegible] و توحید [illegible] اقرار [illegible] انکار [illegible]
[illegible] از ائمه [illegible] منکر رسول خدا و منکر رسول
خدا منکر خدا است خانکه حضرت رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] در سؤال [illegible]

تا قیامت

تا قیامت [illegible] و [illegible] و در [illegible] تا ابد و تکیه در عوالم [illegible]
[illegible] توحید و [illegible] منکر [illegible]
[illegible] عوالم [illegible] در حکم [illegible]
[illegible] غوایت و کفر و ضلالت و [illegible]
[illegible] انواع [illegible] در دنیا [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] هلاکت [illegible] و [illegible] خدای تعالی [illegible]
و [illegible] دعوت توحید [illegible]
[illegible] بقبول [illegible] و [illegible] و قوانین و [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] رحم و لطف و تفضل و [illegible] دعوت [illegible] توحید
[illegible] توحید [illegible] و نور توحید [illegible]
[illegible] و ذرات موجودات [illegible] ذاتیه [illegible]
روحانیه و جسمانیه و [illegible] بقبول آن مجبول [illegible] آن [illegible]
اگر در فطرت [illegible] ذاتها قبول توحید [illegible] استعداد [illegible] لا مؤثر فی الکون
الا الله [illegible] الکون و جمیع کل موجودات محض تفضل [illegible]
[illegible] و اولیاء و [illegible] دعوت توحید [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] امام [illegible] الله [illegible]
[illegible] در [illegible] ائمه علیهم السلام [illegible]
[illegible] که [illegible] منصوصیت هر یک از ائمه [illegible]
و [illegible] و ثابت و مقرر [illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] و [illegible] تفصیل آنحضرت
[illegible] فرزند [illegible] حضرت [illegible] محمد جواد علیه السلام
[illegible] آنحضرت [illegible] رسول خدا امام [illegible] و صحیفه
فاطمه [illegible] ائمه طاهرین علیهم السلام [illegible] و اخلاق و [illegible]
و علم و فخر و تقدم [illegible]

تعبیرات

ولذا هیچ نیز متحقق شد اگر بروایت افصاحت و امتیازات و تقریرات و کشفیات و
و تعریفات و تقریرات و تفصیلات نصیب نگشت نامه علی هذا یکی از کتب مطالب خاطر
در کتب حضرت کاظم و رساله صفاریه و توقف در لسان بهاره یا حضرت جواد در حال ولادت
حقیقی در لسان بهاره و المختار امام جعفر صادق یا امام رضا که بود و ظهور میرسید با این
و ظهور معجزات این مولود را برآورد که در حقیقت بدایت از فیض و علم و حکمت بهم له
تا روزیکه امام رضا بود در زمین طوس آنچه مجاورت حضرت قرده را فرمود و فرزند
بود منزلی از مدینه به بالینش حاضر شد و غسل حضرت رضا بدید و کفن کرد و بود یاد شد
انتقال جاودانه آنحضرت از عالم کاینات حضرت با نشاء و مقام امامت بحضرت جواد علیه السلام
رسید بطوریکه در ذیل وقایع وفات آنحضرت و حضور حضرت جواد رسید فانه لقلمه
لکاری ایشان آنحضرت بود در برگشته و اسرار ملک و ملکوت و خزاین علم حق لاهوت
در اوج اسرار مخفیه بود ملکی نزاجت و علوم اولین و آخرین و ودایع حضرت ختمیه
المرسلین بود تمامت ید تسلیم لکه آنکه ترا بعید از او حرف بر بهره الست یا ملکی بود
که دیده حضرت جواد بدید و امام رضا علیه السلام دست در پای قامه و سینه مبارک شهی
کجا چیزی ننگ برفت آنکه حضرت جواد بیع فرمود و آن شاه باز عالم قربی و لاهوت
غبار عالم جسد ذبول از پر و بال سیر فلک برفت ندو با لم قربی و حضرت کبریا پرید
و آنحضرت دارای ایت امامت ظاهر و باطن گشته در برزگوار را غسل داد و کفن نمود و نماز بر
جسد مطهر آنحضرت و صدق کلیم معجز نشان امام بوجزا امام غسل نمی دهد مگر امام بود و آن
هنگام حضرت جواد در برزگوار را بوغسل برتبت امامت ظاهر نیز نایل شد
پس بطوریکه در کتاب احوال حضرت رضا علیه السلام دقیق اصح اقوال در زمان وفات آنحضرت عطر
دلهای غالب بروز جمعه بیست و یکم شهر رمضان بعد از ایت و توم هجری مرحمی
لاجرم میگویم در آن روز به امام رضا آنحضرت لازم گرفتار و علاقات عنصر ترک
علاقه فرمود و از رتبت عالم ناسوت بعالم لاهوت برخت فرزند ارجمند و خلیفه
بعدی منور امام بمقام ابتدا امامت نایل و پیشوا و مقتدای تمام مخلوق فداقدسیا و ولار
ذکر تمام عوالم کبری و طاعت حق بر افراد موجودات فرض گردید و دلیل لعادت و رشاد
و طال و ترجیح نفوس در ارشاد توحید و تمجید و ثبات ابدی تمام ممکنات دراین گشته

جلد

چونکه در خلق خالق گشت طاعت فرض بر خلایق گشت چون دوم ميوه ای برد
محمد تقی ملک این مقام و مطالب نظام بر قانون داشت و در ذیل احوال بعضی از اشعار
منقبت مخصوص آنحضرت از رساله اسرار الانوار فی مناقب ائمة الاطهار علیهم سلام الله الملک
الحی رسول از دیوان کوه رضا حضرت آن جنم است متن میو مدار تبره دار میکرد
آن بزرگوار در ذیل احوال ائمه دین موسی شعر آن ترتیب بود مراعات وان منقبت بود به
نالب سطور و علو در مالک کدام گشت بسیار بهر

هذه فی منقبة الامام الهادی محمد بن علی التقی الجواد علیه السلام

چون محمد بنمود تقی وجود | خاصه حق خلاصه ایجاد
از یمان جمله مستور زیج | برکشیده در آن ولیت شید
نیز نور پاک از بهشته | نور در آن باب نمایانده
طوس شد چون بوالحسن نور | یکقدم زیطوس باز شرب
دین محمد نام نور در جو برق | یکقدم در در حو بنور ز شرق
نور خورشید این چو دانش گفت | نور حق بین که تو فروز گفت
خور حقیقت زنیک همه تازد | از شرح نورت غنی سازد
به جا زیر که بر ده اوست | بلکه این جمله نیز لطف اوست
جمع بود زیره کند حال | نیست هم این جمع از او حال
در لحد بود ربکند بامر خفیه | فخر او ربکف لطف بالوه
زانکه ایشان بهره از غیب دیده | عنبر عمه بخشد دیبا

مایل با روحالج و نماز این گمان باد مکان فقط

و نثر اداره حضرت جواد علیه السلام ... شعر

سعادت آنکه تعیید | السنة از عیسی در روح و تمام این نفح اود بر انگیز الخوامهر که او بدانند
بخوانند کوشیده در آینده چه روح و تمام بادحی بفرد طالب بس لاجرم بایت تمام
ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین الخ و ... نفح نعید در ارشاد کشید و انکرانا اما
نجی را بهر امیر از حضرت ابی الحسن علیه السلام فرزند ارجمند کل محمد بن علی الرضا سلام الله علیه ا
به خضوع و خال در وجود اکرم کنم حاکی رسیده به بزرگوار ... او تفحص فرمود

شیخ عالم کمال الدین محمد بن طلحه شافعی در کتاب مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول می‌نویسد
واما مناقبه فما اتسعت حلبات مجالها ولا امتدت اوقات آجالها
بل قضت عليه الاقدار الالهية بقلة بقائه في الدنيا بحكمها واسجالها فقل
في الدنيا مقامه وعجل القدوم لزيارة حمامه فلم تطل بها مدته ولا
امتدت فيها ايامه غير ان الله عز وعلا خصه بمنقبة متألقة في
مطالع التعظيم بارقة الانوار مرتفعة في معارج التفضيل قيمة اقدارها
بادية لعقول اهل المعرفة آية آثارها و اما مناقب حضرت جواد علیه السلام
یعنی ولادت آنحضرت در دنیا دراز نبود و [illegible] و [illegible]
[illegible] زیرا که قضا [illegible] عالم [illegible] او [illegible]
[illegible] بود در دنیا اندک بود و در [illegible] که [illegible]
در این [illegible] در [illegible] خداوند تعالی آنحضرت
[illegible] در مطالع تعظیم و [illegible] روشن و [illegible]
[illegible] در معارج تفضیل [illegible] و آثار آن مناقب [illegible] و [illegible]
[illegible] آشکار [illegible] کشف الغمه [illegible] جواد علیه السلام
را مناقب و فضایل [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] کشف الغمه [illegible] عیسی علیه الرحمه [illegible] آنحضرت [illegible] الجواد علیه السلام
في كل احواله جواد وفيه يصدق قول اللغوي جواد من الجودة من
اجواد فاق الناس بطهارة العنصر وزكاء الميلاد وافترع قلة العلاء

فما قاربه

شیخ [illegible] کمال الدین

کلمات صاحب کشف الغمه

فما قاربه احد ولا كاد يجاريه على المراتب ومكانته الرفيعة تسمو على الكواكب
ومنصبه يشرف على المناصب اذا انس الوفد نارا قالوا ليتها نارة لا نار
غالب له الى المعالي سمو والى الشرف رواح وغدو وفي السيادة اغراق
وعلو وعلى هام السماك ارتفاع وعلو وعن كل رذيلة بعد والى كل
فضيلة دنو تتأرج المكارم من عطافه ويقطر المجد من اطرافه وتروى
اخبار السماح عنه وعن ابنائه واسلافه فطوبى لمن سعى في ولائه والويل
لمن رغب في خلافه اذا اقتسمت غنائم المجد والمعالي كان المفخر كان
له صفاياها واذا امتطيت غوارب السؤدد كان له اعلاها
واسناها يباري الغيث جودا وعطية ويجاري الليث نجدة وحمية
ويبذ السير سيرة رضية مرضية سرية اذا عددت ابائه الكرام وابنائه
عليهم السلام نظم اللآلي الافراد في عقده وجاء بجامع المكارم في رسمه
وحده وجمع اشتات المعالي فيه وفي ابائه وفي من نبوه ممن له اب
كابيه او جد كجده فهو شريكهم في مجدهم وهم شركاؤه في مجده وكانما الاجواد
العفاة برفدهم ملاؤا ايديهم برفده

قوم اذا طالع حال حوادث غوث هوامع سيول دوافع
ليل لو عاينت فضل الفهم شفقت ان الورق في الارض يضيع
اذا خفقت بالبذل ارواح جودهم هداها الندى ويستنشقها المطامع
بهم اتضحت سبل الهدى وبهم سلم من سلم من الردى وبحبهم ترتجى النجاة
والفوز غدا وهم اهل المعروف واولوا الندى كل المدائح دون مستحقاتهم
وكل مكارم الاخلاق ماخوذة من كريم اخلاقهم وكل صفات الخير مخلوقة
في عنصرهم الشريف واعراقهم فالجنة في وصالهم والنار في فراقهم و
هذه الصفات تصدق على الجمع والواحد وتثبت للغائب منهم والشاهد
وتنزل على الولد منهم والوالد حبهم فريضة لازمة ودولتهم باقية دائمة
واسواق سؤددهم قائمة وثغور مجدهم باسمة وكفاهم شرفا ان جدهم
محمد وابوهم علي وامهم فاطمة فمن يجاريهم في الفخر ومن يباهيهم في

فی علوّ القدر و ما توکّلوا غایة عزّ الا انتهوا الیها سابقین و لا مرتبة سؤددٍ
الا ارتقوها آمنین من اللاحقین و هذا حقّ الیقین بل عین الیقین
الناس کلّهم عیالٌ علیهم و منتسبون انتساب العبودیة الیهم عنهم اخذت
المآثر و منهم نقلت المفاخر و بهم تمّ شرف الاوائل و الاواخر و لو طمعه
فی صفاتهم لم آت بطائلٍ و لو حاولته حصرها نادتنی این الثریا من ید
المتناول و کیف تطیق حصرها عجز الاواخر و الاوائل و هذا مقام یلجئ فیه
سحبان وائل تباهته باقل فلففت عنان القلم و کفکفت من اشتمال
الکلم و اتبعت العادة فی مدحه علیه السلام بتعریض یدلّ علی تنقص
عن قدره و تخلید ذکری بخلود ذکره خلاصه مطلب ازین کلمات اینست که آن
جاد اسید اجداد و مصداق ثبوت دواد است در کمالات ظاهر و نورانیت پدر و فرزند
بلند برتبه است از دیگران فایق و بر ذروه عزت و علو و قله عظمت و ارتفاع جای
بلند و برتری او بحدی است که عقل از ... تقرب بکمالات و ارتقای بآن پایه
معالی ... از ... برگذشته و کواکب ایمان بوده مدارج ... سطوات و مدارج ...
از اعلا علیین ... و ... حضرت رب العالمین ... در معارج ...
... و جز ... کفر ... و جز ... نیز ... اماثل
... در تمام ... از ... و ... بر درجات مجد و علا ... و ...
و بوده در زیادت ... از تمام ... رو ... بنور ... و
... در تمام ... و ... و بر ... حضرت ... مکارم
و ... و ... دست ... او ... و ... صاحب
و ... از بحر لا یتناهی ... قطره ... از انوار لامع ...
... در تمام ... از ... و ... و ... و ...
... و هر صفت ... بر تمام مخلوق مقدم و در تمام علوم از تمام ... اعلم است
... از ... عطوفت و ... کرام ... بوده
... و ... و ... درجه ... علا ... و براو ...
... بند ... و جبین ... و ... بند ...

وبالید

و ... صلاح و ... بخشیدن ... و ... تمام ارزاق ... دل
... آفریننده ... و نماینده بود و معبود ... ماطرق ... و درایت
و نماینده ... و ... از هر گونه ... و ... ال ...
منوط و ... از ... و ... بوده ... مربوط ... بجمله دارای عظم
... و ... و ... و نور ... روح مقدس و منزل ...
... عین ... و ... از ... و ... جمع ... و ... این
انوار لامع ... و ... از ... آب ... از ... اندکنه
و ... از ... و ... و ... و ... بر ...
... و از ... میزان بسنجد به ... الکلم و ... المذهب و مفترض الطاعة
... در لب ... و سلطنت ... و ... بوده و بوده
و ... همیشه ... و ... و همیشه ...
ایزد متعال ... حقیقت ... همیشه خداوند و ... ضمیر ... وقت
... کدام ... از ... تصور ... محمد مصطفی و
... فاطمه زهرا صلوات الله علیهم ... که ... توان
در میدان فخر و ... از ... و ... علو ... منزلت ...
و در مقامات عالیه عز و جلال ... هم آواز ... انوار ... و ...
عزت و رفعت ... و ... معارج بود و ... بر ... در ...
... از عزت ... و رفعت از رفعت ... و ...
تمام ... از ... و ... و ... و ... دست ... و ...
... و ... نسبت ... در ... عبد ... تمام ...
از ... و تمام مفاخر از ... و ... شرف ... خلق اولین
و آخرین ... و ... و ... از ادراک مدح و مناقب ...
عاجز و قاصر ... و ... در عرصه ... و ...
... و ... عجز و قصور ... از ... و ... و ...
... و ... و قلم قاصر ... تر قم ... توان ...

لاجرم قلم ازین گونه ترکیب عبارات بر گرفتم و مبادرت در مدایح ائمهٔ اطهار علیهم السلام در عرض مدایح نظمیه داشتم و در این حضرت نیز گذریم و این چند شعر بوسیله نظم در آوردم و بر قدر و منزلت ذریعهٔ میخواهیم بر چند مقام مدح و ثنای خاص نمودن نیز توانیم رسیدن خود را باقی گذاریم

حادِ حادِ للشیءِ حادِ … علی آلاءِ مولانا الجوادِ

امامُ هدیً لهُ شرفٌ ومجدٌ … علی بها علی آلشیع الشدادِ

امامُ هدیً لهُ عزٌّ وفخرٌ … اذ ابرَّ الموالی ذا المعادی

تصوبَ نواهُ بالجودِ مغنی … عن الانواءِ فی السنة الجمادِ

یُخجِلُ جودُ کفیهِ اذا ما … جری فی الجودِ منهلُ الغوادی

بنی من طالعِ الاقبالِ بیتاً … بعیدا الصیت مرتفع العمادِ

وشاد من المفاخر والمعالی … بناءً لم تشیدهُ قومُ عادِ

فواضله وانعمهُ غزارٌ … مهذّلة ابرّ من سح العهادِ

وتسیرُ فی الوغی اقدامُ منه … ویجری فی التقی جری الجوادِ

فمن یرجو اللحاق به فذا ما … الی طریف فخرٍ او تلادِ

من القومِ الذین اوطوعا … بفضلهم الاضادق والاعادی

ایادیهم وفضلهم جمیعا … قلائدُ محکماتٌ فی الهوادی

بهم عرفَ الوری سبلَ المعالی … وهم دلوا الانامَ علی الرشادِ

وهم اهلُ المعالی والمعانی … وهم اهلُ العطایا والایادی

سموا فی الحلم قیسا وابن معنٍ … وان قالوا احق قسَّ الایادی

وهذا مذهبٌ لی الحرُّ جارٍ … وانی من الوبا خفض الوهادِ

لهم ایدٍ جُبلنَ علی سماحٍ … وانّا اطبعن علی سدادِ

وهم من غیر ما شکّ وخلفٍ … اذا اصفت سادات العبادِ

ابا مولای دعوة ذی ولاءٍ … الیکم منتمی وبکم ینادی

تقدّم حبکم ذخراً وکنزاً … یعود الیه فی یوم المعادِ

جری بمدیح مجدکم لسانی … فاصبح دیدنی ثناکم وعادی

فیکم رغبتی وعلی هواکم … حفاظی وحبکم اعتقادی

اذا محضَ الوداد الناس قوما … محضتکم وان سخطوا ودادی

وکیف یجور عن قصدی لسانی … وقلبی رائح بهواک غادی

وما کانت اکالیلا قالت … لسانی المرکوض خدم لفؤاد

وحد قد مثلکم زادا لسیری … الی الاخری ونعم الزاد زادی

فانتم عدتی ان ناب دهرٌ … وانتم ان عرا خطبٌ عمادی

و از این هم چند شعر از اشعار در ذیل تحریر که این بنا که حضرت ابو جعفر جواد علیه السلام مسطور گشته در ذیل حبیب السیر در ذیل شرح احوال این بزرگوار در تعلیل دو وادی لاکلام صبر و مبادر اوال شود و نا تمام است و برون از صادرات آن غنچهٔ گلبن نبوت در دیده بود و نیم کرامت و دیگر برون از واردات احوال آن نهال گلشن فتوت داد و زیبا آن حضرت فایض الانوار که علم و سوانح و آفتاب مرحوم از افق وجود مصطفوی طالع گردیده و قامت موفور الاستقامت کلزار حمید و مکارم بحر عبور جویبار خاندان مرتضوی بالیده و دلایل امتیاز بوجیب تقریبا نامدار کی دو غایت ظهور و امارات جلالت در کتب متقدمین و متاخرین به قلم اتمام مسطور

امام تقی نقی جواد … خطاب داد امانت نهاد

رضای شریف ع الرضا … از اولاد دین پرور مصطفی

گل نو بر بوستان رسول … نهال بر نخل باغ بتول

نضید در کرم بخشان ثمره گشته … احیتش زاده فلک در گرفته

زهد بوبر فرش کرامات او … وهر به افزون مقامات او

حبیب زبدة التاریخ نیز در ذیل معجزات حضرت جواد علیه السلام در مدایح منظومه نیکی ادا گفته که

کاروان سالار راه کعبهٔ تقوی نقی … کی عبار مقصود آمد مقصد حب عیار

گر کنی افشار آرای کوشه چرخ قند … ضیور کند هر یک هر خود کران غبار

مرحوم نواب حاجی کلبعلی خان بهادر که تفویض داری مصطفی آباد را مسودهٔ هندوستان فرزند مرحوم نواب محمد یوسف علیخان بهادر از نامداران بزرگ آنملک گردیده مجتهد و مفتی‌الملک دارا بنا نطق این دو سه فرد مرحوم میرزا احمد شیرازی متخلص به تمار ندیم اینجا عبقری سالک از جانب نواب مستطاب کبرمه والد ماجد مرحوم میرزا احمد تقی که ۱۲۸۵ الله کهیه اعجد سی ساله ابیه گوید

کلمات صاحب الاشعار

و بعضی در مدح و مناقب هر یک از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین عرض قصاید نکرده‌ام را راقم حروف در کتب مسطور نمود و این قصیده را
در تهنیت حضرت جواد مرتضوی در این هنگام مذکور می‌نماید

هلال عید عیان گشت چنبر پیمانک ... ال ابروی رعنا نگاری چینی و فرنگ
فلک ز نغمه طرب گشته شد باز چینی ... زمین ز روی فرح گشت بهار قانه تنگ
کجا نه قافیه ز جوش حور صد کمان نگ ... بلوچ لوح ز نقش صور صد نیرنگ
شکفته سینه ز لحن نوای رود سرود ... ز خیز داز لحن راتین ترانه چنگ
برنگ دلبر کم طرح حقه جو نانگ ... بلکه ... در فاو درد گرد و رنگ
کجا به جامه خزف گشته نفحه عنبر ... زلسکه لخلخه افشانه طره شرنگ

و در حلیه این اشعار نگیند

بصلح کرده آهنگ عاشقان نواب ... پریوش ... ساله حبک
که ساغ چینی نغمه جنون انگیز ... سکون و صبر رفته ... اندیشه فرنگ
جوان صفت گردید چشم نوطرازدار ... طبع از طرب ... اوزنگ
عکس سایه و فلک را ماه و مهر جم ... جلال ساغر و نور ... خدنگ
لهم کهرا ... محمد بن علی ... ... خدنگ
همی ... از ... شاد ... بهار ... پشت پلنگ
ذوالکتد ... از ... سمک ... اگر غبار مصاف ... اجام النگ
حجل نمود جم ... و کیود ... بطمطراق ... عسس و فرهنگ
فتد ... تیغ ... جدا از ... خرچنگ
شکست ... فرود جلد ... کشید ... فلاخنگ
دهد ... مار ... حوادث ... بلا ... غرید و غرنگ
سر ... نور ... صحیفه ... دلنگ
نوا ... عقاب ... زجله تو رنگ
زهره ... و قار تو فلک میزان ... تمکینت ... بالنگ
خیر ... تو شعشعه تجلی طور ... فروغ ... تو ... اورنگ

دم تموز نسیمی اگر به ... ز شاخ ... صد گل ...
... نشسته ... خواب ... گر گشته ... تو ...
ردو جو ... عنف تو در ... غزال ... فی عسکری شیر ...
نعوذ ... پرورتو ... غزال ... بلنگ
... دو صد ... بخواب ... کی باب ...
که غزا ... قلق ... فتنه ... کلنگ
تا ... برق ... نه ...
شکسته نعل ... گسسته ... اورنگ
به ... طاقت ... در ... طفلان ...
از آن ... الوان ... که جیده ...
کیلیچان ... بی‌کفارد ...
که خامه ... تو ... درصد ...
بحساب ... نواز ... بفقر ...
فلک جناب ... پلی ... زرنگ
مثال ... به ... و در ...
رای ... که ... انجم ...
مه ... بها ... دستان ...
چاره ... دل ... عشق ... گذشته ...
ستارگان حرمت ... شانه ...

گفته است ... این ... و ... ایام ...
... ملیان ... بنیاد ... کریم ...
و ... از ... لفظ ... ما اگر ...
از متممات ... التواریخ ...

ایست ... تغ متنعّ ...
نهیبی ... جن و ملک ... قطب عالم ...

(margin:) ... الکار ...
(margin:) ... ۱

مالک الملک کشور اسحار — برگزیده خدای رب عباد
نقد آداء امام جن و بشر — روح بخش تمام خلق [illegible]
ملکه ای خیر صادر اول — به صادر از او گرفت محل
محمد جد شرع محمد حجت [illegible] — حفظ ایام روز و لیل و نهار
آینه ایام روز و شب و روز — یافت از نور او فروغ فروز
خلق نوبت علت غائی — نه ترشح عین کم و بیش [illegible]
خیر جواد از حق لقب آمد — خلقت خلق را سبب آمد
نهی مشوات کر ابرار — اولین شخص عالم انوار
آنکه از جود حق آفرینش کرد — [illegible] خلق و کم و بیش [illegible]
هر که کون کائنات آمد — آیت هستی و حیات آمد
خیر جواد خدای آن لقب بخشید — رشته امر را ابوت کشید
آمد اندر مدار جمله دوران — [illegible] آیت زمان و مکان
چشم او دید نور بینا شد — گوش از او حجت [illegible] شنوا شد
لب [illegible] و ذوق و [illegible] شمیم — عقل و ذکر [illegible] حفظ [illegible]
همه از بخش جواد موجود — لیک خدای خالق معبود
هر کسی سوی حق کند منسوب — جاذب است او و ما همه مجذوب
کشف اندر عوالم امکان — عارف بالحق و عالم کان
آنکه است محمد سوم — ز آل طه و وارث [illegible]
اولین جد محمد محمود — [illegible] علوم و [illegible]
ای ز تو هر بلندی و پستی — از تو هر نیست و هر هستی
از کجا سجده برکند [illegible] — روح جانانه بود دیدش [illegible]
حقیقت از ذوق ذات [illegible] — معرفت او فرق [illegible]
ای ز ذره تو نقش لوح ضمیر — ای ز ذات [illegible] دید بصیر
که بیان مدح تو تواند گفت — که زبان تو هر ثنای تو گفت
توانم مدح تو گفتن — کو [illegible] ثنای تو سفتن

قاصرم از

[illegible]

قاصرم از معالم و حکمت — ای ز ذره از عوالم و حکمت
خالقت بر ثنای تو آگاه — خلق مخلوق از آن [illegible] آگاه
خود تو گر مدح خود کنی تقریر — خلق [illegible] آب [illegible]
از تو [illegible] فایح [illegible] — خبر از صاحب جود [illegible] همت
اندر آیات سید الشهدا — خبر از آن کتاب [illegible] شود [illegible]
خواست تحریر داند از [illegible] — بحر معجزات [illegible]
لیک ظرفیت ندارد [illegible] — همه دریا کجا [illegible] ظرفیت
قدر ظرفیت بجو از بحر آب — تا بکنم [illegible] سراب
نیست [illegible] در خلاع — از هوا فزون [illegible]
لاجرم بحر جود ابر کرم — قطره [illegible] کار [illegible]
طاقت احتمال [illegible] — [illegible] گشود [illegible]
گر [illegible] حقیقی [illegible] — [illegible] حاصل
زانکه طاقت نداشت [illegible] — [illegible] روح حضرت [illegible]
[illegible] نوری [illegible] — [illegible] نور مجید
دید [illegible] آن [illegible] — [illegible] انوار شیفته [illegible]
[illegible] کریم و رب عباد — بحق مرتضی امام جواد

دید حق بین با عطا فرما
تا بگردیم ذره دور سراب

این [illegible] مکتوب علیه الرحمه در مناقب در بیان القاب آن حضرت جواد علیه السلام من تولید الی [illegible] الثانی [illegible] الموصوف بجعفر الثانی المنتجب المرتضی المتوشح بالرضا المستسلم للقضاء [illegible] الشرف [illegible] الصوامع [illegible] منبع النبوة [illegible] الامامة [illegible] طبقات [illegible] محمد بن علی تاسع الائمة [illegible]

فدیت [illegible] اباجعفر جوادا یلقب بالتاسع

[illegible]

و محمد بن عیسی یزدانی در المحاسن الاعمال الاوطن لا تفاقیتها فی ثلاثمائة هذا ابتهار اکثر
در احوال هر یک از ائمه علیهم السلام و در دهمی و القاب الی یازده حالها و مناسب آنها از
محسنات و ملایمات تجرته طیبه که مذکور میداشتم در این حروف و در این موقع برای
نمونه مذکور نمود در کتاب ترجمة الجلیس نوشته که قصه امام محمد جواد علیه السلام از حضرت
حضرت و مناقبش از تعداد بیرون است و شیخ محمد بن حسن حر از علمای رجال ذکر
و مناقب و معجزات آنحضرت بوده از جوزه طویله در دیوان او مذکور است زحم الله

لمات حبیب ابن الجلیس

او را بخط خود

و این چند شعر از آنجمله مختصر در ترجمه میداریم

نصوصه کثیرة تواترت — ومعجزاته کذاک اشتهرت
وما جرى له من المأمون — من مولفات الحلم والفنين
ان کان طفلا عمره ما جاوزا — من فضله وعلمه الذی الهدى
وامتحنوه واجاب العلما — جواب عالم دهرها وعلما
ثم امتحنهم فلم یجیبوا — وذاک امر له عجیب
مع کونه ابن سبعة اعواما — قبل ابن عشر نقصت ایاما
ونبقة یابسة لم تحمل — لما توضا تحتها فی عجل
فاثمرت وامنعت لوقتها — نبقا جنیا بادیا من تحتها
وقد طوى الله له الارض وقد — حج سریعا نحو ما کان قصد
من الشام نحو کوفه مضى — ثم اتى یثرب حینما قضى
ثم اتى مکة حتى الیوم — ثم رحل وعاد نحو القوم
فحبسوه والامام اوجه — من حبسه لم یدر خلق مخرجه
اخبر قوما بالذی قد اضمروا — فانکروا من فضله ما انکروا
اجاب من قبل السؤال السائل — واوضح المشکل والمسائلا
اخبرهم عواقب الامور — ابان عن مکنونها المستور
من یثرب الى خراسان ذهب — فدفن الوالد فیها ونقلب
وذاک فی یوم ولیس بعجب — من ذلک المنتجب بن المنتجب
ونطقت عصاه ثم شهدت — بانه الحجة لما استشهدت

صاح بلاعب فیبست یده — ونقطا العود وزال رشده
وکم دعا فقار بالوجا بئر — وربه لما دعا اجابه
وطبع الحصاة فاعجب منه — وکم غریبة نقلوه عنه
وسدرة یابسة فاثمرت — لما توضا تحتها واثمرت
دعا على جماعة من العدى — فزلزل الارض وقد فاقوا الورد
واضطربوا ثم دعا فسکنت — واحضروا اعواده فکلمت
ونطق فی ساعة الولاده — معجزة مالوفها زیاده
وبعد یومین کذا تکلما — وکلمة الشاة حین کلما
وورق التوت صار فضة — فی یده جیده مبیضة
کم حج من لیلة وطافا — وعاد فی لیلته وداما
مد حدیده بغیر نار — وطبع الخاتم فی الاحجار
ووضع یده على الصخور — فبان فیها اعجب الآثار
وحمل الصبی ماء فی قدح — ورده لما بیده مسح
وکلم الثور فقد کلمه — وفاه بالتوحید اذ دعا علمه
وانطق الامام منه فاه — وقال لا اله الا الله
عشرین کان ثم عمره — فاختلفوا فیه وفی امره
فقصد امتحانه واجتمعوا — وعلماء عصره تجمعوا
فسالوه اغرب المسائل — حتى اجاب سؤال کل سائل
کانت ثلاثین من الالوف — اوضحها فی مجلس مالوف
دار المامون على بکره — بقتله فعملوا بامره
وضربوه بالسیوف ضربا — وقطعوا الراس وشقوا القلبا
وفارقوه قطعا ذبحا — ووجدوه سالما صحیحا
فعجب المامون والجماعة — واعتذروا الیه الیه ما راعه
وکم دعا غیثا فاحیا الارضا — وابرا الاکمه وابرا المرضى
اخبر بالمغیبات فاعجبوا — واخذ التراب وهو ذهب

کم مثل هذا نقلوا عنه لنا · یروی الولی و العدو و علنا

و در این اوان این جانب دعا جز حضرت جواد بهارات لعل ایه داده الا در مقام [illegible] مسطور میشود

بیان تفصیل کارزار عیسی بن محمد با ابراهیم بن مهدی در سال دویست و سوم هجری

سنه ۲۰۳

کارزار عیسی با ابراهیم

در این سال دویست و سوم هجری نبوی صلی الله علیه و آله در پایان ماه شوال ابراهیم بن مهدی
در این وقت در بغداد بود بر خلافت نام مهدی نوراکی داشت عیسی بن محمد بن ابی خالد بود بر
و با ایشان جهت در بغداد در افتخت و سبب این کار این بود عیسی بن محمد با حمید و حسن بن [illegible]
ابو ربطانت و مراسلت بر کشیده بود و اتفاق ابو ابراهیم که ظاهر جنگ [illegible]
صلح و در نجواه در تحوله و محمد بن محمد معبدی ... در میان او و حمید و جز [illegible] با حمید
قتال بر جای و در بعضی از اعمال و احکام و عیش [illegible] نموده بود وقتی که ابراهیم
ابن مهدی اداری نموده بود [illegible] و با حمید جنگ در زمان امام [illegible]
و تسخیر کرد این در ایام خلیفه لیاقت [illegible] لشکریان [illegible] از ارزاق و وظایف [illegible]
حیران [illegible] و صورت الاذن [illegible] وارد [illegible] و ارزاق [illegible] کرده بود و هوا
بر این طریقت بگذرانند تا ماه [illegible] بود در میان او و حمید و حسن استوار گشت
آنوقت که [illegible] جرأت کرده باین شرط و پیمان ابراهیم بن مهدی [illegible]
کرده بود و این وقت در جمعه آخر ماه شوال اتفاق [illegible] برادر محمد بود در [illegible]
را ابراهیم [illegible] روز جمعه [illegible] عیسی بن محمد [illegible]
[illegible] حمید [illegible] و برادر [illegible] کرده در عمل [illegible]
در [illegible] در عمل [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] ابراهیم بن مهدی [illegible] عیسی از ابراهیم
خوار رشته [illegible] ابراهیم [illegible] رشته بود [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] عیسی در [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible]
تا [illegible] عیسی در [illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible] برد

و با عیسی

و با عیسی ... او از در عتاب و خطاب درآمد و [illegible] افکند و عیسی در آن [illegible]
[illegible] همراه و [illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] نمودار [illegible] از آن [illegible] بغداد [illegible]
و [illegible] از [illegible] و [illegible] در [illegible]
از ماه شوال [illegible] اتفاق [illegible] عیسی بود [illegible] طلب [illegible]
در [illegible] جنس عیسی [illegible] و [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] خلیفه عیسی بود [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم بود [illegible]
[illegible]
[illegible] نامه [illegible]
و [illegible] در مسجد [illegible] مردم [illegible]
در [illegible] خطبه بنام [illegible]

۲۰۳ خلع ابراهیم بن مهدی

بیان خلع کردن ابراهیم بن مهدی را
مردم بغداد از خلافت و دعوت بنام مأمون

وفات علی بن موسی الرضا علیه السلام

چون حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام از دار فنا به سرای بقا ارتحال فرمود
[illegible] در [illegible] علی بن موسی الرضا
علیهما السلام [illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] علی بن [illegible]
[illegible] علی بن موسی علیهما السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

درهم خانی بحسن بن سهل رقعه نوشت غلط در آن شده ... [illegible] نویسد ازان که نکند ... [illegible]
[illegible] نوشته شد و او ... [illegible] نسبتی ... [illegible]
بطوریکه بقیه تحریر کرده قصه حبس عیسی بن محمد ... [illegible] اجتماع خلیفه ادعای ... [illegible]
عیسی ... ابراهیم ... [illegible] بغداد ... [illegible]
... [illegible] و حمید ... [illegible]
... [illegible] بغداد ... [illegible] حمید ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] عباسی ... [illegible]
... [illegible] حمید ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ابراهیم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] عیسی ... [illegible] بغداد ... [illegible]
... [illegible] ابراهیم ... [illegible] عیسی ... [illegible]
عیسی ... [illegible] خطبه [illegible]
عیسی ... [illegible] حمید ... [illegible]
... [illegible]
حمید ... [illegible] بغداد ... [illegible]
... [illegible] بغداد ... [illegible] حمید ... [illegible]
... [illegible] درهم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

خطبه در ... [illegible] بنام ... [illegible] بغداد

[illegible]

... [illegible] ابراهیم ... [illegible] عیسی ... [illegible]
... [illegible] حمید ... [illegible] عیسی ... [illegible] ابراهیم ... [illegible]
... [illegible] عیسی ... [illegible]
... حمید ... [illegible]
روز ... [illegible] عیسی و برادران او ... [illegible]
... [illegible] حمید ... [illegible]
... [illegible] عیسی ... [illegible] ابراهیم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ابراهیم ... [illegible]
... [illegible] ابراهیم ... [illegible]
... [illegible] ابراهیم ... [illegible] حمید ... [illegible]
... [illegible] ابراهیم ... [illegible] ابراهیم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

باب حوادث ابراهیم بن مهدی با حمید بن
عبدالحمید و پوشیده گشتن ابراهیم

اختفای ابراهیم ... [illegible]

ابوجعفر طبری در تاریخ خود نویسد مردمان ... [illegible]
... ابراهیم بن ... [illegible] حمید به بغداد ... [illegible] ابراهیم بن
... [illegible]
... [illegible] ابراهیم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

وصیت او هم و جز آن شب سه شنبه هشتم از ذی الحجه گذشته در آمد ابراهیم او را بکشت
رجوع و خون شد و از آن طرف جز اصحاب ابراهیم بن قحطبه از اینان کشته شده حمید در ارجای
و ابیات عبد الله بن مالک فرود آمده پس از آنکه جماعه سوی او برفتند و اهل خراسان را
برابر او برگشته و جز ابراهیم برایشان حمله آورد و تمام بردند در ابتدا او ظاهر شد
برفرقه قرار گرفتند و ایشان برفتند و بر جسر دیالی آن ساعه ایشان در افتادند و تقاتل کنند
بالجمله و از سپاه حمید بن قحطبه گرفته لاجرم جسر بود بر بودند و جماعت حمید از دنبال ایشان
برفتند تا فرار ایشان بود در آنجا بغداد در اکثر و از جماعت او بر بحیره سنگ بن القعقاع
روی هم و جز او در بحر در اینجا ابراهیم با آن فرقه کشتار می‌کردند بود در عیسی ابن ماهان
بگذارد و قطره ای ایشان بود تا رکبه شد و مردمان باز گشته و فضل بن ربیع ایشان نیز
دار از ایشان بحیره بوده و بعد از آن علی بن البطریق بکشته حمید بود و جماعت بسیار
و هر یک از ایشان را و اموال بسیار و اهل بحیره بود به هیچ شهر جز ابراهیم بن ... ایشان اوضاع
و احوال لشکر یک به یک داشته خود و فکر صحیح ادا نمود و کار بر وی دشوار و روزگار بر او تنگ
گشته و از آن طرف کار بر آن لشکر دستور سعید بن ساجور و ابو البطریق و عبد الله
و جمعی دیگر از سرهنگان ایشان اتفاق داشته ؛ علی بن هشام مکاتبه می‌نمودند برای او
ابراهیم بود و دو دانه و مطلب بن عبد الله بحیره متوکل او را بر لشکر بود برای او برد
جز ابراهیم این معاهده بود باشند و اجماع طبقات حمید با سخن بود برای قرار گرفتن
معلم فرمود و نیز احمد ایشان بود بر ما به موضع مکشوف داشت ؛ ایشان بجهت و طلب او را
بگذارند تا آنکه شب دوشنبه در رسید در این شب چهارشنبه سیزدهم شب از ذی الحجه سال دویست و
سوم هجرت یکبار دیده مخفی شد و از آن طرف مطلب بن عبد الله با او بود حمید فرستاد و او را
آگاهی داد و حمید و جمعی را گفت که ابراهیم بود و خود را گرفته اگر مطلب را فرار او
باشد بد به ما باید و نیز ابن ساجور و جماعتی نیز به هم بنوشتند و خبر داده ایشان حمید
در ساعت برگشته و از بوقت در ارجای علی بن هشام چنانکه مذکور شد فرود آمده
حمید پس باب الجسر با دو عم بن هشام نیز راه برنوشته ؛ بنده بیرون در آمد و بسید
کوثر و در آنجا و ابن ساجور و یاران او بودند و مطلب که در حمید آمد و او بود در
باب الجسر بود حمید با ایشان بود تا خانه دو تو سرها و هم ایشان باز نمودند تا غفلت بود آخر ها

شرح حال ابراهیم

و ابراهیم مخفی شد

ابراهیم مطلع شد پس آنکه ... ابراهیم بن المهدی ... در آن ... طلب او
بر آمدند و هر چند بجستند او را نیافتند و ابراهیم بدانگونه متواری و پنهان
میگردید تا کار ... مأمون به بغداد باید و از آن پس کار او به جائی رسید که او را ببیند
بعد از آن ... کار او مخفی شده بود در این وقت ... کار را
کرد و حمید ... او ... داد و ... او ... دادند
به ... او ... و ... ایشان مقیم بودند تا ...
این وقت ... و ... در ...
نیز ... او ... در ... بغداد ...
باب واقعات سال دویست و
سوم هجرت نبوی صلی الله علیه و آله
در این سال ... از ذی الحجه ... آفتاب ... فرو ... گرفت ...
... و ... از ... کسوف ... و در این ... از طول ... و ...
بغداد ... عظیم ... و ... از ... و ...
... ابو ... بن ... بیعت ...
... او ... بن ... او ...
... از ... ذکور ... از ...
ذی الحجه ... بغداد ... روز اول محرم ... دویست و ... کرد ...
... در پنجم محرم ... ابراهیم ... از ...
... از ذی الحجه سال دویست و ... او ...
... و ... بغداد ... بود ...
... بغداد ... دویست و ... محرم ... بود ...
... ابراهیم بود ... بن عیسی ...
در حقیقت بغداد ... او ... از بغداد ... بغداد ...
... و ... علی بن هشام ... طرف ... بغداد و حمید بن عبد
الحمید ... بغداد ... از طرف ... در آخر ذی الحجه بهمدان راه ...

ابراهیم ... بغداد

و ... ابراهیم

مأمون ... بغداد

و بروایت ابن اثیر در آخر ذی الحجه ببغداد رسید و در این سال سلیمان بن عبد الرحمن [illegible]
ابن صالح را [illegible] بوده و در این سال در خراسان
زلزله [illegible] عظیم [illegible] و مدت طول این بلا [illegible] آمیز [illegible] روز بود
و زلزله بلخ و جوزجان و فاریاب و طالقان و ماوراء النهر [illegible] بلاد خراسان
دشوارتر [illegible] و [illegible] و عمارات بود [illegible]
مردمان بود [illegible] آوار [illegible] و هم در این سال سواد [illegible]
[illegible] بود [illegible] و [illegible]
[illegible] داخل و خارج [illegible] بود [illegible]
[illegible] در این [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] سپهسالار
[illegible]
[illegible] و هم در این سال در اندلس [illegible] بود
[illegible] اندلس [illegible] اندلس [illegible]
[illegible] کوه [illegible]
[illegible] دشوار [illegible]
[illegible] و در این [illegible]
[illegible] و در این سال [illegible] بن جعفر صادق [illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر صادق [illegible]
[illegible] و هم در این سال [illegible]
[illegible]
[illegible] این کتاب [illegible] مذکور شده
[illegible] و هم در این سال یحیی بن آدم بن سلیمان
[illegible] عالم [illegible] آدم [illegible]
[illegible] و هم در این سال ابو احمد [illegible] محمد بن عبد الله [illegible] الکوفی

وفات عمار [illegible]
[illegible]
[illegible]
وفات [illegible]
[illegible]
وفات محمد بن جعفر صادق علیه السلام
وفات [illegible]
وفات یحیی بن آدم
وفات ابو احمد زبیری

ادر الله

[illegible] عابد [illegible] غیبت [illegible] آخرت [illegible]
و نیز در این سال [illegible] فقیه در کوفه [illegible] و نیز در این
سال نضر بن شمیل نحوی [illegible] از ثقات [illegible]
ابن خلکان در تاریخ وفیات الاعیان [illegible] ابو الحسن نضر بن شمیل بن خرشه بن
یزید بن کلثوم بن عبده [illegible] عروة بن حلیمة بن حجر بن
خزاعی بن مازن بن مالک بن عمرو بن تمیم التمیمی المازنی النحوی البصری [illegible] اعلم
عالم و مردی صدوق و ثقه و صاحب غریب و فقه و شعر [illegible]
[illegible] ابو عبیده [illegible] اهل البصره [illegible]
[illegible] نضر بن شمیل [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] از مردم بصره [illegible] عالم [illegible]
[illegible] بالنحو و اللغه [illegible]
[illegible] مردم بصره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible] این [illegible] کوه [illegible]
[illegible] عالم [illegible] ابو الحسن [illegible]
[illegible]
[illegible] نیشابور [illegible]
[illegible] نیشابور [illegible] ١٩ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و اذا ما الخمر فیما از بدت اقل الا ثریا [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن خلکان [illegible]

وفات [illegible]
وفات نضر بن شمیل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بهنگامی که ازادی در مجلس وزیر ابی الحسن بن فرات بجویز نمود ادعای موضوع تمواه
لیکن بوی باز جای نباد وزیر لمشاکر دآن لکه خانات عربی بیخلونها دمن
صلوا با بهم لا اصلح لهاده یا می سلح لیکن لیه آنرا جمع و فاغ نوعی از جر سلع
بعض بیرون نافه سالی از آن سلعت مثال لعلک غیره و هم ابن خلکان گوید انچه
اعاب لعنت دردا ازادی را صاحبی مذکور مخصوص لزانی به او برکلمه الداه که
لیکن شد و نیز ازین یکی ازاین حروف است بمرطاء و فاء و غین و قاف بین جانیز
سین را هبار تبدیل کنند یعنی در سراط صراط و در سخ لکم صخ و در سغبه صغبه و در
سیقل صیقل و قس علی هذا لکم لغة بیتق و در کتب تمت از همان لونها شده ام
محمد بن مستنیر لعکر قومی از بنی تمیم الحیاه لوبلعینی لوکینه لیکن لو بمرادا لکار
مذکور لو لهار عکس بیکند که ده دم یاسم یاهارم واقع لوکی میگویند صراط و
سراط و لطبه و لصطبه و یکقل و صیقل و رقت و صرقت و سغبة و
صغبه و سوغ و صوغ و تخر لکم و صخ لکم و سخب و صخب بجلیل القدر بن
محمد بود خارل رید و تصانیف کثیره دارد و ابن خلکان بر شمرده که قرابتی
معتوه و تکر خدی تجه و را و همه است یکمل الفراثی بمجه و قبح بیم دسلکی یا ریکانه و
لام ای دهان او در سیع تر تجه کالدا لیه و هارم و یعوله در لست و تونم در ایله
مرو تعبه ای ده در مرو تولد شده و در بصره یالیه دا ازین ای بصره منسوب شده است

باب ۵ ملوک بنی زیاد در یمن
و آخر کار ایشان در آن ملک

تمیز از بنی زیاد بن ابیه مولسم گردانیده او لو لمسرا ابو ابهم بن عبد الله بن زیاد است انو
با جمعی از بنی امیه بود بودن نفض بنی لهاد و یعقوب الحسن بن لهاد باز گذاشته بود
و دفتر منصور ما مرسله الاریخ ختلال عیشه است و ابن لهاد در سلماه تخمینی فان
لعوات بنی امیه مذکور بود از آن بار بود و رسید نزد برگزیده بفرمود بتر لعواید بدادو
فان حکومت یمن بنام او صحور کرد گرد از بخت با جعفر امن سه بیج لفه از
ذا غیره از من یک بیج کاتب یمن ابی سیاری دا از آن لیس او در میان او دهاست
عوب حاربات کثیره بار او ده و آن تونها انچه و قوفها رکیه از گر جره وتمام بود

برادر

بگرفت و در آن وقت یمن آسوار بافت و جز بدین یکه در آن بعد خفی لذا بید زمین جو
دیوانی وافره در صحبت غلامی جعفر بود ماه امر برپرداخته ودولتی دولت
داشتم تحری امین د هنوز بعدا جرآن بعد وفات کار آن مجید بیخ دتعلا این ای
کارم تقویت گرفته تمام امکان ای کلیاست و جعفر مذکور بود حکومت جلب بداد و
مذکوره بود و در کابنان لکه در آن بلاد یکی در کتب حکومت جعفر بود معروف
بخلاف این کشته یمن ملکی وسیع وای جعفر شکل فی و تعقب ازین دران سوار
بادار بیم جای ایشان از ایام تقوی و استعداد او بر منده جا بگیر است که در
بای حکومت آل زیاد در ملک یمن استرداد کرد و از آن ای بی ممالک و حیر ...
الباه رسید یاقوت حموی در معجم البلدان گوید زبید بفتح زای معجمه و کسر باء
موحده و یاء حطی و دال مهمله نام وادی است که در آنجا کذا ای خصیب
بود دانسته و بعد از آن نام آبادی که آنکه غلبه کرد زبید نامیده و جزئی
اسم شاخص که در بار و شعرا در آن دروزبان اهل اشماله احوال
سه هر است و در ایران روفانه و این ای همل غلافقه با غین معجمه مفتوحه
الذی که بر ساحل بحر یمن مقابل زبید و از جمله در اکثر بلاد زبید که در میان
آن و زبید بقدر بیش فرسخ است و بعد حبشی جل منسوب که در آنجا دو مسور
بقبح میم و سکون نون و فتح دال مهمله و با موحده ساحل مقابل زبید یکی ذکر شوره
حموی گوید زبید علم مرتجل است یاز این موضع جمعی کثیر از علماء اهل علم مثل ابو قره
موسی بن طارق زبیدی قاضی زبید و دیگران نیز بدان منسوب بوده تیمه خان التفات اند
واجب عیز او ذوالنوای زنی بن ابیه و از کهما ازادلاد هشام مولی بنو هاشمی بود
با وردند و در میان ایشان را از بنی تغلب بود و او بود محمد بن ابی زاده که بالجمله بود از
نسب ایشان بر سر ایشان در هر تسیح مکشوف دو شد یعنی ازان که از تغیر بر سر شگفت و حدیث
ازدو اینم بعد از شده ازین نام بر لست و شکت در تیمه جد بر اوری خانه از
کلم بحبایس یراد دولت او خاطر نگرداند دیرقتی او مرکسته لیکن از آن که جمع اقتغیر بود ارتباط
کریم ما خود مذکور و نام بود که آینازه ای امو بین و زید دیون لو بجمله تعرب رضی خوی فخر
این حکم بود بعد وابن زیاد بکشت جلس در ولع لغه لذیرد بان از ایر المومنین ارجان

کسانی که در زبید
با ...

نزار میکند و بلکه در آن دره تو بردن حلیم هست و عفو داد و داد داد زکیتی فرخ بود
حق برتناکرد و تشویق ... ها الکنو ابو بکر ... بکشی سوکند با خدای بود که هم
نفعم به نه دست از طاعت برفی کشیده ام و از تعبد حق سر باز کرده ام
دادگر ... جنایت ... تقصیر ... ها ... انکار ...
ولاتزر وازرة وزر اخری ... بر عصیان کسی ... بگیر کسی نباید ...
پسندیده دیدم ... که الجماعة ... از حد تن ...
در ابواب حسن بن ... در سال دویست و دوم هجری ابو ... جمهور
... در خروج ... الکامل ... از ... رسید
حسن بن سهل ... کفایت و ... احمد بن ... دیدم ... از
... داده ... دو نفر ... را ... و ... کردند
از ... حکومت ... امر ... کوه ...
... آمد ... خود ... و ...
... دو ... جعفر ...
... لو ... ابن ... حیث ...
... جمع ... دیگر ... دولت و
... دویست و چهارم ... که از ... فی ... الدولة ...
و نیز در این سال دویست و سیم هجری ... و ملک ... ماه ...
ملکت ... غلبه شد ... جعفر ...
... دویست ... که ...

بیان وقایع سال دویست و چهارم

هجری و شرح ورود مامون به بغداد

از جمله وقایع سال دویست چهارم ... که از طوس ... بغداد ... و دو ده
... بر ... حضرت ... علیه السلام ... که ...
... جرجان ... از ... راه ...
... در ماه ذی الحجه ... بود ...

غلبه ... سلطان ... فرنگ

۲۰۴

آمدن مامون بطرف بغداد

ورود مامون به جرجان نماز ... حضرت جعفر صادق علیه السلام

و رفتن به جرجان

دار آن ... منزل بمنزل راه میبرد و در هر منزل یک روز دو روز اقامت
مینمود و در بعضی منازل سه روز توقف میکرد و خود ملتزم رکاب بود و از جمیع سفر
اتفاقا سیر میشد و نیز از احوال منازل و عمارت و بلاد تفحص میکرد و در لوازم ...
خلق و اراضی بلاد ... امور جمهور شرایط دقت و ... عدل ...
... در آخر ذی الحجه در نهروان
... نظام ... نظر ... و از آن
راه در ... به نهروان رسید نهروان ... و سلطان ... آن
... بغداد ... از ... بلاد
... امیر المومنین علی علیه السلام ... و ...
و ... تواریخ ... معروف ... روز ... بود ... نهروان
رسید ... روز در آنجا ... اهل بیت ... و ...
خویش ... سپاه ... لشکر ... کشور ...
... از دیدار ... از ... آنها ...
... نهروان ... که
... در این وقت ... راه ... درآمد ...

بیان ورود مامون به بغداد از نهروان

... بغداد ... رابعه ...

طرق ... مامون روز شنبه نهروان نزول فرمود هشت روز در آنجا بماند ...
اهل بیت و ... سپاه و ... از ... مردمان ... بغداد
... بغداد ... خلافت ...
... ارتفاع ... سلطنت ...
... علی ... بغداد خلافت ...
خلافت و سلطنت ... پدر ... که ... در ...
... از ... تاریخ ... ابن ...
... دویست و چهارم به بغداد ...

ورود مامون به نهروان

ورود به نهروان

... طاهر ...

ورود ... به بغداد

از رکوب و قدوم مأمون یعنی فاسوح و خلوت بردمان لازم که خود لی رود بهشت و حشمت
آرام کرده و در این وقت لباس یعنی در هر ادای او سبز و قبا و قلنسوه حتی
طراداسه و اعلام ایشان بجمله پوششی سبز بود چه داعیه در رضا فرزند امام و طاهر
نیز در خدمت و رضا بود و او را بیعت نمود و در عهد رضا نیز در لکبر دیباهای سبز لخلاف ...
و لوای آل عباس یعنی از رضا فرمود که لکه در قصر خود او کار تقلید مانند بود فرود آمد
و حمید بن عبد الحمید و علی بن هشام و هر سرهنگ و سردار که در لشکر مأمون بود
جامه در لشکرگاه آه من سینه و این جمله در میان لشکر جاری شد و هر روز لباس
یعنی مراکه و هر کسی از مردم بغداد و سایر اهالی که بودند یعنی مرا که خود را هم
سبز داخل شد و تمام اهل بغداد و بزرگی سبز پوشیدند و که بود یعنی در آن زمان
و مردم یعنی هر که بزرگ جامه و پوششی جز سبز رتبی نداشتند و از آن سیاهی برد بغداد
هر جامه سیاه بود در رتبی ای که به سیاه را جز قلنسوه که ایشان سیاه را
رتبی بتی باری و هیم بر بود بیشتر و علم که مردم را آن که هرگز نبود
از آنکه بود با جمل و پرداختی چه روز بر آمد این وقتی از هاشم و فرزند
عباس فاطمه در این تاریخ آمد و آنکه از امیر المؤمنین لباس سیاه ایشان بود و اهل
بیعت بود و این ای که الیاس و آن مملکت ایشان بود و گرد جامه هم
سبز پوشیدن و نیز مردم خویش را دعوت و در بغداد آن ... در این باب سیاه
پوشیدند و بر دامن یعنی با ما بر جامه بسر نمود و مأمون که بود بر پشت سر
تا قرب ایام لقب اول ماه ... که در ایشان این بود لباس سبز و مطرح و
و مردم که سرا بود به سواد که معمول بود ... او در آن ... بود از آن
و چه یعنی سرای مردمان و در پوشیدن لباس سبز جمعی با هم در بغداد ... شدند
و لکن بیعت ایشان را بر رضا و در رتبه ولایت با حضور مردمان مقبول بود
و لباس سبز رتبی داشت و چه مردمان بجمله ظاهر شدند و در فرشته اجتماع و در این
وقت که جامه سیاه را داد و رتبی که ما دادند و هم بخر مود قلنسوه سیاه
ظاهر شده و ظاهر بود پوشیدند آنگاه که از سر گرفتن سیاه را در ظاهر گشت و لباس سبز
قبا و قلنسوه سیاه پوشانید و چه انجمن او فرمود یعنی بر فرق بر سر داشت با جامه سیاه

[illegible] لباس سیاه

رتبی بود سایه سرهنگان و لشکریان نیز که به سیاه سیاه رتبی پوشانیده در این حکایت در روز
شنبه بیست و هشتم از ماه صفر سال دویست و چهار دو تاریخ اتفاق افتاده یعنی در الرحمن
بغداد در آن جماعت بزرگان و امیران در باب رنگ پیش سیاه و ترک جامه سبز
در فرستهای سخن کنند یعنی چند روز توقف کرد و از آن پس سؤال ایشان را جواب خود
جوابی روایت کرده که از اهل بیت یعنی با من گفت تو را جامه سیاه نخواهد بود
اولاد عباس بن عبد المطلب علیه الرحمه که ایشان خلفاء اند ... قرابت بیشتر است
بر جامه ها و رنگ ایشان و جامه سیاه وارث و خلفاء با اهل بیت یعنی همگی
این کار از آن کنم و در پی ابو بکر و ... بجای یک از بنی هاشم و ولایت و امارت
بود و چه جمع صاحب سلطنت و ... ایشان بود و در امر فتنه که علی نیز در
او قاتی ... بود و ابو بکر و عمر ... و چه جمع کلیه ... عبد الله بن
عباس ... بصره و برادر او عبید الله ... یمن و سعید ... مکه و مدینه
... معظم و قثم ... امیر بحرین بود و یک از بنی هاشم با ایشان ... مراتب ...
بولایت داد ... این کار نیک بود که نهایت ثابت بود ...
دیگر برادر ... بود و او را بولایت ... منصوب ... مکه جعفر ...
از آن آمد ... روز از روز در بغداد برگشت جامه سبز بود از
... بود ... پیدا ... دیگر که ... نوشته ... در آن ...
... بغداد آمد و جامه سیاه ... الکافی جمله سبز بود و هم
... اعلام و ... از سبز بود ... از آن ... یعنی ... بغداد
... حسن بن سهل ... بغدادیان ... در هم شکسته و مواقع
و ... ابراهیم بن المهدی را ... یعنی ... فرمود شد

بیان مطالعات زینب بنت سلیمان

در سلک سلک سیاه در خدمت مأمون

این جوان ... بن عباس ... یعنی و ... بود و جامه سبز ... بر طاقت بود و در
و چه ... قرائت ... زینب دختر سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس
... بزرگ و ... و جلالت در میان بنی عباس ... بود ...

قعدد بضم قاف و سکون عین و فتح دال و دال اول بمعنی العلاقه کسی را گویند که بجد نسب نزدیکتر
واسطه کمتر داشته باشد و عبد الصمد بن علی بن عبد الله بن عباس عم منصور را بنام او بنا بر اصطلاح
قعدد نیز نام گفته چه با عباس کمتر واسطه داشت از یک وجه موروثی [illegible]
و داماد و والده وی واز پیر همین نوع بود که از اولاد پیران و منصور ضعیف
بنیه و قوی دار بود چه آنکه از اولاد بنسبت بجد اکبر با یکدیگر
نسبت بجد اکبر برابر ناچار پسر و پسرزاده شهر بودند به حالت ضعف و ضعیف
راه که دور از یکدیگر و زینب بنت سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس است
نسبت بعباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف نیز و برادر محمد بن سلیمان بن
علی بن عبد الله بن عباس بود حکمران کوفه بود ابو جعفر منصور او بود در سال یکصد
پنجاه و پنجم هجری معزول گشت بعد از آن حکایت و عبد الکریم بن عوجاء را بدو کرد [illegible]
و بعلت عزل محمد در پنجاه و سیم هجری ... واقعه بود و آن خواهر او زینب بود لا وفات [illegible]
و سی بر پنجاه ... هجری ... واز اطراف ... بن ... بن ... بن ...
علی بن عبد الله بن عباس او در عصر ایشان بود که نسبت بعباس ... دارد
نسبت ... بعباس ... منصور ... داد [illegible]
هیچ ... اتفاق ... ... احترام الدوله صبیه خاقان مغفور
فتحعلی شاه قاجار زوجه مرحوم میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان ... ... بود و
... دیگر ... از کتب ... در ماه ... رجب ... و
... اعلی ... محمد حسن شاه قاجار با برادران خود مرحوم علی میرزا
نایب السلطنه علیه الرحمه و سایر برادران و خواهران ... هر کدام ... علی میرزا ... نایب السلطنه
ابن فتحعلی شاه بن جهانسوز شاه بن محمد حسن شاه و هم احترام الدوله بنت فتحعلی
شاه بن جهانسوز شاه بن محمد حسن شاه اما علی میرزا نایب السلطنه ... قبل از فتحعلی شاه و
فتحعلی شاه قاجار ... در ... نیز ... نیابت ... احترام الدوله
چندان در ... اجداد ... فرزند ... از خاقان ... در ...
و سلطنه اعلیحضرت ... که ... شاه ... شاه ... سلطان ... بن
سلطان محمد شاه بن سلطان مظفر الدین شاه بن سلطان ناصر الدین شاه بن سلطان محمد شاه بن

نقل احوال مرحومه احترام الدوله

نایب السلطنه عباس میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه بوده اند که خواهر احترام الدوله
محمد حسن ... نسبت ... داده از اعلیحضرت ... که ... خالد ...
نیست ... بنت ... زینب ... بیان ... از ... تا ... بجهت ... عباس ...
زینب جمع ... از در ... بسیار ... تحقیق ... ... زینب ... بن ...
مترو ... معمول ... از ... آنکه ... از ... ...
علی بن موسی الرضا علیه السلام ... بود ... محمد بن علی بن موسی ...
سعیم الرعلیم ... ... و ... علی ... بن علی
... ...
... و زینب بنت سلیمان ... بن عباس ... در ... و ... طایفه
... ...
و در ... ترحیب و تکریم و تعظیم ... زینب ... امیر المؤمنین انک
یا ابن ... من ... ... فی یدیک ... منک علی
... ... الی
... اهلک ... ولا تطمعن ... ...
... ... از
فرزندان ابوطالب ... ... آل ابوطالب
و ... ... و توانا و با توانائی ... ... از
... ... دو طرح
و طلب ... ... این
... ... عزت
بود ... ... تو موثر
و ... ... علی ... ... تو
... زینب ... ...
... از ... ... هم ... تو
در ... ... زینب ... ... خوبی ... از در

ملاطفات زینب

خاب عمر بجلیقی برآمد و بهیت ابی بکر از فرزندان عباس کسی نبود [illegible]
و چون نوبت بجناب عثمان رسید امر [illegible] از بنی عبد الشمس اولادش را
در امصار و بلدان دارالملک [illegible] نمود و هیچ یک از بنی هاشم را ولایت و امارت
نداد و چون علی علیه السلام بر مسند خلافت برآمد [illegible] بنی هاشم نمود و حکومت بصره به
عبدالله بن عباس داد و [illegible] عبیدالله بن عباس داد و [illegible]
عباس تفویض نمود و [illegible]
[illegible]
علی بن ابی طالب در این [illegible] عباس [illegible]
داشت تا [illegible] نوبت [illegible] رسید و این [illegible] در حق فرزندان آنحضرت علیهم السلام
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] الفضله لبنی علی [illegible] ابی طالب بما قلت لک
[illegible]
[illegible] از فرزندان ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و سلطنت [illegible]
[illegible] از [illegible] بن علی علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] در این موقع [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مردم [illegible]

[illegible]

و خلیفه [illegible] ابو [illegible] بن [illegible] و [illegible] برادر [illegible]
[illegible] در [illegible] بغداد [illegible] بخلاف [illegible]
[illegible] عزم [illegible] ولایت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
و اغلب بغدادیان [illegible]
[illegible] نفس اماره [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] بغدادیان از [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در میان [illegible] علم و [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible]

[illegible]

در هیچ دولت پاینده و با این حالی فتنه را بر قلوب بردهان غنیه کرده اگر کسی بود باید
حالی آنکه بدیدار [illegible] بر باطن کرده است و خبر فرمود [illegible] احمد [illegible] که ملکی
اخبرك ان الناس على طبقات ثلاث في هذه الدنيا ظالم ومظلوم ولا
ظالم ولا مظلوم فاما الظالم فلا نتوقع الا عفونا واما المظلوم فلا نتوقع
الا ان ينتصف بنا واما الذي ليس بظالم ولا مظلوم فبقيته [illegible]
مراد از سه حالت مردم نخست ظالم هستند و مظلوم و آنکه نه ظالم است و نه مظلوم اما
ستمکاران جز متوقع عفو و گذشت نیستند و اما ستم‌کشیده مظلوم واقع شده جز [illegible]
قدرت و توانائی ما که داد از ظالم بجوید و آنان دیگر خواهد بود و اما آنکس که ستم را نه و نه
ستم دیده و او را باکی و کسی نبود آنکار بینه [illegible] دلیل است که [illegible]
[illegible] در کنج [illegible] وفات [illegible] احمد [illegible]

باب حوادث و سوانح سال

در سنهٔ ۱۶۹ هجری نبوی [illegible]

در این سال [illegible] اهل سواد کوفه از جهت تقسیم [illegible] و از آن [illegible]
[illegible] که یک نیمه بالا [illegible] و یک نیمه [illegible]
این عمل بود موقوف و [illegible] رعیت و ملاک [illegible]
[illegible] دو قسمت [illegible] در این عصر نیز در غلب [illegible]
و مالکین [illegible] معمول است و [illegible] ملوک [illegible]
[illegible] مثلا [illegible] ملوک [illegible] و آن [illegible]
[illegible] قسمت [illegible] اوقیه و اوقیه یک
استار و [illegible] مثقال و نصف مثقال و مثقال یک درهم و [illegible]
یک درهم و درهم [illegible] دانق و دانق [illegible] قیراط و قیراط [illegible] طسوج و طسوج [illegible] حبه
و حبه [illegible] قسمت درهم و آن یک جزء از [illegible] جزء درهم است
و [illegible] جمع [illegible] ملوک [illegible] رسول [illegible]
[illegible] آنرا [illegible]
جلبت لبنها في بلدك فاستقت فاربحت در این سال [illegible]

در آنکه

در آنکه نزدیک بر یکدیگر فائق و منصور بیامدند و در این سال [illegible] ابو
عیسی [illegible] منصور [illegible] و هم در این سال [illegible]
برادر [illegible] بصره [illegible] و نیز در این سال عبدالله بن علی بن
عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب علیهما السلام [illegible] نصب [illegible]
و هم در این سال عبدالله بن [illegible] و هم در این سال [illegible]
[illegible] از موصل [illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] برادران [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
و اگر او [illegible] برادر [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بن موسی الاشیب قاضی موصل
بود و هم در این سال [illegible] از ائمهٔ [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو عبدالله محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن
عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبدمناف قرشی مطلبی [illegible]
با رسول [illegible] شافع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در بیست و یکم بود در مصر ماند تا در روز جمعه آخر شهر رجب [illegible] رحلت و
[illegible] با بیست و از مصر فنا بمصر بقا رحلت نمود و هم در آن روز او را که ذخیره [illegible]
در قرافه صغری مقبره [illegible] در تذکرة الاولیاء [illegible] نوشته فضائل و مناقب
شافعی را [illegible] و در [illegible] نوشته [illegible]
وقت و اجل [illegible] احمد بن حنبل [illegible]
وقت و حافظ [illegible] و در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و خلق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و بعد از چندی [illegible] و جامه دان [illegible] طلب [illegible] تو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واپ [illegible] جامه دان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و طلاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در ماه رمضان امامت [illegible]

ملاقات می‌کرد و هر شب دو قرآن ختم می‌خواند و از جمله حفظ او آن که در ماه رمضان
تمام قرآن را سوای آنکه در جهت شغل زن معهود با ... ادا کرده بود ختم می‌کرد
ادریس به بغداد ... و بار دیگر عقد کرد و بعد از طلاق ... ادا کرد از جمله
احمد بن حنبل بر کسی که یک نماز ترک کند ... فرزندانش را ... که جان
عوض آن ... [illegible] ... احمد ... که یک نماز ... [illegible]
کافر شود چه گفته ... مسلمان ترک ... نماز کند ... نماز را چگونه درست ...
احمد ... [illegible] ... فقیه ... راقم حروف ...
... احمد بن حنبل ... شنیده این کلمه ... [illegible]
... ادای یک نماز ... [illegible] ... عالی ...
... مشغول کرده ... [illegible] ... راقم ...
... حرف از ادب ... [illegible] ...
... علم ما ... علم ... [illegible] ... هر کس علم ...
... [illegible] ... اگر دنیا را ملک کرده ... راقم
حروف ... [illegible] ...
را ... [illegible] ... از ...
... راقم حروف ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

نسخه دید

نسخه دید ... [illegible] ...
... شیخ ابو سعید رحمة الله علیه ... [illegible]
علم ... [illegible] ...
... الوقت سیف قاطع راقم حروف ... مولوی معنوی در مثنوی ... [illegible]
... [illegible] ... فاعجل فی الوقت سیف قاطع ... ابن الوقت
... [illegible] ...
... آدم علیه السلام ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... آدم ... و علم آدم الاسماء کلها ... [illegible]
... [illegible] ... حکایت ... [illegible] ...
... [illegible] ...
از ... [illegible] ...
... [illegible] ... سلیمان ...
... در خواب دیدم ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... در کتاب قاموس ... [illegible] ...

محمد ادریس عباس ثم عثمان ابن شافع
وسائب ابن عبید سابع عبد یزید ثامن والتاسع
هاشم المولود ابن المطلب عبد مناف للجمیع تابع

خطیب در تاریخ بغداد ... [illegible] ...

لؤی بن ادریس بن عم محمد ... [illegible] ...

... [illegible] ... شفاء ... هاشم بن عبد مناف ...
... [illegible] ... بفتح خاء معجمه و لام و باء حطی و دال ... [illegible]
هاشم بن عبد مناف ... [illegible] ...
عبد مناف ... [illegible] ... هاشم بن عبد مناف ...

دارانی معلم شافعی محمد بن ادریس بود و ابن عم پیغمبر و ابن عمه پیغمبر و ابن خاله امیر المؤمنین
میخوانند چه فاطمه بنت اسد والده امیر المؤمنین با خلده بنت اسد جده شافعی خواهر
بوده اند لقبش ناصر الحدیث ولادت شافعی و وفات ابی حنیفه در یک وقت بود چنانکه حکیم قاآنی

اول شب بو حنیفه درگذشت   شافعی آخر شب از مادر بزاد

عبدالرحمن بن مهدی گفتم [illegible] شافعی [illegible] ابی حنیفه [illegible]
[illegible] درگذشت [illegible]
[illegible] ابو یزید [illegible]
[illegible] شافعی اصح اقوال این است که در غزه با [illegible]
[illegible] غزه [illegible] هاشم بن عبد مناف جد بزرگ رسول
خدا صلی الله علیه و آله [illegible] در آن خاک درگذشته و در آنجا [illegible]
تربتش منور و مشهور است و ابن خلکان نیز [illegible] و [illegible] شافعی

[illegible]

وانی لمشتاق الی ارض غزة   وان خاننی بعد التفرق کتمانی
سقی الله ارضا لو ظفرت بتربها   کحلت به من شدة الشوق اجفانی

شیخ ابو علی جعفانی در رجال [illegible] ولادت شافعی [illegible]
[illegible]
[illegible] شافعی [illegible]
[illegible] مالک بن انس [illegible]
[illegible] شافعی [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] محفوظ [illegible]
[illegible] موطأ [illegible] حفظ [illegible]
مالک بن انس [illegible] شافعی [illegible] در کتاب [illegible]
حفظ [illegible] شافعی [illegible] قرآن [illegible] موطأ مالک [illegible]
[illegible] محمد بن الحسن [illegible] اصحاب حدیث
اهل حجاز [illegible] مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی و سفیان ثوری و احمد بن حنبل و

داود بن ع

[illegible]

داود بن علی اصفهانی [illegible] و اصحاب رأی مردم عراق [illegible] ابو حنیفه نعمان
[illegible] اصحاب حدیث [illegible]
و توجه [illegible] تحصیل احادیث و نقل اخبار [illegible] احکام [illegible]
[illegible]
[illegible] شافعی گفته است [illegible]
[illegible] آن خبر [illegible] اصحاب
شافعی [illegible] اصحاب حدیث [illegible]
[illegible] شافعی [illegible] چنانکه
[illegible] احمد بن حنبل بود [illegible]
[illegible] سفیان بن عیینه [illegible]
[illegible] محمد بن حسن [illegible] شافعی
[illegible] علماء حجاز [illegible] اصحاب حدیث [illegible] شافعی [illegible]
[illegible] ابو حاتم رازی [illegible] شافعی [illegible] اصحاب حدیث [illegible]
ابو ثور [illegible] شافعی [illegible] محمد بن ادریس شافعی در علم
[illegible]
[illegible] شافعی [illegible] احمد بن حنبل [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن حنبل [illegible]
[illegible] شافعی [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] احمد بن حنبل [illegible]
[illegible] شافعی [illegible] احمد [illegible] شافعی [illegible]
[illegible] اصحاب حدیث [illegible]
[illegible] شافعی [illegible]
[illegible] ارباب اعتزال
[illegible] ابن شافعی [illegible]

مطلبی ندیدم که با کمال فضل این مرد از بعض غلطهای در رشته [illegible] را المزنی مختصر از اوست
معتزله بوده در تجدید شافعی و می داد و صاف و علم ادب پر نوشته‌اند و در آیهٔ شریفه
ذلک ادنی ان لا تعولوا و قول شافعی یا این است که [illegible] کم شاخه اولاد از علم
الجرح ابو جعفر احمد بن طاهر [illegible] از وراء امور [illegible] چنانکه علم اصول
از کمون فنون بر شافعی وارد کرده و ابتکار او در جرح صحیح فلاسفه کرده‌اند در موضوعات
ادله قانونی وضع نحو و نسبت او به علم اصول چون نسبت علم منطق به ارسطو و علم عروض
به خلیل بن احمد نحوی است و امام فخر الدین رازی در کتاب [illegible] شافعی [illegible]
[illegible] از ائمه حدیث [illegible] آن فن تألیفات از شافعی در اوقات
شباب اوست و کتاب [illegible] در شرایط استدلال به قرآن و سنت و اجماع و قیاس و شرح
ما بحث ناسخ از منسوخ و مراتب عموم و خصوص که [illegible] شافعی کتاب رساله [illegible] نحو
و [illegible] الرحمن [illegible] تألیف نمود و [illegible] عجیب [illegible] بدان
تعلیم [illegible] تا این مرد را [illegible] محمد بن عبد الله بن عبد الحکم مصری از
[illegible] شافعی [illegible] کثیر [illegible] شافعی ندیده‌ام [illegible]
[illegible] و بر [illegible] اختیار از [illegible] و [illegible]
[illegible] و اسرار [illegible] [illegible]
فقه از [illegible] و خلف [illegible] اعتراف و اذعان [illegible]
و [illegible] ادب [illegible] و از اشعار عرب و فنون ادب و معانی
بدیع [illegible] عجیب [illegible] [illegible]
شعر از قصاید و مقطعات شعر [illegible] محفوظ داشته و در فنون تواریخ
ولایات و ایام عرب [illegible] علماء [illegible] شافعی [illegible]
[illegible] بمقام قطبیت رسید و گفته‌اند [illegible] قطب عرفاء [illegible]
[illegible] از حضرت خضر علیه السلام [illegible] و مقام شافعی [illegible]
این [illegible] از آنکه [illegible] قطب [illegible] و شافعی در علم نجوم نیز [illegible]
و [illegible] در فن تیر انداختن [illegible] از [illegible]
[illegible] و دارای طبع [illegible] و [illegible] و [illegible]

انگیز بود

انگیز بود و این شعر [illegible] کتب ادبیه به محمد بن ادریس شافعی نسبت داده‌اند

کلما ادبنی الدهر … ارانی نقص عقلی

واذا ما ازددت علما … زادنی علما بجهلی

هر چند که تأدیب روزگار و ادب لیل و نهار بیشتر گشته بر نقصان عقلم دانا تر شده‌ام
و هر چه در [illegible] و [illegible] و اطلاعات و علوم و اخبار [illegible]
بنادانی خود دانا تر شده‌ام و هم این شعر در [illegible] کتب به شافعی منسوب داشته‌اند

[illegible] نفعا [illegible] … ومن البر [illegible] عقوقا

و هم این شعر از شافعی است

واحق خلق الله بالهم امرؤ … [illegible]

و هم او راست

[illegible] … [illegible]

گرگان [illegible] از مردار [illegible] و [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] از [illegible] هر که [illegible] و [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] این اشعار به محمد بن ادریس شافعی منسوب [illegible]

یقولون اسباب الفراغ ثلثة … [illegible]

وقد ذکروا [illegible] … ولم یعلم ان الشباب [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و نیز [illegible]

محن الزمان کثیرة لا تنقضی … وسروره یاتیک کالاعیاد

[illegible] المکاره حین تاتی جملة … وتری السرور یجیء کالفلتات

محنت روزگار [illegible] و سرور [illegible]
[illegible] و [illegible]

شافعی راست

واذا حصلت علی العدو فدارة … [illegible]

فالماء بالنار التی هی ضده … یعطی النضاج [illegible]

بجز از جاریه دختر دیلمی و کار او و مقابلت با دیگران او بار مانند این در دیوارها و ملامت او
بجوی و مزاج او امتزاج کرده از نیز آنکه در ضمن موافقت و محبت پیدا آید
چنانکه در آمیزش آب و آتش جمع و سازش افتد یا بخشش طبع آتشی نوزنده او و غیر آن
و نیز ایام سخن در مدایح اهل بیت اطهار بشعار بسیار کرده در انجمن و معاملات
و فرض صوت مودت ظاهر کرده ازین آیه شریفه در کتاب صواعق مذکور شعر

يا اهل بيت المصطفى حبكم فرض من الله في القرآن انزله
كفاكم من عظيم القدر انكم من لا يصلي عليكم لا صلوة له

میزان فیض رسالت و ولایت نبوت است و نبوت با ولایت فرض حمید فرض کرده
و در قرآن مجید بیرون از معرفت و عظمت قرار و رفعت مقام آل ماند لیکن که امامت
نماز گذارند بر آل صلوات فرستد میگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و آل او
ضمیمه صلوة نکرده نماز او مقبول نیست و باطل و عاطل است راقم حروف نیز بر آن
خبر با علم است بجز من دقایق جامعه مذکور بخوبیم علی علیه السلام از اهل و آل که حضرت
علیکه جان و نفس و جسم و گوشت و پوست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آن شریک در
صلوات بر پیغمبر و آیه تطهیر نازل است معین آنست بعید از فقهاء علما اهل
سنت و جماعت در شرح دیوان مبارک مرتضوی بر آن خود گفته در حق علی علیه السلام
چگونه گفته حکم در باره آنکس است چیزی پنهان در جمع شده است از ابتدا
اصحاب از ابو ذر آدم از آغاز عالم جمع نشده است الجود مع الفقر والشجاعة مع الزهد
والعلم مع العمل تحقیق یاد آنکس که عمل در آن عمل علم بعمل همچنان
بر او همه جمع شده است چه هر یک تقدیر صفت آنکس است راقم حروف گمراه غافل
سیر در کتب احوال حضرت امام احمد و دیگر کتب علما از اوصاف امیر المؤمنین
علیه السلام و الصلوة روایت علمای سنت اهم احکام در غلبه صفات آنحضرت جامع
حالیت صفت جمع آن یکی از صفات است آنحضرت است امام شافعی علیه الرحمه
این صفات مذکوره را بر لطایف جامعه خصوص است امیر را بر فطانت نظم شعر

و نیز شافعی در مدح امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده

لو ان المرتضى ابدى محله لخر الناس طرا سجدا له

لکفى

سکهای شعرت رحیق علی علیه السلام

لکفى في فضل مولانا علي وقوع الشك فيه انه الله

اگر علی مرتضی بجز سجده و گرات جان از بوطن کمال وانوار وجود آن کبرای کبریا
برتر چه آن غایتی بود از مقدار بشر زیرا که برابر درجات عظمت او هیچ کس
وجود دارد فایده که تمیز مرتبه از بیرون خلق مختار است لیکن انبیا و مرسلین او را در جهت الوهیت
مقامات از اهل بیت آنحضرت که و هم نوشته که امرای نامه یافتم بود است
بیت آن کلام مسطوره بود که ازعموا انا عبد الفتى انكر الله هل الى
الى متى الكتمة الكتمة الى متى میل آن نیز صاحب همانا نه جبرئیل از
حق ملکانی چنانکه بر آن شرع و حال علی وصدان وی چه
راز که چند دارم نفسه مرا یا در آن زودا با بلاغت و هنر بر سر باب نموده
نیز نوشته که در ذیل علی او مذکور و این شعر صاحب فصول المهمه از شعر امام شافعی

يا راكبا قف بالمحصب من منى واهتف بساكن خيفها والناهض
سحرا اذا فاض الحجيج الى منى فيضا كملتطم الفرات الفائض
ان كان رفضا حب آل محمد فليشهد الثقلان اني رافضي

او بود که او عزیمت بیت عتیق دارد چه آن زمین محترم از رسیدن در آن موضع
که محصب نام دارد و از زمین بر جای توقف حجاج که مردم حاج مانند فرات موج
کیان بنی قدم شدن گرند با بخشش بلند بود در آن روز بسیار کس و بگو رافضی نیکی اگر
دوستی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله رافضی میدانند تمام جن و انس شاهد باشند من رافضیم
صورتی که محصب بفتح میم و حاء مهمله و صاد مهمله مشدده در میان مکه و منی باشد
و مینی بقرب که نزدیکتر از مکه است و محصب بطحاء مکه است نیز میگفته و خیف بنی کنانه
خیف بفتح اول و سکون یاء حطی و فاء جائی را از آنکه غلیظ کوه است از مسیل آب
آب بلند تر است نه بسیار مرتفع و نه نیک پست است و خیف منی همان موضع است که
خیف بنی کنانه بود است و خیف بنی کنانه که نوشته شده محصب است که بطحاء مکه است
و محصب از محول است و ابطح الی منی و مطهر گفته که مواضع بین مکه و منی کتب
بنی کنانه است و از این ریگ آن زمین انگاز است و محصب نام دارد
و در آنجا این جمار رمی شود و بالف آن و ادی بیاید و اجتماع حاج در آنجا

وارد می‌شوند و هیچ جا را از حرم خالی از ایشان نگذاشته‌اند که بین قبلتین ... میان رکعتین می‌شوند در آن بحث بین ... بعض گفته‌اند از ... الا عقبه که تا محشر
واعلم منصوب در این که دو دفن مرحوم را ... و در این باب ... الامام معصوم
در این منزل بیکنه و در علم ... تبرک می‌شود و ... خالی مانده و جز ... حفظ
و کفایت ایشان ... و در حکم قبر ... مسجد خیف ... و ... مردم ... برائت
هر طایفه ... که ... در آن نازل می‌شود و ... آن ... نظم ... فرزند
محمد بن یوسف زرندی ... شیخ محمد بن ... اهل بیت ... علیهم السلام ... الکبار
اقوال و ... در صفحه ... او ... در حق او گفته‌اند که
گفته ... از این ... بود در ... و ... راه ... که
انا نحن فضلنا علیا فاننا روافض بالتفضیل عند ذوی الجهل
وفضل ابی بکر اذا ما ذکرته رمیت بنصب عند ذکری للفضل
فلا زلت ذا رفض و نصب کلاهما بحبیهما حتی اوسد فی الرمل
هر وقت علی علیه السلام را تفضیل دهیم در انظار روافض هستیم و جهال ... نسبت
رفض دهند و اگر از ابوبکر فضلیت یاد کنیم ... نصب ... و ... در
شکم خاک از این ... زنگ ... و هم این چند شعر ... منسوب است
اذا فی مجلس ذکروا علیا و سبطیه و فاطمة الزکیة
یقال تجاوزوا یا قوم هذا فهذا من حدیث الرافضیة
هربت الی المهیمن من اناس یرون الرفض حب الفاطمیة
علی آل الرسول صلوة ربی و لعنته لتلک الجاهلیة
... در ... از علی و حسنین و فاطمه علیهم السلام و مناقب ایشان ... شاد از ... از
حق ... و ... گوید از این ... در ... از جمله از احادیث
رافضیان است ... از ... حب اولاد فاطمه ... علیهم السلام
... رافضی ... خوانده ... دمان ...
و لعن ... ابد الدهر بر این مردم جاهل ... از ... فرا
لا یقبل التوبة من تائب الا بحب ابن ابی طالب

حب علی لازم و واجب فی عنق الشاهد و الغائب
لو شق قلبی لیری وسطه سطرین قد خطا بلا کاتب
العدل و التوحید فی جانب و حب اهل البیت فی جانب

اگر کسی بگوید محبت علی بن ابیطالب در قرآن ... نگاشته باشد ... در حضرت
... بقبول ... و دشمنی علی علیه السلام بر خلق ... و ...
... و ... اگر صرف ... ظهور ... در میان آنکه خط
... در یک سطر عدل و توحید و در سطر دیگر حب اهل بیت رسالت صلوات الله
علیهم ... که ... لازم ... هر کس ... عدل و توحید ... از
اهل بیت ... و هر کس محبت اهل بیت ... از قبول عدل و توحید
... نگردد ... هر که ... حب ... آن ... نیز ...
... این چند شعر از ... ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه که
از جماعت افضلیه است ... معتزله ... و ... نوشته که در کتاب ...
... حضرت امام رضا علیه السلام
... اکثر ... این چند شعر ... مسطور ...
... این ... از ... و ... نظم کرده باشد

و هم از ... خود علیه الرحمه است
قیل ترفضت قلت کلا لا الرفض دینی و لا اعتقادی
لکن تولیت غیر شک خیر امام و خیر هادی
ان کان حب الوصی رفضا فاننی ارفض العباد
اگر حب علی را رفض ... رافضیم ... رافضیم ... و ...
حب علی ... رافضیم ... توحید ...
و دیگری فرموده است
الی م الی م و حتی متی اعاتب فی حب هذا الفتی
و هل زوجت فاطم غیره و فی غیره هل اتی هل اتی
... حب علی ... عالم ... فرموده

نفس رحمانی که شد سوره هل اتی ... [illegible]

اذا جاش طوفان الضلال بنوحه — علی کان لی واخلاص الولاء له فلک

امامٌ اذا لم یعرف المرء فضله — علی الناس لم ینفعهم دین ولا نسک

اگر طوفان گمراهی جهان را سر بسر گیرد — علی نوح است و اخلاص ولای او کشتی و لنگر

امام دین و عترت را به عرفان حق او — [illegible] طاعت [illegible] سود و حشر

اگر عصیان او ورزی و گر [illegible] ولای او — نبودی گر [illegible] آدم روح در پیکر

ور تعلیم او [illegible] جبرائیل — [illegible] ازو [illegible]

از و دان روزی میکائیل از و دان نفخ اسرافیل — از و دان قبض عزرائیل [illegible] داور

محبت و بغض او [illegible] — [illegible] خلد [illegible] فالق اکبر

از آغاز [illegible] — [illegible] کودکی [illegible] در

بی [illegible] دستش [illegible] جهان [illegible] — [illegible] کنده و [illegible] در خیبر

اگر خواهی [illegible] را از [illegible] — [illegible] از [illegible] و عنتر

وجود او سبب [illegible] خلق — [illegible] در بحر [illegible] نوح [illegible]

وجود او [illegible] و هر [illegible] از او [illegible] — [illegible] قطره [illegible] بحری [illegible]

[illegible] ذره — در اندر عالم امکان در [illegible] در

[illegible] — [illegible] تمام [illegible]

[illegible] بحر [illegible] — توان ذره توان قطره [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] عالم [illegible] — [illegible] عالم امکان [illegible]

از آدم [illegible] — [illegible] خلق [illegible]

[illegible] — [illegible] ولای او [illegible]

تمام [illegible] — ولای او [illegible] خلق [illegible]

[illegible] — [illegible] ذات [illegible]

[illegible] — [illegible] ابیض و احمر

[illegible] — [illegible] صفر

و [illegible]

و [illegible]

اذا فی مجلس ذکروا علیاً — وسبطیه وفاطمة الزکیة

فاجری [illegible] ذکری [illegible] — فایقن انه [illegible]

[illegible] بودن [illegible] از [illegible] و [illegible] زیادتی

[illegible] از [illegible] فضایل علی و سبطین و فاطمه

[illegible] در میان [illegible] از [illegible] پاک و بی عیب [illegible]

[illegible] از میان [illegible]

مردم از [illegible] زنان [illegible] شده [illegible]

ادلی [illegible] حضرت [illegible] — [illegible]

ان ادعوه بشراً فالعقل یمنعنی — وانفی الله فی [illegible] هو الله

[illegible] از وصف [illegible] در [illegible] ذات [illegible]

[illegible] در [illegible] خلقت [illegible]

[illegible] خالق [illegible]

[illegible]

[illegible] قول [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] احمد [illegible]

[illegible] بن [illegible]

[illegible] المواب [illegible]

[illegible] قلبی [illegible] الفؤاد [illegible] — وارق نوحی فالسهاد [illegible]

فتی بلغ [illegible] الحسین [illegible] — [illegible] النفس [illegible]

ذبیح بلا جرم [illegible] — [illegible]

فللسیف [illegible] — وللخیل من بعد الصهیل [illegible]

تزلزلت الدنیا لآل محمد — وکادت لهم صم الجبال تذوب
وغارت نجوم واقشعرت کواکب — وهتک استار وشق جیوب
یصلی علی المبعوث من آل هاشم — ویغزی بنوه ان ذا لعجیب
لئن کان ذنبی حب آل محمد — فذلک ذنب لست منه اتوب
هم شفعائی یوم حشری وموقفی — اذا ما بدت للناظرین خطوب

اشعار مولف

روز دهم ماه گردان سیه شد [illegible] زاید یک روز [illegible] زحل را هم اشک
خواب ازین چشم [illegible] ازین [illegible] چه بود از [illegible] رسالت بردن
[illegible] شد [illegible] دیگر دنیا مشرقینا قتیلا النهر بعیر حسینا
[illegible] روز [illegible] روز [illegible] روز دلیل [illegible]
[illegible] از آن روز [illegible] روز و [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] از آن روز [illegible] بر بسط [illegible]
شد دیگر دنیا مشرقینا قتیلا النهر بعیر حسینا
[illegible] او [illegible] رنگ گل [illegible] آن [illegible] او [illegible]
از تیر [illegible] او [illegible] تولوگ [illegible]
[illegible] او شد دیگر دنیا مشرقینا قتیلا النهر بعیر حسینا
[illegible] او [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] شد دیگر دنیا مشرقینا قتیلا النهر بعیر حسینا
[illegible] جنازه و [illegible] [illegible] بردم [illegible]
[illegible] لاله [illegible] از [illegible] گشت [illegible] از این
[illegible] شد دیگر دنیا مشرقینا قتیلا النهر بعیر حسینا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] او [illegible] شد دیگر دنیا
مشرقینا قتیلا النهر بعیر حسینا اگر [illegible] گناه [illegible]
که از [illegible] [illegible] از [illegible] مخالف اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

راوی

که [illegible] حب [illegible] نامه او [illegible] شد دیگر دنیا مه
مشرقینا قتیل المراقین بعیر حسینا [illegible] از [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] شد دیگر دنیا مه مشرقینا قتیل
المراقین بعیر حسینا [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible] از [illegible]
[illegible] شد دیگر دنیا مه مشرقینا قتیل المراقین
بعیر حسینا [illegible] الکم [illegible]
[illegible] از [illegible] و مولف کتب ائمه
[illegible] داعی او [illegible]
[illegible] روز [illegible] [illegible]
[illegible] عزیز [illegible]
[illegible] و [illegible]
الحقوق [illegible] [illegible]
دار العلم [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] عاقبت [illegible]
و توفیق [illegible] آن [illegible]
[illegible] ابوالفرج محمد بن یعقوب الحق [illegible]
[illegible] الاخبار [illegible] از [illegible]
[illegible] الخلفه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible] در آن [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] کتب [illegible]

و در لمحه با بعد از آن هکار و شتر از محمد بن حسن کاتب کتب لکم و از شیخ [illegible] در ذیل احوال [illegible]
الرشید به [illegible] بر اینکه ... ادع حفص بن ربیع حکایت ... شافعی ...
[illegible] ارشد ... [illegible] دیدم ...
[illegible] آنکه حنیفه ... و تعظیم ...
برادر ... ابا عبد الله ... در زیر لب ...
کلماتی چند ... مالک بن انس ... از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ...
و گفتم ... در یوم الاحزاب ...

اللهم انی اعوذ بنور قدسك وعظمة طهارتك وبركة جلالك من كل آفة وعاهة وطارق الجن والانس الا طارقا يطرق بخير اللهم انت عياذي فبك اعوذ وانت ملاذي فبك الوذ يا من ذلت له رقاب الجبابرة وخضعت له مقاليد الفراعنة اعوذ بجلال وجهك وكرم جلالك من خزيك وكشف سترك ونسيان ذكرك والاضراب عن شكرك انا في كنفك في ليلي ونهاري ونومي وقراري وظعني واسفاري ذكرك شعاري وثناؤك دثاري لا اله الا انت تنزيها لاسمائك وتكريما لسبحات وجهك الكريم اجرنا يا ربنا من خزيك ومن شر عبادك واضرب علينا سرادقات فضلك وقنا سيئات عذابك وادخلنا في حفظ عنايتك يا ارحم الراحمين

دعای [illegible]

و از ... نیز در ذیل احوال ... شافعی ... محمد بن ...
... [illegible] ...
از دعوات شافعی ... اللهم يا لطيف اسألك
اللطف فيما جرت به المقادير ...

يا رب اعضاء الوضوء عتقتها — من فضلك الوافي وانت الواقي
والعتق يسري في الغنى يا ذا الغنى — فامنن على الفاني بعتق الباقي

... شافعی ... [illegible] ...
... [illegible] ...
شافعی ... [illegible] ...

دعای محمد بن [illegible]

رفته بر

... در مرض مرگ ... شافعی ... گفتم چگونه ... اصبحت من
الدنيا راحلا وللاخوان مفارقا ولكاس المنية شاربا ولسوء اعمالي ملاقيا
وعلى الله واردا فلا ادري روحي تصير الى الجنة فاهنيها ام الى النار فاعزيها
[illegible] ...
و از جام مرگ ... [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...

ولما قسا قلبي وضاقت مذاهبي — جعلت الرجا مني لعفوك سلما
تعاظمني ذنبي فلما قرنته — بعفوك ربي كان عفوك اعظما
فما زلت ذا عفو عن الذنب لم تزل — تجود وتعفو منة وتكرما

الغفار [illegible]

... [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] رب العالمین ... از غم و اندوه ...
و ... عفو تو ... ای خداوند کریم ذو المنن ...
عفو از تو ... ابو عبد الله ...
[illegible] ...
[illegible] صلی الله علیه و آله ... ابو حنیفه ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
شافعی ... [illegible] ...
نیز ... [illegible] ...

شیخ عبدالرحیم را که عمر بود بیست و یک ساله بود آن بر سر علم و فضلت بخت برابر شد که
و علیه ... سرای آرای [illegible] و طلب حجت گفته که در ماه رمضان هفت بار کلام الله را
از آغاز تا انجام بخواند و این حدیث در حق او از بود حمد الله قزوینی مستوفی در تاریخ گزیده مذکور
شیخ فرمود مَن استُغضِب و لم یغضب فهو حمار و مَن استُرضی فلم یرض فهو شیطان
فهو شیطان [illegible] در کسی که گوار [illegible] و طلاب ... شرط عزت و ... در آن
[illegible] لذر آمده و ... در بلاد ... و حقیقت و علم شعور و ادراک ... خراسان
و هر کس بود از طلاب شعور هر گونه ... مناسب ... کار او ... و ... خراسان شعور و ... تر
و سمرقند و ... از حکیم ان ... بسیار ... نوشته که خواجه ابو علی حسن بن علی بن
اسحق طوسی وزیر عالی قدر ملقب به نظام الملک در سال چهارصد و هشتاد و پنج هجرت ... که
ذیل ... مشکوة الادب مذکور ... در بغداد بنای مدرسه نظامیه ... برای ...
[illegible] ... از ... نظامیه بغداد ... در این ... میر
الجیوانی ... وزیر ا ... مستنصر ... در ذیل ... مشکوة الادب ... شد
[illegible] ... و بدایع ... بغداد ... امیر ... مسئول ... روزی ... عظیم
... ق عیان ... وجوه ... و علما ... اعلم ... در ... که ...
جمعی کثیر ... تاریخ ... ترتیب ... فرمود ... کلک ... زمین ... شد
... غوغای عظیم ... و از عامه ... بهم ... و ... امیر ... او ...
در آخر ... بغداد ... بسیار ... مردمان در آمد
و مستنصر ... خلیفه ... مسئول خواجه نظام الملک بود ... او ...
[illegible] توقیع خلیفه ... غوغای ... از اطراف ... بود ...
گرفته ... خشت ... بر ... چون ... هشتم ...
... گرفته ... کار ... آن رسید ... بود ...
... گرفته ... استغفار ... از ... کلوخ و خشت ...
... بود ... زنده ... از ایام ... از ...
... آن ... خواجه امیر الجیوانی ... خطوط ... عیان و علما ...
و غیرهم ... مکتوب ... و ... خواجه نظام الملک ...

تا انتهی و

تا انتهی و مکتوب بود ... بغداد بخواهند ... رسید اجماع مردم ... از ...
... شد آمد ... بود ... این ... سلطان جلال الدوله ... بغداد ...
... در مقام ... روز ... جلال الدوله ... سلطان ... ملک
ابوالمعالی ناصر الدین محمد ظهیر امیرالمؤمنین ابن السلطان الاعظم ملکشاه الی ... لیف
المعروف ... ابو ... در ... بغداد ... دینار ... که ... در
... که از قبور ... در موضع ... قبر
و آخر دفن ... نوشته ... زمان وفات رسید تغسیل و تکفین خود ...
... موسی بن جعفر ... در حق ... علم ...
نوشته ... مذهب و عقاید او و اختلاف اقوال و حکایت ... علم ...
... از علمای ... عالم ... مولانا ... شوشتری ...
روز ... او ... گذشته ... نظر ... او در حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام ... او در حضرت ولایت ... موجب ... ظاهر ...
و کتب مصنفات این عالم ... ابن الندیم در فهرست ... و در دیگر کتب ...
... علم ... الاحوال ... در این ... حسن بن زیاد لؤلؤی
فقیه ... از اصحاب ابی حنیفه ... از ... زمین ... منزل ...
در ... ابو داود سلیمان بن داود طیالسی صاحب مسند از محدثین ...
... در ... و ... بود و نیز در این ... بن ...
... در ... نوشته ...
ابو المنذر هشام بن ابی النضر محمد بن سائب بن بشر بن عمرو کلبی ... از ... روایت
... عباس ... بود ... از ...
علم ... از ... مردم اعلم بود ... در علم نسب ... و این کتاب ...
این علم ... کتب ... از حفاظ ... بغداد ...
... حفظ ...
...
تا ... در حفظ قرآن کریم ...

وفات حسن بن زیاد

وفات ...

تا آن را از بر کنم و در سه روز حفظ کنم را تمام حرف بحرف معلوم است و بطور کامل حفظ نمودم
و دیگر روز آینه داری از بکتابت و از پی خود بود و درست ادا کنم و به هر حرف اتهم اگر از مدت قبضه
افزون است بر کرم از آنکه فوق قبضه بود بر کرفتم نیز از زیر قانه بچه خود را بتواضعی بر کرفتم با
از مضمون این حکایت لطف انسان خود ملکه است داد را تصنیف کثیره است و غالباً راجع بحال
اسلاف و تواریخ و بلاد ملوک عرب و ملوک طوایف و در جرایده و عادات و جرآنکه
و جمله تصانیف او از یکصد و پنجاه تصنیف بیشتر است و از تمام تصانیف کتاب معروف جمهره در معرفت
انساب بهتر است و نیز کتاب دیگر او موسوم بمنزل او در علم نسب و نیز اکثر از جمهره و کتاب
الموجز فی النسب و دیگر کتاب الفرید فی الالقاب است و برادرش نیز تصنیف کرده و دیگر کتاب الملوکی
است و برادر جعفر بن یحیی برمکی تصنیف نموده این کتاب نیز در علم نسب است و در حرام بود در ایام
دختر برده از روایات کثیره است از جمله حکایات او این است که المعی نقل کرده است
برایت که معویة الحجر الکذ و معویه را آوقات بسبب نکوئی دارد در آنجا عمرو بن العاص و — حکایت عمرو بن عاص در مجلس معویه
بزرگان قصد و قرف نمیده و نزد ایشان نیز راه برادر که از ایشان را نزد او بقصد اختیار
از دو قبیله عمر و نخع در آمد و در ضمن کلام و مفاخرات خود کمیت را بایشان در دروازه خیمه میکویم

اذا تخازرت وما بی من خزر ثم کسرت العین من غیر عور
الفیتنی الوی بعید المستمر احمل ما حملت من خیر و شر
کالحیة الصماء فی اصل الحجر

کنایت از آنکه اگر در بارهٔ امور از ایشان تعادی نماید یکه نه از روی جلد و سخت طبعیت و بی طبع
بلکه از روی توسط بصحت سست و خفیف و گاهی کثیف و خفیف هستم و از خیر و شر تقسیم شده
سوکار و نکار را بخیده ام در دق موری اندیشه ال و گاه بی سرور از هرکون افسون — اشوله ربامو — حیة صما ری مار و آنکه بنیز شنوا … کلیم نیز گرفته … و فیه
اما والله ما انا بالوانی ولا الوانی وانی انا الحیة الصماء التی لا یسلم
سلیمها ولا ینام کلیمها وانی انا المرء ان همزت وان کویت الصحب فمن شاء
فلیکشف بری ومن شاء فلیؤامر مع الفم والله من یوم الهریر ما عالیت اولو دلوا
ما دلیت لضاق علیهم المخرج ولتقاتم بهم المنهج اذ شد علینا ابو الحسن علیه السلام
وعن یمینه وشماله المبادرون من اهل البصائر وکرام العشائر تناکهم
والله شخصت الابصار وارتفع الشرار وقلصت الخصی الی الکلی وتارعت

الابصار

الاکناف عن شکلها وذهلت عن حملها واحمر الحدق واغبی الافق والجم العرق
وسال العلق وثار القتام وصبر الکرام وحام اللئام وذهب الکلام فارتدت
الاشداق وکثر الفاق وقامت الحرب علی ساق وحضر الفراق وتضاربت
الرقاب باغماد سیوفها بعد فنائها وتقصفت رماحها فلم یسمع یومئذ
الا التغمغم من الرجال والتحمحم من الخیل الجیاد ووقع السیوف علی الکام
کانه دق غاسل بخشبته علی منصته دأب ذلک یوماً حتی طحن
اللیل بغمه واقبل الصبح بغلسه ثم لم یبق من القتال الا الهریر و
الزئیر لعلمهم انی اشجع بلاء واعظم عناء واصبر علی اللاواء وانی
وایاکم کما قال الشاعر
واغضی علی اشیاء کوشئت قلتها ولو قلتها لم ابق للصلح موضعا
وان کان عودی من نضار فاننی لاکره من ان احاط فرعا

سوگند بخدا در نصرت امور دار ست جمهور و ای و شست و در اقدام بطاعت کار امام در تونی
و ضعف نیستم و در شداید روزگار در نظم بلاد و بهار رفته و غائب در رنجه و ملول نگردم و در
در کیفیت احکام و تلافی انتی نجه برگزیده هستم و هرکس بخواهد برگزیند باسه بعموت و طبع بلاد
باشی و زخم یاشه او بود جواب در چشم زده و ضد آنمزد بلیکه از جانب خلیفه هستم و اکر نیزه در آنچه
و از کشف رنج در هم نکنم و اگر دعوی ششنی بکذارم تا بجز نیزه و دو حیثه کوانی نیز کار او را نشد
و بایام اما پیره نام بسی بر کسی بیدار او بعزت و دست هوا از خود رکذو و هر کس خواهد بخواهد از سوار
کار نیز. آنچه سوگند بخدا در یاد نشانند اگر لختی بود در این مجلس این کونه سخنان بر بان مرا اکر
در حقیقت بیعت و دو صحیح یوم الهریر بود خاندان وی دیدیم میدیدیم یا آن شدائد بیروان در تحمل
شد میشد نرسید از دکر بر بالای تنگ بیکسه و آفاق برجوب بود فرار خند
بلکه کریز از تنگ بود تنگ بیشتر و اندیشه جنگ بود کار بجای خود تنگ بخوانند از آزار
تیز تیز و دلیر خوار بود تیز دستار میدید و جاه بود از دل کار شنیده بان بر اه
تنگ و بتر تیز ز کار او بود فرار از جنگ و قبول عار و ننگ افکنده چه هنوز
ابی الحسن علی بن ابی طالب و غالب کل غالب شیر یزدان شاه مردان یکتا بکام خود عرصه بر معنی
و پیکر شیر بیشه هیجا و کوشش و حمله ازد ها خروشنده و قلزم جوشنده در عرصه وغا و دلیر

— في هيج روزه در … عرصه … میدان … در آید

بزد اوج از پی اوج و موج از پی موج بر او کوه و الطال رجال و مردان کارزار
و دلاوران کارگذار و عشایر معدوده شکاری از یمین و یسار انجمن کرده صف میدان
محاربت شد گرمی بازار رزم و هول و هیبت آن روز بر کوب بتیره های محشر
میداد و نوکه فزار دراز و دراز کام [illegible] دهشت و هول جیفه در کاسه ها از کوهها
هیئت و غبار و گرد از میدان کارزار زمان و زمین تو رو یکی شد و هم از [illegible]
کنده و تپنده و اعضای قوم بجنب ابرین میبرد و دراز یاد فرزنه برق بر میدان کوک
پر خوار دو [illegible] مرکز جمله در کاسه چشم برنج [illegible] و غبار عرصه کارزار آفاق [illegible]
و [illegible] و عرق از [illegible] رود [illegible] و عرق حمیت بحرکت در آمده [illegible]
برق تیغ و غبار کارزار بر گنبد [illegible] بردم کام بر آن شد [illegible]
نسبت [illegible] در آن [illegible] تیغ در کمان کار [illegible] و [illegible]
ترک و جنگ [illegible] و نوبت [illegible] رفت از [illegible] نمایان [illegible] و دلیران [illegible]
خبران جنگ [illegible] تیر و شمشیر در هم شکسته و مردان [illegible] برد [illegible] در حالت
انتقام [illegible] هر تیر [illegible] و نیزه در [illegible] نیزه بود و در این روز [illegible]
مردان [illegible] و [illegible] کمان [illegible] و [illegible] تیغ و [illegible] تیر و شمشیر
[illegible] و [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] و [illegible] جنگ [illegible] روز [illegible]
[illegible] و [illegible] جز [illegible] کند [illegible]
عرصه [illegible] در آن طول [illegible] و برد [illegible] شده [illegible]
[illegible] لیلة الهریر [illegible] جنگ [illegible]
و در آن شب امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] نیز [illegible]
در آن معرکه قتل [illegible] اهل بیت [illegible]
و [illegible] عظیم [illegible]
و [illegible] اگر بخواهم [illegible]
بر [illegible] زاد [illegible]

خود

خود را از آن کریم [illegible] مطلوب [illegible] کریم در کتب
[illegible] نوشته [illegible] بن محمد بن [illegible] افتخار [illegible]
[illegible] فراموش [illegible] در حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
فتقانی [illegible] علی [illegible] حضرت ولایت [illegible] علم [illegible]
[illegible] علم [illegible] و حضرت صادق علیه السلام [illegible]
رغبت [illegible] از وی روایت [illegible]
[illegible] بن [illegible] بن [illegible] بن [illegible]
عبد [illegible] بن عبد [illegible] القیس بن [illegible] بن [illegible] بن عبدود بن
عوف بن کنانة بن عوف بن [illegible] بن زید اللات بن [illegible] بن [illegible]
[illegible] و هم در این [illegible] بن [illegible]
[illegible] در این [illegible]
[illegible] انتقال [illegible] وفات [illegible] در [illegible] و
پنجم هجرت نبوی صلی الله تعالی و تبارک علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] در این [illegible]
[illegible]
بیان وقایع سال دویست و پنجم
هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال [illegible] شرق زمین [illegible] شرق [illegible] ابو
الطیب ذو الیمینین طاهر بن الحسین [illegible]
[illegible] امیر [illegible] بغداد [illegible] طاهر در
[illegible] طاهر [illegible] مشغول بود [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
طاهر [illegible] حضور [illegible]

وفات محمد بن [illegible]

وقایع سنه ۲۰۵

[illegible] طاهر [illegible]

گفت این در مجلس عام شرط است که در مجلس خاص او، بر وجه اعراض و دقایق طرز [illegible]
عنوان او، ابن طاهر حاضر بود مذکور میسازد و میگوید سبب تولیت طاهر در خراسان این بود
[illegible] از بشر بن غیاث مریسی صحبت کند و کیهم در خدمت عبدالله بود
[illegible] و محمد بن ابی العباس و علی بن الهیثم حضور داشتند و ایشان در مذهب تشیع
مناظرت کردند چنانکه محمد بن ابی العباس در اظهار [illegible] سخن میراند و علی بن هیثم مذهب
زیدیه را تصدیق نمود و کلام در میان ایشان از هر نوع جریان کرد [illegible]
گفت این نظر ترک [illegible] کلام چه کار است، یعنی در این وقت [illegible] این سخن [illegible]
[illegible] الشعر عن ذا لبذاء لؤم انا قد ابحنا الکلام وانما المقالات
حمن قال بالحق حمدناه ومن جهل ذلک وقفناه ومن جهل الامرین حکمنا
فیه بما یجب فاجعلا بینکما اصلا فانما الکلام فروع فاذا افترعتم شیئا
رجعتم الی الاصول [illegible] عاجز
[illegible] بر [illegible]
[illegible] میدان [illegible]
[illegible] در مجلس [illegible]
[illegible]
[illegible]
در حقیقت [illegible] در میان [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن ابی العباس [illegible] لا اله الا الله وحده لا شریک له وان
محمدا عبده و رسوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از شرم آن عرق کرد [illegible]
[illegible]

دارقو

شرح بعضی [illegible]

۱۴۵

دارقو، [illegible] که آن [illegible] خلیفه [illegible]
شرم داشته [illegible] در میان [illegible]
[illegible] از حضور [illegible]
ذوالیمینین طاهر بن الحسین [illegible] از آغاز
تا انجام [illegible] شراب [illegible]
از حضور [illegible] تولیت خلافت [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] حضور طاهر [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] طاهر آن [illegible]
[illegible] از حضور [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
از حضور [illegible] طاهر [illegible] امیرالمؤمنین
[illegible]
[illegible] در مجلس [illegible] در این [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
از [illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
لن تخلو امرؤ من فضحی فتکلم بحاجته ان کانت لک [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین محمد بن ابی العباس [illegible]
[illegible] ادا [illegible]
[illegible] در مجلس [illegible]

دیده بود ابن خلکان آورده در کتاب [illegible] بن علی بن [illegible] در تاریخ خود آورده است که روزی
طاهر را بر عرض حاجت کرده‌اند [illegible] حاجتی [illegible] آورده‌اند که [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] حدیث [illegible] صفحه علم
[illegible] لا اُبالی عن ذلک ولا [illegible]
[illegible] از آن [illegible] سوار [illegible] ولکن لا تخلو
نفسی من [illegible] طاهر را [illegible]
[illegible] سوار [illegible] آورده [illegible] آنکه [illegible] بن [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] در حق [illegible]
[illegible] هزار درهم [illegible] هزار درهم [illegible] احمد بن [illegible]
صد هزار درهم [illegible] از [illegible] آورده [illegible]
ابن [illegible]
[illegible] ترا [illegible]
طاهر [illegible] اندیشه [illegible]
از [illegible]
[illegible] از [illegible] کرام [illegible]
اتفاق [illegible] طاهر [illegible] برادر [illegible] واو
[illegible] از [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] سوار [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد [illegible]
آنگاه احمد [illegible] خواب [illegible]
[illegible] از [illegible] اندیشه [illegible] خراسان [illegible] در تولیت خراسان [illegible]
و مملکت خراسان [illegible] از [illegible] در آن [illegible]

[illegible]

از [illegible] برادر [illegible] اندیشه [illegible] از [illegible]
احمد [illegible] طاهر [illegible] طاهر [illegible]
خلیفه [illegible] احمد [illegible]
[illegible] احمد در [illegible] طاهر [illegible] خراسان [illegible]
و طاهر در [illegible] وقت از بغداد [illegible] احمد [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] در آن [illegible] احمد
[illegible] هزار درهم [illegible]
[illegible] از [illegible] درهم [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] صد [illegible] خراسان [illegible] از [illegible]
خراسان در تولیت طاهر بن حسین [illegible] از بغداد [illegible] از [illegible]
ذوالقعده [illegible] لشکرگاه [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] طاهر در مملکت خراسان
[illegible] مردمان [illegible]
[illegible] اندیشه [illegible] از [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] از آن [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] ولایت خراسان
[illegible] حسن بن [illegible] از آن [illegible]
طاهر بن حسین [illegible] خراسان [illegible] حسن بن [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] حسن [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] خراسان [illegible] حسن بن [illegible]
[illegible] حسن [illegible]

[illegible] (حاشیه بالا)

و کشته شد از ملکان [illegible] فوشان [illegible] و نیز [illegible] از
[illegible] گفته [illegible] بود [illegible] فرزند [illegible]
اگر از طاهر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۳۲

بیان حوادث و وقایع سال دویست و
پنجم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال عبدالله بن طاهر بن حسین از رقه بغداد آمد و پدرش طاهر او را از
جانب خود [illegible] و رقه [illegible] و [illegible] نصر بن شبث [illegible] بود [illegible]
[illegible] اول [illegible] خلیفه [illegible] [illegible] طاهر [illegible] [illegible]
[illegible] خراسان بود و هم در این سال [illegible] [illegible] [illegible]
جزیره [illegible] و هم در این سال [illegible] [illegible] [illegible] ارمینیه و
آذربایجان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و هم در این سال [illegible] حکم والی [illegible] مصر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] والی مصر [illegible] [illegible] [illegible]
طاهر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در این سال دویست و [illegible] والی
مصر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مصر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
وفات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در سال دویست و (حاشیه پایین)

حاشیه: ۲۰۵ حوادث | [illegible] بغداد | [illegible] جزیره | [illegible] آذربایجان | [illegible] ارمنستان | وفات [illegible]

در سال دویست و پنج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و در تاریخ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبدالله [illegible] [illegible] عباس [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
والی مصر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دویست و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سال دویست و [illegible] وفات
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
سال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در معجم البلدان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اول آن از طرف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و منصوره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حاشیه: وفات داود [illegible]

مردم سند بر مذهب ابی حنیفه باشند و ابو معشر بلخی سندی بوده است صاحب مغازی که بسندی
منسوب است او بوده کنیت وی ابو محمد ... حمو ناصر بن قحطبه و مقصود کعب بود
و جمعی از فقها و علمای بکار منسوب باشند و نیز در این سال عیسی بن یزید جلودی
از طرف مامون بمحاربت و مقاتلت زطها مورث گشت و حموی در معجم البلدان میگوید
جلود بفتح جیم و ضم لام و سکون واو و دال مهمله شهریست در افریقیه و عیسی بن
یزید جلودی قائد مامون منسوب است بعبد الله بن طاهر گردانید و امیر مصر نایل شد
و این قصه بفتح جیم نوشته دهم ... ام قریه است در شام و جوهری میگوید زط جنس
که مراد از مردم زط یکی از ایلات دیگر ونالای که بعرب آمده است بضم اول و اعراب آن
زطی شد و از زط بودن ... از طبرانی معجم است و آن کس بود که دو ...
او کج بنا و نیز کسی بود که ... و بولا و ... مرد لوکس است و حموی میگوید
زط ... است قریب ازالبطیحه و در این سال عبد الله بن حسن امیر مکه و مدینه بود ...
حج الناس بکرد است و هم در این سال آب دجله طغیان و طوفانی عظیم و طوفانی عظیم بر او کرد
و در بغداد بسیار منازل بود و در آن لذ... بسیار جا بر ... نیز
در این سال یزید بن ... و ... جانب ... گشت ... در این سال
... در این سال فرج رخجی عبد الرحمن ... طبری
بر ... حموی میگوید رخج مانند زنج بتشدید ... و جمع از ... جیم کوره ... است
از نواحی کابل و ... ابو غانم ... ... کیکاوس گفته است

وردالبیر مبشرا بجلوله بالرخج المصعود فی النقاره

میگوید فرج و پسرش عمر بن فرج از عمال کتاب و نویسندگان او از کار ... و متکفل
و بمانند وزراء و دارای ... منسوب بنسبت رخج ... مجوعه بن ...
... عمر بن فرج ... این شعر او

امام الهدی ادرک وادرک وادرک ومو ... الرحمن ... لسفک
فمانعو فیهم ... ستهیا ابوک ابو الاملاک ... ابوک

و نیز گفته اند

لا یرتجی المال عفوا من یدی عمر تغمد السیف فی خود ... اغاد ا

حوادث سنه احدی و مائتین

حج بالناس عبد الرحمن امیر مکه و مدینه

طغیان دجله

گرفتاری عیسی بن ... و ... رخج

المرجئون لا یوفون ما وعدوا والرجبات لا تخلفن میعادا

و هم طبری میگوید ... طاهر بن الحسین ... ابان فرستاد ... و والی الثغر غرنیه ... کردند
... غرنیه ... نه در کتب لغت و نه بلدان ... است ... کنون ...
... الفروسی ... ورا ... و دالی معجمه ... بالتی معجمه ... و ...
... شهریست ... ماوراء النهر ... طلم ... کورد است ... و هم در این
سال حجاج بن ... رفته ... قرار ... و هم در این سال ... تابه
... بر آوردن ... بر ... سوار ... بر کار
... و نیز عبد الله بن ... او ... او ... و در ... کار
... و نیز در این سال ... بن الموزع ... و نیز در این
سال ابو یحیی ابراهیم بن موسی ... موصل ... الامانی ... افرو ...
ابن اثیر در تاریخ الکامل میگوید ... بن عروه و غیره ... است

باب وقایع سال دویست و

ششم هجری و بروز ... عبد الله ...

در این سال ... رشید ... بعبد الله بن طاهر گذاشت داود ...
نصر بن شبث ... را بر ... معمور ... بجنگ
... جزیره ... در ... حوادث سال ... اشارت ...
... آخرت ... و ... در ... جزیره ...
... ایشان ... بن طاهر ...
... جزیره در ... عبد الله ... و ...
... او بود ... در ... او ...
... در ... جزیره ... وجه ... بود ...
... و از ... اسیر ... در آن ... ننه ...
و ... او ... و بر ... بود ...
... و ... او ... بود ... بود ... بود
... دیده ... آن ... ... از ...

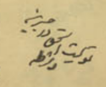
وفات حجاج بن ... عمر

وفات ... بن ...

وفات ... الربیع

وفات مظفر

... عبد الله بن طاهر ... نصر

ام بودت در توصیف و تمجید تو تنها نیست تو تو را آن میرانم و هنگین بن معاذ از بن را برکرد
بدیگران تقریر کرده و بر ابو احمد بن یحیی بلاذری خوبان فرا دادند آنچه و اقت و بکوادینه توانا
جزیره سواد ادا و نظم نهروان صلاح و را آن دیدم تو تو تولی مضر و شام نصر بن شبث نام
فتنه با امیرالمؤمنین اکنه خاتی الحق بیام و از خداوند تعالی امید دارم که او را بر عبدالله بن المؤمنین
و مسلمین سو تشخص نیز نکته آگاه یعنی رایت و در جزیره و مضر و جاده بود برای عبدالله بن
طاهر بیست و مقرر داشته از جای تقادر این راه طی کند و از یاد طرفه ست و انکار و نقض
خبرگاه … گفت … در عظمی باللهجه … علم … برادر … لولا
از بدی باک است … آن بزرگی نوشته بعضه یا منصور و این کلمه اضافه و آنچه بسمی بود نوشته
در تاریخ طبری مسطور است … بن حسن بن علی الخالق گفته است … عبدالله بن طاهر سود در 
لشکرخان بجوانب و نصر این حکایت بود … است … داد … در
هشتم … در این … عبدالله … راه گرفت الحق بن ابراهیم بن مصعب
پسر عم تو تو تولی حسن … خلیفه … طاهر او بود … طل
داعی … خلیفه … طاهر … حرب نصر بن شبث … مع الجمله عبدالله بن طاهر
… ازدیار … و مردمان نیز در … عنایت بعضه
وجز … مردمان … فضل بن ربیع …
تو ادا … عبدالله … یا ابا العباس … پایان رساند
و … برادران تو از … زمان … سفارش … تو … فضل …
دانسته … رای تو … انعطاف … امور … نور بجو
… فضل … ست … توانم
باز … عبدالله … طعام … سلطنت …
… طعام … مملکت … باشد
… عبدالله … فضل …
عبدالله … امور … کعبه …
شدی … صحیح و تحقیق عبدالله بن طاهر برای قتال و جدال نصر بن شبث از بغداد
برآمد آن بعد مدت شش ماه از خروج پدرش طاهر بن حسین بجانب خراسان بلکه هشت بود

صورت

صورت رساله ذوالیمینین طاهر بن حسین

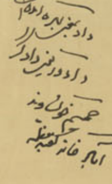
بنام پسرش عبدالله در امور مملکت مرقوم گشت

طبری گوید طاهر بن حسین در آن هنگام که پسرش عبدالله را در دیار ربیعه ولایت داد مکتوبی برای او
در قلم آورد و ابن اثیر گوید که چون عبدالله را عامل کرد این مکتوب طاهر را کلبلاه او نوشت
در حسن تمام محتاج الیه است و بسوار حیثیت آداب و سیاست ملک‌داری و غیر ذلک از هر جهت دارای
آداب و حفظ رسم و اخلاق و محاسن شیم و از سلاطین و تمام طبقات ناس محل قرار
و بهم بمکس از آن بی نیاز نیست لاجرم در اینجا ثبت افتاد و هو هذا

بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فعلیک بتقوی الله وحده لا
شریک له وخشیته ومراقبته ومزایلة سخطه عز وجل وحفظ رعیتک والزم
ما البسک الله من العافیة بالذکر لمعادک وما انت صائر الیه وموقوف
علیه ومسؤول عنه والعمل فی ذلک کله بما یعصمک الله وینجیک یوم القیمة
من عذابه والیم عقابه فان الله قد احسن الیک واوجب علیک الرأفة
بمن استرعاک امرهم من عباده والزمک العدل علیهم والقیام بحقه
وحدوده فیهم والذب عنهم والدفع عن حریمهم وبیضتهم والحقن لدمائهم
والامن لسبلهم وادخال الراحة علیهم فی معایشهم ومؤاخذک بما فرض علیک
من ذلک وموقفک علیه ومسائلک عنه ومثیبک علیه بما قدمت واخرت
ففرغ لذلک فکرک وعقلک وبصرک ورؤیتک ولا یذهلک عنه ذاهل ولا
یشغلک عنه شاغل فانه رأس امرک وملاک شأنک واول ما یوفقک
الله به لرشدک ولیکن اول ما تلزم به نفسک وتنسب الیه فعالک
المواظبة علی ما افترض الله علیک من الصلوات الخمس والجماعة علیها
بالناس قبلک فی مواقیتها علی سننها فی اسباغ الوضوء لها وافتتاح
ذکر الله فیها وترتل فی قراءتک وتمکن فی رکوعک وسجودک وتشهدک
ولتصدق فیها لربک نیتک واحضض علیها جماعة من معک وتحت یدک
وادأب علیها فانها کما قال الله تأمر بالمعروف وتنهی عن المنکر ثم اتبع
ذلک الاخذ بسنن رسول الله صلی الله علیه وآله والمثابرة علی خلائقه

پندنامهٔ سلوک نهم

وانتقادا لآثار السلف الصالح من بعده. بنام خدای بخشنده است هر از هر تابش
رخشنده است بگو ای دوست بنور حق ار دیر در بهشت که گویم بگو حق ار دیر برگ ای خدا انه
دانای راز در بانی بیدیهان رفو زخم و عنایتی برتر از دیر زرد و غزالی ابرال ارک
تو بود چنین ز خلقان که کیفیت ای امیر بنور مولا گاه لوح بد نظر بیست و روان دشمنه بسر
بخلقی و بجسم حقا دست نگر بیان کی خدا را برای بوبیت فرزدن که او از اویس مربیت
سائی خدا بر عطای راه او راحت دان از دعای او بای لفظ شد که شاد ساسی
نه ثانی نه رهنگ که باهای و امر خدا بر بهای آورن خدا ستو تو شکر و سپاس آورد
و چه گونه غمه زار ستجاد بر تید بکن به یوم المعاد بر تا طریقت بود هم راه
از سخا از نیز آیات بنشاه و گرنه و بر خواب غفلت دار و چه دار الکون بسان نوس
یاد هم دانی از اینکه راه ها تو ایدر بر سر خواه کنی اگر در و دولت حالیه اگر
و که غفلت اندر انت کش بکردی دچار عذاب الیم که او کرد بر تو رحمت علیم
خدا یا تو ای حفظ دهان خود بند دالی امر خلقان خود تو خود نیز کی از ایشان بر
نه خود در روز امر دنیا ای بر خدا نه بخشیدت این کوه ها به دان از آن داد و اداره را
برای نعمت از حق چو بایسته زحق بر هر چیز مایل شوی تلاقی جان حق مجید



نباشی چنین ار شوق عشید شوی تیره جان و شوی خشخوش جواب خدا است چه بنه بگور
خدا از تو گفته بی عدل دهد زعدل و زدادت بیاید بناه اعایا چو نی ز تو شد خوار
رضا از تو گردد خدا دیدگار و چه مکر بلا و دعا از تو شد ابر اگر کام گیری و داد
و محفوظ داری گناه سوز بد برادت زند داد و در پرسد اعایا هر چه حرم تواند
حرم توانم و چیم تواند حرمت اگر بایت نکردم حرم هست بهتر از حرم
به عضوها را چو یک عضو دان ز درد یکی بر بسر تو آن سو بخر اخوت مؤمنین
دو باشند در یک سود و در بد قرین و زین دو ز بارعه از روزگار هر دو دو جز بختم نیک مگار
بی او زیاده شب بست بکرد برا و نقرا این چه بر گوهر خود و زین بی نجوای هر نخشتا
برای مردمان از سفیه و بیاه بجز طعمت و هم که خدا نست ز بان از بدکاران
و در دل کی حق نماز آورد بیاید از هر نیاز آورن نه رو سوی آباد و هر سوی
خلق نیای در نماز و روان بر ز خلق اگر سوی خالق بکرد ز خلق برای اد بخت خلق و حق

ادرک

ادرک جهت بسو غافلند و همه بحث نمو آکند وضو را تو به آب و ایمان دار
و این نماز خدا بسو مدار نمازت بنام خدا برگشای به ترتیب از در آدای سه فرای
رکوع و سجود به یکی بیار شود در نماز ادا آن در شمار تشهد بتصدیق هم از لک
نحو هر که بتوانی انجاز کنی چو انباز گیری برای نماز ز نهار و کردار نیت بجا باز
چو از دل که بیو بود مستمند ز هیچ آفریده نیاید گزند چو با صدق نیت شوی سوی حق
سلامت شود تازه از امر حق خدا گفت نماز صواب ربند سوی نیک کند هر کراس
سوء و فساد از و از فحشاء نهی نماید نمازت به غیر نیک وجه و فارغ بگشت از فرض و لیکن
بکن که ره فالق ذو المنن پس آنگه با آثار سلف سیر از انجمله از اثر ها برگزین
نز از آن چنین جهان دیدگان که گوهر در چون ز بحر بزرگان کسی کز کتاب شود بهره مند
به کوتاه هر کسی شود از جمله از این گشت دانای شیرین زبان هم مرد خرد بود پای زبان
که تجربت بود با موختن دگر چه کسی شد بیند دختن رنگ عمر خدا گند که راه
زعمر و ... حزم ابو جان واذا ورد عليك امر فاستعن عليه باستخارة الله و
تقواه ولزوم ما انزل الله في كتابه من امره ونهيه وحلاله وحرامه واتباع ما
جاءت به الآثار عن النبي صلى الله عليه وآله ثم قم فيه بما يحق الله عليك
ولا تمل عن العدل فيما احببت او كرهت لقريب منه او بعيد وآثر الفقه
واهله والدين وحملته وكتاب الله والعاملين به فان افضل ما تزين به المرء
الفقه في دين الله والطلب له والحث عليه والمعرفة بما يتقرب فيه منه الى الله
فانه الدليل على الخير كله والقائد له والآمر به والناهي عن المعاصي والموبقات
كلها وبها مع توفيق الله تزداد العباد معرفة بالله عز وجل واجلالا له ودركا
للدرجات العلى في المعاد مع ما في ظهوره للناس من التوقير لامرك والهيبة
لسلطانك والانسة بك والثقة بعدلك وعليك بالاقتصاد في الامور كلها
فليس شيء ابين نفعا ولا اخص امنا ولا اجمع فضلا من القصد والقصد
داعية الى الرشد والرشد دليل على التوفيق والتوفيق منقاد الى السعادة
وقوام الدين والسنن الهادية بالاقتصاد فآثره في دنياك كلها ولا تقصر في
طلب الآخرة والاجر والاعمال الصالحة والسنن المعروفة ومعالم الرشد فلا غاية

گران سنگ گردید یک کوه

للاستكثار من البر والتقى له اذا كان يطلب به وجه الله ومرضاته و
موافقته او لبا يرجى في دار كرامته واعلم ان القصد في شأن الدنيا يورث
العز ويحصن من الذنوب وانك لن تحوط نفسك ومن يليك ولا
تستصلح امورك بافضل منه فامه واهتد به تتم امورك وتزد مقدرتك
وتصلح خاصتك وعامتك واحسن الظن بالله عز وجل يستقم لك رعيتك
والتمس الوسيلة اليه في الامور كلها تستدم به النعمة عليك ولا تتهمن
احدا من الناس فيما توليه من عملك قبل تكشف امره بالتهمة فان ايقاع
التهم بالبرآء والظنون السيئة بهم مأثم واجعل من شأنك حسن الظن باصحابك
واطرد عنك سوء الظن بهم وارفضه عنهم يعينك ذلك على اصطناعهم ورياضتهم
ولا يجدن عدو الله الشيطان في امرك مغمزا فانه انما يكتفي بالقليل
من وهنك فيدخل عليك من الغم في سوء الظن ما ينغصك لذاذة عيشك
واعلم انك تجد بحسن الظن قوة وراحة وتكفى به ما احببت كفايته من
امورك وتدعو به الناس الى محبتك والاستقامة في الامور كلها لك ولا يمنعك
حسن الظن باصحابك والرأفة برعيتك ان تستعمل المسألة والبحث عن امورك
والمباشرة لامور الاولياء والحياطة للرعية والنظر فيما يقيمها ويصلحها بل لتكن
المباشرة لامور الاولياء والحياطة للرعية والنظر في حوائجهم وحمل مؤوناتهم
آثر عندك مما سوى ذلك فانه اقوم للدين واحيا للسنة واخلص نيتك
في جميع هذا وتفرد بتقويم نفسك تفرد من يعلم انه مسؤول عما صنع و
مجزي بما احسن ومأخوذ بما اساء فان الله جعل الدين حرزا وعزا ورفع
من اتبعه وعززه فاسلك بمن تسوسه وترعاه نهج الدين وطريقة الهدى

چو کار بالا گاه هی آیدت ... گر انداره چاره پیش آیدت ... بهر ساعت اندر اندیشه
وز اندیشه ... بدرگاه داننده بی نیاز ... اورا ... برادو ... هر گونه راز
... اعانت بجو از خداوند کار ... بخواه
... علاء الدین ...
... علیه السلام ...

بزرناه چو با قلب صاف ... رجا کن ... مطلب از خدا ... توجه بکار
در آن کار ... چو باشی تو با قدرت کردگار بهر کار ... تو فرد ز کار
چو از حق تو ... بهر ... انصاف ... محور
بجز در طریق عدالت ... سوخته از عدل و انصاف ... از هر ...
... تو برافتد ...
... چندی ... نبود ...
... بجز ... بیچ
بجز رحمت و ... بیچ ... تخت محور
مخوان گوه الوند را گنج گنج ... گر کرده ... بنج ... جمله ...
در آن ... از عدل ... تو اغراض ... بود ... عدالت شعار
... نه ... چو نوبت ...
میانه تفاوت نباید ... تا ... چشم ...
اگر خلق ... از ... عدل ... که ...
... عدالت ... بجز ...
فقه و فقاهت ... علوم ... فقها ...
... از ... فقاهت بود ...
بهر گونه ... علم و فقها ...
... فقیهان بهر عالم ... علم ...
... علم ... ازان علم ...
... علم ... ازان علم ... ازان علم ...
ازین علم عارف ... ازین علم ...
... علم ...
... خدا ... از ...
... بجز از حق ... ز حق ... از کمال ...
... خوش ... فقاهت ... زاهد

به محبت چون پشیمان گشته اید حیف است شاه دگر گاه [illegible] در حضر هالکان
چون کنی زرق و قناعت پیشه بود [illegible] عدل و احسان بایدت بود [illegible] از درد اقتصاد
او از اقتصادت برآید مراد [illegible] امورت [illegible]
توبه اقتصاد داد بود رشد [illegible] زر شد و رشد زار [illegible]
[illegible] باید توان [illegible] نکهبانی خویشتن از محن
شدن عالم [illegible] نگو [illegible] اقتصاد
[illegible] مقصد [illegible] اهل غافل از منزل آخرت [illegible]
نجس علاج آخرت [illegible]
ادنیا [illegible] عمل داد نیکو [illegible] عمل [illegible]
[illegible] زر شده [illegible] از [illegible]
[illegible] گار [illegible] بیان بود [illegible]
[illegible] کار دنیا [illegible] قصد [illegible]
بایدت زیاده دعوت [illegible]
عمل صالح و خویشتن [illegible] از ظلم [illegible] کار دنیا و دین [illegible]
[illegible] بی حسن ظن نیکو [illegible]
توکل [illegible] در کار [illegible]
[illegible] توکل در او [illegible] هر کار [illegible]
[illegible] بوخ [illegible] عامل گردد [illegible]
به تدبیر او بود [illegible] که نفس [illegible]
بر گشت او سو [illegible] ظن [illegible]
گران ظن [illegible] ظن [illegible]
چو از ظن بد کارها بد شود [illegible] وفا [illegible] ظن بد
[illegible] کار آورد [illegible]
[illegible] در روز [illegible]
هر عقبت [illegible] نیرنگ باز

کذا کار

کذا کار [illegible] اصل نفع از [illegible]
به بسیار [illegible] نقص [illegible] ظن [illegible]
چو با حسن ظن [illegible] آب [illegible]
[illegible] از عیان و نهان [illegible] کفایت [illegible]
[illegible] امورت [illegible] مستقیم
[illegible] آید [illegible]
[illegible] کار
[illegible] آورد [illegible]
[illegible] نیز [illegible] امور
[illegible]
[illegible]
[illegible] روزگار [illegible]
[illegible] نظر آورد [illegible]
[illegible] عزت [illegible]

واقم حدود الله في اصحاب الجرائم على قدر منازلهم وما استحقوه ولا تعطل ذلك ولا تهاون به ولا تؤخر عقوبة اهل العقوبة فان في تفريطك في ذلك لما يفسد عليك حسن ظنك واعزم على امرك في ذلك بالسنن المعروفة وجانب الشبه والبدعات يسلم لك دينك وتقم لك مروتك واذا عاهدت عهدا فف به واذا وعدت الخير فانجزه واقبل الحسنة وادفع بها واغمض عن عيب كل ذي عيب من رعيتك واشدد لسانك عن قول الكذب والزور وابغض اهله واقص اهل النميمة فان اول فساد امرك في عاجل الامور واجلها تقريب الكذوب والجراة على الكذب لان الكذب راس المآثم والزور والنميمة خاتمتها لان النميمة لا يسلم صاحبها وقائلها لا يسلم له صاحب ولا يستقيم لمطيعها امر واحبب اهل الصدق والصلاح واعن الاشراف بالحق وواصل الضعفاء

وَصَلِ الرَّحِم وابتغ بذلك وجه الله وعزة امره والتمس فيه ثوابه والدار الآخرة
واجتنب سوء الاهواء والجور واصرف عنها رأيك والا تبوأ تذهب بك
لو غلبك وانعم بالعدل سياستهم وقم بالحق فيهم وبالمعرفة التي تنتهي بك
الى سبيل الهدى واملك نفسك عند الغضب وآثر الوقار والحلم
واياك والحدة والطيرة والغرور فيما انت بسبيله واياك ان تقول اني
مسلط افعل ما اشاء فان ذلك سريع فيك الى نقص الرأي وقلة اليقين
بالله وحده لا شريك له واخلص لله النية فيه والمعين به زار جزيره
بهر کس بده تو عطایا از حکم ایزدی همه را جریت جریت بحور ما آب جافت
در ایشان بحور عقوبت ز اهل مشکل عقب عقب از فلک بر من ثیب وانی
کار رها نشست دهان پیر گزیر شد آگه نوبت جز زکات نقصان وان دوی
فنا اندر افتد براه حق طی دگش عقوبت بقانی گزار مشو همرکز از حکم حق برکار
با کیفیت وا نشست رسیده زدین بد کار وکوه در انتواکن زهر بهشت و عزتی در بالای
حلم بقیت مو مزد در بالای سلامت در این کار بابی بوی گر جان در فرجاک راستین
نکو نام لکو و ثابت قدم مروت کار وعیش دوئم هان آنکه وعده رکن بالکی
همه سوی کنی تا بر جان جانی در دعوه قوت دگر گکاری روزا بمن تو بکی روز جزا
پیشه بکار نکو سو کن عمل باز نیک و نکو کن تخم تخم سو قدم نکو
دیگر دین به خیر در خو بخو خداوند بخشنده عافیت بد کار ککه متو کافیت
زعیب رعیت بنما خطوات ای هر کس بعیب خود بخواهی اگر تو مرد باشی سوی از عیوب
سوی اگر و عالم اندر غیوب بدانی این در باب رغیب هان عیب دانی تو عیب غیب
تو گر عیب دانی بنقش کسی اللهی عیب عیب مکن سبب مزنی نقش دیگرم در دراز ل
اند نقش کی از صانع لم یزل به تنقیص نقاش اگر عیب مینه چه علم سازی بر ره غیب
حذر کن همه از کلام دروغ ام ز انور در نصبت خیر دروغ عجب گر اجر آدمی تو دول اندر
از آن قول اندر در آید غرور اگر هزار فراز غرور دست زور ولیکن را بالا و برکی از دور
بشو از کذب و از ابرار لا ابالی آشتی بجو زاهل نمیمه حذر بایست
خوار کن الحی آن گذر بایست تخم جاری بنیاد روز زمینه تخم جاری کجی آدم ملک دهی

ز کذب و

زکذب و زنمامی و فریه‌ات مکن پرواز ازانه و فریه‌ات فساد تو در حالت با بالای
بترس که زیب آن دو زروده‌ات رعیتها نبود کذب و از در به اوقات از زور آمدن دو غرور
نمیمت نبود کذب بلا قائم بپرهیز و جو عزت قائم نمیمت بنام اکو دیبا
نمیمت کراهی نیت منال نه صاحب کذابو نه قاتل سلیم نه جاهل شد سود نه کفو علیم
نه در عزم از دشام وفی کلیم نه عزه و نه آن بر خلیم نه آنکس که تعمیر نیت بود
راه دوران های نکو خوبه با نگاهی صدق رد پی تا باج به صدق آداب آن پیر کرد جوت باج
صلح های حلبه در حالت کجا فنا ردان حلبه داد کلام هم بر اف الطاف مخصوص دار
بفرد ما عمر مخصوص دار مبر رشته خوشی خویش بو که مقبول ساز از آن جوی را
رحم روز حق با بارگاه دهش تکلیف ساز الی حذر شت بالی اجم و رب حق سو بجوی
دگر ز بهره ای خواهی بود ثواب جزیت بخشنده فدا زاهل عقوبت بگرد جزا
زسوء هوا و زجور ای پسر نجات عقل و بسود ای پسر بلی دار و بنیت دای یار
مدد یار و درمه سوی کامکار زسوء خلق و زسوء هوا رعیت در آرام و خلق خدا
بشو مالک نفس خود در غضب دو ما حد کن فارغ از خشم رب مدار یا لت با نصاف دار
دو ماهار بابی ز بردو کار بحلم دو وقار و طمانینه کار بابای رسان نه بخشم و از آر
بخشکو یا بیز و بامینه البوابیت حشمت و بمینه بپرهیز از طیره و از غرور
اجز بکار بابی فتور بموج مسلط شوم در جهان کنم برچه خواهم علی جهان
چراین کار نقصان رای او ست هان ثبوت ایقانت شود در هبلکاه بیک خدای بقین
خلوص عقیدت باره قوی واعلم ان الملك لله يوطيه من يشاء وينزعه عمن
يشاء ولن تجد تغير النعمة وحلول النقمة الى احد اسرع منه الى حملة النعمة
من اصحاب السلطان والمبسوط لهم في الدنيا اذا كفروا بنعم الله واحسانه واستطالوا
بما آتاهم الله من فضله ودع عنك شره نفسك ولتكن ذخائرك وكنوزك التي تدخر
وتكنز البر والتقوى والمعدلة واستصلاح الرعية وعمارة بلادهم والتفقد لامورهم
والحفظ لدمائهم والاغاثة لملهوفهم واعلم ان الاموال اذا كنزت وذخرت في الخزائن
لا تثمر واذا كانت في اصلاح الرعية واعطاء حقوقهم وكف المؤنة عنهم
نمت وربت وزكت بها العامة وتزينت بها الولاة وطاب بها الزمان واعتقد فيها العز

كذب و فريه دروغ و كنه

خضوع لين شي

حسن بن ... سکنی

والمنعة فلتكن كنوز خزائنك تفريق الأموال في عمارة الإسلام وأهله ووفر منه على أولياء أمير المؤمنين قبلك حقوقهم وأوف رعيتك من ذلك حصصهم وتعهد ما يصلح أمورهم ومعايشهم فإنك إذا فعلت ذلك قرت النعمة عليك واستوجبت المزيد من الله وكنت بذلك على جباية خراجك وجمع أموال رعيتك وعملك أقدر وكان الجميع لما شملهم من عدلك وإحسانك أسلس لطاعتك وأطيب أنفسا لكل ما أردت فاجهد نفسك فيما حددت لك في هذا الباب ولتعظم حسبتك فيه فإنما يبقى من المال ما أنفق في سبيل حقه واعرف للشاكرين شكرهم وأثبهم عليه

معنی کلمات الملک بعنوان دبیر زنار ... مقتبس ... نور ...

شعر مؤلف

اولت زمین ویران چه بود ... رنجی بر شکلها ...
... از ... داد ... آزاد
دان تو ... ... سلطان ... حق ... نقد ...
خلیج ... سبب ... تطاول ... دولت
... قناعت ... زر بود
... گنج ... داد ... داور
... مرادنت ... نعم ...
... حافظ ... رعایا ...
... حال رعایا ...
در آن ... حرف ... خوانیم ...
... راه ...
... رعایا ...
... رعایا نظم ... عدل ...
... عدل ... مال
... علم ... ملک
عدل ... رعایا ... نظم
برادر

ابو ... ز ... داور ... داور ... اه

بگذر ... یکی ... کام تو ... در آن ...
... سرای ... شد ... ازین ... کنیز
صنع ... کز ... هر روز ... تو ... تکرار ... خوش
... وإياك أن تنسيك الدنيا وغرورها هول الآخرة فتتهاون بما يحق عليك فإن التهاون يوجب التفريط والتفريط يوجب البوار وليكن عملك لله وفيه تبارك وتعالى وارج الثواب فإن الله قد أسبغ عليك نعمته في الدنيا وأظهر لديك فضله فاعتصم بالشكر وعليه فاعتمد يزدك الله خيرا وإحسانا فإن الله يثيب بقدر شكر الشاكرين وسيرة المحسنين وقضى الحق فيما حمل من النعم وألبس من العافية والكرامة ولا تحقرن ذنبا ولا تداهنن عدوا ولا تصدقن نماما ولا تأمنن غدارا ولا توالين فاسقا ولا تتبعن غاويا ولا تحمدن مرائيا ولا تحقرن إنسانا ولا تردن سائلا فقيرا ولا تحسنن باطلا ولا تلاحظن مضحكا ولا تخلفن وعدا ولا تزهون فخرا ولا تعلمن غضبا ولا تأتين بذخا ولا تمشين مرحا ولا تركبن سفها ولا تفرطن في طلب الآخرة ولا تدفع الأيام عيانا ولا تغمضن عن الظالم رهبة منه أو مخافة ولا تطلبن ثواب الآخرة بالدنيا

... دنیا ... ازین ...
... بهشت ... حق ... از
... تو ... ... عمر ...
... علم ... هر ... عمر ... ثواب
... نعمت ... اگر ... نعمت ...
... نعمت ... نعمت ...
... نعمت ...
... حق ... خالق بی نظیر
با معصیت ... خشم ... حقیر
... بر ... مجوب ...

حذر کن ز بیزنی نابکار / مشو غره بر خط و زنهار / مشو با مردمان غیور
گزند این بخبار وا ستور / مزن با برائی دره کن / اگر چه از ایشان رکدو بوش
بچشم حقارت ببین در کسی / از آنکه بتمامی تا که بسی / که کان عدل ستمکاران بیاسی
از آن روز اندر آن بایستی تو باکی / بکن طلب و پیکس بو قبول / و آخر زبیداد آن قبولش بحول
بدهد بعضر خدا آن شود رنج / نصیحت از دو فرزند تا به / به بیان خلق کن وفا در
بر مردم برد بر جفا ترو / هر شیر آن تو هست در آنکه / بدهد بند و اندرز با مرات
نامور حس نه بو نگاه خشم / بدانکه آموز بسیار چشم / بگیر و نیزه برو با کسی
امیر با این نیک خان / بعر فتح اسیر اندرز بین / از آن اهل آن هوشمند بلکی
بکرد نغمه تا تو نه بکرد / آخر بر آورد این از تو آکد / به جز رنج تا تو ای نه بکوی
وجان سوار از بعین تو کی / بنزد کار که ترک دنیا نکوش / ز دنیا روان چیز ته سو بجوش
ز ظالم بجو داد مظلوم زور / اگر باید ده ی ای پسور بکار / ستم پیشه سو چیز ستم پیشه
تو خواری شه ظلم سو تیغ / ز ظلم ستم پیشه ترا ای پسر / از یار تو بر حق حق کی
جو دنیا برست مجو چیز ته / آخر بتر سازد آنچه خورده / از دنیا و عقبی دو را خیره له
از حسرتای مردم غوله / که عزه بر زال ضیغمی / در عزه جنت و حور عین

واکثر مشاورة الفقهاء واستعمل نفسك بحلم وخذ عن اهل التجارب
وذوي العقل والرأي والحكمة ولا تدخلن في مشورتك اهل الدقة والبخل
ولا تسمعن لهم قولا فان ضررهم اكثر من منفعتهم وليس شيء اسرع
فسادا لما استقبلت في امر رعيتك من الشح واعلم انك اذا
كنت حريصا كنت كثير الاخذ قليل العطية واذا كنت كذلك لم يستقم
لك امرك الا قليلا فان رعيتك انما تعتقد على محبتك بالكف
عن اموالهم وترك الجور عنهم ويدوم صفاء اوليائك لك بالافضال
عليهم وحسن العطية لهم فاجتنب الشح واعلم انه اول ما عصى به الانسان
ربه وان العاصي بمنزلة خزي وهو قول الله عز وجل ومن
يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون فسهل طريق الجود بالحق واجعل
للمسلمين كلهم من نيتك حظا ونصيبا وايقن ان الجود من افضل اعمال

الجهاد فاعوده لنفسك خلقا وارض به عملا ومذهبا وتفقد امور الجند
في دواوينهم ومكاتبهم وادر عليهم ارزاقهم ووسع عليهم في معايشهم ليذهب
بذلك الله فاقتهم ويقوم لك امرهم ويزيد به قلوبهم في طاعتك
وامرك خلوصا وانشراحا وحسب ذي سلطان من السعادة ان
يكون على جنده ورعيته رحمة في عدله وحيطته وانصافه وعنايته
وشفقته وبره وتوسعته فزايل مكروه احدى البليتين باستشعار
تكملة الباب الاخر ولزوم العمل به تلق ان شاء الله نجاحا وصلاحا
وفلاحا

کمن سوره بضاعت عقل / که لذت عقل و ضلالت نقل / تمن حلیه بود بار
بوسف زاب زلال قوت نوح / اب آرزو بار آن کار / ز دانی بکن کار رو استوار
مکن دعل امر های جلیب جبر / تو انی لیم و بخیل / بخیل از فرد بابست زفت
ده گدا در عرصه گاه نفته / زین پیه از مردمان بخیل / قرضه شو منزل قلیل
ز مشورت جل آنکو مرگ / بنازی کس ای سوزیان کارت / که بیهال دنیا بود حریص
نسوز از منه از یک جیش / بی اقوی به دسته دراز / دل که بخشیده تیغ راز
جوانیکو نژادت نمیشه آو بند / کی بهره اشتر از مقام بلند / ظالم لاهان بیچی لاکم
در آکیه باش این سونظام / که بند رعیت از اینها داد / بگیر شعر قطع امال اید
زمانی تو با شدی بی خطاک / از آن که بریق از ره اقتصاد / و داد تو دو ستداران تو
مصافاسه دیاری یاران تو / بدانکه بایدهای استوار / وجان دل این نهی بیار
زحمی فرو نوم و ز شیخ ماهوار / قرآن بکه تا نه بر دهور / بدان بخیر بکرد بکرد گاه
نخست ادرانی کنه با اله / که کو کنار در گاه شه / خواو را به خالق ماه
هر آنکس از آن تیغ به برکار / ز شیر علم آن کار / ره جو بو بهر کاران نجی
ورق بخی تا صاف بر داق / ز هر حیث خزانه هم نصیب / بده همکنان عهد کو حبیب
تعهد دان از آن عمی بنگر / نو جهد و بکن تو نجوانی / بده بجهد و عادت طبع داری
که از آن ره کن نابد تو شیخی / نفقه کن از مردم لشکر / تا از آن لبی کاشکر
هدوی شعر آنکه تاج و ماه / و خانه او ببرد و سیاه / بیجز ز رنج عشره آنچه
از آد و مملکت بخت بشیر گشته / ز انصاف و از قبول همه لو عالم / شو شرق قرهم کهای هاه

نیز مصرع از اعیه اجابه
ورق نیست شده

عدل چنین آری از یک کنند نایب ذکر دگر روز کنند شود بها به از فضل ربی
سار به نفس و آفرین واعلم ان القضاء من الله بالمکان الذی لیس به
شیء من الامور لانه میزان الله الذی تعتدل علیه الاحوال فی
الارض وباقامة العدل فی القضاء والعمل تصلح الرعیة وتأمن السبل
وینتصف المظلوم ویأخذ الناس حقوقهم وتحسن المعیشة ویؤدی
حق الطاعة ویرزق الله العافیة والسلامة ویقوم الدین وتجری
السنن والشرائع وعلی مجاریها ینتجز الحق والعدل فی القضاء
واشتد فی امر الله وتورع عن النطف وامض لاقامة الحدود
واقلل العجلة وابعد من الضجر والقلق واقنع بالقسم ولتسکن
ریحک ویقر جدک وانتفع بتجربتک وانتبه فی صمتک واسدد
فی منطقک وانصف الخصم وقف عند الشبهة وابلغ فی الحجة
ولا یأخذک فی احد من رعیتک محاباة ولا مجاملة ولا لوم
لائم وتثبت وتأن وراقب وانظر وتدبر وتفکر واعتبر وتواضع
لربک وارأف بجمیع الرعیة وسلط الحق علی نفسک ولا تسرعن
الی سفک دم فان الدماء من الله بمکان عظیم انتهاکا لها بغیر حقها
در از جانب حق بود حکومت قاضی مطلق قضاء هست میزان عدل آنکه شود ظالم از
عدل یزدان بلکه اعیان بلاد و عباد شود خرم از برکت آن قضا صلاح ملک و فلاح
سمو [illegible] از عدل و داد قیام زمین و نظام زمان ز دین نبی و وزیر [illegible]
برای [illegible] لای و شود [illegible] رفعت [illegible] شود ز [illegible]
دو جهان [illegible] از ملال بپرهیز از بر کس ز ملال بدست آر از تجربت [illegible]
[illegible] از غم [illegible] شو آگاه [illegible] خاموشی [illegible]
[illegible] بر [illegible] یار [illegible] انصاف [illegible]
تو [illegible] بر دار کار [illegible] بر دار [illegible]
[illegible] عباد [illegible] علیک السلام [illegible]
بار [illegible] بجای عتبار بپروردگار تواضع بجوی [illegible]

الخ.

مراد حق که بر رعایا خویش که تیغ او نگردد دل کسی بریش بگیر نفس خود و تو بنگر حق
نظر کن [illegible] بخیز که او پیچ عملت محبوس [illegible] ثواب گفته باید بجوس
[illegible] غیر حق ظلم و ز بد کسی در عرض حق وانظر هذا الخراج الذی قد
استقامت علیه الرعیة وجعله الله للاسلام عزا ورفعة ولاهله
سعة ومنعة ولعدوه وعدوهم کبتا وغیظا ولاهل الکفر من معاهدیهم
ذلا وصغارا فوزعه بین اصحابه بالحق والعدل والتسویة والعموم فیه
ولا ترفعن منه شیئا عن شریف لشرفه ولا عن غنی لغناه ولا عن کاتب
لک ولا احد من خاصتک ولا تأخذن منه فوق الاحتمال له ولا
تکلفن امرا فیه شطط واحمل الناس کلهم علی مر الحق فان ذلک
اجمع لالفتهم والزم لرضا العامة واعلم انک جعلت بولایتک خازنا
وحافظا وراعیا وانما سمی اهل عملک رعیتک لانک راعیهم
وقیمهم تأخذ منهم ما اعطوک من عفوهم ومقدرتهم وتنفقه فی قوام
امرهم وصلاحهم وتقویم اودهم فاستعمل علیهم فی کور عملک ذوی الرأی
والتدبیر والتجربة والخبرة بالعمل والعلم بالسیاسة والعفاف ووسع علیهم
فی الرزق فان ذلک من الحقوق اللازمة لک فیما تقلدت واسند الیک
ولا یشغلنک عنه شاغل ولا یصرفنک عنه صارف فانک متی آثرته
وقمت فیه بالواجب استدعیت به زیادة النعمة من ربک وحسن الاحدوثة
فی عملک واحرزت النصیحة من رعیتک واعنت علی الصلاح فدرت
الخیرات ببلدک وفشت العمارة بناحیتک وظهر الخصب فی کورک فکثر خراجک
وتوفرت اموالک وقویت بذلک علی ارتباط جندک وارضاء العامة باعطاء
العطاء فیهم من نفسک وکنت محمود السیاسة مرضی العدل فی ذلک عند عدوک
وکنت فی امورک کلها ذا عدل وقوة وآلة وعدة فنافس فی هذا ولا تقدم
علیه شیئا تحمد مغبة امرک ان شاء الله واجعل فی کل کورة من عملک
امینا یخبرک اخبار عمالک ویکتب الیک بسیرتهم واعمالهم حتی کانک
مع کل عامل فی عمله معاین لامره کله وان اردت ان تأمره بامر فانظر

في عواقب ما اردت من ذلك فان رأيت السلامة فيه والعافية ورجوت
فيه حسن التوفيق والصلح والصنع فامضه والا فتوقف عنه وراجع اهل
البصر والعلم ثم خذ فيه عدته فانه ربما نظر الرجل في امر من امره وقد
اتاه على ما يهوى فغواه ذلك واعجبه وان لم ينظر في عواقبه اهلكه
ونقض عليه امره فاستعمل الحزم في كل ما اردت وباشره بعد عون
الله بالقوة واكثر استخارة ربك في جميع امورك وافرغ من عمل
يومك ولا تؤخره لغدك واكثر مباشرته بنفسك فان لغد امورا
وحوادث تلهيك عن عمل يومك الذي اخرت واعلم ان اليوم اذا
مضى ذهب بما فيه واذا اخرت عمله اجتمع عليك امر يومين فشغلك ذلك
حتى تعرض عنه فاذا امضيت لكل يوم عمله ارحت نفسك وبدنك واحكمت
امور سلطانك پس ای مالک نظر کن در هر کاری ... [illegible] ... ملک تو
از وقایع تا [illegible] ظلم و [illegible] و رسانی [illegible] کذاری [illegible]
چه [illegible] صفت [illegible] تو راه [illegible] هر دو ماه [illegible] رعایا [illegible]
[illegible] و حرم [illegible] رعیت تو [illegible] هر [illegible] برکرد [illegible]
[illegible] نوبت [illegible] موافق [illegible] مؤالف [illegible]
مخالف [illegible] از [illegible] اهل [illegible]
مردمان [illegible] طلب [illegible] وضع [illegible] تکلف
[illegible] خلق [illegible] خلق [illegible]
[illegible] خلق [illegible] رعیت [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
کامل [illegible] بصیر [illegible]
[illegible]
[illegible] حکومت [illegible]

امور

و اگر [illegible] از تو [illegible] صلاح رعایا [illegible] کار [illegible]
نعمت [illegible] سوی [illegible] باد [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
کرد [illegible] از [illegible] خلق [illegible]
رعیت [illegible] تمام [illegible]
در [illegible] پادشاه [illegible] ملک [illegible]
[illegible] رعایا [illegible] عالم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ریاست [illegible] کار [illegible] ریاست [illegible]
[illegible] بصیر [illegible]
[illegible] خبر [illegible]
[illegible]
[illegible] از ظلم [illegible]
[illegible]
[illegible] نظر [illegible]
[illegible] از آن [illegible] حسن [illegible]
اگر در عواقب نظر افکنی [illegible] نظر
[illegible] طریق [illegible]
[illegible] گردد [illegible] هر مورد [illegible] عازم [illegible]
[illegible] تمام [illegible] کار [illegible] حق [illegible]
[illegible] از [illegible] کار
[illegible] روز [illegible]
[illegible] کار [illegible] هر روز [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible] کار [illegible] روز [illegible] کار [illegible]

دادوری بجو [illegible] چو امروز کار رعایا بکن بجو [illegible] رحمت نمایان کن
در امام [illegible] نمای [illegible] در آنجا [illegible]
[illegible] تو دشمن [illegible] ز تو [illegible] برازنده [illegible] نابکار

وانظر احرار الناس وذوي الشرف منهم ثم استيقن صفاء طويتهم و
تهذيب مودتهم لك ومظاهرتهم بالنصح والمخالصة على امرك
فاستخلصهم واحسن اليهم وتعاهد اهل البيوتات ممن قد دخلت
عليهم الحاجة فاحتمل مؤونتهم واصلح حالهم حتى لا يجدوا لخلتهم مسا
وافرد نفسك للنظر في امور الفقراء والمساكين ومن لا يقدر
على رفع مظلمة اليك والمحتقر الذي لا علم له بطلب حقه
فاسأل عنه احفى مسألة ووكل بامثاله اهل الصلاح من رعيتك
ومرهم برفع حوائجهم وحالاتهم اليك لتنظر فيها بما يصلح الله امرهم
وتعاهد ذوي البأساء ويتاماهم واراملهم واجعل لهم ارزاقا
من بيت المال اقتداء بامير المؤمنين اعزه الله في العطف
عليهم والصلة لهم ليصلح الله بذلك عيشهم ويرزقك به بركة و
زيادة واجر للاضراء من بيت المال وقدم حملة القرآن منهم والحافظين
لاكثره في الجراية على غيرهم وانصب لمرضى المسلمين دورا تؤويهم
وقواما يرفقون بهم واطباء يعالجون اسقامهم واسعفهم بشهواتهم ما لم
يؤد ذلك الى سرف في بيت المال واعلم ان الناس اذا
اعطوا حقوقهم وافضل امانيهم لم يرضهم ذلك ولم تطب انفسهم دون
رفع حوائجهم الى ولاتهم طمعا في نيل الزيادة وفضل الرفق منهم وربما
تبرم المتصفح لامور الناس لكثرة ما يرد عليه ويشغل فكره وذهنه منها
ما يناله به مؤونة ومشقة وليس من يرغب في العدل ويعرف محاسن
اموره في العاجل وفضل ثواب الآجل كالذي يستقبل ما يقربه الى الله
ويلتمس رحمته به واكثر الاذن للناس عليك وابرز لهم وجهك
وسكن لهم احراسك واخفض لهم جناحك واظهر لهم بشرك ولن لهم

في المسألة

في المسألة والمنطق واعطف عليهم بجودك وفضلك واذا اعطيت فاعط
بسماحة وطيب نفس والتمس الصنيعة والاجر غير مكدر ولا منان
فان العطية على ذلك تجارة مربحة ان شاء الله بزرگوار آزادگان

بزرگ [illegible] بتحقیق [illegible]
[illegible] دلپسند [illegible]
[illegible] به کار [illegible]
[illegible] در نیته بردل از [illegible]
[illegible] نکو [illegible]
تو [illegible] به صلاح [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible] ز ظالم تو [illegible] مظلوم ده
[illegible]
به رفع حاجت [illegible] آزادگان [illegible]
[illegible] ز گنجینه [illegible]
[illegible] تو [illegible]
[illegible] خلق [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] روزی [illegible]
[illegible] علاج
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] طبیب [illegible]
[illegible] طبیب [illegible]
[illegible] طبیب [illegible]
طبیب [illegible]
طبیبان [illegible] مردم [illegible] مردم [illegible] طبیب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... واعتبر بما ترى من أمور الدنيا
ومن مضى من قبلك من أهل السلطان والرياسة في القرون
الخالية والأمم البائدة ثم اعتصم في أحوالك كلها بأمر الله والوقوف
عند محبته والعمل بشريعته وسنته وإقامة دينه وكتابه واجتنب
ما فارق ذلك وخالفه ودعا إلى سخط الله واعرف ما يجمع عمالك
من الأموال وينفقون منها ولا تجمع حراما ولا تنفق إسرافا وأكثر
مجالسة العلماء ومشاورتهم ومخالطتهم وليكن هواك اتباع السنن
وإقامتها وإيثار مكارم الأمور ومعاليها وليكن أكرم دخلائك

وخاصتك عليك من اذا رأى عيباً فيك لم تمنعه هيبتك من انهاء
ذلك اليك في سر واعلامك ما فيه من النقص فان اولئك انصح
اوليائك ومظاهريك وانظر عمالك الذين بحضرتك وكتابك
فوقت لكل رجل منهم في كل يوم وقتاً يدخل عليك فيه بكتبه و
مؤامرته وما عنده من حوائج عمالك وامر كورك ورعيتك ثم فرغ
لما يورده عليك من ذلك سمعك وبصرك وفهمك وعقلك
وكرر النظر اليه والتدبر له فما كان موافقاً للحزم والحق فامضه
واستخر الله فيه وما كان مخالفاً لذلك فاصرفه الى التثبت فيه
والمسألة عنه ولا تمنن على رعيتك ولا على غيرهم بمعروف
تأتيه اليهم ولا تقبل من احد منهم الا الوفاء والاستقامة والعون
في امور امير المؤمنين ولا تضعن المعروف الا على ذلك وتفهم
كتابي اليك واكثر النظر فيه والعمل به واستعن بالله على جميع
امورك واستخره فان الله تعالى مع الصلاح واهله وليكن اعظم سيرتك
وافضل رغبتك ما كان لله رضى ولدينه نظاماً ولاهله عزاً وتمكيناً
وللذمة والملة عدلاً وصلاحاً وانا اسأل الله ان يحسن عونك
وتوفيقك ورشدك وكلاءتك وان ينزل عليك فضله ورحمته
بتمام فضله عليك وكرامته لك حتى يجعلك افضل امثالك نصيباً
واوفرهم حظاً واسناهم ذكراً وامراً وان يهلك عدوك ومن
ناواك وبغى عليك ويرزقك من رعيتك العافية ويحجز
الشيطان عنك ووساوسه حتى يستعلي امرك بالعز والقوة
والتوفيق انه قريب مجيب ذکر [illegible] اگر اعتبار [illegible] سعی از تو [illegible]
درو دو زکار [illegible] [illegible] بر [illegible] راح [illegible]
[illegible] دو [illegible] کرد [illegible] گذشته و [illegible]
[illegible] و امل [illegible] نام ز [illegible] [illegible] [illegible]
اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بجل

بجنب الکن شنگ بجوش [illegible] آب رحمت باید بجوش | و تملق [illegible] دوام طریق
[illegible] توفیق [illegible] رفیق | [illegible] توقف [illegible] توقف کن بر تفکر [illegible]
بشرع [illegible] [illegible] کار | [illegible] [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]
هر انکه [illegible] [illegible] بود | در آن [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible]
در اتفاق آن [illegible] اگر | نظر کن باید [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] دار | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] کار | [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] | رعایا اگر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] کار | [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]
در آن [illegible] کن از [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]
در آن امر [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] امیر المؤمنین | [illegible] [illegible] [illegible]
وفا [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]

ان الیه ایابنا وان علینا حسابنا الیه اتوب و اتوب وعلیه اتوکل این روح صبیه اکرم که حضرت
منظم الملک بر حسب اذن رئیس طایفه قوانلوی قاجار مشهور فرزند ارجمند دارا و ابن صلب قاجار و موسوم
سوم بابحه سر ودراده خورشید گیر از کفر الیخانی این قاجار بر سایر سلاطین قاجاریه وخوانین مقدم
در اخلاق وادعاف حسنه و شمایل محترم و کمال شباهت با خاقان مغفور خاصه فتحعلیشاه قاجار
و معین مکبر در جوان اعظم ناصرالدین شاه اعلم مقام دو وزرای عصر و علمای عهد مسلم و مسلمه
نسبی با سلاطین قاجاریه موید و متکی است تفصیل نسب سلاطین قاجاریه نیز از بیان اکرم
شعبه قاجاریه طایفه قوانلو میرسند و شرح این مطلب در اوراق مسطور است در ملک منظم الملک
در ادامه سلطنت شاهنشاه مرحوم مظفرالدین شاه قاجار اعلی الله درجاته در دارالخلافه طهران
بعد از سفر حج از عتبات عالیات وفات کرد که تخت فوت روزگار ناهم در کرکل و تقوی
و محضر ذکر و فکر دلبند و بعد قول دعای بودن و نماز شب و کلمات ذکر سوره فاتحه و
بقیق النفس شب ولادت الورع با بر ضمن سبب وفات در ۱۲۰ از وفات حضرت امیر المومنین
حضرتها انفس حق علیه السلام ظاهر شده در حضور حق گفتی و بر پدر زاده اهلکه داد که از اطهار امروز
و بدایت من هو مثر مو در عز ائن با حقایق ظاهر شده اند بالاتر فرد گرفته به بریک
بایر بمرد و جز خوانده کسی بیاید نفس آخر با کمال قوت قلب و توکل بحق و تو تبیان ایمانشان علیهم السلام
و حالت محو که حضرت وود و دشت دلی و لی از حیدر جب و صیت آن مرحوم جنازه ایشان
محترمه آن مرحوم احضر مرحوم حاجی غفور جنابی باشی محمد خان مغفور و از اتباع عفیفه فرع مکتب
روزگار و مسماة بشری بانو خانم و سالهای دراز در ای آن مرحوم و دارای صفات حسنه بوده جمیل
عالیه شد که بعد از فوت در آن خاک پاک به قم لکه نیز در نجا سرایی خریداری کرد و مجاور
انزمین عرش قرین بود چهار معصوم از اولاد ایشان در ایوان مطهر قبری که حضرت از اعلام
احکام باعث و در کنار شوهر سمی تربیت فرمود و مرحوم منظم الملک بجنب الطرفین بعد و رکی
مرحوم احمد خان پسر مرحوم محمد حسینخان بیگ مرحوم محمد قلیخان از جمیع خوانین قاجار و بعد از سال
این ایل صلب معزز محمد قاسم خان دولت از پادشاه افراسیاب عزم را محمد خان قاجار مقبل
دار الخلافه طهران و در ایام و نظایر در آنجا مسکونه و شغول و در جنگها حاضر و در آن گاه
عازم به قاسمی و دیگر جنگی و موجب است که قاسم کالرم دردارالخلافه طهران جز و خالصه
واملاک دیوانی و دو عقول ایشان در آن بعد از مستحدثات آن مرحوم و قسمت هاونگ در اراک داره

بخوان و داوران دران دزکر | بغم و تعقل کرد بصر
عدالت هر یک کشکام آن | بکین خداوند دارم آن
بر کار بقریب بخواه افشار | گرد بست لقر به برابر ای
یکی تخاره زتیغ او باک | ذکر ما بدد رغیب آنک
هر آنکس و خبر از صولتش | که بیا بد جلیه گر دوزد است
خوانر با مردم حالی است | بود آنکس را وطن است
تو سود و دین لیتر زود است | مرا بزد و دوچیم وجاهت را
یکی رغبت امور رضای خدا | که در غیرتش بیتر تورا
رضای خدا و جز اسباب آن | بیدکی مخالف شکسته کس
نظام جهان و قوام زمین | بجهت نقشه بود اندرین
بکفر گیای بردعا او اکرام | تحت بردعا وو فا آدام
بخواه اخلاق و شد نو | نکوئی بادر لیری تر ا
تو نعمت و فضل حق مستدام | با نیر و از نیر بر تو تمام
خیانت دهد نعمت ناوار | و بیش در پیش تو گیر کار
هر آنکس که دشمن کامت بود | نکونا راندر پناه بود
خدا آنکس و بیش و دل با تو است | نصیب و زحق به آنجا بجو
خداوند زنظمان گردد کار با | تن دشمنه بر سردار با
تو بو نعمت و صحت حق بر بر | اخلاق با عدالت حق زید
لیره ار ایا دورت کوتاه | بنور شاه از کوکب اوزار
در آغاز بهشت بیکمال نشه | فراهم مرا بر زرع ادارش
بماوده سر از ربیت اوز | زنوال از هر گستر فرد
ز سر و سر دل بصرفدان به نور | ز هجران بغیر نامدار
بپایان رسیده گزیده جاه | ز غنمه گفتم زدر زمان
در یکتب و خانواده نظام | نظر فرقی از جه رادرم
زده بهشت افروزه کنم بروز | قد بروز جاری فضای ت سروز

سال یارا نصیحت ده در این ادعا
از غم و نیاز بنویس تا که شوکه ز

در آغاز با داد روز دوشنبه ششم شهر رمضان المعظم بود که منورو... ثم
بجر رسالت نبیت و هم بر ج الطاف و توشقافیت که متعلقه این بنده مولاته
۵۰ و هر عادتی که هر ملقب بر بالوک اعیاد از ست در حالت صحت عصی
مسهیه دوچاره وی از چند عشاکر بمرض سکته برحمت و رضوان کیوان است رحم
واخوه هر عظیم در با ز مادرکان بیکار نهار حمیس هر قسمی بجوشش رحمت دولت
غفران امرزیده و بر خوان نفی و اوات غفار ذنوب ستار عیوب ورات داوب

انتهی

و مدرسه فرنگی دار الخلافه و اکثر املاک از دهات دار الخلافه و در حلبه دهات عمارت و قنات نو
محبوب و وقف بر اولاد ذکور است از املاک این دهات آب انبار مشهور آقا بابا
قاسم خان امین دار الخلافه و زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم علیه السلام و موقوف
بر عایدین است از مراتب شعر قاسمخان است ابیات [illegible] صد و املاک بیرون داشته که
را از تصرف ایشان خارج به در لویهای و گفتن علیا و سفلی املاک و اراضی بر
دارند [illegible] آنجا ییلاق میساختند مرحوم احمد خان جد مرحوم معظم الملک بواسطه اینکه دختر
از حضرات [illegible] دیوانی استیفا که زاده‌ها خوب بود در معابد و مساجد میگذرانند
فرزند جز از دو دختر و یکی از پسر بزرگ آنها [illegible] معظم الملک مرحوم پسر بزرگ آنها مرحوم سلیمانخان
بود در اعتبار محترمین ایل قاجار و در تبریز و [illegible] گفته بخیانت [illegible] عمر
نمود مهمان خلاق و [illegible] مرحوم احمد خان یکی مسماة به بابا خانم که
در جوانی از آن مرحوم [illegible] در تجدید حیات [illegible] یک [illegible] دادند
سال از عمرش گذشته و اغلب [illegible] سالم و [illegible] صبیه بزرگ
مرحومه سکینه خانم [illegible] بعد از [illegible] سال عمر که [illegible] در خانه
سبزه [illegible] مرحومه سبزه [illegible] یک پسر دیگر احمد خان [illegible] اسمعیل خان
نام داشته و از [illegible] مفقود الاثر [illegible] در آن [illegible] دیده که
والده این اولاد [illegible] رقیه خانم [illegible] از امرای [illegible] در زمان آقا محمد خان
قاجار [illegible] از گرجستان اسیر شده و برادر [illegible] حسینخان جد مرحوم معظم الملک [illegible]
زوجیت مرحوم احمد خان درآمد [illegible] قبل از [illegible] فوت [illegible] نود سال
عمر داشته سکینه خانم دخترش را [illegible] تمام عمر [illegible]
و اموال [illegible] ترشح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مرحوم معظم الملک [illegible]
و پنج دختر [illegible] گذاشته پسر بزرگ مرحوم معظم الملک [illegible] احمد خان دارای
شئونات و [illegible] در آغاز مشروطه [illegible] مجلس شورای ملی

دختر دلدار

[illegible] حکمت
و [illegible] در [illegible] نظر و [illegible]
[illegible] قبل [illegible] ضیق النفس [illegible]
[illegible] حضرت عبد العظیم علیه السلام مدفون [illegible]
و خط نستعلیق [illegible] که [illegible]
[illegible] پسر بزرگتر [illegible] خان
معظم الملک [illegible] صاحب لقب [illegible]
و در [illegible] دیوانی [illegible] و ترتیب [illegible]
و مطبوع و مؤدب [illegible] برادر [illegible] خان [illegible] معظم الملک
از [illegible] و والده [illegible] سکینه خانم [illegible] مرحوم [illegible]
معروف [illegible] امین و فرزند مرحوم [illegible] میرزا
ابن [illegible] مغفور [illegible] علم ریاضی [illegible] و علم جدید [illegible]
و در [illegible] دیوانی در [illegible] خزانه [illegible] و در [illegible] برادر
و [illegible] و [illegible] در [illegible] سایر فرزندان مرحوم معظم
الملک [illegible] مرحوم [illegible] جعفر قلی خان [illegible] رحیم خان قاجار [illegible]
[illegible] خانم [illegible] اعظم [illegible] دو پسر و دو دختر [illegible] موسوم
[illegible] خان و مصطفی خان و محمد حسین خان [illegible] خان
[illegible] در مدرسه مشغول [illegible] و پسر دیگر مرحوم محمد حسینخان معظم الملک [illegible] غلام
رضا خان ملقب به [illegible] بزرگتر [illegible]
و [illegible] مخصوص [illegible] محمد قاسمخان ملقب [illegible]
و [illegible] دیوانی [illegible] و این برادر نیز دارای
فرزندان [illegible] در دار الخلافه مشغول
[illegible] اگر بخواهیم [illegible] مشرح و حالات
مذکور داریم از ترتیب این کتاب [illegible]
[illegible] مرحوم محمد حسینخان معظم الملک [illegible]

مسماة به بلقیس خانم را زنی با غیرت و کدبانو و در زوجیت مرحوم تاج خان پسر مرحوم
حسینعلی خان قاجار را از اجله خوانین قاجاریه که شهرت بود [illegible] از دفاتر [illegible]
جهان شتافت و از میان اولاد آن مرحوم حسینعلی خان دکتر را موسوم بنام [illegible] دارای علم
ریاضیه و طبیه و اخلاق حسنه و الحال در وزارت و کلای مجلس شورای ملی [illegible] و دارای
حکمیه طبابت و از جانب [illegible] باشد [illegible] مرحوم منتظم الملک متعلقه
این بنده است و [illegible] الملوک لقب یافته در مجلس [illegible] مرحوم [illegible] ایران اعظم
ناصرالدین شاه اعلی الله مقامه رسیده بود و خاطر [illegible] بود مرحوم علی نقی
خان عضد الملک ایلخانی [illegible] رساله [illegible] نظارت و حکومت [illegible]
و وزارت عدلیه و در زمان مشروطه بمقام نیابت سلطنت و لقب ناصر السلطنه
افتخار یافته [illegible] الملک [illegible] داخل [illegible] بمجلس [illegible]
[illegible] این بنده [illegible] روز شنبه سلخ ماه شعبان المعظم سال یک هزار و دویست و
نود و هشتم هجری مطابق توشقان ئیل ترکی [illegible] این بنده و عصر روز [illegible] ساله
یک هزار و سیصد و سی و هشتم هجری مطابق توشقان ئیل ترکی در ششم ماه رمضان از
سرای بنده [illegible] انتقال کرده سه دوره سال ترکی [illegible] سال [illegible]
بگذرانیده [illegible] از [illegible] گذشته و در جوار امام [illegible] علی النقی [illegible]
مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام [illegible] فرزند [illegible] میرزا احمد خان ملقب
بکمال السلطنه مستوفی دیوان اعلی و [illegible] وزارت [illegible]
و مدیر ادارات [illegible] وزارت [illegible] دارای [illegible]
و انسانیت و اخلاق [illegible] در [illegible] وفات [illegible]
قرینی [illegible] کمال السلطنه نیز در [illegible]
رمضان سال یک هزار و سیصد و سی و [illegible] هجری [illegible]
به جنت [illegible]
فرزند برومند [illegible]
عبد حقیر [illegible]
عنان [illegible]

دختری [illegible]

دختری [illegible] خانه داری و رعایت وضع و [illegible] تربیت [illegible]
بگذرانید تمام [illegible] از اخلاق و [illegible] نفس و سلوک و [illegible] و تواضع و صدق [illegible]
و صفوت [illegible] آنچه [illegible] و در [illegible] ادبی [illegible] فرزند [illegible] زاری و
سوگواری [illegible] اگر این بنده بخواهد [illegible] تقریر [illegible] امداد [illegible]
[illegible] این درجه [illegible] بنده حقیر در حضرت [illegible] عفو [illegible]
[illegible] معبود [illegible] اخلاق [illegible] علامت [illegible] اولست [illegible]
[illegible] عالمه [illegible] فاطمه [illegible] عالمیان [illegible] علیها [illegible]
[illegible] و [illegible] معلول [illegible]
روز [illegible] انتقال کرده و در آن [illegible] روزهای [illegible] ماه رمضان
[illegible] از [illegible] گذشته [illegible] این بنده [illegible] تسلیت
و تعزیت مشغول [illegible] اولاد [illegible] از [illegible] منصرف [illegible]
[illegible] از [illegible] وزارت [illegible] بر [illegible]
[illegible] حال و هوای [illegible] از [illegible]
[illegible] این بنده [illegible] روزی [illegible]
[illegible] طرف [illegible] حرکت [illegible] بنده از
[illegible] از اولاد بزرگ [illegible]
نیز [illegible] و [illegible]
نیز [illegible] روز [illegible] ماه رمضان [illegible] از
[illegible] از [illegible] تقریبا [illegible]
و [illegible] میرزا [illegible] خان [illegible] الملک مستوفی [illegible] وزارت
[illegible] وزارت [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] الملک [illegible] بنده [illegible]
[illegible] الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] روز [illegible] گذشته و حسینعلی خان [illegible] مستوفی [illegible]

[illegible]

حکومت زنگان برادر بزرگتر سلطان العلما نیز بجوانمردی در حوت [illegible] در [illegible] الیه
منزلی [illegible] و از آداب [illegible] فرو گذار [illegible] از [illegible] العلما [illegible]
بهوا دار الخلافه شد [illegible] بر [illegible] برسواده [illegible] این بنده نیز از [illegible]
برادر [illegible] و فرزندان [illegible] [illegible] یک [illegible] منزل
[illegible] و عمارت جلیل [illegible] تعالی [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] در حفظ و حمایت ایزدی و سلامت [illegible] [illegible] [illegible]
میرزا علی اکبر خان [illegible] مرحوم [illegible] خان [illegible] خان [illegible] الملک خان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] مرحوم [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] [illegible] میرزا [illegible] خان فتحعلی [illegible] شاه [illegible] از
[illegible] این [illegible] [illegible] منزل [illegible] برادرزاده [illegible]
[illegible] از مرد و زن [illegible] شده به میرزا عبدالوهاب خان [illegible]
بمؤتمن السلطنه [illegible] و [illegible] در [illegible] [illegible] سلامت دیوان
عوالی [illegible] از برادر اکبر میرزا علی [illegible] خان [illegible] السلطنه [illegible]
[illegible] [illegible] برادران بزرگتر و [illegible] و کمال و علم و تألیف [illegible]
معروف و باخلاق حسنه و نهایت [illegible] فطرت ممتاز [illegible] در [illegible] عمارت مرحوم میرزا
عبدالکریم خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
خان سپهدار اعظم [illegible] منزل [illegible] [illegible] منزل [illegible] [illegible] [illegible]
احمد علیخان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میرزا [illegible] السلطنه دارای
صفات حمیده و کمال [illegible] و علوم [illegible] امتیاز [illegible] [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سفارت [illegible]
در منزل مؤتمن السلطنه [illegible] در [illegible] میرزا [illegible] خان حکیم الممالک [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و اخلاق حمیده [illegible] [illegible]
[illegible] علم طب [illegible] و [illegible] [illegible] آفاق [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از آن در ادار [illegible] مشغول [illegible] [illegible] [illegible]

الشاغل

[illegible] [illegible] [illegible] سفارت [illegible] [illegible] وزارت مختار
و طرف توجه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و در [illegible] امتیاز دارد [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible]
حضرت جواد علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در منزل [illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible] از آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] الاسباب و [illegible] الابواب و مؤلف [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] موسی بن جعفر صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یک طرف
[illegible] [illegible] میرزا [illegible] خان [illegible] [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
دارای اخلاق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در این زمان تعمیر بنیان عمارت عالی بر قبر شریف اکرم برادر [illegible] والی عالی
در جلوی عمارت [illegible] و سوی [illegible] دیگر [illegible] مردم [illegible]
[illegible] علیه السلام شرف [illegible] در این زمان [illegible] آینده [illegible]
[illegible] و [illegible] مطبوع [illegible] غالب [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] شریف اکرم [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] گذشته [illegible] اعتبار [illegible]
[illegible] به اکرم [illegible]
در [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] رئیس الوزراء [illegible]
امور [illegible] عدلیه اعظم و معارف و [illegible] شده [illegible] میرزا
[illegible] مجلس [illegible] عالیه است
و [illegible]
امور [illegible] الدوله [illegible]
و [illegible] علم و [illegible]
عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
محفوظ و مردم این مملکت از فواید [illegible]
[illegible]
و [illegible] روز [illegible] شهر ذی القعده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و الحمد لله [illegible] و الصلوة [illegible]

[illegible]

۲۰۶

وفات حکم بن هشام

باب وفات حکم بن هشام
ابن عبدالرحمن امیر اندلس

در اینجا آغاز [illegible] روز یکشنبه [illegible] و نهم شهر ذی القعده [illegible]
توفیق خالق روز و ماه [illegible] این مجلد کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] در این [illegible] روایت ابن اثیر در تاریخ الکامل
حکم بن هشام بن عبدالرحمن صاحب مملکت اندلس [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو [illegible]
[illegible]
[illegible] در اندلس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
[illegible]
[illegible] اولاد [illegible] سلطنه [illegible]
اندلس [illegible]
در عقد الفرید مسطور است که حکم بن هشام [illegible]
[illegible] اندلس [illegible]

ذو الحجه الحرام سال [illegible] بیست و ششم کاری مانده وفات [illegible] را نوشته [illegible] بوده [illegible]
حاجی [illegible] بود [illegible] بصفه شجاعت و بسط کف و عفو عظیم [illegible]
جهل و نصف رغبت بود [illegible] و رعایت عادل بود در امور ملکی [illegible]
یکدانه و [illegible] در جوار عدل و نظم و نسق [illegible] و رعایای مملکت اقدار [illegible]
[illegible] حکومت داشت تا [illegible] و [illegible] و [illegible] و حکم [illegible]
[illegible] مردی زاهد و درع [illegible] و جلالت [illegible] تقوی [illegible]
[illegible] علم و فضل و عدل و [illegible] بعلم و فاضل [illegible] از [illegible]
بیمار [illegible] در بستر الجوار [illegible] حکم از [illegible] این خبر [illegible] و [illegible]
از [illegible] او بود [illegible] گذرم [illegible] و شب خواب [illegible] از [illegible]
[illegible] مردم [illegible] غلطید گفتم [illegible] این حالت [illegible]
یکنم از [illegible] خود از [illegible] و هر چند تفکر [illegible]
در این شب [illegible] در [illegible] مشغول [illegible] و قاضی [illegible]
و [illegible] او [illegible] که [illegible] او تقفا [illegible]
و در مقام او [illegible] رعیت [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] حکم [illegible] سعید بن [illegible] او تقوا [illegible] قاضی [illegible] از
[illegible] افضل و اعرف و اتقی بود [illegible] و [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] و در [illegible] حکم [illegible] از [illegible]
در [illegible] داشته [illegible] از [illegible] حکم [illegible] او [illegible]
[illegible] حکم [illegible] این [illegible] سعید [illegible] بخشید و [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] و [illegible] او [illegible]
[illegible] و جا [illegible] او [illegible] آن [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] حکم [illegible] دیگر حکم [illegible]
و انصاف [illegible] در [illegible] اراضی [illegible]
[illegible] از [illegible] اگر [illegible] بود [illegible] از [illegible]
[illegible] حکم [illegible] این [illegible]

قیمت ما

قیمت ما [illegible] خریدار [illegible] تعلیم [illegible]
[illegible] زمین در طلب حق در [illegible] حق [illegible] از [illegible]
[illegible] انفاذ حق در حق [illegible] از [illegible] این [illegible]
[illegible] از [illegible] حکم این [illegible] عزم [illegible] قاضی [illegible] او [illegible]
[illegible] از [illegible] او [illegible]
[illegible] قاضی حکم [illegible] بود [illegible]
قاضی [illegible] مجلس [illegible] مرتبت [illegible]
[illegible] این [illegible] حکم [illegible]
[illegible] نظر [illegible] از [illegible] آخفش [illegible] حکم [illegible]
[illegible] در باب [illegible] از آن [illegible]
و این [illegible] دارای [illegible] ایالت [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] در [illegible] اطراف [illegible] مستقل [illegible] از [illegible]
برای [illegible] آن [illegible] با [illegible] از آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] بنا [illegible] از [illegible]
[illegible] حکم [illegible] و [illegible]
[illegible] جبل [illegible] در [illegible]
یکی [illegible] در [illegible] از [illegible] در
[illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] بزرگ و [illegible] و [illegible]
و [illegible] از [illegible] از [illegible] بن احمد [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] غزنه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] حکم بن [illegible] در این مقام [illegible]

انتها و جابر بن لبید چنان بود در بغداد حاکم که پس از عتیقه از عرفان دهات و ملوک او
داد و او را عفو نمود و چه سوار در رکیب آنجا کار او بود جابر را پسر شیخ
ولا زکی لیثی با سایر عرفا دو دسا بر ... ملامت به زمه ملوک و اعیان ... تا صبح سوار را
به جنگ روش تا بن شهر و جابر از ... جبر بوده ... از بیرون سوار حق نداد او
در میان گرفتند جابر در عقب ... چنان ضعیف و ذلیل که ... مردم ... کرد مجار
مجرد و جابر ... که بنا آسیب ... ظفر شده لا جرم جابر فرار اختیار کرده و به حکم ...
و فرود آمدند سوار و مردم چنان القصه از ... خبر یافت اعنی غفیر

رایت صدور الارض بالسیف راقعاً | وقد ما رایت الشعب مذکنت یا فعاً
فسائل ثغور هل بها الیوم ثغرة | ابادرها مستنضی السیف دارعاً
و شافه علی الارض الفضاء جماجماً | کما حقاق شریان الهجیر لوامعاً
ولما تساقینا سجال حروبنا | سقیتهم سماً من الموت ناقعاً
و هل زدت ان وفیتهم صاع قرضهم | فوافوا منایا قدرت و مصارعاً

عمانی بن ... موذب ... بن ناصح در ایام امیر عبد الرحمن بن حکم از جزیره بر زد
ما مردم ... از ... اشعار حکم ... و ... اشعار ... تو زن
... و ... بیت ... و هل زدت ان وفیتهم صاع قرضهم ... حکم بود
حق مردم ... جواب ... این شعر ... او ... بجهت ذکر
پایان ولایت و امارت عبد الرحمن

ابن حکم بن هشام در اندلس

چون حکم بن هشام رخت به دیگر سرای کشید پسر او ابو المطرف عبد الرحمن بجای پدر بر نشست
مادرش حلاوه نام داشت در طلیطله تولد ... در این وقت ... حکم از جانب ... امام
در طلیطله امارت ... عبد الرحمن ... تولد ... از ... بطلب ... بر سر
حکم ... مردی ... در ... اندلس ...
عم پدرش عبد الرحمن ... ملک ... بر ... خروج نمود ... موت حکم ... بود
به عبد الرحمن ... از ... قرطبه ... رخت و عبد الرحمن ... به
دانه ... کشته ... عبد الرحمن ... عبد الرحمن ...

... بر ...

و ... عبد الرحمن بن ... را ... و ... بلنسیه باز گشت
و در ... دیار ... در گذشته و ... آن ... سوار ... از ... اشت
... دیگر ... خلیفه ... عبد الرحمن ... که او ... قرطبه
... نیز ... او ... ولیکن ... امارت
اندلس از ... و ... عبد الرحمن ... در ...
سطور ... عبد الرحمن بن حکم ... و ... عطا و فضل و علم از ...
... بود ... لیث ... شم ... بسند ... است
... و ... پیری ... و در ... ربیع الاول ...
... و ... بر ... که ... پایان ...
... از ... ملول ... و فخامت ... بزرگ ... از حد
... او در ... خطبه ... و ... او را به
... از ... بزرگی از اندازه ... بیرون ... که ... پایان ...

پایان حادثه و ... لیث
شمه از ... بن ... علی ...

در این ... حسن بن موسی ... از ... و ... بغداد ... رشد و ...
... در ... او ... و ... و در این ... خلیفه داود بن
... بصره و ... دجله و ... و ...
... کرد ... بر ... نیز از ...
... و در آن ... دجله ... رسید ... سواد و
... و ... و غلات ... بسیار ... در این ...
... عیسی بن ... و ... در این ... عبد ...
... از ... در ... و در این ...
مسلمانان از ... در جزیره ... و ... از کفار
... از اعمال ... و ... کفار از ... و ...
... و در این ... و ... روز ...

قضا و تسلیم در دجله
... داود ...
... دجله
... از ...
... خانه ... نهر ...

ضعیف الحدیث بود و دیگر کارها در نهاد در تاریخ ابن خلکان مسطور است و ابو عبد الرحمن
هیثم بن عدی بن عبد الرحمن بن زید بن اسید بن جابر بن عدی بن خالد بن خیثم بن ابی
حارثه بن جدی بن تدول بن بحتر بن عتود بن عنین بن سلامان بن ثعل بن عمرو بن
الغوث بن جلهمه و هو طی الطائی الثعلبی البحتری الکوفی مردی اخباری و راویه بود
از کلام عرب و علم و اشعار و لغات عرب فراوان نقل نموده [illegible]
نزول نمود و مردی [illegible] بود و هیثم [illegible] احوال مردمان [illegible]
تعرض [illegible] و از [illegible] نقل نمود و ظاهر [illegible] و از آن [illegible]
[illegible] بود از [illegible] در [illegible] نوشته لنز عباس [illegible] عبد المطلب
[illegible] لیت [illegible]
[illegible] از [illegible] طایفه [illegible] و موصلت [illegible] زاده [illegible]
و [illegible] و از جمله کتب مصنفه او کتاب [illegible] و دیگر کتاب
المثالب و دیگر کتاب بیوتات العرب و دیگر کتاب [illegible] و دیگر کتاب
هبوط آدم علیه السلام و افتراق عرب و نزول ایشان در منازل خود و دیگر کتاب
نزول العرب بخراسان والسواد و دیگر کتاب النسب و دیگر کتاب [illegible] اهل
[illegible] و [illegible] و دیگر کتاب من تزوج من الموالی فی العرب
و دیگر کتاب الوفود و دیگر کتاب خطط الکوفه و دیگر کتاب ولاة الکوفه و دیگر
کتاب تاریخ الاشراف الکبیر و دیگر کتاب تاریخ الاشراف الصغیر و دیگر کتاب
طبقات الفقهاء والمحدثین و دیگر کتاب [illegible] الاشراف و دیگر کتاب [illegible]
و دیگر کتاب قضاة الکوفه والبصره و دیگر کتاب الخوارج و دیگر کتاب النوادر
و دیگر کتاب [illegible] النبی علیه السلام و دیگر کتاب اخبار الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
و وفاته و دیگر کتاب اخبار الفرس و دیگر کتاب [illegible] العراق و نیز
تصانیف دیگر داشت و [illegible] ابی جعفر منصور و مهدی و هادی و هارون الرشید خلفای
عظیم [illegible] اختصاص داشت و [illegible] نمود [illegible] مذکور
[illegible] خلیفه [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] و [illegible] و از [illegible]

بازگو

بازگو [illegible] از مردمان [illegible] یکی از آن [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] و دیگر [illegible] از [illegible]
[illegible] افکنم [illegible]
و [illegible] گفتم مهمان [illegible] گفت مهمان
[illegible] آنگاه [illegible] از [illegible]
[illegible] و مهمان [illegible] و هنوز در [illegible]
[illegible] و مقدار [illegible] گفتم مهمانم
[illegible] مهمانست
[illegible] نخورد [illegible] و [illegible] بود و [illegible]
[illegible] آنگاه [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible] نخوردن و مهمان [illegible]
[illegible] طعام [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
و [illegible] گفتم [illegible] مهمان [illegible]
[illegible] آنگاه مقدار [illegible] جمع [illegible]
[illegible] بخوردن [illegible]
[illegible] جمع [illegible]
[illegible] روز [illegible] نشسته [illegible] از [illegible]
نظر [illegible] از آن [illegible] از گفت آنکه
[illegible] مقدار [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] تمام [illegible] و [illegible]
روز [illegible] و روز [illegible] از [illegible]
و از [illegible] از [illegible] مقدار [illegible]

اورا دو چیز داد یکی روغن طبخ که در حضور شیخ به دیگها نخورده بود مزورها را از
زرابط بیرون بیرون فروکنم و بر این حالت چیزی نگذشته بود که ابو المظفر قریع
المخبر رفیع المصدر باید و سلم داد و بنجیر بود آنگاه بر سر این مرد از
کنایت نجم بیرون ... بیرون ... [illegible] آن ... او دفع
بر دفع دیگ طعام ... [illegible] بیرون طعام ... [illegible]
بیرون بخوراند و در میان ... [illegible] رسید و ... [illegible]
در زوجه ... [illegible] از ... [illegible]
آمد ... [illegible] حیزبون از ... [illegible] کتب ... [illegible]
به جبر ... [illegible] آمد ... [illegible] فرو شده ... [illegible]
الیان ... حکایت ... اعراب ... [illegible] این زن ... [illegible]
... آورده ... زوجه آمده ... [illegible] این حکایت ... [illegible]
شوم ... کردیم ... از حکایت ... [illegible] از گوشت ... [illegible]
مشغول خوردن طعام ... [illegible]
باز کردند و ... [illegible] الحق ... [illegible] او
و زوجه ... [illegible] او ... [illegible]
... [illegible] زوجه او ... [illegible]
... مشغول خوردن ... [illegible]
... [illegible]
نخستین ... [illegible] حکایت ... [illegible] خرابیات ... کودکی ... ظاهر
او ... [illegible] این ... [illegible]
... [illegible] لاحرم ... [illegible]
و نیز ... حکایت ... [illegible] عمرو بن ... [illegible]
... [illegible] عمرو ... [illegible] سعید بن علی ... [illegible]
و فرزندان او ... [illegible] موسی ... [illegible]
عظیم بخریده ... [illegible] العباس ... [illegible]

و خ[illegible]

بخ[illegible] ... [illegible] و ... [illegible] در آن حجره ... [illegible]
در باب این ... [illegible] بگوید از ... [illegible] و این شعر انشا کرد

حاز ... [illegible] ... [illegible] من   بین جمع الانام موسی الامین
سیف عمرو ... [illegible]   ... [illegible] علیه الجفون
اخضر ... [illegible]   ... [illegible] المنون

... [illegible] در ... [illegible] و ... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible] از حضور ... [illegible]
محروم ... [illegible]
... [illegible] لحیه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] شدم روزی ... [illegible]
... [illegible] از تخت
را ... [illegible] از دنبال او ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] و بخشیدم و
... [illegible] مقدار ... [illegible]
... [illegible] بنظر ... [illegible] این دو شعر زبان عرب منقول بود

الاهل الی ابیات ... [illegible]   ... [illegible]
بلاد لی ... [illegible]   ... [illegible] الناس ناس ... [illegible]

در خبر است ... ابو نواس ... [illegible] در ایام ... [illegible]
... [illegible] ابو نواس
... [illegible] انا الله ...
... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

بازگشت ابو نواس گفت اندر آن حجره در این سرا اگر ابو نواس را ... بود [illegible]
و آنچه در بیت خانه بود موجود دیدیم همه گفت کجاست کلام و از آن پس تو معروف ... [illegible]
و من تو را ... چشم و از این گناه ... تو ... [illegible]
... ادریم ... ابو نواس ... [illegible]
... ابو نواس گفت ... [illegible]
... بیت ... ابو نواس ... [illegible]
در مجلس ... در حال غضب ... [illegible]
ابو نواس ... هیثم ... ابو نواس این شعر ...

يا هيثم بن عدي لست للعرب ولست من طيّ إلا على شغب
إذا نسبت عديّا في بني ثعل فقدّم الدال قبل العين في النسب

نیز در حق هیثم بن عدی ... این اشعار ...

لهيثم بن عدي في تلوّنه في كل يوم له رحل على خشب
فما يزال أخا حلّ ومرتحل إلى الموالي وأحيانا إلى العرب

[illegible] ابو نواس ... [illegible]
... يقولون ما لا يفعلون ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... حکایت ... [illegible]
... عبد الله بن عمرو بن عثمان ... [illegible]
... ارباب ... [illegible]
الادب ... شرح حال ابی علی احمد بن ... معروف بقطرب ... [illegible]
و هم در این باب ابو عمرو اسحق بن مرار شیبانی لغوی ... [illegible]
... عبد الله بن طاهر ... [illegible]
... بغداد ... عبد الله بن طاهر ... [illegible]

پایان حکایت

[illegible]

بیان حکایت حضرت ابی جعفر محمد بن
علی الرضا علیهما السلام با مأمون در زمان کودکی

در کتاب ... و در کتب ... مسطور است ... از زمان ... که خلافت
... بسلطنت ... حاضر ... بعجب ... اطفال ...
... حضرت ابی جعفر امام محمد جواد صلوات الله علیه در میان ایشان بود اطفال
از ازدحام ... و ... خلافت ... بگریختند
... امام ... علیه السلام ... [illegible]
... عجب ... [illegible]
... ذنب
فاخافه ولا الطريق ضيق فاوسعه عليك ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ...
... الشعرات ... [illegible]
... آن حضرت ... [illegible]
... امام ... علیه السلام ... [illegible]
... بغداد ... [illegible]
... بغداد ... [illegible]
... علیه السلام ... حضرت ... [illegible]
... حضرت ... جواد ... [illegible]
... امام رضا علیه السلام ... [illegible]
... ابو جعفر علیه السلام ... [illegible]
... آن حضرت ... [illegible]
... [illegible]
... حضرت جواد علیه السلام ... یا امیر المؤمنین لم یکن

[illegible]

بالطريق ضيق لا وسعة عليك بذهابه ولم يكن لي جريمة فافتها وظني بك
حتى انك لا تفرق لا ذنب له ای امیر المؤمنین راه عبور تنگ بود و
رفتی دیگر ره گرفتی ظلم بر او روا داشتی و سوء جرمی نبود مرا گمانم در
باره تو نیکو است زیرا که تو با نفس [illegible] از او در گذری یعنی از ظلم ملوک
اسلام و دیوارها [illegible] آثار اولی [illegible] در عجب ایستاده [illegible] که نام تو چیست
گفت محمد [illegible] فرمود ای امیر المؤمنین انا بن علی بن [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] که حضرت در خود [illegible] فراگرد دید نور [illegible]
[illegible] باز [illegible] از [illegible] در [illegible]
[illegible] آن باز [illegible] از [illegible] آمد [illegible]
[illegible] از دیوار [illegible] غریب [illegible] در عجب شدم چگونه
از [illegible] آن [illegible]
[illegible] باز [illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
[illegible] ابو جعفر علیه السلام [illegible] باز [illegible]
یا محمد فرمود [illegible] امیر المؤمنین [illegible] حضرت [illegible]
الهام [illegible] عز و جل فرمود ای امیر المؤمنین ان الله تعالی خلق بحيرة في بحر [illegible]
سمكا تصيدها بزاة الملوك والخلفاء فيتخبرون بها سلالة اهل النبوة [illegible]
تعالی [illegible] دو دریا [illegible] باز [illegible]
[illegible] باز [illegible] از [illegible] ائمه علیهم [illegible]
کند در عجب [illegible] در دیوار [illegible] دیوار [illegible]
حقیقت [illegible] علیهم السلام [illegible] حق [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] در کشف الغمه [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] از [illegible] ائمه علیهم السلام
از آن [illegible] علیهم السلام [illegible] از [illegible] فرمود [illegible]
السماء والارض خلقت بحرا تصيدها بزاة شهب يمتحن بها اولاد الانبياء

دریان [illegible] و زمین ماهیان سبز [illegible] باز [illegible] امتحان [illegible]
[illegible] آن [illegible] سو [illegible]
[illegible] در [illegible]
علیه السلام [illegible] حضرت در میان [illegible] از [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ولایت [illegible]
و سکینه و طمأنینه [illegible]
و باز [illegible] حضور [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] باز از [illegible]
و باز [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] باز [illegible]
[illegible] الظلم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] حضرت [illegible]
از [illegible] حیوان [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] علیه السلام در میان [illegible] از [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین حدثني ابي عن ابائه عن النبي صلی الله
علیه وآله عن جبرئيل عن رب العالمين انه قال بين السماء والهواء
بحر عجاج يتلاطم به الامواج فيه حيتان خضر البطون رقطاء الظهور
تصيدها الملوك بالبزاة الشهب يمتحن بها العلماء ای امیر المؤمنین
حدیث [illegible] علیه وآله [illegible] از [illegible]
[illegible] امواج [illegible]
و [illegible] و سفید [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] معجزات [illegible] و [illegible]
[illegible] از آن [illegible]

بود الکه و بعد از آن دختر که ام الفضل بود بآنحضرت تزویج نمود ابن الصباغ در فصول
المهمه این خبر با نوع تغییر روایت کرده است و دیگر چیزها هم گفته در حکایت زمانی که داد
و مأمون از حضرت جواد رسید در دست و جست زمون آنک الله تعالی خلق فی بحر
قدرته سمک المستمسک فی الجو بتدبیع حکمته سمکا صغارا فصادها بزاة
الملوک و الخلفاء کی یختبر بها سلالة اهل بیت المصطفی پس در دعای در بحر قدرت
در دریا هوا [illegible] از زمین بروج نمود بیان کو ماهی خلق کرد و بازان خلفاء
از آن شکار یافته اولاد مصطفی و نوبادگان خاندان مصطفی را بآن امتحان کنند و از علم
ایشان با خبر گردند [illegible] از تخیر شده و عجب نمود و مرتبک آنحضرت گفت [illegible]
[illegible] و عظمت [illegible] انت ابن الرضا حقا و من بیت المصطفی صدقا
تو از روی حق و صدق فرزند رضا و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible] از آن پس آنحضرت
با خلیفه [illegible] در حقیقت [illegible] مخبر گشت در اکرام و اجلال و اعظام
آنحضرت مبالغه نمود و [illegible] و دلائل ثقات و لوازم و فضل و علم و
کمال عقل و ظهور [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت ظاهر شده در تجلیل و علماء و تعظیم
و ثناء آنحضرت میکوشید تا با تصمیم عزم اراده دختر خود ام الفضل بود در کتب
از دواج آنحضرت در آورد خاتمه در باب تزویج مذکور شود و دیگر در آن وقت سن مبارک
آنحضرت [illegible] سال بود [illegible] و الله اعلم بالصواب
راقم حروف گوید چون در این خبر بلاغت و معجزه و کرامت از آنحضرت بود [illegible]
سن مبارک آنحضرت توقف با گمان که غرض اعتبار بجهت [illegible]
و اما [illegible] این با غرض از زمان [illegible] بزرگی [illegible] است [illegible]
از [illegible] بود و [illegible] است [illegible] است [illegible]
از [illegible] عجیبه ظاهر گردید [illegible] آن [illegible] بود در دست [illegible] از
آنحضرت [illegible] در دست [illegible] [illegible] در [illegible]
[illegible] آن [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و برود [illegible] اولاد مصطفی از فاطمه زهراء [illegible]
علیهم هستند در هر سن و سال [illegible] علم و فضایل و معارف الهیه و غیوب [illegible]

و در هر موقع و مقام امتحان جان زکات کتاب علم و امواج کار حکم و معارف بوده
و نمایان گردیده این [illegible] از عمر در دریای حوصله و گوهر [illegible] آید و هزاران نوع
[illegible] از [illegible] و مقام حضرت [illegible] دلیل [illegible]

بیان اراده کردن مأمون تزویج دختر خود
ام الفضل را با حضرت جواد علیه السلام

از زین احوال در ذیل احوال حضرت امام رضا علیه السلام سبقت نگارش یافته که مأمون
خلیفه دختر خود ام حبیب را بحضرت رضا و دختر دیگر که ام الفضل بود بحضرت جواد
علیهما السلام و دختر حسن بن سهل [illegible] تزویج نمود و [illegible]
این سه تزویج در یک وقت [illegible] در [illegible] و نیز این [illegible] در ذیل
احوال حضرت جواد علیه السلام [illegible] و [illegible] زمان خلافت
[illegible] دختر خود ام الفضل [illegible] از وفات حضرت امام رضا بحضرت
جواد علیهما السلام تزویج کرد بعد از وفات آنحضرت در این باب [illegible]
[illegible] خبر [illegible] مفصل [illegible]
[illegible] دختر خود [illegible] بحضرت جواد تزویج [illegible]
[illegible] آنحضرت خطبه نکاح [illegible]
[illegible] تا [illegible]
[illegible] و آنحضرت [illegible]
آنحضرت از [illegible] و [illegible] و این خبر طویل [illegible]
[illegible] حضرت جواد [illegible] از وفات [illegible] امام رضا [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] امام رضا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] از
وفات حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] حضرت جواد [illegible]
[illegible] راقم حروف [illegible] این است
[illegible] در زمان توقف [illegible] دختر خود ام حبیب بود بحضرت امام رضا علیه السلام تزویج
کرد و [illegible] آنحضرت [illegible] دختر دیگر که ام الفضل بود بحضرت امام محمد جواد علیه السلام

نامزد کرد و پس مأمون در ملاء ظاهر و علی رؤوس الاشهاد رجوع صیغه و عقد نکاح نمود و بغداد
آنکه مأمون دختر خود را به جواد داد نساء از بنی عباس و تدبیر کرد به بغداد آنحضرت را از حجاز
داخل ادلبود [illegible] باید بود و از تربیت مأمون و ضعف بود در انست و بعض از آنجمله
کیال یا بیشتر [illegible] مردم بغداد ساکن و سالکت شد و در دربار و قوت و نفوذ
مأمون و [illegible] دادا علم و دوام او در کار مأمون مستحکم گشته اینوقت بوده
با حضرت حضرت جواد علیه السلام نکاح کرد آنحضرت به بغداد امد لکن ظاهر آنکه نبود
امر و آنحضرت با تنفیذ موجب تجدید نکاح و خواسته مرغی و فای بود
بغداد بر گردد تا با هر حال آنحضرت بکنار رواج او دختر مأمون تا آنکه
اسباب بهانه مأمون داد با طرز مسیر آنحضرت موقعیت و اعزاز نمود و
دعوت باطنی مأمون درباره حضرت جواد جواب بغداد ترک کرد و دو رخصت
از بغداد به طرف مدینه طیبه فرموده [illegible] و سفیر از مولای ادب [illegible]
و از کنار [illegible] و اقام و قرب به بیت الحرام بزرگ سوی مکه مراجعه نمود و از
آنجا حرکت نیز نمود و از مجاورت تربت [illegible] بود برای [illegible]
با عودت [illegible] و با ام الفضل آنحضرت [illegible] مدینه [illegible]
و جهان تزویج با پایان رسید مأمون [illegible] و تعظیم آنحضرت میکوشید تا امام آنحضرت
العمر [illegible] طیبه نمود و در کمال عظمت و اجلال با زوجه خود ام الفضل بود
و هم [illegible] نوازش و توقیر مأمون میگردید تا ام الفضل [illegible]
اسباب [illegible] جهت آنحضرت [illegible] و بغداد ترک مأمون
و خلافت معتصم [illegible] و بر عوادت و دشمن [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] آنحضرت بود با زوجه [illegible] بغداد [illegible] آنحضرت [illegible]
طیبه حرکت کرد و بغداد آمد و در همان سال [illegible] دعا [illegible]
معتصم [illegible] فاز [illegible] علیه و علی جد و اباءه
پاک حرکت فرمودن حضرت جواد
علیه السلام از مدینه منوره به بغداد

چنانکه مذکور

[illegible] حضرت جواد علیه السلام [illegible] ۲۲۵ [illegible] بغداد

چنانکه مذکور شد حضرت جواد علیه السلام یکسال قبل از وفات مأمون عليه السلام بغداد آمده بود
[illegible] و بعد از وفات مأمون در بغداد دار الخلافه گردید تا آنزمان [illegible]
[illegible] و در [illegible] طریق جماعت [illegible] و حضرت جواد
[illegible] و [illegible] عالیه و مقامات سامیه و انوار امامت و اسرار
ولایت بود [illegible] مشاهده کرد آنحضرت [illegible]
[illegible] حال [illegible] وصلت [illegible] روز [illegible] از فضایل
و علم و مناقب و حکم [illegible] و اخلاق حمیده در ذات ملکوتی
ظاهر [illegible] عزیمت در مزاوجت ام الفضل آنحضرت استوار
و [illegible] آنحضرت مبالغت [illegible] و بسبب ظهور فضل و علم و کمال و [illegible]
[illegible] آنحضرت پدید [illegible] کنف [illegible] مشغول بود
[illegible] دختر ام الفضل [illegible] آنحضرت تزویج [illegible] بنی عباس در
مقام [illegible] ولایت [illegible] بود آنحضرت
[illegible] چنانکه [illegible] حضرت امام رضا علیهما السلام [illegible]
[illegible] حضرت ابی جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] فضل و [illegible]
و حکمت و ادب [illegible] عقل [illegible] فهم و [illegible]
[illegible] و مقام [illegible]
لاجرم دختر خود ام الفضل [illegible] آنحضرت [illegible]
طیبه [illegible] اکرام و تعظیم و اجلال آنحضرت [illegible]
[illegible] دختر [illegible] ام الفضل [illegible]
ابی جعفر علیه السلام [illegible] بنی عباس [illegible]
[illegible] خطر و عظیم [illegible]
[illegible] ابی جعفر [illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible]
با مأمون [illegible] تزویج [illegible]

نکنی و پسر رضا بود به صحابت نیکو [illegible] از آنکه [illegible] سبب او خلافت و [illegible]
[illegible] که از [illegible] از [illegible] غرض [illegible]
[illegible] از [illegible] در او بود [illegible] خوب [illegible]
[illegible] از قدیم و جدید [illegible] و [illegible] و نیک [illegible]
[illegible] این [illegible] در [illegible]
[illegible] از آن [illegible] رضا [illegible]
[illegible] او [illegible] در آن [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] رضا [illegible]
اهل بیت [illegible] در [illegible]
و اصلح [illegible] در [illegible] او [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
از [illegible] و [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] قطع رحم والطلاق ذوی الحقوق [illegible]
قطع رحم [illegible] که در کار ولیعهدی و خلیفه [illegible] رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] بر خلافت [illegible]
[illegible] از خلافت [illegible] و [illegible]
[illegible] بموجب تقدیر خداوندی [illegible] ابو
جعفر [illegible] او [illegible] بسبب [illegible] و تفوق او [illegible] خلق [illegible]
زمین [illegible] علم و فضل [illegible]
[illegible] او [illegible] از [illegible]
[illegible] علم [illegible] و [illegible]
[illegible] التحقیق [illegible] جواب [illegible] او [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و علم [illegible]

[illegible]

[illegible] دیده [illegible] رحمت [illegible] احوال
این جوان از [illegible] این جوان از اهل بیت و خاندان [illegible]
علم [illegible] از جانب [illegible] و [illegible] آن [illegible] الهام ایزد [illegible]
او همیشه در علم دین داد [illegible] از ادراک [illegible]
[illegible] علم و معارف [illegible]
جعفر بود امتحان [illegible] او [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] از [illegible]
او [illegible] او باز [illegible] در حضور [illegible]
[illegible] از [illegible] او [illegible] جواب [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] جواب [illegible]
[illegible] او [illegible] تو [illegible]
[illegible] از [illegible] او [illegible]

باب ترتیب مجلس در حضور مأمون و دیگران
و کلمات [illegible] حضرت جواد علیه السلام

[illegible] در کار [illegible] حضرت جواد علیه السلام [illegible]
[illegible] و [illegible] آنکه [illegible] در [illegible]
[illegible] از حضور [illegible] و [illegible] و از [illegible]
[illegible] و در [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] علم و [illegible]
[illegible] و در [illegible]
در [illegible] و [illegible]
حضرت جواد علیه السلام [illegible] در [illegible]
[illegible] بود [illegible]
و حضور مجلس [illegible] و [illegible]

فتوی داد که [illegible] روزی سوی [illegible] درانروز بجمعیت علما [illegible] و تعظیم

[illegible] روزی [illegible] توانایی آنجا جمع درانروز [illegible]

یحیی بن اکثم در [illegible] درآمد و از اطراف [illegible] که تا مسند عالی [illegible]

[illegible] دو بالش [illegible] که آن [illegible] بنشستند و مجلس [illegible] بر کرد [illegible] حضرت را بکار [illegible]

و حضرت دلالت او در مجالس ابی جعفر سلام الله علیه را انوقت از سنین عمر شریف

نه سال و چند ماه برگذشته بود حاجب [illegible] آمد و بر آن مسند در وسط

آن دو بالش جلوس فرمود و یحیی بن اکثم قاضی القضاة در جانب الیمنی و خشوع در حضور

[illegible] شد و همدمان هر یکی در مرتبه و مقام خود بایستادند و مامون [illegible] مسند

در مسند [illegible] امام علیه السلام [illegible] بنشست انوقت قاضی یحیی ادب [illegible]

او بود و عرض کرد امیر المؤمنین اجازه میدهد تا از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسئله

پرسیم [illegible] ابی جعفر [illegible] قاضی [illegible] حضرت

ابی جعفر سلام الله علیه [illegible] اجازه میدهی [illegible] مسئله

[illegible] عرض کرد [illegible] در حق محرم [illegible] بکشد

و صید یحیی گفت حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه فرمود قتله فی حل او حرم عالما

کان المحرم او جاهلا قتله عمدا او خطاء حرا کان المحرم او عبدا

صغیرا کان او کبیرا مبتدئا بالقتل او معیدا من ذوات الطیر کان الصید

ام من غیرها من صغار الصید ام من کبارها مصرا علی ما فعل او نادما

فی اللیل کان قتله للصید ام فی النهار محرما کان بالعمرة اذ قتله او بالحج

کان محرما [illegible] در حرم کشته [illegible] از حرم محترم [illegible] گفته [illegible] عالم [illegible]

یا جاهل [illegible] کشته [illegible] از روی خطا [illegible] یا بنده صغیر [illegible]

یا کبیر [illegible] اول [illegible] صید از جنس طیور [illegible] از جنس طیور

آن صید [illegible] بزرگ آن [illegible] بر کار خود [illegible] پشیمان شده [illegible]

این صید [illegible] کشته [illegible] در روز کشته [illegible] در عمره [illegible] حج [illegible] ٢٥

یحیی بن اکثم [illegible] و متعوق [illegible] حیران شده

[illegible] بر زبان [illegible] اهل مجلس عجز [illegible]

[illegible]

[illegible] این حال عجز و انقطاع [illegible] که قاضی یحیی [illegible]

[illegible] حاضر [illegible] و مراتب [illegible] ظاهر [illegible]

توفیق ادراک این نعمه بزرگ عطا فرمود [illegible]

نظر [illegible] الکون [illegible]

حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه [illegible] عرض [illegible] خطبه [illegible] یا ابا جعفر [illegible]

[illegible] دختر ام الفضل [illegible] خطبه [illegible] فرمود [illegible] امیر المؤمنین

بیان [illegible] خطبه تزویج ام الفضل

دختر مامون با حضرت ابی جعفر علیه السلام

در [illegible] الدعوات [illegible] ابی جعفر بن بابویه علیه الرحمه [illegible]

محمد بن حارث [illegible] حضرت امام رضا علیه السلام [illegible]

[illegible] دختر [illegible] حضرت ابی جعفر محمد بن علی [illegible] علیه السلام

[illegible] ان لکل زوجة صداقا من مال زوجها

وقد جعل الله اموالنا فی الآخرة مؤجلة مذخورة هناک کما جعل

اموالکم معجلة فی الدنیا وکنزها ههنا وقد امهرتک الوسائل الی المسائل

وهی مناجاة دفعها الی ابی علی [illegible] دفعها الی ابی موسی [illegible] دفعها

الی ابی جعفر [illegible] دفعها الی ابی محمد [illegible] دفعها الی ابی علی بن الحسین

[illegible] دفعها الی [illegible] دفعها الی الحسن اخی [illegible] دفعها الی

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام [illegible] دفعها الی رسول الله صلی

الله علیه و آله [illegible] دفعها الی جبرئیل علیه السلام [illegible] یا محمد رب

العزة یقرئک السلام ویقول لک هذه مفاتیح کنوز الدنیا والآخرة

فاجعلها وسائلک الی مسائلک تصل الی بغیتک وتنجح فی طلبتک فلا

تؤثرها فی حوائج الدنیا فتبخس بها الحظ من آخرتک وهی عشر

وسائل الی عشر مسائل [illegible] بها ابواب الرغائب [illegible]

[illegible] و حضرت [illegible] اموال [illegible]

اجل در دار آخرت [illegible] ذخیره [illegible] اموال [illegible] در دار دنیا [illegible]

عمل تقریر و کیفیت [illegible] و اینکه فرموده حضرت بوده است بسیار [illegible] کامل این کلام [illegible]
بوده است و مهمترین [illegible] در خواستها [illegible] در کار [illegible] فرمودم [illegible]
از مناجاتی که است از پدرم امام رضا علیه السلام چنین گفته است و فرموده پدرم موسی علیه السلام [illegible]
مناجات بوده از کرده است و فرموده این مناجات بود پدرم جعفر بن محمد و فرموده این بود پدرم محمد بن علی
و فرموده پدرم علی بن الحسین از کرده است و فرموده پدرم حسین بن علی و فرموده پدرم
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب [illegible] امیر المؤمنین علیهم السلام فرموده این مناجات بوده
رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] که فرموده جبرئیل علیه السلام این
مناجات بود [illegible] خدای عز و جل بتو تعلیم [illegible] این کلید
خزاین دنیا و آخرت است [illegible] از بهر تو است [illegible] بسیار [illegible]
برگردان [illegible] مقصود و مطلوب [illegible] این وسیله
در امور و حوائج [illegible] بکار ببند [illegible] زبان [illegible]
مناجات [illegible] در خواستن خیر [illegible] از حضرت قادر [illegible] اللّٰهم انی استخیرک
فیما استخیرتک فیه تنیل الرغائب وتجزل المواهب وتغنم المطالب وتطیب
المکاسب وتهدی الی اجمل المذاهب وتسوق الی احمد العواقب
وتقی مخوف النوائب اللّٰهم انی استخیرک فیما عزم رأیی علیه و
قادنی عقلی الیه فسهل اللّٰهم فیه ما توعر ویسر منه ما تعسر و
اکفنی فیه المهم وادفع به عنی کل ملم واجعل یا رب عواقبه غنما ومخوفه
سلما وبعده قربا وجدبه خصبا وارسل اللّٰهم اجابتی وانجح طلبتی
واقض حاجتی واقطع عنی عوائقها وامنع عنی بوائقها واعطنی اللّٰهم
لواء الظفر والخیرة فیه وسعة [illegible] واعلام [illegible] الانجاح واشدد [illegible] خالق
تغیرها والغش صحیح تمیزها ومن اللّٰهم ملتبسها واطلق محتبسها
ولکن اسبابها حتی تکون خیرة مقبلة بالغنم مزیلة للغرم عاجلة للنفع
باقیة الصنع انک ملیء بالمزید مبتدیء بالجود [illegible] خیر و خیره [illegible]
[illegible] خیر [illegible] بدانم [illegible] و خواسته [illegible]
[illegible]
[illegible]

مناجات اول در استخاره

مسالک

مسالک راه می نماید و [illegible] عواقب [illegible] پایان [illegible]
[illegible] خوف [illegible] خیر چشم [illegible]
[illegible] کشیده [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اجابت [illegible] قبول [illegible]
[illegible] طلب [illegible] برگردان [illegible]
[illegible] ظفر و خیره [illegible]
در حضرت [illegible] استخاره [illegible]
[illegible]
[illegible] خیر و خیره [illegible]
[illegible]
[illegible] برگردان [illegible]
خیره [illegible] عزم [illegible] نفع [illegible]
[illegible] آغاز کننده [illegible] مناجات [illegible] در استقاله [illegible]
[illegible] اللّٰهم ان الرجاء لسعة رحمتک انطقنی باستقالتک
والامل لاناتک ورفقک شجعنی علی طلب امانک وعفوک
ولک یا رب ذنوب قد واجهتها اوجه الانتقام وخطایا قد لاحظتها اعین
الاصطلام واستوجبت علی عدلک الیم العذاب واستحققت
باجترامها مبیر العقاب وخفت تعویقها لاجابتی وردها ایای عن قضاء
حاجتی وابطالها لطلبتی وقطعها لاسباب رغبتی من اجل ما قد انقض
ظهری من ثقلها وبهظنی من الاستقلال بحملها ثم تراجعت رب
الی حلمک عن الخاطئین وعفوک عن المذنبین ورحمتک للعاصین
فاقبلت بثقتی متوکلا علیک طارحا نفسی بین یدیک شاکیا بثی

مناجات دوم در استقاله

إليك سائلاً لما إذا استوجبته من تفريج الهم ولا استحققته من تنفيس الغم
تستقبلك إياي وابتغاء مولاي بك اللهم فامنن علي بالفرج
وتطول بسهولة المخرج وادللني برأفتك على سمت المنهج وازلقني
بقدرتك عن الطريق الأعوج وخلصني من سجن الكرب بإقالتك
وأطلق أسري برحمتك وطل علي برضوانك وجد علي بإحسانك
وأقلني عثرتي وفرج كربتي وارحم عبرتي ولا تحجب دعوتي واشدد
بالإقالة أزري [illegible] وأطل بها عمري وارحمني
يوم حشري ووقت نشري إنك جواد كريم غفور رحيم بارخدايا
امیدوار بسعت رحمت تو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مناجات [illegible] اللهم إني أريد التوجه
فيه وأوضح لي فيه سبيل الرأي وفهمنيه وافتح عزمي بالاستقامة و
اشملني في سفري بالسلامة وأجزل الحظ والكلاءة والملائكة فيه
الحفظ والحراسة وجنبني اللهم وعثاء الأسفار وسهل لي حزونة الأوعار
واطو لي بساط المراحل وقرب مني بعد نائي المناهل وباعد في المسير
بين خطى الرواحل حتى تقرب نياط البعيد وسهل وعور الشديد ولقني
اللهم في سفري نجح طائر الواقية وهبني فيه غنم العافية وخفير الاستقلال
ودليل مجاوزة الأهوال وباعث وفور الكفاية وسانح خفير الولاية واجعل اللهم
سبب السلم [illegible] واجعل الليل علي سترا من الآفات
والنهار مانعا من الملكات واقطع عني قطع لصوصه بقدرتك واحرسني
من وحوشه بقوتك حتى تكون السلامة فيه مصاحبتي والعافية
فيه مقارنتي واليمن سائقي واليسر معانقي والعسر مفارقي
والأمن مرافقي إنك ذو الطول والمن والقوة والحول
وأنت على كل شيء قدير وبعبادك خبير بصير بارخدايا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فایده تقریر آنکه در وسیله سواری از طرف برای رسیدن بمنزل و مقصد را
ننگرم و راه نجاح و طریق فلاح سوی بازار دنیا بغنیمت عافیت و حفظ و حراست
و راه نما ید که از اهوال دنیا عدم و فقر کفایت و سایر نعم و حفظ دلالت
بر خود از برکه دانی از سفر السلامت و غنیمت آن باز و رشت [illegible]
از آفات و روز سوانح از هلاکت و فتن و رشته قطع قطاع الطریق سوی مقطع
و دولت و لات ادوال سوی فتح و بقرار دولت اینه از دنیا و [illegible]
ای خدا انکم در این سفر غنیمه سلامت و دولت عافیت با من [illegible] تقارب
دیر و تمیمه باز رسائق و بیسرو توانگری با معانق و عسر [illegible]
و نور دادکاری با موافق و ازد [illegible] سوی [illegible] طول دعا
و متن و قوت و حول و قدرت او بر حضرت [illegible] جلال [illegible]
مناجات چهارم در طلب رزق است اللهم ارسل علی سجال رزقک

مناجات [illegible] در طلب رزق

مدرارا وامطر علی سحائب افضالک غزارا وادم غیث نیلک
الی سجالا واسبل مزید نعمک علی خلتی اسبالا وافقرنی
بجودک الیک واغننی عمن یطلب ما لدیک وداو داء فقری
بدواء فضلک وانعش صرعة عیلتی بطولک وتصدق علی اقلالی
بکثرة عطائک وعلی اختلالی بکریم حبائک وسهل سبل الرزق الی
وثبت قواعده لدی وبجس لی عیون سعته برحمتک وفجر انهار
رغد العیش قبلی برأفتک واجدب ارض فقری واخصب جدب
ضری واصرف عنی فی الرزق العوائق واقطع عنی من الضیق العلائق
وارمنی اللهم من سعة الرزق باخصب سهامه واحبنی من رغد العیش
باکثر دوامه واکسنی اللهم سرابیل السعة وجلابیب الدعة فانی یا رب
منتظر لانعامک بحذف المضیق ولتطولک بقطع التعویق ولتفضلک
بازالة التقتیر ولوصول حبل کرمک بالتیسیر وامطر اللهم علی
سماء رزقک بسجال الدیم واغننی عن خلقک بعوائد النعم
وارم مقاتل الاقتار منی واحمل کشف الضر عنی علی مطایا الاعجال

واضرب عن

واضرب عنی الضیق بسیف الاستئصال واتحفنی رب منک بسعة الافضال
وامددنی بنمو الاموال واحرسنی من ضیق الاقلال واقبض عنی سوء
الجدب وابسط لی بساط الخصب واسقنی من ماء رزقک غدقا وانهج
لی من عمیم بذلک طرقا وفاجئنی بالثروة والمال وانعشنی به من الاقلال
وصبحنی بالاستظهار ومسنی بالتمکن من الیسار انک ذو الطول العظیم
والفضل العمیم والمن الجسیم وانت الجواد الکریم؛ بار خدایا فرو فرست بر
دلوهای از قطرات جود [illegible] پیاپی و بسیار و ببار بر من ابرهای افضال و نوال
خود را بر آنکه دائماً بطریق عطیات و ثابت باشند و بالعرض رحمت و نعمت خود را
بر من جاودانه و مستدام بدار و آنچه از رحمت و نعمت خود در دنیا سوی طرف
فقر و سوء حال بجود و کرمت محتاج بدار و از آنچه در حضرت تو [illegible] باز
هستند بی نیاز گردان که یعنی از همه از تمام مخلوق احتیاج بالذات هستند مستغنی باز
و درد نیازمندی سوی دارو فضل و جود خود [illegible] و صلاح [illegible]
[illegible] دریا [illegible] سوی بزرگ بخشش و جود رفع بدار و بی چیزی و قلت [illegible]
و دور [illegible] سوی [illegible] عطای خود [illegible] ادای سوی بخشش کرم خود
[illegible] از روزی و رزق سوی [illegible]
و چشمه های سعت رزق و کرم [illegible] ابر رحمت [illegible]
[illegible] و انهار عیش و تیغ رغید [illegible]
منجر باز [illegible] فقر [illegible] بگردان [illegible] رفع [illegible]
[illegible] عوایق رزق [illegible]
و علایق ضیق معیشت منقطع بدار و به سعت رزق [illegible]
رغید و نعمت [illegible] گسترده [illegible] سعة و جلابهای [illegible] بپوشان [illegible]
چه من ای پروردگار من منتظر انعام تو هستم [illegible] بخشش و کرم تو [illegible]
تعویق و بتفضل تو چشم دارم [illegible] از تقتیر و تنگ [illegible] حبل [illegible]
بکرم تو هستم [illegible] بار خدایا [illegible] رزق [illegible]
خود سوی [illegible] از مخلوق خود [illegible]

بلایی آن آفت رسد و موجب هلاک و دمار گردد از فرط رحمت و رأفت خود ترا بحضرت خود پناه دهد
و آفات بر بلایای عجائب حوادث و ضیق معیشت و عسرت بلا بتیسیر اسباب یسار و
سعادت و انواع افضال کنی تمتع و بنعم و اموال و دولت و از زوال اقبال و دولت و بدبختی
ضیق و تنگ بلا و از فقر و کثرت ظلم و حسد و جور بیچارگی و ضیق حال و از
رزق و روزی و بسیاری و وسعت آن و آسایش و فراغت و گوارایی و دفع بدنامی
نعمت و بزرگواری و دولت و مال زنده ساز و از اقبال و معالی آنچه
لئیم با شکر گزاری الطاف و عطایا و نعم قرار تمکن بدار
و توفیق طول و جود عظیم و فضل عمیم و من جسیم و توفیق کرم المناجاة بالاستعاذة

مناجات بیست و دوم در استعاذه و پناه بردن بحق از تمام آفات و بلیات و انواع عاهات
اللهم انی اعوذ بک من ملمات نوازل البلاء و بحیطنی من اهوال عظائم الضراء
فاعذنی رب من صرعة البأساء واحجبنی من سطوات البلاء و نجنی من
مفاجأة النقم واجرنی من زوال النعم ومن زلل القدم واجعلنی اللهم فی
حیاطة عزک وحفظ حرزک من مباغتة الدوائر ومفاجأة البوادر اللهم
رب وارض البلاء فاخسفها وعرصة المحن فارجفها وشمس النوائب فاکسفها
وجبال السوء فانسفها وکرب الدهر فاکشفها وعوائق الامور فاصرفها واوردنی
حیاض السلامة واحملنی علی مطایا الکرامة واصحبنی باقالة العثرة واشملنی
بستر العورة وجد علی یا رب بآلائک وکشف بلائک ودفع ضرائک وادفع
کلاکل عذابک واصرف عنی الیم عقابک واعذنی من بوائق الدهور
وانقذنی من سوء عواقب الامور واحرسنی من جمیع المحذور واصدع
صفاة البلاء عن امری واشلل یده عنی مدی عمری انک الرب المجید
المبدئ المعید الفعال لما ترید ای خدا بتو پناه میبرم از فرود آمدن بلاهای دائم
و سختیهای بلا و از تو رسیدن بحذر ام از هول و بیم ضررهای عظیم و سختیها بزرگ
روزگار پس در پناه خود بدار مرا از سختیها و سختیهای زمان و آفات و توبه جرات
آن را دفع کن و مرا از سطوات بلاها و فجات شوره و از نقمها و لغزش قدم نگاه بدار
و از زوال نعمتها و لغزش قدم نگاه بدار بار خدایا در حمایت قرب عز و حیاطة و حفاظت

حرز و حمایت خود از حوادث روزگار و ناگهان آفات و مفاجأه بلاها در کنف امان یار الهی
زمینهای بلاها را بپوشان و فرو بر و زمین بلاها را بلرزان و برهم زن و
عرصه محنت و عقبات بلا را در هم شکن و آفتاب نوائب را کسوف و گرفته دار
و کوههای بدیهای ایام دنیا را بر کن و بپاش و مرا در حوضهای سلامت وارد کن و عافیت
ارزانی دار و بر مطایای کرامت سوار گردان و رفیق من کن در لغزشها و
بپوشان بر من عورتها و بر وجود من نعمتهای خود را روزی دار و بلاها را دور گردان
و بلاها را از من باز گیر و بلاها و ضررها را بگردان و از من
بلاهای دهر و سختیها را از من بگردان و بلاهای عظیم و بدیهای دنیا را بگردان
و حفظ کن مرا از بوائق دهور و سوء عواقب امور و هر گونه محذور و از عواقب ناگوار
و شکست بلاها را از من بگردان و در امان نگاه دار و در تمام ایام زندگانی
از من نگهدار که تویی پروردگار مجید مبدئ معید فعال لما یرید المناجاة
بطلب التوبة این مناجات برای درخواست توبت و انابت است اللهم انی
قصدت الیک باخلاص توبة نصوح وتثبیت عقد صحیح ودعاء قلب
قریح واعلان قول صریح اللهم فتقبل منی مخلص التوبة واقبال
سریع الاوبة ومصارع تخشع الحوبة وقابل رب توبتی بجزیل الثواب
وکریم المآب وحط العقاب وصرف العذاب وغنم الایاب وستر
الحجاب وامح اللهم ما ثبت من ذنوبی واغسل بقبولها جمیع عیوبی واجعلها
جالیة لقلبی شاخصة لبصیرة لبی غاسلة لدرنی مطهرة لنجاسة بدنی
مصححة فیها ضمیری عاجلة الی الوفاء بها بصیرتی واقبل یا رب توبتی واقبل
یا رب توبتی فانها تصدر من اخلاص نیتی ومحض من تصحیح بصیرتی واحتفالا
فی طویتی واجتهادا فی نقاء سریرتی وتثبیتا لانابتی ومسارعة الی امرک
بطاعتی واجل اللهم بالتوبة عنی ظلمة الاصرار وامح بها ما قدمته من الاوزار
واکسنی لباس التقوی وجلابیب الهدی فقد خلعت ربق المعاصی عن
جلدی ونزعت سربال الذنوب عن جسدی مستمسکا رب بقدرتک
مستعینا علی نفسی بعزتک مستودعا توبتی من النکث بخفرتک معتصما من الخذلان

مناجات بیست و دوم در استعاذه از بلیات

مناجات بیست و سوم در طلب توبه

بحقیقتک مقارناً به لا حول ولا قوة الا بک. بدانکه اینجا کلام ... [illegible]
تقدیم توبهٔ نصوح و خالص و تثبیت عقیدهٔ صحیح و دعای قلبی ... و اعلان [illegible]
صریح با اقرار تو از توبهٔ خالص ... [illegible]
زمین ... [illegible] ... توبه ... [illegible]
عقاب ... عذاب و ... [illegible]
... [illegible] ... قبول توبه و محو ... [illegible]
... [illegible]
و تطهیر کننده ... [illegible]
... [illegible] ... از توبه ... [illegible]
و اشتغال ... [illegible] ... و تثبیت ... [illegible]
بطاعت ... [illegible] ... توبه ... [illegible]
... [illegible]
و جلباب ... [illegible]
... [illegible]
تو ... [illegible] ... از ... [illegible] ... و لا قوة الا بک ...

[تقدیم] المناجاة لطلب الحج. مناجات ... [illegible] ... اللّهم ارزقني
الحج الذي افترضته على من استطاع اليه سبيلا واجعل لي فيه
... المناسك واعنّي على تأدية المناسك وحرّم باحرامي على
النار جسدي وزد للسفر قوّتي وجلدي وارزقني ربّ الوقوف
بين يديك والافاضة اليك واظفرني بالنجح بوافر الربح واصدرني
ربّ من موقف الحج الاكبر الى مزدلفة المشعر واجعلها زلفة الى رحمتك
وطريقاً الى جنتك وقفني موقف المشعر الحرام ومقام وقوف الاحرام
واهّلني لتأدية المناسك ونحر الهدي ... بدم يثج واوداج
تمج واراقة الدماء المسفوحة والهدايا المذبوحة وفري اوداجها على
ما امرت والتنفّل بها كما رسمت واحضرني اللّهم صلاة العيد راجياً للوعد

خائفاً

مناجات ... حج

خائفاً من الوعيد حالقاً شعر رأسي ومقصّراً ومجتهداً في طاعتك ومشمّراً
رامياً للجمار بسبع بعد سبع من الاحجار وادخلني اللّهم عرصة بيتك و...
ومحلّ امنك وكعبتك ومساكينك وسؤّالك ومحاويجك وجُد عليّ
اللّهم بوافر الاجر من الانكفاء والنفر واختم اللّهم مناسك حجّي وانقضاء
حجّي بقبول منك ورأفة منك بي يا ارحم الراحمين. ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
موقف حج اکبر ... مزدلفه ... [illegible]
... [illegible] ... موقف مشعر ... و مقام وقوف احرام
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... مناجات ... [illegible]
بکشف الظلم مناجات ... [illegible] ... اللّهم ان الظلم عبادك
قد تمكّن في بلادك حتى امات العدل وقطع السبل ومحق الحق
وابطل الصدق واخفى البر واظهر الشر واخمد التقوى وازال الهدى

مناجات ... در کشف ظلم

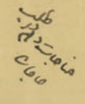
وَأَزاحَ الحَرَجَ وَأَمْتَثَ الضَّرَرَ وَأَنْحَى الفَسادَ وَقَوَّى العِنادَ وَبَسَطَ الجَوْرَ
وَعَدَّى الطَّوْرَ اَللّٰهُمَّ يا رَبِّ لا يَكْشِفُ ذٰلِكَ اِلّا سُلْطانُكَ وَلا يُجيرُ مِنْهُ
اِلّا امْتِنانُكَ اَللّٰهُمَّ رَبِّ فَابْتُرِ الظُّلْمَ وَبُثَّ حِبالَ الغَشْمِ وَاَخْمِدْ سُوقَ
المُنْكَرِ وَاَعِزَّ مَنْ عَنْهُ يَنْزَجِرُ وَاحْصُدْ شَأْفَةَ اَهْلِ الجَوْرِ وَاَلْبِسْهُمُ الحَوْرَ
بَعْدَ الكَوْرِ وَعَجِّلِ اللّٰهُمَّ اِلَيْهِمُ البَياتَ وَاَنْزِلْ عَلَيْهِمُ المَثُلاتِ وَاَمِتْ
حَيٰوةَ المُنْكَرِ لِيُؤْمَنَ المَخُوفُ وَيَسْكُنَ المَلْهُوفُ وَيَشْبَعَ الجائِعُ وَيُحْفَظَ
الضّائِعُ وَيَأْوِيَ الطَّرِيدُ وَيَعُودَ الشَّرِيدُ وَيَغْنَى الفَقِيرُ وَيُجارَ المُسْتَجِيرُ
وَيُوَقَّرَ الكَبِيرُ وَيُرْحَمَ الصَّغِيرُ وَيُعَزَّ المَظْلُومُ وَيُذَلَّ الظّالِمُ وَيُفَرَّجَ
المَغْمُومُ وَتَنْفَرِجَ الغَمّاءُ وَتَسْكُنَ الدَّهْماءُ وَيَمُوتَ الاِخْتِلافُ وَيَعْلُوَ
العِلْمُ وَيَشْمَلَ السِّلْمُ وَتُجْمَعَ الشَّتاتُ وَيَقْوَى الاِيمانُ وَيُتْلَى القُرْآنُ
اِنَّكَ اَنْتَ الدَّيّانُ المُنْعِمُ المَنّانُ، بار خدایا ظلم و ستم سلطان تو شکسته
شده است در بلاد تو بر آن جهت که عدل و جور را برابر نهاده ولهاع و طریق ... ادام
بریده و حق را باطل ... و صدق را باطل و نیک را منکر و تردد ... را اکثر
و فروغ تقوی را ... ... و ... نابر که ... ... داشته
خیر ... نیکوئی را بر انگیخته و ضرر ... ... دفع ... ... بالید
دعا ... ... بار خدایا ... را
جز سلطنت قاهره و سلطان قادر تو ... ... از آن
بر احسان تو، بار خدایا ... ... ظلم ... زمین ... و ... غشم
و ظلم ... ... بازار منکر ... ... بازار ... را ...
دار و عزیز ... ... از زمین ... ... و ... ...
جبر از ظلمه ... ... و ... ... عقوبات ... ...
و ... منکر ... بر ... مخوف ... و ملهوف ... ... ضایع و بیهوده
گشته ... ... رانده شده ... ... و ... ...
پناه ... ... رحمت ... ... و مظلوم ... ... ظالم ذلیل گشته و مغموم
فرج ... ... اختلاف ... علم ... ...

شامل

مناجات در شکر خدا

شامل و پراکنده جمع داشتن قوی و قرآن شود که همه تو دهد مزاد دنیا نعم شان
المناجاة بالشكر لله تعالى مناجات ... در شکر ... اَللّٰهُمَّ لَكَ
الحَمْدُ عَلى مُتَرادِفِ نَوازِلِ البَلاءِ وَتَوالِي سُبُوغِ النَّعْماءِ وَمُلِمّاتِ الضَّرّاءِ وَكَشْفِ
نَوائِبِ اللَّأْواءِ وَلَكَ الحَمْدُ عَلى هَنِيءِ عَطائِكَ وَمَحْمُودِ بَلائِكَ وَجَلِيلِ
آلائِكَ وَلَكَ الحَمْدُ عَلى اِحْسانِكَ الكَثِيرِ وَخَيْرِكَ الغَزِيرِ وَتَكْلِيفِكَ
اليَسِيرِ وَدَفْعِ العَسِيرِ وَلَكَ الحَمْدُ يا رَبِّ عَلى تَثْمِيرِكَ قَلِيلَ الشُّكْرِ وَاِعْطائِكَ
وافِرَ الاَجْرِ وَحَطِّكَ مُثْقَلَ الوِزْرِ وَقَبُولِكَ ضَيِّقَ العُذْرِ وَوَضْعِكَ باهِضَ
الاِصْرِ وَتَسْهِيلِكَ مَوْضِعَ الوَعْرِ وَمَنْعِكَ مُفْظِعَ الاَمْرِ وَلَكَ الحَمْدُ عَلَى البَلاءِ
المَصْرُوفِ وَوافِرِ المَعْرُوفِ وَدَفْعِ المَخُوفِ وَاِذْلالِ العَسُوفِ وَلَكَ الحَمْدُ عَلى
قِلَّةِ التَّكْلِيفِ وَكَثْرَةِ التَّخْفِيفِ وَتَقْوِيَةِ الضَّعِيفِ وَاِغاثَةِ اللَّهِيفِ وَلَكَ الحَمْدُ
عَلى سَعَةِ اِمْهالِكَ وَدَوامِ اِفْضالِكَ وَصَرْفِ اِمْحالِكَ وَحَمِيدِ اَفْعالِكَ
وَتَوالِي نَوالِكَ وَلَكَ الحَمْدُ عَلى تَأْخِيرِ مُعاجَلَةِ العِقابِ وَتَرْكِ مُغافَصَةِ
العَذابِ وَتَسْهِيلِ طَرِيقِ المَآبِ وَاِنْزالِ غَيْثِ السَّحابِ، بار خدایا
مخصوص تو است ... ... بلاء ... ... نعمتها ... ... را
... و ملمات و هجوم شداید و سختیها و نوائب دائم ... ... و ستایش
... ... عطا ... بخشش ... ... تو ... ... تو ... ...
... ... خود ... ...
... ...
... ...
... ... و مواضع صعب ... ...
راه ... ...
... ...
... ... ضعیف ... ... ملهوف ... ...
... ...
... ...

و در آنست جمیع آنچه عقاب معجل بود مؤخر کردی و عذاب سوء باقی بود بلطف عفو فرمودی که مرتد را نمود
و طریق بازگشت و باب توبه نمودی با آنکه به وقت بادبردن گناه تکلیف انکار
رحمت و رأفت و تفضل و کرم کبانه برای بقای بود عذاب و عقاب بعد نو آورد و بلاها بانواع
اکرام و انعام و رزق رحمت هر چند غافل و بی‌خبر باشم راه انابت و بازگشته باب عفو و
کرم تو بسوی ما باز است بنمودی و از آنچه سزاوار بودم و اسباب مهیا از هر جهت بحق عذاب
عصیان و عقاب حال بعفو و کرم خود نمودی فلک الحمد و لک الشکر فی الباطن والظاهر والاول



مناجات طلب حوائج

والآخر المناجاة لطلب الحوائج مناجات دهم در طلب حاجات است جزئی مِنْ
مَنْ اَمَرْتَهُ بِالدُّعاءِ اَنْ یَدْعُوکَ وَمَنْ وَعَدْتَهُ بِالاِجابَةِ اَنْ یَرْجُوکَ وَلی
اَللّهُمَّ حاجَةٌ قَدْ عَجَزَتْ عَنْها حیلَتی وَکَلَّتْ فیها طاقَتی وَضَعُفَتْ عَنْ مَرامِها
قُوَّتی وَسَوَّلَتْ لی نَفْسِیَ الْاَمّارَةُ بِالسُّوءِ وَعَدُوِّیَ الْغَرُورُ الَّذی اَنَا مِنْهُ
مَبْلُوٌّ اَنْ اَرْغَبَ اِلَیْکَ فیها اَللّهُمَّ وَانْجِحْها بِاَیْمَنِ النَّجاحِ وَاهْدِها سَبیلَ الْفَلاحِ
وَاشْرَحْ بِالرَّجاءِ لِاِسْعافِکَ صَدْری وَیَسِّرْ فی اَسْبابِ الْخَیْرِ اَمْری وَصَوِّرْ اِلَیَّ
الْفَوْزَ بِبُلُوغِ ما رَجَوْتُهُ بِالْوُصُولِ اِلی ما اَمَّلْتُهُ وَوَفِّقْنی اَللّهُمَّ فی قَضاءِ حاجَتی
بِبُلُوغِ اُمْنِیَّتی وَاَعِذْنی اَللّهُمَّ بِکَرَمِکَ مِنَ الْخَیْبَةِ وَالْقُنُوطِ وَالْاَناةِ وَالتَّثْبیطِ اَللّهُمَّ اِنَّکَ
مَلِیٌّ بِالْمَنائِحِ الْجَزیلَةِ وَفِیٌّ بِها وَاَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ وَبِعِبادِکَ خَبیرٌ بَصیرٌ
کسیکه او را امر بدعا نمودی و وعده اجابت دادی و آنکس را حاجتی است و
زمام این مهم بلطف و کرم تو امید وار است بار خدایا مرا حاجتی است که تدبیر آن عاجز است
و طاقتم در آن کند و کلیل و قوتم از مرام آن ضعیف و نفس اماره بسوء و دشمن
و دلالت کننده بدیها است این امور سببه بود و چشم فریفته ... در غرور
یافتن است مرا از معصیت ... آن کفرست تو را ... کلمه ... باز خدایا
این حاجت مرا بنجاح برسان و راه فلاح بنما و ... رساندن آن
حاجت دارم و اسعاف آن سینه مرا گشاده و شرح بگردان و امید بود در حصول اسباب خیر
آسان و بلوغ آنکه امید دارم تو صورت بنما آنکه آرزومندم برای من و در وصول آن
بحد کمال برسان بار خدایا مرا در قضای حاجت موفق دار ... تو
گردان بار خدایا پناه ده مرا بکرم خود از خیبت و حرمان و نومیدی و اناه و تثبیط

بار

آری

دعای ختم در ... این دعا

بار خدایا پناه تو از عطای در خواستی آنکه وعده کرده است و تو بر هر چیزی قدیر و بحال بندگان
خبیر و بصیر مکشوف است در دوران سابقه دور ... به تقاضای خوانندگان برای این گونه
بنده درمانده ... دو روز ... نبت و شتم ... العالم ... و
سرو ... بجز او ... قمری ... طبیب دار الخلافه ... و ...
در کوچه معروف ... از محله ... میدان ... و ... بنده ساده خانه
در ایام ... خوارج ... محمد ... اعلی ... شاه ... قجر
طلعة ... آقا ... خان ... علی ... قاجار
... ناصرالدین شاه ... القرنین
... دختر ... فتحعلی شاه ... محمد
میرزا ... میرزا ... میرزا ...
عبدالله میرزا ... تخلص ... فتحعلی شاه ... اسمه
و ... فاطمه خانم ... دختر ... میرزا ... مغفور فتحعلی شاه
بود ... والده ... الاحقاف
در ... در ... حضرت امام ... از ...
و ... قطع ...
در ... و ضعف ... بحمد الله
معروف ... از ده روز ... در گورستان ...
... الملوک
... و ... اشتغال
و ... و بخواب
روز ... در ... و ... صبر
و شکر ... حق ...
... و ...
به ... از ... صبور ...
... محرم ... الحرام ...

با رعشه ... گذشته‌ها ... تشخیص این دو کلمه ... معالجات نمود ... اطبا
و اثر ... ضعف دماغ ... اغلب اوقات مراد ظاهر و لکن از کلمه تقیه ادوات ازلی
... حضرت ... عجب ... عالم ... در بطور ... رفع
... و ... با ... عاقبت ... های ... ولب نیز
... ضعف ... و ... ظاهر بود اما ... در خیر ...
... دارای اخلاق حمیده ... ملکوتی بود در تمام عمر ... نکوهیده ...
نسبت ... بود ... تا ... رسید در ... عبادات ...
و ... تقوی ... رضای پدر و مادر ... و دیگران ... و در فنون ...
... فارسی و ... و ... داشت ... انواع
... و ... بسیار ... و ... از آن ...
در حضرت امام ... کرده ... حضرت عبدالعظیم ... زاده ...
حضرت عبدالعظیم ... علیه السلام در ... میرزا احمد ... خان ...
برادر ... منزل ... احمد ... علیهم اجمعین ... علاقه و علاقه
... و ... ما ... و ...
... بجور ... عضو ... صورت ... و ...
... در ... روز ... یعقوب ... ایشان ...
... حضرت عبدالعظیم علیه السلام ... مطهر نواب علیه ... خانم ...
میرزا ... فرزند ... زوج ... بعد ... در ...
... ابوالحسن ... الکریم ... از ... آن ...
... مشغول ... شدیم ... و ... و ...
و در منزل ... میرزا عبد ... خان ... مرحوم ...
... برادر ... و ... نیز ... دار ...
و در محله ... در خانه ... آمدیم ... از ...
... محرم الحرام ... حضرت ...
و این ... نیز ... کتاب ...

از حضرت

از حضرت ... رحمت ... و ...
کار ... و تحقیق ... و ... در ... بر ...
از ... ها ... بساده ... باب
... داریم ... و ... تاریخ ... او ...
... دو ... در ... زادن ... و ...
... در این ... کتاب ...

طاهرة السلطنه عقیله قوم | بود ... دو ... دوکار
به که ... از ... | نه ... و نه ... کردار
در تمام زمان زبان نگشود | به ... او ...
بهشت ... شده ... | ... تار
بود ... داد ... | کشت از آب ... تار
... از ... مرضی | ... بود ... بار
... آن ... | ... از آن ... بی‌غبار
... | افسوس ... نرگس بیدار
... | عجیب ... روزگار
... | ... و ...
... | ... ضعف ... دچار
... آب ... از ... | از عطش ... از ...
... جوید آب | ... بکنار
... از ... | از علاج طبیب ... دوار
... طبیب ... | ... از زمانه ...
... نبود ... | بود تقدیر قادر قهار
... | ... و ...
... رحلت از ... | ... فکار
جان ... در ... | ... بار

شد الف زین فصل حرف [illegible] | خوشا در امید وصل یار
حق یار او بود گشت [illegible] | از گزارش شدم چو بیجان مار
چشم تو ئی در رهش [illegible] | راه جسته ببین دریا بار
انجام از [illegible] | گمان اثر هست تا روز شمار
نی عجب [illegible] ازجهان [illegible] | با همه خلق است این رفتار
خو گرفتیم در امید رحمت او | بی خبر بودی در آخر کار
[illegible] بقلب [illegible] | داغها بر نهاد گیتی [illegible]
به نگارم نمود [illegible] | بر قرار است [illegible] قرار
در عجب [illegible] عمر | صبر و [illegible]
[illegible] تن افکنده | همه بی صبر [illegible] نزار
این [illegible] | خواب [illegible] سلیم از بار
[illegible] | گونه از خواری [illegible]
لیک اندر او [illegible] | [illegible]
[illegible] | چشم [illegible]
سال تاریخ [illegible] | [illegible]
بود از هجرت رسول خدا | [illegible]
[illegible] ساره [illegible] | نام [illegible]
از عجب [illegible] | [illegible]
ساره [illegible] | [illegible]
[illegible] | شد و شد سوی ایزد دادار
[illegible] | [illegible] بادر [illegible]
کردگار [illegible] | ای توئی غافر و توئی غفار
[illegible] | ای توئی ساتر و توئی ستار
رحمت [illegible]
[illegible] فلک سیار

الحمد

الحمد لله علی کل حال [illegible] ماهی خواهان [illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible] تسلیم و رضا [illegible]

[illegible] عین ظلم [illegible]

[illegible]

جبر و تفویض و قضا و قدر و بداء و مواقع نادره بین مسئله مشروحاً و مبرهناً [illegible]

بیان فرموده است که مأمون و حضرت

امام محمد جواد علیه السلام خطبهٔ عقد نکاح را

خطبه متن

در بحار الانوار در مناقب از خطیب [illegible] از ریان [illegible] اکثم روایت کرده امام

این خطبه را در تزویج دختر مأمون حضرت امام محمد جواد علیهما السلام قرائت نمود الحمد لله

الذی تصاغرت الامور لمشیته و لا اله الا الله اقراراً بربوبیته و صلی الله

علی محمد عبده و خیرته اما بعد فان الله جعل النکاح الذی رضیه

بکمال سبب المناسبة الا و انی قد زوجت زینب ابنتی من محمد بن

علی بن موسی الرضا امهرناها عنه اربع مائة درهم بلی مخصوص کلام از

هر فرزند زوجه دیگر است [illegible] عظیم در [illegible] صغیر [illegible] و حواد [illegible]

در [illegible] پروردگار [illegible] اگر [illegible] بود [illegible]

[illegible] وصلوات زاکیات بر حلقه [illegible]

راه کائنات [illegible] برگزیده خداوند [illegible] محمد مصطفی [illegible]

تاریخ [illegible] مصطفی [illegible] نکاح [illegible] نسبت [illegible]

ابوت و نبوت [illegible] دخترم زینب [illegible] محمد بن علی بن موسی الرضا

صلوات الله علیهم [illegible] از خود [illegible]

که [illegible] عقد [illegible] امام [illegible] جواد [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] قاضی

[illegible]

[illegible] نظر [illegible]

[illegible] حضرت ابی جعفر علیه السلام [illegible]

[illegible] اخطب یا ابا جعفر [illegible] خطبه [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

عرض کرد اخطب لنفسک جعلت فداک فرات [illegible] خطبه

عقد نکاح [illegible] فقد رضیتک لنفسی و انا مزوجک ام الفضل ابنتی [illegible]

[illegible]

خطبه حضرت جواد علیه السلام

رغم لذلک قوم [illegible] و [illegible] پسندیده [illegible]

هر چند گروهی و قومی از این کار [illegible] کار [illegible]

این وقت حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود الحمد لله اقراراً بنعمته و لا اله الا الله

اخلاصاً لوحدانیته و صلی الله علی محمد سید بریته و الاصفیاء من عترته

اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال

سبحانه و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء

یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم ثم ان محمد بن علی بن موسی

یخطب ام الفضل بنت عبد الله المأمون و قد بذل لها من الصداق

مهر جدته فاطمة بنت محمد علیهما السلام و هو خمسمائة درهم جیاداً

فهل زوجته یا امیر المؤمنین بها علی هذا الصداق المذکور فقال

المأمون نعم قد زوجتک یا ابا جعفر ام الفضل ابنتی علی الصداق

المذکور فهل قبلت النکاح قال ابو جعفر علیه السلام قد قبلت ذلک و

رضیت [illegible] او [illegible]

[illegible]

[illegible] او [illegible] از عترت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صیغه عقد نکاح

[illegible]

[illegible] نکاح [illegible]

[illegible]

[illegible] فضل و کرم [illegible]

[illegible] علیهم السلام خطبه [illegible] ام الفضل دختر

[illegible] دختر [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

کابین مذکور، پس عرض کرد که بتحقیق او را تزویج کردم با تو دختر ام الفضل را بمهر
بمقدار صداق مذکور آیا قبول نکاح کردی پس حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود قبول کردم
این را و به آن راضی شدم، راقم حروف گوید که خبر از خطبه مخفی در مقدار صداق مذکور
شد، این خبر [illegible] در خطبه، پس مقدار کابین سوی پانصد درهم که در خطبه
مبارکه حضرت جواد علیه السلام القصه در بسیاری از این مسئله در غالب کتب اخبار از مقدار
تمام [illegible] بعد از گذشته [illegible] کتاب [illegible]
در کتاب احوال حضرت فاطمه سلام الله علیها در تزویج آنحضرت بمقدار کابین و قیمت آن
در این از منه بتفصیل رقم کرده و مفهوم و نقاید [illegible] اثنی عشریه سلام الله
علیهم در قلم آورده است [illegible] و هم از این خبر معلوم [illegible] ام الفضل
در غالب کتب [illegible] بجا [illegible]
[illegible] در کمال توقیر و احترام که حضرت جواد علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت و [illegible] از
[illegible] از آن [illegible] علوم و فضایل سؤال نمود از [illegible]
[illegible] سبب [illegible] دختر خود ام الفضل [illegible]
تزویج نمود آنحضرت خطبه [illegible] سنت عقد کرد در کتاب [illegible]
[illegible] در مجلس [illegible] حضرت جواد علیه السلام [illegible]
[illegible] در [illegible] مجلس [illegible] آنحضرت [illegible] ام الفضل دختر خود را بحباله
نکاح [illegible] آنحضرت [illegible] تزویج [illegible] آنحضرت [illegible] و خطبه
ادا [illegible] و صداق [illegible] صداق [illegible] طاهره
فاطمه صدیقه بتول عذرا سلام الله علیها [illegible] اما مقدار صداق [illegible]
[illegible] مقدار صداق [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

در کتاب [illegible] مسطور است [illegible] ابو جعفر [illegible] ابی جعفر علیه السلام در
[illegible] در این اثنا [illegible] خادم [illegible]
[illegible] ام جعفر [illegible]
[illegible] خادم [illegible]
[illegible] ام جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] ام الفضل دختر [illegible]
[illegible] ام الفضل [illegible]
[illegible]
[illegible] ام جعفر [illegible]
[illegible]
آنحضرت [illegible] امر الله فلذ تستعجلوه [illegible]
[illegible]
[illegible] الی ام الفضل [illegible] ام الفضل [illegible]
[illegible] ام جعفر [illegible] ام الفضل [illegible] ام الفضل [illegible]
[illegible] حضرت ابی جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ام الفضل [illegible]
[illegible] حضرت ابی جعفر [illegible] ام الفضل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علم الله [illegible]
[illegible] ام جعفر [illegible]
[illegible] ام الفضل [illegible]

ماه بوده برای ام الفضل از حیفی هلالی صاحب زبدة المعارف نوشته بود داستان از کتب سلف
دیده و روزی منشأ آنحضرت بود برای او که زوجه ماضی با تجاوزات دید دختر خواهر ام الفضل بود
تعلیمات نشانه دختر بوجهی بر جای آن دختر به شکل اما بعد اشتراک امام جواد علیه السلام
فی الفور از جای برخاسته و بیرون رفت در ام الفضل از عقب آنحضرت بود تا بر خانه
خود بود دختر او به آنکه رنان مصر از دیدن جمال یوسف امر جاودانه حجت نقش بود و آنهم
حروف دیگر دو این بود جز از نویسنده تأمل لازم است زیرا که از جواد ال معلم بود امام جعفر
خواهر منشأ آنحضرت بود برای او رفت برام الفضل داد و بود و در خروج و جمال ام الفضل از دیدار
یا تمیز نور جمال آنکه حال زنان مصر بود در دیدار یوسف علیه السلام بود و حالیکه برند دست
در آنحضرت بر فرج داد ام الفضل بخانه حکم نمیدید و غایت بود با تمام است سخن که این سخن نیکو در تقاضه
و تقاضات نور بود امام علیه السلام آن آیه شریفه بود در داستان مجلس خاص زلیخا در خواهر آورد
زنان مصر بود او بود عشق یوسف نگو از حال که داده بود یوسف بوجه حیران شده
سرکار ایشان از نور جمال پیغمبر خدا بود هذا الا ملک کریم دهانه آیه اکرمنه در تفسیر آنکه گفته لنه
اکبرنه یعنی حائض شدند بحکایت بخوانند ام جعفر بود باز آنچه ام الفضل بود از دیدار انوار جمال
منور آن یوسف مصری بود نور تجلیات حالت زنان مصر پدید آمد و حایض گشته به تقاضات
تا حایض را داشته و تمام آنچه غرض است مطلب بود از این ترجیح در خصوص از آن زنان آنچه
دانسته ها را بود که حال آنحضرت در حال خدا از حجلس عقد در بغداد توقف در خصوص تا حد
بلوغ بود این با کرمه دوبو آنکه قبل از خلقت مخلوقات باز در این نعیم حال را بود که
ظاهر و امانت ملک لازم بود و بعد از خبر که در حجه حجاز آنحضرت در مدینه
المنابع مذکور است احیی سلطان الحکم آنحضرت ابی جعفر علیه السلام در بغداد در آمد و آنحضرت
به ترتیب اردو کار بود تا به بوزنی بصیرت مانع و ملالت و عظمت میکرد اند در دل نو گفتم هذا
الوجهل لا یوجع الا موطنه ابدا دانا عرف مرطعمه ایند در این جا که از او دیده
دو کاه آنکه از آن هر که بوطن خود بود حجت شوق بیشه خبر در مقام خود بطور میداد آن کلمه آنچه
آنچه در معلوم شود امام علیه السلام بود که در بغداد که بود تا فرح بعده تا که ابلاغ رسیده و نوبت
رضا جعفر دایم آنکه صحبت بود ام الفضل رسیده بود و از جمله نقل عقد آنحضرت بلوغ رسیده
و امضاء آنحضرت بود بر فرج از آن و بعد از زوجه ماضی دختر که بود تا فرح آنحضرت با ترتیب حال

او کرده

او بود است چه ملکه دختر که بود تقاضای دیگر امر در آنحضرت شکر شده است از آنکه دختر حایض تعلیم
بحکومت بلوغ نعمت است و اینکه چگونه حیض میدید و توالی وجع بعین بری خبر است که از
آنکه امر در ولد سال دختر خواهر ام حبیبه بود با آنحضرت رضا بعقد نکاح بست و دختر دیگر
ام الفضل بود نزد حضرت جواد علیهما السلام در داستان سرگذشت بود خواهر دختر حسن بن
سهل بود از بهر تو عقد بکو وقوع بغداد آمد و ترتیب جاه بعد آن بود امام آنحضرت
بود در این باب بود آنکه را حضار نماید لاجرم بطور مختصر آنحضرت بود و در جای دیگر بغداد ادوار
و ظاهر آن این مختصر گفت که ظاهر آنحضرت بود در کتاب به و ملالت هر روز معلوم حاله آنحضرت
در شفا یا زده بود هر که مشغول گشته از وقت آن ظلمت آفتاب نور آنحضرت بود سرار
نمود داد و بود در این آنها بر او از این بعد است و هنوز کی بلوغ بود از کو خود دعوت مینمود
همه بخوانند که مرحوم شده که از آن دو در این وقت زوجه امر دختر که بود این زایل حالات بود آنچه
امر در آنحضرت است که امر نعمت شد و از آن بود که آنحضرت زنان بلوغ دو از این بود امر تعلیم و حکایت
ام جعفر فاطمه با امر و در داد که بود آنحضرت بود بخیله ام الفضل در موقع تو بع وقایع بعد الی آخر الکلام
خانه و داستان مجلس مانع و حضار که در علی برادر ما نظیره بود آنحضرت مرتبه او آنحضرت بود از ان امر
مجلس محمود داد که نزد در کتب خارج در خطبه آنحضرت امر که تفصیل و همه حقوق تفصیل مجلس
رحمتی و لیلی و دعوت اکول زنان مصر در دیدار یوسف علیه السلام بدل در تفسیر شرح است حکایت بکار الی آخر

ترتیب مجلس ولیمه و جشن عقد ام

الفضل با حضرت جواد علیهم السلام

در کتب خبر به حکایت است که لذا و بنا نوشته که خادم نیز مانع ترتیب مجلس ولیمه بود
و این بهانه بود و ولیمه در خانه مخصوص عروسی است و عروس در صورت بلوغ بود آنکه نزد
با حجله می نوشتند جز صیغه عقد جاری امر بود تا مجلس در تشریفات حال است که آنها با امید
در گوهر تیر از فضه و عاج در سوت و تقارب تو خوش تاب هر کس نوای خود است که خود
نبشته از زر تاب ادبست ام هنوز در دنیا نکرده بود امر صاف جهو تا برطرف ادا است
گشته بانو حور و حمامات در داستان با هر که جز گشته و در این حال در هم گشته و از
نوه سخن و در گوش امر کرد میگشت بر داشت گشته لو با گفت بیان است پیش بر آن است
بغیر دو از غالیه آکنده رخشه بعطر من بزرگ مجالس و امر سود از آن غالیه بعید و دیده

و چون از کار الحاج برداخته باز آن گشت بود با [illegible] عامه مردمان [illegible] فضل ملوک امام [illegible]
بکشید و با [illegible] جماعت [illegible] در زیر [illegible] و مطیب [illegible] خوشبو [illegible]
خوشبو [illegible] از طبله عطار [illegible] انوقت [illegible] طعام [illegible]
[illegible] اغذیه [illegible] بر [illegible] تا [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] مقامی [illegible]
[illegible] در مجلس [illegible] ابی جعفر [illegible] علیه السلام [illegible]
اگر [illegible] ولایت [illegible] علاقه [illegible] طعام [illegible] در [illegible]
محرم [illegible] علیه السلام [illegible] جواب [illegible]
إنّ المحرم إذا قتل صيداً في الحلّ وكان الصيد من ذوات الطير وكان من
كبارها فعليه شاة فإن أصابه في الحرم فعليه الجزاء مضاعفاً وإذا قتل فرخاً في الحلّ
فعليه حمل قد فطم من اللبن وإذا قتله في الحرم فعليه الحمل وقيمة الفرخ فإذا كان
من الوحش وكان حمار وحش فعليه بقرة وإن كان نعامة فعليه بدنة وإن
كان ظبياً فعليه شاة وإن كان قتل شيئاً من ذلك في الحرم فعليه الجزاء مضاعفاً
هدياً بالغ الكعبة وإذا أصاب المحرم ما يجب عليه الهدي فيه وكان إحرامه
بالحج نحره بمنى وإن كان إحرامه بالعمرة نحره بمكة وجزاء الصيد على العالم
والجاهل سواء وفي العمد عليه الإثم وهو موضوع عنه في الخطاء والكفارة
على الحرّ في نفسه وعلى السيد في عبده والصغير لا كفارة عليه وهي على
الكبير واجبة والنادم يسقط ندمه عنه عقاب الآخرة والمصرّ يجب عليه
العقاب في الآخرة [illegible] محرم [illegible]
[illegible] و آن صید از [illegible]
[illegible] در حرم آن صید [illegible] مضاعف آن جزا [illegible] لازم [illegible]
[illegible] در حرم [illegible]
[illegible] از [illegible] از جنس [illegible]

[illegible] [right margin note]

[illegible] [right margin note]

و [illegible] [right margin note]

وحشی [illegible] اگر [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] محرم [illegible] صید [illegible]
[illegible] آن [illegible] محرم [illegible]
در مکه معظمه [illegible] صید در عالم و جاهل [illegible]
[illegible] آن [illegible] موضوع [illegible] از محرم [illegible] کفاره [illegible]
[illegible] آزاد [illegible]
[illegible] کفاره [illegible]
[illegible] عقاب آخرت [illegible]
[illegible] عقاب آخرت [illegible]
این جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
ابو جعفر علیه السلام [illegible]
اگر [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] ابی جعفر [illegible] اخبرني عن رجل
نظر إلى امرأة في أول النهار فكان نظره إليها حراماً عليه فلما ارتفع
النهار حلّت له فلما زالت الشمس حرمت عليه فلما كان وقت العصر
حلّت له فلما غربت الشمس حرمت عليه فلما دخل وقت العشاء الآخرة
حلّت له فلما كان وقت انتصاف الليل حرمت عليه فلما طلع الفجر
حلّت له ما حال هذه المرأة وبماذا حلّت وحرمت عليه [illegible] از
[illegible] در آغاز [illegible] زن [illegible] روز
[illegible] حلال [illegible] حرام [illegible]
[illegible] حلال [illegible] غروب آفتاب [illegible]
[illegible] حلال [illegible] طلوع صبح [illegible]

[illegible] [left margin note]

[illegible] [left margin note]

حلال گشت باز کی حرمت های این زن و به چه چیز بر وی حلال و حرام گشت
قاضی یحیی گفت سوگند بخدا که در جواب این سؤال نمی شناسم و وجه در آن نمی دانم
اگر مصلحت دانی بگو. جواد آن مستفید خاطر فرمود حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود
هذه أمة لرجل من الناس نظر إليها أجنبي في أول النهار فكان نظره إليها
حراماً عليه فلما ارتفع النهار ابتاعها من مولاها فحلت له فلما كان
عند الظهر أعتقها فحرمت عليه فلما كان وقت العصر تزوجها فحلت له
فلما كان وقت المغرب ظاهر منها فحرمت عليه فلما كان وقت العشاء
الآخرة كفّر عن الظهار فحلت له فلما كان نصف الليل طلقها واحدة فحرمت
عليه فلما كان عند الفجر راجعها فحلت له. این زن کنیزکی بوده شخص اجنبی
در اول روز بر وی نظر کرد و نظاره بر وی حرام بود چون آفتاب بلند گردید
او را بخرید و از آن پس آن کنیز بر وی حلال گشت و هنگام ظهر آزادش نمود و بر وی حرام
و عصر گاه او را بعقد خود در آورد و بر وی حلال گشت و چون هنگام نماز شام در رسید
ظهار کرد … و چون زمان نماز خفتن رسید
دادن کفاره آن ظهار نمود و بر وی حلال گشت و چون نیم شب در رسید او را
یک طلاق نمود و بر وی حرام گشت و چون صبح بر دمید رجوع کرد و بر وی حلال گشت

باری کلمات … در حلال … رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله … و … او

… کلمات … حضرت جواد علیه السلام در … و … مذکوره … و …
… از … حضور … در میان … که … آن علم و
دانش … دشوار … این جواب … بجای آداب
سؤال … نمود … که … این علم … و …
… امیر المؤمنین … و اجلال و اکرام
و توقیر … حضرت جواد … که از … تر و …
عقل و حسن … پیغمبر صلی الله علیه و آله
… از آن … فاکر …

بلی

باشند این … که … این شود در تمام حالات کامل باشند آنچه … و رسول
خدای صلی الله علیه و آله … ابتدای دعوت … بود بدعوت امیر المؤمنین علیه السلام
مقرر داشته … پس … بجز از علی علیه السلام نبود … آن …
وقت امیر المؤمنین ده ساله بود رسول خدای صلی الله علیه و آله … و …
… دعوت … اسلام دعوت …
دعوت امیر المؤمنین … و حسن و حسین علیهما السلام … پیغمبر …
و … از … نبوده … که …
… آن … و علم … علوم … بر …
… و … یک … از هم باشد … بار اول …
… آخر … علوم … این … باشد …
امیر المؤمنین … در … و علم … که …
… در رسیده … برای …
… حضرت امام جواد علیه السلام … و …
… و … از … و …
… حضرت ابی جعفر علیه السلام راه … در میان
… زعفران … در …
… آن … و …
… و …
… از …
… حضرت ابی جعفر علیه السلام …
… و …
… و …
… حضرت ابا جعفر علیه السلام

تزویج نمود ابوهاشم جعفری بحضرت عرض کرد ای مولای من همانا برکه این روز بر ما بسیار بزرگ
و نمود ابوهاشم عَظُمَتْ بَرَكاتُ اللهِ عَلَیْنا فیه پس گفتم فرمود بکنید در این روز بر ما بزرگ
شده است عرض کرد ای مولای من پس بکدام روز بگویم فرمود تقول فیه خیراً فانه یصیبک
لکن در زمان خیر و خوب است مرخیر بتو برسید عرض کرد ای مولای من چنین کنم و مخالفت نکنم فرمود اگر چنین کنید
دَلا تری الّا خیراً بخ چنین کن ارشاد باید دریافت کن و جز خیر و خوبی نخواهی دید
بیان ابطال سؤالات یحیی بن اکثم در مجلس آنحضرت
از حضرت جواد علیه السلام بعد از تزویج ام الفضل

در کتاب الانوار و کتاب احتجاج روایت شده است که چون مأمون دختر خود ام الفضل را بحضرت ابی جعفر
علیه السلام تزویج نمود در مجلسی حاضر بوده و ابوجعفر علیه السلام و یحیی بن اکثم و جمعی کثیر در آن خوان
حاضر بعضه یحیی بن اکثم عرض کرد یا ابن رسول الله در این خبر که روایت کرده اند جبرئیل علیه السلام بر رسول
خدا نازل شد و عرض کرد یا محمد خداوند عز و جل ترا سلام میرساند و میفرماید از ابوبکر سؤال کن آیا از من
راضی است چه من از او راضی هستم چه میفرمائی ابوجعفر علیه السلام فرمود لست بمنکر فضل ابی بکر
وَلٰکِنْ یَجِبُ عَلیٰ صاحِبِ هٰذَا الْخَبَرِ اَنْ یَأْخُذَ مِثالَ الْخَبَرِ الَّذی قالَهُ رَسُولُ اللهِ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فی حَجَّةِ الْوَداعِ قَدْ کَثُرَتْ عَلَیَّ الْکَذّابَةُ وَسَتَکْثُرُ
فَمَنْ کَذَبَ عَلَیَّ مُتَعَمِّداً فَلْیَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ فَاِذا اَتاکُمُ الْحَدیثُ
فَاعْرِضُوهُ عَلیٰ کِتابِ اللهِ وَسُنَّتی فَما وافَقَ کِتابَ اللهِ وَسُنَّتی فَخُذُوا بِهِ
وَما خالَفَ کِتابَ اللهِ وَسُنَّتی فَلا تَأْخُذُوا بِهِ وَلَیْسَ یُوافِقُ هٰذَا الْخَبَرُ کِتابَ
اللهِ قالَ اللهُ تَعالیٰ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ وَنَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ
اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَریدِ فَاللهُ عَزَّ وَجَلَّ خَفِیَ عَلَیْهِ رِضاءُ اَبی بَکْرٍ مِنْ سَخَطِهِ
حَتّیٰ سَأَلَ عَنْ مَکْنُونِ سِرِّهِ هٰذا مُسْتَحیلٌ فِی الْعُقُولِ منکر فضل ابوبکر نیستم ولکن
بر صاحب و ناقل این خبر واجب است که این خبر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت کند برای صحیح نمودن بسنجد و بحدیثی که در حجة الوداع
فرمود که دروغ گویان بر من بسیار شده اند و بعد از این بسیار خواهند شد پس هر کس از روی
تعمد بر من دروغ ببندد جای خود را در آتش مهیا کند پس هر وقت حدیثی برای شما
نقل کنند آنرا بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید آنچه با کتاب خدا و سنت من

موافق است اخذ کنید و آنچه با کتاب خدا و سنت من مخالف است اخذ ننمائید این خبر با آیه
مبارکه موافقت ندارد چه در این آیه خداوند میفرماید ما انسان را آفریدیم و میدانیم آنچه را که نفس او
وسوسه میکند و ما باو از رگ گردن نزدیکتریم پس خداوند عز و جل رضا و خشنودی ابوبکر بر او
پنهان است تا از نهان او پرسش کند این در عقول محال است
...
الورید اقرب الیه من نفسه در این کلام ... نزدیکتر
... حقیقی علاقه ...
... از تمامی کائنات ...
... اگر این خبر صحیح باشد از ...
او در حضرت عالم الاسرار ... از مکنون ... برای سؤال
... یحیی بن اکثم عرض کرد ... و روایت شده که ابوبکر و عمر در زمین ... حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود
وَهٰذَا الْخَبَرُ اَیْضاً یَجِبُ اَنْ یُنْظَرَ فیهِ لِاَنَّ جَبْرَئیلَ وَمیکائیلَ مَلَکانِ
لِلّٰهِ مُقَرَّبانِ لَمْ یَعْصِیَا اللهَ قَطُّ وَلَمْ یُفارِقا طاعَتَهُ لَحْظَةً واحِدَةً وَهُما قَدْ
اَشْرَکا بِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاِنْ اَسْلَما بَعْدَ الشِّرْکِ فَکانَ اَکْثَرُ اَیّامِهِما فِی الشِّرْکِ
بِاللهِ فَمُحالٌ اَنْ یُشَبِّهَهُما بِهِما در این خبر نیز تأمل لازم است زیرا که جبرئیل و میکائیل
دو فرشته مقرب درگاه ایزدی هستند و هرگز بقدر یک چشم بر هم زدن از طاعت خداوند مفارقت نکرده اند اما ابوبکر و عمر در حضرت
عز و جل ... شرک ... اکثر ایام عمر ابوبکر و عمر در شرک
بخدا گذشته است لاجرم محال است ابوبکر و عمر بجبرئیل و میکائیل شبیه و مانند شوند
... روایت ... ابوبکر و عمر سید و آقای پیران و سالخوردگان
اهل بهشت میباشند در این روایت چه میگوئی فرمود این خبر نیز محال است لِاَنَّ اَهْلَ الْجَنَّةِ

كلهم يكونون شباباً وما يكون فيهم كهل وهذا الخبر وضعه بنو امية لمضادة
الخبر الذی قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی الحسن والحسین
بانهما سیدا شباب اهل الجنة [illegible] مردم اینست که چون این خبر در میان
[illegible] گویند و این خبر را نبوشته برای ضدیت [illegible] از رسول خدا صلی الله علیه
وآله درباره حسن وحسین علیهما السلام وارد شده [illegible] ایشان اهل البیت هستند
وضع کرده اند راقم حروف گوید [illegible] در خبر [illegible] اهل [illegible] سی و سالی و [illegible]
[illegible] کمتر [illegible] باشد و این [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] عقل و [illegible] و [illegible]
و ادراک [illegible] و صحیح و مستقیم در آن [illegible] حالت اهل [illegible]
[illegible] نعمت [illegible] باشد و نعمت های باطنیه و ظاهریه من حیث المجموع [illegible]
باشد [illegible] سی و سه سالگی [illegible] صحیح المزاج کامل القوی [illegible] و [illegible] اهل [illegible]
مراد [illegible] جوانان [illegible] بهشت [illegible] سالگی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اهل البیت [illegible] بن الطلاوی [illegible]
[illegible] این خبر را از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره حسنین علیهما السلام [illegible]
سید [illegible] اهل البیت [illegible] در زمان طفولیت حسنین علیهما السلام [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] اهل البیت [illegible] از این خبر [illegible] شد
[illegible] البیت [illegible] و [illegible] اهل البیت [illegible]
[illegible] محروم [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] دارای [illegible]
[illegible] امام حسن و امام حسین
علیهما السلام [illegible] اهل البیت [illegible]
[illegible] عمر بن خطاب
[illegible] اهل البیت [illegible]
[illegible] آدم [illegible] پیغمبران و فرشتگان [illegible]

[illegible]

۲۳۷

حتی تنقضی بنور عمر [illegible] اهل البیت [illegible] بنور عمر [illegible]
تمام آن [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible]
هیچ [illegible] بلکه تمام [illegible]
[illegible] و هر [illegible]
آنی از [illegible] هکان اذا [illegible]
[illegible] عمر [illegible] لکن ابابکر افضل من عمر
فقال علی رأس المنبر ان لی شیطاناً یعترینی فاذا ملت فسددونی لکن [illegible]
بکر [illegible] از راه حق و قول
و عمل حق [illegible] مستقیم [illegible] مغلوب [illegible]
هوا و هوس [illegible] نفس اماره [illegible] حفظ [illegible]
مقام [illegible] پیغمبر [illegible] مبعوث [illegible] عمر
مبعوث [illegible]
[illegible] و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح [illegible]
پیغمبران [illegible] پیغمبران [illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] و آدم بین الروح والجسد پیغمبر شدم [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] وهذا ایضاً [illegible] لا یجوز ان
[illegible] النبی فی نبوته [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible]
در تبلیغ احکام [illegible] و قبول [illegible]

و نوشته ادعیه شود و پاس شریعت او نگهدارد و جز این چاره بیدار که نظام عالم و قوام امم از میان برخیزد و هرج و مرج پدید شود و امر توحید و عرفان و حق معرفت و خداشناسی باطل گردد چه نزول پیغمبران باین امر مخصوص است که الله تعالی اللّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ یعنی خدای تعالی از صنف ملائکه و جنس آدمی بعضی را برگزیند و لایق دانسته بر رساله برمی گزیند فکیف یمکن ان ینتقل النبوة ممن اصطفاه الله تعالی الی من اشرک بالله پس چگونه ممکن باشد که نبوت از کسیکه خدای تعالی او را برگزیده است بسوی آنکس که شرک برد انتقال یابد و مخفی نماند که در روایت است که آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که عذاب بر قوم یونس عذاب الهی بود که از ایشان دفع شد مگر ... جز عمر از آن عذاب سکوت نمود حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود این نیز نیست زیرا که خدای تعالی میفرماید وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ خدای تعالی چنانکه تو در میان ایشان باشی ایشانرا عذاب نمیکند و هرگاه استغفار کنند ایشانرا عذاب نکند فاخبر سبحانه انه لا يعذب احدا ما دام فيهم رسول الله فما داموا يستغفرون پس خدای تعالی خبر داده که هیچکس را عذاب نمیکند مادام که رسول خدا در میان ایشان باشد و چنانکه استغفار کنند در تفسیر وارد است که آیه دعا سبب ربانی بر آن جاری شده است و این آیت دلالت میکند که پیغمبر در میان ایشان بود رحمة للعالمین ... استغفار از مومنان سبب عذاب ... از حضرت امیرالمومنین علیه السلام منقول است که دو امان در زمین بود یکی رفع شد و دیگری باقی است اما آنکه رفع شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بود و دیگر که مانده است استغفار است و بهترین سبب استغفار مانع ذنب و گناه است پس سبب غضب الهی نشود لاجرم وسیله غفران و نجات ایشان گردد

باب دقایق کارهای ثیت و هشتم

بهجری نبوی صلی الله علیه وآله

در این سال عبدالرحمن بن احمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب علیهم السلام در بلاد عک در یمن خروج کرد عک بقیه علی اهله مخلاف است در یمن و بنام قبیله موسوم گردید ابو محمد عبدالرحمن مردمان را بسوی رضا از آل محمد صلی الله علیه وآله دعوت نمود و سبب خروج وی این بود که جمعی از مردمان بیدادگری و ستم والیان ... [illegible]

انشاه

آن شاه را ... و چون عبدالرحمن بن احمد ... بیعت کرد و جمعی از مردم ... با او بیعت کردند ... دیار زبید ... و هم اکنون ... از اینجا عبدالرحمن در قلمرو او ... دیار ... راه ... چون ... بعضی ... عبدالرحمن ... بحد ... در ... رسول ... و چون ... از آن ... کفور ... ممنوع ... و ... از تقوی ...

باب وقایع دراثنین

طاهر بن الحسین بن علی

در این سال در ماه جمادی الاولی طاهر بن حسین بسبب آنکه او را عارضه در بدن داد در حالت ... کلثوم بن ثابت بن ابی سعید ... حکایت کند ... جمعه فراز ... شدم ... و در روز جمعه ... طاهر بر فراز منبر برآمد و خطبه بخواند ... از خطبه ... اللهم اصلح امة محمد بما اصلحت به اولیائک واکفها مؤنة من بغی علیها وحشد فیها بلم الشعث وحقن الدماء واصلاح ذات البین ... این سخن ... از ... با ... که ... او ... تقدیر ... جز ... بوده ... طاهر ... و ... مصاحب ... از ... اکبر ... غسل ... کفن ... برگرفتم ... و ... نماز ... طاهر ... حادثه ... در ... این ... طلحه ... آمده ... بر ... از ... وفات طاهر ... بر ... به ... کفور ... در ... از ... طلحه ... از ... خطبه ... و ... مصاحب ... احمد بن ابی خالد ... از ... راه ... طاهر ...

توقف نمايد بگذرد و از بن سمی برکند نتوانم با سپاه احمد بن ابی خالد طاهر ملکی خراسان احمد کمیج برایشت
سو ملت بره گفتم در زنگ جا بر زیبت احمد جیران الحاج شود تا معنی اجابت بوده
در آن شب جا بر و از طرف در بهان شب نامه بکن باخبر رسید که از مرگ طاهر او را بود نامی
احمد بود جار ... طاهر برده است الحمد لله الذی ... اراء و خوبان بر سبیل
نمک بر ... و تمواه ان ... بنوشت احمد ... وکالت ... طلحه بن
طاهر بجای پدر در زمان مأمون والی مملکت خراسان بود و از آن پس برد و برادر عبد الله
امارت خراسان یافت و خبر مرگ طاهر بر بابو که بود ... الیوم و اللهم الحمد لله الذی
قدمه و اخر ناب ... پس هر که از نیکو ... از ... طاهر ... و حور
بود بعضی از شعراء در این معنی گفته اند

یا ذا الیمینین و عین واحدة نقصان عین و یمین زائدة

چه لقب طاهر ذو الیمینین بود و ابو الطیب کنیت داشت گفته اند چون طاهر بمرد در کیسه
او ... بود و خزانه بشی بود ... سلم الله ... کفش در اسطام امور ... ما
قیام ... و درق و در روز ... پاها ... بداد و برخی گفته اند چون طاهر بمرد در آن گاه عبد الله
مأمون بر تعالت امور کشور دیگر بر قرار سال امارت داشت و عبد الله در ... طلحه بود بجای
و اینوقت عبد الله در رقه بمحاربت نصر بن شبث اشتغال داشت چون طلحه بخراسان تولد
مأمون احمد بن ابی خالد را بود ... تا در امرا و حکام ... احمد بود ... وراء النهر
برگذرد و اشروسنه ... سعد ... خره ... فرغانه
بود ... مأمون ... طلحه بن طاهر ... هزار هزار درهم و ... بود
هزار هزار درهم ... ابراهیم بن عباس ... احمد ... بود
در ... گفته ... ذو ... مشکوة الادب ... شرح حال طاهر ... ایم

بیان محاربه عبد الرحمن بن حکم
والی اندلس با لشکر مردم بصره

در این سال عبد الرحمن بن حکم صاحب مملکت اندلس با سپاه بصره و مردم ... نهر جنگی عظیم
در افکند و این همان وقت است ... و ... این ... از
مکر ... با یاد ... طلحه ... بر ... ایم ... و ... دار

دادن ...

واقف شد و از اعلامی از
آخرین بلاقاتی که رسیده است
نماز متوسوف ... آخر بود
نگفته و از آن پس کتاب ...
امر شد و نیز خادم گفت که نشنیدم زبان
فارسی ... در ... مردی
فاید و در حقیقت خبر ...
هست در کره ... اد ...
... طاهر ... در ...
او بود طاهر ... بود ...
او بود از ... بجز سال ...
... در قلم ...
یا فوشی طاهر ... در این
... بر ... و
او ... را ... داشت
از او ... که ...
... یا موسی ان الملأ
یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج
انی لک من الناصحین ار
... جماعت ... در ... شر
... از ... آن
بگریز

باد کیفیت و چون حکم وفات کرد پسرش عبد الرحمن بجای پدر بنشست مردمان از صلب ابیع
خبر یافتند از دو جانب اطراف ... قرطبه ... آن ... اسلام ... نظیم و چون
از ایشان ... طلب ... و ... از ...
از سایر طوایف ... طلب ... بود و جمعی کثیر فراهم شدند عبد الرحمن
این خبر ... تفرق ... ایشان ... جماعت ... ما
در ... هر کس ... اورا ... از ... عبد الرحمن
... فراهم ... قتل کند ... لشکر
... اهل ... بعضی ... عظیم ... و کشته ...
گشت و ... از ... فرار ... خیال
... کرد ... از ... در
... بزرگ ... در ... گر ...
... در ... بیرون ... سوم اطاعة
گشت ... مرد ... در این ... اشکال ...
بحربن عبد الله بن خالد ... از ... باز ... بود
... ابراهیم ... حج ... سعد ... غرق
... از ... بیکار ... بجانب ... جماعت شدند
... در این سال در اندلس جماعت ... بود
... و غلاء ... بغداد ... اسب ...

بیان عدة حوادث و سوانح سال
دویست و هفتم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

اندر این سال در مملکت عراق قحط و غلاء بالا گرفت و بهای ارزاق چندان فزونی
جست که بهای یک قفیز از دانه گندم چهل درهم بالا رفت و درهم ... و در آن
سال محمد بن حفص والی طبرستان و رویان و دنباوند گشته و در این سال ابو عیسی
رشید مردمان ... و در این سال موت ... که ... ابن ... والی
موصل ... بن ... و غیر ... از جهت ... ایشان ... آن ... که در بلد

قحط عراق ... ابن حفص والی طبرستان و رویان و دنباوند ...

حکایت ...

قطعه ...

وفات وهب بن جریر
وفات عمر بن حبیب
وفات عبد الصمد بن عبد الوارث
وفات عبد العزیز
وفات ازهر بن سعید
وفات ابو النضر هاشم
وفات واقدی
وفات محمد بن ابی رجاء
وفات ابن کناسه
وفات یحیی بن ابی بکیر
وفات فراء نحوی
وفات ابو عاصم موصلی
وفات ابو عامر

و بعضی روایت نموده وفات را در تعقیب سعید بن ابی کثیر آن ابن حبیب و در دسکره
با انجماعه حبش در آنجا وصیتی نموده تقدیر دیر که در وادان ایشان سو نموده برده باز
شد و در این سال وهب بن جریر فقیه و عمر بن حبیب عدوی قاضی و عبد الصمد بن
عبد الوارث بن سعید و عبد العزیز بن ابان قرشی که قاضی واسط و حفص بن عمرو بن
حبیب بن عمرو بن حریث مخزومی فقیه و بشر بن عمر الزهرانی الفقیه و کثیر بن هشام
و ازهر بن سعید السمان و ابو النضر هاشم بن قاسم که از تلامذه لیث بن سعد بوده و هم در این
سال محمد بن عمر بن واقد الواقدی رحلت نمود کتب بسیار آورده که مشهور است
سال و در این سنه ملاله ساله بیت بینوا از عالم و با خلاف علما در وفات و عقاید
او که معروف است در کار روایت حدیث ضعیف شمرده شده این سخن در ذیل جلد اول
مشکوة الادب شرح حال ابو عبدالله محمد واقدی و حکایات آن با تمام اشارت
رفته و در این سال ۹ ذی الحجه در جنب نالیت مقام مذکور مدفون و هم در این سال
محمد بن ابی رجاء قاضی از اجله اصحاب ابو یوسف صاحب ابو حنیفه بود از این جهان
به سبب آفات و رنج رحلت بسرای جاویدان نمود و هم در این سال محمد بن ابی
عبد الرحمن بن عبد الاعلی معروف به ابن کناسه صاحب ... جا و دیوان کرده
در این عام تقی ابو ابراهیم بن ادهم زاهد مشهور است علم و ثبت و نشر داده
اهل عالم بوده و نیز در این سال یحیی بن ابی بکیر ... و نیز در این
سال فراء نحوی لغوی ... ابو زکریا و شرح حالش
در جلد اول مشکوة الادب ... در این کتب ... مسطور است و اما در این سال ابو عاصم
موصلی کوفی ... و هم در این سال ... بن عیاض
ابن ... موصلی ... از اسناد روایت ... اخبار

بیان وقایع سال دویست و
هشتم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

وقایع ۲۰۸

در این سال حسن بن حسین بن مصعب از خراسان بجانب کرمان رفته و علم
مخالفت و عصیان ... احمد بن ابی خالد بجانب او ... راه ... و گوشمال
مقهور او ... و در ... معروض ... دارغ از آن ... در ...

و در این سال

قضاوت اسمعیل بن حماد
قضاوت بشر بن ولید

و در این سال اسمعیل بن حماد بن ابی حنیفه مجتهد قضاوت بصره گشت شرح حالش
در ذیل جلد اول مشکوة الادب رقم کرده ایم و در این سال محمد بن عبد الرحمن مخزومی از شغل
قضاوت عسکر المهدی منفصل و بشر بن ولید کندی بدان شغل منصوب گشت این
وقت یکی از شعرا این شعر را انشاد کرد

یا ایها الرجل الموقر ربه ... قاضیک بشر بن الولید حمار
ینفی شهادة من یدین بما به ... نطق الکتاب وجاءت الآثار
ویعد عدلا من یقول بانه ... شیخ یحیط بجسمه الاقطار

لشکر کشی عبد الرحمن اموی ببلاد کفار

و نیز در این سال عبد الرحمن حکم اموی صاحب مملکت اندلس لشکر بجانب بلاد کفار مامور
و عبد الکریم بن عبد الواحد بن مغیث را برایشان امیر ساخت عبد الکریم با آن سپاه باطراف
البه و قلاع آن نواحی و بلاد البه ... و غارت ... اینه ... حصن
و قلعه ... مصور ... و ... نقض ... ازد ... ماخوذ
... نقض ... امیر از مسلمانان ... نقض و اموال ... العزر
بغنیمت گرفته ... و بسیاری از ... مسلمانان ... و این واقعه در ...
... و ... که ... الف قطعیه
... و لام ... و ... الف ... از
از اقلیم ... در زمین اندلس ... و ...
و ... در اندلس از اعمال ... در کنار دریا در طرف
و این ... و این لفظ ... در معجم البلدان مذکور
... بلد ... معلوم ...

بیان حوادث و سوانح سال دویست و
نهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

حوادث ۲۰۹

وفات موسی بن امین
وفات فضل بن ربیع وزیر هارون

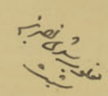
در این سال موسی بن محمد امین بن هارون ... که ... و ولایت عهد او ... در ماه شعبان
در ... لکو ... اقامت بسرای آخرت ... در ... جا ...
و هم در این سال ابو العباس فضل بن ربیع بن یونس ... وزیر ... رحلت
اقامت بسرای جاویدان کشید ... در جلد اول مشکوة الادب شرح حال فضل بن ربیع

و پدرش ربیع بن یونس ابوالفضل وزیر ابوجعفر منصور بوده است و نیز در اثر این کتب
[illegible] و مخالفت فضل با یحیی و وزارت او در دستگاه [illegible] و محبوس شدن
[illegible] و سبب ادبار او [illegible] و وفات فضل در ذی القعده سال مذکور
اتفاق افتاد و در این سال صالح بن رشید [illegible] اولاد رشید [illegible]
حج اسلام بگذاشت و هم در این سال الیسع بن ابی القاسم صاحب سجلماسه [illegible]
[illegible] سجلماسه [illegible] و دیوار ساخته [illegible]
[illegible] در جنوب مغرب در طرف بلاد سودان در پایان آن [illegible]
شهری عظیم [illegible] در بیابان مغرب در بلاد بربر ده روز راه است و دارای [illegible]
و انهار کثیره است پس از وفات الیسع مردم سجلماسه [illegible] برادرش منتصر بن
ابی القاسم [illegible] معروف بمدرار [illegible] آن اقطار [illegible]
[illegible] و هم در این سال عبدالله بن [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] از بلاد اندلس [illegible]
او [illegible] برادر [illegible] و هم در این
سال عبدالله بن ابی [illegible] و هم در این سال
یونس بن محمد مؤدب [illegible] و نیز
در این سال قاسم بن [illegible]
و نیز [illegible] در این سال سعید بن تمام در بصره وفات کرد و [illegible] سال عبدالله بن
جعفر بن سلیمان [illegible] و نیز حسن بن موسی الاشیب
رخت [illegible] قضاء طبرستان [illegible]
[illegible] و هم در این سال ابن المبارک [illegible]
معروف [illegible]
و [illegible]
[illegible]

پایان وقایع سال دویست و نهم
هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

حج صالح بن رشید [illegible]
وفات الیسع بن ابی القاسم
وفات عبدالله [illegible]
وفات عبدالله [illegible]
وفات یونس [illegible]
وفات قاسم [illegible]
وفات سعید بن تمام
وفات عبدالله بن جعفر
وفات حسن بن موسی
وقایع سال ۲۰۹

در اینسال



در اینسال عبدالله بن طاهر بن [illegible] نصر بن شبث [illegible] کیسوم [illegible] در انداخت و
[illegible] طلب امان [illegible] کیسوم [illegible]
[illegible] است از اعمال سمیساط [illegible] دارای بازار [illegible] و قلعه بزرگ
واقع بر قلعه است سمیساط [illegible] در کنار فرات [illegible] و دارا [illegible] در
قلعه آن [illegible] و منقوط [illegible] و از اخبار این سال
[illegible] محمد بن جعفر عامری [illegible] ثمامة بن اشرس [illegible] جزیره
[illegible]
امیرالمؤمنین محمد بن جعفر عامری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فضل بن ربیع و عیسی بن محمد بن ابی خالد [illegible]
و اموال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی بن ابی خالد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فضل بن ربیع [illegible]

دست کیفیت دست تربیت و حشمت نعمت دولت [illegible] ثابت و حالت اسلاف او نیز
در حضرت تو مشکور است لاجرم اسباب در این جمع نبود او موجب عفو و اغماض
بگشت و اما سبب یکی از حاکمان در روزگار [illegible] دولت [illegible] و سابقه
او و سابقه پدران او معروف است ناچار [illegible] و جر[illegible] بود پوشیده
و اما نصر [illegible] او [illegible] دستها و [illegible] نعم [illegible]
خزانه اسلاف در حق او مراعات نموده [illegible] از کثرت [illegible] بانو
[illegible] است [illegible] لیکن دسته از وی برون داده تا [illegible] باطل بود
دانمود و حال حضرت [illegible] چون این کلمات [illegible] نصر [illegible] رسانید [illegible]
برزد و [illegible] در حضور [illegible] حاضر شده [illegible] داد [illegible] آنقدر [illegible] چهار
صد هزار [illegible] مقصود [illegible] بود [illegible] ادم [illegible]
بخواهد [illegible] شود باینکه سواران [illegible] او [illegible] خان [illegible] اگر
او با [illegible] عبدالله بن طاهر [illegible] او [illegible] چهار جانب [illegible]
[illegible] در طلب [illegible] عبدالرسول [illegible] قبول [illegible] و نصر از آنگاه
[illegible] عبدالحکم [illegible] دولت [illegible] او [illegible] استاد
[illegible] وجه نصر [illegible] ابن عبدالله [illegible] نصر بود [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] و نصر [illegible] بود [illegible] ماه [illegible] بود
[illegible] جعفر بن محمد عامری [illegible]
نصر بن شبث بود [illegible] قبول [illegible] از درگاه [illegible]
[illegible] سوگند [illegible] حکم [illegible]
[illegible] تا [illegible] نصر بن شبث [illegible]
[illegible] آنگاه [illegible] از آن [illegible] عبدالله
بن طاهر [illegible] نصر [illegible] کتابی به نصر [illegible] عاقبت [illegible] و
مفارقت او از [illegible] بن عمرو بن مسعده [illegible]
نصر [illegible] أما بعد فإنك يا نصر بن شبث قد عرفت الطاعة وعزها
وبرد ظلها وطيب مرتعها وما في خلافها من الندم والخسار وإن طالت

نامه عبدالله به نصر بن شبث

مدة

مدة الله بك فإنه إنما يملي لمن يلتمس مظاهرة الحجة عليه لتقع
عبره بأهلها على قدر إصرارهم واستحقاقهم وقد رأيت إذكارك
وتبصيرك لما رجوت أن يكون لما أكتب به إليك موقع منك فإن الصدق
صدق والباطل باطل وإنما القول بمخارجه وبأهله الذين يعنون به ولكم ما لك
من عمال أمير المؤمنين أحد أنفع لك في مالك ودينك ونفسك
ولا أحرص على استنقاذك والانتياش من خطائك مني فبأي
أول أو آخر أو سطة أو إمرة إقدامك يا نصر على أمير المؤمنين تأخذ
أمواله وتتولى دونه ما ولاه وتريد أن تبيت آمنا أو مطمئنا أو وادعا
أو ساكنا أو هادئا فوعالم السر والجهر لئن لم تكن للطاعة مراجعا وبها
خانعا لتستوبلن وخم العاقبة ثم لأبدأن بك قبل كل عمل فإن
قرون الشيطان إذا لم تقطع كانت في الأرض فتنة وفسادا كبيرا
ولأطأن بمن معي من أنصار الدولة كواهل رعاع أصحابك ومن
تأشب إليك من أداني البلدان وأقاصيها وطغامها وأوباشها
ومن انضوى إلى حوزتك من خراب الناس ومن لفظه بلده ونفته
عشيرته لسوء موضعه فيهم وقد أعذر من أنذر والسلام ای نصر بن شبث
بدانکه رتبت طاعت و عزت آن و خنکی سایه آن و طیب ریع آن و فواید
و خسارت خلاف طاعت [illegible] نیک میدانی و اگر [illegible] زمان مخالفت تو [illegible]
[illegible] [illegible] واقعیت [illegible] اسباب عبرت [illegible]
و [illegible] اصرار و استحقاق [illegible] کرد و [illegible] و غایت [illegible] تو تذکار
[illegible] و تبصیره [illegible] چه [illegible] در جواب [illegible] و [illegible]
سازد [illegible] صدق [illegible] و باطل [illegible]
اهل [illegible] از کارگزاران و عمال امیرالمؤمنین [illegible] تو
نگرده [illegible] تو در مال تو و دین تو و جان تو سودمندتر [illegible]
و انتعاش [illegible] از تو حریص تر از طاعت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

اموال او سو بگیرد و با دیگران بپیوندد بجوید و در ملک و معرکه فتنه انگیزی عطا نموده در
ولایت و ایالت او داخل است برقرار از حکم و اراده او بیرون شود و با این حال و این
تا اینکه خلیفه بر خلاف بر در بستر راحت است تکیه کرد و بالین از آسایش بالا نهاد
و در فواید این است و حاضران دانسته دار میدان و کمکی در ملازمت نتوانستند
سو که ناچار افسر او بر پوشیده و انکار عالم است اگر سر با طاعت باز نگردانید و در
سوم طاعت و انقیاد نرم نکوکاران وزیری نشود کار دار و خلاصی عاقبت دولت
فرجام و خار سه دیکام نشود و از آن پی برای جنبه و مکافات تو به هر کار سبقت کرد
تا زایش در کار سهم نبینم چه در شریعت ملک و قانون فلاح وجهت این صفی ملکی شو
از قارد فساد کرده و فتنه و ناکردمان شیطان صفت بکسازد و شاخ و برگ شان
بصرصر فنا و زوال و دستبرد غارت ناچیز کند اگرچه این نکته آنکه بی عظیم
و اکبر عظیم در عموم خلق و صفات این زمین برخیزد و با لشکری بزرگ از امرا و ان
دولت و جنگجویان با صولت بر انسوی بتازم و برد دیگر شود در نها یک بلده تمام
و از تمامت جنگاوران جمهور را بر بردارم و از تو و یاوران تو ما به فتنه
و شورش انگیز بلاد و عباد جنبنده نگذارم وقد اعذر من انذر فرا گیر شرط
نصیحت بود سو گفتم کنای مره فلافرق دهاه خیمه ذنب والسلم طریکه و سکار به
عبدالله بن طاهر با نصر بن شبث تا بر در طلب امان سوابق نجات استمداد نمود آنوقت
عبدالله با نون نوشت و با زیفوه او بود حصار داده و کار شو خندان بود در سوار نخه
دران دیگرگان و یاران او بدو از بیم آوازه سطوه هلاک و دمار رسانیده است اما کار
نخ اینکار امان شده است نامه در جواب عبدالله نوشت امان نامه او بود نوید و عبدالله
بر این صورت امان نامه برای نصر بن شبث نوشت اما بعد فان الاعذار بالحق
حجة الله المقرون بها النصر والاحتجاج بالعدل دعوة الله الموصول
بها العز ولا یزال المعذر بالحق المحتج بالعدل فی استفتاح ابواب التایید
واستدعاء اسباب التمکین حتی یفتح الله وهو خیر الفاتحین و
یمکن وهو خیر الممکنین ولست تعدو ان تکون فیما لهجت به احد ثلثة
طالب دین او ملتمس دنیا او متهور یطلب الغلبة ظلماً فان کنت للدین

صورت امان نامه نصر بن شبث

تسعی

تسعی بما تصنع فاوضح ذلک لامیر المؤمنین یغتنم قبوله ان کان حقاً فلعمری
ما همته الکبری ولا غایته القصوی الا المیل مع الحق حیث مال
والزوال مع العدل حیث زال وان کنت للدنیا تقصد فاعلم امیر المؤمنین
غایتک فیها والامر الذی تستحقها به فان استحققتها وامکنه ذلک فعله
بک فلعمری ما یستجیز منع خلق ما یستحقه وان عظم وان کنت متهوراً
فسیکفی الله امیر المؤمنین مؤنتک ویعجل ذلک کما عجل کفایته
مؤن قوم سلکوا مثل طریقک کانوا اقوی یداً واکثف جنداً واکثر
جمعاً وعدداً ونصراً منک فیما اصارهم الیه من مصارع الخاسرین
وانزل بهم من جوائح الظالمین وامیر المؤمنین یختم کتابه بشهادة ان لا
اله الا الله وحده لا شریک له وان محمداً عبده ورسوله صلی الله
علیه وآله وضمانه لک فی دینه وذمته الصفح عن سوالف جرائمک
ومتقدمات جرائرک وانزالک ما تستاهل من منازل العز و
الرفعة ان انبت وراجعت ان شاء الله والسلام چون عبدالله
و بهانه بهم بو لتی از در حق در آ تحجب خواند که از نصر و فیروزی ما مرده
و خوشتر است و احتجاج در زمین بعدل و ماه دعوت خواند است اعز و جلال
بان موصول است و کسی که بهانه جوید عذر آورد نه بحق و احتجاج نماید هم لحظه
حسیر ابواب تایید و اسباب تمکین بر او گشاید و او را مستوجب از بدار
باشد تا آنکه خدا ابواب تایید بر او گشاید و او را توبه دلت
تمکین ممکن کوله و تو درین غارت دین با آن کار بیرون نخواهی بود از سه
حالی بیرون نباشی یا طالب دین یا خواهنده دنیا یا در حال تهور یاغی و ازروی
ظلم و ستم در طلب غلبه هستی اگر این بود کوشش تو در طلب دین بیان نمود که تا
در حضرت امیر المؤمنین مکشوف دارد اگر موافق حق باشد قبول این خدمت را
غنیمت شمارد سو گنه که آن مهم همت کبری و غرض اقصی امیر المؤمنین جز میل
با حق در آنجا که حق بشتابد و هم چنین عدل هر جا که عدل میل نمی گردد
و اگر این رنج و سعی تو در طلب دنیا بر خود هموار داری باید خاطر و اندیشه خود را در این کار

دانچه بود بخود مستحق آن بماند در سکاه امیرالمؤمنین مکشوف داراکنده
شد ... آن بوالد و برادر ... با تو ... ابوقاسم ... امیرالمؤمنین ...
... لذا ... از او ... ممنوع و محروم ... هر چند آن کار دکوار ...
واکر ... [illegible] ... طلب ظلم ... مردم ... بود ... مردم ...
... [illegible] ... امیرالمؤمنین ... کند و در این کار ...
... [illegible] ... طریقه تو ...
قوت ... [illegible] ...
و در ... [illegible] ...
آمده ... [illegible] ... امیرالمؤمنین ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
عزم ... [illegible] ...
... [illegible] ...

بیان حوادث سال دویست و
نهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

در این سال ... بن ... صدقه بن علی معروف بزریق که در ولایات
آذربایجان و ارمینیه ... احمد بن جنید ...
در کار ... احمد بن جنید ...
بطرف ... [illegible] ...
... آذربایجان ... در این سال ...
مردمان ... در این سال میخائیل ...
... [illegible] ...
... توفیل بن میخائیل ...
منصور بن نصیر ... امیر ...
... در این سال ... امپراطور قسطنطنیه
و ... [illegible] ... انعقاد مصالحه شد

۲۰۹ حوادث

... در آذربایجان

ولایت ... در آذربایجان

حج ... مردمان

وفات میخائیل ... سلطنت توفیل در روم

انعقاد مصالحه ...

و هم در این سال ... و دزدان بحری ... جزیره ...
امپراطور قسطنطنیه ... و ... در این سال ابوعبیده
معمر بن مثنی لغوی ادیب ... از معارف ادبا ...
... [illegible] ... مشکوة الادب ...
از ... [illegible] ...
و بعض وفات ... [illegible] ...
... [illegible] ...
در ... [illegible] ...
و هم در این سال ... بن عبد ...
انتقال ... بن عبد الحمید ...
بیان وقایع سال دویست و دهم
هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

در این سال ... ابراهیم بن محمد بن عبدالوهاب بن ابراهیم امام معروف
با بن عائشه ... و نیز ... ابراهیم افریقی ...
... [illegible] ... ابراهیم بن ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... ابراهیم بن عائشه ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
در کار ... ابراهیم ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

... جزیره ...

... ناپر ...

وفات ابوعبیده لغوی

وفات ... طالبی

وفات ... فضل ...

۲۱۰ وقایع

باری تن زنان در جامه و هیئت زنانه نزد او میبرد و مادر المعتضد که او را فتنه
ولکن باز لونیشه خالیست و در این وقت آن که با سودار با ابو ایمن این
مادر بود به اکثر به قوت خوشنود البرکه را دعظیم ایشان محمود داد
الحسن لوبراه خوکذارد و از حال دل دای برد و سی نکته چند از عصر ظلمان
اکثر را خالد شد در حق آن زنان بکار بستند و در آن روز که المعتضد
مردی جاشد و دارا شانه و نقاشی لاجرم الیه او تقی صاحب المسلمیه بود
صاحب المسلمیه از ایشان از برکت ابوالیمن از جمله اکابر اتباع
دارند و صاحب المسلمیه دست مفلکین دیقنعم از دولت بر کشید و مال ابوالیمن
بو به لکه صاحب المسلمیه ابوالیمن بود صاحب خبر بغداد که و او را لوانش خیت
و برد او بود موشی برد و در حرکت یعنی مرد خشی حج یعنی دان حرام داد و او
را او دلکاه به اشته و خیر جمع برده و او بود در لای یعنی شب رانش تا صبح
بر ایشان و بر پهلوی سیاه و لشکر یان او بود بکرده و هم کان که اتی نفقه بود
او این متنقب بود و گردن بفکنده و نیز آن مخفی بود آن التحاف نفعه
بود در سینه او باد و کشته مردان نیز و دیدار منزلکو نزد و جها و هم بالی
او بود فرشار که از وجوه او از نجیه در آمد یعنی بغو موت ابوالیمن بود تزل
احمد بن ابی خالد کمیر که و تعواد مجولی نیز مظفر برد آن که منه آن گاه بر بخوی
بانب حسن بن سهل بر فرجهشه ابوالیمن بود با خوبی بود و بو او از راند و حسن
در حق ابوالیمن شفاعت او وافی از در افرخ و او نبود بر آن که تواضع
ابی خالد که آن و نیز ابن کرخی و فاو خالد بن یزید بن یزید بود بغا داد او
بو تدبیر کنی که از بود و بو نیک و دشوار نه خست و او در عیال ابوالیمن او بعد
و بر دست مران یعنی مرا که ای خدا نکه بار کلاه بای او بار او بعفو و نیز برد از کارها
بی نوکود فهرست در آن کتب یعنی بابوران دختر حسن بن سهل زفاف بر شوهر دان
از مامون خواستار که از ابوالیمن راضی شود و یعنی نخواهی شفیع کردن خشنود
و پسر ال دوا دو نود ابراهیم بن المهدی

کجور با بود و کلمات یعنی با او

[illegible]

و در بغداد بن بنت نلق نه لاجرم تصور آن که مکوف و جنگی بود با آن جعفر و لشکر
شب پیراز حال به تنهائی که بنشسته یعنی باید و امیر از لشکریان که با او احمد
نکرد پس او بود محمد الحق ابن ابوالیمن دراکوفه و از آن پس او بود بوبنده ابی جعفر
محمد بن جریر طبری میگوید و ساعت نظر بر جشنه شهر بغداد روز سه شنبه نیم صفر بود
پس آن سو بوبنده ابی جعفر در آورده و بحفظ او موکل قرار دادند و در آن
روز سپس از آنکه ابن عایشه و محمد بن ابوالیمن افریقی و دیگر از سرداران
ابا بوالیمن و آخر سو عار بخواندند و قوم بغواری و در آن کار بز
بر ایشان یعنی لطف بیرب از انه بر بادهب و با جمعیت با ایشان بعضه در کار بعد
ابوالیمن بن سعد شد و جنگ بخزرت نکوبید سوار عمار او سواران داد
جدد ربطق براعلی التقوم او تواند نخو بن نوان حالی حکه بغداد از ان بطبق
یعنی خبر خالده ایشان در آن اندیشه بشده و در زندان زیاد نیز و نقب
زنند و از حبس فرار کنند و جمله بود انجاعت بیگر و قبل از آن در زندان
از جانب اندرون زندان بسته بعضه که میکس بود راه نمی یافت بر ایشان اندکه
و از آن را د لکوار ایشان با خبر بعضه جمع شده در رسید و زندان را بابان صدا آلوده
بسته بر رعیتی یعنی رس منزه یعنی در همان ساعت خلیق برنشسته و بکار زندان
آمد و کنار حی بود حصار که و کرد ایشان لو در هسته بود و ابن عایشه را نسبت
یعنی دست ایشان زنده بر از وجی از حق او را بدید جنگ بود بر خبر یعنی
برد از او وجی حجگاه روز که شب در رسید خبر ابن عایشه بود از دار
فرود آوردند و لکش که و بردن ناز نامه در مقابر قریش دفن نمودند و این اول
از دار بردار او نمود در مقابر خیزران در فاکن برده نزد میران بود که از گذشته
و ابوالیمن بن عایشه اول کسی بود از بنی عباس در زمان خلیفه مقلوب که
بیان دست به دقتی بود

یعنی خواب ابراهیم بن مهدی بعفو

و در این سال در شب سیزده هم از ربیع الاخر ابوالیمن بن مهدی بود و کلاه فروشی
بلدرانید و چنانکه مذکور شد مخفی گشته گرفتار شد و این حال در آن کسی بود ابوالیمن

باقی

محمد ما بخی در حجر ما در یعنی لبث که
جنان اطفار قتل او بود کشتن
و قوی کرده عبال لمکه
یا امیر المؤمنین صاحب ابن عایشه
وقت نقض
تو بخدا از بیانه هم دان للکوفی
ابن قول ضرار غرو قتل بود بخطر
ما کان لاهل المدینة ومن
حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول
الله ولا یرغبوا
بانفسهم عن نفسه این
ای بهده دل یعنی کار کرشد
و با عباسی صحبت بگذرانید تا
بان مطلق ابن عایشه در
آنجا که بعود اسیر نزد حج
ابن عایشه بود بکشتن کی
کرده امیر المؤمنین جازه
بود در کلام مجمل سخن کی
قبحه الله فی الاولاء
از ضرار در کار خونی است بر بغیر
زند که بود حج خون کاردار
خون حوزن سکی بر گردد و مجلس
التفصیل کند یعنی کمتر
این نکته بود او از آنکه بر خب
شدم اکثر بود شدم شنودم
خونی این ترک او ابن عایشه را
بر گیتی بغو موت کرده بود
در دهم بعباسی علو بود ادهم

اکنون در این تاریخ سطری چند [illegible] ابراهیم بن المهدی [illegible] برادر ابو اسحق بن
هارون الرشید [illegible] ابو اسحق [illegible] برادر [illegible] ابو [illegible]
در آن [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible]
یا امیر المؤمنین ولیّ الثأر محکّم فی القصاص والعفو أقرب للتقوی
ومن تناوله الاغترار بما مدّ له من اسباب الشقاء امکن عادیة الدهر
الدهر من نفسه وقد جعلک الله فوق کلّ ذی ذنب کما جعل کلّ
ذی ذنب دونک فان تعاقب فبحقک وان تعف فبفضلک
ای امیر المؤمنین [illegible] در این [illegible] قصاص محکم [illegible]
[illegible] عفو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عقاب [illegible]
[illegible] فضل و عفو [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
والذنبُ [illegible] عفو الله عزّ وجلّ وهو اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عفو [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم

این [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لاسمّ [illegible]
ولا [illegible] یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
ذنبی الیک عظیم وانت اعظم منه فخذ بحقک او لا فاصفح بحلمک عنه
ان لم اکن فی فعالی من الکرام فکنه

[illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اتیت ذنبا عظیما وانت للعفو اهل فان عفوت فمنّ وان جزیت فعدل
[illegible] عفو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو اسحق [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] مثلک [illegible] وان عفوت عنه لم تجد مثلک [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]

[illegible] ابراهیم

[illegible] ابراهیم

وجان گناه بزرگ او را و روی بمخالفت تو کشیده و زشت در کردار خواهم یاد کرد مانند تو را
در درگاه قدرت و دولت یافتی رحم از خیر کان بکار رشید بعصبیت عفو نمودی اینوقت
اینک سر زیر افکنده و تیغ کشته بر زمین بر بعد و این شعر سرود از در تمثیل بقوله

قومي هم قتلوا أميم أخي
فإذا رميت يصيبني سهمي

قوم و قبیله من اسیم برادرم بکشتند اگر در مقام قصاص بودم و خون خواهی
کنم در قصاص خون برادرم تیر بزنم خود را زخم زده ام و تیر بخود افکنده ام
از این سخن این شعر و حکایت آن باشد که مقصود این است مرا از آنکه برادرم را
قوم و عشیرت من بکشتند یکی از عوض ایشان کم شد اگر یکی تیر از قبیله خود بزنم که قاتل
اوست قصاص نمایم دو تن از اقوام کم میشود پس بهتر این است که از قصاص در گذرم
و مصیبت دو تن در حال شخص نصر این تیر از واردات این شعر در قتل ابراهیم عم خود
بیمی نخواهم بود از آنکه ابراهیم عم میکرد چون این شعر بخواند بر ملامت خود یقین کردم و تعقیب
از او در گذشتم و دیگر بار عظیم بگفتم آنگاه تسلیم شو گفته خود از امیرالمومنین او را
در گذشت، من گفتم ای عم باکی بر تو نیست گفتم ای امیرالمومنین گناه من از آن بزرگتر
است که او را بمیرانی بخشیده باشی و عفو تو از آن عظیم تر است ابو نتوانم تشکری بزبان گزارانم گذشتن مامون از ابراهیم
لکن مصرع میگویم

إن الذي خلق المكارم حازها — في صلب آدم للإمام السابع
ملئت قلوب الناس منك مهابة — وتظل تكلؤهم بقلب خاشع
ما إن عصيتك والغواة تمدني — أسبابها إلا بنية طائع
فعفوت عمن لم يكن عن مثله — عفو ولم يشفع إليك بشافع
ورحمت أطفالا كأفراخ القطا — وحنين والدة بقلب جازع

آنکه اتفاق مکارم بود با خیر حمله بود در صلب آدم برای امام هشتم یعنی مامون
نظام رحمت قلوب ... ترا از ترسیدن ترا گرفته و تو با این حال و این مرتبت
نسبت بهمه با قلب خاشع متواضع و اگر من بغوایت و راهنمائی مردم بد ابوالحی ترا
در ظاهر عصیان تو در آمدم لکن در باطن مطیع و منقاد تو بودم و تو از گناه کسیکه باید
از گناه او در گذشت بر گذشتی بی آنکه کسی در حق تو درباره او زبان بشفاعت

گشوده

گشوده و بر اطفال صغار چون جوجهای مرغ قطا و ناله مادر ایشان رحمت آوردی یعنی
بر زنان و کودکان امروز بر تو ثابت است از تو در گذشتم و مال و ضیاع مرا تو باز گرداندی این شعر خواندم

رددت مالي ولم تبخل علي به — وقبل ردك مالي قد حقنت دمي
فلو بذلت دمي أبغي رضاك به — والمال حتى أسل النعل من قدمي
ما كان ذاك سوى عارية رجعت — إليك لو لم تهبها كنت لم تلم
فإن جحدتك ما أوليت من كرم — إني إلى اللؤم أولى منك بالكرم

مال و ضیاع و عقار و ملک مرا بسوی من باز گردانیدی و پیش از بخشش مال مرا نیز
محفوظ داشتی و خون مرا از ریختن نگاه داشتی از خون من گذشتی بی گمان رضای تو بود بهمال
بجنسم تا چه رسد باز گردانیدن اموال چه این جمله از تو بود و بخون نجات نمود
و اگر اعاده عاریت نمی فرمودی نکوهیده و ملامت بر تو نبود پس اگر با این جمله الطاف
و عفو و احسان که درباره من فرمودی منکر بزرگواری و کرم و عفو و نعمت تو گردم
بهمه نکوهش و سرزنش شایسته ترم از آنکه شایسته تو کرم هستی تو بکرم و جود و علم
و گذشت خداوندی بی انبازی در آن و بیکس نبود آن شایسته و بایسته
هستی و شعرا دارای آن مقام و رتبت که سرشتند نیک مقام تو ...
دارای چنان مقام نبودند آن را نیک بنگرد هیچکس نشاید انکار نکوهش ...
... چون این اشعار بخواند گفت کلمات فصاحت ...
در ... و این کلمات از آنجمله است آنگاه ...
الحق نیز ... و عباس ... تو ... گفتم ای امیرالمومنین ...
در ... تو عفو ... لکن تو آنچه سزاوار آن ...
... از آنچه بیم ... امید وارم بود ...
از ... حیات ... عفو تو ... امید ...
... شفاعت ... بخشیدم ... که در حق تو ...
و بر تو ... از تو در گذشتم پس از آن ... دراز ...
آنگاه ... گفتم ...
... لکن

اونیز روی کینه تمام اطوار ... بود بگذشته لکن از تو نیز زمره در تصرف سلطان ...

درجنب ... در طلب ابراهیم بن مهدی کوشش نمود و او ... [illegible]

ابراهیم گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین ... [illegible]

[illegible]

[illegible — marginal notes]

... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]

[illegible]

یا صاح یا ذا الضامر العنس والرحل ذی الاقتاد والحلس

اما النهار ففی قصره ... عیشک یزیدک کلما تمسی

[illegible]

یا سرحة الماء قد سدت موارده اما الیک طریق غیر مسدود
لحائم حام حتی لا حیام له محلا عن طریق الماء مردود

رقعه چون این سوز و بیت برکشت و نزد من آمد در حال بعد ابراهیم بن المهدی عزاز و اکرام فاخر کنند و در مرتبت خواص جای دهند و بالی تمام بر نزد او دهند و ابراهیم را داد و اوراد این بشارت بداد و چون وقت رسیدن وی دراند کرد هدیه بفرستاد تا من در آمد و مطالبه بوسید و این شعر ها و آواز بکرد

البر بی منک وطّا العذر عندک لی دون اعتذاری فلم تعذل ولم تلم
وقام علمک بی فاحتج عندک لی مقام شاهد عدل غیر متهم
رددت مالی ولم تمنن علی به وقبل ردک مالی قد حقنت دمی
تعفو بعدل وتسطو ان سطوت به فلا عدمناک من عاف ومنتقم
فوت منک وقد لا فاتنا بید هی الحیاتان من موت ومن عدم

بعد از این شعر داوان قصیده کو چون پیغمبر ... از این چم ... امیر المؤمنین ... هر که از من جیزی نخواهد دید اگر چه جمع تو بینی ... فاد ... بر الحیری ... سرا که طاعت ... و امید دارم از تجوز ... هر که از تو جنین امری ظاهر نگردد و هم در اخبار مسطور است ... کورد ابراهیم بن ... حالت ذلّه و خفت ودهشت ... پیش ... و سلام ... از صوب بنشد ... وقفت علی رسلک یا امیر المؤمنین فلقد اعجب ولی ثاری والقدرة تحفظ الحفیظة ومن مدّ له الاغترار فی الامل هجمت به الآفة علی التلف وقد اصبح ذنبی فوق کل ذنب کما ان عفوک فوق کل عفو فان تعاقب فبحقک وان تعف فبفضلک ... این کلمات ... بر زمین افکنده ... از آن سر او آورده ... را از سر ... ابراهیم نظر کرد ... ابو اسحق معتصم و عباس ... امیر المؤمنین این ... از جهت ... ملک دارد ... عرض که ... کرده ... فی ... در عفو او گذشته ... که ... آن جرایم دارد ...

امید دارم

امید دارم دفع مهر و صوابه ترا ... اشتباه ... ابراهیم ... و کیش بعد از کلمات ... در ... نزدیک ... از ... علم ... از آنچه ... ابراهیم ... بنده ... و ... از ... ابراهیم

در جواب ... این ... اولادها ... الطول ... بکر

یا خیر من ذملت یمانیة به بعد النبی لآیس او طامع
وابر من عبد الاله علی التقی عینا واقوله بحق صادع
عسل الفوارع ما اطعت فان تهج فالصاب یمزج بالسمام الناقع
متیقظا حذرا وما یخشی العدی نبهان من وسنات لیل الهاجع
ملئت قلوب الناس منک مخافة وتبیت تکلؤهم بقلب خاشع
بابی وامی فدیة وبنیهما من کل معضلة وذنب واقع
ما الین الکنف الذی بوأتنی وطنا وامرع ربعه للراتع
للصالحات اخا جعلت وللتقی وابا رؤوفا للفقیر القانع
نفسی فداؤک اذ تضل معاذری والوذ منک بفضل حلم واسع
املا لفضلک والفواضل شیمة رفعت بناءک بالمحل الیافع
فبذلت افضل ما یضیق ببذله وسع النفوس من الفعال البارع
وعفوت عمن لم یکن عن مثله عفو ولم یشفع الیک بشافع
الا العلو عن العقوبة بعدما ظفرت یداک بمستکین خاضع
فرحمت اطفالا کافراخ القطا وعویل عانسة کقوس النازع
وعطفت آصرة علی کما وعی بعد انتیاط الوصل حبل القاطع
الله یعلم ما اقول فانها جهد الالیة من حنیف راکع
ما ان عصیتک والغواة تمدنی اسبابها الا بنیة طائع
حتی اذا علقت حبائل شقوتی بردی الی حفر المهالک هائع
لم ادر ان لمثل جرمی غافرا فوقفت انظر ای حتف صارعی

رَدَّ الحَیاةَ عَلَیَّ بَعْدَ ذَهابِها　وَرَعُ الاِمامِ القادِرِ المُتَواضِع
أَحْیاکَ مَنْ وَلّاکَ أَفْضَلَ مُدَّةٍ　وَرَمی عَدُوَّکَ فِی الوَتینِ بِقاطِع
کَمْ مِنْ یَدٍ لَکَ لَمْ تُحَدِّثْنی بِها　نَفْسی اِذا آلَتْ اِلَیَّ مَطامِعی
أَسْدَیْتَها عَفْواً اِلَیَّ هَنیئَةً　فَشَکَرْتُ مُصْطَنِعاً لِأَکْرَمِ صانِع
اِلّا یَسیراً عِنْدَما أَوْلَیْتَنی　وَهُوَ الکَبیرُ لَدَیَّ غَیْرُ الضّائِع
اِنْ أَنْتَ جُدْتَ بِها عَلَیَّ تَکُنْ لَها　أَهْلاً وَاِنْ تَمْنَعْ فَأَکْرَمُ مانِع
اِنَّ الَّذی قَسَمَ الخِلافَةَ حازَها　مِنْ صُلْبِ آدَمَ لِلْاِمامِ السّابِع
جَمَعَ القُلوبَ عَلَیْکَ جامِعُ أَمْرِها　وَحَوی رِداؤُکَ کُلَّ خَیْرٍ جامِع

ابن اثیر میگوید که ابراهیم این ابیات را سرود [illegible] که [illegible] یوسف علیه السلام [illegible] لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین امروز نکوهشی بر شما نیست خداوند شما را بیامرزد و اوست رحم کننده ترین رحم کنندگان ابوالفرج اصفهانی [illegible] برگشت و گفت ابراهیم [illegible] [illegible] محمد بن فضل [illegible] از خطاب و عتاب ابراهیم [illegible] [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فقد قتل الملوک قبلک اقل جرماً منه وان عفوت عنه عفوت عمن لم یعف قبلک عن مثله [illegible] ابراهیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فَلَئِنْ عَفَوْتُ لَأَعْفُوَنْ جَلَلاً　وَلَئِنْ سَطَوْتُ لَأُوهِنَنْ عَظْمی
قَوْمی هُمُ قَتَلوا أُمَیْمَ أَخی　فَاِذا رَمَیْتُ أَصابَنی سَهْمی

شعر [illegible] [illegible] ابراهیم [illegible] [illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible] [illegible] ابراهیم [illegible] سعید بن العاص [illegible] معویة بن [illegible] [illegible] [illegible] ابراهیم [illegible] سعید بن العاص [illegible] سعید [illegible] معویة [illegible] ابراهیم [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] [illegible] عفو [illegible] سعید [illegible] معویة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابراهیم [illegible] [illegible] [illegible] ابراهیم [illegible] [illegible]

ذَهَبْتُ مِنَ الدُّنْیا وَقَدْ ذَهَبَتْ مِنّی　هَوَی الدَّهْرُ بی عَنْها وَوَلّی بِها عَنّی
فَاِنْ أَبْکِ نَفْسی أَبْکِ نَفْساً عَزیزَةً　وَاِنْ أَحْتَسِبْها أَحْتَسِبْها عَلی ضَنِّ

[illegible] ابراهیم [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] [illegible]

مأمون یک شبی [illegible] ابراهیم را [illegible] در [illegible] بر گریه [illegible]
و برای مأمون [illegible] و [illegible] مأمون [illegible] بود [illegible]
ابن المهدی [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل حرب [illegible]
در هلاک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] ابراهیم
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible]
[illegible]
و ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] امیر المؤمنین
[illegible]

استغفر [illegible] عند الفعال مقام الاصل والورق
ان کنت عبداً فنفسی حرة کرماً او اسود الخلق انی ابیض الخلق

مأمون [illegible]

لیس

لیس یزری السواد بالرجل الشهم ولا بالفتی الادیب الاریب
ان یکن للسواد فیک نصیب فبیاض الاخلاق منک نصیب

[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]

ان اکن مذنباً فحظی اخطأت فدع عنک کثرة التأنیب
قل کما قال یوسف لبنی یعقوب لما اتوه لا تثریب

تحقیق در [illegible]

راقم حروف گوید چه خوب است دقیقه [illegible]
[illegible]
[illegible]
دارد در آن زمان که ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] ابراهیم بن المهدی [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] ابراهیم بن المهدی [illegible]
[illegible] و جود و بذل و [illegible] و خلاق [illegible]

اورا با آن ذلت و خفت سر و چشم و در عمامه نان بردهای بخوار دیدن خطاب بار
حیف حیف رحمت بمکان قناعت نمود داد و در روزی منیان و درد گران
وا با بسط طرب ممزوج گوانید تا یکبار در انظار مردمان بیان فرماید دیگران
برده که دل از کار نقلی و دنیا طلبی اعراض جهت مقبول شدی و بدانجا روان
دقیقی سو شود خنجر آنرا آنجه دهد قوم شکر در مجموع ... جهت داد و
برخود الشیخ فاسق بن فاسق بخولند در دهان قصه این شعرا بخت

این گاه ابراهیم مضطلعا بها فلصلی من یجوده لمارق

با فن کنه بخندید و گفت همین قدر ابراهیم سو ... ابیات کلی اوزدن
در کنارتم دیدار ... وجه خون دیده کردم و ابراهیم چندانکه زنده بود او را
از آن شهر واکی جامه فایق ... ما دانستند و حقیقت ابرد قبیلی
بغی حال است ابراهیم ... ومذکور لکردم اگر با فن او سو شکسته نه بار تو شکرا
وبعد از روز جزا یا ملاحظه صلهٔ رحم یا تنفقد و ترحم بود ببخشید این بود ابراهیم را
در فن غنا وحید عصر و فرید روزگار و او را با عود میل بیشتر و لوت درد
وطرا و به مجلس عیش خوش بود او سرانست از ... او سو نگاه کرد جهان
رسوار جامع مجلس علم خواص ... و طلب ... الکرام الصدق ... نکو
جلوه ابراهیم بن عایشه بود از زنان و خواننده ... بود و در خلافت ابراهیم
بسیار سعی نمود و با دیگران گرفتار شد و ... بود و ابن عایشه در دار او گشته

با این طراوت ... ابراهیم بن مهدی

بار دهان ... تو

در تاریخ نگارستان مسطور است که ابراهیم او ... بیست و دوم ذی حجه ...
ستم در بغداد مخفی شد و غلامان ... در طلب او کوشش ... کرد ... یزدهم
ابن الاکبر ... در جامه زنان گرفتار ... او ... مقام ...
... از ... در گذشته ملوک زنان ... سواز دی سؤال نمود ابراهیم
... نوبتی در ... آفتاب ... ایستاده ... و ...
سومیخواستم از منزل بیرون آمدم جهت آمد راه بر گرفتم تا جائی که ... نگاه کنی

حکایت ابراهیم از ... چوبه ...

بسته بود

بسته بود بر در آن ایستادم ... بدیدم ... لیکن بود با دلگشایی ... تمو
لحظه در جوار خود جائی دیدم بیک بیابان و در آن ... ریزانیم ... بر در خود در
او شعر او خود ... و در ... از آنرو ... بر ... سو ... انجا او ...
تا غلامان ... از ... چیز ... ابراهیم ... گرداند ... ما ... آواز در بر او ...
شخصی ... بر اوره ... گوشه ... و ... جند ... درکوره ...
همراه داشت ... زبان ... دکمی ... بردی ... گرم و دیدار
تو ... از ظرف ... بار ... شعر ... الفرد
... و ... ابراهیم ...
شعور ... از ... طعام ... بخوبی ... شراب ... غیب ... کتم ...
با شعر الفور ... از ... خاطر ... جند ... کورست ...
کرم ... چند ... از ... ابراهیم ...
غناو در ... شعو ... آنگاه عود ... بجای ... و ... بسیار
ساز و نواز ... ابراهیم ... ابراهیم ... دادم ... او را
... ابراهیم ... بنجم ...
نام ... ابراهیم در بام ابراهیم ...
بشنیدم عود ... کار آوردم ... فرا ...
آیم و صوت چند ... و نواز عود ... خوانند صوت ...
اهل دم سو حبت ... ایز ... آواز و نواز از ... آوازی
یکی ... در فرمت ... اسحق ... ام ... از ... بوشیدم ...
آنروز ... آوردیم ... آهنگ ... رقص ...
... عرب ... من ... آنچه دارم ...
تو ... تو ... ابراهیم ... بهانه ...
... عاشق ... در کتاب فرج بعد از شدت ... الخلفا
... ابراهیم ... بر ... ابراهیم ... دولت ...
ابی ... ابراهیم ... سو ...

حکایت ابراهیم ... در ...

و مجوی نمود و بیزار از تو بشلان جست احمد از این سخن ابی در درهم کشید و بوفه برخاست بزرد
و گفت این چه نیکو گفتی است و در حق من عبری اگر چنانی سر نبوده سر امیرالمؤمنین
نبود اما گرد گشت نموده و من در همه این کارها توقف و تقاعد کردم اما هیچ سنت شاد کلا
بحکم اگر انجام این بود پیر کسی کراه بسهو وخطا رفته اما چون این سخن بگفت تسه
در سرای محیط چیز از بردم خرسان بود ما دیدیم داشتا کار در او بار کی ان
مطلوب نبود گفتم باری فرمود چه اگر امیرالمؤمنین ما را بتو تبعتی فرمان داد که در
انجام این کار اشارت تو نیست و اگر سو نیز بنده را سو ینه که تقاضم و علوت
برخی گفتم بکار معذورم و جز بخواهان بود در همه حال با ئی سیاسی و دستاری نکلانه
برای آن کم توان حجت ما حسن ظن تو برای اعتماد که حقیقه بو حقیقت این شر
کرد این که بما خلیفه ادوکار و حرمت لکرار بری کوته همه احتمال امد و ادب
سلاح حجت آنکس لکنی که بوفه ادبو بایر سلطه سیاد و او غرض او
مناظرت و مطالبه بود و تقدم در میان باشد باین قلم گرانبو لاجرم فرار کلا
بیان میشاییم اما اما گونه گناهی این از من بود لیکن امیرالمؤمنین بود در موقف
مناظرت و سؤال فرمود او بود در موقف دیگر چه این سخن بگفتم تا سب
حفار بود که ادوره کا از ان حال بر از جهت احمد بن ابی خالد گفتی سخن او کی
بر حسب هر نفس و همراه بر سخن تو در رافعه و فی نیابت قدر تو و انفس تو و قدر
پاس ادبت و تحمر فی نیابت خلق و نفس تر و مقدار بزرگ برید احوال است
هم الکفر از آنچه بود این کرکتری در مقام حقوار و با نفس خود در حال التکلام این
بمفاوضه بود از فی در گردن ان تا فواید تعالی از کفر نشان تو در کرتو و چون بود نکاه و
دین و روز در اول احمر مگر ابنیهم بیک شب جز نیز از لیب برآمد با ما در رسول از آن موضع اقبال
داشتم برخاست ادکه از هر دو این بود گسته و در آمد برد بر آن ذرا بر اد تو و بر ایی برکند
دکان غریب روا ان جمع و چون پسلا صبر و صلح رسید سعود و حجاب مجو بود در آنجا را بکنا
و خود برانه و چون آن شیوه از هر دو این بود گسته و در آمد برد بر آن کرد دیگو با تو گفتم
بود تبه بر دن سپید بود در این جا به سو بر حسب احیاط در برف باد دلم تا اگر از در
شب چیزی بروفه نشد را سبب بزرگ و با خود خود بیشترم ۱۵ اگر خانم گرد کی صلاح شد خود بوده

بایم بجمله جز اهو برفت و هم در شب بازگشت و گفت خلیفه بیدار است گفت آنچه از تو ادام است
داده همه بگفته اما در این شب اینجا باشد و باز از نزد تو برانگیخت دانی شرم سپردیم
نکرد و کار بچه اینجا بود که اونیانی کار رسیده دیدم بخشش خلیفه برنشستم و بکار رست و سه کرت
دلشاد شدم شده تا کاهی او خواه گاهی بود این ظفر منه صحی و جای تو بود ذخ
فراهم و تو نیز با شیای مرسم الحنفا گرحجت لا دیر ینگزارد گرنه چیزی الحظه است
با شیوه ملحق دارای چیز این سخن بشنو دانستم را این سخن که است بود غالب
گشته است با خود گفتم از سخت بینه او بود بجم او بود غضب بر سر گفتم کرد گلی
با اجر گفتم گفتم تخم من داد گردی تو بر آن از خوار انجمن ولی در دنیا من کوشش کردن بمشفع
من چه توانم کرد و از دست من بشده و او هرگز نتواند زهر خلاف کان امیرالمؤمنین
انجام امرت هم گفتم من نتوانی کرد از آنکه گفتم من خواهم ما آنکه بو نجات دهم بر دو هم
کم و زیاد بود باشی و با خود گفتمان برین کاتب فرزند آن است و نه جان کوتاه
بطوب بود بلیغ گمار و فرزندان سبب کشته تو خم اتمام اتمه اما آنکه کوتم حرف بحرف
همان سوادا کس و در خط فرزند سعی با ن نج کهی جان کنم کنیم او را بکو ای خلیفه
اگر تو بو حقیقت بنده باشی هرانچه من از عقب حکایت نویسم و جز تو از سخن را با خلیفه در
میان آوری بیگاره اعادت این کلام بو از تو دریغ اشترکه تو نیز اعاده نکنی از آن
پس لا حاکم سکه فرمودم در عقب دادند سو مقصود ابراهیم از بن گو کهی
آنوقت بگو یا امیرالمؤمنین ابراهیم میگوید در آن روزگار از ان مرتو از آن فرزند
سرفراز بود و فرزند آن نه شدن را دادند روی او الا جو بود گویهر زراری فرصت
لکه بعد منزلی اشتیار رسو بر اقوار هار گفتم وکیع غوالت بولی کنم دلسه کردم
و از نقدوعت و ما رجب بتو بر ینز بر م و ملک دیار بو بتو تسلیم کردم و ملک وقت
و نجات خود بو دران کردم امروز تو بسجدت بر دست فلوه منکر است
و دیار کیت خو و بدران دنیا گان با نیات مراتب و مناریت و اسباب و طاعت
وفا تر و ارث و با شاخه در کشت و فرزند ابراهیم ابن ابی خالد مجوس دور بر هم
وجها و تن برقی بو تکلف و لا زم بشد و آید حتی عاد و حتی ضعف و اختلاف و بلا ای که
دیگر کار و ترا زکی حکونه تو ان مرد ماک بو تحریض و تحریفی و بر فروج بو تو تحریک و ترغیب

[illegible] خوش [illegible]
مرا فکند چرا احمد بن ابی خالد این رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible] السلام [illegible]
[illegible]
روز چند بود آن دختر حسن بن [illegible] در [illegible] ازدواج [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ولا قوة الا بالله العلی العظیم انا لله و انا الیه راجعون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حکایت ابراهیم از غلام سیاه

تا بگ

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وعسى الذي أهدى ليوسف أهله وعزّه في السجن وهو غريب
أن يستجيب لنا فيجمع شملنا والله رب العالمين قريب

[illegible]
[illegible]
[illegible]

ان الذي عقد الذي انعقدت به عقد المكاره فيك يحسن حلها
فاصبر فان الله يعقب راحة فلعلها ان تنجلي فلعلها

در این اشعار لطافت این شعر دلالت ادب و رعایت حشمت ابراهیم بیان [illegible]
به تشبیت او به ابیات و حصول مراد و رفع غم و غصه با [illegible] داد و
ابراهیم بوصل مراد [illegible] و [illegible] چند ابیات [illegible] از شعر او [illegible]

وراء مضيق الخوف متسع الامن — واول مفروح به آخر الحزن
فلا تيأسن فالله ملّك يوسفا — خزائنه بعد الخلاص من السجن

در این [illegible] روز [illegible] غم و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] و از [illegible] یوسف علیه السلام
و [illegible] ابراهیم [illegible] و [illegible]
و [illegible] ابراهیم [illegible] از شعر [illegible]

إذا الحادثات بلغن النهى — وكادت لهن تذوب المهج
وحل البلاء وقل العزاء — فعند التناهي يكون الفرج

[illegible] این شعر [illegible] ابراهیم [illegible] و از [illegible] علم [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] از [illegible] و [illegible] و
و آواز [illegible] و این شعر بخواند

شكونا إلى أحبابنا طول ليلنا — فقالوا لنا ما أقصر الليل عندنا
وذاك لأن النوم يغشى عيونهم — سريعا ولا يغشى لنا النوم أعينا
إذا ما دنا الليل المضر بذي الهوى — جزعنا وهم يستبشرون إذا دنا
فلو أنهم كانوا يلاقون مثل ما — نلاقي لكانوا في المضاجع مثلنا

[illegible] موعظت [illegible] و [illegible] بخواند [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] این شعر را بخواند

تعيرنا أنا قليل عديدنا — فقلت لها إن الكرام قليل
وما ضرنا أنا قليل وجارنا — عزيز وجار الأكثرين ذليل

وإنا لقوم لا نرى الموت سبة — إذا ما رأته عامر وسلول
يقرب حب الموت آجالنا لنا — وتكرهه آجالهم فتطول

[illegible] نیکو و خوب [illegible] و هر گونه [illegible]
و [illegible] و [illegible] داد
و [illegible] از [illegible] خواب [illegible]
[illegible] از خواب بیدار [illegible] و [illegible] علم [illegible]
ادب و [illegible] و کیفیت [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] و لطف [illegible] این [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] از خواب [illegible] و خریطه [illegible]
[illegible] و گفتم [illegible] و [illegible]
و [illegible] و از [illegible] که در این خریطه است در
[illegible] و [illegible]
آن خریطه [illegible] و [illegible] او [illegible]
[illegible] و در حق او [illegible] این [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] تو [illegible] دشمن بخواهم [illegible]
هرگز [illegible] این [illegible] در قبول آن [illegible] علم
[illegible] و [illegible] اعدا [illegible]
[illegible] و خریطه [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] تو [illegible]
[illegible] و [illegible] و از [illegible]
[illegible] از آن خریطه [illegible] قبول [illegible] و [illegible]
[illegible] روز [illegible] و [illegible] ابراهیم [illegible]

حکایت ابو [illegible]

در نهایت عیش و طرب و نیکوترین احوال بود [illegible] از آن امانت
[illegible] لاجرم دست از [illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حکایت ابو [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والله اعلم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مطایبات [illegible] ابراهیم

خاتمه در کتاب زهر الآداب و ثمر الالباب می‌نویسد که چون ابراهیم بن مهدی را بحضور
مأمون حاضر کردند [illegible] مطایبات سطوره [illegible] ابراهیم با ابو
اسحق معتصم و عباس در کار توقف ورزید [illegible] ابراهیم [illegible] امیر
امیرالمؤمنین در جواب [illegible] گفتم [illegible] از [illegible] لازم [illegible]
[illegible] اگر [illegible] نعمت [illegible] ابراهیم
[illegible] اینجا [illegible] از [illegible] و [illegible]
ملک [illegible] سلطنت در [illegible] توقف [illegible] داشت
[illegible] عادت [illegible] ابراهیم
این [illegible] ابراهیم
[illegible] نسبت [illegible]
و [illegible] ابن [illegible] ابراهیم [illegible]
جرم و جنایت [illegible] و فضل [illegible]
عفو [illegible] حق [illegible]
[illegible] ابراهیم عفو [illegible] محبوب [illegible]
[illegible] وجه [illegible]
[illegible] عفو [illegible] که [illegible]
[illegible] و علامت [illegible] یعفو الملک و لو لم
یکن فی حق [illegible] یبلغ الصفح عن جرمک للعفو الأمن [illegible]
و لطف [illegible] و احوال ابراهیم [illegible]
آن ابیات [illegible] ابو تمام [illegible]
در ذیل مجلد مشکوة الادب [illegible] حبب الی العفو حتی
خفت ان لا اوجر علیه [illegible]
[illegible] کم لک فی الذی من لذة و قته لم تحمد
[illegible] ابراهیم بن المهدی در [illegible] ابو اسحق معتصم [illegible]
قتل [illegible] کرده [illegible] مطبوع و لطیف [illegible] بوده

[illegible]

[illegible] در [illegible] مقام ذلت عظیم و قبول الکلام و [illegible]
[illegible] نسبت [illegible]
[illegible] احوال ابراهیم بن المهدی [illegible] شود [illegible] و سبب
[illegible] مأمون [illegible] ابو [illegible]
[illegible] لطیف [illegible] عفو و اغماض [illegible]
[illegible] قبول عفو [illegible] و دفع [illegible] او [illegible]
عفو [illegible] و قبول [illegible] شدن
[illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم و
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] ابراهیم در [illegible] تحریر میگردد

بیان اتفاق [illegible] بوران دختر
حسن بن سهل در فم الصلح

بوران [illegible] بوران دختر حسن بن سهل برادر فضل بن سهل وزیر مأمون
و نام او خدیجه است [illegible] در ذیل مجلدات مشکوة الادب مذکور [illegible]
از [illegible] در ضمن وقایع [illegible]
[illegible] فم الصلح [illegible] حسن بن سهل [illegible]
[illegible] ابراهیم بن [illegible] مقصود [illegible] بوران
دختر حسن بن سهل [illegible] تا باب حسن
[illegible] و [illegible]
[illegible] و حسن بن سهل [illegible]
[illegible] در قصر [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible] حسن [illegible]
[illegible] مقام [illegible] حسن [illegible] حسن [illegible]

۲۱۰ [illegible]

[illegible]

بفم الصلح داشتی و حسن و عباس دو دینار [illegible] المسور [illegible] اگر [illegible] افطار نمود [illegible]
جمله از افطار فراغت یافته دلت بشد [illegible] نجوید [illegible] ظرفی از زر [illegible]
و شراب در آن بر کشید [illegible] دست دراز کرد [illegible] در آن شراب [illegible]
حسن در گرفتن شراب و نوشیدن در شب [illegible] رمضان در [illegible] ازان [illegible]
شراب [illegible] دینار [illegible] حسن [illegible] حسن [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] اگر [illegible] نبود [illegible] دراز [illegible] اینوقت حسن [illegible]
[illegible] و بنوشید [illegible] در [illegible] محمد بن حسن بن سهل [illegible] دختر [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] شب [illegible] بوران [illegible]
و اینوقت [illegible] دختر [illegible] ام جعفر [illegible] فاخر [illegible]
و در این [illegible] بوران ام الفضل [illegible] حسن بن سهل [illegible]
بوران [illegible] ام الفضل [illegible] غلطان [illegible]
[illegible] بوران [illegible] جمع [illegible] ام الفضل [illegible]
دانه [illegible] دانه [illegible] از نویسندگان نوشته اند [illegible]
[illegible] دانه [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] غلطان [illegible] آن [illegible]
[illegible] دانه [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] المأمون [illegible] بوران [illegible]
[illegible] ام الفضل [illegible]
[illegible] بوران [illegible]
[illegible] ابراهیم بن مهدی [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] ام جعفر [illegible]
[illegible] بوران [illegible] شب [illegible]
بوران [illegible] آن شب [illegible]

این بود

[illegible]

[illegible] کار [illegible] حسن [illegible] در آن شب [illegible]
[illegible] بر آن [illegible]
[illegible] شده آن [illegible] بر آن [illegible]
[illegible] بوران [illegible]
[illegible] ابونواس [illegible]
و این [illegible] در صفت شراب [illegible]

[illegible] امتزاج بر آن [illegible]

کأنّ صغری و کبری من فواقعها حصباء دُرٍّ علی أرضٍ من الذهب

[illegible] ابراهیم بن مهدی [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] اینوقت [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] بوران [illegible] حسن [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نویسندگان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

تو و حسن بن سهل بانو و حسن تا سه قواد سپاه او را و [illegible] ایشان خلعت داد
و بعد هر کدام را جدا جدا بر تن زر و صله و [illegible] مبذول نموده [illegible] تمام همراهان مامون
با تمام [illegible] و مقدار نفقه و مخارج [illegible] در حق ایشان [illegible] پنجاه هزار بار هزار درهم
بر آمد و مامون نیز [illegible] در زمان انصراف [illegible] از فم الصلح
هزار بار هزار درهم از مال فارس بحسن تسلیم کرد و فم الصلح [illegible] را اقطاع حسن [illegible]
[illegible] در ماه [illegible] بحسن تسلیم نمود چه از [illegible]
بود حسن نشسته [illegible] در میان قواد و [illegible] و حشم [illegible]
نمود و چون [illegible] حسن [illegible] بفم الصلح باز گشت و حسن
[illegible] از [illegible] در آن مرقوم شده بود
[illegible] یا کثیر [illegible] تحویل
[illegible] و نیز از ابو الحسن [illegible] بن یحیی بن عبد الله [illegible]
حکایت [illegible] حسن بن سهل [illegible] در ام جعفر
[illegible] از جهت عقد [illegible]
روز [illegible] در فم الصلح [illegible] مجلس [illegible] ام جعفر از مقدار نفقه و
[illegible] بوران [illegible] از [illegible] از مقدار
انفاق [illegible] بیست و پنج [illegible] هزار درهم
در امر بوران انفاق نموده ام جعفر [illegible] انفاق نموده ام
بیست و پنج هزار [illegible] مجلس
[illegible] شمع عنبر [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] دود [illegible] شمع [illegible] آن
[illegible] شمع [illegible] ام جعفر [illegible] بوران بخشیده
و سبب [illegible] صلح [illegible] روز [illegible] بود و از
حمید طوسی [illegible]
[illegible]
[illegible] فم الصلح [illegible] باز گردانید

مقدار انفاق [illegible] در عروسی بوران [illegible]



دادن جعفر [illegible] بوران بخشید [illegible] فم الصلح [illegible] و میان آن
[illegible] و بعد از [illegible] در [illegible] دجله [illegible]
[illegible] در [illegible] صلح [illegible] از دجله [illegible]
شده و در [illegible] و شمال [illegible] دجله [illegible]
[illegible] این مواضع [illegible] زمانی دراز
در [illegible] مسکن داشته [illegible]
[illegible] حسن بن سهل [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] هر کس [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] حسن [illegible]
[illegible] در حق [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] حسن بن سهل از [illegible] در البصره [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بن سهل [illegible]
[illegible] بوران [illegible]
[illegible] روز [illegible] از شهر شوال [illegible]
[illegible] از شهر رمضان [illegible] حسن بن سهل
[illegible] فم الصلح [illegible] روز از شهر شوال [illegible]
[illegible] از فم الصلح [illegible]
[illegible] حسن بن سهل [illegible]
و این [illegible]
[illegible]

بارك الله للحسن ولبوران في الختن
يا ابن هارون قد ظفرت ولكن ببنت من

چه این شعر با معنی رسید گفت نخوانده این شعر چیزی دوانید مصراع خیر الخلقه خیر گفته
، شعر دیگر بگفته چه خواسته ای گفت هم خواجه بوران اندر شعر بوالحطم عنوان اوان
دولت [illegible] نبود ، گفت بود بازداشته ، گفت [illegible] رفتار شد و چون بود [illegible] شده
او بود [illegible] بود و دولت از وی بازداشت و چون روز دیگر برای [illegible] بود
حلوای لگام احمد بن یوسف الکاتب [illegible] در آمد و گفت ای امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] را [illegible] بود را [illegible] در [illegible] حرکت و ظفر [illegible]
معرکه [illegible] بوران و [illegible] که او در [illegible] این شعر ابجد

فارسی [illegible] بجرثبه حاذق بالطعن في الظلم
رام ان يدمي فريسته فاتقته من دم بدم

[illegible] در [illegible] تو خبر [illegible] آن شعر [illegible] بود [illegible]
گفتم [illegible] از [illegible] و [illegible] این [illegible] او [illegible]
بجهد این [illegible] خندان [illegible] در عقد [illegible]
[illegible] در [illegible] و در صحبت [illegible]
او [illegible] از [illegible] بجری [illegible]
[illegible] و بوران [illegible] او [illegible]
ربیع الاول [illegible] از [illegible]
[illegible] بوران [illegible]
[illegible] اخبار [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] بوران [illegible]
[illegible] مقرر [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] بوران [illegible]

مانعت

مانعت این آیت و انع طایت [illegible] فلا تستعجلوه [illegible]
بطلانت از [illegible] واقف گشت [illegible] از وی [illegible] و چون [illegible]
[illegible] بوران [illegible] آن [illegible] او [illegible] بوران
و [illegible] بود [illegible] بوران [illegible]
[illegible] از [illegible] آنکه [illegible] در
[illegible] سلطان [illegible] از زمان [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
هر یک از آن [illegible]
و مزاج [illegible] از آن [illegible]
در طلب [illegible] بوران [illegible]
برگشاید [illegible] آن [illegible] از آن
[illegible] آورم [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] طبیب [illegible] از آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] راحت جان [illegible]
آنکه [illegible] مطلوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] بوران [illegible]
[illegible] هر کدام
[illegible] مطلوب [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]

[illegible] بوران

فرادین [illegible] احوال [illegible]

لاجرم جز آنچه جز بختیشوع طبیب کسی نبود یاد تمام آن سینه وصایت بیذ و خلیفه
روز گار سواز کا نکاری با این خورشید کان کلعذار مانند که ابو یحیی قرو انداد که کتب
ابو الفداء ادب سطور سطور است حسن بن سهل بیرون از آنکه امیر دختر کی بوران
زفاف داد و تقاد سپاه و عمار در آن جهان داشته حسن بود بعد از وصلت
سوابق ایام و اوائل خوش و فلاح و فلاح خویش کثیر رحمت همچو بیغو
قَدْ تَوَلَّتْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَيَقُّظِ عَبْدِهِ فِي قُبُولِ أَمَتِهِ شَيْئًا لَا يَتَّسِعُ لَهُ الشُّكْرُ
عَنْهُ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحَقِّ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَدَامَ اللهُ عِزَّهُ فِي إِخْرَاجِ تَوْقِيعِهِ
بِتَزْيِينِ حَالِي فِي الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ بِمَا تَرَاهُ فِيهِ صَوَابًا إِنْ شَاءَ اللهُ هذا امیر المؤمنین
در این عظمت و حشمت ما در حق بنده خود در قبول زعفران گا بوران بوده رحمه
هیچ عرصه و نعمت این شکر و بیان سود ابو بکر هنگامه دامادی زم تجواهر و جای آن
در امور امیر المؤمنین ادام الله بر از بابی و اثاثی توانند و حکم محکم و توقیع رفیع
در تزیین حال دو در میان دو میان عامه و خاصه بطوریکه رای جهان آرای اولی
تصویب نماید صادر و محقق ظهور گردد چون عرضه داشت حسن بن سهل از نظر انور
بگذشت از جانب مأمون توقیعی بر این صفت صادر شد لِلْحَسَنِ بْنِ سَهْلٍ زِمَامُ عَلَى جَمِيعِ
أُمُورِ الْخَاصَّةِ وَكَتَبَ أَسْبَابُ الْعَامَّةِ وَأَحَاطَ بِالنَّفَقَاتِ وَنَقَدَ بِالْوِلَايَةِ وَكِتْبَةُ
الْخَرَاجِ وَالْبَرِيدِ وَخَيَارُ الْقُضَاةِ جَزَاءً بِمَعْرِفَتِهِ بِالْحَالِ الَّتِي قَرَّبَتْهُ مِنَّا وَأَتَاحَ
شُكْرَهُ إِيَّانَا عَلَى مَا أَوْلَيْنَا فَلَا جُرْمَ مِنْ آنچه در اوایل فرمان و شکر است و
امتناع و دیانت حسن بن سهل اقتدار امور جمهور و انتظام احوال خاص
و عام و جمیع تمامت کشور و لشکر و فتح و منع و جمع و خرج تمام مالک و تقریر
قضاة و تعیین ولاة و دلایل اسلام و نظام امور مملکت و تمیز درایت و جول
سیوطر دریای خلفای تولید و حیرت خود بوران دختر حسن بن سهل بود و چون شود ماه
هر کسی با نوانا خود تمام حرمت بنمود و در ذمه حسن که کتب مکتوب اعظم و در
فخری دادن بیا از نعمت و اندر و آن از اسباب نیات و نعمت حسن تمام بود و در آنچه
دعوت نامه جَلَّتْ فَذَاكَ خِفَّةُ الْبِضَاعَةِ قَصُرَتْ بِعَدَدِ الْهِمَّةِ وَكَرِهْتُ
أَنْ تَطْوِيَ صَحِيفَةَ أَهْلِ الْبِرِّ وَلَا ذِكْرَ لِي فِيهَا فَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِالْمُبْتَدَأِ بِهِ

بمخنه و بکته

لیمنه و برکته و بالمختوم به لطیبه و نظافته فرایستکم خفت بضاعت و کمی همه
از رعایت بر همت واداراک مقصود باز داشت تا جائیکه در خور ترتیب جلیل حسن علا و تحیت و
تهنیت جانی وصلت لایق است تقدیم بار کابید بما از آن طرف کنند دشوار است بر آنکه نیکو
صحیفه های تهنیت کاران و بار کرباز فرستادگان سود در هم بچیده و نام از فرو گذار
باشی لاجرم در خبر بدید تو بنگی فرا کنم تا از یک سیمت و برکت بنده و از آن دیگر
احسان به طیب و لطافت حاصل آید حسن بن سهل برده تو شر دان بود کفو و بخشی
با و بود یافتن سود پسندیده افتاد و بفرمود تا هر سو آنکه از دیار کرمان لکه زار
آورد بفرو آنکه و بیک کار در طعام برکت گردد و جامه عایشه و سلامتی بود دیگر بخند

۲۱۰ فتح مصر بدست عبدالله

یاد آن مسیر عبدالله بن طاهر بطرف
مصر و فتح آن مملکت و شتافتن عبدالله بن طاهر

خبر عبدالله بن طاهر از کار نصر بن شبث عقیل زغنه یافت داد و بوکبر سه از کسید
داشت که عقب ماین در امر او خبر بوسید داد و بوبسیر سوی مصر بود و خود احمد بن
محمد بن خالد که طاهرت کند در دار آن روز در مصر بهم آمد دو خبر عبدالله بن طاهر بمصر توکیل
شد و در یک منزل مصر رسید تیز از آن لشکریان خود بود رسید تا اطراف مصر در تو
و معوض را لشکر کاهی اختیار نمود و ابن السری خندق بر کار لشکر برادر که بود خبر آمد آن
آن لشکر به عبدالله بن سری جنگ بوسیل بسیاری بود که قرار داد و خود بود و اجابت لکه بغیر
بجانب آن سرزمین برخاست و سپاه ابن السری جایی بر کنار خط عبدالله بن طاهر آمد
وقت در قلعه طاهر داشته برابر شدند و سرزمین و جنگ کار لایق بدیدند و بر وی رود
عبدالله بن طاهر بفرستاد بخش از او و عبدالله بن سری بود و بخشی که در خود بجنگ بازگردد
ابن سری بجنگ سپید آنکه تن و جنگ کند بازد جمع عبدالله بن طاهر این خبر بشنید بفرمود تا
بسیار از لشکر و بر سر ابن سری بردند جنگجوی الا آنکه سواد دست جنگی نشاند و بسیار
سپاه سو خود که کشتند تا بسیاری و جنگی که تا سپاه تا آن لشکر تیز جنگ بودند
و از دو ازده ماه بعد از این سری و آن سواحل عرض جنگ ذاتی از آن
تند و جای ماندند و فرار نمودند تا در خندق فرود رفته و بسیار از آن جماعت نصر سب
بشر سپاه ابن طاهر تعاقب رسانیده شده بود از نعوط در خندق و دامنه یاران باز بردن

بگردد بخوبی جهد کرده و گردید و ابن السری فرار کرد و بفسطاط مصر او را بشد در دروازه
سو برادر نوکار و یاران و هر کس را در فسطاط منزل داشت برابست و عبد الله بن طاهر
او را بمحاصره گرفت و ابن السری از آن پس بحرب او با درآمد و معاودت نتوانست و امان
طلب کرد و بنزد عبد الله بیرون شد از ابن ذی القلمین حکایت کرده اند احمد بن عبید الله
طاهر در محاصره بود عبد الله بن السری او را از دخول بمصر مانع شد کلاه کنیزکان بفرستاد
غلام و کنیز ... ... هدیه فرستاد ... ... دینار و گوهر بود بار
ابن طاهر تقدیم کرد ابن طاهر را چگونه بود ... ... نوشت اکنون
در روز ... ... این آیه را نوشت
بل انتم بهديتكم تفرحون ارجع اليهم فلنأتينهم بجنود لا قبل لهم بها
ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون گویند ... ... و تن
... ... در نهایت
حقیقت و ذلت ... مصر ... ... و ... ... این ... ...
بگوید ... عبد الله بن طاهر ... ... حکایت ... ...
رقم ... و احمد بن حفص بن عمر از ابو السمراء او ... ... در فسطاط

حکایت عبد الله بن ...

عبد الله بن طاهر ... مصر راه برگرفتیم تا ... دریان رمله و دمشق رسیدیم
در این اثنا مردی ... ... و چون نظر کردیم ... ...
... ... ابو السمراء
... ... و اسحق بن ابراهیم رافقی و اسحق بن ابی ربعی در این روز با عبد الله بن طاهر
... ... و آن ... ...
در ... ... ابوم و ... ...
... ...
... ...
و از ... ... اسحق بن ابی ربعی ... ...
... ... بگوید
... ... داهو الكاتب ... عليه ... العراق ...

... و ...

له حركات قد تشاهدوا انه عليم بتقسيط الخراج بصير

آنگاه یحیی بن ابراهیم رافقی نظر افکنده گفت

ونظرة شك ما عليه ضميره يحب الهدايا بالرجال المكور

اخاك بريجا وبخلاء وشيمة تخبر عنه انه لوزير

و بر ابن ... نظر ... و ابن شعر بگوید

وهذا نديم للامير ومؤنس يكون له بالقرب منه سرور

اخاله للاشعار والعلم راويا فبعض نديم مرة وسمير

و از آن پس نظر بر عبد الله بن طاهر افکند و بگفت

وهذا الامير المرتجى سيب كفه فما ان له فيمن رايت نظير

عليه رداء من جمال وهيبة ووجه بادراك النجاح بشير

لقد عصم الاسلام منه بذائد به عاش معروف ومات نكير

الا انما عبد الاله بن طاهر لنا والد بر بنا وامير

عبد الله بن طاهر از ... ... در اشعار ... ...
در ... ... عظیم ... ... دینار ... ...
مصاحبت ... ...

حکایت عبد الله بن ابی ...

در ... ... عبد الله بن طاهر ابن سلمه ... ...
در ... ... و عبد الله بن طاهر این شعر ... ...

مرحبا مرحبا واهلا وسهلا يا ابن ذي الجود طاهر بن الحسين

مرحبا مرحبا واهلا وسهلا يا ابن ذي الغرتين في الدعوتين

مرحبا مرحبا من كفه البحر واذا فاض مزبد الرجوين

ما يبالي المأمون ايده الله اذا كنتما له باقيين

انت غوث وذاك غيث ... اي فتى انت من الجانبين

وحقيق اذ كنتما في قديم لزريق ومصعب وحسين

ان تنالا ما نلتماه من المجد وان تعلوا على الثقلين

عبد الله ... ... ابیات ... ...

شهر حفص هستم کشتند ابوالعلم سوار شود و بگرد چند شهر که تمام محبت به عبدالله
بن موفق محبت نمودند هم و یعقوب بن یوسف دینار بود براد و از آن بطی بیابان
حمل نمود که طاهر با مصر و اسکندریه در آمد و در آن بطی و سپس دو کوه دا فرو رفتند
فی الحال و در آن محنج در اسکندریه جای بدیر کرمان برده که سعود بطی زمین فتح شد

بیان فتح اسکندریه بدست عبدالله بن
طاهر ذوالیمینین و بیرون کردن جعفر سو

و در این سال بروایت طبری و ابن اثیر و بروایت دیگر در سال دویست و یازده هجری مرکب های
از دیار روم از جانب اندلس آمدند و در میان آن کشتیها جمعی کثیر بودند و مردم
مدینه تغیّبه جرقی و ابن اثیر در چهار بعضه که طاهر در سوکب ایشان بطرف اسکندریه روانه
شده و رئیس ایشان در آن روز مردی بود او را ابو حفص میخواندند و ایشان همی در
دو دیار آقامت داشتند تا اینکه عبدالله بن طاهر بمصر آمد و بوسی بن عبدالله عطاریه
لکم را از طرف مشرق جای سوی آمده خوادل بیو بین عبدالله بن طاهر و دنیا کوی
ودوانظر مشوع بغیبود و برهن حیثه از لشکری شهرزور مرد غلبه لکم بود و مردمان از ظلم
و غار ایشان در چهار بلای عظیم بتعرد بود بجو عبدالله دنیا را در بیلاج آسود برعیت
و راحت امن داده اندر شهر و هر کس دارا غرضی و مرضی و فساد باطن بود فاتف
و ساکن دو رعیت بطعیت او رو نهادند راه نمیر از این بیان سه لکه علی الرحمن
و حبیب با خبر داده اند و لکه ب عبدالله بن لیعتها فی گفت از اونکا بیست و صومعه
را از نظر بسپرده ایم هیچ یافته نبودیم افواج بود و مشرق زمین لشکری عام جنگ
از حلوان کوی برون طاغی شده بن جرجیه که آن لشکر مشرق بود بر ایشان برانگیزد و بیو
ایشان از دو انتقام لشکر عبدالله بن طاهر حالی بمصر اندر آمد کسی بود که مردم
اندلس را در مصر بیضه آتمر کوبد با ایشان بیو بغر آنکه و دستوری حرب داد و فرق
اگر ایشان در عرصه طاعت اندر شدند بر جبر دهند با ایشان آتزی بود به حیله
اجابت دادند و از در خواستار امان شدند بدان شرط از اسکندریه گو جیدو با ک
طرفی و آنکه فرادم را از بلاد اسلام بیرون نیاورند پس عبدالله ایشان بود بیها
شرط امان داد و آن جماعه از اسکندریه رحلت کرده به جزیره از جزایر بحر روم که

جزیره

جزیره سو اقریطش میخوانند نزول کردند و از ایشان خود را طی رخت و ولا آبادان ساختند
گردند و اولاد ایشان تا بسالها دراز در آنجا برسیدند چون در ابن اثیر الا طبع
مرقوم است اقریطش بفتح همزه و کسر قاف و راء مهمله مکسوره و یای تحتانی ساکنه
و طاء مهمله مکسوره و شین معجمه جزیره ایست در البحر مغرب بحیال افریقیه که در آنجا دو جزیره از ایشان

۲۱۰ بیان پیکار مردم قم و خلع مأمون
از خلافت و مقتول آن از آن جبر

و از این پیش سبقت نگارش یافت که مأمون پس از کرمان بخراسان بعراق مراجعت
رسید و نقش خلیفه الکا بود بدست که در این وقت ادب جزیره مردم قم نیز
در هم خلیج بودند و از بیع بر ایشان کران بود از شکایت بر آن طع انداختند
اهدا مالیات ایشان تخفیف دهد و چنانکه در حق مردم ری تخفیف فرموده بود ایشان نیز
بعنایت او دوستی عرضه داشتند که امیر تقدیم کند و از نکث فتح بیایند و
خواستار تخفیف شدند آنچه مسئول مردم قم بود اجابت نکرد و در تخفیف قم
توجه نکرد لاجرم مردم قم در اداء خلع اتباع دارند و از اداء مالیات سر
کفند لیس جزا از شهر آنجماعه الاعماق کرد علی بن هشام سرداری اقامت نام
بود فرمود و تقبه ایشان روان گشت و نیز علاء اسکافی را و عجیف بن عنبسه را
با او مساعد گشت و هم بر سیخ از ایشان جمعی از فلاسال بر آمدند و محمد بن
یوسف کج بود و حاجب نظام داشت فرمود که در باغ علی بن هشام آمد تا به
مردم قم بر سر مسؤلی آن جماعت جانب لکار کرفتند و چون بشهر مردم قم
بجنگ در آمد و قتال بود در ایشان پیروز بودند و مظفر شده علی بن هشام بن عبده
دیوار قم بود و آن جمع دیوار ده کرد در هم از ایشان فتح برانگیخت کرد از دار
هارکرد و در هم تنظیم نمود و سرگونه بود فرمود اتباع از اداء خراج بکشید تا

۲۱۰ بیان محاربت عبدالرحمن بن حکم
امیر اندلس با مردم فرنگ

و در این سال عبدالرحمن بن حکم امیر مملکت اندلس از بزرگی و امرای اندیشه
سرتیه بزرگ لیسه سالاری عبدالله معروف به ابن البلنسی بطرف بلاد فرنگ مأمور ساخت

و شجاعت [illegible] آن ارض و بیم و بلاد و [illegible] گفته و با دشمنان دین بسیار جنگید و
[illegible] بدست [illegible] و غارت [illegible] رسید [illegible] الاول با لشکرهای
اعوان [illegible] و جدال در آنجا و جنگهای بزرگ برداخت و [illegible] انتزاع [illegible]
آنان فراوان گشت و این فتح یکی از فتوحات عظیمه بود و هم در این
سال لشکر دیگر عبدالرحمن نیز [illegible] لغلبه [illegible] از ارض [illegible]
و ساکن [illegible] در آن [illegible] بگذرانیده
و بعد از آن [illegible] امیر عبدالرحمن [illegible] جبال [illegible]
[illegible] اندلس [illegible]
شرقی قرطبه واقع و در میان آن و قرطبه [illegible] فاصله است و نیز جبال
[illegible] از [illegible] و هم از کوره [illegible] عبدالرحمن
از [illegible] و هم در این سال امیر عبدالرحمن [illegible] ابی الشماخ محمد بن ابراهیم
[illegible] جماعت یمانیه [illegible] فتنه و فسادها در میان مضریه
و یمانیه برخاسته بود [illegible] در
میان [illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] انتقال [illegible]
[illegible] امیر عبدالرحمن [illegible] در آن بلاد
گردید و آن فتنه و فساد در میان مردم [illegible]
[illegible] امیر عبدالرحمن [illegible]
[illegible]
عبدالرحمن [illegible] منقطع شد

بیان حوادث و سوانح [illegible] ۲۱۰ سوانح
و هم [illegible] هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در روز فطر این سال حمید بن عبدالحمید وفات یافت [illegible] وفات حمید

مضى كان اصبح يوم الفطر مغتبطا فما غبطنا به والله محمود
لو كان منتظرا في الفطر سيده فان سيدنا في الترب ملحود

و هم در این سال

و هم در این سال شهریار بن شروین صاحب جبل طبرستان رخت بدیگر جهان کشید
و پسرش [illegible] بود [illegible] و از آن پس [illegible] و قتال
در آنجا [illegible] بود [illegible] و جبال طبرستان [illegible]
[illegible] و هم در این سال صالح بن عباس بن محمد والی مکه معظمه [illegible]
حج بمردم بگذاشت و هم در این سال علیه دختر مهدی خلیفه عباسی از [illegible] عیش و عشرت
[illegible] رخت بر بست [illegible] در این [illegible]
هجری بود [illegible] موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس [illegible]

بیان احوال علیه دختر مهدی
خلیفه عباسی خواهر هارون الرشید

ابوالفرج اصفهانی در جلد نهم اغانی می نویسد علیه دختر مهدی [illegible]
[illegible] دختر [illegible]
بن عباس [illegible] از آل مروان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیه [illegible]

وفات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وفات علیه [illegible]

و تا می‌توانست نماز گذاردن ترک نمی‌نمود و شراب نمی‌آشامید و در ایامی که از نماز حرمان داشت بای
کاری به جهت آنکه از طهارت حاصل می‌شد از ادای نماز و قرائت قرآن و کتب نحو
و کتب دیگر تلذذ می‌نمود گاهی در دیوان او سه اشعار به حکم خلیفه از دیگران او سوای [illegible]
و او را قدرت بر مخالفت نبود و می‌گفت ما حرّم الله شیئاً الّا وقد جعل فیما حلّل
منه عوضاً فبأیّ شیء یحتجّ عاصیه والمنتهک لحرماته مقصودش آنکه هر چیز
از ماکولات و مشروبات و منکوحات و ملبوسات و مسموعات و مرکوبات
و مبصرات و غیرها که حرام و معصیت در عوض آن در آنچه حلال گردیده عوض
عوضها قرار داده است پس به چه حالت آنکه با فراق عصیان ورزند و مراعات محرّمات
و منهیات نکنند و حرمات الهیه را نگاه ندارند چیز دیگر که باید دانست آنکه
در حضرت خلفا اقامت جست و صاحب خزاین ورزیده دیگر [illegible] بیازرد
مرا اگر هرگز مرتکب فاحشه شده باشم یا در اشعار خود جز بازی و عبث رفته باشم [illegible]
عبّاس بن فضل [illegible] میگفته هرگز در دولت اسلام برادر و خواهری مانند ابراهیم بن
المهدی و خواهرش علیّه نیکوتر و بهتر در [illegible] ولکن علیّه بر ابراهیم تقدّم
میداده [illegible] ابراهیم [illegible] علیّه دختر [illegible] کنیزی [illegible] بود
اختصاصی داشته [illegible] او [illegible] طل نام
و علیّه نام او را [illegible] روزی [illegible]
داد [illegible] این شعر را [illegible]

قد کان ما کلّفته زمناً یا طلّ من وجدٍ بکم یکفی
حتّی اتیتک زائراً عجلاً امشی علی حتفٍ الی حتفی

اتفاقاً [illegible] شعر [illegible] علیّه [illegible] طل [illegible]
و [illegible] علیّه [illegible] اطاعت [illegible]
رشید [illegible] علیّه [illegible] آخر سورهٔ بقره [illegible] آیه [illegible] رسید
فان لم یصبها وابلٌ فطلٌّ [illegible] کلمهٔ فطل را [illegible]
فالّذی نهانا عنه امیر المؤمنین [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] علیّه [illegible]

بوجیشم

بو بخشید [illegible] علیّه [illegible] طل [illegible] در الجمله [illegible]
[illegible] و سرود و تغنّی [illegible] و از جمله آن اشعار این ابیات است

یا ربّ قد حُرِّمتُ نفسی فما لک / اشکو ذاک یا ربّاه
مولاة سوءٍ تستهین بعبدها / نعم الغلام وبئست المولاة
طلٌّ ولکنّی حُرمت نعیمه / ووصاله ان لم یغثنی الله
یا ربّ ان کانت حیاتی هکذا / ضرّاً علیّ فما ارید حیاة

و ابن خرداذبه این شعر را [illegible] او نسبت داده است و گفته علیّه عاشق [illegible]
[illegible] و [illegible] عشق [illegible] و علم [illegible]
[illegible] اشعار [illegible] آن [illegible]
و [illegible] است و این شعر مذکور [illegible]
و هم این [illegible] محمد بن صالح بن شیخ بن عمیر [illegible]
[illegible] طل از علیّه محجوب [illegible] علیّه [illegible]

در بعث اول این ابیات [illegible] انشاء شعر

ایا سروة البستان طال تشوّقی / فهل لی الی ظلٍّ لدیک سبیل
متی یلتقی من لیس یقضی خروجه / ولیس لمن یهوی الیه دخول
عسی الله ان یرتاح حتّی یزیرنا / فنلقی اغتباطاً خلّةً وخلیل

[illegible] علیّه [illegible] طل [illegible] ظل [illegible]
[illegible] مذکور [illegible]
ابیات [illegible]
[illegible] علیّه [illegible]

[illegible] علیّه این شعر گفت

لطیفک حقّ منذ ثمانین حجّة / جدیدٌ فلا یبلی ولا یتخرّق
وکیف بلا خفّ هوی الدهر کلّه / علی قدمیه فی الهواء یحلّق
فما خرقت خفّ ولم یبل جوربا / وامّا سراویلاته فتمزّق

محمد بن اسمعیل بن موسی الهادی [illegible] علیّه [illegible]

و عقید از عشق [illegible] شد و عقید [illegible]

نام عشق الی [illegible] واشتفی الواشون من سقمی
واذا ما قلت [illegible] شک من اهواه فی الحی

معتصم از شنیده این شعر و این [illegible] و گفت این شعر [illegible]
[illegible] از علیه است [illegible]
[illegible]
از [illegible] شد [illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] علیه [illegible]
[illegible]
[illegible] و این شعر را [illegible]
[illegible] مختصر [illegible] و بیان این شعر را [illegible]

یا ربة المنزل بالبرک و ربة السلطان والملک
تحرجی بالقصر قلنا لسنا من الدیلم والترک

[illegible] از این شعر [illegible] مختصر [illegible]
[illegible] این شعر [illegible] آن مختصر
[illegible] این [illegible] از علیه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] امیر المؤمنین [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسحق [illegible]

[illegible] اذا ما نبت نبهتی بعد الهدو [illegible] النواقیس
لا [illegible] علی المیادین اذناب الطواویس

الحق

الحق ملکه این شعر [illegible] و این [illegible]
[illegible] از علیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] جایزه [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه [illegible]
[illegible] جایزه [illegible]
[illegible] علیه [illegible]
[illegible]
[illegible] الحق [illegible]
[illegible] علیه [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] الحق
[illegible] علیه [illegible] جایزه
[illegible]
[illegible] علیه [illegible]
این وقت [illegible]
[illegible]

وگفته‌اند این تو این چه بوده از کجا بتو رسیده گفتم اگر بر آن نجاح یابم در امانی گفتم در امانی
پس انگاه گفت تو باست مرطنی رسیدی ایس گفت او در منکر کنیه در هیچ نفاق نکار
بنود جز از آنکه این چه بوده که بخواند و نکرده ای ایک بنگه عوض و از علیه
گرفته بود و خانها من بگو ایس برگشود ادای هر هم آن بهتر تقن بر کم
و در طرف ... قسم بدیدم او از آن بی هجو قصه لب به تقن بر بگسیم ابو جعفر
رسید حکایت کرد او دار دو فرسنگ در تجهیز و بی تحم فرمود ابو ایوب در هی
طرف ... در این حال یار او و بخوی ... بر بند ... به
ابو ایوب اوت کنم ای ابو ایوب اگر بخواهی جز ابو ایوب بخاست و نظر به جهد
افکندم او از یک طرف حرم فرا به بلند بسوی شد و خیری بنگرست او آوازی شنیدم او
ابلحیار و منعکس شدم ... ای پر ... متمایل و ... مست
بهم گفتم ای ابو احمد تو چیست اینگونه متمایل گری گفتم آوازی شنیدم ... کنون
مانند آن نشنیده‌ام گفت این آواز عمه تو کیسه ابو ایوب عم او طرح و تعلیم بر مخوانند

مالي أرى الابصار بي جافية ... لم تلتفت مني الى ناحية
لا ينظر الناس الى المبتلى ... وانما الناس مع العافية
صحبي سلوا ربكم العافية ... فقد دهتني بعدكم داهية

ابو الفرج ابراهیم بن علی ... که این شعر بر علیه در حق طفلی گفته و تعین کم ... اینکه بر دو داده

سلم على ذاك الغزال ... الاغيد الحسن الدلال
سلم عليه وقل له ... يا غل الباب الرجال
خليت جسمي ضاحيا ... وسكنت في ظل الحجال
وبلغت مني غاية ... لم ادر فيها ما احتيال

ابن عمان نظر بجانب که علیه در حق خادم خود او سرزنش نام بود شعر گفته
لعن نام ... زینب ... بی ...

وجد الفؤاد بزينبا ... وجدا شديدا متعبا
اصبحت من كلفي بها ... ادعى شقيا منصبا
ولقد كنيت باسمها ... عمدا لكي لا تغضبا

در زهر الاداب مسطور است که علیه دختر مهدی زن لطیفه ... دقیقه ... شعر بوده ... بی ... نگار
میگذشت و الحان ... در مجلس رشید نام ... بود و شعر ... ذکور بوده ... اوبار
گفته است ... جز رشید برادر او این جز بوده ... رشید بوده و بقول ... گرد اینها
وابن ابیات را از علیه نسبت بهارون رشید گفته است

يا عاذلي قد كنت قبلك عاذلا ... حتى ابتليت فصرت صبا ذاهلا
الحب اول ما يكون مجانة ... فاذا تحكم صار شغلا شاغلا
ارضى فيغضب قاتلي فتعجبوا ... يرضى القتيل وليس يرضى القاتلا

ونیز از ابیات علیه است

وضع الحب على الجور فلو ... انصف المعشوق فيه لسمج
ليس يستحسن في نعت الهوى ... عاشق يحسن تأليف الحجج

در عقد الفرید مسطور است که ابو العباس ... بیت ... شعر کو ... بوده که
شعرا ... نشسته ... سلام ... هر که ازینها جواب این بیت را بگوید هر صد دینار زر
بدو عطا بیخشم صریع الغوانی نیز با جماعت بوده گفته ... این شعر بخواند

ابلى هواك وجدي لنا ... فقد بلغت نفسي الترقوه
واني كالدلو في حبكم ... هويت اذا انقطعت عرقوه

صریع الغوانی گفته

پس یکصد دینار زر سرخ را بگرفت ... و در آن کتاب مسطور است که این شعر ... از علیه ... گفته

تمارضت كي اشجى وما بك علة ... تريدين قتلي قد ظفرت بذلك
وقولك للعواد كيف ترونه ... فقالوا قتيلا قلت اهون هالك
لئن ساءني ان نلتني بمساءة ... لقد سرني اني خطرت ببالك

و هرگاه که ادیبه ... آشکاره مردمان ... علیه نام ... زینب ... میکرد
تغییر داد و این بیت گفت القلب مشتاق الی ریب الی آخر الابیات ...
حکایت کنند که روزی رشید ... منصور ... و برادرش منصور نیز
حضور داشت و هر دو ... خواب ... بعد از آن علیه
جامه علیه با یک جام مملو از شراب ... گرفته ... و با آن خادم
... که ... بعد آن ... ایشان را ... جام در دست ...

حیّاکما الله خلیلیّا ان میّتاً کنت وان حیّا
ان قلتما خیراً فخیرٌ لکم او قلتما غیّاً فلا غیّا

رشید و منصور از آن شراب ... آنگاه ... رفته ... و در آن
نوشته بود ...
و ...
...
...
علیه ...
من اصبح وعنده ظاهرة باردة ولم یصطبح فلعنة الله ...
... شراب صبوح ...
... حکایت کنند ...
ابراهیم بن مهدی ... علیه ... و برادرش یعقوب ...
... و یعقوب ...
... یعقوب ...
تحبّب فانّ الحبّ داعیة الحبّ وکم من بعید الدار مستوجب القرب
و ابراهیم بن مهدی ... و یعقوب ...

یا واحد الحبّ ما لی منک اذ کلفت نفسی بحبّک الا الهمّ والحزن
لم ینسنیک سرورٌ لا ولا حزنٌ وکیف لا کیف ینسی وجهک الحسن
ولا خلا منک قلبی لا ولا جسدی کلّی بکلّک مشغولٌ ومرتهن

نُورٌ تَوَلَّدَ مِنْ شَمْسٍ وَمِنْ قَمَرٍ حَتَّى تَكَامَلَ مِنْهُ الرُّوحُ وَالْبَدَنُ

ابو العباس بن حمدون گفت ابو ابراهیم بن المدبر حکایت کرد که [illegible] با فوارس [illegible] روزی از علیه
خواهر خود در آمدم و او بود [illegible] که خلیفه [illegible] زیرا [illegible]
بر خود گفتم ای [illegible] گفتم حاله تو چگونه است و جسم و جان تو [illegible]
[illegible] و چه [illegible] در اینجا [illegible] ایشان [illegible]
بر [illegible] و بالا [illegible] از [illegible] است [illegible] و یکباره در
آن [illegible] و نظاره [illegible] مشغول شدم و [illegible]
بردم و در دیوار آن [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible] از
علیه [illegible] و دیگر باره [illegible] گفتم [illegible] حالت تو
و جسم تو چگونه است علیه [illegible] بر [illegible]
[illegible] این [illegible]
جان [illegible] شدم [illegible] عمر [illegible] چنین [illegible] و بر [illegible]
محمد بن جعفر بن یحیی [illegible] در [illegible] که [illegible] جعفر [illegible]
و او یحیی بن خالد [illegible] از [illegible] رشید [illegible]
و لکن از [illegible] امیر المؤمنین [illegible] و در حجره [illegible]
تا حجره معلق رسید و آن حجره [illegible] در [illegible] از آن [illegible]
[illegible] حجره معلق [illegible] رشید [illegible]
[illegible] رشید [illegible] از درون آن [illegible]
[illegible] رشید [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] صدای [illegible] در [illegible]
[illegible] و جان [illegible] بر خاست [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] و دل [illegible] رشید [illegible] این [illegible]

وَمُحْدَثٍ شَهِدَ الزِّفَافَ وَقَبْلَهُ غَنَّى الْجَوَارِيَ حَاسِرًا وَمُنَقَّبَا

لیس الرقاد

لَيْسَ الرُّقَادُ [illegible] [illegible] [illegible]
إِنَّ النِّسَاءَ [illegible] فَتَكُونُ شِدَّةُ [illegible]

و این [illegible] علیه [illegible] جعفر [illegible] از [illegible] این [illegible] دلنواز [illegible] در
طرب و از [illegible] چون [illegible]
[illegible] از آن رشید [illegible]
در آن [illegible] محمد بن حمید طوسی [illegible]
[illegible] رشید [illegible] حالت [illegible]
آنگاه رشید [illegible] از آن [illegible] این [illegible]
[illegible] راه [illegible]
و دست [illegible] رشید [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] تو [illegible] و تو [illegible]
[illegible] علیه دختر [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] محمد بن جعفر [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] رشید [illegible]
[illegible] بلاد [illegible]
از ابو عیسی [illegible] علیه در روز [illegible]
این [illegible] رشید [illegible]

طَالَتْ عَلَيَّ لَيَالِي الصَّوْمِ وَاتَّصَلَتْ حَتَّى لَقَدْ خِلْتُهَا زَادَتْ عَلَى الْأَبَدِ
شَوْقًا إِلَى مَجْلِسٍ يَزْهُو بِصَاحِبِهِ أَعِزَّهُ بِجَلَالِ الْوَاحِدِ الصَّمَدِ

در [illegible] ابو ابراهیم احمد بن یوسف [illegible] علیه [illegible]
[illegible] علیه [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] علیه [illegible] این [illegible]

أَلَا أَيُّهَا ذَا الرَّاكِبُ الْعِيسَ بَلِّغَنْ سَلَامًا وَقُلْ إِنِّي [illegible]
[illegible] سَائِلٍ [illegible]

علیة بنت المهدی

کشافیة المرضی بعایدة الزنا   تؤمّل اجراً حیث لیس اجر

علم الشعراء جاریه عبدالله بن [illegible] که در خدمت علیه حضور داشت و این نبوده
[illegible] در حق این [illegible] قراءت در [illegible] رسید رخت
اقامت [illegible] کشید [illegible] علیه [illegible] جزع و فزع [illegible]
[illegible] و نوحه [illegible] باشد [illegible] بگوشید [illegible]
[illegible] که در این شعر خواند

اطلت عاذلتی لومی وتفنیدی   وانت جاهلة شوقی وتسهیدی
لا تعرف الوجد [illegible] المستغاث [illegible]   [illegible] الخد والجید
[illegible] فالقیر [illegible] بموجود

[illegible] علیه [illegible] دختر [illegible] علی بن [illegible]
[illegible]

وحدثتنی [illegible]   رسول ابین والنساء شهود
فقلت له کرّ الحدیث الذی مضی   وذکرک من بین الحدیث ازید

ابو احمد بن رشید [illegible] اسماعیل بن [illegible]
[illegible] عقل و هوش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لیس خطب الهوی بخطب یسیر   لیس ینبئک عنه مثل خبیر
لیس امر الهوی یدبّر بالرأی   ولا بالقیاس والتفکیر

[illegible] ابو [illegible] علیه بنت الله [illegible]
[illegible]
[illegible] و این بود [illegible]

ماین

[illegible] پوشیده بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب رجب از فضایل و مفاخر
حضرت امام محمد جواد علیه السلام

بنده گنهکار [illegible] عرض [illegible]
عصر روز [illegible] المولود [illegible]
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] آیت [illegible]
[illegible] مولود [illegible]
[illegible] فضایل و مفاخر حضرت [illegible]
[illegible] امام محمد جواد صلوات الله و سلامه علیه [illegible]
[illegible] فضایل [illegible]
[illegible] والاستطاعة [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت ابی الحسن الرضا
علیهم [illegible] حضرت ابی جعفر صلوات الله علیها
[illegible]
[illegible] موسی الکاظم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

جلوس فرموده مردمان بارها جا بجا بر نظر کنند و از صغر سن با آنکه در حیرت بودند و [illegible]
مردم آنجا [illegible] گشته و با عم آنحضرت عبدالله که [illegible] [illegible] [illegible] که در با [illegible]
با [illegible] درآمده عبدالله [illegible] دلالت را [illegible] لا اعتراض و [illegible] [illegible] ابوجعفر
علیه السلام چشمش [illegible] مرا از آن نظر بعد الرد ادا بود فرمود یا عم اتق الله یا عم اتق الله
انه لعظیم ان تقف یوم القیمة بین یدی الله عز وجل فیقول لك
لم افتیت الناس بما لم تعلم ای عم از خدای بترس از خدای بپرهیز چه امر عظیم است
[illegible] فردا [illegible] در حضرت خدای عزوجل بایستی و خدا فرماید با تو که از چه [illegible]
[illegible] ندانستی فتوی [illegible] ای عم آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] صلوات الله علیه [illegible]
فرمود ابوجعفر علیه السلام فرمود انما سئل ابی علیه السلام عن رجل نبش
قبر امرأة فنکحها فقال ابی تقطع یمینه للنبش و یضرب حد الزنا فان
حرمة المیتة کحرمة الحیة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آن جماعت [illegible] [illegible] فرمود دست راست او [illegible] [illegible]
قبر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حرمت مرده مانند حرمت زنده است [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرمود در حضرت خدای استغفار [illegible] مردمان از
دیدار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرمود [illegible]
آنجماعت در یک مجلس [illegible] [illegible] مسئله از آن حضرت پرسیدند و از تمام [illegible]
جواب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از مردم [illegible]
[illegible] ابی جعفر علیه السلام مشرف [illegible] و آنحضرت [illegible] بود [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در یک مجلس [illegible] [illegible] مسئله [illegible] و آنحضرت
جواب [illegible] [illegible] و در آن وقت [illegible] سال بود [illegible] [illegible] [illegible] مقام در [illegible]
این مطلب [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] جواب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ختم قرآن است [illegible] [illegible] [illegible]
در یک مجلس [illegible] [illegible] [illegible] جواب آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] بموجب [illegible]
در [illegible] زمان [illegible] از حیثیت سؤال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سؤال از [illegible] [illegible]

جواب [illegible]

جواب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حل کنیم از حیثیت کثرت سؤالها و جوابها
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مستبعد است [illegible] [illegible] در خاطر [illegible] [illegible] سؤالهای
بسیار و [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت از یک سؤال [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] آن
[illegible] جواب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] و این [illegible] [illegible] [illegible] مطلوب است [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] است اگر چند مجلس [illegible] [illegible] [illegible] از حیثیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] این است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible]
این [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] اعجاز آنحضرت [illegible]
[illegible] آن [illegible] سؤال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مسئله از سؤالات [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بمعجزه آنحضرت
[illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
جواب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این مسئله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جواب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و کرامت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حروف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جواب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مجالس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] چند روز [illegible] [illegible] از حضرت جواد علیه السلام پرسیدند و جواب [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سؤال [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] حرف [illegible] [illegible] [illegible] ختم قرآن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ختم قرآن [illegible] [illegible] ختم قرآن [illegible] ختم قرآن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت ابی جعفر علیه السلام [illegible] [illegible] سال بود و در [illegible]
مردم بغداد و سایر بلاد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و صفوان بن یحیی
و محمد بن حکیم و عبدالرحمن بن حجاج و یونس بن عبدالرحمن و [illegible] از وجوه شیعه و ثقات ایشان

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در سرای [illegible] دور یکدیگر فراهم شدند و بر در مصیبت [illegible] و ابهام تکلیف بگریستند
در میانه یونس بن عبدالرحمن گفت این گریستن را بگذارید [illegible] امروز [illegible]
رجوع است [illegible] ابو جعفر علیه السلام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت ابی جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] ابو جعفر علیه السلام
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه [illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible] شعبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَذا الآیة مَن هُوَ اعلمُ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بیان وقایع [illegible]

٢١١ وقایع

یازدهم هجری نبوی صلی الله علیه وآله

در این سال عبدالله بن [illegible] عبدالله بن طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله بن طاهر [illegible]
[illegible]

اشعار [illegible]

أخا أنت ومولای ومن اشکر نعماه
فما أحببت من أمر فإن الدهر أهواه
وما تکره من شیء فإنی لست أرضاه
لك الله علی ذاك لك الله لك الله

در عطاء [illegible] عبدالله بن طاهر [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] عبدالله بن طاهر [illegible]

انتقال فخر دولت عبدالله

میں از دو پیدا کی طاهر بن عمر راسخ بود و بعد از این کلهم ار به حد و نکوش و داد و
ه بقول ابن اثیر معتصم بوجه از ابن طاهر انحراف داشت دیگر بار از آن محض وا اعادت
کرد ما بعد یکی از معتمدان خود پوشیده لباس اداد یا دوست جمعیت و آواز و ستا که
بمصر برد و جاعتی از نزدیکان بمصر و بر بیعت قاسم بن ابراهیم بن طباطبا الحسن و از
مناقب و علم و فضایل قاسم برشمرد و مراد آن تکه بود که ان الحرم را دو طایفه بود
از خواص عبدالله بن طاهر هم برد و بدیشان داد که عبدالله نیز داد و بود نیز به بیعت
هم ترغیب کند و در قبول این دعوت تشویق و تحریص نماید و چنانکه صورت شد نیز
بر از مکنون خاطر عبدالله کند و تفحص حال بود و هر چه از وی بیند و معلوم نماید
خبر بر پا و را آمد و بر حسب دستور المعتصم بود بمصر رفت و مراد آنکه جاعتی از او شنید
و اسو بمصر داعلم و خاصان آن که بدو دعوت خود داخل نمید که روز بار
بار و بی کله عبدالله بن طاهر فرو رفته و این رقعه ابن طاهر برای ملاقات عبدالله بن
برین برار آنکه با وضع که داد و بود او هم بود بر نشسته جز با کید آمد و بار
شد و بیار از ایشان او را کم بعبدالله داد عبدالله بوی خوب در آن و وجه
براری و چیزی بر نوشته و دیان باید و آمد و بود که بعد عبدالله در او بود و جاله
خود آن نشسته و بر دامن خود بود در موزه بود بر زمین گشته بود و بآن را دیده اگر
دو رقعه خود نوشته بود را جمله بکو بر خود و بفهمید الحق هم داد و بار الحکم بیاو
ما آن تو دیده فوارد که با تو اصل بعده بود عبدالله هم که انکم که تربیت اموفق اکرا
و نفقه کرد بر و بجمع داد و بود بیعت قاسم بخواند و از فضایل و علم و زهد او بر شمرد و عالم
در جواب او گفت که از دری انصاف بدر بود نیکو کرد آن کس که تا بشنو فوارد بر بنیاد آن
فواید و حجت بکردار آن کس که تا بشنو کردار بمن از رسالت نزد آن بسیت نعمت او را در
جهان و منت و بعده و جبت بکند آن کس که بی اذا که تقوی امر و دعوت قائم
اسو درجنی حالت جلاله و عظمت از دولت بر نگرند و تمام بر دو اشرق و مغرب
عالم را گردد در بلاد و بهار مشرق و مغرب حکم و فرمان دوقول فرمودات و سوار
این جمله از خیار و خاصه خود که طرف بکم از دو نزدیک بمغرب جدید بر حرمان ابلاغ
موجود و فتره رفته بود اگر حکم که در لاکی و بعد از محض تعقد و کرم شامل حال من بر چه

و آنچه بود و جسته بدعوت تو بگوییم نعمت و این جهان بود او و هر که عذر
و گفت بوده ام بجز کسی که او از حقیقت آیت و فرزند بود و رشته عهد و میثاق او از دو
بر کون دارم بیانکم و بر کیفیت او کنم تا جان من برد اگر سو بهشت دعوی
کن جا که ترا آنکه او نه سیاسی تا فوائد رضایت بده با من گواه در دم و جان دیگر
او را نه دیده انعام و بحقیقی نو گشته ام آمد و جز این سخنان نه فرستاده که
رفت آنگاه عبدالله بکشت بیا از تو دلاور تو بر رسید و بگو که فرمان جز و حال
تو بر هیچ چیز بر تو نیافتیم هم اکنون از من بشر بجمع و هیچ میل در جا اکبار تا که
بزرگتر از کار و دلاور تو خبر یا فرستادم بنام درباره تو چه قال کر دیدیم تو
پیکران نیز در معرض هلاک اندر که دختر آن تیز دل کوه که به جز آمد و از سخنان تو
بشنود و از عبدالله بکر و بدانست که دو فرستم داد و او از نگر از این به وجه
و ملاک دانوش و بکر بعد با جمعی بود و بدیشان خود بخوابگاه بردو جمعی دانسته بر جزئی
فرستند و پیر در آن رد که بکشت عبدالله دختری و از ایشان را بر سر کوه برداشته ام و
بر وجه تازه تیز از تو و پر نعم او دختر آن تیز دل بعد از آن وضع این حکایت بود
و این قول با این گرفت و هم چنین عبدالله بن طاهر از این حکایت مطلع شد بی از
مرگ بامر از اقوام و قوف که چنین بنیاد عبدالله بن طاهر بر حسب فوت دیگر استعمال
بدنبال او بود از کار و ارو از روی بود جز سر الله از حکومت این حالی و فرزند
با من جز شده و این گونه اکثر اب تا هم است داد که جز این نبود چگونه بر دو سوم
در مصر برد هم او بدین کلام که قاسم بدعوت بود و مراد از آن بدعوت او عبدالله رعیت او
تجربه کرد او بر نوه بردبار او فرزند تر جبر است هم بر دعوت ز قسم و فرزندان او مصر
بوشیده بر نزد قاسم الزاد دیگر اعفتی پس بر دو بعد از و تقوه میانه جمله دو حق
بود ایشان داکنم تمیز دور هم بود که داده و ابوالبهال بد ایشان را او طاهر که اینجا
و بر جمعی خیار کنیز از و این گونه تو ابر بود بکر زر و گشتن بد فکر او بر آن است بجهت مطالعه بود
نوشته که طاهر عبدالله بن طاهر عبدالله بن زیاد در مصر حاضر بود این شعر اهل

بكوت تسيل دمعا ان رأت وشاك براحي
وبدلت صفيحة بيننا بوشاحي

وتمادت بسير لغدو ورواح
نعمت جهلا بأني تعب غير مراح
اتهري عني فإني سالك قصد فلاحي
أنا لكما مون عدو منه في ظل جناح
إن يعاف الله يوما فقريب مستراح
أو يكن هلك فقولي بعويل وصياح
حل في بحر قتيل ودعي فيك التلاحي

[illegible]

از عبد الرحمن احمد بن يوسف [illegible]
[illegible] عبد الرحمن طاهر [illegible]

بلغني أعز الله الأمير ما فتح الله عليك وعز وجه ابن السري إليك فالحمد لله الناصر لدينه المعز لدولته خليفته على عباده المذل لمن حاد عنه وعن حقه ورغب عن طاعته ونسأل الله أن يظاهر له النعم ويفتح له بلاد الشرك والحمد لله على ما أوليك به مذ ظعنت لوجهك فإنا ومن قبلنا نتذاكر سيرتك في حربك وسلمك ونكثر التعجب لما وفقت له من الشدة واللين في مواضعهما ولا نعلم سائس جند ورعية عدل بينهم عدلك ولا عفا بعد القدرة عمن أسفه وأضغنه عفوك ولقل ما رأينا ابن شرف لم يلق بيده متكلا على ما قدمت له أبوته ومن أدى سقطا وكفاية وسلطانا وولاية لم يخلد إلى ما عفا له حتى يخل بما ناه أمامه ثم لا نعلم سائسا استحق النجح لحسن السيرة وكف معرة الأتباع استحقاقك وما يتجاوزه من قبلنا أن يقدم عليك أحدا يعرى عند الحاجة والنازلة المعضلة فليهنك منة الله وزيادة ويسوغك الله هذه النعمة التي هواها لك بأكمل فطرة على ما برمت لك من التمسك بحبل إمامك ومولاك ومولى جميع المسلمين ولاك والله نا العرض بقائه وأنت تعلم أنك لم تزل عندنا وعند من قبلنا مكرما مقدما محفظا وقد زادك الله في أعين الخاصة والعامة جلالة

وبجالة

ونبالة فأصبحوا يرجونك لأنفسهم ويعدونك لأحداثهم وثبوا بهم وأرجوا أن يوفقك الله لما به كما وفق لك صنعه وتوفيقه فقد أحسنت جوار النعمة فلم تطغك ولم تزدد إلا تذللا وتواضعا فالحمد لله على ما أنالك وأبلاك وأودع فيك والسلام

خواجه عزيز [illegible]

[illegible]

تو را شکرانه‌ای چو و نکوی سر افکنده تو هیچ نبود و آنکه بعضی از آن بود کرم و تشریف و نظم
امور و منافع ملک حاصل شده تو در حکم خود نهاده حق تعالی خزانه‌ها که شب و روز
از آن بر آمدی هر گونه تمکین داشت و هادی شود و از آن در آنکه به امیدوار و منتظر
هستم تو بر آن در تقاصر در دفع نفاس امور است و در تمام این نعمت شکر
و از فرمان امیر دارم و فرمان تو بر این هر گونه مصلحت و دفع ضرر که در اصلاح امور
سلطنت و رعیت سودمند بگردد چه تو حق نعمت فرمود خلق را بر آن و نیکوکاری
و داد گستری و هر گونه لطف و عطوفت و بر طغیان نکرد و با خالصه نیت و دعا و حق
و حسن سیرت و تواضع منصور در حق او شد بر این جمله بر او دارد که تو در دولت
و تو بود در میان مردمان برافراخت و هر مرد به نجابت تو مخصوص است هر که تو

باب قتل ستیر بن انس
از دست امیر موصل بدست زریق

۲۱۱ قتل ستیر بن انس

در این سال ستیر بن انس ازدی امیر موصل مقتول گردید و سبب آن بود که زریق بن علی
صدقه ازدی موصلی به کوهستان مابین موصل و آذربایجان غلبه کرده بود و در میان او
و ستیر بن انس جنگهای بسیار روی داد و گشته شد در دو روز در دشت و کوه بر کشت جز این بار
جمعی از لشکر زریق گرد آمده بسیار شدند چنانکه ستیر بن انس قرار داشت لذا در
لشکر گاه بود و با آن مردم جنگ کرد ستیر بن انس به جلادت و قوت قلب و کار
نمود و مردم جنگ آوران بسیار است و موافقت با او کرده بسیار برخاستند و در روی الاحد
النقا ... لشکر زریق ستیر را به سلاح ... نتوانست و بجنگ
سپاه حمله در آن روز علامت او بر این نبود در حرب ... و در میدان از آن گرفت
مردی از اصحاب زریق بر وی تاخت و بر روی تیغی بکشید و او را بر زمین افکند و زخم
و در میان کار بر او تیر پیوسته آمد کشته شد و جز این در آن کس نشد و جای خود
با آن قسم دانسته بود از آن مطلقه شد و اگر ستیر بود بگردید بر وی حمله کرد و او بود کشته
باقی ماند او کشته نگردید چه اگر زنده بود در آن بماند و او در آن روز کشته
پرسید و روز و گفته که سبب ... این بار بسیار بود ... در آن لشکر را بر
آنکه هر وقت ستیر بود ... او با خلق در صحت این تواند گفت فرمود که تو که وفا

نمود و در این خبر با هم رسید از قتل ستیر حق گذارد و محمد بن حمید طوسی بود بار دیگر
و مملکت زریق بن علی و بیک فرستاد و او بر انگیخت و او بر ملک موصل و به وراثت

باب انگیختن فتنه و فساد زیان عامر
و منصور و قتل منصور در مملکت افریقیه

قتل منصور بن نصر

در این سال در میان عامر بن نافع و منصور بن نصر در افریقیه جنگ بزرگ روی نمود سبب
این کار این بود عامر بن نافع در دارالملک بود و لشکر نیز در آن کشت
او بود بر آن لشکر از تونس به جانب منصور شد و در این وقت منصور در قصر
بطنبذه روز ... بقصد طاعت ... تاکید با هنگام موقره و دال
جمعه از نواحی افریقیه بس منصور بود در آنجا محاصره کرد و کار حصار بر منصور دشوار شد
و خواست ... تا از عامر امان خواسته بر آن شد بر گشته بر پشته
و با طرف مشرق موقعه که عامر از وی بپذیرفت و منصور را در اول شب بطلب آورد
و آن ... از این موافق پس بعضی الفی و شکر را در وقت ... موقر منصور شد
بعضی جماعه لشکر ولی از این سیب در افریقیه ... از آن جا بیرون رفت از راه
جانب ... جمع بردید و عامر منصور را به طلب او در قلعه ای بدو یافت منصور
... و با او در آمد و در میان ... کفت که کشته و منصور نیز کشته
و ... در آمد و منصور ... از این جا بیرون ... او بود که آنکه شفیق
بر آن بر گشته ... حصار ... منصور گفته از این کار
... عامر ... جز حصار ... کشته و از ... افریقیه
طاقت ولیکن در ... منصور از آن ... مسلط شد ... امر ... الجماعه
بر ... منصور که ... عبدالسلام بن مفرج ... عبدالسلام
از ... عبدالسلام ... منصور ... منصور ... نمایان
... و ... وارد ... عامر ... مشرق
... عبدالسلام ... عامر از ... منصور
... منصور ... منصور ... تونس ...
و ابو ... و ... از ... منصور ... عامر ...

عمرا او شوهار که بر سوار بطرف تونس رهسپار شده دیار اول خود بطور پوشیده امر کرد او را به
جربه ببرند در آنجا محبوس کرده رسول برجیب مکان او نوشته بیاید برادر کی حمودی در
زندان افکند جربه بفتح جیم و کسر را و هاء و یاء موحده قریه نزدیک به دهنور بحدود
از نواحی افریقیه تونس کابس و سکنی ... است بجمله بری بود در جربه محبوس کرد خبر
و حیرب عبدالله ابن جبر شو بهشت ازین ملوف بیاید کنند در جیب دهند الی نزدیک کرد
پس از آن عامر به برادر خود از جانب او عامل جربه بود مکتوب نوشته داد و بوبکر
فرستاد و برادر کی حمودی را که در آن ... در دیار ایشان تونس و ...
بنهم دا زجر و حواله نکته برادر عامر تونس بود و حمودی فاش شد و آن مکتوب بود
واء سلوک منصور ... و قرطا را از در بجویند ... خود بولسانی توافق
... یافته ... تعقل کرده ... دینار ... تفرقه ... از آن ... سو
کنند و در ... برای برادری عامر ... این نظام امور ... ولایت را
عامر بن نافع استقامت ... عبدالله بن المغرب ... تونس ... عامر بن
نافع در ... تونس ... در سلخ ... الآخر ... گذشته ... اوان ... بسر برد
و چون خبر مرگ به زیادة الله رسید ... الاکرم و ضبط ... ادرار ... انکور ادمان
... حسن ... و محنت ... که ... و فرزندان عامر ... زیادة
الله فرستاده ... زیادة الله ... بزاده ... فرمود
با جبر ... موصره و الفه ... در پنج موضع است ... در افریقیه معروف به
بقه ... و دیگر ... در افریقیه و معروف ... از ... دیگر نام ... در
اندلس یاقوت حموی ... از ... نام ... لذا ... کتاب ... حوادث ۲۱۱

بیان سوانح و حوادث سال ۲۱۱ و
یازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

درین سال عبدالله بن طاهر ... از طرف مامون به ... الله ... بغداد ... اوکی ... بیغزاد
و ابو اسحق ... بن رشید ... بردمان ... فوت ... سول
... ابن ... و ابنای ... الحسن ...
... درین سال موسی بن حفص بمرد و محمد بن موسی ... در طبرستان

طبرستان والی امر و نافذ کلمه شد و هم درین سال حبیب بن ... فانعام ملک ... و بر ...
داود ... بن ... و حبیب ... فرمود و هم درین سال
... خلیفه ... در ... بغداد ... از آن کسی
... از ... سو ... بن ... بن ... و بوی ... جبر
از ... ابو ... الله علیه ... تعقیر ... جب ... الخلفا شیخ ... ولادت و برامکه
... سبب ... ازان ... و ... سنه ... و حاصب ... طاهر
... کنند ... در ... ازین ... افضل ... فلق ... از ... قدغن ... بطور خیر
... بن ... صلوات الله علیه و آله ... و درین سال ... بن ... ماوا
... سلطه ... مردمان ... بکند ... درین سال ابو العتاهیه شاعر
مشهور ... فانی ... در ... بر ... و ... جمع ... در زمانه
ابو العتاهیه اسمعیل بن قاسم بن سوید بن کیسان ... کنیه ابو اسحق و معروف به ابو العتاهیه شاعر
... تولد او در عین التمر ... در حجاز ... بونیه ... و بقول ...
... در کوفه نشو و نما کرده و در بغداد ساکن ... ظرفا ...
مشغول و بعشق عتبه جاریه المهدی عباسی مشهور بود ... بنام ... وفات ابی العتاهیه
او ... در ذیل ... الادب ... از ... عباسی ... حال او
... ادوات ... در ... حالات او ...
... سال ... از ... روز از ... الاول سال
... بر ... در بغداد ... و قبر ... قنطرة
... بود ... در ... اتفاق ... این شعر
... از جمله ... بر ... تا ... بگفت ... اینه

إذا ما انقضت عني من الدهر مدتي — فإن عزاء الباكيات قليل
ستعرض عن ذكري وتنسى مودتي — ويحدث بعدي للخليل خليل

... ازمان ... انجام ... مولف
هر کس ... در ... ازین راه ...
آنکه ... دیگر ...

از عمر نگویت هرکدام بپرسد جز علم یادت باشد بزرگ سوی کسی نیکو بگردانی سر
ز علم نیکو شود حالت نکوست دانه‌ای است ابد افزون خط حیف از جسم ضعیف تو
کز علم او بود دراز در نظر دلکش آورد تا که از خیر نکو در جهان با جوی [illegible]
جز علم از تو نماند یادگار الحذر از جهل و عیب الحذر جز تو سود کارت نخواهد بکار
یا که کسی کار دنبال آید در نظر آمد آنکه کو برف کوست نور الله کرد اوراق که بر

و نیز ابو العتاهیه در صفت [illegible] گوید

إنّ عيشاً يكون آخره الموت لعيش معجل التنغيص

خروج [illegible]

و از جمله حوادث او بود در مجلس [illegible] حاضر [illegible] بن زید [illegible]
و هم در این سال طوایف [illegible] خروج نمود [illegible]
از لشکر [illegible] خوار [illegible] خود [illegible]
نمود و [illegible] و [illegible] و اسم آنان بود [illegible]
و [illegible] جد راه [illegible] باقی [illegible] فوقانی و الف و
کاف مفتوحه و واو ساکنه [illegible] کاف و واو و تشدید نون [illegible]

وفات اخفش نحوی

بزرگ [illegible] در اول [illegible] و [illegible]
و در این سال اخفش نحوی بصری وفات کرد و ابو الحسن سعید بن مسعده المجاشعی
بالولاء نحوی بلخ معروف با خفش اوسط [illegible] و از [illegible] اوسط اخفش
اصغر [illegible] اخفش اکبر ابو الخطاب [illegible] سیبویه [illegible] علم نحو آموخته و او بود
عبد الحمید [illegible] الخطاب [illegible] الکبیر [illegible] ابو الحسن اخفش
اصغر [illegible] بن سلیمان معروف با خفش [illegible] او بود اخفش اوسط
و [illegible] ابو الحسن [illegible] و در این سال [illegible] در [illegible]
وفات [illegible] و وفات اخفش [illegible] در [illegible] و [illegible]
یکم نیز [illegible] در [illegible] مشکوة الادب [illegible] حسن [illegible]
[illegible] از [illegible] اخفش [illegible] که [illegible]

وفات طلق بن غنام

و هم در این سال طلق بن غنام نخعی [illegible] بر [illegible]

وفات احمد بن اسحاق

و از [illegible] احمد بن اسحق حضرمی [illegible]

بگذشت

وفات عبد الرحمن بن عبد الرحیم

بگذشت و از [illegible] بهواری [illegible] و نیز در این سال عبد الرحمن
عبد الرحمن بن محمد [illegible] از [illegible] عقوار [illegible] او [illegible]

وفات عبد الرزاق صنعانی

[illegible] در [illegible] و هم در این سال عبد الرزاق بن همام صنعانی
محدث [illegible] از شیخ احمد بن حنبل [illegible] از [illegible]
[illegible] عبد الرزاق [illegible] مشکوة [illegible] عبد
الرزاق صنعانی [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] انتخاب [illegible] زبان [illegible]
[illegible] زبان [illegible]

وفات [illegible] داود

[illegible] زمان [illegible]
[illegible] و چاه [illegible]
و هم در این سال عبد الله بن [illegible] ابو [illegible] و از [illegible]
[illegible] بسیار راه [illegible] البصره [illegible]
[illegible] و از تخت [illegible]
[illegible] و از [illegible]
[illegible] و حبل [illegible]

بیان وقایع سال [illegible]
و از دهم هجری نبوی [illegible]

ابو [illegible] محمد [illegible]

در این سال [illegible] محمد بن حمید طوسی [illegible]
[illegible] بود [illegible] بکرد [illegible]
[illegible] زریق بن علی [illegible] و محمد بن حمید [illegible]
[illegible] و [illegible] زریق [illegible]
[illegible] زریق [illegible] و محمد بن [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] و در [illegible]
[illegible] محمد بن حمید [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] محمد بن حمید [illegible]

درآمد و بازار رزم گرم گشته و سینه دلاوران هدف گشت و قتالی سخت شد و بسیاری کشته شدند و دیگر باره
گشته جز اندکی برادر [illegible] بلند لشکر ذوالقعده آوردی محمد بن حمید بن [illegible] در طلب ... رفت
بی آنکه [illegible] بسیار گشته اند و خرابی در زرین و چون بشنیدند لشکر او نیز از آن
پس زریق ... [illegible] و از محمد بن حمید امان خواست محمد بن حمید او را امان داد و زریق [illegible]
محمد طوسی آمد و محمد او را ... ولایت [illegible] ... تمام اموال زریق و
از طریق ... [illegible] ... و اموال و ضیاع و عقار و ... [illegible] محمد بن
حمید بن جعفر [illegible] زریق و برادران ... و ... [illegible] ... از فرمان
مأمون ... [illegible] جمع جنگ ... و از ... [illegible] ... از آن محمد ... [illegible]
المؤمنین [illegible] ... و ... جمع ... [illegible] بخشیده است ... گرفتار شدند
و همچنان [illegible] ... آنجا عصر ... [illegible] ... و محمد بن حمید از آن
کار فراغت یافت ... [illegible] ... جمعی از موصل بطرف آذربایجان
روان شد و محمد بن حمید ... [illegible] ... و ... [illegible]
... [illegible] ... و برادران ... [illegible] ... و آن ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible]

بیان وقایع سال دویست و دوازدهم
هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال احمد بن محمد عمری معروف به احمر العین ... [illegible] ... در یمن ... بود از خلافت
خلع کرد ... [illegible] ... محمد بن عبد الحمید معروف ... [illegible] ... بود ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible] ... و در این سال مأمون
... [illegible] ... و ... قرآن مجید مخلوق است و علی بن ابی طالب علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible] ... [illegible] صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... در ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... عبد الله بن عبید الله بن عباس بن محمد والی ... [illegible]
... [illegible] ... و در این سال ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible] ... [illegible]

و نیز در این سال امیر عبد الرحمن بن حکم صاحب مملکت اندلس لشکری به ولایت ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible] ... و ... [illegible] ... به
برشلونه ... [illegible] ... برشلونه ... [illegible] ... جنگ ... [illegible] ... آغاز
حرب ... [illegible] ... آن لشکر ... [illegible] ... آن سرزمین ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible] ... و منازل ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible] ... عظیم ... [illegible] ... اندلس ... [illegible]
و در ... [illegible] ... اندلس بسیار ... [illegible] ... و ... [illegible] ... از ... [illegible]
... [illegible] ... برشلونه ... [illegible]
... [illegible] ... و هم در این سال محمد بن
یوسف بن واقد بن عبد الرحمن ... [illegible] ... و فات ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible] ... [illegible]

بیان وقایع سال دویست و سیزدهم
هجری نبوی صلی الله علیه و آله

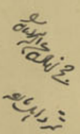
در این سال ... [illegible] ... جزیره ... [illegible] ... و نیز
... [illegible] ... ابو اسحاق معتصم ... [illegible] ... و نیز در
... [illegible] ... عبد الله بن طاهر ... [illegible] ... و ... [illegible]
مال بخشیده ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... و عبد السلام ... [illegible]
... [illegible] ... معتصم ... [illegible]
... [illegible] ... ولید ... [illegible] ... در شهر ربیع الاول سال دویست و ... [illegible]

حوادث ۲۱۲

تعبیر [illegible] نیز از [illegible] مکتوب [illegible] بود [illegible] نقش [illegible]
عبدالله و این [illegible] ایشان [illegible] کنند [illegible] سوی [illegible]
و امور [illegible] بود در کتب [illegible] و [illegible] بود و آن [illegible] وفات طلحة بن طاهر
و [illegible] مقرر [illegible] و از این [illegible] طلحة بن طاهر در خراسان [illegible]
و این [illegible] در [illegible] این [illegible] طاهر [illegible] در خراسان [illegible]
[illegible] از [illegible] طلحة [illegible] حکومت خراسان [illegible]
[illegible] برادر [illegible] عبدالله بن طاهر [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] این [illegible] عبدالله بن طاهر [illegible] طلحة بن طاهر [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] حکومت خراسان [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] تمام ولایات [illegible]
[illegible] طاهر ذی الیمینین [illegible]
و عبدالله [illegible] طلحة [illegible] حکومت خراسان [illegible] ولایت
[illegible] و این [illegible] در [illegible] الادب [illegible] ابو غسان
و [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] اراده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لا تعرّف [illegible] طبقة [illegible] انتصف منهم [illegible]
[illegible] عليه فإن لي [illegible] أمرا [illegible] ثم [illegible]

الفضل

الفضلُ مُحتَمِلٌ لِكُلِّ خُلُقٍ نوبةً إذا نظرتَ في أمره لم تدرِ أيُّ حالاته أعجب
أما هو [illegible] عقله أم ما اكتسبه بالأدب قال لقد [illegible] على [illegible]
فيه [illegible] مما قلت كأني الشاعر [illegible]
مدحتك في الصديق [illegible] توجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ادب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



و در این [illegible] عبدالله بن [illegible] عباس بن محمد بن [illegible]
[illegible] از بلاد اندلس [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible] امیر مملکت اندلس [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible] اندلس [illegible]

در آنگاه بیرون از مردم [illegible] در شهر بخواند و چون در آن زمین بماند [illegible]
شهر اهل آن شهر [illegible] مردم [illegible] خواند [illegible]
اهل آن شهر [illegible] و [illegible] از آن شهر [illegible]
آن شهر [illegible] از آن [illegible]
[illegible] مصطفوی صلی الله علیه و آله [illegible] لشکر [illegible] آن شهر را
[illegible] مردم [illegible]
و پس از چندی [illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
شهر و در میان مردم آن شهر مردی [illegible] محمود بن عبدالجبار [illegible] حکایت محمود [illegible]
ابن [illegible] جماعتی [illegible] از مردم [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] آن [illegible]
[illegible] از دنبال [illegible] از آن [illegible]
در [illegible] محمود بن عبدالجبار [illegible]
[illegible]
مردم اندلس [illegible]
[illegible]
[illegible] اندلس [illegible] محمود
[illegible] عبدالرحمن [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] محمود [illegible]
[illegible] عبدالرحمن لشکر [illegible] محمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible]
[illegible] محمود [illegible] مسعود [illegible]

دیار بکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمود [illegible]
[illegible]
و هر کس [illegible] ابو اسحق ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الادب [illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الفضل [illegible]
[illegible] عمر بن [illegible] ابو ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو ابراهیم [illegible]
[illegible] ابو [illegible]
[illegible]
و هم در این سال محمد بن [illegible]
[illegible]
سال [illegible] الفقه [illegible]
[illegible] و هم در این سال ابو عبدالرحمن [illegible]

باب حوادث و سوانح سال دویست و سیزدهم هجری نبوی

وفات ابو ابراهیم موصلی

وفات محمد بن [illegible]

وفات [illegible] عبدالرحمن

وفات عبدالله [illegible]

وفات ابی عبدالرحمن [illegible]

وفات ابن هشام ۲۱۸

و نیز در این باب ابو محمد عبد الملک بن هشام بن ایوب حمیری مؤلف تاریخ الاول
خواهد آمد که موسوم بسیرت ابن هشام در شمار اهل جهان بود از اوست
از ذخایر ... در ذیل مجلد مشکوة الادب مذکور است ...
و نیز در این باب ابو الحسن علی بن جبلة بن مسلم بن عبد الرحمن شاعر مشهور
معروف بعکوک مذکور شود فی الجمله از بزرگان او بود از پس از ذیل مجلد مشکوة
الادب شرح حال و معنوی و نقد ادبی و ... سبقت ذکرش یافته

وفات علی بن جبلة عکوک ۲۱۳

ابو الفرج اصفهانی در جلد ... اغانی میگوید علی بن جبلة بن عبد الله ... کنیت
ابو الحسن و ملقب بعکوک از ابنای شیعه ... از مردم بغداد است در بغداد با کبر
و در حربیه از طایفه عرب متولد شد و کور مادرزاد بود و گفته اند در جوانی ...
از پس از آنکه سالی چند از عمرش گذشت کور گشت شاعری مطبوع و ذوق علم
و فصیح سخن و لطیف المعانی و ذهین و حسن التصرف و غلب اشعار او در
در مدح ابی دلف قاسم بن عیسی عجلی و ابی غانم حمید بن عبد الحمید طوسی است در مدح
و شعر ... ابو دلف با همت و در زمان خلافت مامون الرشید او قبیله اعرابی
بر تفاخر بسیح ... و در این باب از مقدمه ... و ...
تفضیل ... در احوال مامون ... علی بن جبلة
که عبدا ... فرزند ... و علی بن جبله از ... بود ...
دل بود ... فرزند واد بود ... که در ... فرزند ...
... شاعر ... و او ... دستان ...
و در ... برای ... هر ... او نیز ... و این ... و او ...
... اشعار ... چشم ... که چشم کور شده
... اولاد ... سلطان ارزاق ... است ...
در این ... اعانت ... و ... ارزاق ...
بر ... گفته ... از این ... او ...
... هر ... او ... علم ...
و خوشایند ملاحظات و افاضات حیات ... از او ... هنوز ...

بدل

بود ... فزون تر بایدش بود آن درجه که در علم ... او بود ... مشهور
مشهور شده که چه مطبوع ... گفته و او ... با ... مرد ...
... ابو دلف ... گفته ... از شعرای ... که ...
عکوک نیز ... او ... در ... بر ... و قصیده ... مطلعش این بیت او ...

زاد ورد الغی عن صدره وارعوی واللهو من وطره

و در این قصیده در مدح و رکیه

یا دواء الارض ان فسدت	ومدیل الیسر من عسره
کل من فی الارض من عرب	بین بادیه الی حضره
مستعیر منک مکرمة	یکتسیها یوم مفتخره
انما الدنیا ابو دلف	بین مغزاه ومحتضره
فاذا ولی ابو دلف	ولت الدنیا علی اثره

و چون این شعر آوازه ... ابو دلف و شعرا ... در ... بغداد ... علی بن جبله ... شد
... او ... بغداد ... لاجرم ... از مردم ابو دلف
... این ... مدح ... میکند از ... الفتح ...
الامیر ... از ... این ... زبان ... کرد ... ثانیا
... گفته ... در ... و ... علوک
... بود ... و ... شاعر
... داد ... این قصیده ...

ریعت لمنشور علی مفرقه ذم لها عهد الصاحبین انقلب

و این قصیده ... و در ... وجهت ... بر
... علی بن جبله ... قصیده ... ابی دلف ... دلشه
تمام ... و گفته ... این قصیده ... عکاد ...
و ابو دلف ... و ... بود
... ابی دلف ... فی قصیده ...
زاد ورد الغی عن صدره ... علی بن جبلة ... ابی دلف ...

حالی برادر آن بود ابودلف صعلوک بود [illegible] بغور رسید گشته بود این مرد بارس شریر و ظالم
و همواره سوار و حشم داشتی و سالها و غلامان که بر قوافل و قوافل قطع طریق میکرد و بر آن شده
و جمله بود ها [illegible] در خدمت شده اسب خود را [illegible] داد و لکن از درِ حرمت را ابودلف
او را زیب [illegible] نبود کلف در بحر فوق سه [illegible] بود و رفع فساد او بی اهتمام [illegible]
نیزه یافت و در آن [illegible] از [illegible] را بهار رنج و بر تن [illegible] در طلب [illegible]
از دور قرقور سوار [illegible] او [illegible] ابن [illegible] و ثنا بان ابن بود [illegible]
میگفت ابودلف [illegible] بکی [illegible] و نیز [illegible] [illegible]
[illegible] بر آنکه هلاک [illegible] دل [illegible] و بازو [illegible] و عزم انواع [illegible]
او بود [illegible] بر [illegible] از طرف [illegible] با ایران [illegible]
قرقور [illegible] اقدام جمع سوار [illegible] ابودلف [illegible] و کفن [illegible]
و از طرف [illegible] و ابودلف [illegible] [illegible] ساخته و [illegible]
نیز بر میان [illegible] و او [illegible] آمد و [illegible]
بر [illegible] نیزه [illegible] قرقور [illegible]
[illegible] جمله [illegible] ابودلف و [illegible] قرقور
[illegible] بود [illegible] ابودلف [illegible] کنه [illegible] و [illegible] وصف نمود [illegible]
[illegible] علی [illegible] ابودلف [illegible] در
[illegible] آن [illegible] نوشته [illegible] از آن [illegible]
[illegible] ابودلف [illegible] بحر [illegible]
[illegible] ابودلف [illegible] ابودلف [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible] آن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دینار [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] رسید

ورد البعض والبعض الی الاعاده والجب

دلف [illegible] [illegible]

ابوتمام

ابوتمام بوحیدان [illegible] از فرق تا قدم [illegible] آمد
پس از آن [illegible] بفوار [illegible] قسم بفوار [illegible]
او این یک بیت [illegible] از قصاید [illegible]
[illegible] از آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وقت
وقت [illegible] ابودلف [illegible] وقت [illegible] [illegible]
[illegible] در حق [illegible] او [illegible] احسان و اکرام
او [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] ابودلف [illegible] بر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

هجرتك لم اهجرك من كفر نعمة — وهل يرتجى نيل الزيادة بالكفر
ولكنني لما اتيتك زائراً — فافرطت في برّي عجزت عن الشكر
فها انا لا آتيك الا مسلماً — ازورك في الشهرين يوماً وفي الشهر
فان زدتني برّاً تزايدت جفوةً — ولم تلقني طول الحياة الى الحشر

این بحران [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] در [illegible] از [illegible] [illegible]
با [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] قصاید [illegible] قصیده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از قصیده [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و از قصیده و معارضه حکیم [illegible] [illegible] در قصیده [illegible] تذکره و دیوان

شعرا الّذی مذکورات جز معنی از این ابیات رو بشنو بسیار پسندیده و کسی که با فواید نیکو و شعر آورده و ایراد اینگونه ابیات بسیار در عجب میشود جز معنی نیکو را در کی امیر ابو دلف بر صح و آن ابیات رو بشنو ابو دلف که خیر و لایه دیدی اما علی بن جبله با فواید بود، حد متاز و با معانی دقیقه گفته پس از آن دو اینجا به و بیان جبله را گفته

اکرمت ضیف طارق لد لیلة | وانشر قبل الصباح بالبشر
اتانی بر حسنی فافال دونه | ودون القری من نائل عنده یسر
وهکذا له فضلا علی برصکده | الی قدر ما یستحق بر شکر
فلم اجود ای ادعیه واسرأته | یبشر والکرام و تبر علی بر
و تودیته الا تکلف بقاوه | و تردد فی ما یلذ علی الدهر

مفهوم می شد از این ابیات که اگر در باب این شاعری ما انتقاد و اما بر زاید و جز الای، جز میشود عطایکم در ازار آن [illegible] بساز کار با کیفیت که به و این کلم آخر از عمر بن خطاب و دیگران نیز ما خذ به حال ما خذ جز زده [illegible] و ابو دلف جز این شعر [illegible] و هر با کسه و هنر دینار دست که علی بن جبله [illegible] جز این جبله اینگونه قوت و حالت بوده قصیده بود در ایامی الدنیا ابو دلف بود بعد از آن [illegible] احمد بن قاسم حکایت که گفته است علی بن جبله با بیتی مدح عبد الله بن طاهر [illegible] قصیده در مدح او گفته بود چون که به [illegible] ابن طاهر رسید گفت تا گوینده این شعر تو نیست اما الدنیا ابو دلف [illegible] گفت پس جز تو را بود، او بود و تو را از آن [illegible] دیگر او بر کار شدی که از [illegible] علی بن جبله جز [illegible] ابو دلف بگذاشته و جبر بگذاشت ابو دلف جز [illegible] عطا فرمود او تو را [illegible] از [illegible] با شعر او در می گفته علی بن جبله بود [illegible] قاسم بن یوسف بود او را از جبر او با ابن طاهر دایر ابو دلف [illegible] و این ابیات

ابو دلف ان تلقه تلق ماجدا | جوادا کریما راجح الحلم سیدا

الی آخر الابیات و جز حمید طوسی وفات که علی بن جبله قصیده عینیه مشهوره بوده که از انواع در قصاید و بدایع اشعار آن را است در مرثیه او گفته و مطلعش این است

اللدهر

للدهر تبکی ام علی الدهر تجزع | وما صاحب الایام الا مفجع

و از آن جمله است

اصبحنا بعدک فی حمید لو انه | اصاب عروش الدهر ظلت تضعضع

و این شعر [illegible] و ما کان ملک الغنی هلکه وهو ولکنه بنیان قوم تهدما شهنشاه [illegible] المظفر [illegible] شکست [illegible] عیشی به [illegible] در بنیان عمر [illegible] این قصیده فریده [illegible] سطور است ابو [illegible] علی بن جبله که در حق [illegible] حمید طوسی [illegible] چنین گفتم [illegible] رسید این [illegible] روز عید نوروز قصیده [illegible] تقدیم کرد حمید [illegible] روز [illegible] هر کسی [illegible] در هم [illegible] نیز در عید [illegible] قصیده [illegible] ابو [illegible] حمید طوسی [illegible] از ایام عید [illegible] برنشست و این [illegible] علی بن جبله در صفت آن گفته

غدا بامیر المؤمنین ویمنه | ابو غانم غدو الندی والسحائب
وضاقت فجاج الارض عن کل موکب | احاط به مستعلیا للمواکب
کان سمو النقع والبیض فیهم | سماوة لیل قرنت بالکواکب
فکان لاهل العید عید بعیدهم | وکان حمید عیدهم بالمواهب
ولولا حمید لم تبلج عن الندی | یمین ولم یدرک غنی کسب کاسب

الی آخره و آن قصیده که علی بن جبله روز عید نوروز برای امیر حمید فرستاده [illegible]

حمید یا قاسم الدنیا بنائله | وسیفه بین اهل النکث والدین
انت الزمان الذی یجری تصرفه | علی الانام بتشدید وتلیین
لو لم تکن کانت الایام قد فنیت | والمکرمات ومات المجد مذ حین
صورک الله من مجد ومن کرم | وصور الناس من ماء ومن طین

احمد بن [illegible] کاتب گفته [illegible] روزی علی بن جبله [illegible] ابو دلف در آمد و [illegible]

داری بود و کمال تعلق [illegible] بدو [illegible] از گفته‌های [illegible] این شعر گوید

اللهُ أجرى من الأرزاقِ أكثرَها ... على يديك فشكراً يا أبا دلفِ

أعطى أبو دلفٍ والريحُ عاصفةٌ ... حتى إذا وقفت أعطى ولم يقفِ

ابو دلف [illegible] ده هزار درهم [illegible] بکر [illegible] ابن جبله [illegible]

[illegible] این شعر [illegible]

من ملكِ الموتِ إلى قاسمٍ ... رسالةٌ في بطنِ قرطاسِ

يا فارسَ الفرسانِ يومَ الوغى ... مُرني بمن شئتَ من الناسِ

[illegible] ملک الموت [illegible] نوشته شده [illegible]

[illegible] ابو دلف [illegible] درهم [illegible]

[illegible] ابن جبله [illegible]

[illegible]

[illegible] عکوک [illegible]

[illegible] علی جبله [illegible]

[illegible] ابن جبله [illegible]

[illegible]

[illegible] این شعر گوید

راعَتهُ الشيبةُ إذ نزلْ ... وكفاهُ من العذلْ

وانقضت مدةُ الصبا ... وانقضى اللهوُ والغزلْ

فابكِ للشيبِ إذ بدا ... لا على الربعِ والطللْ

[illegible] ابن طاهر [illegible]

[illegible] ابو دلف [illegible] علی

جبله عکوک [illegible] حمید طوسی [illegible] این شعر گوید

حَمَلَ اللهُ موئلَ القومِ فوزاً ... للجُدِّ ومتعةً في البقاءِ

لم يَشهرِ الربيعُ للفقراءِ ... وفراقُ الندمانِ والخلفاءِ

الی آخر الابیات حمید [illegible] هزار درهم [illegible]

ابو غانم

[illegible] علی بن جبله [illegible] این شعر گوید

ملأتَ يمينكَ في الزمانِ ... وأتوكَ ما تقولُ العاذلونَ

[illegible] حمید طوسی [illegible] ده هزار درهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علی بن جبله عکوک [illegible]

[illegible] علی بن جبله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عکوک [illegible]

[illegible] عکوک [illegible]

[illegible] قصیده [illegible]

وَدَمتُ أُهدي رثاءَ من شعري ... لم يُؤذِ علّا على هذه

و این شعر در قصیده‌ای است [illegible] ابو دلف [illegible]

[illegible] حمید طوسی [illegible]

[illegible] عکوک [illegible]

[illegible] ابو دلف [illegible] انما الدنیا ابو دلف [illegible]

[illegible]

[illegible] حمید [illegible]

[illegible] انما الدنیا حمید [illegible] الجسام حمید [illegible] بیست دینار

[illegible] حمید [illegible]

دجلةُ تسقي وأبو غانمٍ ... يُطعِمُ من تسقي من الناسِ

تا آخر قصیده [illegible] ابو غانم [illegible] بیست دینار

[illegible]

شعر بود در ترکیب ضیافت و دفع مهمان گفته اند چنانکه علی بن جبله این شعر را او گوید — یفاع زمین بلند

أقاموا الديدبان على يفاعٍ وقالوا لا تنم للديدبانِ
فإن آنست شخصاً من بعيدٍ فصفّق بالبنان على البنانِ
تراهم خشية الأضياف خرساً ويقيمون الصلاة بلا أذانِ

بر بلندی بازترس مهمان دیدبان بنهند و گفته اند دیدبان را خواب نکند
هام تا نه مهمان ناگهان کیرسم کند که چون شخص را از دور بیند دست بر دست زند
الحکت شود لال گفته از خوف مهمان در نماز اندر نگویند اذان و حمید بن عبد الحمید الطوسی
کاتب حمید طوسی گرد دار اول اذان در رمضان بخورند حمید در او که این شعر را دید و در آن بود
بخشید و کس این در خاطر لو تصرف دهد و این شعر را چو بر ان در او گفت
و دعا شاد بکوش و بعضی گفته اند که علی بن جبله در باب حمید و نوال او گفته
و دارای درد او از دیدار او و هم از خوان او گوید در اداره حیرم هر شخص که
شود بس جید و نیکو دانم تو گفته ای حمید گفت بیتی از آنچه در گفته ای بخوان
این بیت را قرائت کرد

حُيِّي يداً أفلتْ عزّة جيشه فهمّت لجائلة الشُّلِّ غيالما

حمید را معوا اما ان دهد در که علی بن جبله که او را فرزند و سلم داد و این شعر را گوید

إنّ أبا غانمٍ حميداً غيثٌ على المعتفين هامي
صوّره الله سيفَ حتفٍ وبابَ رزقٍ على الأنامِ

و از جمله

فقد تناهت بك المعالي وانقطعت مدّة الكلامِ
أجلَّ شهرٍ وأيَّ شهرٍ واسلم على الدهر ألفَ عامِ

چون قصیده بود قرائت نمود حمید او را بسیار داد و گفت این شعر را بالفعل بده تا بر او
صد هزار درم بدهد لیکن علم حمید طوسی حکایت کند که در وقتی علی بن جبله
حمید آمد و این شعر را خواند ابو دلف از وی شفاعت کرد چه ابو دلف بر این جبله خشمناک شده
و او را بیازرده بود حمید او را با سوار لشکر شفاعت کرد ابو دلف رجوع و ابو دلف او را
شفاعت نمود و نخجیر در میان حمید و ابو دلف از هر یکی برگشت و ابن جبله از طوس الی آخره

دیگر بود

و مهجور بود بس باری ازدر که بطول او بود او را نبود کسی که به او گوید بنوشت این شعر را بنوشت

لا تتركنّي ببابِ الدارِ مطَّرَحاً فالحرُّ ليس عن الأحرارِ يُحتجبُ
نهبا بلا شرخ جنا ولا سبب الكتب انت الى تردد الصبر

حمید بن عبد الحمید او را در اول وقت دار و درگاه شعر او را گفت و جایزه و صله بخشید
ابو سعید مخزومی گفت حمید در آن وقت قصیده او را دید گفته بود که این سخن را
نگو در حضور او نشسته و هر شعر او بخواند کرد احسن قاتلها الله احسن و کیفیت احسن
الله ابو حسن ایها الامیر پس حمید طوسی بن عبد الحمید بده او را بخشید چون از حضور حمید
بیرون آمدم دیدم او را بطرف در بر خاسته گفتم از بخت بگوید این بر دلگو کیست گفتم
امیر بود گفته علی بن جبله علکوک که جز نام او ساکن شده در عوض حال او عرق
شد و گفتم اگر سه شعر در علی بن جبله اگر این حالت بر تو گفتم او در حضور او بعضی شعر
نام چو حمید طوسی مرد پس او بی نظیر از عاد بود بشت بر دنیا لوعه بن جبله قصیده در
مرثیه او گفت و احمد بن عبیداً و حمید دیگر مرثیه او در حق حمید گفته بیخواد الحادی ای

نِعاءِ حُمَيداً للسّرايا إذا غَدَتْ تُذادُ بأطرافِ الرِّماحِ وتُوزَعُ

و از قصیده ابو اقاح بخوله احمد گفت ای ابو الحسن کان این گفتم ابو تمام بکریان گفته اند از
عهد اعراب بس و بان نکوتر شعر گفته این زبون ای ای شعر که ای اگفتم این شعر را

و در مرثیه ابی الهیثم گفته است

وأعددتُه ذخراً لكلّ ملمّةٍ وسهمُ المنايا بالذخائرِ مولعُ

علی بن جبله که او گفته بغداد بود چون نجف گوش فهم بکرلند فساتم در ایران او بخ کنم
و اکنون بیع طمع نوازم او در بیم لا و اله اگر امرء القیس بیزدر این طلب و ایهم
بعد او نکرده از این طمع باشد چو گفت داراین قصیده بود ملحی عو بمهمه با او احکوک
شعر در ذیل اول او نحو او ضرا منظور و علکوک بشرکان در غنی العلم و داد و دارای
ته بهتر ز بر کناه در شان است و این کله بود از خلع بکر و عجم سه دارا بر نفع عوض بینه

باب وقایع سال ۲۱۴

یاد دهم هجری مصطفوی صلی الله علیه و آله

از جمله وقایع این سال کشته شده محمد بن حمید طوسی است او سوابقت بهشت در روز

۲۱۴ وقایع

قتل محمد بن حمید طوسی

شب یکشنبه از ربیع الاول [illegible] با جماعه [illegible] و لشکری بود [illegible] و هر که
از کشتگان [illegible] از تیغ نگذرانید [illegible] ایشان را [illegible] محمد بن حمید
از کار ایشان [illegible] بر طریق [illegible] و قطع طریق و نهب [illegible] بابک
[illegible] و [illegible] عرب [illegible] و [illegible]
[illegible] از جماعت [illegible] از [illegible]
داد [illegible] و جمع [illegible] باز [illegible]
[illegible] و از [illegible] می گذشت [illegible] محافظت و
[illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] اوجه [illegible]
[illegible] محمد بن حمید [illegible]
[illegible] محمد بن یوسف [illegible]
[illegible] محمد بن حمید
[illegible] در دنباله [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] عظیم مردی دلیر [illegible] محمد بن حمید
[illegible] و بر کوه صعود [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible] ابو سعید [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن حمید [illegible] کوه [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن حمید [illegible]
[illegible] محمد [illegible] از آن طرف [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] اشتغال [illegible]

با نیزه [illegible]

با نیزه گفت [illegible] محمد بن حمید [illegible] داد [illegible]
بکلمه محمد بن حمید مرد [illegible] شعرای عصر بود [illegible]
[illegible] خبر قتل [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] بابک [illegible]

حکایت ابو دلف

بیان حال ابو دلف قاسم

ابن عیسی [illegible]

ابو دلف قاسم بن عیسی بن [illegible] العجلی از [illegible] بود [illegible] جواد و ارکان [illegible]
[illegible] در زمان محمد امین [illegible]
عیسی بن [illegible] با محاربه طاهر بن [illegible] و [illegible] علی بن عیسی [illegible] ابو دلف
همراه [illegible] طاهر [illegible] بود [illegible]
ابو دلف [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible]
طاهر [illegible] ابو دلف [illegible]
[illegible] ابو دلف [illegible]
[illegible]
و [illegible] و
[illegible] ابو دلف [illegible]

أجود بنفسي دون قومي دافعاً   لما نابهم قدماً وأغشى الدواهيا
وأقتحم الأمر المخوف اقتحامه   لأدرك مجداً أو أعاود ثاويا

[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو دلف [illegible]
[illegible]

بیان حکومت [illegible]

طاهر از جانب مامون در خراسان

حکایت ابو دلف

حکومت عبدالله [illegible] طاهر [illegible]

در این سال خلیفه امور خراسان بعبدالله بن طاهر داد و او را با ایالت خراسان برگزید
و عبدالله با آن زمین در شد و سبب مسیر عبدالله بخراسان این بود که چون برادرش
طلحه در خراسان بمرد علی بن طاهر برادرش بخلیفتی برادر کار عبدالله در آن مملکت
با اهتمام نشست و این هنگام عبدالله در دینور بود و تجهیز لشکر کرده با بابک مرتد
و از دیگر طرف مردم خوارج در خراسان بمردم قریة الحمراء از زمین نیشابور
حمله کردند و بسیار را از آن جماعت بسوختند و این خبر بمأمون گوشزد
مأمون گشت لاجرم فرمان کرد تا عبدالله بخراسان شود عبدالله طاعت نمود و راه برگرفت
و چون به نیشابور رسید مردم نیشابور بسبب قحط و غلا در رنج بودند و باران مدتی دشوار
داشته بود که هنگام ورود او [illegible] باران عظیم بارید و مردمان [illegible] در دل
و روان نمایان شد و چون عبدالله در شهر نیشابور درآمد [illegible] و این شعر بخواند

قد قحط الناس في زمانهم حتى اذا جئت جئت بالدرر
غيثان في ساعة لنا قدما فمرحبا بالامير والمطر

چون عبدالله این شعر را بشنید [illegible] بپسندید و [illegible]
[illegible] این شعر [illegible] در آن هنگام [illegible] واز
[illegible] عبدالله [illegible]

۲۱۴ حوادث

بیان حوادث و وقایع سال
دویست و چهاردهم هجرت

خروج بلال ضبابی

در این سال بلال [illegible] خروج کرد و چون خلیفه [illegible] عباس را با جماعتی از
قواد سپاه بدفع او برفرستاد [illegible] برفتند و جنگ دادند و بلال را بکشتند و در این
سال ابوالرازی [illegible] برسید و در این سال [illegible] جعفر بن داود قمی [illegible]

قتل ابوالرازی

عزیز مولی عبدالله بن طاهر مغلوب گشت و چنان بود که از مصر فرار کرد [illegible]
[illegible] مصر باز [illegible] و در این سال علی بن هشام و الجبال و قم و اصفهان و آذربایجان

ولایت ابن هشام بر جبل و غیره

[illegible] در این سال ادریس بن ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام
در [illegible] وفات کرد و پس از وی محمد [illegible] بجای پدر بنشست و برادرش قاسم بن ادریس را
در [illegible] و طنجه و آن مملکت [illegible] برادران [illegible] حکومت بخشید

در این

و این [illegible] آنچه بشرح حال این جماعت [illegible] و هم در این سال
عبدالرحمن بن حکم اموی صاحب اندلس [illegible] جماعتی از مردم آن شهر از زمان
منصور بن [illegible] آن روزگار [illegible] و خلاف عبدالرحمن و مخالفت او برگرفته و [illegible]
آن شهر [illegible] و عنوة [illegible] و هم در این سال [illegible] طلیطله از
زمین اندلس بر صاحب آن شهر عبدالرحمن [illegible] خلاف [illegible] و این هشام از [illegible]
از طلیطله در آن [illegible] عبدالرحمن بن حکم [illegible] مردم آن شهر [illegible]
خروج کرد و [illegible] قرطبه [illegible] طلیطله [illegible]
شهر [illegible] بجادی [illegible]
و بر [illegible]
[illegible] دلیرانه [illegible] طبقات [illegible]
[illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible]
[illegible] اندلس [illegible] قرطبه [illegible]
[illegible] عبدالرحمن بن حکم
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] در این سال [illegible]

حکومت عبدالرحمن اموی [illegible]

جنگ [illegible]

وفات ابو هاشم بغداد

عباس بن محمد ... [illegible] ... ابو هاشم ... [illegible]
محمد ... [illegible] ... در ... [illegible] ...
ابو احمد حسین بن محمد بغدادی ... از ... [illegible]

باب ... علم ... و اداب

باب ... اخلاق ... علیهم السلام

... [illegible] ... و خورشید ... [illegible] ... کسوف ... [illegible]
... [illegible] ... هلال ... [illegible] ...
... [illegible] ... نور ... [illegible] ... درخشنده ... [illegible]
... [illegible] ... علم و اخلاق ... [illegible]
... [illegible] ... صلوات الله علیهم ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... اخلاق حمیده ... [illegible]
... [illegible] ... صلوات ... علیهم ... السموات والارض

صلوات الله علیهم

... [illegible] ... از عمر بن ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... اللهُ تَعَالَى ... [illegible] ... ذَلِكَ
... [illegible] ... فَقَالَ أَنَا أَكْرَمُ عَلَى اللهِ ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

... [illegible]

... [illegible] ... و در تمام آنها ... [illegible]
... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ... قطره ... [illegible]
... [illegible] ... قطرات
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... علم ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... علیهما السلام ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... هَذَا ... مِنْ صَدَقَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ ... [illegible] ... عَلَى ...
الطَّعَامِ ... [illegible] ... اللَّيْلَ ... [illegible] ... أَهْلَ ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

... [illegible]

ذمه قوه حجت مخفی که داد رب ذمه داری حجت مخفی که قربت داراز البصره می آورد
و در این سفینه می افکند تا بجوشد و سالکی ورد لطف الهی از آن بپاشد و ذمه از جملات است
از عجائب بارد در کار آنکه خود مرو به [illegible] عرایضه که فرمود ابی جعفر علیه السلام [illegible] اساینه
و از کثرت زلزله در اهواز بود نوشت تکلیف مسلم و مخفی که صلاح چه دراز [illegible]
بوده باشد که تعلیم دهم آنحضرت در جواب رقم فرمود لا تحولوا عنها وصوموا الاربعاء والخمیس
والجمعة واغتسلوا وطهروا ثیابکم وابرزوا یوم الجمعة وادعوا الله فانه یدفع
عنکم از اهواز [illegible] که تزلزل [illegible] و دو [illegible] و نخستین جمعه روزه بدارید و غسل
کنید و البسه نو بپوشید و نیز روز جمعه در صحرا بیرون روید و در جمعه [illegible] بترتیب [illegible]
بخوانید و دعا بردارید [illegible] زلازل [illegible] از [illegible] علی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] صدور یافته [illegible] و در [illegible] راقم حروف [illegible]
در این موقع امر مبارک امام علیه السلام [illegible] و دفع [illegible]
در مساکن [illegible] مسلمانان زلزله [illegible] چه البته [illegible] زلازل [illegible]
و صوم [illegible] و اتفاق [illegible] نماز و نیاز و غسل و تطهیر و دعا [illegible]
و دفع بلا [illegible] امام [illegible] مردم [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] مقام و منزلت و [illegible]
[illegible] جهت [illegible]
[illegible] علم [illegible] شأن [illegible] ولایت
[illegible] شئونات عالیه امامت و مقامات سامیه ولایت [illegible]
در [illegible] ذمه قوه حجت مخفی [illegible] ذمه داری حجت مخفی [illegible]
[illegible] ملاحظه [illegible]
ذمه [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] علیه الرحمة [illegible]
[illegible]
[illegible]

دیگر

رود [illegible] ذمه [illegible]

دیگر در [illegible] الانوار از علی بن [illegible] موسی بن قاسم [illegible] گفت به ابی جعفر ثانی
صلوات الله علیه [illegible] که خواستم از جانب تو و از جانب پدرت علیهم السلام در خانه کعبه
طواف دهم [illegible] از جانب اوصیاء علیهم السلام [illegible] طواف [illegible] طوف ما
امکنک فانه جائز [illegible] طواف [illegible] از جانب اولیاء
[illegible] موسی بن قاسم [illegible]
[illegible] از جانب تو [illegible] طواف [illegible]
[illegible] طواف [illegible]
[illegible] از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله طواف [illegible]
سه دفعه [illegible] از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام
طواف [illegible] از جانب [illegible] از جانب [illegible]
علی بن الحسین [illegible] از جانب ابی جعفر محمد بن علی [illegible] از طرف جعفر بن محمد
[illegible] از جانب موسی بن جعفر [illegible] از جانب [illegible] علیهم الصلوة و السلام
[illegible] از جانب [illegible] بولایت [illegible]
[illegible] ذلک الله [illegible] الذی لا یقبل من العباد غیره
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] فی جمیع [illegible]
[illegible] الی یوم التناد [illegible]
[illegible]
[illegible] تمام انبیاء عظام [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

(حاشیه: آنچه حضرت ... آنحضرت)

و نیز در کتاب الانوار روایت کرده که از حضرت ابی جعفر علیه السلام، بر یکی از موالیان که او را
پسری کثیر [illegible] بمرد و آن حمل بود در بعضی [illegible] بود شیر، چون خبر [illegible] آنکس را حاصل
آن پسر به آنحضرت نوشته و آن حکایت [illegible] رسید، امام علیه السلام کتابی بجهت او
رقم فرمود که: اموالنا من مواهب الله الهنیئة وعواریه المستودعة
یمتّع بما متّع منها فی سرور وغبطة ویأخذ ما أخذ منها فی أجر وحسبة فمن
غلب جزعه علی صبره حبط أجره ونعوذ بالله من ذلک
اموال ما از مواهب و بخششهای گوارای الهی و عواری مستودعه خدائیست که تمتع میدهد
بآنچه از آن تمتع داده در سرور و غبطه، و فرو میگیرد آنچه اخذ میفرماید از آن در حصول اجر
و [illegible] حسنتی پس در این حال و این مقام هر کس غالب شود جزع او بر صبر او [illegible]
و باطل شود اجر او، پناه بخدا [illegible] و نیز در کتاب الانوار از محمد بن عیسی بن زیاد
روایت کرده که در دیوان ابی عباد [illegible] دیدم که از آن نسخه بر [illegible]
[illegible] کتاب امام تقی علیه السلام [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم ابقاک الله
طویلاً وأعاذک من عدوّک یا ولد فداک ابوک قد فسّرت لک مالی وانا
حیّ سویّ رجاء ان یمنّک الله بالصلة لقرابتک ولموالی موسی
وجعفر رضی الله عنهما فامّا سعیدة فانها امرأة قویّة الحزم فی النحل ولیس ذلک
کذلک قال الله من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له اضعافاً
کثیرة وقال لینفق ذو سعة من سعته ومن قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله
وقد اوسع الله علیک کثیراً یا بنی فداک ابوک لا تستر دونی الامور
لحبّها فتخطئ حظّک والسلام
[illegible] و از [illegible] محفوظ [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] و [illegible] و استقامت و [illegible]
[illegible] این اموال [illegible] صله ارحام [illegible]
موالی موسی و جعفر رضی الله عنهما و اما سعیده [illegible]
و این [illegible]

(حاشیه: نامه امام نقی علیه السلام بحضرت)

(حاشیه: باقی ذکر)

(حاشیه: کیفیت ولادت)

باضعاف کثیره عوض بخشد [illegible] و در [illegible] پس از آنکه [illegible]
انفاق [illegible] و [illegible] لسان [illegible]
اگر [illegible] ثابت [illegible] دار [illegible]
معلوم [illegible] حالات و اخلاق [illegible] چهار [illegible]
[illegible] از ائمه هدی صلوات الله علیهم [illegible] در صحیفه حضرت
فاطمه سلام الله علیها در لوح [illegible] مسطور [illegible]
[illegible] ارواح طیبه و انوار [illegible]
[illegible] و مقدار [illegible] عالم [illegible]
چگونه [illegible] چهار [illegible] بذالشیء [illegible]
[illegible] زمان ولادت امام [illegible] دقیقه [illegible]
و هم [illegible] زمان وفات عالم [illegible] گردد [illegible]
[illegible] از سایر [illegible] علوم [illegible]
صلوات الله علیه [illegible] علوم [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]

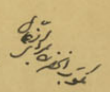
(حاشیه: [illegible] آنحضرت)

[illegible] و اللّه [illegible] آنحضرت علیها السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و هم در کتاب الانوار از [illegible]
موسی بن جعفر علیه السلام [illegible] در [illegible] دولت حضرت ابو جعفر علیه السلام
[illegible] طبیب [illegible] قطع
[illegible] از [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] حضرت ابو جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
و نیز در کتاب الانوار از [illegible] روایت [illegible] ابو جعفر ثانی علیه السلام [illegible]

(حاشیه: [illegible] علیه السلام)

و از کرمه به سخن آمده و از نبات سبز گشتی از ادراک خدا [illegible] علم [illegible] ازین کیا
نیز [illegible] است که آیات [illegible] از ائمه هدی صلوات الله علیهم [illegible] تاریخ
[illegible] که علیه [illegible] بود از [illegible] یافتن از آن [illegible] فتنه‌های [illegible] نمی‌شد
[illegible] از آن [illegible] واقع نشده [illegible] چه تغییر [illegible] گردد [illegible]
[illegible] علیها السلام [illegible] امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه [illegible] و این [illegible] سند [illegible] از علماء [illegible]
از آن [illegible] از کتاب [illegible] اولی [illegible] و از دعای [illegible]
[illegible] امام رضا علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
وصد و [illegible] یاد بود و از آن [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]
سلام الله علیه [illegible] و آنحضرت [illegible] و ده [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] محمد بن مسعود [illegible] روایت [illegible]
ابی داود [illegible] ابن ابی داود [illegible] در [illegible]
ابی ابی داود [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] و [illegible] طرف [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حال [illegible]
[illegible] و [illegible] خلیفه [illegible]
و [illegible] و عقاید [illegible] و آنچه گفته [illegible] از امام [illegible]
[illegible] ابن ابی داود [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] لازم [illegible] زمین [illegible]
در [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible]
[illegible] ابن ابی داود [illegible]
خلیفه [illegible] خلیفه [illegible] جماعت [illegible] ابو جعفر علیه السلام

اکار در پینه [illegible] از فلانیه [illegible] و [illegible]
محمود [illegible] است [illegible] از [illegible] و [illegible] زمین [illegible]
و [illegible] سلطان [illegible] تضییع [illegible] و ترتیب [illegible]
[illegible] جماعت [illegible] دلیل [illegible] سلطان
[illegible] اقدم [illegible] زمان [illegible]
[illegible] و ظلم و [illegible] بر ملک [illegible] از [illegible]
[illegible] خود [illegible] و [illegible]
و [illegible] آن [illegible]
[illegible] ظلم و [illegible] از [illegible]
و [illegible] بر خلاف طبع آن سلطان [illegible]
[illegible] و دفع ظلم [illegible] از [illegible]
[illegible] تضییع [illegible]
[illegible] ایام [illegible] عقاید [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] بکر [illegible]
[illegible] خلیفه به تضییع [illegible]
حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] آنحضرت
[illegible] از [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] مردم [illegible]
مردمان [illegible] از آن حضرت [illegible]
[illegible] یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون [illegible]
[illegible]
[illegible] خلیفه



و برای ادراک مقصود برای جز زید اقتضاح نمود و ایضاح مزید نفسی [illegible] و نفاق دنانیر آنحضرت
و مطالب [illegible] لاجرم از آن اندیشه فرونشست و از آزار آنحضرت منصرف گشته
دیگر در کتاب الانوار دیدم که از احمد بن زکریای صیدلانی از مردی از بنی حنیفه از اهل بست و سجستان
روایت میکند که در ایام [illegible] با حضرت ابی جعفر علیه السلام در اوائل خلافت معتصم [illegible]
حج نمودم وقتی آنحضرت [illegible] روزی در [illegible] بر سفره طعام
مشغول بودیم و حاکم [illegible] سلطان [illegible] عرض کردم فدایت شوم [illegible]
[illegible] و تو [illegible] بمن [illegible] خراج [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بکند [illegible] مکتوب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] نامه [illegible] عرض کردم فدایت شوم [illegible]
[illegible] عرض کردم [illegible] درهم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] صلوات الله علیه [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فان موصل کتابی هذا ذکر عنک [illegible]
جمیلا وان مالک من عملک ما احسنت فیه فاحسن الی اخوانک واعلم
ان الله عز وجل سائلک عن مثاقیل الذر والخردل [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] نامه [illegible]
[illegible] از مثقال [illegible] بقدر ذره و خردل [illegible]
[illegible] فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره [illegible]
[illegible] سجستان رسیدم [illegible] بن [illegible] والی
سجستان بود [illegible] راه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در میان سجستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در کتاب الانوار [illegible]
[illegible] حضرت ابی جعفر [illegible] صلوات الله علیهما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]
آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

برت اندرکی معبود دیده، در پی او بیرون رفته و گفتند امروز مهمان اخوان پیش بخوریم دیگر
فرمودند ای قوم آنحضرت بخوان فرا جمع قدوم مبارک برکت افزای ای جایکه بسیار کم بلو نبود و بخوریم
نگه درین پیرامون نخوریم و آنحضرت نظر باینها کردند و فرمودند کل مما تشتهی
تو نیز با ما بخور، با میل و نشاط آنچه ما بخوریم، پس فارغ شدیم و از آن طعام چیزی گرفته
و غلام برچید، آنچه از آن طعام داخل بود و آنچه از خوان برگشته بود را خواستند
آنحضرت فرمودند ومنه ما كان في الصحراء فدعه ولو كان فخذ شاة وما كان
في البيت فالقطه يعني هر چه در صحرا باشد و آنچه در خانه باشد برچیده
ران گوسفندی باشد بگذار و هر چه از ریزه‌های طعام بگذارید و آنچه در خانه باشد
برچین آنکه مروی شد که عرض کردم قدوم تعریف کردم در باب مسکن و منزل
وعنه ان ابا الحسن عليه السلام ... فكتب اليه المفضل يخبره ان
الناس يجوزون ذلك فكتب اليه يا مفضل اما علمت ان يوسف كان يلبس
ديباجا مزرورا بالذهب ويجلس على كراسي الذهب فلم ينقص من حكمته
شيئا وكذلك سليمان بن داود عليهم السلام کان بهتر بردادش بعد از آن در
مسکن و مکان خویش آنحضرت نوشته و خبر داده مردمان از آن بر و روی عیب کردند
آنحضرت در جواب مرقوم فرمودند ای مفضل آیا ندانستی که یوسف پیغمبر جامه دیبای زربفت میپوشید
و بر کرسیهای طلا می‌نشست و این کار از حکمت او کم نکرد و همچنین
سلیمان پیغمبر پسر داود نیز در ظاهر با روش سلاطین جامه و آیین داشت و این امر از حکمت
او ... و ظاهر او را هیچ ... غالب نبود در هر باب ... پس از آن عرض کرد
مولای من ... وعنه ان ابا عبدالله كان عنده غلام
يمسك بغلته اذا هو دخل المسجد فبينما هو جالس ومعه بغلة اذ اقبلت
رفقة من خراسان فقال له رجل من الرفقة هل لك يا غلام ان تسأله
ان يجعلني مكانك واكون له مملوكا واجعل لك مالي كله فاني كثير المال
من جميع الصنوف اذهب فاقبضه وانا اقيم معه مكانك فقال اسأله ذلك
فدخل على ابي عبدالله عليه السلام فقال جعلت فداك تعرف خدمتي وطول
صحبتي فان ساق الله الي خيرا تمنعنيه قال اعطيك من عندي وامنعك من

غيري

غيري فحكى له قول الرجل فقال ان زهدت فينا فخذ منا وان رغب الرجل
فينا قبلناه وارسلناك فلما ولى عنه دعاه فقال له انصحك لطول الصحبة
ولك الخيار فاذا كان يوم القيمة كان رسول الله صلى الله عليه وآله متعلقا
بنور الله وكان امير المؤمنين متعلقا برسول الله صلوات الله عليه وآله وسلامه
عليه وكان الائمة متعلقين بامير المؤمنين عليهم السلام وكان شيعتنا
متعلقين بنا يدخلون مدخلنا ويردون موردنا فقال الغلام بل
اقيم في خدمتك واوثر الآخرة على الدنيا وخرج الغلام الى الرجل
فقال له الرجل خرجت الي بغير الوجه الذي دخلت به فحكى له
قوله وادخله على ابي عبدالله عليه السلام فقبل ولاءه وامر للغلام
بالف دينار ثم قام اليه فودعه وسأله ان يدعو له ففعل حضرت ابی
عبدالله علیه السلام غلامی بوده هر وقت آنحضرت بمسجد داخل شدی استر آنحضرت را نگاه داشتی
روزی در آن اثنا که آنحضرت در مسجد نشسته و استر آنحضرت را آن غلام نگاه داشت از
قافله اهل خراسان مردی از آنها گفت ای غلام آیا میتوانی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
خواهش کنی که مرا بجای تو غلام خود قبول کند و من تمام اموال خود را بتو بخشم
که من مردی متمول و از جمیع صنوف و تمام اموال بسیار دارم همه را بتو دهم و آن اموال
تو بگیر و من در مکان تو در خدمت آنحضرت باشم غلام گفت این خواهش را از
آنحضرت مینمایم پس بخدمت امام علیه السلام رسید و سخنان آن مرد را عرض نمود فرمودند اگر
از ما بی رغبت شده‌ای و رغبت بآن مرد داری اجازه دادیم و او را بجای تو می‌پذیریم و
تو برو هر جا خواهی میگذاریم چون غلام از حضور مبارک امام بیرون رفت امام علیه السلام او را
دوباره طلبید و فرمود بسبب طول خدمت تو نصیحتی میکنم و اختیار با تو است
که روز قیامت رسول خدا صلی الله علیه وآله بنور خدا تعلق جسته و امیر المؤمنین بنور رسول خدا اعلاقه گرفته و ائمه علیهم السلام
علیهم بامیر المؤمنین صلوات الله علیه تعلق گرفته و شیعیان ما بما تعلق گرفته و بمدخل ما
اندر آیند و بمورد ما در آیند غلام چون این سخنان شنید عرض کرد که من در خدمت تو

اقامت و مفاخرت نمایم و چیزی که بود بر دنیا هرگز نمیم این یک صبح و تحویل آمد و بر خورد شد
جز فرمان علام الغیوب و حالتی بود نوعی دیگر در یا صبح که این حال را اکنون دارم و تحویل
امری غیر از آن حال است و تحقیق اندر شدن علم آن طهارت بود و بلکه [illegible] و او بود که
الجواد علیه السلام در او بود آنحضرت ملاء آمد [illegible] در نظر او فرمود [illegible]
رخ بغلام جواد [illegible] از آن [illegible] و بادی وداع [illegible] آثار دعا [illegible]
[illegible] اینجا [illegible] آمد [illegible] عظمی گوارا [illegible] علی و اولادم [illegible]
نجف [illegible] و روشنی [illegible] در این [illegible] و [illegible] آن سواد [illegible]
اجازت داد [illegible] توافق [illegible] پس از آن [illegible] آنحضرت بود [illegible]
[illegible] ما [illegible] این [illegible] آنحضرت
پس [illegible] فخذها الیک فانک توافق [illegible] این بود [illegible]
[illegible] پس [illegible] از میان [illegible] بوده
[illegible] را که حروف [illegible] نور خدا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] از میان [illegible] نبوت و رسالت [illegible]
دا بود [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] پیغمبر [illegible] نور خدا [illegible] و
[illegible] ائمه [illegible] علیهم [illegible] امیر المؤمنین [illegible] نور خدا و مصطفی
[illegible] صلوات الله علیهم [illegible] نور خدا [illegible] خدا [illegible]
[illegible] رسول خدا و [illegible] خدا و ائمه [illegible] و از یک
نور و یک [illegible] رسول خدا [illegible] امیر المؤمنین [illegible] نور و
[illegible] ائمه علیهم السلام [illegible] امیر المؤمنین [illegible] علم [illegible]
[illegible] صادق علیه السلام [illegible] علم آن [illegible]
[illegible] علم [illegible] آنحضرت
[illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible]

دیگر در

دیگر در بحار الانوار از کتاب روضة المجد از یحیی بن احمد تمیمی مروی است که آنحضرت ابی جعفر
ثانی علیه السلام در زمان [illegible] فصاد [illegible] که رگ بگشاید
فی البرقة الزاهر [illegible] رگ [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] فصد [illegible]
روان [illegible] طشت [illegible] از آن [illegible]
[illegible] طشت [illegible] آب [illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
[illegible] بختیشوع [illegible]
[illegible] در کتب طب [illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] یقین [illegible]
[illegible] از ذریت پیغمبر [illegible] و دیگر در بحار الانوار از [illegible]
و صدیق [illegible]
[illegible] حروف [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر محمد بن [illegible] امیر المؤمنین
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن علی علیهما السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در فصد نمودن آنحضرت

حکم در قطع [illegible]

هشته اتصال حقی در ساعد باشند و یکی از این ها از دیگری رقیق تر است و در طرف
این دو انگشتان که مفصل کف باهم ملتحق میشوند لهذا آن یک بود علوی خصرات
کرسوع و آن یک بود علوی ابهام است کوع گویند و این هر دو انگشتان در ساعد ذراع
هستند بجمله یکمرتبه معتصم گفت در این حکم تو دیگر چه حجت حجت گفتم برای اینکه ید عبارت است
از اصابع و کف است که سوع منافذ انها میشود در باب تیمم فامسحوا بوجوهکم
و ایدیکم حاصل آنکه اعتراض ایشان در این نیز به اتفاق آنکه در وجه مسح گفته و هم اینکه
از مرفق برتر نه معتصم گفت برایت و بعد از آن دلیل از دلیل داد گفتند از آنجا که چنانکه در
در اول غسل و شستن برای وضو میشد و ایدیکم الی المرافق این کلام دلالت بر آنکه
ید از انگشتان و مرفق از دست های مرفق است بیکبار آنوقت معتصم رو کرد به
ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام ادر و گفت ای ابا جعفر تو در این امر چه میگوئی در جواب
امیر المؤمنین این قوم در این امر تکلم کردند معتصم گفت سوال از آنچه این جماعت تکلم کردند
برگزار نیست تو چه میگوئی حضرت در جواب امیر المؤمنین سوال از این کار معفو دار معتصم
گفت تو را بخدا سوگند میدهم که آنچه میگوئی در این امر رای و علم تو است بگو فرمود اما اذا
اقسمت علی بالله انی اقول انهم اخطؤا فیه السنة فان القطع یجب
ان یکون من مفصل اصول الاصابع فیترک الکف حضرت سوگند داد سوگند میدهی
من میگویم این جماعت در سنت خطا کردند و از سنت بر کنار شدند چرا که از مفصل
اصول اصابع و بجای انگشتان قطع شود معتصم گفت حجت در این چیست فرمود قول
رسول خدا صلی الله علیه و آله که سجود بر هفت عضو بر هفت عضو است و دو پا
و دو زانو و دو دست اگر دست او را از کرسوع یا مرفق ببرند برای دیگر باقی نماند
که آن سجده نماید و خدا فرمود وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ مساجد و آن هفت عضو است که
سجده بر آن مخصوص برای خدا است و مقصود از مساجد همین هفت عضو است که
سجده بجز برای خدا نشود فلا تدعوا مع الله احدا و آنچه برای خدا است قطع نشود معتصم
از این کلام و این علم عالی در عجب شد و گفت راست گفتی سوال از مفصل انگشتان
بود و گفت قطع کنند انگشتان دزد را که از ساعد و اینجا حق آشکار گردید و ترتیب قیام
و قعود و آن روز من مرده شدم آرزو کردم بجم زندگانی بکمیاد ابن داود گفت من از آن روز تا معتصم

رقم دکم

رقم و گفتم نصیحت و در نجات امیر المؤمنین برمن واجب است و من آنچه میگویم اگر چه میدانم
بسبب این در آتش خواهم رفت گفتم ای امیر المؤمنین چگونه روا داری که در این امر از فقهای
رعیت او و علمای دین بر ای انجام امری از امور دینی قوم دیگری بقولی او حکم کنند و فتوی
حکم آن جماعت را اعتبار نکنی و رای او را بر رای ایشان مقدم داری در حکم آن امر و خبر داده اند که او
و جمعی از اهل بیت او در کوفه ادعای خلافت کردند و وزرای تو و نویسندگان او حاضر باشند و مردمان
از آن سو درگاه او نگاه داشته باشند تا از این مجلس و آن جماعت هر کسی سخن بگوید
آنگاه امیر المؤمنین تمام آراء را داد و دست از آن ها برداشته سخن مردی را که یکی از شیعیان
قائل بامامت او هستند و عمل بآن میکنند و این مرد برای خلافت او از امیر المؤمنین
شایسته تر و برتر است ناپسند و لغو شمارد و آنچه او حکم کرد حق است چرا ابو جعفر را
خدای تو فرو گذاری و چه صورت دارد اینکه میگویم رنگ معتصم از این کلمات تغییر کرد و از آنچه آن دو
تنبیه گفتم بیدار شد و متنبه گردید و گفت خدا ترا جزای خیر دهد از این نصیحت منصور چهار
نیکو در روز چهارم به یکی از نویسندگان وزرای خود امر کرد که آنحضرت را به منزل خود دعوت کند
حضرت جواد علیه السلام از قبول این دعوت امتناع فرمود و گفت تو میدانی که من بمجالس شما حاضر
نمیشوم آن کاتب گفت بار الها تو میدانی که من ترا بطعام دعوت کردم و میخواهم که منت
بر من نهی و قدم مبارک در منزل من گذاری و نیز یکی از وزرای خلیفه بسیار مایل است که
بر حضرت تشریف آورد و چون طعام را خوردند آنحضرت احساس
بخود حالی آنحضرت فرمود مرکب سوار شد و بجانب منزل خود رفت و در شب آن روز
در حضرت فرمود شدت آن زهر ز که نوشید زهر در گلوی
آنحضرت جای داشت تا روح مبارکش بسبب علیین پیوست صلوات الله و سلامه علیه در
کتاب احمد ... از عیون اخبار که بعد از ابی جعفر علیه السلام
شرف حضور دارم با ماه صالح بن محمد بن سهل که داود این صالح از جانب آنحضرت متولی موقوفات
قم بود آنگاه عرض کرد یا سیدی مرا در ده هزار درهم حلال کن چرا که این مبلغ را انفاق کرده ام
فرمود انت فی حل تو حلالی است چون صالح برخاست ابو جعفر علیه السلام فرمود احدهم یثب
یثب علی اموال حق آل محمد و ایتامهم و مساکینهم و فقرائهم و ابناء سبیلهم فیاخذ

سبب شهادت آنحضرت

جود آنحضرت علیه السلام

ثم یجیء فیقول اخلنی فی حل اتراه ظن انی اقول لا افعل والله لیسألنهم الله تعالی یوم القیمة عن ذلک سؤالا حثیثا از ایشان براموا آنچه وای کرد ص الم علیه وآله وائیکم دمساکین وفقراء را با بسیار الحاح ودست طعام را افکند و میرد لیس از آن می باید و بکید مرو کیل لکوان و آنچه از چیزها که ای میکرد و در میکوید خیر نمکنم بود که با افراد او فرا از بر سر کمیکنه ایشان بود در روز قیامت از ایشان بر سبیل تریع و درکتاب مکارم الاخلاق از محمد بن ولید منقول است که گفت در حضور حضرت امام محمد تقی علیه السلام مشغول خوردن طعام بودم چون فارغ شدم و خوان طعام را برگرفتند و غلام خواست آنچه از ریزهای طعام بر زمین ریخته بود برچیند فرمود آنچه در صحرا باشد بگذار اگر چه ران گوسفندی باشد و آنچه در خانه باشد تتبع کن و برچین و بردار بعد از تفاوت به آنکه آن را بر سر مرد بخورد خطبه حضرت جواد علیهم السلام در تزویج ام الفضل دختر مامون مذکور شد ما خطبه دیگر نیز در مکارم الاخلاق از حضرت رضا و حضرت جواد منقول است و در دیوان علم و آداب و اخلاق حضرت جواد باب بیان الکون در این مقام بوجه اختصار چیزی میکنیم صاحب مکارم الاخلاق روایت کرده است از حضرت امام ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام که چون دختر مامون را برای او تزویج نمودند این خطبه را ادا نمود الحمد لله منعم النعم برحمته والهادی الی شکره بمنه وصلی الله علی محمد خیر خلقه الذی جمع فیه من الفضل ما فرقه فی الرسل قبله وجعل تراثه الی من خصه بخلافته وسلم تسلیما وهذا امیر المؤمنین زوجنی ابنته علی ما فرض الله عز وجل للمسلمات علی المؤمنین من امساک بمعروف او تسریح باحسان وبذلت لها من الصداق ما بذله رسول الله صلی الله علیه وآله لازواجه وهو اثنتا عشرة اوقیة ونش علی تمام الخمسمائة وقد نحلتها من مالی مائة الف درهم زوجتنی یا امیر المؤمنین قال بلی قد زوجتک و رضیت بیان بعض از مطالب مذکوره را آنکه حضرت جواد آن انواع نعم را که شمرده بود را از برای آن شکر آنها ادا کرده است و شکر حق نعمت بعد از هر آن است و شکر نعمت حضرت اوست که منعم و موجب نعمتها است بسبب آن که شکر او واجب است و چون ادراک آن نماید و آن شکر شکر نعمتها هدایت و توفیق است آن شکر نیز از جمله نعمتها و موهبت او است و در ذکر فضائل محمد ص و آل او علیهم السلام نیز

در آداب اکل

خطبه حضرت جواد علیه السلام در تزویج

در تمام نعمتهای دنیا و آخرت در بیان مذکور در میان پیغمبران دیگر امتیازی و معجزه که در هجوب جمع دو دارد و بعد از آنکه خدا بیان به داده در اثنای تمامی وراثت او بود یکی آنکه خلافت او را داده است و حق خلافت دستم تسلیما و هذا امیر المؤمنین یعنی این است که دختر خود را بمن تزویج نمود بطوری که خداوند عز و جل فرض کرده است بر زنان مسلمه بر مردان مؤمن که زنان را نگاه دارند بطریق نیکو و حقوق ایشان را ادا نمایند یا ایشان را به نیکوئی رها کنند و از حقوق ایشان چیزی باز ندارند و دلها شکسته نسازند و بجز بخواهش بطور نیکو و نیز چیزی مطلقه سازند و بخشیدم برای دختر او مهر و صداق را چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داد به زنان خود در صداق از دوازده اوقیه و نش و آن بیست نقره است و آن نیم اوقیه است یکصد و پنجاه درهم است و از اموال خود صد هزار درهم بطور بخشش عطا کردم ای امیر المؤمنین آیا بمن تزویج کردی پس مامون گفت بلی قبول کردم و از بیان اقسام مهر مذکور است که در خبر است که مهر زنان آل محمد دوازده اوقیه و نش است و آن نیم اوقیه است پس هر اوقیه چهل درهم است و نش نصف اوقیه یعنی بیست درهم است پس مجموع پانصد درهم باشد و در کتاب مکارم الاخلاق مرقوم است که مستحب است در تزویج خطبه حضرت رضا علیه السلام را خواندن و این خطبه مبارکه در بعضی جاها ثبت شده بود و آن این است الحمد لله الذی حمد فی الکتاب نفسه وافتتح بالحمد کتابه وجعل الحمد اول جزاء محل نعمته وآخر دعوی اهل جنته وصلی الله علی محمد خیر بریته وعلی آله ائمة الرحمة ومعادن الحکمة والحمد لله الذی کان فی نبأه الصادق وکتابه الناطق ان من احق الاسباب بالصلة واولی الامور بالتقدمة سببا اوجب نسبا وامرا اعقب غنی فقال جل ثناؤه وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وکان ربک قدیرا وقال تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم ولو لم تکن فی المناکحة والمصاهرة آیة محکمة ولا سنة متبعة لکان فیما جعل الله فیها من بر القریب وتألف البعید ما رغب فیه العاقل

خطبه امام رضا علیه السلام در تزویج

اللبيب وسارع اليه الموفق المصيب فأولى الناس بالله من اتبع
امره وانفذ حكمه وامضى قضائه ورجى جزائه ونحن نسأل الله تعالى
ان يخير لنا ولكم اوفق الامور ثم ان فلان بن فلان من قد عرفتم
مروته وعقله وصلاحه ونيته وفضله وقد احب شرکتکم وخطب کريمتکم
فلانة وبذل لها من الصداق كذا فشفعوا شافعكم وانكحوا خاطبكم في
يسر غير عسر اقول قولي هذا واستغفر الله لي ولكم بجمله در اين خطبه اكر
از فوايد تزويج و حكمت نكاح كه موجب [illegible] و بقاء نسل و [illegible]
[illegible] و پيوند رشته خويشاوندی [illegible] بر فضيلت [illegible]
سنت سنيه مصطفی صلی الله عليه و آله و قبول آن [illegible] و دشوار
[illegible] صداق و نفقات [illegible] قطع رشته مواصلت [illegible]
[illegible] در ذيل کتاب احوال حضرت امام رضا عليه السلام و تزويج ام
حبيبه دختر [illegible] در ذيل کتاب احوال حضرت جواد و تزويج ام الفضل
دختر [illegible] بخطبه [illegible] حضرت جواد [illegible]
[illegible] در اين مقام [illegible] در [illegible] الاخلاق [illegible] در ذيل کلمات امير
المؤمنين عليه السلام [illegible] تزويج [illegible] السنة [illegible] در صداق [illegible]
و في زاد على السنة ردّ الى السنة [illegible]
[illegible] عز و جل [illegible] تکبير [illegible]
و تسبيح [illegible] تسبيح و تهليل [illegible] تهليل و تحميد [illegible]
[illegible] تحميد و صلوات [illegible] بر پيغمبر و آل پيغمبر [illegible] صلوات [illegible] اللهم
زوجني من الحور العين [illegible] از [illegible] تزويج [illegible]
[illegible] تکبير و تسبيح و تهليل و تحميد و صلوات [illegible] قرآن [illegible]
از خطبه رسول خدا در تزويج فاطمه زهرا با علی مرتضی صلوات الله عليهم مذکور [illegible]
[illegible] در [illegible] تزويج [illegible]
[illegible] از [illegible] موسی الرضا عليه السلام سؤال [illegible]
[illegible] يدخل عليك من هذا الباب من ورثت ما

ورثته

[illegible]

مراد از هبوط او در زمین، در و شنیده هبوط چه چیز را بود ایشان او هبوط در بهشت و این هبوط
کدام هبوط و این هبوطها، که چیز است مراد از اعلم زمین چه چیز لا اعلم الا الله تعالی
وا الراسخون فی العلم از طفلی چند ساله که ما لم یرد فائق ما در هر دو هبوط
واعلم زمین هر چه با قرید تلطف و چون آن آخر سال و ماه و هفته و روز و ساعت
و دقایق و نوائد و آلات بود در کشف ه قدرت کیان چه مقام و رتبه در دریای
ابدیت بیان ماهرچه دور از ماه و مدت است آنچه او بعد ... بها ... الوان
علت خلقت از ازمنه و الوان ... خویی او ... روح رسول الله است بار
... تمیز ... نکوره فی ... بی کلها ... در ... حرفی ... از ... است
و هم در آن کتاب مسطور است در ... مجلس ... شعر روایت ابو هم ...
سر ... از ... آنحضرت پرسیده و آنحضرت جواب آن ... بود بنا بر این مراد از ...
ده سال از عمر ... بود و ... و ... و هم در ... از ...
اکنون مسطور است ... عبد العظیم ... عنوان ... حضرت ابو جعفر علیه السلام ...
مکتوب ... واز ... و ... آن ... آنحضرت ... ان الله خلق
آدم فکان جسده طینا و بقی اربعین سنة ملقی تمر به الملائکة فتقول
لامر ما خلقت و کان ابلیس یدخل فی فیه و یخرج من دبره فلذلک
صار ما فی جوف ابن آدم منتنا خبیثا غیر طیب ... آدم علیه السلام ...
... بود و ... نطور ... بود ... فرار ... حبو
... شده ... آفریده شده ... در ... و در ... از
... و ... آدم است ... و ... طیب
طیب است و نقلی اذا ما ل الانسان او تغوط ... النظر الیهما لان آدم
علیه السلام لما هبط من الجنة لم یکن له عهد بهما فلما تناول الحجرة المنهیة
اقرؤه ذلک فجعل ینظر الی ما یخرج منه فبقی ذلک فی اولاده لانه
تغذی فی الجنة و بال و تغوط فی الدنیا و ... لذا ... انسان ... را ... است
... از ... سبب ... آدم علیه السلام از بهشت ...
... او ... و ... از ... نامه ... تا دل ... بود

... عاطل

دست ... از ... رفع ... نظاره ... و ... ترد ... در قرآن ...
حضرت در بهشت تغوط ... در دنیا بول ... افکند ... در ذیل کتب ...
و کتاب ... از کیفیت بهشت دنیا و هبوط آدم ... و ...
و آنچه راجع ... بهوط ... مفصلا مسطور ... و تحقیق ... واقعه شد
این ... عوالم ... بهشت دنیا ... عوالم ... انوار ...
و عوالم لطیفه طریقه ... کثیفه غلیظه ... اجزا او ... ملکوتیه

۲۱۵ وقایع

بیان وقایع سال ... و
... محمد ... مصطفی ...

حرکت ... از بغداد ... روم

در این سال ... خلیفه عصر از مدینة ... جبرا دختر ... روم ... او حرکت
او در روز ... شنبه سه روز از ... محرم ... و ... او از ...
بر دان روز پنجشنبه ... روز از ماه محرم ... و ...
و در آن ... از مدینه ... الحق ... ابراهیم ... فرزند

... محمد خضر ...

بلده ... و ... دجله ... و ...
رسید محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام از مدینه
طیبه ... و ... محمد ... و ... ملاقات ...
... در ... ام الفضل ...
ام الفضل ... تسعیت ... آنحضرت ... بود ... آنحضرت
در ... احمد بن یوسف ... دجله ... ام الفضل ... و ...
آن ... ایام حج ... از ... بر ...
... از ... مدینه طیبه ... و ... آن ...
... از ... طرف ... ام الفضل و کان زوجها
منه فادخلت علیه فی دار احمد بن یوسف الذی علی شط دجلة فاقام بها فلما کان
ایام الحج خرج باهله و عیاله حتی اتی مکة ثم اتی منزله بالمدینة فاقام بها ...
... آنحضرت ... ام الفضل ... مدینه ... بود ...
... ام الفضل ... آنحضرت ... الکلمات ...

تا زمان فوت دائم بود و این جز حالف جابر بن لقبه تردی ام الفضل وحسن و ثیلاده محمد وعباد
بعد از وی است ما اکثر سه پسر از و نماند باز و جه خواهر ام الفضل در بغداد به ماز ... شد و
باتفاق ازواج اهل مدینه طلبة ترجیع بخصوص کیر نر اینکه گوش شد جز بعد تمام الفضل از مدینه از
اکثر سه با نفر رنگ این که می گیرد ما می داد و بعد از آن حضار اکثر دیگر لفظ نقل است باشد
که در این سال اوس بلو الک اهم و اکثر سه سوار از بغداد دو سه کرد و زوجه الحکیم بنو ... شد
و منازل که کتابی اطاله هم است بجهة یعنی از راه موصل در آن نوشته منبج رسید با قوت
حموی گفته منبج شهر دمشق بزرگ و بناء موصوف و جسم شهر قریب و لکن دوسیست میان
آن و فرات سه فرسخ و تا حلب ده فرسخ راه است و از منبج بطرف دابق و از
دابق بجانب انطاکیه و از انطاکیه بطرف مصیصه رفت و از آنجا بطرف مصیصه
بر قرن شد و نظر سوی کوس بکوبید و مراد از آن از طرسوس در انیه شهر جادی الاولی
بنهادی اده دخل لینه طرسوس بقیع طاء مهمله و راء مهمله و ...ی لینه و در زبان
عربی یعنی واو سکنه شهری است در سرقوب و ثغور شام در میان حلب و انطاکیه و
بلاد روم در میان آن و اذنه شش فرسخ فاصله است را فوقانه بر دان ... جریان دارد
و قبر مامون در این شهر است بجمیع عباسی بنهاده و نیز از ملطیه راه بر دو ماه و در کار
قلعه قرّه نام داشته مست کرد با هره قلعه دقون اتفقه نوشته و بود از
آن امر بمفو و این حکایت روز یکشنبه بار از اوحی الاولی کار ماند این اتفاق و جاد
و بیان بود با مغر قلعه قرّه فتح حصن سوم با جد و من ما ... برگشتو در بر دم کمانست
نهاد و خود نیز کرد و بعضی گفته که از انجا مامون در کار قرّه رفته آمد با مردم آنجا جنگ
نمود و ایشان در طلب امان برآمدند و امان داد و پس از آن بسوی قلعه سندس
مورلک شناس برفت و رئیس آن قلعه بود و اظهار انقیاد کرد و نیز با مغر محیف و
حیفر فایط بود صاحب قلعه سنان فرار کرد و مردم آن قلعه امان خواستند و مطیع شدند
قرّه باه فی داء مهمله دال قریه است نزدیک بقادسیه و ذو القره نیکان مذکور است
سنان بلفظ سنان نیزه است حصن سنان در بلاد روم است و این آخر که آنجا واقع
لکم لیه و کنار نیز دال می نویسد اما در معجم البلدان این لفظ با دال مسطور است | ملاقات ابو اسحق با مامون
و در این سال ابو اسحق بن رشید از مصر انصراف کرد و مامون پیش از آنکه بموصل دخل شود

ملاقات کو

ملاقات کرد و تیر مشوید و جای این با تخریر در راس العین ملاقات مامون نایل آمدند | ملاقات عباس با مامون و تنوید با مامون
صورت که رأس عین و بقول رأس العین معروف شهری است و بعضی الف و لام را بیفزود
و نیز نرد آن ... نقل با ... آن را رأس عین می نامند و ... دارند و فات نیز
و بلحاظ طول حذف که نیز در اشعار قدیمه با الف و لام استعمال شده است شهری است
بزرگ از شهرهای جزیره میان حران و ذبیر و دارای چشمه های بسیار است و این آب
و چشمه جمع ... ... در نظر هر شهر است معروف نها و کشتهای بسیار از آب
به ... از زیر شهر بیرون می آید و آب بسیار دیگر دارد و جهت ... | و که با مون بجانب دمشق
بزرگ است بر جای خابور است و شهر ها و قریه ها بود کشتها بگردد و بغداد ... کرد
و در این سال مامون از آن پس از زمین روم بیرون آمد بجانب دمشق آمده است

بیان برخی از حوادث و سوانح سال
دویست و پانزدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال عبدالله بن عبدالله بن عباس بن محمد از ... نها و مردمان بر حج اسلام | سوانح سال ۲۱۵
بگذاشت و در این سال قبیصة بن عقبة السوائی صاحب کتاب الجامع ... بر ... فوت کرد | وفات قبیصة بن عقبة
سوائی بمد الف بلی بلد قلعه است از ... و سوی بقم اول و فتح الف ... اسلام
بر او از ناحیه ... و ... بن ولید طاهر از عراق آمده شام داشت از ... آمد بر | وفات ابو یعقوب طاح فقیه
او و بعضی گفته سوی ... شام اصلی دمشق است ... قبیصة اکبر
ابن اسحاق ... بود نام مردی است و هم در این سال ابو یعقوب اسحق بن طباخ
فقیه ... ... الفاظ ... اینات و ... اعیان ... نسخ
در وجه انسانی ... ... حیوانی و فات بخانه عالم فانی ... | وفات عبدالله
و نیز در این سال ... ... بن شقیق صاحب ابن مبارک عبدالله صاحب ... آن جهان رفت ... | وفات ثابت بن ...
در دنیا ... مکونة الادب ... در سوانح ... ... وفات عبدالرحمن
عبدالله بن مبارک مروزی زاهد و عالم معروف ... و نیز در این سال ... بن محمد کاشی عابد | وفات هوذة بن خلیفة
عالم محدث رخت اقامت بسرای آخرت کشید و هم در این سال هوذة بن خلیفة بن عبدالله
بن عبدالرحمن ابو بکره ... الاشهب از ... که از این ... فاتحه ...
بسرای جهان جاودان ... و هم در این سال ابو جعفر محمد بن ... بن ... ستارة ... | وفات محمد بن ...

در رکب نوشت ... در راه در سال
... ...
... ...
۱۶۳ ... ...

وفات ابو جعفر موصلی
وفات شیخ ابراهیم
وفات سعید بصری

بگذشت زار غافلان اسرار کمتر و تسلیم نمود و هم در این سال ابو جعفر محمد بن حارث موصلی که برادرانش
بمنزله جوانان بود و هم در این سال شیخ ابراهیم التیمی بلخی در بلخ بدرود گفت اند که ذو سوال از کرامت
حیات بلخ رسیده و از مشایخ و ثقه کابری در صحیح بخاری است و بعد او سعید بصری که در این سال پر ملال
او نیز انتقال و چراغ در رشته حیات او بسته بهر ساعت انفصال داد و هم در این سال ابو زید سعید بن
اوس بن ثابت الانصاری لغوی نحوی را نفوس سپرد که در کتب علم لغت و نحو بخدا احدی از ذکار و نهار
روزگارش پایان رسید و از فاضل لم یزل که او ابو زید کرا زند تکلم است مشکوة الادب در شرح حال و
انساب عموم را در آثار ابنة ادب بود لغت و نوادر بود بر هر اعلوم غیبه نمود و بمذهب قدریان
و جمعی او را بخیر و نیکی میخواندند و نسبتش بجانب ملک تو و نیز و شیرها است و او را مصنفات عدیده
و در مدت عمر اتا لیف بصره آن جمله فن نحو که در و فات او بود در بصره ذکر در سال است که مکتوب
و هم در این سال محمد بن عبد الله بن المثنی بن عبد الله بن انس بن مالک الانصاری قاضی بصره مسند

وفات محمد بن عبد الله الانصاری
وفات ابو سلیمان دارانی زاهد و طلع معراج

قضاوت بود که نشسته بود و بعد از آن جای او ... و قضاوت بود با قاضی لقب داشت ... تکلم کرد
و هم در این سال ابو سلیمان دارانی زاهد در داریا وفات کرد داریا بفتح دال مهمله و الف و راء مهمله
و یاء مثناة تحتانیه و الف مقصوره قریه بزرگی است از قراء دمشق و در غوطه دمشق واقع است یاقوت
حموی گفته قبر ابو سلیمان زاهد معروف دارانی در این قریه و دست ما است شیخ فرید الدین عطار علیه الرحمة
در تذکرة الاولیا می نویسد شیخ عالم ابو سلیمان دارانی احمد ابن علیه ... و قوت لطیفه
عجیب بود در سوال از کمال لطف رئیس الفقراء برگزیده در ریاضت کمند و جمیع مبرّات عظیم داشت
چنانکه او را ریحان القلب گفتندی و بعضی از وی بهت بجوع او صبر بود و او را ... شکر دو بود در همه
و حالات غیوب القلوب و آفات و عیوب النفس حظ عظیم است و دارانی کلمات عالیه و اشارات
لطیفه بود و از دارا نام دهی است در نواحی دمشق و صحیح آن است که داریا در دمشق است و او را دارا و با
الف مرحمه و دار بحرف الف نام موضعی مشهور در منزل بود و فا از جمله عرب از قوم بجرین است
دارا بود و بفتح دارا گویند در حالت ابتدا بطائی در این شهر مذکور است که لعمرک ما منعان
عینیک فانکسا بوارد الانات ... حبیب و دارین مقصور شهری است در جزیره در لحف کوه
اروند در میان آن وصیالی از بلاد جزیره واقع است و لشکرگاه دارا اسکندر دارا را شکست داد چنین
اسکندر در آنجا بود و اسکندر در این دارا را بکشت و دختر او را تزویج نمود و در مکان
لشکرگاه دارا این شهر را بساخت و بنام دارا موسوم کرد و نیز دارا نام قلعه است که در جبل طارق و نیز

نام موضعی است

نام موضعی در دیار بنی عامر است و از اینجمله مکشوف است که ابو سلیمان مذکور منسوب بجانب داریا
می باشد بحجه احمد ابن ابی الحواری مرید وی بود که یک شب در خلوت نماز میبودم در آن میان احمد عظیم
یافتم دیگر روز با ابو سلیمان بگفتم گفت ضعیف مردی هنوز تو خلوت در این است که خلق
دیگر و در دل تو دیگر و در دو جهان هیچ چیز را آن خطر نیست که بنده را از حق تواند باز داشت
و ابو سلیمان گفت شبی در مسجد بخواب رفتم و آرام نبود در دعا وقت دعا یکدست بیرون آمد بودی نشد
پرورد از سرما این دست بیرون ما رسید در خواب شدم آواز هاتفی ابو سلیمان اگر آن دو
آن دست بود ای دست بیرون بودی ما بر گرفتی که دستی اگر دست بیرون بودی نصیب وی برسیدی تو که نیز
ای هر گذاشتی گفتم دوش روی بر آن دست برفتم بیک دست دیگر گرفتم کجاه آمد این خوانند که لطف
حق و از ما مراد بود ما ... از خفته بجم و بود و آن جوان دید ابو سلیمان
گوید شبی در عالم تجلی خلاب بود و سوال بجهانگیر برای آن تو مرا آرایند گرم بیرون دیدی که از تو شیر
هر چند و او آراد و بیدار گیریست خفتن گفتم این او شرف جای از کجا آمد گرمی تر
قطره چند از دیده بر روی از آن آب رفتی است از به بها و حکمی از آن که آب
چشم ترا باشد کلمه زمی جوان است هر چند بیشتر خوابیده گرمی تو بود عادت بود ابو سلیمان
این خود بود که نهاد داد رفت با رنجیدی از دبیر دو آن خیمه که بود خوش گذاشتی که
وقت خوش هم که جای خود گنجی به گنج حضور تو خوش است با دل تو که آنچه خوانم چه خوش بکو دیر گمان
دارم که داشتم که با ما خوش تر برادری یکبار حضرت خواهم کرد جو خوبی علاوت و از آن او ازدیاد
دکمی بر خلاف خلیفه الکفار خواهم گفت داشتم او قبول کند بیند رسیدم لکن بر دیدی بسیار
آبجند تو سیم و کلو بنگذر و صلابت آن الکفار رد و دل نیز یکی آنگاه بی خلاف خوش دیدم
مردی دیدم در میان دجله بر آب زنجیر خوش کنم اگر این آب بزمین خشک شود خوار نیاید
دیگر خداوند آمره خیرا چند از تو ... است هم و این ... احمد حواری گفت دوش
که هم لبیک نه کوه جو حق تعالی بموسی علیه السلام وحی فرستاد با ظالمان نشست و بگو تا ... کشتند
زیرا که هر کاه که ظالم مرا یاد کند من او را بلعنت یاد کنم کسی گفت شنیده ام که اهل فقر سود
از اهل نعمت است گفت بنده او آنگاه بیک لیک و رسول گوید لا آتیک ولا یأتیک هو تر دیا
چو یک حکایت گفته بر ضد طاقت بشنود آیه عتاب ... از نفس بی قیمتی برسید
او سر تو در جز خوف بیم رسید گفت به او که گناه این بخت بود با سلیمان گفت گفتی که بود وخوش بود

از اسباب رکن است نه لذاته نقل است از صالح بن عبد الکریم که گفت رجا و خوف دو اصل بوده در نور است
گفته که کدام یک از ایشان برتر است گفت رجا چرا که ایمن نخیزد بدستان رسید که گفت کمال الا از ایشان چگونه نخزاست
با دیده ام بانها از خوف تقوی و صوم و صلات و دیگر از این نکرد و لاجرم نخیزد و گفت
میترسم از آتش لکن عقوبت عذاب از خدا عز و جل است میترسم از خدا که عقوبت او آتش است
و گفت اصل همه چیزها در دنیا و آخرت خوف است از حق تعالی هر گاه که رجا بر خوف غالب شود
بیم غالب شود جان فنا شود و هر گاه خوف در دل دایم بر خشوع بر دل ظاهر گشت
و اگر دایم نگردد لا بد خوف بر دل بیکن نور بر گذر دل و خشوع بر دل نماید و گفت از دل
خوف جدا نشود الا که آن دل خراب گردد بیک و از احمد حواری بودند که گفت چیزی دو ماه شو
چیز را بر جا عمل یکتا که قوت توبه و خوف عمل کن لقمان حکیم پسر خود را گفت از خدای
بترس ترسیدنی که از جمع نومید نشوی و امید دار که از آن نظر را امید داشتن بهتر
آن از ترس کنی ایمن نباشی و گفت جزع علی شوق بود شوق انوار چه از آن در خوف
انوار آن الشوق بود خوف که از راه برگردد نفس تو در از رجعت بخوف و بیم بیاسبیتر از آنکه
بشوق و گفت کاهلتر از آنکه اخلاف نفس است اگر حروف کلمه نیز در آنکه نفس ایشان اوها
لذات نفسانیه و ملاهی و منکرات و نهیات شرعی عورات نه بر کمال فرض الا که نفس طالب
کسب رضات خدا یا عبادت و طاعت و معروف بنی نه بر خلاف آن اقدام کوشی
خلاف نفس دارد که بر خلاف شرع در رضا خدا و سنت مصطفی است و جهت بجمله ملکه
بر چیزی بود علامت است علامت خذلان دست به آنچه از کرامت است و هر چیزی که
انکار است انکار نور دل کند سر شدن نور بود و گفت حلاوت عقوبت است
از هیبه که علامت الست را اقم حروف که چه از کراهت و لکم بود از بار و کار
سلیمی راحت بخشد روح بود آنکه و صفه بجامع عالیه و کسب افاضات سایه گراهان
و جز لسان از قوه قوت حیوانی و جسمانی متولد و بر ساوس شیطانی و طلب کامل عزم در
در و صف نیز بزرگ و بر روح ایشان غلبه کند از کسب افاضات ربانی و تابعات کوتاه
دل تو بگیرد نه بکلی با زمان و تعلق بجسم و جسمانیات را خسته کنش خود شهوت قوت کرد
خانه خود بیرون و خواب خواهان لا انوار دل آن جسمانی و هوا حیوانی شود و گفت
هر که بر دل بار خاموشی چیزی بود چیره نشود در عبادت حلاوت نیابد و حفظ او در یاد داشت

حکمة از

حکمت انوار شود و از شفقت بر خلق محروم بماند چه کمال مرد به تمام مخلوق حق تعالی است و ارند
و عبادت بر روی انکار لهو و شهوت دارد و زیاد نکرد و هر موقنان که ما صبر کرده
و او بر ایشان بزار و لعنت که گرسنگی در جهان خوار عز و جل از خزانه است اجر بگیر
او بر سود است بود ابو حفص نوید که گفت چیزی آدمی پیر شود تمام جهان را در شیوه گرسنه شود
وجز گرسنه شود جمله اعضا را از شهوات بر اکل کم ستم بر نگردد آرزومند شهوت
نگردد و گفت گرسنگی کلید خیر است و سیری کلید دنیا تمیز چشم بود از بر شود
اسود بخشد از اجزاء غلیظ کثیف برابر روح و بر قوت روح حیوانی حیوان متولد
با بر روح انسانی غلبه کند و او بود از حواس و میل عالیه و کسب افاضات تامه
و مدارک حقه از اسباب بکسب فیوضات الهی و لکمال بود تربیت افزود و محروم شود
و مغلوب نفسانیات نگردد و لا تسی کلید بهشت توبه است و اگر بر خلاف این بود در این دار
رنج فاف و شهوات دنیویه شود عقل بود مغلوب هوا نفس شود اساس شود و از ایشان
بی نصیب و از فیوضات بقیه افزود به لهو که او دار بی نصیب کوشیده دار بی نفع
بم از دوزخ جان برگشته و صدای خبر به آتش حسرت انگیز بالتیس لکن محکم فاتوز فوزا
عظیما بود آن بره سمع نکرد دیا بد لوکانه و نداء اجنای ولا اتکلم انک مغرور بدار
الغرور و محسور فی دار السرور ولهو فی النار و الحور مسوا که و بعیدها و نتیجه
حب الدنیا رأس کل خطیئة و شیم ریست از بوجس نفسانی و دیار لوکانی ترک بود دل
و سبکی بر راه سلوک بر از رواج دنیا و چیزی بیع محزون آنوقت اکان الصاحب
روا نکو بسبب آنکه بر او نور عقل بود تغیر کند و بر توبه بر آن شام نفس بود دلیل کند
و اهل سلوک حق و علم آنکه بر تو از گوش کند و حق تعالی از بسر ید القمه از حلال
کمتر خورم بیشتر دارم از آنکه تا صبحگاه نماز کنم زیرا که آن لقمه آنوقت در رسید اوقات
فردا شود و شب دل موقنان که معبود را حیره از طعام کند کرده بود و گفت گرسنگی
بخود از شهوت دنیا کرد نفس دارد و دل را در نور بود و گفت گاه باز گشته است انبار نشست
بر نفس واصل او نور معبود به فرح مشغول میبود و گفت چیز الله که از راه رنج
باز رسیده باز نجات لیک و خود مفت آنکه در هر عمر خود کن بیک خطوط به فلاح
دست دارد که و گفت هر راه که بنده خالص شود از بسیاری و سوال و دیانت بار ولکن

احتمال ظاهر اندک است و در کلمه اگر صادق خطر آنکه بود زیرا در وصف که با نفس کار نکند
و کمال صدق با ثبات صادقان باهم رفته ... در زبان با زبان ... و دیگر بر چیزی ... زبان
و زبور دل صدق خشوع است و دیگر صدق بواسطه و مرکب ... ساز و حق ...
خوبی کردن و فرار ... طالب خوبان و در کلمه قناعت از رضا کاری ... است از اهل ایمان اول
رضا و آن اول زهد و در کلمه فرار ... نگاه ... دارند ... ملامت ... بصیر ...
میکند ... رضا ... صبر ... خوب ... صبر دارم ... در رضا ... بود ...
... صبر تو تعلق دارد و رضا ... در کلمه رضا ... از ... لذت ...
... نظیر ... حروف ... اهل تصوف ... مقام ...
... طریقه مقصود ... رسیده است ...
بر خلاف آن ... در دعا و استعاذه ... و در قرآن مجید در بسیار ... آیات
... رسیده است ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا ربنا عذاب النار و ...
... و ادخلنی فی جنات النعیم و اشباه آن و در کلمه ... و در ... نمایم
و لکن ... میدانم و کلمه از هر مقامی ... از رضا و از آن ... رسید
... عالم ... از ... آیت ... رضا ... رضا
... دوزخ ... مقام رضا ... رسیدیم ...
طبقه دوزخ در جهنم است ... جهنم ... حروف ... گفتی
... و ... از عشق ... از ...
منوط ... است ... و استعاذه ...
از وجهات است در ... رحمت ... از غضب ... لازم ... از ...
و عرض ضعف مخلوق و ... امیر المؤمنین علیه السلام ... لی ... عبد ...
... و خوف ... و ... الا
... حق ... حق ... و ...
... مرا ... و
... و ... و ... حضرت ...
خاتم الانبیاء و تمامت انبیا ... صلوات الله علیهم اجمعین ... تمام ... کتاب

دیگر

و دیگر تواضع آن است ... عجب ... هرگز بنده تواضع نکند ... نفس
... و هرگز ... دنیا ... و زهد آن است ... که تو ... از ...
... بر آن ... علامت زهد آن است ... تو ...
... رغبت ... در ... قیمت ... و کلمه ...
... دو ... از ... دارد ... و ... ظاهر ... دوری از ...
... دارد ... و دیگر حسن ... است ...
... دنیا ... و در کلمه تصوف آن است ... بر ...
... و در کلمه تفکر در دنیا ... است
... و تفکر در ... ثمره حکمت ... و دیگر از ... علم ...
... از ... تفکر ... نقل است ... سلیمان از معصیت ...
... و ... آنچه ... معصیت ...
... آن ... و ... و آنچه ... مسئله ...
و در کلمه علامت ... چشم ... دل ... و در کلمه اگر بنده ... بر ...
... وقت ...
و کمال ... مشغول ...
... در کلمه ... مشغول ...
... دیگر ... بر ... و ...
باید در اختلاف ... و دیگر ... بر ...
... در روز ... بر ... از ...
... و آن ... و دیگر ... نکاح و
... از دنیا ... از
... حق ... از
... و ... لفظ ... و ... دیگر ...
... از دنیا ... از حق ...
... و ... از ...

از جاه و ضلالت بشناختی و در صحبت توحید یافتی و طریق تحقیق دیدی و دقایق نفس را شناختی و دنیا آن بود
دنیا هیچ است و هر که از هیچ روی گردان به نقد دنیا نیاید بیچاره آنکه از وی در خورد
جفای خواهی که بی رنج راحت قبول الطاعت بیابی تو رسد آن بیک نفس که
از دل در روش برآید بوقت آرزوی را از خدمت آن عاجز که فاضل تر از هزار ساله
و عبادت تو باشد و گفت بهترین کار وقت آن بود که محبت بود در کمین آخر قدم
زاهدان اول قدم متوکلان است و گفت اگر غافلی بر خیز و از اهلی هر چه
از آنچه الحق دور آنچه از کتب مقامات بهره و گفت حق تعالی عارف را بر خرقه
سر بکشد بدو روشن بگوید آنچه از زشت بد است بود انداز و گفت عارف سوخته چشم دل
یکی سوخته چشم سر بسته شود چون جز او هیچ نه بیند چنانکه هم او دید و گفت بزرگ ترین چیزی از بود که بکار
قربت ... آن که اضطرار به دل تو طلب کند ازدل تو دل را از دنیا و چیزی نخواهد الله
او بود و گفت اگر در شب سوخته ... کند بر جان بیکس بگوید او را الله بر دار از دنیا حال
او دیگر که بگو به دوستانش در جنب غیر او و گفت ... که بوی ... حق کن
و دل شوخی در تن بود و ذکر و یاد خدا بخوانید او را و یافتن ... در دنیا معامله است
او در ... ادب او دو عبادت طلب او و قرآن بقصد او و دنیا بهشت او و قیامت ... گاه
او و ثواب حق تعالی ... و گفت بهترین چیزی در این روزگار صبر است و صبر
قسم است صبر است بر آنکه اراده تو آید و صبر از آنکه طالب آن در هر چه بیک هوا
کنند و حق تعالی از آن نگاه دار و گفت هر که دردش ... بیند نعمت و صبر
در بلاد و گفت هر که نفس خود قیمت داند هرگز حلاوت خدمت نداند و گفت اگر کردم ... ید بند
خدا کند چنانکه فرمود او را بگوید تو به و گفت هر چیزی را کابین است و کابین
آخرت دنیا است ترک دنیا است و گفت در هر دلی که دوستی دنیا قرار گرفت
آخرت از آن دل رخت بکشد و گفت حکم دنیا را ترک گیر تو را حکمت منور شد
و گفت دنیا در حضرت خدا ... کمتر است از پر پشه و قیمت آن ... که در آن
زاهد شود و گفت هر کسی که با تکلف لطف ... نفس خود را ... خدای تعالی نفس ... و
بر وی نگاه دارد ... و گفت خدای تعالی ... اگر آن
دارای عیوب ... از مردمان پوشیده دارم ... از لوح محفوظ محو کنم

داود طائی

سفر ...

داود طائی ... در عهد ... کرد ... استقصا نکنم ... تو کی ... خبر از ... نفس
بزرگ ... در عتاب ... از آن ... مرید ... بود ... جانی ...
اصحاب ... شیخ ... بوده و ... در میان ... برای ...
بعد در میان برای ... جنید رحمة الله علیه ... چیزی بود ... بود
... چیزی در ... از ... این ... الآباد ...
از ... و نشست ... اگر چگونه ... تو بود ...
تو ... بود چگونه امیدوار رحمت تو ... معصیت تو ...
... معاذ ... بود و عمر از ... دفاتر ... رسید
اصحاب ... بود ... کفرت ... فغفور ... کفرت
... الصغیره ... غواب ... وفات
... عز و جل ... رحمت ... و حق ...
این ... در میان اهل دین و اسلام
و هم در اینجا ابو سعید عبد الملک بن قریب بن عبد الملک اصمعی لغوی بصری از ...
... روایت ... این ... نود ... از ... بن ...
او ... شکوة الادب ... امام اهل لغت ... دخواد رد جاز
... و در بعضی از کتب ... حکایات ... شادی ... و ...
و فضلای زمان ... از مردم بصره ... از رشید بغداد آمد ...
... اصمعی ... ابو عبیده ... بود ... نیز ...
... عالم لغوی ... هارون الرشید ...
حروف ... منبر ... علیهم السلام ... داود ...
... الفوائد ... ابو احمد ...
... و حرص ... اصمعی ... قبول ...
... لاجرم ... بو ...
در تاریخ ... از ابو ... بر ... هارون الرشید ... ام جعفر ... قاضی
... چگونه ... امام ...

ذکر اصمعی ...

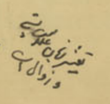
حکایت ... اصمعی با رشید

از سخن اندوهناک شد و گفت بعضی نزد دانا حیف است که چنین کسی با جمعی فراهم آید و این کلمه برسید
احمد بن محمد جعفر بن محمد گوید که است داد فرزند شد از بعضی بود علما این بعد ... زنده ...
خرم و احمد گفت دو فرزند گفته که جعفر را دید او جعفر سوار جعفر بی نبود و از جعفر گفت
و حکایت کرده حافظ دمیاطی در ذیل حمد احمد حسن بن بهی در عراق و کیفیت آنکه نجات یافته
دارد بر احوال او مسطور شد و معرفت او سوداوم و دانسته که در کتاب دیگر مسطور است
و احمد میگوید که احمد دعوات بود از کلمات بعد وقت اجابت میکند اللهم اجعل
خير علي منا قارب اجلي و هم احمد گفته بود در دعا نوعی میگوید اللهم لا تكلنا
الى انفسنا فنعجز ولا الى الناس فنضيع و نیز احمد گفته ابو عثمان مازنی با فرهنگ گو
و لیکن ابو زید موصلی که بعد از وقت بر در احمد به در حلقه یونس نحوی بفرمود تا توقف
کرد و گفت الحمد لله كما هو اهله واعوذ بالله ان اذكر به وانا ... خوارسو
جعفر بن ... آن ... و پناه ... از او سوید گفت واز ... خرجنا من المدينة
مدينة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثلاثين رجلا من اهل الحاجة
الحاجة وحمل على المكروه ان يرضوا ربهم ولا يؤذنوه منهم ولا ينتقلون منه
منزل الى منزل وان كرهوه والله يا قوم لقد حججت حتى ... النوى الحرق
ولقد مشيت حتى انحلت الكم وحتى خرجت من قدمي بخص ولم ... الله
يرحم ابن سبيل وقل طريق وضعف سفر فانه لا قليل من الاجر ولا غنى
من ثواب الله عز وجل ولا اجل بعد الموت وهو الذي يقول جل ثناؤه
من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له وفي ... ماجد وجد
جواد لا يستقرض الله من عوز ولكنه يبلو الاخيار ... از سوید ... از
مدینه ارجمند ... در حال ... و ... درویشی و ... حال ... بدان ... سید
بود مرض ... و ... و ... بسیار و معالجه نه ... و مرد ... نه شد ... کفن و دفن
نیا ... اگر چه ... برای ... کفن و دشوار و ... بود ... استطاعت ... نزول
و ملک ... بود ... بر ... سوگند ... چنان ... و ... یکی ... از ... تکو ...
دادستطاعت خرید ... چاره شده ... بود ... بوخته ... نجوم و چنان ... راه ...
وا از ... موزه ... پوشیم ... چنان ... و ... در ... ولو ...

بحر ...

مجروح و خونین گشته چنانکه اگر کسی دیده ... موزه ... بردارم و چند ... از ...
و ... فرد ... بر ... سبیل ... و ... تحقیق و ... و ...
زخم که ... هیچ چیز ... شایسته نبود و از ... عز و جل ... بیاید ... بود ...
اکنون از ... اسرار ... برخی ... جهت ... برای ... ملاقات
... اسباب ... و ... چون ... قرض ... بود ... فراهم ...
و ... عوض ... غیر ... و ... ولا ... و ...
و ... و ... و ... از ... و ...
... چنین ... ابو ... از ... بابو ...
و ... آنکو ... و احمد ... گفته ... دیگر ...
در آن ... و ... بغدی ... ان ... حالت ...
يا قدحي نار احلي مخلصا ثم اراه ادعو دا مخلصا
و هم در ... ابو عثمان ... مروف ... احمد ... سه ... بیتی ...
... این ... سوار ... و ... کلمات او ...
... از ... و ... بود ... گذشته ... وقتی ...
... رفع ... بر ... در ... کرد ...
... عربستان ... فارسی ... نحو ... و ...
... و ... موضوع ... سوار ...
... احمد ... سوار شده ... شعر ...
... اتفاق ... اگر ... قسمت ...
... اعتبار ... فرزند ... ده ...
اصول ... حقیقت ... شرح ... موفق ...
... و ... مرحوم ... فرا ... اصل ...
... واضح ... نحو ... در ...
حیثیت ... حفظ ... جمیع ... و ... از ...
... حکم ... از ... و ذلك ... از علم ...

بالت و حلاوت و جهالت و تقوی و عفت و کاری بزرگ و عمل و فطانت و بیشتر آن عادی و یکاد
هیکل او تابست و آنکه او در محفل و مجلس و موسو حضور حقی هم بنشیند از دور استماع آید
البته بعینه ادبو صغیر و از عمل و بوی و خطاء به نصیب در این سبب که خود منزل
رحمن شوق او هم ننگ بیگان باشد در هر یک مردی غم و شرم عجب بیو شیاری مراد و معقب
و فهم بسوار آن ملکی است دست و از خود بجز اندر شود و هیچ تولید او اقوال و افعال او
بر هم نخوت و حکومت بر جهات دلکاست سوطوار نالسند اقرام نیو هیچ بود انکار
کند باید شرح و فکر از دل بخوا که در آن بر اکو بر و نخج بمکارات جمع هلاک و دیار و بر او
مرادات و خیرات شوا ا معرفت تصریح به تقصیر و تکذیب و تکفیر او شغف نکوشح او را
مرض حیوه و با جار مدد بعکار او اهل سوز تابر دین تو بره وجهم بو خیره نکند
بر عجب و عجب آنچه شنیده است و لهو و بدین شو او قبح منفکنده و جهات و سکنات و
کمالات و بیان و بنیاد و حلاوت شو از هر مرد بکمال الحاق فیروز زاده و دارا فقایر و
مقامات عالیه و عمل وانه دبیر لطف و طبع بر بوار و اوصاف حمیده نام دارست و آنچنانکه
او در شهرستان عرب بغار تلخی نکند و در حین او بیان فصیح جمیع لغات و لغات فصیح و سیم



در کارست بیان فارسی نیز غیر فصیح او چنانکه از همه تعبیر از ما ذا لطیم و تضمین لطایف
دقیقه و دقایق لطیفه و کنایات شد که را راه و استعارات دبیانات بو لیه متجدد بر اسر تواند
نظم کند و منظوم سو بره مدح و مرح بو برامج و هیچ بر قسم تقدم نحتند
اجمر بر حقایق و حقایق و لیت و ثبت و دانش طبع بار بر محل محکوم از حسن ادبیم از
نابود بکوه نزا کنیم تا بدو ترجیح به سیر السر و نفس ملا بوا اختیار در کار دیده و ترتیب و دلیل
و بعد خود ذات آن تحوابی دانست چنانکه هر ملکی سو ام نوبت اقوال و کفتار او بر
بو بو ارایه اول خبر یکه در آن فلاسفه تا باعلام ملکیت است او دلالت بر ضعف عقل و
بایه و بر اثر کند و با این همه سوال در حق این مرد لطفا و حقایق حتی علم نحو
جمیع بر هم در اینگونه اقرام و نه برای او در التوحید بیان عربی و فصیح ملکی در صورت نفقه
دکان و علم و دانش و او صاف حمیده امتیاز داشت و انحصار در امر قدر و قفا ابد الاباد
بر صحبت و از مثل مشکله مفصله بلکه لا نخالف در آنکه هم بر ازاج کند و نزاع نه البته
مه طعن و دقایق و دیوان بر جلد و علوم کمال عقل و سائر فهم او صحبت نمود اما هم قطع و تیر

شاید نمود

شاید نمود و چه تعهد نبوده هوا کنید دیگر انکه ما او سو مجبور و دارای این اقرام جسته
و دفع الوقت و تحویل بیرون لقام جایز منعم است و این مرد دیگر از فلاسفه و عقلا و اهل
معرفت و بیان و کلام و مجادلات و مناظرات و مباحثات و محاورات علما و اعاجم اماله
نماینده و دیگر در آن کتاب مسطور است او همچو کسی به مرد او صواب او او سو بگذرد و دروغ گوید
پیشانی خشم تیم ایمرک بر اثر سخن لکه بار کیر لولا اصدق فی هذا لقلت لا اری
آن معبود او اگر بگویم هرگز است نمکشام این چو سخن استقبال سو تق بلقیم ار
بیچون است نکشیده ام و این کلمه بس لطیف و ظریف است و در جلد ثم عقد الفوت لگون
او همچو نمک بنام تاریخ بر صورت نمود او این طور دل کتاب نجس عالم حضرت ابراهیم شو
در افسانه دراز دیدم بانوای زنجها و نهار حریر که است معونی نظیر او حسن نبوده در آن
نشستم و در این کارها و ابو ایم نوکر و مشغول با ماز بحقه جنی در محبت ان شده بکا با اخر
نمشم میم و دیگری آن مکار ختم این سخن لسبرم تمام اما داده نون آخر و نوکر مستغرق خنده
و بخشیدت و به هر نوشته زده ام در آن که نوشته است او همچو کسی مردی فقرا حواری در اوراق و
دو طایفه او بزرگ و المطول بماند و جفوان از مجالس دور کنند است او اتو انسته در
حق گویند اینها ای تا بر کرده آنفاق لازم کار او بوده این حکایت سو نزد و جهنم
دار آن حال عبرت دیگر میشد و صوم ایلهان نیز ادراک کانی ز لکن و لکن فرع علی
ما بین و در این سو چرا خود کاست او اتفاق دو جلد کرام نجم روز عید کافی اندر آن آن
ذبح میکنم این حکایت بنهایت دور رسید صود فجار نیز کو نفقه فربه بر دار بلر
فاطر بفرستاده داود در مقطع خود از بر این بر خبر بعو و چه بزرگ خوب بود آن کو نفقه ای
قربانی بود بدیر بود و بالکرد این کو نفقه از کجاست کمترین فلان و فلان بدار فرالکه له
و نام حیی بو بر تاب آورده قصر کمترین این حرف سو بیک سوار و حق فطنت لکن
چه این حروف در حضرت همین قبول از اسحق بن ابراهیم اکرم است جه فرانه برای فانی
و ریک کو نفقه و قربان و برای این حروف علوکو نفقه و قربان اقسام حروف گیرند از
نفس بحر فساد و تقاوت تناسب این است اسمعیل ابراهیم علیهما السلام سوا از اسحق
فرق نهاد و روز بهار آریج مسطور است او همچو کسی دفتر در باب بی مروز نعم بی کان بهانه ام
و ز نیکو حال بر بود آن در جلب طریقه بهیمانه از طمع نیز ناو بود از فرزند حسن

دیدار شوم اندر سوی نثار رفتاه سود دار رفته بود لشکر اندر شوم ولی از ساعتی بردن او نکار
پایان خاییان نه او بره بی قیچ و دیوار بی کره و رنج خرده زنان دانستی دردل
خیمه در آید ابتاه فیجا که با یتیم بر وفات و عرق از مهوش بسعود و کنه بادهاو نردی فرو
و معلوم شد آنرا قیچ شوهر نموده بر فرع به حجره بستم از ابرابان او حجم ثم آنرا نسو
طلبکم و گیتی این حالی حال به تمالی حکوم کنی شور این التماس آل فالی کرد ب ازدیمر
صالح المرغی ابرهوی سینه ام او زمره الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر
ایمان بر دو بهره است بدین قسمت آن صبر و نصف شکر است و فرخی تران این
حسن و حال بستم او فواید مقام ها کو اینده بر این کونه خطیب نشر حفه
احوت سویکدام و چیزی بر کراهت دقیق دیدار انوع بر یوم و دو سی سوی بودم
بر این بی نوا نه سکی نه کریم بر او قسمت ایمان تو تمام کردانم جمع که چیزی این
انوار و این بیان نوشته نثار سوال از آن کرد کردید و او البسته ام از خاص خنه
در سکون کرفتم شیخ لها نه علیا احمد درکتاب حلالات کرد جمع کرد دفتر کاری شایم
از وی بعضی بعرض فوت تمم نعم در کتاب یکدی سو بر دو ها ده ای برابر این وجه باشد
اوام بجمع کرد او ابوسعید لابجز دوق خواری کشم دارم دایم شخص فواید او
او بر دو ادار دوق داشت و معنی آن عرض کو لیطمئن قلبی و نزد او آن کرد اجمع
صورت کرمه او کرد مردی اعرابی بود او تیکر و بست سال او نماز این نام بود کفتم
چند روز او آن دیر باز و دراز آن نکته حسد بود بر کتم لاجرم در امهان بتی با شم
و این کایت بجمع تر به آن او بود و هم در آن کتاب سطور است و جمع کرد در اکنی
او در باره استغفار خواندم مردی اعرابی بود در روز اربین کرد و بار شد و بر آن اشتم
که آتش برافروخته و خود سو یتیم اتش اگر بر نبود لیکن عادت بر تن داشت و سالی
فراوان بر سر نکذارینده و این شعر بخولند

إذا الله حطانی قمیصا وجبة اصلّی له حتی اغیب فی القبر
وان لم یکن الا سواها فانه مخرقة ما لی علی البرد من صبر
أتحسب ترک ان اصلّی عاریا ویکسو غیری بردة البرد والحر
فلا الظهر ادی یوم شمس وفیة وان غمت فالویل للظهر والعصر

ارآبه

اگر برآید وجیه خوانده کرم بجنبه ته نیکاهی ده خای دادکور کفتم برابر او نماز نیکذارده که اگر
سوچ این بره عای بخار نتوانم برسر صبر و سکانی بایم آنچه پروردگار فرخی بیاورده بی
عریان نماز خوانیم که است و بکری بود به او که اری و کرما بیاید بر تن بوسانده و بر چنین
نماز ظهر نوجز روز نیکه آفتاب بتابد و اگر کذاردم و اگر روز تیره و آفتاب در زیر ابر باشد
و ای بر نماز ظهر و نماز عصر و چهار روز بجوید و همچنین این نثار بسو آموختم کفتم تا
الغرب اگر خواهد تسوه بوسانده نماز نیکذارد کفت آری پروردگار کند نماز علیم
پس آنکه از فرد نه کسای خود داشتم آن عرب برادم و عرب بر در و بپوشید و تمم بخو
پهنه است دو سیری او بیع بود کفتم ای مرد برای تو جای زندنه و تمم لک به یکنه است بتو کوید
برخی لیکن فرد این کار از تو دانا ترم سی از آن نماز در آید و نشسته نماز بکذارد کفتم ای مرد
این چه تر بر تو روا نیست به نیکه تو انا نه بر پا ایستی نماز بسازی که در این بکفاره
زیرا که فرض عتواد و حقیقت پروردگار او موجود آدم سی از آن بمکری برانه و تمکرح بسلم لم
الرحمن الرحیم و در نماز خواند این شعر را بسوی مخولند

الیک اعتذاری فی صلاتی قاعدا علی غیر ظهر مومیا نحو قبلتی
فما لی سودا الماء یا رب طاقة ورجلی فلا تقوی علی حمل رکبتی
ولکننی احصی صلاتی جاهدا واقضیها یا رب فی وقت صحتی
فان انا لم افعل فانت محکم لصفعک رأسی بعد نعلک لحیتی

ای پروردگار من که عزیز تو معروف محبوبم او نشسته نماز بکذارم او کهنر ستم که بای رقبه
امر او ام ای پروردگار من سوطاقت و تاب آن نیست و آب برد فقهو و تطهیر نیستم و او
آنچه از سوت ضعیف ده ز نجا آن قوت و این زانو موجود نه و فرمان ها کردم اشته
خواهد که او سی بشمار او ادام و غیر زمان تاب او و کرم افتاد ای ایکه قضا را سود اکنون
نیام و اگر آنکه سر طلعه ام در آن ابتان ام کارخانه ام ترا و حکومت بیدیم او را و کون سو
بشت بجوید و در حیی سوار بی تر اثر به از فال اعراب منوده و تشکر بود او این بقدار
اختیار به پروردگار تار کرده و می ادب ترک صلواة سو بر بیت کرد فقیر آن
رضا و او دیم در آن کتاب از جمع ورب ام کرد از مردی اعرابی سینه ام او سیعف
اسرع الناس جوابا من لم یغضب لا توقدن بین جنبیک جمرة الغضب

وادرمی اسائته بالحلم فانّ سحر الشّرار اذا الحّت علیها الرّیاح تحالکت اغصانها
متشعّل نارا او تحترق من اصولها [illegible] از حیث

کریست اخشم نکند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انّ الدّنیا باسرها لا تسع متباغضین
وانّ شبرا فی شبر یسع متحابّین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فقرا [illegible]

کانّک انت فی ارض هش   اتاها وابل من بعد رش

[illegible]

[illegible] وانت
کانّک تمرة فی است کلبة   مولاة وذاک الکلب یمشی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قوم بنجد قد عهدناهم   سقاهم الله من النو
[illegible]
[illegible] علی بساط الارض [illegible]
[illegible] لا لباز ینقض من الجو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ان کنت ما تفهم ما قلته   فانت عندی رجل بو
[illegible]
او اضرب الراس بصوّانة   تقول فی ضربتها قو
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مگر آنکه ... شفع و وتر دارد ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کتاب زهر الآداب مسطور است [illegible]
[illegible] احادیث و اشعار و ادب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسلم بن عبد الملک [illegible]

الحلم انت الحجر ان جاء طرد ولیث اذا ما الحرب طار عقابها

وانت کسیف الهند وانی ان غزت حوادث من حرب یعیب جانبها
وما خلقت الکودة فی ازرک له ولا غایة الا الیک مآبها
لا تلک دنیا علیها مو کل [illegible]
الیک رحلنا العیس اذ لم نجد لها اخا ثقة یرجی لدیه ثوابها

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اذا سالت الوری عن کل مکرمة لم یعز الرجال الا الی الهول
فتی جواد اذا ما المال نائله فالنیل یشکر منه کثرة النیل
الموت یکره ان یلقی منیته فی کره عند لف الخیل بالخیل
لو زاحم الشمس الفی الشمس کاسفة او زاحم الصم الجاها الی المیل
امضی من النجم ان نابته نائبة وعند اعدائه اجری من السیل
لا یستریح من الدنیا وزینتها ولا فواه الهنات جنب الذیل
یقصر المجد عنه فی مکارمه کما یقصر عن افعاله قولی

ابو نصر [illegible]
[illegible]
[illegible]

ونائحة تجلو بعود اراکة مؤشرة یسبی المعانق طیبها

كأنّ بها خمراً أجاجاً غمامة — إذا أرشفت بعد الرقاد غروبها

أراك إلى نجد تحنّ وإنّما — منى كلّ نفسٍ حيث كان حبيبها

اعرابی از [illegible] این اشعار تبسّم کرد و گفت [illegible] این شعر [illegible] اوّل و ما فوق آن [illegible]
[illegible] دو شعر [illegible] گفته [illegible] اصمعی [illegible]

تعلّقتها بكراً وعلّقت حبّها — فقلبي عن كلّ الورى فارغ بكر

إذا احتجبت لم يكفك البدر ضوءها — وتكفيك ضوء البدر إن حجب البدر

وما الصبر عنها إن صبرت وجدته — جميلاً وهل في مثلها يحسن الصبر

وحسبك من خمرٍ يفوتك ريقها — ووالله ما من ريقها حسبك الخمر

ولو أنّ جلد الذرّ لامس جلدها — لكان لمسّ الذرّ في جلدها أثر

ولو لم يكن للبدر ضوء أجابها — ولفضلها في حسنها الصفا البدر

ابو نصر [illegible] اصمعی [illegible] [illegible] [illegible] لطف و
رقیق [illegible] آن مرد [illegible] [illegible] دینار [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible]
الوزید سطور [illegible] ابن حکیم [illegible]
[illegible] در حق [illegible] عمر [illegible]
[illegible] در [illegible] مسطورات [illegible]
در البصره [illegible] سفرا [illegible] در [illegible]
[illegible] عقل [illegible] مسلم [illegible]
[illegible] الرحمن الرحیم [illegible] الذین [illegible]
قلّت عقل [illegible] و کثرت جهل [illegible] عقل [illegible]
[illegible] موقوف [illegible]
[illegible] [illegible] فضل [illegible] حقیقت
حال و مقدار او [illegible] قلّت عقل و جلال [illegible] در ثمرات الاوراق
مسطورات [illegible] در مجلس [illegible] حضور [illegible] در آن حال
ابو نواس شاعر اندر آمد [illegible] ابو نواس [illegible] از [illegible] شعر [illegible]

اگرچه در

اگرچه در صفت خمر بس رشیقت که [illegible] اکثر در باب خمر [illegible] ابو نواس این شعر را خواند
و همچنین بعث عن لیلی [illegible] آنگاه این شعر را از جمله اشعار بخواند

فتمشّت في مفاصلهم — كتمشّي البرء في السقم

[illegible] [illegible] در هم [illegible] ابو نواس [illegible]
از [illegible] مسلم بن ولید [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] در این شعر [illegible] فتمشّت في مفاصلهم [illegible] مسلم [illegible]

كأنّ قلبي وشاحاها إذا خطرت — وقلبها قلبها في الصمت والخرس

تجري محبّتها في قلب وامقها — جري السلامة في أعضاء منتكس

راقم حروف [illegible] ابو نواس [illegible] [illegible] الفاظ
و عبارات [illegible] فصاحت و [illegible] و بلاغت [illegible] افصاحی
[illegible] [illegible] [illegible]
و نیز در ثمرات الاوراق مسطورات [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ابو نواس [illegible]
[illegible] [illegible] این شعر [illegible]

إذا كان الكريم له حجاب — فما فضل الكريم على اللئيم

آنگاه گفتم [illegible] [illegible] [illegible]

إذا كان الكريم قليل مال — تحجّب بالحجاب على الغريم

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible] [illegible] [illegible]

«نفسی که او خوش خو کرد، حمص لا بر گرد فی این مرد تو بنو، اد بگویم ای امیر المؤمنین
بواجب کنی هنگی او بنویسد که فاطمه را بیگمه جز آنکه تو بگو نیافتم گفته، هوا گشت
تو آنکه نیست ما دیروز در حضور، بالیاقت و از گشت روزگار خود ثقابت نکرده، این
صره با نصد دینار بود داد، در احصی تو تو آمد تو در آن ریک ... این صره بود
... کرم و بار امیرالمؤمنین از ... که قسم ... دروغ نگفتم لکن از فراغت تمام ازدم
گرفتم ... خود بیان طور امیر المؤمنین ... باز گویم باغ
این گلستان ... تو با فراغت ... عرب گرمتر از تو ... ای
در اکرام و انعام امرد بالغ ... در ازحبه ... و هم در آن کتاب
مسطور است امرد چولاه تمام ... بر دخت ... ایام ... وحیات
... در ... چولاه بر ... بر هم پیچید ... بخواند

طاب الزمان وجاء الورد فاصطبحوا ما دام للورد ازهار وانوار

جز در گلستان گل دمیده هم ... اگر گل در بوستان تو جام می باده ستان
و جز بحوی ... تو با هم ... بخوراد ... نخر بگرد

اشرب على الورد من حمراء صافية شهرا وعشرا وخمسا بعدها عددا

شراب ... که تو گل از باغ ... هر روز ... زده او ... گونه
بشعور ... آورد ... ... گل ... دشنه ...
گل ... بر ... چولاه ... بخواند

فان يبقى ... الى الورد اصطبح وان مت ... على الورد ...
سألت اله العرش جل جلاله يوصل قلبي في عروق الى الخمر

اگر برود دکان تا سال ... الصبوح مکلارم ... و از آب
... خوابی ... و اگر بمردم ... اندوه ... دارم ... گل و
در بوستان ... محروم ... از فراق ... جلالت ... ام ... جاه
... از عقوق ... بخیر ... ایام ...
... لاجرم ... و ... اعانت ... نمی ...
در ... در هم ... گل ... و عطا و ... کنند

... [illegible]

و نیز در مستطرف مسطور است مردی گلاب ... مسطور است انفقوا ان بنی الله
المثلث ... معوض ... در حضرت ... مستست ... حمود ...
... هو الرجل الذي يجيء باخيه الى الامام فيطلب الفسه واخذه و
امامه ... در این عادت از آن مرد ... را ... در ... در ... که بگو ... و ...
عمر ... و ... انگیز که ... از ... دختر ... خود ... و ...
... آن ... بگو ... از حق ... بلاکت ... دیگر در جلد
... مستطرف مسطور است ... دیدم ... جانی بود از نور ...
خوشه ... گلی ... از بالای ... کلی ... و ...
... در رواق دیوار ... هر از ... و ... قبح المنظر بود ...
از کوه ... دیوار ... بر ... سیاه ... در ...
... رضا ... چهره ... قبح المنظر ... در
... ظلمت ... آن ... حسن ... در ... دیوار
... ... بر ... و ... در ...
... ... از ... و ...
... ... نوشته ... مرد ...
آمد ... قبح الوجه ... استغفار ... کند
... مجوس ... ما اراك تتخلل ... على ... از دیوار
... از ... از ... و ...
... در ... از ... آن ...
و هم مرد ... دیوار ... مواضع ...
آمده ... هذا ... ليس فيه شيء ... است
تو ... صورت ... تو ... مواضع ...
... مواضع ... در آن کتاب
از ... مسطور است ... در ... انشاد ...
... بخواند و ... از ... و ... بخواند

و نیز در مستطرف مسطور است که اصمعی گفت روزی در بادیه با اعرابی برخوردم ... تا گاه دیدم کنیزکی
مروی کوری ... و زاری ... و از شعر او خبر از دل میداد و میخواند

بجوع فتی ادنی الکرامة کلها واقوامهم فی الحب صبرا علی الحب

حالی در فراق ... نیز ... که از تمام مردم ... در مقامات محبت و صبر نمودن و حبس
قهر النفس ... بود اصمعی گفتم ای جاریه ... محبت از تمام ... ادنی و کمه علت افزون
بود ... و عاشق ... در هوا ... و این ... کار
این عشق ... آنکه دیدار ... محبت ... ملامت میرسد
لاجرم ... و ... بخواند ... با قرار ... روز
... نیز ... و ... بر کلام ... او ... خود شرح ...

یقولون لی ان لم تحب ... وای لم ... فالوا انصرا
خالا ... ومن الحب ... فیعذرا

و از آن ... از ماه ... بر ماه ... او بود
و هم در آن کتاب مسطور است که اصمعی گفت در طلب ... شده بودم ... بیرون شدم ... کنند
بود و ... از طوایف عرب ... و در ... میخواند

... بود ... و این شعر بخواند

أيا رب إن البرد أصبح كالحا وأنت بحالي يا إلهي أعلم
فإن كنت يوما في الجحيم معذبي ففي مثل هذا اليوم طابت جهنم

اصمعی گفت از فصاحت آن شیخ در عجب شدم و گفتم یا شیخ ... قطع نماز میکنی ... به
تو ... و ... طاعت ... شیخ ... و ... کرد در همین ادا آن ... مسطور
شده و هم در آن کتاب مرقوم است که اصمعی ... که از اعراب عرب
در طریق مکه ... شعر ... و جوانان از ازدی
ظرافت ... آن عجوز بخوراند ... از اثر شراب ... تازه
رکعتین ... جوانان ... از اثر شراب ... نوشانید
از اثر نبید ... و خنده ... قدح ... بخوراند ... اینوقت
کیفیتی ... در دماغ ... قدح ... این شعر ... خواند

گفته است

گفته است قالت زنیتن ورب الکعبة والله ان صدقتم ما فیکم من یعرف اباه
اگر چنین است ... و ... شراب ... است ... فحوای کلام
زنان ... در میان ... کلام ... بدانند ... و عجوز
این سخن ... شراب ... کیفیت ... آن ... گی
... جامی ... از آن شراب چنین ...
... شراب ... جاهلیه ...
... در ... و ... داد
و هم در مستطرف مسطور است ... از شعر خنسا ... در مرثیه صخر گفته است

شاهر صخر بود خواهر ... شعر ...

یذکرنی طلوع الشمس صخرا وأذکره لکل غروب شمس

... آفتاب ... صخر ... غروب ... میکند ... او
... از ... خنسا ... آفتاب ... و از قمر ... ستارگان ... از ...
... صخر ... آفتاب ... طلوع ... غروب
... طلوع
و غروب آفتاب ...
... کتب مسطور است ... در ...
... آفتاب ... از مطلع ... ماه را ... ستاره
تیره ... و ...
... آفتاب ... وقت ...
... اگر ... او ...
... در ... طعام ... از مقدار ... طرف ...
... والله ... آب ... میداد ... آنکه ...
... از آن حسن و ملاحت ... عقل ... اندرشدم در این ...
سایه ... از گوشه ... دیوار ... و نگاه ...
مرحبا ... عرق از جبین ... طاعت ... گفت

نسبت کنیز ایران نمی‌کند و لیقه این حکایت در حدیث الابیات لقمان در حکایات سابقه
مسطور است و هم در آن کتاب رقم کرده‌ام جمعی که تا نو تر در ایام سفر بقبیله بنی عذرا رسید
نزول نمودم و شنیدم که این قبیله مردم عاشق پیشه عشق اندیشه باشند در رقت دل و لطافت
طبع موصوف چون بقبیله مذکور رسیدم بوثاق کنیزی فرود آمدم و کی از لطف سر فرا آمد و بدر
قبیله که کلاه میر محکم ناگاه جوانی نزار تر از هلال که تا بارز رخ و عوا اتش دو دیده
را زد خسته و بدلیتی از زمره یکو سخن گوی خود است شوری از [illegible] باحق و حکایه

فتق آمد و حق نیم انداز کرد و بس   تا تخت سو تیر و بر جان زد و بس
اجزا وجهم هیچ [illegible] است کرد و   [illegible] مست از [illegible] اد است

از یکی پرسیدم این جوان کیست و این حالی چیست گفتند در این [illegible] دختری است تو [illegible]
اندر عاشق بوده [illegible] از اقبال وصل [illegible] ده سال است دیدار [illegible] یکدیگر [illegible]
خوار شوقله من که خانه باز آمدم و از حال آن جوان با آن دختر تقریر کردم دختر گفت
راست گفت دلی روی [illegible] و عشق در گرفتار است گفتم [illegible] قاطعان
را از [illegible] چنانکه [illegible] تا هستم از توقع [illegible] آرام [illegible] روز از دولت
[illegible] این [illegible] و دیدار [illegible] روا باشد از [illegible] در دو این [illegible] گفتم که
کردم [illegible] میکند گفتم [illegible] دختر از [illegible] تا نظری بکار آن
[illegible] و این عذر بود [illegible] دختر [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] از عاشق تو [illegible] دیده [illegible] و چون عذر
[illegible] گفتی [illegible] برو [illegible] کنی [illegible]
[illegible] جوان رفتم و گفتم [illegible] از [illegible] تو [illegible]
و در این [illegible] از [illegible] و داد [illegible]
و کرد [illegible] بر هوا [illegible] نظر [illegible] بروی [illegible]
[illegible] از [illegible] سوخته بود [illegible]
کردم [illegible] امروز [illegible] سبب [illegible]
[illegible] طاقت [illegible] و چگونه [illegible] دیدار [illegible]
از [illegible] سبب [illegible] عاشق [illegible] لأنّ في قلوبنا خفقة

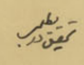
[illegible]

[illegible] عفة دلهای [illegible] معرفت [illegible] برخوردار از این
[illegible] قبیله که عاشق [illegible] عفت مانع ادراک نعمت وصل [illegible] لاجرم
در این ده [illegible] عشق [illegible] میمیرد [illegible] خلوت [illegible]
[illegible] و شب [illegible] یاران از [illegible] راه [illegible] ناگاه آتشی
از [illegible] روشن [illegible] و [illegible] عادت [illegible]
آتش [illegible] ده که [illegible] آن [illegible]
و این [illegible] را [illegible] رسیدم [illegible] دیدم [illegible]
[illegible] آتشی [illegible] نهایت [illegible]
[illegible] توجه [illegible] خانه [illegible] آزادم [illegible]
[illegible] تمام [illegible] آورده [illegible]
و [illegible] هر روز [illegible] و هم وقت از [illegible] مرد و حال تو
[illegible] از [illegible] دیده [illegible] تو [illegible]
[illegible] از [illegible] طفیل [illegible] هر که از [illegible]
و مقصود تو [illegible] شوری [illegible] مهمان [illegible]
[illegible] روز [illegible] توقف [illegible] و [illegible] روز
و [illegible] دیده [illegible] و هم [illegible] قبیله [illegible]
[illegible] دختران قبیله [illegible] آمده [illegible]
[illegible] وجه [illegible] سوز [illegible]
[illegible] آوازدادم [illegible] در
[illegible] انواع [illegible] آورده [illegible] گذاشته [illegible]
[illegible] هوا [illegible] سبب [illegible] شور [illegible]
[illegible] در [illegible] مهمان [illegible] داریم [illegible]
[illegible] مهمان [illegible] از [illegible] خسته [illegible]
و [illegible] او [illegible] از [illegible] اد
[illegible] کمال این [illegible] گشت [illegible] و شقاوت

و عموم تربیت دکتر سلطان و مست معروف شد زنده شد و مردگانی بود ... از [illegible]
و مهمان نوازی [illegible] خواهند با تردد شنرزنند و مجربات [illegible] که [illegible] نیست
بجمله حکایات و روایات عجیبه معلوم است چنانکه در [illegible] کتب سابقه و لاحقه مذکور شده و حقیقت

بیان خرق عادات از حضرت امام محمد
جواد علیهما السلام با ام الفضل کاشف بر نیت طیبه

چنانکه در ذیل ترتیب فضائل حضرت ملاذ الانام امام محمد جواد [illegible] و معلوم است از فضائل او
بهر زاد و تزویج ام الفضل بعقد نکاح [illegible] و علامه مجلسی اعلی الله مقامه در ای ر
الانوار و جلاء العیون مرتبا نگارده و نیز در این مقام [illegible] مذکور مرام [illegible]
خواهد بود که صورت اجمال [illegible] در [illegible] حضرت جواد در زمان وفات
پدرش حضرت رضا صلوات الله علیهما نه ساله و بروایتی هفت ساله و در زمان شهادت امام
در مدینه طیبه بود و جمعی از شیعیان بواسطه صغر سن تردید در امامت آنحضرت
در زمان [illegible] و عموم بلوغ [illegible] داشتند و نیز عوام [illegible] خصوص
در حق فرزندان ائمه [illegible] و تکفیری از طرف امام سابق شده بود [illegible]
داشت [illegible] بهمه تردید و [illegible] دو ماهی شش ماه بود در [illegible] سال
[illegible] و [illegible] معجزات داد [illegible] و [illegible]
و علم [illegible] و مناقب [illegible] بیاید بود [illegible] چنانکه [illegible]
بجمله [illegible] مردم [illegible] از [illegible] حقوق [illegible]
[illegible] چنانکه در کتب
حسن [illegible] غیر بلوغ دارای [illegible]
اجتهاد و [illegible] رجوع [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] که [illegible] سال [illegible]
هر عصر [illegible] بقدر [illegible] از [illegible] بود [illegible]
و علمیه [illegible] عقلی [illegible]
[illegible] و معالم عالیه [illegible] ام علیهم السلام [illegible]
[illegible] بغیر [illegible] اتفاق [illegible]



چه جماعت عوام شیعیان بواسطه [illegible] علما و [illegible] از [illegible]
حج او [illegible] از [illegible] حج در مدینه طیبه [illegible] امام [illegible]
و چنانکه [illegible] از [illegible] معجزات [illegible] علوم [illegible]
و کمالات [illegible] آنحضرت [illegible] از [illegible]
آن [illegible] اقرار [illegible]
[illegible] قلوب [illegible] یقین [illegible]
مجلس [illegible] از [illegible] علم و فضائل
[illegible] حضرت امام رضا
علیه السلام [illegible]
[illegible]
از آن [illegible]
در [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] بقصد [illegible]
[illegible] معجزه [illegible]
[illegible] امام رضا [illegible] آنحضرت [illegible]
پس آنحضرت [illegible] ام الفضل [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ام الفضل [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] ام الفضل [illegible] آنحضرت [illegible]
شایسته [illegible] امام رضا علیه السلام [illegible] از آن [illegible]
[illegible]

بیان [illegible]

در رثای حضرت جواد علیه الصلوة والسلام

در [illegible] غیبت ابن بابویه [illegible] و کتب اخبار از محمد بن ابراهیم جعفر از حکیمه بنت امام
[illegible] علیه السلام منقول است [illegible] و بقول ابن بابویه از حکیمه بنت ابی الحسن و نیز از حکیمه
بنت موسی بن جعفر [illegible] از حکیمه بنت محمد بن علی بن موسی التقی علیهم السلام روایت است که در روز
هشتم وفات حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] الفضل دختر [illegible] در آمدم [illegible]
و [illegible] در اندوه [illegible] و [illegible] نبوده [illegible] در [illegible]
و [illegible] در [illegible] و از [illegible] و [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] خادم و [illegible] از [illegible] حکیمه [illegible]
[illegible] از ابو جعفر بن [illegible] [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] [illegible] از حکیمه
دختر حضرت [illegible] امام حسن [illegible] علیهم السلام [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت ام [illegible] دختر [illegible] و [illegible] حضرت و [illegible]
[illegible] زهره [illegible] در آنجا
[illegible] و حسن خلق [illegible] آنحضرت [illegible]
و [illegible] ام [illegible] آنحضرت
[illegible] عجب [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] دختر [illegible] و [illegible]
[illegible] رسول [illegible] و [illegible]
[illegible] و سلم [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام [illegible]
[illegible] عزت و [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] بحضور [illegible] از [illegible] آدم [illegible]
و [illegible] آن [illegible] گفتم [illegible] در این [illegible] نبود [illegible] از
[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] کشته و [illegible] از [illegible]
[illegible] گفتم انا لله و انا الیه راجعون [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] و [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible]
و این [illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] آمدم [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
گفتم [illegible] امیر المؤمنین [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] علیها السلام
[illegible] از [illegible] و [illegible]
و از [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible] و [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] و [illegible]
و [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
آنحضرت [illegible] و [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]

و این بر بس بوده بدن مبارک داری بود پنج [illegible] از بزرگی بزرگ جسم آنحضرت نظر به
بگشود و تبسم فرمود آنحضرت به آنکه بشنید [illegible] نبودی از آن فرمود السلوک
گشوده [illegible] کرده شود که علی گفتم جز این چیزی بود برتر داری نخواهم
آنحضرت بر این بود از تن [illegible] که [illegible] مالی که بخیه [illegible] موقوف جهت
سو کند [illegible] از حضرت بیغ در بدره مبارکی با هم [illegible] این بخاک [illegible]
یعنی بسجده شکر [illegible] دینار [illegible] پر داد و گفت که فواید بوده
[illegible] حق بر از آن [illegible] از آنکه این معونه تیز [illegible]
النفقه [illegible] کرستی [illegible] او [illegible] دارم [illegible] از رفتن [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] گفتم [illegible] بافواج بود [illegible] آنحضرت [illegible] در
دعوت [illegible] نظر داشتم [illegible] آنحضرت [illegible] بود [illegible] قطعه قطعه [illegible] پاره [illegible] از آن
[illegible] بود [illegible] بود که [illegible] برده ان [illegible] می‌شود
یعنی گفتم الحمد لله [illegible] از آن [illegible] یک رقم [illegible] آنکه گذشته است چیزی
[illegible] استغفر [illegible] از آن [illegible] هزار دینار [illegible]
[illegible] وسلم [illegible] سوار [illegible] بر دیوار [illegible]
[illegible] دعای نوشته [illegible] باشد [illegible]
در حضرت او وسلم [illegible] افشار نمود [illegible]
و آنحضرت [illegible] فرمود [illegible] علی [illegible]
[illegible] العراق [illegible] محمد [illegible] علیها السلام از آنکه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
عبدالله [illegible] الرحمن [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
در [illegible] بود [illegible] داد [illegible]
مجلس [illegible] از آنحضرت [illegible] ابو
[illegible] علیه السلام فرمود [illegible]
[illegible] علیک [illegible]

علی [illegible]

علی [illegible] حضرت [illegible] ابراهیم [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] احمل [illegible] عشرة آلاف [illegible] عشرین الف دینار
[illegible] المهدی [illegible] شود [illegible] کرد
[illegible] از برای [illegible] وسلم [illegible]
[illegible] به سجده شکر [illegible] هزار دینار [illegible] دینار [illegible] ابو
[illegible] وسلم [illegible] از آن [illegible]
[illegible] علی [illegible] رسول الله [illegible] نمود [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] داد علی گفتم [illegible] از آن [illegible]
[illegible] نظر [illegible] یعنی
[illegible] آنحضرت
[illegible] الفضل [illegible]
از آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] علیه السلام دعائی [illegible] تعلیم فرمود [illegible]
[illegible] دعا [illegible] از آن [illegible] دعا در کتاب [illegible]
مسطور است و [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] محفوظ [illegible]
[illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible]
آن مرد [illegible] داد [illegible]

کمر و بدن مبارک را بو نزدیک شدم [illegible] صفت رسیده شده و هیچ نشانی از زخم در آن
بدن مبارک نبود [illegible] پس [illegible] گفت [illegible] ان هذا لعبرة
للاوّلین والآخرین [illegible] از سوار شدن خود [illegible] آنحضرت [illegible]
و در آنوقت [illegible] آنحضرت را بار دادم و از خروج [illegible] و نیز از اطراف [illegible]
[illegible] از این [illegible] آنحضرت [illegible]
دختر [illegible]
[illegible] و از آنحضرت [illegible] انتقام آنحضرت را
از تو [illegible] پس از آن [illegible] ربان [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
و آنحضرت [illegible] میان پدرم و میان او و میان [illegible]
[illegible]
رسول الله [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله
هیچ چیز [illegible]
از زمین [illegible]
[illegible]
از این [illegible]
عزم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] امیر المؤمنین
[illegible]
[illegible] ان احتجب بالليل فاني لا آمن [illegible]
هذا الخلق المكلوم وعنقي عقد تحصّن به نفسك وتحترز به من الشرور
والبلايا والمكاره والآفات والعاهات كما أنقذني الله منك الليلة [illegible]

به جیوش

به جيوش الروم والترك واجتمع عليك وعلى غلبتك اهل الارض جميعا
ما تهيّأ لهم منك شيء باذن الله الجبار وان احببت بعثت به اليك
لتحترز به من جميع ما ذكرت لك قلت نعم فاكتب ذلك بخطك وابعثه
الي قال نعم [illegible]
[illegible] و آفات و
[illegible]
[illegible] روم و ترک [illegible]
[illegible] هیچ چیز [illegible]
[illegible] محفوظ
و محروز [illegible]
[illegible] حضرت ابی جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible]
و از آن پس این عقد [illegible] از آن بعد [illegible]
امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] فاتحة الکتاب [illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] و الشمس و ضحیها [illegible] و اللیل اذا یغشی [illegible]
[illegible] قل هو الله احد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حرز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و لا یعقل [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]

و آنکه بود آنحضرت [illegible] نسبت [illegible] صاحب کشف الغمه علی بن عیسی الاربلی [illegible]

[illegible]

[illegible]

باب [illegible] حضرت امام محمد تقی

سلام الله علیه [illegible] از بغداد [illegible]

[illegible]

[illegible]

منتخب و منور ساخته بود به بریک جای روشن تر از ذره قمر و در آن مکان تاریکی نبود
تا این ایمن در آن باشد و از جای فراخ حضرت ابی جعفر تا سیر کرده در حجله دامن نور را
بر دیوار باریکی در داده تا سر آن آفتاب عوالم امامت بود بیند زرات که از لطف و مکر
دیگر برانید و امر بود که سا... برای است عقاید مردمان بیدار کرد آن همه انوار شکوه
تیز نماید و بکی بود مقصود بود و همین شده امام معصوم علیه السلام که ما همه دیدیم دلفروز طاهر
و همه سوای آن اتفاقیه و بی غرضه القاء نموده و مردی بود از دور بخارا مفتی می گفت
و شرح عاشقی بود در کل کتب سابقه در مقام تحقیق کرام و از نهایت عیان و نواز نگاه
دار هو کیان را انجور از جو است دلارای مرغ بود و حشرات زمین از اطراف و جوانب
بیفتاد و از هیچ وارد و دواب و حیوانات اخر تا پیدا ازمکان با این صفه این ملک
و ریش طویل و نیز ملکی است در آن کشف عمارتان حور قدم فاخر که می توان
کما ار ایرا المومنین ارسال در امور دیوید مقصود است فی الفر لبر توکنف سکینه سبی
با سوز و ساز و ضرب و نوا و آواز بود در حضور حضرت ابی جعفر علیه السلام که و جان
آواز رفیع و دلنواز برکشید و تمام اهل آن دیار از خوبی جان رسید و النور الهیار و فیه
شده و پیری بهجه نوخاسته و نیز نمود و آتش بهادر و ریشها و سوزها در دلها افکند
و لبر کونه حوت و نوازش تنزل گو کیرها و از جای ابو جعفر علیه السلام ذل ذات
ذو الجلال بود منکسیت و بیس وصال القائه و توقع نمود و از آن لسی مبارک
بمواقف حیدرآباد نمود فرمود اتق الله یاذا العثنون از فوران بر نیز و برکی
ازین جمله در عشق ای علیه السلام و بار شکسته و نغمه و واد و نیز ملک و تدبیر کرده آن
مبرا ز عارضی بار دیده بر ذقن و از آن به دم بوسیاک اورد هر کسی شرح
بمجلس این حالی قفا عالی فرو کذاری مضراب از دلیس فراق و هوا از خلقت وجود
افراد و از حمد انکه زنده نموده از دلت دمیه جز رنج و درنج سوز ها و جراین حال
عجب نمود که مهر از احوال بپرسید حمکی نخی حضرت ابی جعفر علیه السلام برای حجیه
زد جان فرح و در کسی رهیده سوز و رجهان بی بی بجو قسم از این حال آنجا بیان ؟
بی محبه از دبیر آمد آن بیست بر حیز و بفرمان محبه حضر شو کیز تشادر و ام طنبور
آواز دیگر نسخه دیوانه تو ولکن بعض مظاهر مبارک امام جواد علیه السلام از معارف

جادوت نامهای آن قبار و طبع بانوری از اطوار او ملالت آکرد و از تا نماز آن طالب و نقبه
جمع نمعت الراکم لکیه این صباغ در فصول المهمه می نویسد حضرت امام جواد علیه السلام خدا نمه
از مدینه طیبه بجوار و در بغداد با زوجه ام الفضل تو بخی متوجه ملک درد اطراف تریکه تفحیم
و تعظیم و اعزاز آنحضرت مقبله نموده تا کاهی با زوجه ام الفضل بمدینه شریفه متوجه
شده وقتی از بغداد رحلت فرمود مردم آن شهر از وضیع و شریف و برنا و پیر و ازن و مرد و سیاه
و سفید و عیان و اشراف و اراذل و حفاف خلق بمرحمت و وداع آنحضرت بیرون شده
و آنحضرت باجلیل و ابهت عظیم راه سپرده تا بدروازه کوفه که بیک راه سپیدیم که هنگام غروب
آفتاب نزول فرمود و مسجدی که قدیم الاساس در آن موضع در آمد تا نماز مغرب گذارده بود در
صحن آن مسجد درختی نبق بود هنوز سدره بجو قسمت بار نیز آورده آنحضرت کوزه
آب بخواست و در جای بیخ آن درخت است وضو ساخته اولی رکعت و نماز برفاست و مردمان
در امامت آن امام عالی مقام نماز مغرب بجا آوردند آنحضرت در رکعت اول سوره
حمد و اذا جاء نصر الله و الفتح و در رکعت دوم سوره حمد و قل هو الله احد خوانده و قراءت
فرمود و بعد از نماز قنوت با نیت مقدار برادر ذکر فراوان ملا طول فرموده بار اول
در چهار رکعت نافله نماز مغرب و بعد از آن دو کعبه شکر بجا آورد و از آن مسجد بیرون
و بمردمان وداع فرمود و بجانب مقصد روان شد و آن درخت بقیه اوقات از
شب از برکت قدوم امام الجن و الانس بارور گردید و بار ریش برسید بثمری که هیچ کسی دیده بود بدان
آن درخت بار خوش بوداز آن بیش سار کرانی بار داد و کسی جوزه میوه شیرین و از آن معجزه
باهره و کرامت ظاهره سیاه در عجب شدند و از این حمله غریب تر و عجیب تر آن بود
باز این درخت بر خوشه دانه به ده میوه ها بیدانه بود و از این امر متعجب و متفکر
این جماعت بر افزود آن صباغ از علمای اهل سنت و صاحب تصنیف معتبر این کار را
از معجزات و کرامات علیه آنحضرت و مناقب جمیله الهیه صاحب کشف الغمه نیز
مطلب را بسا تاریخ و شک نفاید و مناقب و علوم و معارف این امام علیه السلام و حکمت
و فقاهت و اخلاق حسنه و ملکات و شیم ستوده انوار آنحضرت برای صغر سن باوج کمال
مقامی بلند رسیده اصول از بیان و غیر از تعبیر بیان است شرح آن از تقریر و تحریر مقام
نیامه از این امر نامی شوق و دل نجم آن علو مقام و تکو فرموده فقط نیابت امامت است

لاجرم دختر خود ام الفضل را با آنحضرت تزویج کرد و امام محمد جواد علیه السلام او را با محبت خود از بغداد
بمدینهٔ طیبه حرکت داد و [illegible] تو فیروز بحجاز و اعزاز آنحضرت را محکم نداشت
چنانکه نوشته‌اند چندانکه آنحضرت در مدینه بود سالی یکبار [illegible] تقدیم مینمود
[illegible] صاحب کشف الغمه در ترجمهٔ حال آنحضرت از بغداد بمدینه می‌نویسد راه برگرفت
تا بشارع باب الکوفه رسید و مردمان از دو طرف بیرون آمده بتماشای حضور آنحضرت بایستادند
آفتاب سر بکوه [illegible] رسید و در آنجا نزول کرد و بمسجد درآمد و در آن درخت نبقه
که در صحن مسجد بود و هرگز بار نیاورده بود در جنب حجره وضو ساخت و برخاست و مردمان را نماز
بگذاشت و در رکعت اولی سورهٔ حمد و فتح و در رکعت دوم سورهٔ فاتحة الکتاب و اخلاص را
بخواند و قنوت بود و آورد و در رکعت سوم نیز بگذاشت و تشهد و سلام را [illegible]
قرار بنشست و [illegible] تعقیب [illegible] و چهار
رکعت [illegible] و بعد از آن تعقیب نماز را بخواند و دو سجدهٔ شکر بگذاشت و چون آنحضرت
بدان درخت رسید [illegible] آب وضوی آنحضرت [illegible] مردمان بدیدند و تعجب کردند
و از آن میوه بخوردند و معلوم گشت که [illegible] بی دانه است پس با آنحضرت وداع کردند
و امام علیه السلام در حال رحلت بجانب مدینهٔ طیبه حرکت کرد و در آنجا بود تا [illegible] معتصم در
زمان خلافت آنحضرت و زوجه او ام الفضل را به بغداد احضار نمود چنانکه نوشته شد ام
الفضل در مدینه نیز [illegible] و از آنحضرت با پدر خود مامون شکایت
میکرد [illegible] مامون در آب
در نوشت ای دختر ما ترا با ابو جعفر تزویج نکردیم تا [illegible] حلال را [illegible] حرام
سازیم [illegible] نوشته [illegible]
موقوف [illegible]
[illegible] در کتاب الانوار [illegible]
[illegible] از آن درخت بخوردم و میوه ای که بی دانه بود
[illegible] ابو هاشم جعفری گفت در حضرت ابی جعفر علیه السلام
در مسجد مسیب نماز گذاشتم و [illegible] در آنجا در آن مسجد درخت سدره
خشک بود [illegible] آنحضرت آب بخواست و در زیر درخت سدره بریخت و از درخت

تازه و زنده

حکایت ام الفضل از مدینه با مامون

تازه و زنده و برگ آورد و در همان سال بار آورد و در ارشاد مفید در حکایت خرما مذکور است
و [illegible] در باب معجزات آنحضرت و دلایت آنحضرت علیه السلام نیز [illegible] است

۲۱۶ وقایع

بیان وقایع سال دویست و شانزدهم
هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

فتح [illegible]

در این سال مأمون خلیفه ببلاد روم باز گشت و سبب این کار این بود [illegible] اهل روم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو اسحق معتصم [illegible]
[illegible] ابو اسحق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دمشق [illegible]
[illegible]
[illegible]

۲۱۷ سوانح

بیان حوادث و سوانح سال دویست و [illegible]
[illegible] هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال عبدوس فهری در مملکت مصر ظهور نمود و بر عمال معتصم ابی اسحق تاختن [illegible]
و از آن هنگام که مأمون در ماه شعبان از [illegible] مأمون از این خبر [illegible] ذیقعده [illegible]
و در روز چهارشنبه چهار روز از ماه ذوالحجه باقی مانده از دمشق بسوی مصر راه
نوشت و هم در این سال افشین از برقه در رسید [illegible] فرستاده بود و در مصر
اقامت کرد [illegible] ادلها [illegible] است و [illegible] صعید [illegible]
واشتمل [illegible] در میان [illegible] و از [illegible] نام [illegible]
و تغییر [illegible] نمود [illegible] در [illegible] و نیز [illegible]
[illegible] از [illegible] آمد [illegible] درقاب [illegible]
داد و هم در این سال مأمون با اسحق بن ابراهیم نوشت تا لشکر [illegible]
مردمان نماز گزارند [illegible] بخواه و [illegible] در [illegible] مردمان در مسجد [illegible]
[illegible] و [illegible] بگفتند و این بکار [illegible] نماز [illegible]
و در این سال ام جعفر زبیده خاتون زوجه هارون در جمادی الاولی [illegible]
[illegible] در [illegible] و زوجات [illegible] رخت [illegible]
برآورده [illegible] و در این سال [illegible] بن [illegible] از [illegible] داود [illegible]
در [illegible] الزام [illegible] و [illegible]
و در این سال مأمون بر علی بن هشام غضبناک گشت و عجیف و احمد بن هشام [illegible]
تا اموال [illegible] و هم در این سال جعفر بن داود قمی [illegible]
مأمون [illegible] و در این سال [illegible] سلیمان بن [illegible] بن سلیمان [illegible] عبدالله بن
عباس [illegible] و مأمون [illegible] بن [illegible] و نیز [illegible]
[illegible] سلیمان از دمشق [illegible]
و [illegible] و از بغداد [illegible] و مردمان [illegible]
و در این سال ابو [illegible] عبدالله [illegible] در بغداد [illegible]
[illegible] عبدالله بن عباس بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس [illegible]
[illegible] و [illegible] و هم در این سال [illegible]
[illegible] بن عبادی [illegible] در بصره [illegible] و نیز [illegible]
او بود و

وفات عبدوس فهری
[illegible]
وفات زبیده خاتون
غضب مأمون بر علی بن هشام
عصیان جعفر قمی
[illegible] سلیمان
وفات [illegible]
وفات [illegible]
وفات [illegible]

او بود و هم در این سال اسمعیل بن جعفر بن سلیمان بن علی از این سرای [illegible] راه [illegible]

باب وقایع سال دویست و هفدهم
هجری مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم

در این سال افشین بر [illegible] فرود [illegible] با [illegible] و الف [illegible]
[illegible] صعید مصر واقع [illegible] لطیف [illegible] و نیز نام [illegible]
[illegible] و [illegible] بجمله مردم [illegible]
[illegible] مأمون در آمدند و [illegible] در این سال مصر [illegible] عبدوس فهری [illegible]
[illegible] مأمون [illegible] شام [illegible] و در این سال مأمون [illegible] بن هشام [illegible]
و سبب این [illegible] مأمون [illegible] و [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible] لاجرم عجیف بن عنبسه [illegible] و عجیف [illegible]
[illegible] عجیف [illegible]
[illegible] در این سال افشین [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible] و در این [illegible] و [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible] مأمون عجیف [illegible]
[illegible] عجیف [illegible] و عجیف [illegible]
[illegible]
و [illegible] هشام [illegible]
[illegible] علی بن هشام [illegible]
[illegible] بغداد و [illegible]
[illegible] در [illegible] بدمشق [illegible] و هم [illegible]
[illegible] علی بن هشام [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین

وفات اسمعیل بن جعفر
وقایع سال ۲۱۷
[illegible]
قتل علی بن هشام [illegible]

كان دعا علي بن هشام فيمن دعا من اهل خراسان ايام المخلوع الى معاونته
والقيام بحقه وكان ممن اجاب واسرع الاجابة وعاون فاحسن المعاونة فرعى
امير المؤمنين ذلك له واصطنعه وهو يظن به تقوى الله وطاعته والانتهاء الى
امر امير المؤمنين في عمل ان اسند اليه في حسن السيرة وعفاف الطعمة
وبداءه امير المؤمنين بالافضال عليه فولاه الاعمال السنية ووصله بالصلات
الجزيلة التي امر امير المؤمنين بالنظر في قدرها فوجدها اكثر من خمسين
الف الف درهم فمد يده الى الخيانة والتضييع لما استرعاه من الامانة
فباعده عنه واقصاه ثم استقال امير المؤمنين عثرته فاقاله اياها
وولاه الجبل واذربيجان وكور ارمينية ومحاربة اعداء الله الخرمية
على ان لا يعود لما كان منه فعاود اكثر ما كان بتقديمه الدينار والدرهم
على العمل لله ودينه واساء السيرة وعسف الرعية وسفك الدماء المحرمة
فوجه امير المؤمنين عجيف بن عنبسة مباشرا لامره وداعيا الى تلافي ما كان
منه فوثب بعجيف يريد قتله فقوى الله عجيفا بنيته الصادقة في طاعة امير المؤمنين
حتى دفعه عن نفسه ولو تم ما اراد بعجيف لكان في ذلك ما لا يستدرك ولا
يستقال ولكن الله اذا اراد امرا كان مفعولا فلما امضى امير المؤمنين حكم الله
في علي بن هشام رأى ان لا يؤاخذ من خلفه بذنبه فامر ان يجرى لولده
ولعياله ولمن اتصل بهم ومن كان يجرى عليهم مثل الذي كان جاريا لهم
في حياته ولولا ان علي بن هشام اراد العظمى بعجيف لكان في عداد من
كان في عسكره ممن خالف وخان كعيسى بن منصور ونظرائه ها، امير المؤمنين
مانند خان بود او در زمان محمد امین مخلوع علی بن هشام بود در روزگار مردم [illegible] بمعاونت
وقیام بحق خود میخواند دعوت نمود وعلی بن هشام مانند دیگران اجابت امر نمود و از دیگران در
اطاعت فرمان سرعت و در معاونت دیگران نیکوتر بود لاجرم امیر المؤمنین این کار را داد
علی بن هشام را رعایت فرمود و او را [illegible] جهان و تربیت [illegible] جهان مردم [illegible]
با تمام مردم به تقوی و فرمانبرداری و طریق اداء و نوافل و در هر عمل [illegible] اینها کرد با حسن سیرت
وعفت طعمه وطلب او [illegible] جلال [illegible] در ادا امیر المؤمنین [illegible]

المؤمنین

المؤمنین او را بصنوف افضال مشمول و عطایای بیشمار [illegible] و صلات گرانمایه بر
خوردار نمود و مقدار آن [illegible] از پنجاه کرور درهم [illegible] بود
[illegible] فواید و [illegible] درخواید افزون از مقدار [illegible] بود [illegible]
نگذشت [illegible] بخیانت و تضییع امانت و ظلم رعیت دراز کرد امیر المؤمنین دست او را از
[illegible] و ولایت [illegible] از چندی دیگر [illegible] از لغزش [illegible] در گذشت و حکومت
[illegible] و آذربیجان و ارمنستان و محاربت جماعت خرمیه
[illegible] درباره [illegible] و [illegible] جهان [illegible]
[illegible] تقدیم [illegible]
[illegible] حفظ [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
عجیف بن عنبسه بود در [illegible] علی بن هشام بر عجیف
[illegible] عجیف [illegible]
امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] علی بن هشام در حق عجیف [illegible]
[illegible] خداوند تعالی [illegible] عجیف
[illegible] امیر المؤمنین حکم خدای را در حق علی بن هشام [illegible]
[illegible] وظیفه و
[illegible] علی بن هشام در حق [illegible]
[illegible] علی بن هشام [illegible] عجیف [illegible]
[illegible] عیسی بن منصور [illegible] نظرای او [illegible] [illegible]
[illegible] لؤلؤة [illegible]
لؤلؤة نام [illegible] و لؤلؤة الکبرة [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] عجیف [illegible] لؤلؤة [illegible]

نسخه [illegible] لؤلؤة



بدین خدعه و کید [illegible] و عجب او [illegible]
[illegible] آن [illegible] بطرف [illegible]
[illegible] توقف [illegible]
[illegible]
[illegible] نوشته [illegible]
و در آن مکتوب [illegible] و وزیر [illegible]
صلح [illegible] اما بعد فان اجماع المختلفين على احظهما اولى
بهما في الرأي مما عاد بالضرر عليهما ولست حريا ان تدع لحظ تصل الى غيرك حظا
تجوزه الى نفسك وفي علمك كاف عن اخبارك وقد كنت كتبت
اليك داعيا الى المسالمة راغبا في فضيلة المهادنة لتضع اوزار الحرب
عنا ونكون كل واحد لكل واحد وليا وحزبا مع اتصال المرافق والفسح
في المتاجر وفك العناة المشاير وامن الطرق والبيضة فان ابيت فلا ادينك
في الخمر ولا ازخرف لك في القول فانا لنا نهض اليك غمارها اخذ علك
اسنادها شاق خيلها ورجالها وان انكل فبعد ان قدمت المعذرة واقمت
بيني وبينك علم الحجة والسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بر آیام

جواب [illegible]

بر آیام [illegible] حجت لعنه الله
[illegible] اما بعد فقد بلغني كتابك
فما سألت من الهدنة ودعوت اليه من الموادعة وخلطت فيه من اللين
والشدة بما استعطفت به من شرح المتاجر واتصال المرافق وفك الاسارى
ورفع القتل والقتال فلولا ما رجعت اليه من اعمال التؤدة والاخذ بالحظ في
تقليب الفكرة والا اعقد الرأي في مستقبله الا في استصلاح ما اوثره
في معتقبه لجعلت جواب كتابك خيلا تحمل رجالا من اهل البأس والنجدة
والبصيرة ينازعونكم عن ثكلكم ويتقربون الى الله بدمائكم ويستقلون
في ذات الله ما نالهم من الم شوكتكم ثم اوصل اليهم من الامداد وابلغ
لهم كافيا من العدة والعتاد وهم اظماء الى موارد المنايا منكم الى ...
من خوف معرتهم عليكم موعدهم احدى الحسنيين عاجل غلبة او كريم
منقلب غير اني رأيت ان اتقدم اليك بالموعظة التي يثبت الله
بها عليك الحجة من الدعاء لك ولمن معك الى الوحدانية والشريعة
الحنيفية فان ابيت ففدية توجب ذمة وتثبت نظرة وان تركت ذلك
ففي يقين المعاينة لنعوتنا ما يغني عن الابلاغ في القول والاغراق
في الصفة والسلام على من اتبع الهدى مکتوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در بیست ... موجب سازم و جای مردی جنگ آور و ... لشکر ... بر دارم و مواد
نبایه و جمع بسیار بلایا تشنه تر از آنها بتجوید ... زلال سلامت بشند و نفاق ...
از خوف و خشیت بر تو ... تاریک دار ... از حال و ادراک ...
برفی نیند یا این ... در رهینه قتل و قتال ... بروز و ظفر اقبال گزند ...
و ... ابدی ... در ... صورت ... دو ... و تقبیه ...
... الحمد ... دیدم ... موعظه ... خواهد ...
با تو ... کنی ... و ... مردی ... تو ... بخوانی ...
حقیقة بخوانم ... اگر ... از قول الله ... یا ... ف ...
گیری ... موجب ... از ... و ذمه الله ... الملک ... فی ...
تو محفوظ ... اگر از ... این ... کار ... آنکه ... برای ...
تو ... ترا ... آنکه ... و ... والسلام علی من اتبع الهدی
و هم در این سال ... بجانب سلغوس ... قوت حصن ... سلغوس ... سفر مامون بسلغوس
اهله ... و ... داد و ... نیز ... قریب ... فتح ...
در بلاد ... از ... و هم در این سال علی بن عیسی القمی جعفر بن داود قتل جعفر قمی
قمی ... ابو اسحق بن رشید ... ابو اسحق معتصم ...

باب حوادث و سوانح سال

دویست و هفده هجرت نبوی صلی الله علیه وآله ۲۱۷ حوادث

در این سال سلیمان بن عبد الله بن سلیمان بن علی مردمان را حج ... و در این
سال ... در بصره از ... و ... که ... و هم در این سال حج سلیمان
... بن ... از ... و هم ...
سال ... بن بشر ... از ... و ... وفات حاجب
و ... وفات ...
ابن ... عالم ... جعفر بن محمد ... وفات فلید

بیان وقایع سال دویست و هیجده ۲۱۸ وقایع

از هجرت مصطفوی صلی الله علیه وآله

در این سال ... اسحق بن ابرهیم ... محنت قرآن مجید
نوشته و جماعت قضاة و ... و محدثین ... در امر قرآن مجید عقاید
و آرای ایشان ... که هر کس اقرار کند قرآن مخلوق و محدث است ...
... است ... و هر کس ... قرآن را مخلوق و مکتوب مامون در امر قرآن
محدث ... نشوده ... خواهد ...
در حق ایشان ... و این مکتوب ... الاول ... آن
صورت ... اما بعد فان حق الله على ائمة المسلمين وخلفائهم
الاجتهاد في اقامة دين الله الذي استحفظهم ومواريث النبوة
التي اورثهم واثر العلم الذي استودعهم والعمل بالحق في رعيتهم
والتشمير لطاعة الله فيهم والله يسال امير المؤمنين ان يوفقه لعزيمة
الرشد وصريمته والاقساط فيما ولاه الله من رعيته برحمته ومنته وقد
عرف امير المؤمنين ان الجمهور الاعظم والسواد الاكبر من حشو
الرعية وسفلة العامة ممن لا نظر له ولا روية ولا استدلال له
بدلالة الله وهدايته ولا استضاءة بنور العلم وبرهانه في جميع الاقطار
والآفاق اهل جهالة بالله وعمى عنه وضلالة عن حقيقة دينه وتوحيده
والايمان به ونكوب عن واضحات اعلامه وواجب سبيله وقصور ان يقدروا
الله حق قدره ويعرفوه كنه معرفته ويفرقوا بينه وبين خلقه لضعف آرائهم ونقص
عقولهم وجفائهم عن التفكر والتذكر وذلك انهم ساووا بين الله تبارك
وتعالى وبين ما انزل من القرآن فاطبقوا مجتمعين واتفقوا غير متعاجمين
على انه قديم اول لم يخلقه الله ويحدثه ويخترعه وقد قال الله عز وجل
في محكم كتابه الذي جعله لما في الصدور شفاء وللمؤمنين رحمة وهدى انا جعلناه
قرآنا عربيا فكل ما جعله الله فقد خلقه وقال الحمد لله الذي خلق السموات
والارض وجعل الظلمات والنور وقال عز وجل كذلك نقص عليك من انباء
ما قد سبق فاخبر انه قصص لامور احدثه بعدها وتلا به متقدمها وقال الر
كتاب احكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير وكل محكم مفصل فله محكم

مفصل والله محكم كتابه ومفصله فهو خالقه ومبتدعه ثم هم الذين جادلوا بالباطل
فدعوا إلى قولهم ونسبوا أنفسهم إلى السنة وفي كل فصل من كتاب الله قصص
من تلاوته مبطل قولهم ومكذب دعواهم يرد عليهم قولهم ونحلتهم ثم أظهروا
مع ذلك أنهم أهل الحق والدين والجماعة وأن من سواهم أهل الباطل والكفر
والفرقة فاستطالوا بذلك على الناس وغروا به الجهال حتى مال قوم من أهل
السمت الكاذب والتخشع لغير الله والتقشف لغير الدين إلى موافقتهم عليه ومواطأتهم
على سيء آرائهم تزيناً بذلك عندهم وتصنعاً للرياسة والعدالة فيهم فتركوا
الحق إلى باطلهم واتخذوا دون الله وليجة إلى ضلالتهم فقبلت بتزكيتهم
لهم شهادتهم ونفذت أحكام الكتاب بهم على دغل دينهم ونغل أديمهم
وفساد نياتهم ويقينهم وكان ذلك غايتهم التي إليها أجروا وإياها طلبوا
في متابعتهم والكذب على مولاهم وقد أخذ عليهم ميثاق الكتاب ألا يقولوا
على الله إلا الحق ودرسوا ما فيه أولئك الذين أصمهم الله وأعمى أبصارهم
أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها فرأى أمير المؤمنين أن
أولئك شر الأمة ورؤوس الضلالة المنقوصون من التوحيد حظاً والمخسوسون
من الإيمان نصيباً وأوعية الجهالة وأعلام الكذب ولسان إبليس الناطق في أوليائه
والهائل على أعدائه من أهل دين الله وأحق من يتهم في صدقه وتطرح شهادته
ولا يوثق بقوله ولا عمله فإنه لا عمل إلا بعد يقين ولا يقين إلا بعد استكمال
حقيقة الإسلام وإخلاص التوحيد ومن عمي عن رشده وحظه من الإيمان
بالله وبتوحيده كان عما سوى ذلك من عمله والقصد في شهادته أعمى وأضل
سبيلاً ولعمر أمير المؤمنين إن أحجى الناس بالكذب في قوله وتخرص الباطل
في شهادته من كذب على الله ووحيه ولم يعرف الله حقيقة معرفته
وإن أولاهم برد شهادته في حكم الله ودينه من رد شهادة الله على كتابه
وبهت حق الله بباطله فاجمع من بحضرتك من القضاة واقرأ عليهم كتاب أمير
المؤمنين هذا إليك فابدأ بامتحانهم فيما يقولون وتكشيفهم عما يعتقدون
في خلق الله القرآن وإحداثه وأعلمهم أن أمير المؤمنين غير مستعين في

عمله ولا

ولا واثق فيما قلده الله واستحفظه من أمور رعيته بمن لا يوثق بدينه وخلوص
توحيده ويقينه فإذا أقروا بذلك ووافقوا أمير المؤمنين فيه وكانوا على
سبيل الهدى والنجاة فمرهم بنص من يحضرهم من الشهود على الناس ومسألتهم
عن علمهم في القرآن وترك إثبات شهادة من لم يقر أنه مخلوق محدث ولم
يره والامتناع من توقيعها عنده واكتب إلى أمير المؤمنين بما يأتيك عن
قضاة أهل عملك في مسألتهم والأمر لهم بمثل ذلك ثم أشرف عليهم
وتفقد آثارهم حتى لا تنفذ أحكام الله إلا بشهادة أهل البصائر في الدين
والإخلاص للتوحيد واكتب إلى أمير المؤمنين بما يكون في ذلك إن شاء الله
وكتب في شهر ربيع الأول سنة ٢١٨ پس از رسیدن [illegible] صاحب عالم
باز می‌باید [illegible] حق [illegible] بر حق بر [illegible] این سلطان و خلفا را [illegible] جهال ورزیده
[illegible] مشغول در باره [illegible] و آنچه [illegible] آن بود [illegible] وجب
گردانید و موارد [illegible] است [illegible] برگزیده علماست [illegible] در این
بود [illegible] کرده است و عمل مشغول [illegible] حق است در میان رعیت [illegible] در
حکومت و [illegible] در طاعت خلافت است در میان
[illegible] امیر المؤمنین از نزد [illegible] او را [illegible] عزیمت و صریحه
رشد و عدل [illegible] در آن [illegible] در کتب حکومت [illegible] او
[illegible] است [illegible] امیر المؤمنین روشن و مبرهن است [illegible]
برای [illegible] مردمان سفله عوام [illegible] و استدلال [illegible] دیده است [illegible]
و استضائه نور علم و برهان [illegible] اقطار و آفاق [illegible] مردم [illegible]
[illegible] در [illegible] و ظلمت کوری و از حقیقه دین و توحید خدا
[illegible] و از علم [illegible] را و راه راست [illegible] در عالم باز
[illegible] مذکور [illegible] عرفان [illegible]
[illegible] و از ضعف [illegible] آرای و نقصان عقول [illegible] در [illegible]
[illegible] در میان آفرینندگان [illegible] شده فرق [illegible]
[illegible] و از ضعف [illegible] و [illegible] در [illegible] این [illegible]

وضلال مؤالف تا بار کردگار بود یکم خود فرمانتم که از قرآن که این کتاب است به غیر چنانکه
خدا بود مخلوق نمی‌دانند قرآن بود نیز مخلوق و محدث نمی‌خوانند و بجمله سر آمده و
عترت به حجت بنهم و نوشته مجمع و مصاحف را که کردند و قرآن قدیم را دلایل
نیز مسبوق با دلایل و براهین و حدوث بیند و خدا و قرآن بود خلق و حدوث و اختراع نمودند
و معنی آنکه خدا عزوجل در کتاب محکم خود قرآن کریم بخود نسبت را که در صدور و قلوب ایشان
و برای نوشتن و رحمت و هدایت که اینها بینه و برگشته، این قرآن بود و آن نبی عربی
که اینها و آنکه بود خدا نسبت بجمع و بکلمه جهل به غیر خلق الله بر غیر خدا آورد
قرآن بود و بینه هم مخصوص که از ... ما نه ما و ز خدا بود و باز هر و که اند اطلاع خود بود
نیز از دید نور و ظلمت بود و هم خدا عزوجل بینه بر این کونه ظاهر کویم بر تواتر جابر
بنیان بی خدا خبر به هر قرآن فقها و دانشمندان را بود بلکه مراد از آن حدوث
فرموده و تلاوت حضرت با جنبیان آن بود و بینه قرآن کلام است و اتوار
که اینها آیات آن نبی از آن تفسیر هم شده به از جانب خدا الله حکیم خبیر و بر چنانکه
انوار الله شده و تفصیل هم شده بر جابر انوار گشته و تفصیل کنند بخواهد و خدا فقد
کتاب خود بود محکم و انوار و تفصیل حضرت و بر خبیر بر این خدا قرآن بود با زیده
و اختراع و اختراع آن بود بنویسیم بر آنکه ما بر خلاف این عترت الله و
قرآن بود مخلوق و محدث نمی‌کنند مردم چند با باطل مجادله کنند و بقول عترت
خود ایمان بود و نه خود را بود نسبت دینه و حال آنکه در هر فصل
از کتاب خدا آیات است نه از ملاحده آن بود مطلق کل [illegible] و تکذیب کننده دعوی
ایشان است و رد و برخورد و باز می‌گوید قول ایشان بود غلط و خطای ایشان تو بر ایشان
و این عجب با این قول عترت بطور دانه خدای ظاهر می‌بینند ایشان اهل حق و
دین و موافق جماعت و سنت چند دانند که بر خلاف عترت ایشان چند بر ضلالت
و کافر چند و اهل فرقت و مخالفت چند دارد از طریق حق و اهل هوا که نیز و با
وسیله عترت بر مردمان دست تطاول دراز کنند و قرقت بود غوغا فرقه کونه
دانند و سوس این عجب با کتابه که مردم دروغ گو چند و دزد مخلوق تخم
و فروع نپذیرند و غیر از دین بی نفس چند بوعظه ایشان بر این عترت و موهومات

ایشان بر

ایشان را برای آنکه بعد ایشان روزگار سازند تا این وسیله که ایشان زینت و مطلوب کردند
و در مایه ایشان جمله ریاست و علم باشند و خود بر رشته این تمام بناء لاجرم حق را
بگذاشته و باطل گرویدند و بر فرق از خدا متعال این حال بود و نیز و ملا نه دفعه خود گفته‌اند
و وسیله را بر ضلالت و گمراهی خود بگفتند و مردم عوام نیز در پی آنکه ایشان دین فهم
معرفت ایشان بود معقول و اقوال ایشان بود متوقف بجمیع و تزکیه ایشان بود صحیح دانسته
و احکام قرآنی بود بوجود و روایت و حجت ایشان، فتنه گرفته با ایشان حالت دخل و تصرف
و نقل و قدرت و بار آدم و مایه نه، نجسته و تفتیش برفرد از وجوب ایشان و این حال و این
اقوال و عقاید باطل ایشان با این انوشته و نهایت خیره و از غرور ایشان بود با او
او شوند و طریقت روان و آن بود مطلوب خود شان در دست تعصب ایشان و کوته نظری
بر مولدان خود شان آدم بود و حال آنکه حجه و دین حق کتاب خدا از ایشان بر ایشان ...
و از ایشان آفرینشده بر آنکه خدا فلا جز بحق و نجم بحق قوای آن در آن گویند و آنکه در
قرآن و آن باد بود در بیکنز ایشان که نه بیشتر خدا فرستاده است و نور فهم
الصادق ایشان بود آن در قرآن بهتر نپذیرند با دل ها است قفلها را آن از ایشان فرود
سبب امیرالمؤمنین بود جان در نظر آمده این عجب بود نیز است و آن ملاحده
و ضلالت چند و از زلال توحید خدا متعال کم بهره چند و چشم کینه و طالع ایشان
در کمال حظ و نصیب مجلس و نجسته و این حقیقت مردم او حقیقت ظالمت و علام
کونه و ضلالت و ستاد ابلیس شده در راه ایشان خود ناطق و بر اعوا خود از اهل دین
خدا را بر چند و ستا و سفتن آزاده در صدق و در ایشان خود شان متهم باشند و کوتاه
و سعادت ایشان بطرح و بود که خود و عقول و عدد او و ترک بکنند هم مراد از ایشان
و هم از اشکال حقیقت علم و اعلام توحید تمیز نکنند و هر کس چشم بینش او از
رسته خود کی و ظلمات از ایمان بگذارد و توحید خدا را گو برد و ایشان را نورد جهل و فقه
ادراک نهارتی کور و گمراه تر است بود که بزنند که امیرالمؤمنین مراد از ترتیب مردمان
با آنکه او بود کاذب بود نه و کشته قسمی بود بر دروغ منسوب داشته و او بود باطل قرار
شده کسی است اهل خدا را و آنکه خدا و هلاکت در دروغ بود و خدا را بود حقیقت شناسند
و بود کسی لایق تر نیست مردمان بیکم لعنت او بود و حکم خدا و نیز خدا بر ایشان و تمرد از آنکس باشد

از آنکه خداوند بود هر که بسیار یاد کند و حق خداوند بود باطل گوید شتم و به بیان منسوب به کوشی جای
قضاة بود در دار الحکومة حاضر می‌شد چه بود و فهم کی و تحریر امیر المؤمنین بود به خاتم
شده است بر اینان فرستاد و یا حتی داد از اهالی قضات گرفتن نامه و در آنچه می‌گفتند و از آنچه
در باب خلق قرآن از اقوال کی ایشان بود و اصوات و جمعه بر زبان دیگر گفتند از آن دلایل
معلوم بدارد امیر المؤمنین مرقوم فرمود در عهد و کار ملک نوشته که خداوند او
با آن مقتدر شده و در رعایت رعیت بجا داشته است اهانت بخود دو توفیق برگردد و بجا
و معاصر تحویل کی بود بر زاد و فلوس توحید و یقین او اطمینان و توفیق امام
بر وجه این جماعت قضات بر آن اقرار و امیر المؤمنین در انزام و تحریر بود
و بطریق هر و بسیار انکار ثابت بجهت بر ایشان ... کنند که ایشان ظاهر شده
از آنکه بر مردمان ... ایشان بود از علم ایشان در کار قرآن و ترک آیات ...
آنکس را اقرار بخوانند بود قرآن مخلوق ... آن را در تحریر نیز بود و از توقیع در
آن امر اتفاق داد بود مأمور بدارد آنکه از تحریر قول قضاة ابن علی ... رسول الله ...
نگاه آن بود بجانب آن امر این جماعت نمود امیر المؤمنین بنویسد و از آن ... حال
و عقاید و اقوال ایشان مشرف شود و او رد علمای و دلالات ایشان بو تفقد و بر دو ...
کی ... از این اهل خداوند ... بنهادن نکرده کار دین و اخلاص در توحید ...
دارند نظر نکرد و در این باب برهان او حجت ... امیر المؤمنین در قلم آورد
... الاول ... بیست و چهار ... یحیی بن اسحق بن ابراهیم ... کو
... بود ... اولی ... از جمع محمد بن ... و دیگر ابو مسلم ...
... دیگر یحیی بن معین و دیگر زهیر بن حرب ابو خیثمه و دیگر اسماعیل بن ابی مسعود ...
الدورقی و دیگر احمد بن ... این ... در ...
بازگردید ... و از ایشان پرسید که قرآن مخلوق است ...
... مخلوق ... اللهم ... و اسحق بن ابراهیم ...
و قول ... ایشان ... در حضور فقهاء و ...
... نیز ایشان ... بجواب ... اسحق ...
و ... و ... اسحق بن ابراهیم ...

[illegible]

مر معهود پس از این جمله، نص، یحیی بن ابراهیم نوشت اما بعد فان حق الله علی
خلفائه فی ارضه وامنائه علی عباده الذین ارتضاهم لاقامة دینه وحملهم
رعایة خلقه فی ارضه وامضاء حکمه وسننه والائتمام بعدله فی بریته ان یجهدوا
لله انفسهم وینصحوا له فیما استحفظهم وقلدهم ویدلوا علیه تبارک اسمه وتعالی
بفضل العلم الذی اودعهم والمعرفة التی جعلها فیهم ویهدوا الیه من زاغ
عنه ویردوا من ادبر عن امره وینهجوا لرعایاهم سمت نجاتهم ویقفوهم
علی حدود ایمانهم وسبیل فوزهم وعصمتهم ویکشفوا لهم عن مغطیات امورهم
ومشتبهاتها علیهم بما یدفعون الریب عنهم ویعود بالضیاء والبینة علی کافتهم
وان یؤثروا ذلک من ارشادهم وتبصیرهم اذ کان جامعا لفنون مصانعهم
ومنتظما لحظوظ عاجلتهم واجلتهم ویتذکروا ان الله مرصد من مسائلتهم عما حملوه
ومجازیهم بما اسلفوه وقدموا عنده وما توفیق امیر المؤمنین الا بالله وحده
وحسبه الله وکفی به ومما بینه امیر المؤمنین برویته وطالعه بفکره فتبین
عظیم خطره وجلیل ما یرجع فی الدین من وکفه وضرره ما ینال المسلمون
بینهم من القول فی القرآن الذی جعله الله اماما لهم واثرا من رسول الله
صلی الله علیه وآله وصفیه محمد صلعم باقیا لهم واشتباهه علی کثیر منهم حتی
حسن عندهم وتزین فی عقولهم الا یکون مخلوقا فتعرضوا بذلک لدفع خلق
الذی بان به عن خلقه وتفرد بجلالته من ابتداع الاشیاء کلها بحکمته و
انشائها بقدرته والتقدم علیها باولیته التی لا یبلغ اولاها ولا یدرک
مداها وکان کل شیء دونه خلقا من خلقه وحدثا هو المحدث له وان کان
القرآن ناطقا به ودالا علیه وقاطعا للاختلاف فیه وضاهوا به قول النصاری
فی ادعائهم فی عیسی بن مریم انه لیس بمخلوق اذ کان کلمة الله والله عز
وجل یقول انا جعلناه قرآنا عربیا وتاویل ذلک انا خلقناه کما قال جل
جلاله وجعل منها زوجها لیسکن الیها وقال وجعلنا اللیل لباسا وجعلنا
النهار معاشا وجعلنا من الماء کل شیء حی فسوی عز وجل بین القرآن
وبین هذه الخلائق التی ذکرها فی شیة الصنعة واخبر انه جاعله وحده فقال

انه لقرآن مجيد في لوح محفوظ فقال ذلك على احاطة اللوح بالقرآن ولا يحاط
الا بمخلوق وقال لنبيه صلى الله عليه وآله لا تحرك به لسانك لتعجل
به وقال ما يأتيهم من ذكر من ربهم محدث وقال ومن اظلم ممن افترى
على الله كذبا او كذب بآياته واخبر عن قوم ذمهم بكذبهم انهم قالوا ما انزل الله
على بشر من شيء ثم اكذبهم على لسان رسوله فقال لرسوله قل من انزل
الكتاب الذي جاء به موسى فسمى الله تعالى القرآن قرآنا وذكرا وايمانا ونورا
وهدى ومباركا وعربيا وقصصا فقال نحن نقص عليك احسن القصص بما اوحينا
اليك هذا القرآن وقال قل لئن اجتمعت الجن والانس على ان يأتوا بمثل
هذا القرآن لا يأتون بمثله وقال قل فأتوا بعشر سور مثله مفتريات وقال لا يأتيه
الباطل من بين يديه ولا من خلفه فجعل له اولا وآخرا ودل عليه انه محدود
مخلوق وقد عظم هؤلاء الجهلة بقولهم في القرآن الثلم في دينهم والحرج في امانتهم
وسهلوا السبيل لعدو الاسلام واعترفوا بالتبديل والالحاد على قلوبهم حتى عرفوا
ووصفوا خلق الله وفعله بالصفة التي هي لله وحده وشبهوه به والاشباه
اولى بخلقه وليس يرى امير المؤمنين لمن قال بهذه المقالة حظا في الدين ولا
نصيبا من الايمان واليقين ولا يرى ان يحل احدا منهم محل الثقة في امانة
ولا عدالة ولا شهادة ولا صدق في قول ولا حكاية ولا تولية لشيء من امر
الرعية وان ظهر قصد بعضهم وعرف بالسداد مسدد فيهم فان الفروع مردودة
الى اصولها ومحمولة في الحمد والذم عليها ومن كان جاهلا بامر دينه الذي
امره الله به من وحدانيته فهو بما سواه اعظم جهلا وعن الرشد في غيره اعمى واضل
سبيلا فاقرأ على جعفر بن عيسى وعبد الرحمن بن اسحق القاضي كتاب امير
المؤمنين بما كتب به اليك وانصصهما عن علمهما في القرآن واعلمهما ان امير
المؤمنين لا يستعين على شيء من امور المسلمين الا بمن وثق باخلاصه و
توحيده وانه لا توحيد لمن لم يقر بان القرآن مخلوق فان قالا بقول امير المؤمنين
في ذلك فتقدم اليهما في امتحان من يحضر مجالسهما بالشهادات على الحقوق و
نصهم عن قولهم في القرآن فمن لم يقل منهم انه مخلوق ابطلا شهادته ولم

يقطعا

ولم يقطعا حكما بقوله وان ثبت عفافه بالقصد والسداد في امره وافعل ذلك
بمن في سائر عملك من القضاة واشرف عليهم اشرافا يزيد الله به ذا
البصيرة في بصيرته ويمنع المرتاب من اغفال دينه واكتب الى امير المؤمنين
بما يكون منك في ذلك ان شاء الله پس از ستایش خداوند محمود و ثنای محمد
محمود [illegible] از جمله حقوق خداوند تعالی بر کسی که از جانب خداوند در ممالک
بخلیفتی او منصوب [illegible] نگاه داشتن [illegible]
دین مبین برگزیده و رعایت و محافظت [illegible] کفایت [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آن سوال هم ایشان رحمه داد از رسول خدا وصف خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که برادر ایشان اشرف
بود و فتنه ای بینه و ما بینه که نیاید است سخن در بیان آنکه ... این مطلب ... ایراد کرده
مشتبه نمانده است چه آنکه در الفاظ ایشان از تحریر ایشان بی تحسین و در وصف عقول ایشان
نرسیده است و حال آنکه قرآن مخلوق نیست و بر بطلان تحریر این تصور و تکفیر
و افتراق نمی باشد فرموده است و خدا در کتاب بجلالت و عظمت خود بخلقت و ابداع عالم اشاره
بکلمه خود نموده آن عبارت خود و تعرض بتمام موجود است و آن اولیت و اعتراف خود که آن نه
با عبارت ... روشن ... از توانستند تفرد ... جز آن ذات قدیم بود از ازل
کرده است خلق از مخلوقات و صورت از اجزاء ادله و آنکه قرآن نزول مخلوقیت ...
نطق قرآن دال و خلاف در آن بوده که مخلوق است یا نیست قاطع است و دلیل مخلوق
در این عمرت و قول او جماعت نظار ... بگویند مخلوق نیست و کلمه الله است به
و ظاهر ... اگر ... واقف ... امیر قرآن ...
عربی و مخرج ... خلق ... قرآن ...
... از آن ... قرآن ...
... ما ... قرآن آخر ...
بی خداوند عز و جل از حیثیت آفریدن ... که قرآن ... از مخلوقات ... وجه
مصنوع ... قرآن مجید لوح
محفوظ و این کلام از ... لوح به قرآن ... و جز ... مخلوق ...
سایر آیات مسطور ... از ... و ... دفعه ... لا ... الی
الی ... خداوند ... قرآن ... و این ... دلالت بر ... و ذریت
مخلوقیت قرآن ... و این ... قرآن مخلوق ...
... علم و ... قرآن ...
... بوده ... مخلوق
... مخلوق
... مخلوقیت ... خالق ... قرآن ...
خالق ... مخلوق ...

نه خالق

نه غیر خالق ... و امیرالمؤمنین ... تا ... مقام ... متعین و ...
و ... ایقان ... و عدالت ... و صدق ... قول ...
و توکلت ... محمد و توفیق و ... ذات ... اکرم ... اقتصاد
... و از ... بغداد ... و ...
و در ذم و قدح ... محمول ... کسی ... خدا ... حیثیت ...
... خدا ... عظیم ... رشد
و ... امیرالمؤمنین ... عیسی و
عبدالرحمن بن اسحق قاضی ... و علم ... قرآن ... و تفصیل ... از
و ... امیرالمؤمنین ... توحید او و توفیق ... نبود
... از ... اسلام ... و آنکه ...
... قرآن مخلوق است و ... اگر ...
و ... امیرالمؤمنین قائل و معتقد است و قرآن را مخلوق بداند ... دارم
آن ... در کفر ... و ...
... قرآن ...
که ... مخلوقیت قرآن ...
و ... و ...
او ... مخلوق ... قرآن و ...
... و ...
در ... مخلوقیت قرآن ...
... صفات ... اعتقاد ...
و ...
...
... امیرالمؤمنین ...
... بن ابراهیم ...
... و ابو حسان زیادی و بشر بن ولید کندی و علی بن ابی مقاتل و فضل بن غانم

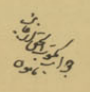
وذیال بن هیثم و قتاده و فوارزی و احمد بن حنبل و قتیبه و سعدویه و ابو الربیع حمید
و اسحق بن ابی اسرائیل و ابن الدورقی و ابن علیة الاکبر و یحیی بن عبدالرحمن عمری و شیخ دیگر
از فرزندان عمر بن خطاب که قاضی رقه بود و ابو نصر تمار و ابو معمر قطیعی و محمد بن حاتم بن میمون
و محمد بن نوح مضروب و ابن الفرغانی و جعفر [illegible] بود از جمله ایشان نصر بن شمیل و ابن
علی بن عاصم و ابو العوام بزاز و ابن شجاع و عبدالرحمن بن اسحق بود حضار شدند چون
مجلس اسحق در آورد نامه مأمون [illegible] بر ایشان خواند و گفت و نامه امیرالمؤمنین
بود که [illegible] و همه شنیدند این نامه امیرالمؤمنین است که گفته شده [illegible]
در [illegible] بشر بن ولید آورد و گفت در امر قرآن چه میگوئی در حق
مقاله امیرالمؤمنین بود که شنیده و دانسته ام اسحق گفت اینک شرح آن [illegible]
که بشر گفت من میگویم قرآن کلام خداوند است اسحق گفت سوال از این نبود که
کلام خدا است یا قرآن مخلوق است گفت خداوند خالق همه چیز است اسحق گفت قرآن چیز است
[illegible] اشیاء و از جمله مخلوقات نیست گفت قرآن شیء است اسحق گفت [illegible]
مخلوق است بشر گفت قرآن خالق نیست اسحق گفت از این سخن از تو نپرسیدم قرآن
مخلوق است یا نیست گفت از آنچه تو گفتم بهتر نتوانم گفت و از امیرالمؤمنین عهد
در امر قرآن سخن نگویم و جز آنچه گفتم در امر قرآن چیزی نتوانم گفت اسحق بن ابراهیم
رقعه بود در [illegible] [illegible] و در [illegible] بشر بن
ولید گفت اشهد ان لا اله الا الله احداً فرداً لم یکن قبله شیء و لا بعده شیء و لا
یشبهه شیء من خلقه فی معنی من المعانی و لا وجه من الوجوه اسحق گفت [illegible]
[illegible] قائل بصیر [illegible] گفت [illegible] بشر گفت برادران
[illegible] مقاتل [illegible] کلام امیرالمؤمنین بود در این باب چند
دفعه شنیده ام [illegible] آنچه شنیده چیزی نیست اسحق [illegible]
[illegible] در [illegible] قرآن [illegible] مخلوق است گفت کلام الله است
اسحق گفت [illegible] از من نپرسید [illegible] قرآن کلام الله است و اگر امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] دگر [illegible] اسحق [illegible] این مقاله [illegible]
برادران [illegible] ذیال نیز [illegible]

برادران

[illegible]

برادران ابو حسان زیادی گفت چه میگویی از هر چه خواهی بپرس اسحق گفت قرآن را
[illegible] و خوانده ام [illegible] ابو حسان برای [illegible] افزون [illegible]
[illegible] هر کسی [illegible] نگرددد از [illegible] را بجواب نتوانم گفت اسحق گفت قرآن
مخلوق است گفت قرآن کلام الله است و خداوند آفریننده همه اشیاء است و هر چه جز خداوند است
مخلوق و خالق است و امیرالمؤمنین امام و پیشوای ماست [illegible] عالم [illegible]
[illegible] شنیده و دانسته [illegible] آنچه بود [illegible] و خداوند امور ما بود [illegible]
او [illegible] و او [illegible] [illegible] و نماز [illegible] زکوة خود را
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] او [illegible]
و اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اسحق [illegible] قرآن مخلوق است و ابو حسان [illegible]
اسحق گفت [illegible] مقاله امیرالمؤمنین [illegible] مقاله امیرالمؤمنین است و او [illegible]
دعوت نکرده [illegible] و اگر [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] از جانب امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] [illegible] اسحق گفت [illegible]
[illegible] ابن مقاتل [illegible] [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] اسحق گفت [illegible] [illegible]
از آن احمد بن حنبل [illegible] قرآن [illegible] احمد گفت قرآن کلام الله است
اسحق گفت قرآن مخلوق است احمد گفت قرآن کلام خداوند است [illegible] اسحق [illegible]
احمد بن حنبل [illegible] [illegible] لیس کمثله شیء و هو السمیع
البصیر و از کلمه لا یشبهه شیء من خلقه فی معنی من المعانی و لا وجه من الوجوه [illegible]
[illegible] [illegible] سمیع است از حیثیت اذن و بصیر است
[illegible] [illegible] احمد بن حنبل [illegible]
سمیع بصیر [illegible] قرآن [illegible] [illegible]

که به اسحاق گفت من نیز آن چه احمد گفت می‌گویم مگر آنکه مطابق با آن [illegible] اوصافی که نفس خود را
توصیف کرده است پس از آن اسحاق بن ابراهیم جماعت فقها و قضات و محدثین را حضور داد
تا همین [illegible] و در باره [illegible] گفتند و آن کلام الله است مگر [illegible] و عبید الله
ابن محمد بن حسن و ابن علیة الاکبر و ابن البکاء و عبد المنعم بن ادریس ابن بنت وهب بن منبه و المظفر
بن مرجا و مردی کور که از اهل الفقه نبود [illegible]
[illegible] و ابن الاحمر [illegible] و ابن البکاء الاکبر
[illegible] مجعول نیز مخلوق است [illegible] قرآن محدث است
[illegible] مما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث [illegible] مجعول
مخلوق است [illegible] قرآن مخلوق است [illegible] مخلوق است لکن مجعول [illegible]
[illegible] اسحاق از [illegible] مقالات [illegible]
ابن البکاء و الاصغر [illegible]
[illegible] اسحاق [illegible] امیر
المؤمنین [illegible]
[illegible] اسحاق [illegible]
[illegible] مقالات [illegible]
[illegible] اسحاق [illegible]
ابو [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم اما
بعد فقد بلغ امیر المؤمنین کتابک جواب کتابه کان الیک فیما ذهب الیه متصنعة
اهل القبلة وملتمسو الرئاسة فیما لیسوا له باهل من اهل الملة من القول
فی القرآن وامرک به امیر المؤمنین من امتحانهم وتکشیف احوالهم واحلالهم
محالهم تذکر احضارک جعفر بن عیسی وعبد الرحمن بن اسحق عند ورود
کتاب امیر المؤمنین مع من احضرت ممن کان ینسب الی الفقه ویعرف
بالجلوس للحدیث وینصب نفسه للفتیا بمدینة السلام وقراءتک
علیهم جمیعا کتاب امیر المؤمنین ومسألتک ایاهم عن اعتقادهم فی القرآن
والدلالة لهم علی حظهم واطباقهم علی نفی التشبیه واختلافهم فی القرآن



وامرک

وامرك من لم يقل منهم انه مخلوق بالامساك عن الحديث والفتوى في السر
والعلانية وتقدمت الى السندي وعباس مولى امير المؤمنين بما تقدمت به
فيهم الى القاضيين بمثل ما مثل لك امير المؤمنين من امتحان من يحضر مجالسهما
من الشهود وبث الكتب الى القضاة في النواحي من عملك بالقدوم عليك
لتحملهم وتمتحنهم على ما حده امير المؤمنين وتثبيتك في آخر الكتاب اسماء
من حضر ومقالاتهم وفهم امير المؤمنين ما اقتصصت وامير المؤمنين
يحمد الله كثيرا كما هو اهله ويسأله ان يصلي على عبده ورسوله محمد صلى الله
عليه وآله ويرغب الى الله في التوفيق لطاعته وحسن المعونة على صالح
نيته برحمته وقد تدبر امير المؤمنين ما كتبت به من اسماء من سألت
عن القرآن وما رجع اليك فيه كل امرئ منهم وما شرحت من مقالتهم
فاما ما قال المغرور بشر بن الوليد في نفي التشبيه وما امسك عنه من
ان القرآن مخلوق وادعى من تركه الكلام في ذلك واستعهاده امير
المؤمنين فقد كذب بشر في ذلك وكفر وقال الزور والمنكر ولم يكن جرى بين
امير المؤمنين وبينه في ذلك ولا في غيره عهد ولا نظر اكثر من اخباره
امير المؤمنين من اعتقاده كلمة الاخلاص والقول بان القرآن مخلوق فادع به اليك
واعلمه ما اعلمك به امير المؤمنين من ذلك وانصصه عن قوله في القرآن و
استتبه منه فان امير المؤمنين يرى ان تستتيب من قال بمقالته اذ
كانت تلك المقالة الكفر الصراح والشرك المحض عند امير المؤمنين فان تاب
منها فاشهر امره وامسك عنه وان اصر على شركه ودفع ان يكون القرآن
مخلوقا بكفره والحاده فاضرب عنقه وابعث الى امير المؤمنين برأسه ان شاء الله
وكذلك ابراهيم ابن المهدي فامتحنه بمثل ما تمتحن به بشرا فانه كان يقول
بقوله وقد بلغت امير المؤمنين عنه بوالغ فان قال ان القرآن مخلوق فاشهر
امره واكشفه والا فاضرب عنقه وابعث الى امير المؤمنين برأسه ان شاء الله و
اما علي بن ابي مقاتل فقل له ألست القائل لامير المؤمنين انك تحلل وتحرم
والمكلم له بمثل ما كلمته به مما لم يذهب عنه ذكره واما الذيال بن الهيثم فاعلمه انه

كان في الطعام الذي كان يسرقه في الانبار وفيما يستولي عليه من امر مدينة امير
المؤمنين ابي العباس ما يشغله وانه لو كان مقتفيا اثار سلفه وسالكا مناهجهم ومحتذيا
سبيلهم لما خرج الى الشرك بعد ايمانه واما احمد بن يزيد المعروف بابي العوام وقوله
انه لا يحسن الجواب في القرآن فاعلمه انه صبي في عقله لا في سنه جاهل
وانه ان كان لا يحسن الجواب في القرآن فسيحسنه اذا اخذه التاديب
ثم ان لم يفعل كان السيف من وراء ذلك ان شاء الله واما احمد بن
حنبل وما تكتب عنه فاعلمه ان امير المؤمنين قد عرف فحوى تلك المقالة وسبيله
فيها واستدل على جهله وآفته بها واما الفضل بن غانم فاعلمه انه لم يخف
على امير المؤمنين ما كان منه بمصر وما اكتسب من الاموال في اقل من سنة وما
شجر بينه وبين المطلب بن عبد الله في ذلك فانه من كان شانه شانه
وكانت رغبته في الدينار والدرهم رغبته فليس بمستنكر ان يبيع ايمانه طمعا فيهما
وايثارا لعاجل نفعهما وانه مع ذلك القائل لعلي بن هشام ما قال والمخالف
له فيما قال فما الذي حال به عن ذلك ونقله الى غيره واما الزيادي
فاعلمه انه كان منتحلا ولا اول دعي كان في الاسلام خولف فيه حكم رسول الله
صلى الله عليه وآله وكان جديرا ان يسلك مسلكه فانكر ابو حسان ان يكون
مولى لزياد او يكون مولى لاحد من الناس وذكر انه انما نسب الى زياد لامر
من الامور واما المعروف بابي نصر التمار فان امير المؤمنين شبه خساسة عقله
بخساسة متجره واما الفضل ابن الفرخان فاعلمه انه حاول بالقول الذي قاله
في القرآن اخذ الودائع التي اودعها اياه عبد الرحمن بن اسحاق وغيره تربصا
بمن استودعه وطمعا في الاستكثار لما صار في يده ولا سبيل عليه عن
تقادم عهده وتطاول الايام به فقل لعبد الرحمن بن اسحاق لا جزاك الله خيرا عن تقويتك
مثل هذا وائتمانك اياه وهو معتقد للشرك منسلخ من التوحيد واما محمد بن
حاتم وابن نوح والمعروف بابي معمر فاعلمهم انهم مشاغيل باكل الربا عن
الوقوف على التوحيد وان امير المؤمنين لو لم يستحل محاربتهم في الله و
مجاهدتهم الا لاربائهم وما نزل به كتاب الله في امثالهم لاستحل ذلك فكيف بهم

وقد جمعوا

وقد جمعوا مع الارباء شركا وصاروا للنصارى مثلا واما احمد بن شجاع
فاعلمه انك صاحبه بالامس والمستخرج منه ما استخرجته من المال الذي كان
استحله من مال علي بن هشام وانه ممن الدينار والدرهم دينه واما سعدويه
الواسطي فقل له قبح الله رجلا بلغ به التصنع للحديث والتزين به
والحرص على طلب الرئاسة فيه ان يتمنى وقت المحنة فيقول بالتقرب بها
متى يمتحن فيجلس للحديث واما المعروف بسجادة وانكاره ان يكون سمع
ممن كان يجالس من اهل الحديث واهل الفقه القول بان القرآن مخلوق
فاعلمه انه في شغله باعداد النوى وحكه لاصلاح سجادته وبالودائع
التي دفعها اليه علي بن يحيى وغيره ما اذهله عن التوحيد والهاه ثم سله
عما كان يوسف بن ابي يوسف ومحمد بن الحسن يقولانه ان كان
شاهدهما وجالسهما واما القواريري ففيما تكشف من احواله وقبوله
الرشا والمصانعات ما ابان عن مذهبه وسوء طريقته وسخافة عقله ودينه
وقد انتهى الى امير المؤمنين انه يتولى لجعفر بن عيسى الحسني مسائله فتقدم
الى جعفر بن عيسى في رفضه وترك الثقة به والاستنامة اليه واما يحيى بن عبد
الرحمن العمري فان كان من ولد عمر بن الخطاب فجوابه معروف واما محمد بن
الحسن بن علي بن عاصم فانه لو كان مقتديا بمن مضى من سلفه لم ينتحل النحلة
التي حكيت عنه وانه بعد صبي يحتاج الى تعلم وقد كان امير المؤمنين عن
محنته في القرآن فجمجم عنها ولجلج فيها حتى دعا له امير المؤمنين بالسيف
فاقر ذميما فانصصه عن اقراره فان كان مقيما عليه فاشهر ذلك واظهره ان
شاء الله ومن لم يرجع عن شركه ممن سميت لامير المؤمنين في كتابك
وذكره امير المؤمنين لك او امسك عن ذكره في كتابه هذا ولم يقل ان القرآن
مخلوق بعد بشر بن الوليد وابراهيم ابن المهدي فاحملهم اجمعين موثقين
الى عسكر امير المؤمنين وسلمهم الى من يؤمن تسليمهم اليه لينصهم امير
المؤمنين فان لم يرجعوا ويتوبوا حملهم جميعا على السيف ان شاء الله ولا قوة الا بالله
وقد انفذ امير المؤمنين كتابه هذا في خريطة بندارية ولم ينظر به اجتماع الكتب الخريطية

مُتَقَرِّبًا بِهِ تَقَرُّبًا اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بِمَا اَمَرُوا مِنَ الکَلِمِ وَرَجَاءَ مَا اَحْمَدَ وَاِدْرَاکَ مَا اَمَّلَ
مِنْ جَزِیلِ ثَوَابِ اللهِ عَلَیْهِ فَاَسْئَلُ لِمَا اَتَاکَ مِنْ اَمْرِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَعَجِّلْ اِجَابَةَ
اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ بِمَا یَکُونُ مِنْکَ فِی خَرِیطَةٍ مُنْفَرِدَةٍ مُفْرَدَةٍ عَنْ سَائِرِ الْخَرَائِطِ
لِتَعْرِفَ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا یَعْمَلُونَهُ اِنْشَاءَ اللهُ وَکُتِبَ سَنَةَ ۲۱۸ نامه فرمان [illegible]
لیکن و مراد از تسلیم این سوال دیانتی خواجه [illegible] مکتوب بود [illegible] که در این مکتوب
امیر المؤمنین [illegible] رسید و از عقاید و اقوال آن [illegible] از اهل قبله [illegible] در کتاب
[illegible] آن [illegible] و باب قرآن [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
جماعت بود [illegible] قرآن [illegible] مخلوق [illegible] داند [illegible] و اقوال [illegible]
کشف [illegible] و در [illegible] و [illegible] مذکور [illegible] جعفر بن عیسی [illegible]
الحق بود [illegible] امیر المؤمنین [illegible] و [illegible] در مجلس [illegible]
[illegible] و [illegible] امیر المؤمنین بود
[illegible] و [illegible] قرآن [illegible] دلالت [illegible]
و [illegible] هر که قائل بخلوقیت قرآن [illegible] از [illegible]
[illegible] مکشوف [illegible] و [illegible]
و امیر المؤمنین [illegible] قاضی [illegible] الذکر جعفر بن عیسی و عبد الرحمن
الحق [illegible] امیر المؤمنین [illegible] در [illegible]
[illegible] از جماعه [illegible] آن [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
ناظر [illegible] و مقالات و عقاید [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
در [illegible] و [illegible] مردم [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین در [illegible] از [illegible]
از امر قرآن سوال [illegible] و از مقالات [illegible]
[illegible] کفر [illegible] ولید [illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن مخلوق است [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] و [illegible] و جز [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] و قول [illegible] قرآن مخلوق است [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] از آن مقالات [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] قرآن مخلوق [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] و [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] قرآن مجید
مخلوق است [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] احمد بن یزید معروف [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] و [illegible]
قرآن [illegible]
[illegible] احمد بن [illegible]
از عقاید و مقالات [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] آن [illegible]

و اما فضل بن غانم پس مسلم نبود امیر المؤمنین از آنکه از وی در علم گوشه نشسته و آن ابو
بسیار بود در [illegible] سال که [illegible] بگوید و آن [illegible] در
و میان عبد المطلب بن عبد الله در این باب [illegible] در [illegible] گفته اند [illegible] ایشان او
چیز شان [illegible] دینار و درهم [illegible] بعید [illegible] در
طمع دینار و درهم کو را [illegible] و شد و [illegible] عامل [illegible] و فضل بن غانم
و این دینار و درهم [illegible] آن [illegible] و در آنچه [illegible] در
مخالفت [illegible] هر چند او [illegible] از آنکه [illegible] حال [illegible] و طبع است
معبود [illegible] حال او [illegible] و اما [illegible] محمد [illegible] و اما
زنا زاده [illegible] در علم [illegible] در [illegible]
[illegible] مولد [illegible] مولد
مردمان [illegible] بود و اما [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] که عقد او [illegible]
[illegible] و اما فضل بن [illegible]
[illegible] عبد الرحمن بن اسحق [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
اسحق [illegible]
[illegible] توحید [illegible]
[illegible] محمد بن حاتم و ابن نوح [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دینار و درهم [illegible]

و باطل

و باطل [illegible] قبیح [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] زمان [illegible] برای تقرب [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
و قرآن مخلوق است [illegible]
[illegible]
[illegible] از توحید [illegible]
از وی سؤال [illegible] ابو یوسف و محمد بن حسن [illegible]
[illegible] و اما [illegible] قبول [illegible]
[illegible] او [illegible] عقل او و دین او [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] جعفر بن [illegible]
[illegible] عبد الرحمن
[illegible] از فرزندان عمر بن خطاب [illegible] و اما محمد بن حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
و امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible]
[illegible] قرآن مخلوق است [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

سرا که از حضرت خود بازگشت و توبه نکنند به سوی حضرت بخواهد ان شاء الله [illegible] ولا حول ولا
قوة الا بالله، ایضاً امیرالمؤمنین این مکتوب خود را در میان خریطه بنداریه بفرستاد و منتظر آن گشته
اهل کتایب خریطه ها هم نفرستاد، آنچه نوشته جمله جواب مجلداً برای تقریب کیفیت فراهم
عزوجل آنچه از حکم صادر شده بنویسند تا آنچه عمل آمده بود با دراک آنچه امیدوار است از ثواب
جزیل و باید [illegible] نیز جز [illegible] امیرالمؤمنین بوده یا فرد در انجام انفاذ
آن برای واجبات امیرالمؤمنین و آنچه تکلیف توبه و در خریطه بنداریه از سایر خرائط
منفرد است در حکم تعجیل کار [illegible] امیرالمؤمنین بود آنچه [illegible] قلم [illegible]
و تاریخ این مکتوب در [illegible] و [illegible] مخبر [illegible] ردیف [illegible] از
[illegible] روزگار نظر کند [illegible] اقتدار و [illegible] و عظمت و [illegible]
و سلطنت [illegible] و دیگران [illegible] علمای معروف و فقها و محدثین و ثقات و [illegible]
[illegible] و [illegible] و مقدار [illegible] و [illegible] اهل آن [illegible]
حجة الاسلام و [illegible] و [illegible] رسول [illegible] و [illegible] الکل اعلم [illegible]
و [illegible] در تمام [illegible] و حسب [illegible] و [illegible] در مقام [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] اوایل [illegible]
[illegible] توفیق الصواب [illegible] از [illegible] و [illegible] [illegible]
و [illegible] و [illegible] حالات [illegible] و [illegible] علم [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] و مسطور [illegible] آنگونه [illegible]
و [illegible] [illegible] اگر [illegible] عالم [illegible]
و [illegible] و [illegible] امیر [illegible] علاقه [illegible]
[illegible] اسحق بن ابراهیم مکتوب [illegible] قرآن [illegible] و مخلوق بودن قرآن [illegible]
[illegible] آن جماعت اقرار [illegible] قرآن مخلوق [illegible] احمد بن حنبل و دیگر
سجاده و دیگر قواریری و دیگر محمد بن نوح مضروب [illegible] اسحق بن ابراهیم [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] مخلوقیت
قرآن اقرار [illegible] و اسحق بن ابراهیم [illegible] و [illegible] از [illegible]

درقرائت دوم [illegible]

وچون روز دیگر [illegible] از [illegible] بیرون [illegible] مکرر آن [illegible] در این مرتبه
قواریری نیز گفت قرآن مخلوق است اسحق بن ابراهیم [illegible] بند از وی باز گرفت و [illegible] احمد بن
حنبل و محمد بن نوح بر [illegible] [illegible] بیرون [illegible] ایشان را [illegible]
و [illegible] طرسوس روان [illegible] و مکتوب در [illegible] نوشته [illegible] روانه [illegible] مکتوب
[illegible] اقرار [illegible] و [illegible] در آنچه [illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
[illegible] اسحق [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] بشر بن ولید [illegible]
[illegible] اکره و قلبه مطمئن بالایمان [illegible]
قرآن اقرار [illegible] مخلوق است از خوف [illegible] اکراه [illegible]
[illegible] و [illegible] آیه شریفه آن
کسی [illegible] در دل ایمان [illegible] وقت اظهار [illegible] در دل [illegible]
[illegible] آیه [illegible] قرآن [illegible] مخلوق [illegible]
مشرک [illegible] ایمان [illegible] طرسوس [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] روم [illegible] اسحق بن ابراهیم [illegible]
[illegible] طرسوس [illegible]
[illegible] و دیگر بشر بن ولید و دیگر فضل بن غانم و دیگر علی بن ابی مقاتل و دیگر
ذیال بن هیثم و دیگر [illegible] و دیگر علی بن جعد و دیگر ابوالعوام و دیگر [illegible] و دیگر
قواریری و دیگر ابن الحسن بن علی بن عاصم و دیگر اسحق بن ابی اسرائیل و دیگر نضر بن شمیل و دیگر ابو
نصر تمار و دیگر سعدویه واسطی و دیگر محمد بن حاتم بن میمون و دیگر ابومعمر و دیگر ابن الهرش
و دیگر ابن الفرقان و دیگر احمد بن شجاع و دیگر ابو [illegible] بغدادی [illegible] راه
[illegible] از [illegible]
[illegible] اسحق [illegible] اسحق [illegible]
ابراهیم [illegible] سنه [illegible]
اسحق [illegible] اسحق بن ابراهیم [illegible] تسلیم [illegible]

وعلی کل حال از این خبر فرستید و خبر چنین بر گذشت اجازت بر فرستادن بغداد داد بشر بن ولید و دیالی
و ابو العوام و عثمان ابو مقاتل و فضل بن غیر اجازت بگیر از آنجا بر فرستادند ببغداد رسیدند اینها
اقرار کردند الحق بن ابراهیم دعا کرد گشته و سایر بزرگان قرآن الحق بن ابراهیم بغداد الحق بن ابراهیم
حکم سوی ریشه راه نهو کرد شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء نوشته در سال
دویست و یازدهم هجری ... در تمام آن گروه حبر و عابدان در بغداد
و ... سوابر الحکم از آنکس ... معویه بن ابی سفیان ... کنند ... علی ابی طالب
علیه السلام ... از همه صحابه ... و در سال دویست و
دوازدهم بخن در خلق قرآن ظاهر شد و تفضیل علی بن ابی طالب علیه السلام را بر ابو بکر و عمر
بر آن بخن اضافه کرد حالت اشتراز ... شوکت شد و ... بیان ... رسم ... بر فتنه
فرو گرد و بوهله آنکه ... اتقیا ... برد لاجرم ... از آن کلام ... و دست
و دنیا ... در سال دویست و بیست و سیم ... حرب روم ... وحصن قره علوه و
حصن ... سوار ... و از آن یکی باب دمشق ... رسید و بعد از آن در سال دویست و یازدهم
بسوی روم بازگشت و چند حصن ... بوقوع ... جهاد و هم چنان بدمشق باز آمد و یکی از آن
بجانب مصر برفت و ... اول شهر ... از خلفاء عباسی که مصر ... و در سال دویست
و هم بسوی دمشق ... روم ... و در سال دویست و ... ام ... گوئیند
قرآن مخلوق است و ... را امتحان کردند و ... بن ابراهیم ... فقهاء
طاهر ... در بغداد از طرف ... داشت بکتوبی در امتحان علماء ... و در
آن ... قد عرف امیر المؤمنین ان الجمهور الاعظم والسواد الاکبر من حشوة
الرعیة وسفلة العامة ممن لا نظر له ولا رویة ولا استضاءة بنور العلم وبرهانه اهل جهالة
بالله وعمی عنه وضلالة عن حقیقة دینه وقصور ان یقدروا الله حق قدره ویعرفوه کنه
معرفته ویفرقوا بینه وبین خلقه وذلک انهم ساووا بین الله وبین خلقه وبین ما
انزل من القرآن فاطبقوا على انه قدیم ... مکتوب ... سطور ... کفو
... طایفه ... شیخ ... ولی ... الخ
... در مخلوقیت قرآن ... کلام ... در ختم شد
و ... آن ... بسوی ...

ابن ایاد

حیات هر زنده چیزی و هر آن زنده می باشد و گونه [illegible] آب باران است از این است و در خبر نبوی
صادق علیه السلام مروی است [illegible] طعم آب طعم حیات است و در خبر دیگر [illegible] آن است و آب
حیات هر ذی روح گردانیدیم و خداوند [illegible] الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل
الظلمات والنور [illegible] مخصوص بذات خداوند کبریا [illegible] قدرت کامله تو
[illegible] و زمین [illegible] الکتاب [illegible]
سوای رد قول مجوس است [illegible] خداوند خالق نور است و ظلمات [illegible]
و خدای تعالی برای رد قول ایشان [illegible] نور و ظلمت هر دو مخلوق خدای [illegible] و در این مقام
و این تفسیر [illegible] خلق است و خدای تعالی فرمود کذلک نقص علیک
من انباء ما قد سبق [illegible] این قصه موسی [illegible] بر تو فرو خواندیم و خوانیم
بر تو از خبرها [illegible] و تحقیق از قرنهای سابقه و امور سالفه و قصص و اخبار
ایشان [illegible] معجزه نبوت تو [illegible] علم تو و تنبیه و تذکیر امت تو و تسلیه
محبت تو [illegible] و قد آتیناک من لدنا ذکرا [illegible]
از جانب [illegible] موجب [illegible] تو و سایر عالمیان است [illegible] قرآن مشتمل است
بر اینها [illegible] و عبارت است و این کلام خدای [illegible] تو دلیل عظیم
بر صدق نبوت [illegible] قرآن است [illegible] از امور [illegible]
[illegible] تقدم آن شده است و خدای [illegible] الر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت
من لدن حکیم خبیر [illegible]
[illegible] این کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] حق و باطل [illegible] نظریه و عملیه [illegible]
و هرگز [illegible] بر خلاف کتب سابقه [illegible] کتاب
[illegible] سوره [illegible] آیه [illegible]
[illegible] این کتاب
[illegible]
[illegible] الا تعبدوا الا الله [illegible] این کلام مخلوقیت قرآن [illegible]

زیرا که قرآن

زیرا که قرآن [illegible] نزلها [illegible] و توحید خدای دلالت
و دعوت [illegible] راه [illegible] کننده [illegible]
دهنده و [illegible] خدای تعالی [illegible] کتاب [illegible] لاجرم خالق آن
و مبدع آن است [illegible] قرآن [illegible] مخلوقیت [illegible]
مخلوقیت و مصنوعیت [illegible] خداوند [illegible] خالق [illegible] فرمود
انه لقرآن مجید فی لوح محفوظ [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
قرآن [illegible] العظیم [illegible] القدر و عظیم [illegible]
و دلالت [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
از [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] قلم [illegible] قرآن [illegible]
از [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن نوشته شده است در لوح [illegible] از تغیر و تحریف
و زیاد و نقصان [illegible] لوح محفوظ [illegible]
[illegible] از مشرق [illegible]
[illegible] لوح [illegible]
[illegible] لوح [illegible] لوح محفوظ [illegible]
[illegible]
[illegible] لوح [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] بر این لوح نوشته شده است لا اله الا الله وحده و محمد عبده و رسوله
[illegible]
[illegible]

وعزیز نگردانیده و دلیل حقی و جرا آن در لوح محفوظ می افکند و هم در روایت است
که در لوح همه خط آن از نور نوشته شده است و خط دوم آن برابر از اول دنیا است
تا نهایت و هر خط دوم برابر قیامت از نشر و حشر تا یکی می راهد که نه بیند
و مردم که از حی بود و نخ زنند و از این آیه شریفه برای آنکه قرآن مخلوق است که کالوح
محفوظ است و آنکه هر محفوظی مظروف و محتاج بظرف است و هر محفوظی و مظروفی جسم
مرکب است و خداوند تعالی نه مرکب بود و جسم نه عرض نه محل دارد نیست که مانند مراد از
استشهاد این آیه شریفه بکلمه خداوند این کلام بود نه بنا بر احاطه لوح بر قرآن و چیز مخلوقی
احاطه نتوان کرد و خالق بر تمام معقولات و مخلوقات محیط است و خدا با پیغمبر خود صلی الله علیه
و آله فرمود لا تحرک به لسانک لتعجل به یعنی ای پیغمبر تو آن زبان خود را مجنبان
از اتمام وحی بمتابعت کردن با خدا در حفظ آن از هم آنکه بادا از قراءت بر جوی چنانکه خوار
بیفزاید ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه و می توان بود این فعل از اکثر
صادر نشده است و این نهی برای آن است که از وی صدور نیابد چنانکه در اثر آیه شریفه ولا
تطع الکافرین والمنافقین انتهی نهی [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله
هرگز طاعت کافران و منافقان ننموده است و خداوند تعالی برای آن در تعلیق این آیه فرموده
ان علینا جمعه وقرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه چون بیگمان بر ما است
فراهم آوردن قرآن بود در سینه تو تا بار دیگر در اوقات وحی که بر زبان تو ابیات
قراءت نمائی پس تو تا حفظ کرده آن که بودی بیم فوت و زوال آن بود پس چون خوانده آن را
انکه بخوانیم آن بر تو بزبان جبرئیل پس پیروی کن خواندن آنرا مر در عقب قراءت جبرئیل
قراءت نمائی نه در اثنای آن و نفس خود را از اداء و علوم حفظ آن ثم ان علینا بیانه چرا
کفیظ و از بر داشتن آن ایستم پس بیان کن بیان بیان و در دل تو که آنچه مشکل از
معانی آن بر تو از تعقید بر تعلیم و وجه مورد قرآن دلالت این حرف که قرآن مخلوق نبود
این بیانات و بیان از تمکین و اجرا بر زبان جبرائیل و ابلاغ جبرائیل بغیر از جواهر
احسنه و صور و بیفزایند در میان نیافت و خواهد بود و من اظلم ممن افتری
علی الله کذبا او کذب بآیاته یعنی کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند بر خدا و یا نسبت دهد بر خدا
دروغ و یا بپیغمبر که خدا او را نبی شده یا تکذیب آیات خدا بود و قرآن که نیافته و آنچه نبود

کتاب تمام شد

که ثابت نیست نه پیغمبر که خداوند تعالی از قول او ایمان بود و خواهد بود نمود باوه
خبر بعض است که الحق گفته ما انزل الله علی بشر من شیء وزن نقرات خدا
تعالی بر فرستاد پیغمبر را بود و حی و طعام شرع ببندد اهل را انزل الکتاب از
طعام رحمت و جلال نصیحه اول است از حق تعالی بعثت و هست این آیه شریفه
این است و ما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله و تعظیم نکردند بزرگی
خدا را چنانکه سزاوار است تعظیم و بزرگی دانستن او شد و ایمان خدا سوی دانسته
زنمود قدرو الحق معرفوا آن قدر بود و هو وقت مستحقی کار بود او الارباب
و هو مناسب است ما للتراب و رب الارباب از بزرگی او سوال کند زمود
ما للتراب و رب الارباب فهو علی خلاف ذلک چه آن بر هم نامحرم است عقل وحشی
کبریا لیس منه الجلال اندراک آن از جنس خلا تیر تو ولد از ادا که مخلوق که در درود بیلم
بر به در آئینه تصور و مرآة ضمیر اندر او [illegible] منعکس از انعکاس آن نقش و نقش
اندیشه نمایند و مخلوق و هم غیر مستقیم جهاتا است چگونه این خالق تو خواهد خیال
تو زاده فطرت است لم لعلمی کیست که اطر هم از قطرت تو و خاطر دقیق و فهم تو مفطور
بفطرت و خاطر است طرب است از نفس بود بر هزار دست خاطر ورای حمل ما فطرت است فطرت
و شبهتی نیست در آنکه معرفت و ادراک خداوند تعالی باعتبار کنه ذات و کنه از تعینات و کمالات
و صفات ممتنع است و محال بود زیرا این حیثیت بحجاب عزت محتجب است در آن
محو در آنجا حضرت کبریا و ما سوای او بحیثیت است بی شرح بقریب طریقیه او از این وجه
ادعای معرفت است محال ذر نکنه تو خفیه بر عالمان کنه خرد در عرفات
تو نیست و هذه ذات تو بجز ذات تو نیست ابن عباس گفته که جماعتی بیهود در حضرت
رسول خدا عرض کردند که خداوند تعالی کتاب بر تو فرود فرستاده است فرمود بلی گفتند که سوگند بخدا
کتابی مولانا از آسمان نازل نکرده است خداوند این آیه شریفه نازل فرمود گفته که
قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء فحاص بن عاذورا بود و هم گفته خداوند تعالی بر هیچ
آدمی نه کتابی فرستاد و نه وحی کرده و تورات و انجیل از حضرت موسی و عیسی علیهما السلام است
خداوند تعالی در رد این جماعت این آیه نازل فرمود قل من انزل الکتاب الذی جاء
به موسی نورا و هدی للناس تجعلونه قراطیس تبدونها وتخفون کثیرا وعلمتم

مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ [illegible] آنکه [illegible] بود و [illegible]

حالتی بود [illegible] ظلمات کفر و جهل بود [illegible] در راه [illegible]

آن سو صحیفها و طومارها و در قطار [illegible] آنکار [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] نعت مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible] از آن [illegible] از زبان

معجز بیان محمد صلی الله علیه و آله قرآن [illegible] آنکه [illegible]

و علم [illegible] آموخته [illegible] در [illegible]

[illegible] شبهه [illegible] بود [illegible]

این است إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

وَهَٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ

وَمَنْ حَوْلَهَا و این قرآن [illegible] فایده [illegible]

آنکه [illegible] از کتب تورات و انجیل [illegible] آن در توحید و اصول دین

[illegible] بر حقیقت آن [illegible] انزال قرآن [illegible]

و تصدیق [illegible] کتب متقدمه [illegible]

[illegible] و نظیر [illegible] کتب سابقه

[illegible] قرآن [illegible] دلالت بر مخلوقیت و حدوث قرآن [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] ذکر و نور و هدی و مبارک [illegible] و قصص [illegible]

[illegible] نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ [illegible]

[illegible] مشتمل بر عجایب

علم [illegible] سوره [illegible]

[illegible] قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ

لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ [illegible]

[illegible] از قرآن [illegible] فصاحت و بلاغت و حسن نظم [illegible]

[illegible] از غیب [illegible] این آیت [illegible]

[illegible] لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا [illegible]

[illegible]

آن [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] آیه شریفه [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible]

در آیات قرآن [illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible] آیات [illegible]

[illegible] مخلوقیت

[illegible] آیات [illegible]

آیات [illegible] وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ

كُلِّ مَثَلٍ [illegible]

در این قرآن [illegible] ترهیب و ترغیب و قصص [illegible]

[illegible]

دلالت بر مخلوقیت [illegible] خدا [illegible]

قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] ده سوره [illegible] قرآن [illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

[illegible] ده سوره [illegible]

[illegible] ده سوره [illegible]

[illegible] سوره [illegible]

[illegible] فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا

لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ [illegible]

اجابت [illegible] سوره [illegible]

[illegible]

دیگر بگفتن قادر نیست و آن علامت بطلان عادت که ... بود و معلوم ... الکریمی
که ... تا ... بر ... اعجاز قرآن ... تا ... بر ... ثابت
بنمایند کفار و منافقین قرآن را اگر میتوانستند مانند قرآن ... باوجود این چند برابر ابطال
امر قرآن سعی کرده و از اموال خود و جان خود ... و خون ... و ...
زنان و خانه ... فوق العلم ... و ... مثل قرآن ... امور ... عود
... دلیل ... باعجاز قرآن و عدم ... ایشان ... آن ... عجز
تمام مخلوق از ... مانند قرآن ... از ... کمال است
و ضلال ... لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ
حَمِيدٍ ... قرآن ... إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ
عَزِيزٌ ... که ... و ... تغییر ... باطل ... و ...
نمیشود ... قول ... تغییر ... و ... قرآن ...
... عزیز ... قرآن ... عزیز ... کلام رب العزیز
... عزیز ... عزیز ... عزیز ... است
... عزت ... و ... هیچ ... ولی ...
و ... هیچ ... از ... هیچ ... راه ... و مستقل
آن ... جمع ... مطابق واقع ... از قرآن هیچ ...
ابطال آن ... هیچ ... ابطال ... و ... نقصان ... در آن راه
... از باطل و ... الاخیر ... وجوه ...
تناقض و کذب و تعارض ... شده ... از ...
بجمع حکم و مصالح خلقان ... از ... قرآن است
و اعظم ... وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَأَعْجَمِيٌّ
وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي
آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ در خبر است که
کفار ... اگر قرآن بلغت عجم نازل شد ... از آن عرب و عجم
... قرآن ... قرآن ...

عرب ... قرآن عرب ... و ... منتقل ... است تا آیات کتاب
بزبان عرب ... فهم ... کلام اعجمی است ... خطاب عربی ... عرب ... و ... عراق
... از فصاحت و ... روشن ... کلیم ... بلغت عرب
... و از عزت عرب ... در جواب ابلغ ...
... کتاب عجمی ... بسبب ...
بگویند ... این کتاب ... بر ... حق ... و ... است از
آنکه در ... است از اعراض ... و ... ظاهر و
باطنه ... این کتاب ... و ... است
... و ... و این ... است
... از ... آیات ... و ... قرآن ...
و ... از ... بعد ... احکام ... است ... از قرآن
... کفر ... از آواز ... آواز خواندند و
... ببینند ... از ... کفر ...
هم ... قرآن ... وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ
فِيهِ و تحقیق ... موسی ... تورات ... خلاف ... است ... تورات
... و ... قرآن خلاف ...
... در کلام ... مخلوقیت ...
... لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ ... است
... قرآن اول و آخر و این تقریر اول ... دلالت ... قرآن ...
مخلوق است ... قرآن
و ... از ... اعجاز قرآن و عدم ... قرآن ... و عدم ... قرآن
... قرآن ... قرآن ... آیات ... و ...
ترتیب ... و از سوره ... الم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا
رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ ... وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا
عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ

كنتم صادقين و خواننده تعالى فرمود فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التى
وقودها الناس والحجارة اعدت للكافرين و خواننده جل جلاله فرمود ان
الله لا يستحيى ان يضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها فاما الذين امنوا
فيعلمون انه الحق من ربهم واما الذين كفروا فيقولون ماذا اراد الله
بهذا مثلا يضل به كثيرا ويهدى به كثيرا وما يضل به الا الفاسقين
و نيز خواننده تعالى فرمود ولقد انزلنا اليك ايات بينات وما يكفر بها الا الفاسقون
و خواننده جل اسمه فرمود الذين اتيناهم الكتاب يتلونه حق تلاوته اولئك
يؤمنون به ومن يكفر به فاولئك هم الخاسرون و خواننده سبحانه فرمود
ذلك بان الله نزل الكتاب بالحق وان الذين اختلفوا فى الكتاب لفى
شقاق بعيد و خواننده تعالى فرمود شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن هدى
للناس وبينات من الهدى والفرقان و خواننده تعالى شانه فرمود واذكروا
نعمة الله عليكم وما انزل عليكم من الكتاب والحكمة يعظكم به و ترجمه آيات
مبارکه مذکوره چگونه است که در کتب تفاسیر نوشته اند علمای عظام بوده از کلمه الم و امثال
آن از حروف مقطعه اقوال بسیار است صاحب انوار میگوید تمام الفاظ که اسماء مسمیات
آن حروف هستند از ... از آن ترکیب شده لذکر دخول آن در احکام و ...
... و ... و جمع و تصغیر و ... و غیر از آن مانند ... و ... تصغیر
و ... و ... ابو علی فارسی ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله
در ... مسطور است لا اقول الم حرف ولكن الف حرف ولام حرف وميم حرف
... حرف ... علم دلالت ... حروف ... حروف
... و تسمیه اسم بحرف در کلام عرب شایع و ...
... و ... نزل القرآن على سبعة احرف ...
... و ... حروف و ... اسماء ...
... حروف ... اول آن ...
همزه در ... الف ... ابتداء ...
... از ... موجب ... مفقود است لکن ...

هذا الكتاب

... بجهت عدم ... الاصل و ... میگوید ... و ...
آخر ... حرکت ... و ... مسمیات ... کلم و ...
... ترکیب کلم ... از ... افتتاح سوره ... از آن شده است ...
الفاظ ... قرآن ... کلام منظوم ...
از ... کلام ... از آن ... از ... خوانند تعالی ...
از ... آن عاجز ... فصاحت و ... تا ...
... قرآن از جنس ... حروف ...
و ... عاجز ... مانند ...
... و ... از قرآن ... مطلق ...
... قرآنها ... غالب و فائق ... اعجاز آن باشد
... اعجاز ... مطلق ... حروف
... و نویسنده ... از آن ...
... غریب و خارق عادت ... کتاب ...
... موجب اعجاز ... فائق ...
... سوره ... سورها ...
... حروف معجم ... الف ...
ولام و میم و صاد و را و کاف و ها و یا و عین و طا و سین و حا و قاف و نون ...
... سوره ... حروف ... حروف ...
... الف ... انواع حروف ... از حروف
... حروف ... ضعیف الاعتماد ... از ...
... و صاد و ... حروف ... حروف ... مخرج ... الاعتماد ...
و مجموع آن ... حروف ... از ... حروف
... مخرج ... تلفظ ... لفظ ...
حرفند ... حروف ...
افاده ... تلفظ آن ضعیف الاعتماد ... و مجموع آن ... حروف است

ض را ه ح س ن ف ا ط ش ی ا ص ع ز ا م غ ث ف ا ذ د و م ه حفظ حروف
مطبقه و منفتحه و قلقله و مستعلیه و منخفضه و منقطعه و مرغم و متقاربه دارای که تتبع نماید
در جمیع کلام و ترا کیب آن بر اونظار شود حروف هجای مذکوره که در مفاتیح سور مذکور
نشده الا کمتر از آن حروف هستند در آن مذکور شده اند و آنکه حروف مقطعه بعض مفرد
واقع شده اند چون ق و ص و ن و بعض ثنائیه مانند حم و برخی ثلاثیه مثل الم و پاره
رباعیه چون المص و برخی خماسیه مانند کهیعص برای اعلام بآن است که متکلم برای
از کلمات اهل عربیه اصول آن کلمات مفرده و مرکبه از دو حرف تا به پنج حرف است
و ذکر سه مفرد در سه سوره عبارت از ق و ص و ن بجهت آن است که کلمه
مرکب از سه حرف در اقسام ثلاثه اسم و فعل و حرف یافت میشود و ذکر الم ثلاثه عبارت
از سوره مبارکه طه و یس و طس و حم است برای آنکه در حرف بر فع حرف
چون بل و در فعل یکف فی قل و در اسم بر فع حرف چون من و با حرف جر دوم اصل
قول و در مو خاب و دو او حذف شده است و ایراد آن در نه سوره بجهت وقوع آن است
در هر یک از اسم و فعل و حرف بر سه وجه اما آن فتح و ضم و کسر است و در حرف مانند من و
اذ و ذی و در افعال چون قل و بع و خف و در حرف مثل ان و من و منذ اما حروف
جر است و ذکر سه ثلاثه عبارت از الم و الر و طسم است بجهت آنکه است در اقسام ثلاثه
و ایراد آن در یازده سوره برای بیشتر بر آن است که اصول ابنیه مستعمله یازده است ثلاثه از ابنیه
اسماء در فعل منقول از ضرب احوال فاء عین از حرکات ثلاثه است و در احوال عین
از آن حرکات ثلاثه است با کسر و سقوط فعل بضم فاء و کسر عین و فعل بضم عین و کسر فاء
از اسم بجهت استثقال آن است و سر آخر افعال و اصول آن از ضرب فتح فاء در حرکات
ثلاثه عین است و ایراد رباعیه در آن المص و المر است و خماسیه در آن کهیعص
و حمعسق است بجهت اشاره بر آنست که هر یک از آنها از اصول هستند چون جعفر و سفرجل
و ملحق چون قردد و حجنفل و غیره ترتیب حروف تهجی بر نور و عدم تکرار آنها بجهت
در اول قرآن مجید برای بیان فایده است و منزلت تعظیم اعلام کتاب و تکرار بر شتر دلالت
در آن و هر اینکه این مقدار توجه است و مولف از جنس این حروف است و بعضی از علماء گفته اند که بعض حروف
مقطعه اوائل سور قرآن هست و تسمیه سور بآنها بجهت اشعار بر آنکه این سور کلمات موقوفه

الم [illegible]

الم کیسه هستند و بعضی گویند بعضی از عجایب فوائد آنها قدرت مردمان بر تکلم معارضه با آن
ساقط گشته علم آن در سید مرتضی علیه الرحمه تفسیر نموده اند که آن سوره که حروف ها
نام کرد اند و استدلال بر اینکه این حروف نامهای سور است که اگر از اسمه است اگر انها مفهم نباشند
خطاب با آن مانند خطاب بمهمل است و مانند تکلم کودکی زنگی با عربی است و قرآن بیکسو بیان
و بهره نزند و تحدی با آن ممکن نمیشود و اگر مفهم نشود البته باید این است اهراد بآن سوره هستند
اما ایمان دارد اول آن واقع است لذا اول القاب آن یا غیر آن سوره نامند با آن رغم قرآن
بلغت عرب واقع و نازل شده است چنانکه میفرماید بلسان عربی مبین لیس بر قرآن بغیر
لغت عرب حمل کرد از ابن عباس روایت است مجموع الر و حم و ن بعض الرحمن است
و الم بمعنی انا الله اعلم است و غیر آن از سایر فواتح از سعید بن جبیر منقول است که این حروف
مواد های حق است الر که بآن راه برد چنانکه از الر و حم و نون **الرحمن و جل معنی**
لکن قرائت بشر و قوت آن از وصل و جمع جمیع آن عاجز است و بعضی از ابن عباس روایت
که الف از الله و لام از جبرئیل و میم از محمد صلی الله علیه و آله است یعنی قرآن نازل شده است
از خدای تعالی بسوی جبرئیل و جبرئیل صلوات الله و سلام علیه و آله و از ابن عباس و عکرمه نقل کرده اند
که این حروف از اسماء خداوند هستند که خداوند بآنها قسم یاد کرده و نیز این حروف سوگند مبنی بآن و خطاب
دانسته اند و ملاحظه آن تنبیه بر این است که این **حروف** منبع کلام و مبادی و تمام است که
هستند و از این رو هر یک از حروف سه از کلمات مبانیه گرفته اند چنانکه الم هر یکی از الطف
گرفته اند و یکی از الله و یکی را از جبرئیل و آنکه معلوم تغیر و تفصیل آن معانی
که تغیر بود خواهد بجهت عموم تخصیص در آن لفظا و معنی و بجهت این الفاظ برای
حساب جمل مستعمل شده تا عمر آیت ملحق باشند و بعضی گفته اند این الفاظ سوره اسامی قرآن
خوانند و ازین رو در عقب آن کتاب و قرآن واقع گشته مانند الم ذلک الکتاب و الر
تلک آیات الکتاب و قرآن مبین و یا اسماء الله هستند چنانکه از امیر المومنین علیه السلام
مروی است که در بعض ادعیه فرمودند یا کهیعص و یا حمعسق و منقول است مراد از کاف
یا منزل کهیعص و یا منزل حمعسق است و برخی از محققین گفته اند رسول اکرم صلی الله علیه و آله
سه صورت است یکی بشری چنانکه خدا فرموده قل انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانکه فرموده
فرموده ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی سوم حقی چنانکه فرموده لی مع الله وقت لا یسعنی

فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل حتی [illegible] آنحضرت در هر جوابی سخن
بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه [illegible] و در صورت [illegible]
حروف مفرده نجز الم و کهیعص و غیر ذلک و در صورت حق [illegible] مبهم [illegible]
عبده ادا میکرد پس حروف مقطعه رمزیست میان خداوند تعالی و حبیب او و از ائمه هدی
صلوات الله علیهم منقول است حروف مقطعه اسرار قرآن است و هر کس را اطلاع بر [illegible] مگر
آنکه مؤید من عند الله باشد [illegible] عبارت از حضرت رسالت مرتبت و ائمه معصومین است علیهم السلام
و [illegible] در تفسیر نوشته که شیخ صدوق از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت نموده که فرمود از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند الم که معنی است فرمود در الف [illegible]
از صفات خدای تعالی است اول ابتدا [illegible] خداوند تعالی ابتدای جمیع خلق بوده و همچنین الف
ابتدای حروف است دوم استواء زیرا که خداوند [illegible] فی ذاته مستوی و عادل است و همچنین الف
نیز فی ذاته مستوی است سیم انفراد زیرا که حق تعالی فرد است و الف فرد [illegible]
خلق [illegible] خداوند [illegible] مطلق است [illegible]
هم [illegible] حروف الف [illegible] الفت
[illegible] سبب الفت خلق است [illegible] سبب الفت است و حروف [illegible]
[illegible] مقطعات سؤال کرد فرمود سر الله فلا تطلبوه این حروف سر خداوند است
پس در طلب آن بر نیائید [illegible] اصطلاح و وضع و عرف [illegible]
[illegible] آن [illegible] الفاظ اسرار است در میان خداوند و رسول او [illegible]
[illegible] غیر از رسول [illegible] خطاب [illegible] باشد و از
امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و آله منقول است [illegible] خلاصه [illegible] است
و خلاصه قرآن حروف مقطعه است و بعضی گفته حروف مقطعه برای تعجیز خلق است [illegible]
[illegible] این کتاب [illegible] و عقل [illegible] از کنه [illegible] آگاهی [illegible]
تفسیر نوشته که سبب [illegible] سوره [illegible] حروف مقطعه افتتاح [illegible]
[illegible] آله قرآن [illegible] جمع شدند [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] کلام [illegible] و حلاوت
[illegible] حروف [illegible] از

شنیدن آن

شنیدن آن بعجب رفته خاموش شده و باستماع قرآن مجید مشغول گردیدند تا آنکه [illegible]
بشنوند و بوسیله این [illegible] رسول خدا [illegible]
و هدایت [illegible] رسول [illegible] دعوت [illegible] از آثار
[illegible] هرگز محو نگردد و بواسطه کثرت تکرار و تردد [illegible] قرآن [illegible]
حبیب [illegible] آن دعوه [illegible] ذلک الکتاب لا ریب فیه [illegible]
این دعوت [illegible] این کتاب [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] کتب [illegible] مراد کتاب توریة و انجیل و الم [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] وصف [illegible] کتاب [illegible] سطور [illegible]
[illegible] وضوح و سطوع [illegible] از آنکه
[illegible] نظر صحیح در آن [illegible]
و برای جماعت [illegible] الذین یؤمنون بالغیب
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن غیر از خالق قرآن [illegible]
[illegible] غیر از خود قرآن است چنانکه آیه شریفه والذین یؤمنون بما انزل
الیک و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون [illegible]
[illegible] از قرآن [illegible]
[illegible] توریة و انجیل و زبور و غیر از آن [illegible]
[illegible] قرآن و دیگر کتب [illegible]
[illegible] انزال [illegible]
[illegible] و انزل من السماء ماء [illegible] فلا تجعلوا لله اندادا و نسبت [illegible]
[illegible] علیکم [illegible]
بر رسول خدا [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] نازل شده [illegible] حروف [illegible]

دلالت و تفسیر وَآمِنُوا بِمَا أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ و ایمان بیاورید بقران که تصدیق کننده
توراتی که نیز موافق است با آن در نعت و یا در توحید و وعد و وعید و تفسیر یا آنکه
از این نزول بدین موسی کتاب تورات و تمیز کننده میان حق و باطل عبارت از قران
است و تفسیر ان الم لا امتنع الی آخره فرمانده منع نزول و بازداشتن نزول کرد
از آنکه [illegible] از [illegible] ذکر شود مگس و عنکبوت و مانند آنکه بوده
و بزرگتر از آن بود پس اما آنکه ایمان آورده اند بکتاب خدا و تصدیق کنندها بحقیقت
میدانند از روی تفکر و تدبر که آن ضرب المثل درست و راست است و در آن حکمت و مصلحت
بسیار نازل گشته است از جانب پروردگار ایشان و اما آنکه ایشان فرشته اند و حق را
پوشیده و بآن نگرویده که چرا این مثل بود گفته میگویند از روی عناد و استهزاء که چه چیز را
خدا اراده کرده است از این مثل یعنی کلامی که بی فایده در جواب فرموده که
نیز فرو گذاشته در ضلالت بسیاری را از عرب را و هدایت یافته بسیاری
از ایشان را بوجه طلب اهتدای آن تا تدبر در آن و تکلیف ایشان بهر المثل
و [illegible] و دل [illegible] که [illegible] از قدر ایمان بیرون رفته اند یعنی همان قوم
و [illegible] این [illegible] الکفار آن [illegible] و تکلیف [illegible]
قرآن این [illegible] و کلمه [illegible] الحق [illegible] بحدوث مخلوقیت [illegible] و تفسیر
[illegible] و تکلیم [illegible] ایشان را [illegible] قرآن و [illegible] آنها را
فاسق و کفار معاند و تفسیر مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا
أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ [illegible] صلح [illegible] در تکالیف
و عبادات [illegible] آیت [illegible] منسوخ
میسازیم [illegible] حکم [illegible] از [illegible] بر وجه مصالح خلق و منفعت
ایمان [illegible] دلها [illegible] آیه منسوخه را در رفع
[illegible] منسوخ [illegible] و یا در [illegible]
[illegible] منسوخ [illegible] نسخ [illegible]
و [illegible] مصلحت [illegible]
لفظ [illegible] دلالت کند

باز الحکم

بر ازاله حکم ما قبل از آن ثابت بعد بشود منسوخ حکم است ما ازاله که شده بشر و من النساء
آیه بیرون رفتن آن [illegible] از قلوب چنانکه در خبر است مردی در مجلس رسول خدا صلی الله
علیه و آله بار خوانده و عرض کرد یا رسول الله چند آیه از قرآن بود میر اثم و در نماز تهجد
میخواندم شب بود انهم فراموش کردم و هیچ حرف بخاطر ندارم [illegible]
بر فالت و عرض کرد [illegible] مادر [illegible] که موجب [illegible] رسول
خدا فرمود هیچ [illegible] سبب [illegible] کفر خدا و همین خدا [illegible]
[illegible] فراموش [illegible] آیه بود نسخ [illegible] از یاد برده
بیرون برد و این از جمله معجزات آنحضرت است [illegible] الفسخ بر سه
قسم است یکی منسوخ اللفظ است و الحکم چنانکه از [illegible] که از قول ما در اول
اسلام قرائت [illegible] لا ترغبوا عن آبائکم فانه کفر لکم خدا [illegible]
[illegible] مرتفع الحکم فقط [illegible] فَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ
و ثابت اللفظ است سیم مرتفع اللفظ فقط مانند آیه رجم [illegible] واقع شده
[illegible] ابوموسی اشعری روایت
[illegible] در آغاز [illegible] میخواندند لو ان لابن آدم وادیین
مِنْ ذَهَبٍ لَابْتَغَىٰ لَهُمَا ثَالِثًا وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ وَيَتُوبُ
اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ تَابَ و مراد [illegible] از [illegible]
[illegible] در حق ایشان [illegible] لقینا ربنا فرضی
عنا وارضانا و مراد [illegible] مرفوع [illegible] بر هر چیز از محو
و اثبات و نسخ و انشاء و غیر از آن از مقدورات [illegible]
[illegible] مشروعه و [illegible] حکمت [illegible]
تفضل و رحمت خداوندی [illegible] خلاف [illegible] مانند
[illegible] در عصر [illegible]
[illegible] منسوخ [illegible]
و [illegible] است
و در آیه دلالت است بر آنکه قرآن [illegible] لا از نسخ [illegible] قرآن

عبارت از الفاظ و حروف مترتبه است همین تکلم [illegible] عکس این عالم است
پس اینکه جماعت اشاعره و ارباب کلام که از [illegible] تمیز از عوارض امور [illegible]
متعلق بمعنی [illegible] قائم بذات قدیم موجه نیست خصوص معنی آنکه آن ذات خداوند
بر هر خیر تعالی است یعنی برجمیع مقدورات و بر جواز نسخ پس [illegible] منسوخیت دلالت
بر حدوث و مخلوقیت کند و هم ثبوت دلیل بر حدوث است و عجب اینکه
علامه مجلسی اعلی الله مقامه در [illegible] آیات سوره بقره [illegible]
و حدوث قرآن دلالت دارد [illegible] این آیه شریفه [illegible] دلیل [illegible] اشاره
نفرمود و این بنده حقیر در ذیل [illegible] این آیات [illegible] این آیه شریفه است
[illegible] رقم [illegible] علمای تفسیر [illegible] نظر داشته
[illegible] عجیب در [illegible] قال [illegible] سوره
[illegible] کتب تورات و [illegible] این [illegible] قرآن [illegible]
میخوانند [illegible] حق تلاوت [illegible] کرده آنکه
[illegible] انجیل [illegible] ایمان [illegible] آن [illegible] تحریف
و تبدیل آن [illegible] هر کس [illegible] تغییر [illegible]
[illegible] و خسارت است و قوله تعالی ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق الآیة
این عذاب [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] خلاف [illegible]
[illegible] و قوله تعالی فیه شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن الآیة [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] نزول قرآن در ماه رمضان ابتدای
انزال آن است در لیلة القدر [illegible] تمام قرآن [illegible] آسمان دنیا نازل شده و جبرائیل
[illegible] بر حسب حاجات [illegible] نازل گشته است [illegible] صلی الله علیه وآله منقول است
که صحف ابراهیم [illegible] در شب اول ماه رمضان و تورات در شب ششم و انجیل [illegible]
[illegible] و قرآن در شب بیست و چهارم این ماه [illegible]
[illegible] آن است که [illegible] این ماه مبارک [illegible] ابن عباس و سعید بن
جبیر [illegible] انزال جمیع قرآن [illegible] در لیلة القدر [illegible] آسمان دنیا [illegible]

علموا که نازل [illegible] شده است قرآن در حالتیکه [illegible] مردمان [illegible] ضلالت
و کفر و [illegible] از ضلالت [illegible]
کننده [illegible] حق و باطل [illegible] علیهم السلام [illegible] قرآن [illegible] کتاب
و فرقان [illegible] و قوله تعالی فیه واذکروا نعمت الله علیکم وما انزل علیکم
من الکتاب والحکمة یعظکم به واتقوا الله [illegible]
و از جمله آن [illegible] توسیع در احکام [illegible] فرموده است
[illegible] از قرآن [illegible] احکام [illegible] قوله تعالی [illegible] نازل شده است
[illegible] و تفاسیر آن و روایات [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه وآله [illegible] قرآن [illegible] در نزول [illegible] کتب [illegible] و صحف
[illegible] و فرقان [illegible] قرآن مخلوق و حادث است و قوله
تعالی در سوره شریفه آل عمران فیه نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا لما
بین یدیه وانزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس وانزل
الفرقان ان الذین کفروا بایات الله لهم عذاب شدید والله عزیز ذو
انتقام [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] از [illegible] توحید و نبوت و معاد
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] معبودیت [illegible]
[illegible] قول [illegible]
[illegible] اشتقاق توریة [illegible]
[illegible] و اشتقاق
انجیل از [illegible] توریة [illegible] احکام [illegible]
[illegible] انجیل [illegible] احکام آن [illegible]
از توریة و [illegible] انجیل [illegible]
[illegible] توریة [illegible]
[illegible] انجیل [illegible] اشتقاق [illegible]

در اشتقاق لفظ توریه و انجیل

۱۷ این الفاظ را بعلت علی عجمی دهند و فردوز ستاره که مهدی دیگر بود مرا کنده بیان حق و باطل
هند و بعضی گویند فرقان معجزات است مقارن انزال کتب بعهم و ممیز حلال از حرام [illegible] در معنی فرقان
و بر هر تقدیر فرقان اسم جنس کتب الهیه یا جنس معجزات است که در میان حق و باطل
فارق میباشد و بعضی گویند مراد زبور است و بعضی گفته اند مراد قرآن است و تکرار آن بجهت
آن است که تفخیم مدح و نعت و تعظیم قرآن دلالت کند قرآن بر تورات و انجیل است [illegible]
حیثیت مراد اینکه وحی منزل است با تورات و انجیل مشارک است و از حیثیت اینکه معجزات
و بوجوه آن ذکر که از باطل جدا میشود متمیز از آنها است جمعی از مفسران از حضرت [illegible]
علیهم روایت کرده اند الفرقان کل آیة محکمة فی الکتاب وهو الذی تصدق فیه من کان
قبله من الانبیاء بدرستیکه آنانکه کافر شدند بآیات خداوند یعنی قرآن از دیگر آیات
قرآنی [illegible] طریق هدایت علامتهای حق [illegible] مر ایشانراست عذاب سخت
و خداوند غالب و قادر است بر عذاب کفر و صاحب عقاب و غضب بر ایشان است
و خداوند تعالی فرموده ذلک نتلوه علیک من الآیات والذکر الحکیم این کلام مذکور
در قصه عیسی و عزیر او میخوانیم بر تو در حالتیکه از جمله آیات و علامات نبوت و دلایل
رسالت توست و ذکر حکیم است مشتمل بر حکم یا محکم و ممنوع است از اینکه خلل در او تطرق
جهت مراد قرآن است یا لوح محفوظ و خداوند تعالی فرموده هذا بیان للناس وهدی
وموعظة للمتقین این برای امم سابقه گذشت و دلیل روشن است برای مردمان مکذب
[illegible] از زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که مراد این قرآن دلالت [illegible] و
هویدا است برای همه مردمان علی العموم و نیز [illegible] بصیرت و بیان طریق رشد است [illegible]
و نیز [illegible] مشتمل بر رغبت و رهبت برای پرهیزکاران [illegible] که قرآن برای غیر متقیان نیز [illegible]
و خداوند تعالی فرموده یتلون آیات الله آناء اللیل وهم یسجدون میخوانند قرآن را در ساعتهای
شب در حالتیکه سجده میروند و خداوند تعالی در سوره النساء فرموده [illegible]
این مردم تأمل در معانی قرآن و تفکر نمیکنند در الفاظ آن تا اعجاز و آثار آن برایشان
ظاهر شود و اینکه کلام حق است و اگر این قرآن کلام خالق نبودی هر آینه مردمان عاقل در آن
اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم و فصاحت بعضی و رکاکت بعضی دیگر و صعوبت
در معارضه و سهولت بعضی دیگر در معارضه و مطابقت بعضی از اخبار مستقبله آن و بعضی دیگر و موافقت

افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا [illegible]

بعضی علما

بعضی علما گفته اند مخالفت بعضی دیگر میدیدند زیرا که در جانب [illegible] و تتبع کلام بشر خالی
از خلل نیست [illegible] لفظ [illegible] از [illegible] و این آیه [illegible] بر بطلان [illegible] دلالت [illegible]
فساد قول [illegible] حشویه و غیرهم است که گویند قرآن مفهوم [illegible] نیست مگر بتفسیر [illegible]
صلی الله علیه و آله زیرا که خداوند تعالی ایشان را [illegible] بر تدبر در قرآن [illegible]
[illegible] تفسیر مفهوم [illegible] این [illegible] که قرآن [illegible]
[illegible] و خلاف در آن [illegible] و خداوند
تعالی فرموده قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا بدرستیکه آمد شما را
[illegible] از [illegible] الله علیه و آله [illegible]
[illegible] معجزه [illegible] و خداوند [illegible] و [illegible] نور ظاهر [illegible]
که قرآن است و خداوند تعالی در سوره مائده فرموده قد جاءکم من الله نور وکتاب
مبین بدرستیکه آمد شما را از نزد خدا روشنائی [illegible] و [illegible] قرآن
[illegible] واضح الاعجاز است و بعضی [illegible]
[illegible] حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است [illegible] نور [illegible]
[illegible] نور [illegible] اول ما خلق الله نوری [illegible] نور [illegible]
[illegible] درجه [illegible]
[illegible] از ظلمت [illegible]
[illegible] اول ما خلق الله نوری
[illegible] لولاک لما خلقت الافلاک [illegible]
[illegible] حقیقة الحقایق است [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله است [illegible]
[illegible] و [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] و داد [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام ویخرجهم من
الظلمات الی النور باذنه ویهدیهم الی صراط مستقیم [illegible]

آنکسی بوده بپرهیزکند خوشنودی خدای را بوسیله ایمان و طی جاده راههای سلامتی از عذاب
و سلامتی دار السلام بهشت و بیرون میآورد ایشانرا از تاریکیهای انواع کفر بنور ایمان و منشأ
ایمان یقینی بعصمت و توفیق خود و راه مینماید ایشانرا براه راست که نزدیکترین طرق است
بحضرت حق و خداوند تعالی میفرماید لقد ارسلنا رسلنا بالبینات الآیة ایدیهم
ذی شان بآیات قرآن که واضح است در اعجاز و خداوند تعالی میفرماید یحرفون
الکلم من بعد مواضعه تغییر میدهند کلمات را از آیه احکام را مراد آنست وضع
خداوند تعالی بود در مواضع آن و خداوند تعالی میفرماید و آتیناه الانجیل فیه هدی
و نور و مصدقا لما بین یدیه من التوریة و هدی و موعظة للمتقین و داده شد
عیسی علیه السلام را انجیل در حالتیکه او مشتمل بود بر اثبات توحید و دعوت بطریق
حق در حالتیکه انجیل تصدیق کننده بود مر دین موسی در اصول دین مگر بعضی از
و بعضی از تورات در احکام دلالت دارد بر نبوت و هدایت است مر بزرگانرا که
خصوصا و لیحکم اهل الانجیل بما انزل الله فیه و من لم یحکم بما انزل الله
فاولئک هم الفاسقون بجهت آنکه حکم کنند علمای انجیل بآنچه خداوند تعالی نازل
فرموده است در انجیل [illegible] ایشانرا از احکام آن عمل
نمودند و هر کس حکم نکند بآنچه خداوند فرو فرستاده است پس بأحکام انجیل مردم فاسق هستند
این آیه شریفه دلیل بر آنست که انجیل مشتمل است بر احکام و ملت یهودیه بسبب بعثت
عیسی علیه السلام منسوخ شده و انجیل شرع مستقل بوده و خداوند تعالی میفرماید و
انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا
علیه و فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را بحق و راستی در حالتیکه تصدیق کننده است کتب
نازله سابقه و نگهبان بر آنها است و در اینجا اشاراتست بآنکه بیان اوصاف در کتب
سماویه موقوف [illegible] از جانب خداوند تعالی و جامع احکام [illegible] علم و فضلیت
قرآن و جامعیت و ارجحیت آن [illegible] خداوند تعالی [illegible]
خداوند تعالی علیهم السلام است پس از صورت اگر قرآن مخلوق باشد پس سایر کتب
سماویه نیز مخلوق باشد [illegible] در قرآن نیز [illegible] و خداوند
تعالی میفرماید افحکم الجاهلیة یبغون و من احسن من الله حکما و این [illegible] دلالت

بصدوث

بصدوث دارد و خداوند تعالی میفرماید انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون جز این نیست که اولیای شما
و حکمران امور دین و دنیای شما خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسانیکه ایمان آوردند
[illegible] که بپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالیکه در نماز در حال رکوع
هستند و این آیه شریفه در شان علی علیه السلام وارد است اتفاقا [illegible]
[illegible] مشهور است و اگر قرآن قدیم نبود پس این [illegible]
[illegible] و سایر [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
و خداوند تعالی میفرماید قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان آمنا
بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل [illegible] قرآن و کتب سابقه
سماویه است و لو ان اهل الکتاب آمنوا و اتقوا الی آخر الآیه شریفه و لو انهم
اقاموا التوریة و الانجیل و ما انزل الیهم من ربهم الی آخر الآیه یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک [illegible] در تبلیغ ولایت امیر المؤمنین
علیه السلام است و ابلاغ آن کرد در غدیر خم قل یا اهل الکتاب لستم
علی شیء حتی تقیموا التوریة و الانجیل و ما انزل الیکم من ربکم و لیزیدن
کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیانا و کفرا [illegible] تورات و کتب نازله
و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول الی آخر الآیه [illegible]
[illegible] در سوره مبارکه انعام میفرماید و ما تأتیهم من آیة من آیات ربهم الا کانوا
عنها معرضین [illegible] قرآن فقد کذبوا بالحق لما جاءهم [illegible]
[illegible] و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم
[illegible]
[illegible]
[illegible] از خدای [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]

و تعیین کند و این نوشته از جانب خداست و شبهه در آن راه ندارد هر آینه انکار
کافر دارد از روی نهایت عناد و جحود و تعنت گوینده است که هر یوم با آورده ام
جای تردد نیست بر هر کس وضوح است قال سبحانه وَاُوْحِیَ اِلَیَّ هٰذَا الْقُرْاٰنُ
لِاُنْذِرَكُمْ بِهٖ وَمَنْ بَلَغَ اَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُوْنَ اَنَّ مَعَ اللّٰهِ اٰلِهَةً اُخْرٰی
یعنی وحی کرده شد این قرآن تا بیم دهم شما را به قرآن و هر کرا قرآن به او رسد است نیز [illegible]
با هدایت [illegible] هر کس که به او این قرآن رسد از عرب و عجم و اسود و احمر و جن
و انس تا روز قیامت و در این آیه در فقره و من بلغ دلالت است بر اینکه رسول خدا خاتم انبیاء
صلی الله علیه و آله و علیهم است و بر همه انام مبعوث است و مراد از آن بر سبیل توبیخ و انکار
و استبعاد است [illegible] با آنکه با خداوند است خدایان دیگر نیز تنها و اصنام
پس در لفظ او در دلالت مخلوقیت و حدوث قرآن موجود است چنانچه واوحینا الی النحل
و اوحینا الی [illegible] اثبات مخلوقیت کرده شده است چنانچه و قال الله عز اسمه مَا
فَرَّطْنَا فِی الْكِتٰبِ مِنْ شَیْءٍ فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ هیچ چیز را و مفسرین از قرآن
گفته اند [illegible] کتاب قرآن است هر آنچه محتاج الیه امر دین است مفصلاً یا مجملاً از بیان حلال
و حرام و قصص و احکام و مواعظ و اخبار در قرآن موجود است و بیان مجمل به تفصیل رسول
خدا صلی الله علیه و آله محول است و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا
روایت است که عبدالله بن مسعود گفت ما لی لا العن من لعنه الله فی کتابه یعنی الواشمة
والواصلة والمستوصلة زنی شنید و در جمله قرآن [illegible]
یافت [illegible] عبدالله گفت [illegible] در تمام قرآن خواندی [illegible]
[illegible] اگر [illegible] ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه
فانتهوا و آن [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] لعن الله الواشمة
والمستوشمة [illegible] الا الله
وکذا [illegible] فی الکتاب [illegible] ظرفیت و حدوث و مخلوقیت قرآن
[illegible] الکتاب لوح محفوظ [illegible] محتاج الیه مخلوق [illegible]
در آن مندرج و از آن [illegible] قرآن [illegible] مخلوقیت و [illegible] لوح [illegible] و قرآن
[illegible] وَهٰذَا كِتٰبٌ اَنْزَلْنٰهُ مُبٰرَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِیْ

بین یدیه

بَیْنَ یَدَیْهِ و این قرآن کتابی است فرو فرستادیم آن را کثیر الفائده و با برکت تصدیق
کننده و باور دارنده آنچه پیش از او بوده است از کتب چون توریت و انجیل نیز موافق آن است
در اصول دین [illegible] به حقیقت آن [illegible] اگر معنی فرو فرستادیم شده است
معنی قرآن [illegible] کتب سابقه [illegible]
پس این لفظ دلالت بر حدوث [illegible] مخلوق [illegible]
کتب سابقه [illegible] کتب سابقه بر قدم [illegible]
[illegible] قرآن حادث [illegible] وَهٰذَا كِتٰبٌ
اَنْزَلْنٰهُ مُبٰرَكٌ فَاتَّبِعُوْهُ وَاتَّقُوْا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ و این قرآن کتابی است فرو
فرستادیم [illegible]
[illegible] وَهُوَ الَّذِیْٓ اَنْزَلَ اِلَیْكُمُ الْكِتٰبَ مُفَصَّلًا وَالَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْكِتٰبَ
یَعْلَمُوْنَ اَنَّهٗ مُنَزَّلٌ مِّنْ رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِیْنَ [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] در حق و باطل و ایمان و کفر و حلال و حرام
و شرایع و احکام [illegible] یهود و نصاری میدانند قرآن فرو
[illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقت قرآن [illegible]
كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَّعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمٰتِهٖ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ و تمام شد کلمه
[illegible] و مواعید قرآن بنهایت [illegible]
[illegible] توحید و نبوت بنهایت [illegible]
و موعد [illegible]
احکام [illegible] توریت [illegible] حافظ قرآن [illegible]
[illegible] انا له لحافظون [illegible]
و [illegible] قرآن مخلوق و حادث است [illegible]
و تبدیل [illegible]
تبدیل و تصحیف [illegible] مخلوق و حادث است و حاصل آنکه بر قرآن [illegible]

دو خبر است اول عیب کفار مردار میخوردند و دیگر عیب مسلمانان است که ذبیحه را نمیخورند آنکه
کفته شد بخوردن پس بایست ترک داد آنکه سوختند میکشند نمیخورند خدای تعالی از آیه فلانه
فکلوا مما ذکر اسم الله علیه یعنی بخورید از آنکه در وقت ذبح نام خدای برده شد بر آن
بر آن باکه لذت دارند دلالت بر وجود حق قرآن داشت و هذا صراط ربک
مستقیما قد فصلنا الآیات لقوم یذکرون و از طریق قرآن راه پروردگار
تو است در حالیکه راه راست بی افراط و بی تفریط است بدرستیکه بیان کردیم آیت قرآن
برای گروهی که پند می‌پذیرند و میدانند که قادر مطلق خداست نه دیگری کلمه فصلنا
دلالت بر وجود حق دارد و خدای تعالی در سوره اعراف فرموده المص کتاب انزل
الیک فلا یکن فی صدرک حرج منه لتنذر به وذکری للمؤمنین از قرآن
کتابیست فرو فرستاده شده است بسوی تو پس نباید در سینه تو حرج و تنگی باشد از تبلیغ
آن تا بیم کنی بآن کافران را و پند دهی و پند دادنی مر گروه مؤمنان را اتبعوا ما انزل
الیکم من ربکم پیروی کنید آنچه را فرستاده شده است بشما از پروردگار شما پس ثابت قرآن
لا نهیه و خدای تعالی فرموده ولقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی ورحمة
لقوم یؤمنون و بتحقیق آوردیم برای گروه کفار کتابی را که بیان کردیم معانی آنرا
و تفصیل دادیم در آن هر چه را بکار آید از عقاید و احکام و مواعظ مفصله و علم در حالتی
که هدایت است و رحمت است و خدای تعالی فرموده برای گروهی که میگروند و ایمان دارند
هل ینظرون الا تأویله یعنی منتظر نیستند مگر عاقبت کتاب تأویل قرآن آن روز
نیز ایمان نیاورند تا ظاهر شود آنچه وعده و وعید داشته شده و خدای تعالی فرموده والذین
یمسکون بالکتاب واقاموا الصلوة انا لا نضیع اجر المصلحین و کسانیکه
متمسک میشوند بظاهر قرآن و بپا میدارند نماز را پس ضایع نکنیم مزد صالحان را
و خدای تعالی فرموده خذوا ما آتیناکم بقوة واذکروا ما فیه لعلکم
تتقون فرا گیرید آنچه را داده ایم بشما بکوشش و عزم تمام و یاد کنید آنچه در او است
از مواعظ و وعده و وعید و امر و نهی تا بپرهیزکار شوید و نیکو کار و ترک کنید آنچه را که
کار کنید و خدای تعالی فرموده وکذلک نفصل الآیات ولعلهم یرجعون و همچنین
بیان کنیم آیات را تفصیل کنیم و بیان میکنیم شاید از راه خود باز گردند

در آن

در آن دلیل و برهان بر وحدانیت بعنوان استدلال نه بر وجه تقلید بلکه بتحقیق
باز گفته و خدای تعالی فرموده هذا بصائر من ربکم وهدی ورحمة لقوم یؤمنون
این قرآن دلیلهای روشن و حجتهای برهان است از پروردگار حق و دیده و بینایی است
از جانب پروردگار شما و راه نماینده و سبب رحمت و بخشش است برای گروهی
که میگروند بخدا و رسول خدا و در این آیه دلالت است بر آنکه اهل علم اهل ذکر و اهل
الکثرت اند و وجه دیگر در بقای دوام هدایت بر آنست که از آن ایمان از موضع تلاوت قرآن
بعد از آن واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون و چون خوانده
شود قرآن در نماز پس بشنوید آنرا و خاموش باشید و هم چنین در غیر نماز دوام و نفع آن
بطوریکه فراگیرید و موعظه و حکم قرآن حفظ شود واذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا
قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین و چون
خوانده شود بر ایشان آیتهای کتاب یعنی قرآن میگویند شنیدیم اگر بخواهیم
او را ما اگر بخواهیم مثل آن میگوییم مانند این قرآن نیست این مگر افسانه پیشینیان
پیشینیان و این مثل آن قصه سوره ایست که در بیان فرمود در سوره حم و امثال آن
شریفه در سوره انفال است و خدای تعالی در سوره شریفه توبه فرموده اشتروا
بآیات الله ثمنا قلیلا یعنی بفروختند ببهای اندک آیات قرآن را
و طمع طعام دنیا و خدای تعالی فرموده واذا ما انزلت سورة
فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا و چون فرستاده شود سوره پس از قرآن پس
از گروه منافقان کسی است که میگوید کدام یک از شما را افزود این سوره او را
بگروش و ایمان نیز کدام کس است این سوره او را تصدیق و ثبات داد و در آن بیفزود
و خدای تعالی در سوره یونس فرموده الر تلک آیات الکتاب الحکیم
این سوره یا تمام قرآن آیتهای قرآن است و مشتمل است بر حکمت که از حکیم
حکیم مطلق نازل شده و محکم و متقن است و اختلاف و تناقض در آن نیست
و هرگز قلم نسخ بر او در آن کشیده نشود و کسی بر تغییر و تبدیل آن قادر نشود و بعضی گفته
که لوح محفوظ است نیز آنکه این سوره متضمن آنست که از آنست که در لوح محفوظ
ثبت شده است و این آیه شریفه دلالت بر محفوظیت قرآن دارد و اینکه در لوح محفوظ است

نازل بر تو است و خداوند تعالی میفرماید وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ
دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ
مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ و نیست و نشاید این قرآن که [illegible]
و خداوند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و بهتر در تحقیقت آن [illegible]
[illegible] وصف و خداوند تعالی میفرماید يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ
مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ قُلْ
بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا
عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ
فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ
مُبِينٍ و نباشی تو ای محمد [illegible]
از قرآن [illegible]
قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و خداوند تعالی میفرماید أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ [illegible]
[illegible] الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ
الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

این معجز است زیرا که با وجود عربیت آن عاجز شده اند از آوردن مانند او و ابن عباس روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود احبوا العرب لثلاث لانی عربی
والقرآن عربی وکلام اهل الجنة عربی مردم عرب را دوست بدارید به سبب سه چیز
یکی آنکه من از عرب هستم دیگر آنکه قرآن به زبان عرب نازل شده است سوم آنکه زبان
اهل بهشت عربی است [illegible] [illegible] در این آیه به وصف قرآن دلالت
است بر وصف آن به نزول قرآن و عربیت و عربیت حجت است بر [illegible]
[illegible] انزال حجت است بر [illegible] [illegible] قرآن
[illegible] جمع [illegible] [illegible] [illegible] منسوب
به عرب است [illegible] لعلکم تعقلون صفت انزال
و صفت مذکور است انزلناه مجموعا او مقروا علیکم بلغتکم لکی تفهموه وتحیطوا بمعانیه
او تستعملوا فیه عقولکم فتعلموا ان اقتصاصه کذلک ممن لم یتعلم القصص معجز
نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن وان کنت
من قبله لمن الغافلین ، میخوانیم بر تو بهترین قصه ها [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
این قرآن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ما کان حدیثا یفتری ولکن تصدیق الذی بین یدیه وتفصیل کل
شیء وهدی ورحمة لقوم یؤمنون نیست قرآن سخن [illegible] [illegible]
لکن تصدیق کتب سابق است [illegible] [illegible] نازل شده [illegible] [illegible]
و حجت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] طریق حق [illegible] و حجت [illegible] آن [illegible] به توحید خدا
و نبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله [illegible] [illegible] در سوره [illegible]
یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] [illegible] ولو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت

به الارض

به الارض او کلم به الموتی بل لله الامر جمیعا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این قرآن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] لو انزلنا هذا القرآن
علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله اگر این قرآن را بر کوهی فرو
فرستادیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
وکذلک انزلناه حکما عربیا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] قرآن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] قرآن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم
الی صراط العزیز الحمید این قرآن کتابی است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] هذا بلاغ للناس ولینذروا به ولیعلموا انما هو اله واحد
ولیذکر اولوا الالباب این قرآن [illegible] در این سوره [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آن مذکور است اینکه او است خدا [illegible] بیرون [illegible] خداوند [illegible] خود و باز رسید
از [illegible] و قیام [illegible] الکن [illegible] خداوند [illegible] بلیغ سه فایده مذکور
و معروف آن نهایت [illegible] در انزال الکتب [illegible] تقدیم کمال
مردمان تقویت نظریه [illegible] توحید است سوم استقلال قوت عقلیه در عبادت
از [illegible] تقول [illegible] في الارض [illegible] والمتدرعين [illegible] و خواهد بطلب
دلالت [illegible] و وضوح قرآن [illegible] از کلام [illegible] سوره [illegible] الحجر
[illegible] الر تلك آيات الكتاب وقرآن مبين [illegible] آیات [illegible] این سوره که
[illegible] پراکنده [illegible] است مراد بقرآن [illegible] کتاب [illegible]
آن عبارت است از این سوره یا جمیع [illegible] قرآن [illegible] نام مذکور [illegible]
آن است [illegible] دلالت [illegible] قرآن برای تفخیم و تعظیم است [illegible]
[illegible] قبل از قرآن [illegible] و خداوند [illegible] و قالوا
يا ايها الذي نزل عليه الذكر انك لمجنون [illegible] کفار عرب [illegible]
[illegible] مراد قرآن [illegible] و خداوند [illegible] انا نحن نزلنا الذكر
وانا له لحافظون [illegible] فرو فرستادیم قرآن را [illegible]
خواننده [illegible] از تحریف و تبدیل و زیادت و نقصان
نگاهبان [illegible]
قرآن [illegible] کتب سالفه [illegible] محفوظ
داشتن قرآن را [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] وحفظناها من كل شيطان رجيم
و خداوند [illegible] ولقد آتيناك سبعا من المثاني والقرآن العظيم و بتحقیق
ما دادیم ترا هفت آیه [illegible] قرآن [illegible] فاتحه [illegible]
[illegible] سوره [illegible]
فاتحة الكتاب [illegible] سوره [illegible] قرآن [illegible] سبع طوال
[illegible] سوره انفال و توبه [illegible] یک سوره [illegible]
بسمله فاصله [illegible] قرآن [illegible]

نازل

نازل [illegible] و قصص [illegible] سوره [illegible]
الکتاب و قرآن [illegible] قرآن بعظمت [illegible]
[illegible] سوره فاتحه عوض قرآن [illegible] سوره عوض
آن نیست [illegible] قرآن [illegible] نماز [illegible]
فاتحه [illegible] صحیح است [illegible] فاتحة الكتاب عوض قرآن [illegible] آن [illegible]
قرآن [illegible] و خداوند [illegible] در سوره [illegible] و خداوند تعالی در سوره [illegible]
نحل [illegible] فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون بالبينات والزبر
وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم ولعلهم يتفكرون
[illegible] از اهل قرآن [illegible] فلا ذكرا رسولا [illegible]
[illegible] سوره [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] معجزه [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] موعظه [illegible]
مردمان [illegible] قرآن [illegible] از [illegible]
[illegible] تفکر [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
وما انزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه وهدى ورحمة
لقوم يؤمنون [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] توحید [illegible]
[illegible] گروه [illegible] و خداوند
[illegible] ونزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شيء وهدى ورحمة
للمسلمين [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] ظاهر است [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] بیان [illegible]

و از جمله مسلمانان است فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ پس ای محمد چون بخوانی قرآن را پس پناه گیر بخدای از شیطان و وسوسه او
رانده شده یعنی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، در قرائت او وسوسه و خلل
و ظلل [illegible] از ابن مسعود روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله قرائت
کرد نزد من اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم فرمود ای ابن ام عبد بگو
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم هکذا اقرانیه جبرئیل عن القلم عن اللوح
المحفوظ و لفظ قرآن نیز موافق اینست وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و چون بدل کنیم آیتی
ناسخ بجای آیتی منسوخ در لفظ یا حکم و خدا داناتر است بآنچه فرو میفرستد از ناسخ
از حیثیت مصلحت و حکمت چه جایز است که حکمی در وقتی مصلحت باشد و جایز گردد نقیض آن
بجهت اختلاف اوقات است مانند اختلاف احوال و صفات [illegible] در وقت دیگر مفسده
شود لاجرم برای آن نسخ حکم میکند بحکم دیگر [illegible] گویند جز این نیست که تو افترا کننده
بر خدا [illegible] بلکه اکثر ایشان [illegible] نمیدانند حکمت
نسخ [illegible] و خطا را از صواب [illegible]
مذکوره [illegible] از وسوسه [illegible] در قرائت [illegible] و نسخ آیت [illegible]
و قلم و لوح محفوظ [illegible] مخلوقیت و حدوث قرآن [illegible]
و حادث بودن [illegible] قدیم [illegible] و این گونه [illegible]
آن بود که [illegible] مخلوق و حادث [illegible] او قدیم و غیر مخلوق [illegible]
[illegible] و در غیر مخلوق و قدیم [illegible] از نسخ و منسوخ [illegible] و خدای تعالی فرمود
قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى
وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ بگو در جواب [illegible] فرو فرستاد قرآن را جبرئیل از نزد پروردگار
تو بحق و صواب [illegible] تا ثابت [illegible] ایمان آورده اند [illegible]
اعتقاد [illegible] این کلام حق [illegible] لطف و توفیق [illegible] ناسخ [illegible] در
[illegible] صلاح و حکمت [illegible] در آن [illegible] قرآن [illegible] نازل
[illegible] هدایت [illegible] و بشارت [illegible] مسلمانان [illegible] وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ

إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ

إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ
[illegible] غلام [illegible] جبر
و آنکه رسول [illegible] اهل کتاب [illegible]
تورات و انجیل [illegible]
و قول صحیح آنست که آن غلام ابو فکیهه [illegible] خیر البشر [illegible]
در آن تعلیم [illegible] گفتند محمد صلی الله علیه وآله از این غلام کلام می‌آموزد [illegible]
لاجرم [illegible] این آیه [illegible]
این سخن [illegible] آموخته [illegible] ابو فکیهه [illegible]
[illegible]
قرآن [illegible] عجمی [illegible] از فصاحت است و این قرآن لغت عربی [illegible]
[illegible] فصاحت و نهایت [illegible]
و این ادعای [illegible] آن عجمی [illegible] کلام [illegible] فصاحت [illegible]
[illegible] و خدای تعالی [illegible] ناقص [illegible] عجمی و فصیح
عربی [illegible] مخلوقیت [illegible] إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ
يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ [illegible] این قرآن راه می‌نماید [illegible]
[illegible] وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا و مژده میدهد قرآن مر گروندگان را [illegible]
[illegible]
ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ این احکام [illegible]
[illegible] حسن و قبح [illegible]
حسن و قبح است [illegible] وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ
إِلَّا نُفُورًا [illegible]
قرآن [illegible]
[illegible] وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا [illegible]

و میان ایشان که برای حضرت ایمان نمی‌آورند حجابی پوشیده شده از چشم‌ها تا ترا نبینند و آواز
ترا نشنوند در خبر است که حمالة الحطب بعد از نزول سوره تبت یدا سنگی برگرفته در
طلب آن حضرت صلی الله علیه وآله می‌رفت تا آن سنگ را بر آن حضرت زند تا [illegible]
سرور رفت ابوبکر هم در آنجا نشسته بود آن حضرت در آنجا نشسته مشغول قرائت قرآن
بودند چون ابوبکر [illegible] صاحب تو را [illegible] که مرا هجو کرده است [illegible]
ازو [illegible] در [illegible] که سوره [illegible] فی جیدها حبل من مسد [illegible]
و او جواب داد ابوبکر که [illegible] آن حضرت [illegible]
از تو [illegible] که سوی من بیند [illegible] غیر از تو کسی [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] از چشم
آن [illegible] پوشیده [illegible] باز گشت [illegible]
تلاوت قرآن از دیدار کفار پوشیده داشتیم وجعلنا علی قلوبهم اکنة
ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا وافکندیم بر دلهای ایشان پوششها از
آنکه دریابند قرآن را و در گوشهای ایشان گرانی [illegible] قرآن [illegible] دشوار
[illegible] قرآن [illegible] واذا ذکرت ربک فی القرآن وحده ولوا علی
ادبارهم نفورا [illegible] قرآن [illegible] کفار
[illegible] از [illegible]
قل لئن اجتمعت الانس والجن [illegible] قرآن [illegible] ولقد صرفنا
فی هذا القرآن [illegible]
بالحق نزل وما ارسلناک الا مبشرا ونذیرا وقرآنا فرقناه لتقرأه
علی الناس علی مکث ونزلناه تنزیلا [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
و قرآن [illegible] آیه آیه و سوره سوره [illegible]
[illegible]
حادث [illegible] این آیه [illegible] نزول
و حفظ [illegible]

سوره یا ایها

سوره یا ایها [illegible] دلالت بر مخلوقیت و حدوث قرآن [illegible] و خداوند تعالی
در سوره [illegible] الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب
ولم یجعل له عوجا قیما لینذر بأسا شدیدا من لدنه ویبشر المؤمنین
[illegible] خداوند [illegible] فرو فرستاد [illegible]
صلی الله علیه وآله که قرآن [illegible] خداوند [illegible] است [illegible] انزال قرآن
[illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
لفظ [illegible] قرآن [illegible]
صفت [illegible] مصطفی صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] اوصاف قرآن [illegible] لفظ کتاب
[illegible] مخلوق [illegible] مخلوقیت
و حدوث قرآن [illegible] ولقد صرفنا فی هذا القرآن
للناس من کل مثل وکان الانسان اکثر شیء جدلا [illegible]
قرآن [illegible] حدوث مخلوق [illegible] فلعلک باخع نفسک علی آثارهم
ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا [illegible]
[illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] تسمیه قرآن
در این آیه شریفه دلالت بر این [illegible] قرآن حادث است نه قدیم [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] مریم علیها السلام [illegible] واذکر فی الکتاب
مریم [illegible] قرآن قصه مریم دختر عمران [illegible] این آیه [illegible]
[illegible] مخلوقیت و حدوث قرآن ظاهر است [illegible] واذکر
فی الکتاب ادریس [illegible] فانما یسرناه بلسانک لتبشر
به المتقین وتنذر به قوما لدا [illegible]
قرآن [illegible] قرآن [illegible] عربی فصیح [illegible] تلفظ [illegible]

بر تو باران لطف، مژده دهی که بر همه کاران بود از ... لطف کند و ...
و طاعت در آمده لذا دیگر کی پاک کرده تیره گناهان کند خصوصیت شود در این آیه تنبیه
و بیان تحسین قرائت قرآن در داده‌اند ... حدوث و مخلوقیت قرآن بوده و نیز
میکرد دلیل در سوره مبارکه طه بقوله طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقى
الا تذکرة لمن یخشى تنزیلا ممن خلق الارض والسموات العلى
نفرستادیم ما بر تو قرآن را که بر تو رنج و تعب افتد ... شب و روز از ... و ...
قیام در نماز ... فرو گیرد ... قرآن بر تو ... تا آنکه ...
هر کس ... دل او ... وقت ... قرآن ذکر ... از جانب آنکه ...
زمین و آسمانهای بلند شود و در این آیه ... قرآن ... و ...
خداوند عظیم و خالق آسمانها ... و زمین مخلوقیت و حدوث قرآن ... و ...
... کذلک نقص علیک من انباء ما قد سبق وقد آتیناک
من لدنا ذکرا من اعرض عنه فانه یحمل یوم القیامة وزرا ...
... بر تو ... ایم ... اخبار گذشته از قرون سابقه و قصص
و اخبار ... که ... بوده ... تا آنکه ... موجب ... تو و ...
عالمیان است ... قرآن ... مشتمل است بر ... و اخبار ... است ...
... است هر کس ... از آن در روز قیامت ...
نیز عقوبت ... عظیم ... و در این آیه ... قرآن ...
قصص و اخبار ... مخلوقیت و حدوث
آن ... و خداوند ... وکذلک انزلناه قرآنا عربیا وصرفنا فیه من الوعید
لعلهم یتقون او یحدث لهم ذکرا ... از آیات ... وعید ...
... قرآن ... وعده ... و ...
... آیات وعید بر وجوه مختلفه و الفاظ متنوعه ... و ...
و ... و ... از ... که ...
... سبب ... و ... و ایمان ... احداث ...
... قرآن ... در ... فتعالى الله الملک

الملک الحق ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضى الیک وحیه وقل رب زدنی
علما ... صفات خداوند ... و ذات و صفات ...
مخلوقات ... است پس قرآن ... کلام ... است ... مخلوق ...
خداوند ... و ذات و صفات ... است ...
... قرآن ... از ...
... آیه ... است ...
... قرآن ... از ... و ...
... است ...
پس این آیه شریفه مستلزم آن نیست ... از نزول این آیه ...
پیغمبر صلی الله علیه وآله ... آیه ... لا تحرک به لسانک لتعجل به ... پروردگار
... علم ... قرآن و معانی آن ...
... از عایشه روایت ... رسول خدا صلی الله علیه وآله ... اذا اتى علی یوم لا ازداد
فیه علما یقربنی الی الله فلا بارک الله لی فی طلوع شمس ذلک الیوم ...
... علی ... خداوند ...
طلوع ... روز ... صلوات الله
علیهم ... تمام ... ام ...
... انوار ... خلق ... خداوند ...
... علم و معرفت و کمالات ...
این جمله از دواعی علم و کمالات ذات ... که ...
و ... جمیع ... در حق ...
اتم ... تمام مخلوقات من الازل الى الابد ... و ... بر ...
... کمال ... رسول خدا ...
تمام ... و مقامات ... و ... صلی الله علیه وآله وسلم ... و ...
کمال ... مرتبه ... و ... و غایة القصوى
... ذات ... دنیویه و اخرویه ... سبب

تحقیق در ... علم ...

و حاکم و مطاع تمام از بندگان و نیست بخشی در هر لیل گشته و ضلال و جهل او نیست هیچ در زمین
و جهان او نیست تمام شرایع و جهان و این معنی نیز مستلزم است رسول خدا را که خدا اظهار بخواهد
و آنکه بخواهد خدا نخواهد هرگز در هیچ موقع نبود و بعض نفس بوجه تقریر بر نبود دلالت بر علو شأن
و اقتضا دارد و رسول خدا نیز هیچ صادر و حادث نکرده زیرا که تنزل نطق زبان نیز از علم
دلالت دارد بر آنکه تمام مواد و حادث بوجه افضل و اعلی گردیده در این سوره معنی
صد انکار کلی جنس لوازم بود بر معنی که دلالت نمی هرگز جنس لوازم بود خدا نیازمند است از علم
به علم و زید تقرب بر تقرب برای وصل نمود بلکه در تمام اشیاء مدد و بقا از او است و نیست در آن موقع
دانستن اند نخواهد او را از آن او در کار بلکه او تقرب بود نیز علم و توفیق بنای خلاء را
اند که اکثر ... نقص را جلوه ... اکثر ... و ... است و ... و
معناه فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ وَمَنْ أَعْرَضَ
عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ یعنی اگر بیاید شما را تقوی
در زمین باشد از جانب من راه نماینده پس هر کس پیروی آن نمود در دنیا گمراه و در آخرت بدبخت
نمی شود ابن عباس گفته خداوند ضامن شده است کسی که قرآن بخواند و به آن عمل کند در دنیا گمراه
و در آخرت رنج و شقاوت گرفتار نگردد و از آن پس همین آیه مذکوره بود تلاوت نمود و هر کس اعراض نماید
از هر سبب یاد کردن من است و از قرآن و ذکر من است بر او زندگانی تنگ و زمانی که
وارد نفس شود او را بر انگیزانیم محشور کنانیم در روز ... در حالتی که نابینا و هیچ چیز نبیند
و گر همین وصف عقوبات دوزخ بود و قَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِم
بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ و گفتند مشرکان که چرا نمی آورد ما را محمد صلی الله علیه و آله نشانی و معجزه
از پروردگار خود ... از طلب نکنیم آیا نیامد ایشان بود و آن بیان آنکه در کتب سابقه است
نیز نوید و خبر از عذاب قطعی بر تکذیب انبیاء و هلاک قوم هم بر از ظهور معجزات آنها
کافی است کفار ... طلب معجزه کنند ... اعظم معجزات قرآن است
و دفعه آیا یا ده است مر ایشان را ... مشکل است بفصاحت و ... در کتب سابقه خبر داده
حقه و ... در باب علم و ... آنکه کسی ... نازل شده قرآن است و الصحف سابقه بود
نبوده ... و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحاء عرب از آوردن مثل سوره ... عاجز شده
و با وجود چنین معجز واضح دادن طلب ... اثر ... و انکار ... الکتاب ... آخر ... سوره

و در سوره مبارکه انبیاء علیهم السلام می فرماید مَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِم مُّحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ
وَهُمْ يَلْعَبُونَ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَٰذَا
إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ
بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ یعنی نمی آید ایشان را هیچ پندی
از پروردگار ایشان که از ذکر قرآن شده تازه و نو و جدید نازل گشته مگر آنکه می شنوند
غفلت و حالت لهو پس آنکه می شنوند آن را از پیغمبر و حال آنکه بازی کنندگان و لهو
نماینده اند بسبب تمام غفلت و فرط عوض لهو از نظر در آن و تفکر در عواقب آن که
می شنوند آن ذکر بود در حالتی که مشغول است دلهای ایشان بچیزی دیگر و از فرط غفلت و مشغول
به امور دنیا از درک الفاظ و معانی آن تدبر نمی نمایند یعنی از آن بر ایشان اعراض می کنند
اینجا مفسرین گویند ظاهر آیه دلیل است بر حدوث قرآن زیرا که بیان می کند اطلاق لفظ
محدث را که مرادف حدوث است نقیض قدیم است و همچنین جماعت اشاعره گویند مراد از لفظ
ذکر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد یا همچنین حدوث صفت ... ذکر است نه ذکر و تقریر
و بر این تقدیر که ... ظاهر است و بعید الغرض است و دیگر آنکه مستلزم صرف است از ظاهر
اینکه مراد حضرت رسالت است زیرا که ذات شخص سموع نمی شود بلکه ... صفت
کلام است نه صفت ذات پس ... عقل ... گوینده ضمیر استمعوه
راجع به ذات است به اعتبار تکلم این نیز کلامی است خارج از ظاهر و بعید از دایره فهم و عقل
و ... کلام ... تحقیق ... و ... از تدبر و اعراض از آیه
از تدبر و تفکر در این آیه شریفه هم چنانکه کفار متصف شدند بحکم استمعوه و هم یلعبون
لاهیة قلوبهم و پوشیده داشتند ... را از گفتن ... مبالغه کنند در خفاء آن
نجوا ... ظلم کردند ... گفتند ... آیا نیست این مرد که دعوی می کند نبوت
مگر ... محمد صلی الله علیه و آله مرد آدمی مانند شما ... و ... او را
در هیچ ... از خوارق عادات ... قرآن و ... از قسم سحر است
... و ... ایشان ... و ... مرد ... آن ...
و حال آنکه می بینید او را آدمی است مانند ما و فرشته نیست بلکه پروردگار ...

برگزیده بود در آسمان و زمین داده است شود و برادر [illegible] دلالت [illegible] از آنکه [illegible]
قرآن [illegible] از آن [illegible] عوض [illegible] قرآن [illegible] و بر [illegible] حجت
خواهد رسید [illegible] اصل [illegible] انجیل است بلکه بر [illegible] حضرت این کلمات بی‌نظیر
از [illegible] خدا افترا [illegible] نیز اعراض [illegible] کنند [illegible] شاعر است
نیز کلام شعر [illegible] بود در [illegible] هیچ حقیقت [illegible] بود و قرآن را باطل
[illegible] و این جمله [illegible] حجت عجز دیگر [illegible] ایشان بود [illegible]
[illegible] هیچ [illegible] و قرآن مشتمل است بر معانی صحیحه و محتوی است بر اخبار صادقه و غیبات
کثیره مطابق با واقع و مشتمل بر مواعظ و نصایح و [illegible] و عذاب و موعد بود
و [illegible] و این [illegible] و این جمله [illegible] خوانده شود [illegible] و خداوند تعالی میفرماید لقد انزلنا
الیکم کتابا فیه ذکرکم افلا تعقلون خدای تعالی [illegible] بود [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] آیه [illegible] الکریم [illegible] کتاب [illegible] شرف و
بزرگی [illegible] موجب [illegible] تفکر [illegible] و قرآن [illegible]
[illegible] کتب بود [illegible] آیه شریفه این قرآن [illegible]
لقوله صلی الله علیه و آله [illegible] القرآن هذا ذکر من معی وذکر من قبلی
این قرآن خبر دهنده [illegible] است [illegible] قیامت [illegible]
باشد از ثواب طاعت و عقاب معصیت و ذکر آنکه [illegible]
سابقه [illegible] این کتاب مبارک [illegible] توحید [illegible]
ادراک [illegible] ولقد آتینا موسی وهارون الفرقان وضیاء وذکرا للمتقین [illegible]
و بدرستیکه دادیم موسی و هارون را کتابی فارق میان حق و باطل و روشنی و موعظه و پند
مر پرهیزکاران را [illegible] در [illegible] قرآن [illegible] اگر قرآن
مخلوق [illegible] کتب سابقه [illegible] قدیم [illegible] باشد
و خدای تعالی میفرماید وهذا ذکر مبارک انزلناه افانتم له منکرون [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] صفت [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن معجزه [illegible]

آن [illegible]

آن [illegible] ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر و بدرستیکه ما نوشتیم در زبور [illegible]
داود [illegible] تورات [illegible] مفسرین [illegible] مراد بزبور جنس کتب [illegible]
[illegible] ذکر لوح محفوظ [illegible] در تمامت کتب [illegible] نوشته‌ایم [illegible]
لوح محفوظ نیز [illegible] بعد [illegible] قرآن است [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] در قرآن [illegible]
[illegible] ان فی هذا لبلاغا لقوم عابدین بدرستیکه در آن [illegible]
[illegible] از اخبار و مواعظ و مواعید [illegible]
[illegible]
آیه شریفه [illegible] قرآن [illegible] قصص و اخبار و مواعظ [illegible]
[illegible] احکام شرعیه دینیه [illegible]
و خدای تعالی در [illegible] وکذلک انزلناه آیات بینات وان الله
یهدی من یرید [illegible]
قرآن [illegible] و مواعظ [illegible] واضح [illegible]
خدای تعالی [illegible]
و [illegible] ان الله یهدی من یرید انزل القرآن
مبینا [illegible] قرآن [illegible] واضح الدلالة [illegible]
[illegible] وهدوا الی الطیب من القول [illegible] طیب [illegible]
نیز خدای تعالی [illegible]
الله گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا [illegible] گویند الحمد لله الذی
اذهب عنا الحزن [illegible] گویند الحمد لله الذی صدقنا
وعده [illegible] سلام [illegible] و خدای تعالی [illegible]
[illegible] سلام علیکم فادخلوها خالدین [illegible] سلام قولا من رب رحیم [illegible]
[illegible] قول طیب قرآن است [illegible]
[illegible]
[illegible] و نیز [illegible] قرآن [illegible]

حادث و جامع آیات کتب سماویه سابقه شده بود، پس تمام اهل زمین بیان ننمایند
نتوانند کرد و بجز از زبان نبی و لغات دیگر و متکلم باشند و جز اهل فضل نیز
کلام تمام نکرده صورت قرآن و تمام کتب بادر ثابت لفظ و در سوره مؤمنون
فرموده والذینهم بآیات ربهم یؤمنون و آنکسان که بقرآن میگروند و ایمان
ایمان مراد است و فرموده ولدینا کتاب ینطق بالحق وهم لا یظلمون بل قلوبهم
فی غمرة من هذا و تحقیق کتاب که نیز لوح محفوظ است که نگاه داشته
شد تمام دیده نزدیک محمد بیان ایشان در غفلت و حیرت که از آن بی ازین
شد از وعد و وعید، از کتاب حفظ از قرآن قد کانت آیاتی تتلی علیکم
فکنتم علی أعقابکم تنکصون بر شکر قرآن در هر وقت بر ما خوانده میشد و از
استماع قرآن افلم یدبروا القول أم جاءهم ما لم یأت آباءهم الأولین
و تدبر نکردند در قرآن تا بدانند که از اعجاز لفظ و وضوح معنی گوش فرا کرده کلام حق است
یا آمده ایشان را کتاب و رسول که نیامده بود بر ایشان پیش ایشان و خداوند در سوره
نور فرموده سورة أنزلناها وفرضناها وأنزلنا فیها آیات بینات این سوره
را از عالم قدس فرو فرستادیم بواسطه جبرئیل و فرض کردیم احکام آنرا
و در او بسی از احکام فرو فرستادیم در او آیتهای روشن و واضح الدلالات بر معنی
مقصود و حدود حلال و حرام لعلکم تذکرون باشد که پند گیرید و از احکام
بر خوردار از کلام و نیز در این سوره فرموده در بعضی مواضع این سوره که
در قرآن بر تجزیه قرآن متقدم در حدود که آن واضح میکند ولقد أنزلنا إلیکم
آیات مبینات ومثلا من الذین خلوا من قبلکم وموعظة للمتقین و تحقیق از آن
فرستادیم آیتهای روشن کننده احکام و حدود که تبیین و توضیح فرموده است
سوره دیگر که به قصص گذشته از پیش آنان که گذشته اند
از آنجمله قصه عایشه است به قصه مریم در وقوع تهمت و قصه یوسف به برائت ذمه
و نیز فرموده لقد أنزلنا آیات مبینات والله یهدی
من یشاء إلی صراط مستقیم بتحقیق فرو فرستادیم آیتهای روشن کننده معنی
از انوار حقایق اشیاء بنوعی دلالت و خدای تعالی بواسطه لطف و توفیق هر که را خواهد هدایت فرماید

و نیز

و تدبر در معنی آن بکار است و درست و دین اسلام است و درک کمی و نیز سوار بهشت
موصل است و خداوند تعالی در سوره مبارکه فرقان فرموده تبارک الذی نزل الفرقان
علی عبده لیکون للعالمین نذیرا الذی له ملک السموات والأرض ولم
یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک وخلق کل شیء فقدره تقدیرا واتخذوا
من دونه آلهة لا یخلقون شیئا وهم یخلقون ولا یملکون لأنفسهم
ضرا ولا نفعا ولا یملکون موتا ولا حیاة ولا نشورا وقال الذین کفروا
إن هذا إلا إفک افتراه وأعانه علیه قوم آخرون فقد جاؤوا ظلما وزورا
وقالوا أساطیر الأولین اکتتبها فهی تملی علیه بکرة وأصیلا قل أنزله
الذی یعلم السر فی السموات والأرض إنه کان غفورا رحیما بزرگوار
و کثیر الخیر و برتر و برکت است آنکه فرو فرستاد قرآن را که تسمیه قرآن بفرقان
از آنست میان حق و باطل و خداوند تعالی این قرآن را بر بنده اش محمد
صلی الله علیه و آله فرستاد تا بر مرادیان و پریان بیم دهنده از عذاب الهی و عقاب پروردگار
اکبر باشد و آن خدای که مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها و مالک هر چیز است و خالق همه مکنات
و هیچ کس را تصرف در موجودات جز موجد نبوده است و فرزند نگرفت و انباز در خلق او نبوده
انباری ندارد و نمیشه و شبیه و شریک ندارد و بیافرید هر چیزی را و گروه مشرکین
و تقدیر کرد هر چیزی را بر اندازه که در خور او بود و مقدر ساخت
و نگرفتند جز خدای تعالی خدایانی غیر از او خدایان نمی آفرینند چیزی
و خود ایشان مخلوق باشند و هر مخلوقی در وجود محتاج بخالق است و چگونه آن مخلوق
و خود ایشان مخلوق است و مالک نفع و ضرر نیستند از دفع ضرر و جذب نفع عاجز توانند
سود رسانیدن و نه دفع ضرر کردن و این مقام الوهیت است و نه این ضرر
با طلب توانند کسی را بمیرانند و نه زنده کنند و نه زنده کنند و نه حشر و نشر
این صفات شأن حضرت کبریا است و گفتند آنانکه ایمان نیاوردند نیست این فرقان
مگر دروغی که محمد صلی الله علیه و آله بآن آورده است بر خدای و بسته است آنرا از پیش خود و یاری
دادند او را در بر ساختن آن دروغ گروهی دیگر چون جبر غلام عامر و یسار غلام علاء بن
حضرمی و عبید بن خضر حبشی و عدی غلام حویطب بن عبد العزی و گفتند روی جمع دیگران ...

میز اخبار امم سابقه برا او بخوانند و آنکه بسبب بلاغت عرب را القا شده و فصاحت از دو
قدر مخالفان منقول است بتحقیق و شرطهای در تکلم قرآن و آن نسبت میرسد بنظم و تمام کلمات از کلام
خفی کلام معجز نظام بود مخلوق و شقیق بعضی میشوند و بعضی نیز چه مشهور میدانند
و از این نسبت رسول و نیز گفته از قرآن نه نهایت بیشینیان است و دو کتابها نوشته
دیگر برای نو نوشته و ذکر شده است از کتب متقدمه و نوشته شده است از اینجا و
نوشتها رد را الله میشود در باب داد در ملکه نیز در صبح و شب از قرآن آیه گفته تا بلکه
هر چه از آن است در تعظیم بخواند و غیر از آنکه حفظ شود بر او بخواند و بلکه از این در است
بگوید که در دل تنها است و قرآن آنکه از او بیرون ازین است در بلند میداند که نوشته
بود در آنها و از همین داوری کلام معجز نظام مشتمل بر چهار دلیل است که از علوم شرعیه
و تمام فصحا و بلغا از آن آیات ابتدا که عاجز شدند و از چه جمله که میتوان است ساطع
اللآلی و فرق نه برگذشتگان کرده خصوص در سبکی خدای تعالی از آن شده و چه آن بر دوام
بگاه بوشته و رحم او در نزد است و در قلب که گفته وقال الرسول یا رب
ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا و عمل رسول ای بر دو کار و در سبکه
قوم من در جهت قریش چند گفتند از قرآن نوشتند بسبب آن نیز بعضی و بعضی خواندند
و این ایمان نیاوردند و از دست بگذشتند و از سینه قرآن اثری یافتند و خدای تعالی فرمود
وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک لنثبت
به فؤادک ورتلناه ترتیلا ولا یأتونک بمثل الا جئناک بالحق واحسن
تفسیرا و گفته اند که از نزد تدریج و فرود فرقان تا شق قرآن بر جمله یکباره چنانکه فرو
شد تورات و انجیل و زبور بر جمله اگر چه از کلام آیات بکلام دو تن تحت تفریق
در اوقات متعدده دل تو نیز تا به توفیق دو دولت تو بر حفظ و فهم آن تمکین یابیم
و با تحقیق اینکه بصیرت تو بیشتر در هر حادثه ای که آید باید در بر تو خواندیم
قرآن را از این چنین بعضی از آن بعضی خواندند با مهلت و تأنی در مدت متباعده
اعانت از سبب الهی یا سبب دیگر اسباب از جمله فواید نزول به تفریق این است که
در قرآن ناسخ و منسوخ هست و ناسخ یعنی غیر از منسوخ نازل شود چه جا که ناسخ و منسوخ
در یک آن و یکباره نازل شود دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر جوابها و سؤالهای بسیار و جواب در

عقب سؤال آید و غیر آن در شرایط برای توضیح جهت نیز در بیان تفرع نوشته
و طعن کافران بر آنکه کلام آورد بهر توجه ابتدا است و در آنجا هر کجا مطلع قول الهی را
نو کند و برآورد اگر بود نیکوتر است از دیگر سخن بر مطالع الهی در آنجا برای تو باد و
حق باد و دیم در مثل الهی را باطل نبود بلکه نیکوتر آورد این اعراض الهی بود در
هم سلسله گفته در این آیات باکره نفسیر و نزول قرآن به تفاریق که نیز مخلوقیت و
صورت آن لایق است و خدای تعالی در سوره شعرا فرموده طسم تلک آیات
الکتاب المبین لعلک باخع نفسک ألا یکونوا مؤمنین ان نشأ
ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین وما یأتیهم
من ذکر من الرحمن محدث الا کانوا عنه معرضین فقد کذبوا فسیأتیهم
انباء ما کانوا به یستهزءون سوگند بعزت و جلال و عظمت و انزال این سوره
اینها که در این بعید نیز قرآن و ظاهر الاعجاز و ظاهر کننده حق و باطل است
از جهت در آن جهت دل در آیات که فظ است بر وی بود و از این است که کفار بسیار زیاده بود
ایمان نیاورد از دل اگر شد و تعلقه در بر آن دارد طلب ایمان و در تکذیب ایشان است
اگر بخواهیم از آسمان نشانه از آیات خود بوده ایمان بیاورند نوبت پیامبر آورد
با هم از نیدان قاهره بر ایشان فرو میفرستیم تا گردنهای ایشان از هیبت و عظمت
و خوف آن آیه خاضع و منقاد شود و غیر از آن در صفت قرآن بعضی و غیر آنکه بیم
موعظه و تذکیر از جانب خدا بخشنده فرو فرستاده شده است غیر تبع آن است و سوره
از قرآن مجید تازه نیامد هیچ مگر از تکذیب آنکه از آن اعراض کردند شنیدند و استهزا
نمودند پس از دوش ایشان باید بیاید خبر آنکه بود با آن استهزا کردند و در این صفحه
وانه لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون
من المنذرین بلسان عربی مبین وانه لفی زبر الاولین اولم یکن
لهم آیة ان یعلمه علماء بنی اسرائیل ولو نزلناه علی بعض الاعجمین فقرأه
علیهم ما کانوا به مؤمنین پروردگار قرآن است از جانب جمیع آنچه در یک فرود نیامد از
عالمیان فرود آمده خدای عالم است قرآن روح الامین است بر دل تو میبر جبرئیل که
قرآن وجه پیامبر آن معمور بود و عرف تغییر و تبدیل از دو نفاق در دل خالص است

تا از هم دهند تا باشد خلق بود و این قرآن بزبان عربی هویدا و واضح [illegible]
نمودند، نخست توانی فهیم و نمیدانیم تمام کوشند و از این هر پیغمبری را بزبان قوم او تبلیغ رسالت مینمود و پیغمبرانی
که قبل از حضرت خاتم الانبیاء علیهم السلام بلغت عرب مبعوث شدند بعضی از آنها که گفته‌اند حضرت
هود و صالح و اسمعیل و شعیب صلوات الله علیهم و بدرستیکه ذکر قرآن و صفت پیغمبر آن
هر آینه در کتب پیشینیان مکتوب است پس معرفت حق و صدق [illegible]
قریش بودند نه بر صحت قرآن آنکه علمای بنی اسرائیل میدانند قرآن را [illegible]
و اینکه در کتب سالفه گذشته است [illegible] دانسته‌اند بر خبری موجب یقین و تحقیق آن
و اگر نیز نازل نمودیم قرآن را بر بعضی از عجم که [illegible] نیز بلغت عرب بود [illegible]
قرآن را بر ایشان بلغت ایشان با اینکه این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بود که عجم [illegible]
در نهایت فصاحت و بلاغت بخواند نمیبودند [illegible] ایمان آوردنی
[illegible] کفار و [illegible] میگفتند [illegible] دیگفته [illegible]
تا محبت عجم عاری است و [illegible] اهل البیت از ابو عبدالله
جعفر صادق علیه السلام روایت است که اگر قرآن بلغت عجم نازل میشد عرب به آن ایمان نمی‌آوردند
و چون بلغت عرب فرود آمد عجم به آن ایمان آوردند و این دلالت بر فضیلت عجم دارد [illegible]
كَذَٰلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ همچنانکه قرآن را بلغت عرب [illegible]
[illegible] بواسطه تلاوت قرآن بر ایشان در قلوب ایشان [illegible]
معانی و اعجاز آن [illegible] ایمان نیاوردند [illegible]
[illegible] الی آخر الآیة و [illegible] طسٓ تِلْكَ
آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ [illegible]
اشارت بسوره آیات قرآن و آیات کتاب روشن کننده است قرآن [illegible]
[illegible] قرآن و کتاب [illegible]
بصراط مستقیم و منهج قویم و [illegible] وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ
مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ و بدرستیکه تو ای محمد هر آینه تلقی میکنی قرآن را [illegible]
[illegible]
[illegible] فِي السَّمَاءِ

والارض

والارض الا فی کتاب مبین [illegible] و نوازل و غیر آن نیست در آسمان و زمین
جز آنکه نوشته شده است در کتاب روشن [illegible] در لوح محفوظ [illegible]
آن [illegible] از ملائکه [illegible] لوح محفوظ [illegible] إِنَّ هَٰذَا
الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ وَإِنَّهُ لَهُدًى
وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ بدرستیکه این قرآن [illegible]
[illegible] اختلاف میکنند [illegible]
[illegible] و احوال [illegible] و صفات [illegible]
[illegible] عزیر و مریم و عیسی علیهم السلام [illegible]
الانبیاء و صلوات الله علیهم [illegible]
و غیر از [illegible] معجزه پیغمبر [illegible]
از آنجمله [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible]
[illegible] و فوائد [illegible] در سوره [illegible]
قصص [illegible] طسٓمٓ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَىٰ
وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ [illegible] از سوره [illegible]
[illegible] نزول [illegible]
[illegible] موسی و فرعون [illegible]
و رسول [illegible] وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ
الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ
إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ [illegible] قرآن [illegible]

ایمان آورده‌ایم بآن و دانسته‌ایم کلام خداوند تعالی است در دلسته و رایت فرموده است
واز جانب پروردگار عالم است پیوسته که بعد از نزول قرآن باید از تلاوت
قرآن دست نکشد نزد بلوغ و مسلمانان نمودیم زیرا که در آیات متعدده از قرآن بتو
یافته وحقیقت نیز بوده است چنانچه میفرماید إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ
إِلَىٰ مَعَادٍ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ مَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ وَمَا
كُنتَ تَرْجُو أَن يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ وَلَا يَصُدُّنَّكَ
عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
پیوسته آنکس که فرض کرده است بر تو تبلیغ و تلاوت قرآن وعده کرده است ترا که هر آینه
هر آینه بازگرداند ترا بسوی معاد بازگشت که من که بگویم تو پروردگار من داناتر است بکسی
که آمده است براه راست که عبارت از توحید است و آنکه هست در گمراهی هویدا
و مقصود تو از امید داشتن تو هرگز امید داشتن نبود و بخاطر تو نیامد که نازل شود
بر تو این کتاب قرآن مگر رحمت از پروردگار تو بود و چون چنین است پس باید در این باب
البته یاری مکن کافران را و باید که بازندارند ترا از خواندن آیات خداوند عزوجل
بعد از آنکه نازل شد آیات بر تو و دعوت کن بخواندن مردم را بتوحید
و پرستش یزدان و باید که از جمله شریک آورندگان نباشی و خداوند تعالی در سوره
عنکبوت میفرماید اُتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ بخوان آنچه را وحی کرده شد بسوی تو
از قرآن و بر مردم بخوان و میفرماید وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ
فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ مَن يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا
إِلَّا الْكَافِرُونَ وَمَا كُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَّارْتَابَ
الْمُبْطِلُونَ بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ
بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ
عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ
يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و همانا که در قرآن پیغمبران
پیشین را ذکر کرده است و ذکر ایشان بسوی تو قرآن بوده که آنچه موافق کتب ایشان
در احکام دین است و مصدق آن بسی آنچه که ایشان را علم کتاب متقدمان در آیین اسلام

و حالا در

و اما آنکه او بیگانه قرآن بود که در دل شنیده بود جز از طلوع دولت اسلام و پیش از بعثت
رسول خدا صلی الله علیه و آله بسبب آنکه وقت او بود و توریت خوانده بود بقرآن گرویده
بجهت تفتیش و مشاهده و تکرار و تنظیم و رقم و مشابهت الهی و این اسلام و قرآن ایمان
آورده بود و از این گروه عرب یا اهل مکه یا کسی دیگر در وجه پیغمبر بوده از اهل کتاب
کسی هست که بیگانه قرآن با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشنیده ایشان کتاب تو
را درک کرده مراجعه کفار به یهود که کعب بن اشرف و مانند او از بزرگان اهل
و اشباه او و نصاری که بخواندند پیش از نزول قرآن هیچ که از کتب خوانده بودند
نوشته که بدان در سینه داشته‌اند و بعد خواندند و مطلق نوشته‌اند و کلمات را
که جامع علوم شریفه است بر آنها عارف کرده و تعلیم یافته که خارق عادت است و اگر خوانده
یا نوشته بودند این نظام که آن را عرب در اینکار افتاده و در گفته خود میخواندند و مینوشتند
لاجرم قرآن سوای کتب پیشینیان الفاظ آن که بر ما معلوم است و بعد از نزول علم
الهی متفرق از آنچه که آنحضرت خود از پیغمبران گذشته نوشته بود با میراث نبوت و غیره
که گفته شد بر آن کتاب عالم شده بود که در آن بر دلیل آن از آن جهت مطلب
نیافته تا آن را نوشته خط و قرائت نقل کرده است بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
معجزه آنحضرت بوده و معجزه ظاهر و در نهایت آنحضرت کلیه و شهرت نیز خوانده
در این زندگانی آنحضرت این فضیلت بود بطور اینکه داشت و معجزه مکرر در جایی که از
انبیا گذشته و سوره‌ها آیات رسول الله صلی الله علیه و آله اخبار کرده و قرائت
و این صورت نیز در آن است زیرا که در این تفسیر نقل کرده بود زمان قبل از نزول
قرآن معلق داشته و مذهب آنانکه آنحضرت بود از آغاز زندگانی تا پایان عمر آن را میدانسته
و جواب اقرب به واقع حروف تکرار پیغمبر بود که آن را لیکن خواندن و نوشتن بهر زمان و هر
عصری بر حسب مقتضای عهد و مردم او در کار آنحضرت بود که طور و شایسته است که از بهر
تعلیمات یاری علم و صفات و صفات که دانایان و جاهل بر ایشان بیکسان باشند که تمام علوم
دینی و جزئیه و جز آن ظاهر کرد در نگاه انوار باطنیه آن را بر وجه و در حکمت علوم
الهیه آنحضرت مشروع بلکه بطفیل نور مبارک فرموده و فروغ برکت که بر حسب مصالح و علم
دنیا و نا خوانده و نا نوشته بنظر ظاهر مردم خواند و نگاشت در دلبستان خطوط و

تحقیق در اینکه پیغمبر ...

و شهرستان علم و بهارستان حظوظ و نگارستان نقوش حق را امروز تجرد و ابتهاج دوام بخشد
نگارخانه مکتب نقش و خط نوشته بغمزه مسئله آموز صد مدرس اگر خط بیرون
از چه رفت در پایان عمر فرمود قلم و قرطاسی بیاورید لِکْتُبَ وَ کُتِبَ لَکُمْ شکل
اللام تعدی و آخر خبر و عبارت بیر فَاخْتَلَفَ اَهْلُ الْبَیْتِ فَاخْتَصَمُوا مِنْهُمْ
مَنْ یَقُولُ قَرِّبُوا یَکْتُبْ لَکُمُ النَّبِیُّ کِتَاباً لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ و در این عبارت
هر که گوید قلم و قرطاسی بود که بسته بغیر بیاورید تا آن را هر که بیابد بر نگارد از آن
نسخها نشد و نقل از دها و صد از غیر و صرف شاید باز فرمود کلمات بجمله از
قلم مفهوم نیگر آن آیات روایتی در سینهای آنانکه از علم بها و رشحه از دوام وحش صادق
علیه السلام روایت است ماها حافظ قرآنند ائمه معصومین علیهم السلام اجمعین باشند
و این خبر است از ائمه اهل البیت قرآن که آیات بینات معجزه است در سینهای صدور محفوظ است نیز باید
بیکبار خوانده و از بر بخوانند چه کتب بالفم معجز نیز و باقی از ... خوانده شکل از ادراک
کتابت بخوانند ... خبر لقرآن اختصاص دارد و نگر شد آنها را با سوره قرآن
پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار ... در ظلم دختار بدرجه کمال و غلو رسیده باشند و از داره
حق و صواب بیرون رفته باشند و گفتند کتاب که از جانب معبود است ... و فرا گیرند
پیغمبر صلی الله علیه و آله که نخست از پروردگار خود بگو چرا این سینه آیات و معجزه نمودند
هاشمی هر وقت ... خود را به هر کس بسته ... و نوشته و نمایان آن در قبضه
اقتدار و حیطه جاری نیست تا هر وقت هر چه بخواهی آیه بیاوریم و چرا این سینه را نوشتم
کنده ام ... و نمی شد انداز و تخفیف است تا سینه سینه را برد در جبه هویدا
آنکه فرستادیم بر تو قرآن شد در حالتیکه بر ایشان تلاوت میشود این عرب و نهایت فصاحت
و بلاغت ... اعجاز بر شکر دار او است هر آینه بخشایش و رحمت بزرگ است و پند و نصیحت
مر آن گروهی است که قبول قرآن نمودند و حق تعالی در سوره مبارکه روم فرموده وَ اَمَّا الَّذِیْنَ
کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِاٰیَاتِنَا و اما آنانکه کافر شدند و تکذیب کردند قرآن را و قَالَ الَّذِیْنَ
اُوْتُوا الْعِلْمَ وَ الْاِیْمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِیْ کِتَابِ اللّٰهِ اِلٰی یَوْمِ الْبَعْثِ و گویند آنانکه
عالم شده اند و ایمان آورده اید بدرستیکه درنگ کردید در ... و کتاب ... کردید
در دنیا و در کتاب خدا یعنی قرآن یا در لوح محفوظ یا در علم خدا یا در لوح محفوظ ... ثابت

تا روز بعثت

تا روز برانگیختن و حق تعالی فرموده وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِیْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ
و هر آینه بیان کردیم برای مردمان در این قرآن از هر گونه مثلی که بود در ثواب و عقاب و حشر و نشر
و صحت رسالت پیغمبر وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِاٰیَةٍ لَیَقُوْلَنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوا اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا مُبْطِلُوْنَ
و اگر بیاوری برای ایشان آیتی از آیات قرآن هر آینه گویند آنانکه کافر
شده اند از فرط عناد و لجاج که دیده اید نیستید شما مگر دروغ گویان و فرو
کنندگان و نیستید شما مگر باطل و فرموده در سوره مبارکه لقمان الٓمّٓ تِلْکَ اٰیَاتُ
الْکِتَابِ الْحَکِیْمِ هُدًی وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِیْنَ منم خدا و این است که آنها سخنان را ایمان است
این آیات قرآن است آنچه مشتمل است بر حکمت ... گوینده آن الله تعالی است حکیم است
در حالتیکه آن آیات راه نماینده و بخشش است از خدای تعالی مر نیکوکاران را و مِنَ النَّاسِ
مَنْ یَشْتَرِیْ لَهْوَ الْحَدِیْثِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ یَتَّخِذَهَا هُزُوًا اُولٰئِکَ
لَهُمْ عَذَابٌ مُهِیْنٌ وَ اِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِ اٰیَاتُنَا وَلّٰی مُسْتَکْبِرًا کَاَنْ لَمْ یَسْمَعْهَا کَاَنَّ فِیْ اُذُنَیْهِ وَقْرًا
فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ و از مردمان کسی است که میخرد سخنان بیهوده را از برای گمراه کردن مردمان
از متابعت قرآن یا باز دارد او با جهالت از راه خدا بی علم در افکند دلها فرا دهند هزار بار
تحریک این گروه را عذاب است خوار کننده و چون خوانده شود بر این شخص ... لهو
مذکور خریده و در آن گروه بر او آیات ما ... باز گرداند ... مردمان ... مشغول از
و از دین ... و آیات قرآن ... آیات ... را خوانده شود از ... کبر و گویا
اصلاً نشنیده ... در گوشهای او ... و سنگینی است ... بشارت ده این کسی را
بعذاب درد ناک و ... در سوره مبارکه تنزیل ... الٓمّٓ تَنْزِیْلُ الْکِتَابِ لَا رَیْبَ
فِیْهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اَمْ یَقُوْلُوْنَ افْتَرٰاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا
مَا اَتٰیهُمْ مِنْ نَذِیْرٍ مِنْ قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُوْنَ این سوره یا قرآن که ... است از
اسرار الهی از محکمات الکتاب آیه آیه سوره سوره در اوقات مختلفه بی شک در قرآن نیست
و بلاشبهه از حضرت پروردگار عالمیان فرستاده شده است آیا ... میگویند بر بافته است
قرآن را محمد صلی الله علیه و آله و نه چنان است ... گویند بلکه قرآن حق است و در حق
او فرو آمده است از تو پروردگار تو تا بیم دهی از عذاب الهی قومی را که نیامده است
پیغمبر بیم دهنده پیش از تو یعنی در زمان فترت ما بین عیسی و خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله

به مرحمت شفقت و مهربانی گردد جمله جا حق اندر نهد و من اظلم ممن ذکر بآیات ربه
ثم اعرض عنها انا من المجرمین منتقمون کیست ستمکارتر از کسیکه پند دهیم مر او را
بقرآن پس از آن اعراض کند از آن بدرستیکه ما از مجرمان انتقام کشنده‌ایم و خداوند
کریم در سوره مبارکه سبا میفرماید ویری الذین اوتوا العلم الذی انزل الیک
من ربک هو الحق ویهدی الی صراط العزیز الحمید و میبینند آنانکه ایشانرا داده شده
دانش علما اکثر که آنچه فرو فرستاده شده است بتو از پروردگار تو یعنی قرآن راست و درست است
و راه مینماید براه خداوند یکه غالب است بر همه ستوده شده است بر نعمتها و احسانها و خداوند
علیم در سوره مبارکه فاطر میفرماید ان الذین یتلون کتاب الله واقاموا الصلوة
وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة یرجون تجارة لن تبور لیوفیهم
اجورهم ویزیدهم من فضله انه غفور شکور والذی اوحینا الیک
من الکتاب هو الحق مصدقا لما بین یدیه ان الله بعباده لخبیر بصیر ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد و
منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر بدرستیکه آنانکه
میخوانند قرآن را و بپا داشتند نماز را و انفاق کردند از آنچه روزی دادیم
ایشانرا پوشیده و آشکارا امیدوار میباشند تجارتی را که هرگز تباه نمیشود
تا تمام بدهد ایشانرا خداوند مزدهای ایشانرا و اجرهای ایشانرا تمام
و زیاده میکند از فضل خود بدرستیکه خداوند آمرزنده مزد دهنده است و آنچه وحی کردیم بسوی تو از قرآن حق است
و تصدیق کننده کتب سابقه که پیش از وی است بدرستیکه خداوند بر بندگان خود
خبیر است و بینا است پس از آن میراث دادیم کتاب را به آنانکه برگزیدیم از بندگان خود
پس بعضی از ایشان ستمکارند بر نفس خود و بعضی میانه رو و بعضی سبقت گیرنده به نیکوئیها
و این است فضل بزرگ
بهنگویها ... قرآن ... خداوند ... بزرگ ... در سوره مبارکه فصلت

در سوره یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین امیرالمومنین صلوات الله علیه روایت
در یس است که یس از نامهای رسول خدا است و انا مع ... علیه ... یعنی ای سید رسول
خدا بسوی انسانها یعنی از جمیع مردم قرآن نامیده محمد و احمد و عبدالله
و طه و یس بسیار نامیده اهل البیت رسول الله را یس گویند مکوفه ... ایشان
منم و بعضی از علما گفته‌اند یس از نامهای قرآن و نامی از نامهای خداوند است و
بعضی گفته‌اند نام همین سوره مبارکه است و الحمد لله که طه نیز از نامهای رسول خدا است
جا نمد آل طه نیز میگویند و گفته‌اند طه یعنی یا ...
... و مزمل و مدثر نیز از نامهای آنحضرت است ... قسم یاد میکند بحق این
قرآن محکم و استوار در کلمات ... بدرستیکه تو یقینا از رسولانی
... فرو فرستاده شده از جانب خداوند تنزیل العزیز الرحیم این قرآن
فرو فرستاده شده خداوند غالب و مهربان و میفرماید انما تنذر من اتبع الذکر و
خشی الرحمن بالغیب فبشره بمغفرة واجر کریم جز این نیست که بیم میکنی
کسی را که پیروی کند قرآن را و بترسد از خداوند ...
بدرستیکه بشارت ده او را به آمرزش و اجر کریم و میفرماید
وما تاتیهم من آیة من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین و نمی‌آید ایشانرا
هیچ آیتی از آیات پروردگار ایشان ... و باید بمعجزات و دلایل
... مگر اعراض کنند و روی بگردانند آیات ...
... و غیر از آن ... و ما علمناه الشعر وما ینبغی
له ان هو الا ذکر وقرآن مبین یا موحدیم پیغمبر را شعر ... سزاوار
شعر ... مانند نظم ... شعر کلام ...
... قرآن ...
موعظه ... لینذر من
کان حیا ویحق القول علی الکافرین ... قرآن ...
... و ... خداوند ...
... سوره مبارکه

صافات میفرماید فَالزّاجِراتِ فَالتّالِیاتِ ذِکْراً سوگند یاد میکند بآن فرشتگان که شیاطین را از
صعود بآسمان باز میدارند و بآن علمای که مردم را از فسق منع میکنند و بآن مردمان که تسبیح و تحمید
الهی میخوانند و بقاریان قرآن که در اثنای تلاوت میخوانند و در سورهٔ مبارکه ص
میفرماید صٓ وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ اهل عرب گفته‌اند که صاد ... و تفسیر کلمه
صاد محمد قلوب العارفین بالقرآن ... سوگند ... حقیق ... در
حکم خداوند ... بحقیقت صاد و بقرآن ... خداوند
... مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ أَأُنْزِلَ
عَلَیْهِ الذِّکْرُ مِنْ بَیْنِنَا بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِنْ ذِکْرِی ... این سوره ... غیر
از وحدانیت خدای و قطع ... در ملت ... عیسی علیه السلام ... از
... قائل ... توحید ... توحید ... بر ...
... دروغ ... قریش ...
لاجرم ... قرآن و نقام نبوت ... لا ...
قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله ...
... قرآن ... محمد صلی الله علیه و آله ... اعتقاد ... و بعضی ...
... قرآن ...
... رسول ... خلاق ... در همین سورهٔ ...
... قرآن ... کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَیْکَ مُبَارَکٌ
لِیَدَّبَّرُوا آیَاتِهِ وَلِیَتَذَکَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ این کتابیست که فرو فرستادیم ...
... در آیات ...
... در آیات ... کتاب و حقایق معانی و تفسیر آن ...
... عقول ...
إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْعَالَمِینَ ... قرآن ...
... قرآن ...
... پیغمبران ...
در سورهٔ مبارکه زمر میفرماید تَنْزِیلُ الْکِتَابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَیْکَ

الکتاب

الْکِتَابَ بِالْحَقِّ فرو فرستادیم قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله ... خداوند غالب
بر تمام خلایق در تمام احوال و متعالی از ... اقوال و احوال و محفوظ از
تغییر و تبدیل قرآن است و خداوند تعالی میفرماید اللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ کِتَاباً مُتَشَابِهاً
مَثَانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِینُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ
إِلَیٰ ذِکْرِ اللّٰهِ ذٰلِکَ هُدَی اللّٰهِ یَهْدِی بِهِ مَنْ یَشَاءُ وَمَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ
مِنْ هَادٍ خداوند فرو فرستاد نیکوترین سخن ... قرآن عظیم ...
... و معجز ... تمام فصاحت و بلاغت بالغه
... کتب ...
از حیث تکرار قصص و مواعظ و احکام و اوامر و نواهی و وعد و وعید ...
خوف و وعید ... قرآن است ... از عقاب ...
نرم ... آیات رحمت و مغفرت ...
... خشیت و قشعریره ...
... بندگان ...
... خدا راه ...
...
... وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِی هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ
لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ قُرْآناً عَرَبِیّاً غَیْرَ ذِی عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ ...
... در این قرآن ...
از احوال امم ماضیه و قرون سالفه ...
قرآنی است بزبان عرب ... از حق ... انحراف ... طریق مستقیم ...
و در معانی آن ... کجی و انحراف ... و در حقیقت آن ...
این چنین قرآن عظیم القدر ...
... در معانی آن ... و در این آیه ... خداوند ...
...
و خداوند تعالی میفرماید إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَیٰ فَلِنَفْسِهِ

ومن ضل فانما یضل علیها وما انت علیهم بوکیل در رسته‌ها فرود تا کلام بر تو
این قرآن سوره‌ای است ... ما فرستادیم ... برای دوری و بیان معانی معالی
و مطالب هر کس بقرآن رجوع نماید ... و امر و نواهی آن ... زاو معبود
و هر کس از این راه رو گردان ... دچار ... نکال شود و تو جابر نیستی
بایمان و بر قلوب ایشان حافظ نیستی و از ضلالت مانع نگردی ... از دست
قرآن تو برهانی است و غیر از ابلاغ در این راه تکلیفی بر تو نیست ... تکلیف بر ...
... سوره مبارکه ... فرود تا کلام بر تو قرآن ...
... فرو فرستاده ... و حجتی بر حدوث مخلوقیت
قرآن روشن ... در سوره مبارکه مؤمن میفرماید حم تنزیل الکتاب
العزیز العلیم ... خداوند تعالی ... قرآن ... این قرآن
از جانب ... خداوند ... غالب و ...
در بالاتر ... بجمیع خلایق و مصالح و حکم ما یجادل فی آیات الله
الا الذین کفروا مجادله نمیکنند در آیات قرآن مگر ...
... الم تر الى الذين يجادلون في آيات الله
انى يصرفون الذين كذبوا بالكتاب وبما ارسلنا به رسلنا فسوف
يعلمون ... و سایر معجزات نبوت
... از طریق قرآن ...
... قرآن ... کتب آسمانی ...
... و خداوند تعالی در سوره مبارکه
سجده میفرماید حم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا
لقوم یعلمون بشیرا ونذیرا قرآن کتابی است ... از جانب خداوند رحمن
و رحیم است کتابی است ... آیاتش ... معانی ...
... و خداوند تعالی در سوره مبارکه شوری میفرماید وکذلک
اوحینا الیک قرآنا عربیا ... و ان الذین اورثوا الکتاب
من بعدهم لفی شک منه مریب ...

ماضیه

... نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام ... مراد بود
... از زمان ... قرآن ...
در قرآن ... و خداوند تعالی میفرماید الله الذی انزل
الکتاب بالحق والمیزان ... قرآن ...
... و میزان ... ام یقولون افتری علی الله کذبا
فان یشاء الله یختم علی قلبک ویمح الله الباطل ویحق الحق بکلماته انه
علیم بذات الصدور ...
... قرآن ...
...
... وکذلک اوحینا
الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه
نورا نهدی به من نشاء من عبادنا وانک لتهدی الی صراط مستقیم ...
... قرآن ...
قرآن ...
... قرآن ...
...
...
...
... خداوند تعالی ... قرآن ... مخلوقیت
...
...
...
...
و خداوند تعالی در سوره مبارکه زخرف میفرماید حم والکتاب المبین ...
... افنضرب عنکم الذکر صفحا ان کنتم قوما مسرفین ...

از جهت قرآن بود که نزد ایشان منزول سازیم تا سو از انزال قرآن و الزام حجت بوسیله عوض
نموده تا از آن و بعضی [illegible] کرده را هم تو بر [illegible] نیز آنکه در تکذیب قرآن
مبالغه کنند، از انزال آن باز نمی ایستیم و جهت [illegible] غوایت و ضلالت نمی گذاریم
بلکه باعث نزول آن هم و برای الزام حجت تمام وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ وَ[illegible]
قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ و [illegible]
نخ حق گفتند [illegible] قرآن [illegible] کردند [illegible] و باور
[illegible] ولقد [illegible] تمام شده است از قرآن بر مردی بزرگ [illegible]
از [illegible] فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ
مُّسْتَقِيمٍ وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ [illegible] دراز
[illegible] شده است [illegible] احکام [illegible] و لوازم آن [illegible]
[illegible] و تحقیق [illegible] شده [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] ساير [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] آن و تعظیم [illegible] آن [illegible] در سوره دخان [illegible]
حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ [illegible]
[illegible] و حکمت و [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] برکت و عظمت [illegible] و [illegible]
[illegible] از لوح محفوظ [illegible] نزول
[illegible] قرآن [illegible] آن [illegible]
فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ [illegible]
قرآن [illegible]
[illegible] آن [illegible] قرآن [illegible] در سوره [illegible] حم تَنزِيلُ
الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ
فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ [illegible] قرآن [illegible]

میخوانم

میخوانم [illegible] [illegible]
از [illegible] و دلایل [illegible] آیات [illegible]
آیات [illegible] و دلائل [illegible]
[illegible] هَٰذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ [illegible]
قرآن [illegible]
[illegible] از ضلالت [illegible]
[illegible] ایقان و در سوره [illegible] احقاف [illegible] حم تَنزِيلُ
الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ [illegible] سوره شریفه [illegible]
[illegible] وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي
مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَكَفَرْتُم
[illegible] وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ [illegible] قرآن از [illegible]
[illegible] از اولاد یعقوب [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
قرآن [illegible] وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَٰذَا

إِفْكٌ قَدِيمٌ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً و [illegible]
[illegible] قرآن و کتب [illegible] بگویند این قرآن دروغ کهنه است
[illegible] نیز [illegible] دروغ [illegible] از قرآن کتاب
موسی [illegible] در حالیکه [illegible]
[illegible] وَهَٰذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ
لِّسَانًا عَرَبِيًّا و این قرآن کتابی است تصدیق کننده کتب [illegible] در حالیکه زبان
عربی است یا تصدیق کننده [illegible] زبان عربی [illegible] وَإِذْ
صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا
قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ
مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ [illegible]
[illegible] از جن [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
محمد صلی الله علیه وآله [illegible] وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ
سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ذَٰلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِن رَّبِّهِمْ [illegible]
[illegible] قرآن کریم [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible] أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ
كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ [illegible] قرآن

دنیا [illegible]

و سایر حجج [illegible] توحید [illegible]
[illegible] أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ
أَقْفَالُهَا [illegible] قرآن و موعظ [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] سوره [illegible] أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِن كَانُوا صَادِقِينَ [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
سوره النجم [illegible] أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ وَأَنتُمْ
سَامِدُونَ [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
قرآن [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] وَلَقَدْ جَاءَهُم مِّنَ الْأَنبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ
مِن مُّدَّكِرٍ [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible] در سوره مبارکه

الرحمن یعنی الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان خداوند بسیار بخشنده رحمتش به هر چیز و هر ذره رسیده است آموخته است قرآن را و تجیب [illegible] جنس آدمیان را [illegible] آدم [illegible] الضمیر [illegible] و کتاب التکلم [illegible] بیان را [illegible] و فهم و تمیز میان حق و باطل و خیر و شر [illegible] بقول ابن عباس مراد از انسان حضرت آدم علیه السلام است [illegible] اسماء را بعد [illegible] آدم علیه السلام [illegible]

و خداوند [illegible] در سوره واقعه [illegible] فلا اقسم بمواقع النجوم وانه لقسم لو تعلمون عظیم انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین افبهذا الحدیث انتم مدهنون وتجعلون رزقکم انکم تکذبون پس [illegible] از حقیقت قرآن [illegible] آن [illegible] قرآن [illegible] الیه [illegible] بمواضع [illegible] ستارگان [illegible] [illegible] هر آینه [illegible] در [illegible] عقل [illegible] اکثر [illegible] قرآنی است [illegible] قرآن [illegible] [illegible] لوح محفوظ است [illegible] فرشتگان [illegible] ذنوب صغیره و کبیره [illegible] و اوصاف [illegible] و اخلاق [illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible] اصوات صغیره و کبیره [illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible] و [illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible] تمام حظوظ و فواید و نعمتهای دنیویه و اخرویه [illegible] و [illegible] دولت [illegible] و [illegible] و عافیت و [illegible] مرض ظاهری و باطنی [illegible] موهبت [illegible] تکذیب [illegible] و در این آیه [illegible] قرآن [illegible] [illegible] مخلوقیت آن [illegible] لوح محفوظ [illegible] مخلوق [illegible] مخلوق [illegible]

و خداوند [illegible] در سوره [illegible] حدید [illegible] هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور [illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible] در سوره [illegible] [illegible] انزلنا آیات بینات [illegible] قرآن [illegible]

و خداوند [illegible] در سوره [illegible] حشر [illegible] لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون [illegible] قرآن [illegible] [illegible] قرآن [illegible] [illegible] و خداوند [illegible] در سوره [illegible] یریدون لیطفئوا نور الله [illegible] نور حق [illegible] قرآن [illegible] و خداوند [illegible] در سوره [illegible] جمعه [illegible] هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین [illegible] ناخواننده [illegible] نویسنده [illegible] قرآن [illegible] [illegible] الکتاب [illegible] قرآن [illegible]

بیان حدیث است و در کتب متفرقه بیان وجه بوده قائم اخبار آن باب [illegible] جمله در کتاب شعیا
یا شعیب علیهم السلام مذکور است [illegible] الّا [illegible] [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] [illegible]
[illegible] بود [illegible] عقاید وهدایة خلق
در امور [illegible] قرآن و احکام شریعت و معالم دین و اگر چه [illegible] از مبعث حضرت
خیر [illegible] در [illegible] و عادت [illegible] جاهلیت [illegible] [illegible]
مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ
الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ [illegible]
[illegible] تورات [illegible] موافق تورات [illegible] آن [illegible] موافق
[illegible] قرآن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] علم و شفقت [illegible] آن [illegible]
آن [illegible] [illegible] و شفقت
[illegible] قرآن [illegible] هر که حفظ قرآن [illegible] و [illegible]
آن [illegible] از آیه [illegible] [illegible] خدا
[illegible] [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] تورات
و قرآن [illegible] [illegible] در سوره [illegible]
تغابن [illegible] فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا [illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible] قرآن است
و در سوره [illegible] قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] الآیة و در سوره [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] قرآن
[illegible] و در سوره [illegible] إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ [illegible]
فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ [illegible]

بجزا نو

بجزا [illegible] وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ
وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] در سوره [illegible]
[illegible] فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَمَا
هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ
تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا
مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ وَإِنَّهُ
لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ وَإِنَّهُ
لَحَقُّ الْيَقِينِ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عقوبت [illegible]
محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]

قرآن سبب حسرت کافران است و قیمت ثواب مؤمنان و عذاب کافران است [illegible]
قرآن بکلام رب [illegible] و حکمت در آن [illegible] از عجائب [illegible] شده است
پس تسبیح بگوید [illegible] پروردگار [illegible] تمام [illegible]
[illegible] طریق و حق [illegible] از قرآن و غیر آن و در سوره [illegible]
قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا
عَجَبًا تا آنکه عَلَى اللَّهِ كَذِبًا [illegible]
قرآن [illegible] پس گفتند بقوم خود [illegible]
کتابی عجیب و شگفت و کلامی بدیع [illegible]
راستی و صواب و صلاح [illegible] پس ایمان آوردیم بقرآن و هرگز شریک نیاوریم
بپروردگار خود [illegible]
دروغ لاجرم [illegible] قرآن [illegible]
بر خدای دروغ [illegible] وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ
آمَنَّا بِهِ [illegible] قرآن [illegible] وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ
[illegible] عَلَيْهِ لِبَدًا [illegible] قرآن [illegible]
ازدحام [illegible] در سوره [illegible] وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا
إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible] فَاقْرَءُوا
مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ [illegible] فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ [illegible]
قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از قرآن [illegible]

[illegible] السوره

و از [illegible]
[illegible]
[illegible]
و مخلوقیت قرآن
[illegible]

در سوره [illegible] فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ
فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ تا آنکه [illegible] كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ
وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ
پس حسرت [illegible] کافران [illegible] از قرآن [illegible] از قرآن
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در سوره [illegible]
لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا
قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ [illegible]
و در سوره [illegible] إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] سوره [illegible]
[illegible] وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا
[illegible] در سوره [illegible] فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ
يُؤْمِنُونَ [illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]

ودر سوره عبس میفرماید کلا انها تذکرة فمن شاء ذکره فی صحف مکرمة
مرفوعة مطهرة بایدی سفرة کرام بررة یعنی به درستیکه قرآن نیز کتابیست از
پندیست مر خلایق را [illegible] باین [illegible] پس هر کس خواهد حفظ
کند آنرا و فرا موش نکند [illegible] در صحیفه [illegible] قرآن در
صحیفه مکتوب از لوح محفوظ نوشته است یا در لوح محفوظ یا صحف انبیاء لقوله تعالی
ان هذا لفی الصحف الاولی [illegible] نوشته شده [illegible] در [illegible]
[illegible] بلند قدر پاکیزه [illegible] از دست [illegible] شیاطین [illegible]
[illegible] الملائکه [illegible] نویسندگان نیز فرشتگان
[illegible] نوشته [illegible] میان خدا و رسولان از فرشتگان
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] مفسرین گویند قرآن [illegible] از لوح محفوظ [illegible]
فرشتگان [illegible] نویسندگان [illegible] جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر نازل
[illegible] آیه [illegible] قرآن [illegible]
و خدای تعالی در سوره [illegible] انه لقول رسول کریم [illegible]
وما هو بقول شیطان رجیم [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] ان هو الا ذکر للعالمین [illegible] قرآن [illegible]
عالمیان [illegible] لمن شاء منکم ان یستقیم [illegible]
[illegible] در سوره [illegible] انشقت [illegible] واذا قرئ
علیهم القرآن لا یسجدون بل الذین کفروا یکذبون [illegible]
قرآن [illegible] قرآن [illegible]
و خدای تعالی در سوره [illegible] بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ [illegible]

گوید و مکتوب

گوید و مکتوب قرآن [illegible]
شریف [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] در لوح [illegible]
[illegible] لوح ظرف و قرآن [illegible] مظروف و ظرف
و مظروف [illegible] و خدای تعالی در سوره [illegible] انه لقول فصل
وما هو بالهزل [illegible] در این سوره [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] در سوره [illegible] فذکر ان
نفعت الذکری سیذکر من یخشی [illegible]
[illegible] ان هذا لفی الصحف الاولی
صحف ابراهیم وموسی [illegible] در این سوره شریف [illegible] در صحف
[illegible] صحف ابراهیم و صحف موسی
[illegible] الواح توریة [illegible] ابوذر غفاری علیه الرحمة [illegible] رسول خدا
صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوذر [illegible] صحف [illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] صحف ابراهیم
علیه السلام [illegible] ینبغی للعاقل ان یکون حافظا للسانه عارفا بزمانه مقبلا
علی شانه [illegible]
[illegible] در سوره [illegible] انا انزلناه فی لیلة القدر [illegible]
قرآن [illegible] قرآن مجید [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] از لوح محفوظ [illegible] بیت العزة [illegible] الامین [illegible]
[illegible] آیه سوره [illegible] در سوره

بینة فیه لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی
تأتیهم البینة رسول من الله یتلوا صحفا مطهرة فیها کتب قیمة
[illegible] از انبیا [illegible] از لوح
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] قرآن [illegible]
میخواند رسول خدا [illegible] صحیفه‌ها [illegible] از کذب [illegible]
قرآن [illegible] صحیفه نوشته [illegible] ناطق بحق [illegible]
نوشته [illegible] از لوح محفوظ و پیغمبر صلی الله علیه و آله
[illegible] در صحف [illegible] صحف [illegible] گویند [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] فلاصه [illegible] اهل کتاب و مشرکین
[illegible] پیغمبر [illegible] ایمان
[illegible] ظلمت [illegible] ضلالت [illegible]
[illegible] آیه شریفه [illegible] سابقه [illegible] کتاب [illegible] علیهم السلام
[illegible] قرآن کریم است [illegible] مخلوقیت و حدوث قرآن [illegible]
[illegible] قرآن محمد صلی الله علیه و آله [illegible] سوره [illegible]
کتب سماویه [illegible] برابر [illegible]
در این عصر روز چهارشنبه [illegible] شهر رجب الاصب مطابق [illegible] ماه جوزا [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] این بنده حقیر [illegible] عنه از تحریر آیات شریفه [illegible]
[illegible] علامه مجلسی علیه الرحمه در [illegible] الانوار از سوره
[illegible] قرآنی [illegible] این بنده [illegible]
[illegible] واقع است [illegible]
[illegible] القوی
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سوره [illegible]

معروف [illegible] غلب اقوام [illegible]
این بنده [illegible] جمله [illegible] ممتاز است [illegible]
[illegible] این بنده [illegible] فرزندان [illegible]
بنده [illegible] بزرگتر [illegible] الله [illegible]
[illegible] المرداب [illegible]
[illegible] امیر الامراء [illegible] مظفر الدین [illegible]
مرحوم [illegible] میرزا نظام الدین خان غفاری کاشانی [illegible] معارف و علوم
[illegible] علیه [illegible] مرحوم [illegible]
[illegible] مرحوم [illegible] فرخ خان امین الدوله [illegible]
[illegible] کاشان [illegible] غفاری [illegible]
[illegible] جندب بن جناده غفاری علیه الرحمه
از [illegible] رسول [illegible] سلمان فارسی و مقداد [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible]
[illegible] تألیف
[illegible] علوم ریاضیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معروف [illegible]
[illegible] الاعظم [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] خان [illegible] اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آنحضرت در بقعه مخصوصه متعلقه به [illegible] مرحومه [illegible] خانم طلعة الدوله صبیه مرحوم سردار [illegible]
جلال الدین میرزا ابن خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار همشیره نواب [illegible]
والده حضرت [illegible] عزیزالله میرزا ظفر السلطنه وزیر جنگ سابق دولت علیه [illegible]
عظام و امرای [illegible] و [illegible] ممالک [illegible] از بناهای خود مرحوم لسان الممالک
[illegible] در جوار مرقد زوجه [illegible] مرحوم میرزا عبدالرحیم خان کلانتر [illegible] نظمیه
دار الخلافه والد مرحوم میرزا ابوالقاسم خان متخلص به [illegible] خان پسر مرحوم میرزا [illegible] از
طرف مادر به مرحوم لسان الملک [illegible] بزرگتر [illegible] در همین مکان مقدس
در مقابل ضریح و [illegible] رواق و علویه خانم زوجه مرحوم میرزا [illegible] خان [illegible] الدوله
برادر [illegible] مرحوم لسان الممالک [illegible] در همین زمین [illegible]
[illegible] مرحوم مغفور میرزا [illegible] ناسخ التواریخ برادر بزرگتر [illegible]
[illegible] در بقعه [illegible] مقدس [illegible]
[illegible] مرحوم [illegible]
[illegible] جلال الدین میرزا [illegible] عزیزالله الدوله زوجه مرحوم
[illegible] میرزا محمد علی خان مصدق الدوله برادر بزرگتر [illegible] لسان الممالک [illegible]
والده [illegible] مرحوم [illegible] خان [illegible]
[illegible] امام رضا علیه التحیة والثنا [illegible]
شد و [illegible] مرحوم مغفور فتحعلی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] مرحوم مغفور [illegible] جلال الدین میرزا [illegible]
[illegible] مرحوم [illegible] الدوله [illegible]
زوجه مرحوم مصدق الدوله [illegible] خان مصدق الدوله [illegible]
[illegible] مرحوم لسان الممالک [illegible]
طلعة الدوله [illegible]
امیر [illegible] امیر جلال الدین خان لسان الممالک [illegible]
اخلاق [illegible]

دختر [illegible]

و حضرت [illegible] فرزند [illegible] جناب امیر [illegible] امیر [illegible] خان ذکاء الدوله [illegible]
وزارت [illegible] طلاوات [illegible]
[illegible] فارس [illegible] احمد شاه قاجار [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] جناب امیر مظفر الدین خان سردار
[illegible] امریکا و فرنگستان [illegible]
و علم [illegible]
[illegible] دولت علیه [illegible]
[illegible] جناب امیر [illegible] خان [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible]
جناب لسان الممالک [illegible] نواب [illegible] ظفر السلطنه [illegible]
ازدواج [illegible] الدوله [illegible] جناب [illegible]
[illegible] جناب امیر مظفر الدین خان [illegible] جناب امیر [illegible]
خان نواب [illegible] الدوله [illegible]
[illegible] خان [illegible] الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] مرحوم لسان الممالک [illegible] زوجه جناب میرزا [illegible] خان [illegible]
الدوله پسر مرحوم مصدق الدوله [illegible] نصرت [illegible] الملوک
زوجه نواب [illegible] الدوله پسر مرحوم [illegible] محمد تقی میرزا [illegible] الدوله برادر
[illegible] ناصر الدین شاه [illegible]

[illegible] فرح الدوله
زوجه جناب میرزا [illegible] خان [illegible] مرحوم [illegible] خان [illegible] مرحوم [illegible]
میرزا [illegible] خان [illegible] مرحوم [illegible] فرخ خان امین الدوله [illegible]
[illegible] خانم [illegible] مرحوم میرزا [illegible] مرحوم امین الدوله [illegible]
امین الدوله [illegible] میرزا [illegible] قائم مقام پسر مرحوم امین الدوله [illegible] مرحوم میرزا

مرحوم امین الدوله موسوم شد از بطن اشرف الدوله لذا در ... امین الدوله پس از وفات
امین الدوله به زوجیت مرحوم [illegible] در آمده ... اللطف ازو متولد شد [illegible] دقیقه
[illegible] نظره لذا تا در دار الخلافه طهران [illegible] غالباً از حضور و صحبت [illegible]
بهره ور بعلم الفقه در [illegible] فرزند [illegible] قائم مقام در کاشان هستند و جناب قائم مقام
بسبب علت مزاج و تغییر [illegible] در کاشان [illegible]
و در باب صحت مزاج [illegible] لذا [illegible] مرحوم [illegible]
[illegible] الملوک و اختر [illegible] الملوک [illegible] السلطنه
در سن طفولیت و در زمانه [illegible] لذا طلعة الدوله [illegible]
[illegible] نواب علیه [illegible] صبیه [illegible] میرزا [illegible]
در [illegible] فرزندی از این [illegible] متولد
این [illegible] و دقت و قابلیت این علم هستند و [illegible]
[illegible] طایفه و با زبانها [illegible] و احترام [illegible]
[illegible] توقف دارند بجمله این طایفه جلیله غفاری در این عصر اول طایفه کاشی هستند
ابو ذر غفاری علیه الرحمه [illegible] دارالخلافه [illegible] لذا [illegible] در تفحص این بنده در کتب رجال
مطابق [illegible] عالم [illegible] به [illegible] محمد بن علی [illegible] در کتاب تلخیص المقال فی تحقیق احوال
الرجال مشهور بکتاب رجال وسیط [illegible] جمال الدوله [illegible]
[illegible] این کتاب [illegible] نسخه [illegible]
بخط محمد رفیع بن محمد [illegible] عبد الملک
ابی ذر غفاری از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] برادر جناب
ابی ذر علیه الرحمه است بنی غفاری در کاشان و سایر بلاد [illegible] دارای
مناصب و [illegible] عالیه هستند و اینکه جناب [illegible] میرزا محمد [illegible] الدوله و [illegible]
خان صاحب [illegible] فرزند [illegible] مرحوم مغفور میرزا [illegible] امین الدوله [illegible] مرحوم [illegible] خان
امین الدوله و جناب [illegible] محمد ابراهیم خان معاون الدوله و جناب [illegible] میرزا
[illegible] قائم مقام و جناب امین [illegible] الدوله و جناب [illegible] الدوله پسر
مرحوم میرزا محمد علی [illegible] جناب [illegible] در [illegible] وزرا و [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

و اشراف [illegible] و [illegible] دار الخلافه [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] این ملک هستند جناب [illegible] الدوله [illegible] مرحوم محمد کاظم خان [illegible]
پسر مرحوم محمد [illegible] خان [illegible] مرتضی دارای مقام [illegible]
[illegible] جلیله و کمالات و ذوق سلیم و عقل مستقیم و اخلاق حسنه و حسن [illegible]
و [illegible] و کیفیت مخصوص [illegible] هستند [illegible] این طایفه بزرگ [illegible]
[illegible] که در [illegible] این جلیله الله
[illegible] این طایفه [illegible] و این بنده اقلاً ادراک
[illegible] مرحوم میرزا [illegible] خان [illegible] سابق
[illegible] و [illegible] خط و انشاء و سیاق [illegible]
[illegible] نوشته [illegible]
این طایفه جلیله و آباء و اجداد [illegible] داشته [illegible] دیوان
اشعار مرحوم [illegible] خان [illegible] اشعار [illegible]
[illegible] دیوان اشعار مرحوم میرزا [illegible] خان [illegible] پسر مرحوم میرزا [illegible] خان [illegible] مرحوم
امین الدوله [illegible] میرزا [illegible] خان [illegible] بود در
[illegible] این بنده [illegible] نوشته بطبع [illegible] مطبوع [illegible] جناب [illegible]
[illegible] الدوله [illegible] این طایفه جلیله نوشته [illegible]
بجمله از آنجا که [illegible] بحفظ روابط [illegible] این بنده [illegible]
[illegible] بالطبع [illegible] رجال [illegible]
[illegible] در این موقع [illegible]
مقام [illegible] لطف [illegible] بر [illegible]
مستغرق و با زبانها [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] نظام [illegible] و
پسر مرحوم [illegible] میرزا کاظم خان نظام [illegible] مرحوم مغفور میرزا آقاخان صدر اعظم [illegible]
[illegible] پسر مرحوم میرزا [illegible] از [illegible] خاندان بزرگ [illegible]

دولت علیه و وزرای عظام این سلطنت سنیه و متتبع کتب تواریخ از قدیم و متقادم عالم
این طایفه جلیله معلوم است و همیشه اکثر بلکه آبا و اجداد این بنده [illegible]
علو درجه [illegible] و مرحوم مبرور میرزا فضل‌الله وزیر نظام برادر بزرگ مرحوم صدراعظم مرحوم [illegible]
سلطان خانم صبیه مرحوم میرزا زین‌العابدین [illegible] مشهور [illegible] خاقان خلد
آشیان فتحعلیشاه قاجار اعلی‌الله مقامه سوم دختر عم والده مرحومه این بنده بعقد در حباله
نکاح داشته و مرحوم میرزا [illegible] خان و میرزا حسین خان و [illegible] صبیه مرحوم وزیر نظام از آن مرحوم
متولد شده و از [illegible] صبیه یکی خاور سلطان خانم زوجه مرحوم مغفور [illegible] میرزا ابوالحسن خان
علاءالملک پسر مرحوم میرزا [illegible] خان [illegible] برادر مرحوم مغفور
[illegible] میرزا حسین خان مشیرالدوله صدراعظم و سپهسالار اعظم دولت علیه و مرحوم یحیی خان [illegible]
و مرحوم [illegible] فرزندان میرزا [illegible] خان و والده علاءالملک [illegible]
السلطنه دختر خاقان مغفور فتحعلیشاه قاجار است و صبیه مرحوم علاءالملک [illegible]
خانم [illegible] زوجه مرحوم مبرور [illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible] خان [illegible] سپهسالار اعظم
است و والده مرحوم امیر اعظم پسر مرحوم سپهسالار اعظم [illegible] میرزا [illegible] سبب [illegible] این بنده و
طایفه بنده با طایفه مرحوم [illegible] صدراعظم [illegible] عبدالله [illegible]
مشهور [illegible] امام [illegible] علی بن موسی الرضا صلوات‌الله و سلامه علیه [illegible]
[illegible] موجب [illegible] و [illegible] نظام [illegible] از [illegible] وزرای اول
دولت علیه محسوب [illegible] بزرگ [illegible] حسن خلق و
قوانین [illegible] و اولاد [illegible] جناب [illegible]
[illegible] جناب [illegible] صدراعظم [illegible]
[illegible] و حسن بیان و لطف نطق و [illegible] از علوم [illegible]
و امتیازات [illegible] دولت علیه [illegible] این طایفه جلیله مشهور آفاق
و مستغنی از شرح و بیان [illegible] توقف این بنده در این مجلس [illegible] از جناب
[illegible] نظام [illegible] این طایفه جلیله [illegible]
[illegible] تقریرات مقدراً [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] خان مشیرالدوله [illegible] الوزراء [illegible]

و شوهر ماه‌[illegible] خانم صبیه خاقان مغفور فتحعلیشاه است و [illegible] از این زوجه [illegible] پسر [illegible] و یک دختر زاد و سایر اولاد [illegible] از دیگر زوجات [illegible] علاءالملک

[illegible]

پیشت دولت علیه و جناب مستطاب آقا میرزا [illegible] خان مؤتمن‌الملک رئیس مجلس [illegible] شورای ملی [illegible] فرزند
ارجمند مرحوم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه صدراعظم دولت علیه [illegible]
[illegible] حسن [illegible] و [illegible] حسن اخلاق
و [illegible] اطوار [illegible] علم [illegible] و [illegible] وافره [illegible] از شرح و بیان
مستغنی [illegible] این خانواده [illegible] این بنده [illegible] توجه خاص
دارند و جناب مستطاب [illegible] صمصام‌السلطنه نجفقلی خان رئیس‌الوزراء و [illegible]
امیر بختیاری و جناب [illegible] در کتاب [illegible] بختیاری [illegible]
[illegible] و جناب مستطاب [illegible] حسین خان [illegible] وزیر [illegible] و جناب
علاءالملک وزیر عدلیه اعظم و جناب میرزا [illegible] خان [illegible] السلطنه [illegible] وزیر [illegible] سابق و جناب
میرزا [illegible] خان ممتازالدوله وزیر مالیه و عدلیه [illegible] از وزرای عاقل خردمند دولت
علیه [illegible] و جناب میرزا علی‌اکبر خان [illegible] السلطنه و جناب [illegible] میرزا رضا خان مؤیدالسلطنه وزیر عدلیه
سابق پسر مرحوم [illegible] میرزا [illegible] خان [illegible] میرزا [illegible] الدوله [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] الدوله پسر مرحوم [illegible] میرزا [illegible] مرحوم مبرور [illegible]
[illegible] السلطنه [illegible] شاهزاده [illegible] حسن سلوک و [illegible] خلق [illegible]
عزیزالدوله [illegible] خانم صبیه مرحوم [illegible] محمدشاه [illegible] و جناب میرزا [illegible] خان امین
[illegible] خان برادر [illegible] سلطان [illegible] ناصرالدین شاه [illegible] جناب [illegible]
السلطنه و جناب میرزا ابوتراب خان نوری ملقب به نظم‌الدوله [illegible] جناب نظام‌الملک
و [illegible] زوجه جناب [illegible] نظام‌الملک [illegible] کمالات عالیه
و [illegible] و جناب میرزا [illegible] خان [illegible] الممالک برادر جناب مستطاب آقا
[illegible] میرزا حسن خان محتشم‌السلطنه [illegible] مرحوم [illegible] آقا میرزا [illegible] صدیق‌الملک نوری [illegible]
[illegible] و [illegible] مقام و [illegible] دولت [illegible]
عظمی و وزارت داخله و وزارت مالیه و حکومت [illegible] و حکومت دارالخلافه
و [illegible] ارتباطات و امتیازات [illegible]
اکثر [illegible] این بنده و این خانواده مشهورتر از شرح و بیان است و جناب [illegible] الدوله [illegible]
[illegible] و جناب [illegible] پسر مرحوم [illegible] خان [illegible] الدوله وزیر [illegible]

پسر مرحوم میرزا محمدخان قاجار کشیکچی باشی اعظم و صدر معظم مملکت اعظم طاب ثراه از بطن سلطان بیگم خانم مرحوم عمه نفس مرحوم سپهسالار اعظم و والده ایشان مرحومه مغفوره خدیجه سلطان خانم فروغ السلطنه صبیه سلطان شهید سعید خاقان ناصرالدین شاه از بطن مرحومه مبروره حسن جهان خانم منور والیه زوجه مرحوم خسروخان والی کردستان و والده رضاقلیخان و علامحمدخان و خان احمدخان والده والیه و والده مرحوم شعاع السلطنه پسر خاقان خلد مکان است و از سمت صبیه خسرو خان والی نفس زوجه ناصرالدین شاه و والده فروغ السلطنه است و عیال ایشان خانم معقولات و از زنان در دو هزار خانه بر قرار و غیرت ها از انظار ایشان کتب بسیار به کار رفته و اسلاف مالک و کتاب دوا ملک موجب اضطراب سایر ممالک و اختلاف آراء در ترتیب و تحریر آثار اسلام سایر ممالک و مملکت ایشان را بعد قوتی بیشتر برسید مراد و در تحریم این قرار منت دیگر بیت مرحومه است در بیان خانم اشارات اثر انقلاب و التغیر حال و تغیر احوال این مملکت با نفع و جور عقلیه حضرت اعلی حضرت قدر قدرت همایون از آن ملک و داخله ملکه و اقتدار ایشان در ریاست فائق و رشد وزراء و امور دولت جوانان است کفایت شد و عدالت و لطف کفالت ایشان دوره جبر شد و نظر دولت اینک تدبیر و نظام حالیه فرخ دولت حضرت سلطان تعلق اختیار آنها به فکر انجم آن کاملاً که ولیان سپهسالار اعظم رئیس الوزراء و وزیر داخله اعلیٰ علیه در دولت شوکت و جلالت مسلم و تحول امور و علیحضرت قوی شوکت قدر قدرت های فیروز دارد که حکمت آن کامل حکمت حشرات یکتای ایشان کمال آنچه خداوند ملکه و سلطانه حضرت شرف بود بود اخبار و اخبار و آثار رکاب و صفاروه ها رای عالی ایشان و اخبار و جلال و روحیه دولت و مسعود ایام مملکت شده در اینجا بلطف کفایتی و امان نمود و این دوره ماله توسیر خیال گشته داد دل داد دل نهایت شده انجام دو هم شانس و حسن اخلاق و بشره و لطف نظر و جبر و ملاحت نگار دلها بیفراز تمام رو نزاکت نگار دولت بوسع و بناهت حمید و عزم ثابت و حزم کامل و بصیرت تامه در اعلا امور دقایق امام جمهور و حفظ روابط ایشان عروه اقدامات سریع الاثر و توجهات و مراقبت المصدر نگار راد که ده دردخت امید بود قبل از اظهار به بار آورده بود مملکت شد از دره حوادث غیر مترقبه بلا و نیز تبدیل و بسر برده و حکومت بسعود و کنار اولین جلد

[illegible]

و جناب خان سپهسالار السلطان جعفر قلیخان در سابق منصب و لقب حاجب الدوله داشت و ولد مرحوم مبرور عیسی‌خان اعتماد الدوله قاجار و از نجابت ملکات و حسن اخلاق ممتاز و مصاحب حضرت اقدس اعلی است و پنجم سلطان مسعود میرزا ظل السلطان امتیاز بیشتر دارد و آقا معاون میرزا علیخان نقرش اکثر قولی است سابق و از اعیان و نقباء شهور در نظم امور تکالیف کارگزاران امور حضرت اقدس سپهسالار اعظم رئیس الوزراء و از رجال معقول باکفایت و درایت معروف و آقا معتمد الدوله میرزا محمد خان منشی و صاحب منصب محترم و در اداره امور به لطف و حسن اخلاق و رواج امور و دولت خیریت و حقوق بود و آقا سعید پسر مرحوم انوشیروان خان معتمد الدوله قاجار از منشیان دیوان سلطنت دولت اعلیه و از عزة الدوله همشیره طرح ... ناصرالدین شاه و آقا مقتدر الملک پسر مرحوم مبرور عبدالحسین میرزا ... و داعی ذوالفقار و وزیر کل ... و آقا میرزا ... رئیس ... و اعاظم مرحوم

[illegible]

و از زمان جلوس مرحوم امیر الشعراء رضاقلیخان متخلص بهدایت صاحب مصنفات مشهوره است در سنه ... از این خاندان و این بنده نظر عنایت داشته بعد و مراتب اخلاص مردم قوت دارد و ... به تحویل سوانح خلط و آثار نفوس ملاحظه قرار داده فرزند این خانواده است رفیع تر است و ... ذکار و حتی جناب مخبر السلطنه دارای فنون کثیر و کمالات و علوم ... و حسن اخلاق و دیگر معارف و عادات ... ... مرتب ... و جناب صنیع السلطنه ... سنه ... و جناب حسنقلیخان نصیر السلطنه که از وزرای ... صنیع علم و ولد ارشد خان ... حسینقلیخان مخبر الدوله ولد ارشد مرحوم مخبر الدوله وزیر داخله و از وزرای کارگزار علم و خانزاده و جمشیدخان سردار ... ولد مرحوم مبرور عبدالله خان ساعدالدوله ... از عظمت و اسم از خانزاده ... و ... نظر عنایت ... علیه ... و جناب ملک الشعراء ... عالی فال پسر مرحوم مبرور محمودخان ملک الشعراء و جناب ... مجدالدوله احمدخان ... این کتب ... و جناب ... السلطنه در بزرگی جناب ... الدوله ... از اقدم ... بنده ... المواخذ و جناب مورخ الملک و جناب ... السلطان و جناب امیر حضور و مورخ الدوله و سایر ... منشیان ... و انجم السلطان و جعفر ... و سایر طبقات و علماء اعلام ... ماهم ... دارنده و موقعیت ... دوایر ... و ... و ... و ... مسعود ... از ... ملوک و منصبات ... و از عموم موظفین ... و نظار بنده ... و نمود ... و ... روح ... و ... نه ... سه ... ... و ... ... نواب ... سلطان ... الدوله ... و ... در روز ... جمادی ... ... در روز یکشنبه ... سنه ... ... والده ایشان مرحوم ... مملکت ... ...

[illegible]

دستواری که در دو زمان فرخنده بموازین دقیقه‌های اعمال خارجه از وضع لطیف و نیز شریف و تنبل تامل و عقل
کامل و حسن اطوار و لطف اسرار و تدابیر حسنه و تقاریر مطبوعه و اطلاعات وافیه و آثار باطه
کافیه و بصیرت تامه این وجه معرفت که نمود در کار تفهیم رعایا دارد را این مملکت و حفظ قوانین
و تملیک و معاهدات و معاقدات دول عدیده در مرکز تهران قلمرو محروسه و مجلس محترم و محضر
مطبوع و منظر دلپسند این یکتا وزیر بی‌نظیر را چند هم کس بجا آورده بود استاد و دیدار که او را
آرزو نموده است و ... بیشتر ... در اوقات ... در حفظ نظام ملک
ملک و دولت و رعایای قلوب از کمال نفوذ خود وزرای پسندیده بزیر سقف کار تربیت و
دعوتها هیچ نگذشته و این جمله به واسطه کثرت علم و حلم و رحمت صدر و اقتدار و نیات با
وجه در آمده و تدارک و حالت دادن قدیم و خاندان کرام و اطلاعات از حال طبقات
رجال و جزئیات و کلیات امور داخله و خارجه و عدم طمع و غرض و حفظ خود و نیات
حق و حق شناسی و کمال عزم و حزم و قوت قلب و اراده کامله و عطوفت کامل و طبع
وقاد و فطرت نقاد و اظهار از احوال عباد و بلاد و خواهش که عدول و مهمات خداوند تبرز این بهره
بود و فرد کنار از لکه در رفع حالت حل و بر حال خاتمه چنانکه از ابتدا که بنشسته و عقد
بجنگ خارجه نگاه سلطنت ارفع اعلی مبارک بر مؤید مجدد و دادگر وزیر جنگ با امر سلطان
و در خفه است این برادر الا که حال بود مقدار و مال بود نزدیکی که او ... اطوار و فلان
این وجه مبارک برادر در حفظ دولت ابد مقر و بر سایر رجال و اشباه دیگر برتر و فرزند کامل
بوزارت جنگ این دولت ابد آیت که از صاحب عالیه بر همه این احوال از این اسب
بالکمال قدما از ... و بکفر سه منظم از غلبه سپاه بر اسر ... این بود در سطح فخر
بی‌نیاز آمد و این نیز از حسن اتفاق و یمن بخت حضرت شاهنشاهی رئیس الوزرا دامت
ایام رفعته و ابدت اعوام شوکته است که افراد اهر فرزند ارجمند در ذهن غلامی و سایه عدالت
شاهنشاه جمجاه دارا درگاه فریدون دستگاه ملک الملوک عجم ظل الله فی العالم خلد الله ملکه
و سلطانه و تاج عدوت دولت مشروطه و ملت مضبوطه جمیع این مملکت تا به این جهت تحصیل کمال
و لطف درایت این یکتا وزیر با تدبیر روز بروز ادوار در حالیک نهایت ترقی و سیر
این ترا از آفتاب و ابر کوه غلظه و ابیات تا یا به حضرت اشرف حسن نیز امیر و اسلاف
جهود و دیدنی و درخشان ظاهر و باطن این یکتا برادر و ... امثال بر مطلوب الله علی مقول ... کم

و این نیز

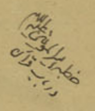
و این نیز یکی از علامات حسن اتفاق و یمن بخت و بشارت طویت دولت این یکتا وزیر خانی
وزیر ... در این میان ... و از افکار اشارات قرآنی و کتب آسمانی افکار شریف و چون از آن
اخبار و آثار و احادیث شریفه از حضرت معصومین سلام الله علیهم اجمعین تا اخبار وارده که از این
صدر وزرا و امرا اشارات دارد و در حفظ و دولت قرآن و اخبار و احادیث نبوی که
دین و ایمان و حافظان شریعت غرا و سالکان طریقت بیضا بر ده اکنون اهل حضرت ما فطنی
هم اکنون بحوادث این عصر بخبار و احادیث را بر این حسن قبول کرده‌اند که گذارش مردم شده و طول اعتراف
از این رو در ذیل کتب آسمانی صلوات الله علیهم اجمعین سایر احادیث و اخبار دیگر راجع
بر قرآن و در باب عصمت جمع آوری نمودیم و در این موقع اخبار دو امام بزرگوار علامه مجلسی اعلی الله
مقامه در جلد نوزدهم بحار بعد از ذکر آیات مرقومه فرموده ... ثم یکلم ... از آن آیات
و روایات در باب اعجاز قرآن در ذیل کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام و اکرام ... و هم یار ...
متعلق بر باب اعجاز قرآن نیز ... بکلمه در کتاب الانوار و الکمال
المرتضی از سند ابن عباس آورده ان الله عز و جل حرمات ثلاثاً لیس مثلهن
شیء کتابه و هو نوره و حکمته و بیته الذی جعله للناس قبلة لا یقبل الله
من احد وجها الی غیره و عترة نبیکم محمد صلی الله علیه و آله خوارزمی عز و جل
سه چیز است محترم و محترمات بی‌نظیر مثل این سه چیز در هیچ مکان این سه
که قرآن است و نور و حکمت خداوند است و دیگر خانه کعبه است قبله اهل ایمان و محل توجه
خلق عالمیان است و خداوند تعالی از هیچ کس بدان بر نمی‌گیرد و ... طرف دیگر عترت و ... اهل
ناریان ... دیگر عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله است ... رعایت
حرمت و حشمت ... اطاعت ... والکافر ... و دلایل ...
... دیگر در کتاب دعوات ... از ... ابن عباس ...
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت ... فرمود انی تارک فیکم ... کتاب الله
تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله تبارک و تعالی
حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی
فیهما ... به خوانند و ... کتاب ... تمسک ... نه ... بعد ...
و ... رسول ... حسین ... را ... و ... بود ...

در حضرت نبی [illegible] از آنهاست بزرگتر که کتاب خواند [illegible] که کلامست و حبلست ممدود
از آسمان و زمین [illegible] ۲۵ [illegible]
[illegible]
[illegible] در حضرت نبی [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible]
عظمت و بزرگی کلام [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
القرآن فرأى أن أحدًا أعطي شيئًا أفضل مما أعطي فقد صغّر عظيمًا وعظّم
صغيرًا [illegible] قرآن کریم [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] عظیم [illegible]
قرآن [illegible] عظمت و صغارت [illegible]
[illegible] مخلوقیت [illegible]
[illegible] یجیء القرآن [illegible] حدود الدار [illegible] قرآن
[illegible]
[illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
ذلك [illegible] ظاهره حكمة وباطنه علم ظاهره أنيق وباطنه عميق له تخوم وعلى
تخومه تخوم لا تحصى عجائبه ولا تبلى غرائبه فيه مصابيح الهدى ومنار
الحكمة ودليل على المعرفة لمن عرفه قرآن [illegible] ظاهری حکمت و
باطنی علم است [illegible] انیق و باطنی عمیق است [illegible] نجوم [illegible]
عجایب قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] كان ينزل القرآن على رسول الله نجومًا [illegible]
[illegible] قرآن

ظاهر و بطن

ظاهر و بطن و ظاهر آن انیق و عجیب و باطنش عمیق [illegible] نجوم
و منازل حکمت در آنست [illegible] علم [illegible]
[illegible] اخبار [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] علیه الرضوان [illegible]
[illegible] فضل القرآن على سائر الكلام كفضل الله على خلقه [illegible]
قرآن بر سایر کلامها [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
فانه داحض [illegible] فاذكروا القرآن فانه كلام الرحمن وحرز من الشيطان
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] فالقرآن آمر زاجر وصامت ناطق حجة الله
على خلقه [illegible] مخلوقیت قرآن [illegible] مخلوقیت [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible] قرآن حادث است
[illegible]
[illegible] مخلوقات [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن
[illegible]
[illegible] ازل الازال
[illegible]
[illegible] كتاب الله عز وجل على أربعة أشياء على
العبارة والإشارة واللطائف والحقائق فالعبارة للعوام والإشارة للخواص و
اللطائف للأولياء والحقائق للأنبياء قرآن [illegible] حضرت [illegible]

وحروف والفاظ وکلمات وتلفظات ومبانی ظاهر است یکی بر بشارات واشارات و عبارت
اقتصار است و یکی بر لطایف وظرایف است و دیگر بر حقایق معنویه و معارف باطنیه است
پس عبارت مخصوص عوام و اشارت مخصوص خواص و لطایف مخصوص اولیا و حقایق
منحصر به ذوات انبیاست و از این تقسیم نیز معلوم خطبه است که مشهود ...
جمله مذکوره ... از خطبهٔ امیر المؤمنین علیه السلام در باب قرآن ... ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَیْهِ



الْکِتَابَ نُوراً لَا تُطْفَأُ مَصَابِیحُهُ وَسِرَاجاً لَا یَخْبُو تَوَقُّدُهُ وَبَحْراً لَا
یُدْرَکُ قَعْرُهُ وَمِنْهَاجاً لَا یُضِلُّ نَهْجُهُ وَشُعَاعاً لَا یُظْلِمُ ضَوْؤُهُ وَفُرْقَاناً
لَا یُخْمَدُ بُرْهَانُهُ وَتِبْیَاناً لَا تُهْدَمُ أَرْکَانُهُ وَشِفَاءً لَا تُخْشَی أَسْقَامُهُ وَعِزّاً لَا تُهْزَمُ
أَنْصَارُهُ وَحَقّاً لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِیمَانِ وَبُحْبُوحَتُهُ وَیَنَابِیعُ الْعِلْمِ وَبُحُورُهُ
وَرِیَاضُ الْعَدْلِ وَغُدْرَانُهُ وَأَثَافِیُّ الْإِسْلَامِ وَبُنْیَانُهُ وَأَوْدِیَةُ الْحَقِّ وَغِیطَانُهُ وَبَحْرٌ
لَا یَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ وَعُیُونٌ لَا یُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ وَمَنَاهِلُ لَا یَغِیضُهَا الْوَارِدُونَ
وَمَنَازِلُ لَا یَضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسَافِرُونَ وَأَعْلَامٌ لَا یَعْمَی عَنْهَا السَّائِرُونَ وَآکَامٌ لَا
یَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ جَعَلَهُ اللهُ رِیّاً لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ وَرَبِیعاً لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ
وَمَحَاجَّ لِطُرُقِ الصُّلَحَاءِ وَدَوَاءً لَیْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ وَنُوراً لَیْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ وَحَبْلاً
وَثِیقاً عُرْوَتُهُ وَمَعْقِلاً مَنِیعاً ذِرْوَتُهُ وَعِزّاً لِمَنْ تَوَلَّاهُ وَسِلْماً لِمَنْ دَخَلَهُ وَهُدًی
لِمَنْ ائْتَمَّ بِهِ وَعُذْراً لِمَنِ انْتَحَلَهُ وَبُرْهَاناً لِمَنْ تَکَلَّمَ بِهِ وَشَاهِداً لِمَنْ خَاصَمَ
وَفَلْجاً لِمَنْ حَاجَّ بِهِ وَحَامِلاً لِمَنْ حَمَلَهُ وَمَطِیَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ وَآیَةً لِمَنْ تَوَسَّمَ وَجُنَّةً لِمَنِ
اسْتَلْأَمَ وَعِلْماً لِمَنْ وَعَی وَحَدِیثاً لِمَنْ رَوَی وَحُکْماً لِمَنْ قَضَی
قرآن را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ... در آن ... و صفت ... قرآن نوری است
که مصابیح او هرگز خاموش نشود و چراغ نور آنکس است که ... نگردد و زوال
نپذیرد ... است که هرگز ... مستقیم ...
قویم است که هرگز ... در طریق آن ... و ...
... است که هرگز ... در ...
... که هرگز ...

نماید و شعاعی و بیّنه است که هرگز از ظلمات و ضلالت تیره نشود و هرگز کسی نتواند ... از روی
حقیقت ... فرقانی است که ...
... که هرگز ... آن ...
... قرآن عزیز حمید
... است که هرگز ...
... وحی ... است ...
این قرآن کریم ... ایمان و ... آن و چشمه
سارهای علم و دریاهای آن و بوستان عدل و غدیرهای آن ...
و ... آن و بنیان آن و اودیهٔ حق و ... آن است ...
... هر چند از آن ...
به ... آن ...
... هرگز ...
... هرگز ...
و ... است ... راه ... و ... حجت ... از ...
... است ... هرگز ... علما ... فقها ...
... برای ... نور ...
... ظلمت ... نور ...
... هرگز ...
... است ...
... است ...
سلامت ... اسلام ... و علم و دانش ...
و ... حکومت و حکم ...
و در این کلمات شریفه ... خطبهٔ جلیله ... قرآن
واضح است ... امیر المؤمنین ...

ونیز در نهج البلاغه در ذیل خطبه که گذشته مسطور است وَخَلَّفَ فِیکُم مَا خَلَّفَتِ الأَنبِیَاءُ
فِی أُمَمِهَا إِذ لَم یَترُکُوهُم هَمَلاً بِغَیرِ طَرِیقٍ وَاضِحٍ وَلَا عَلَمٍ قَائِمٍ کِتَابَ رَبِّکُم مُبَیِّناً
حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ وَفَضَائِلَهُ وَفَرَائِضَهُ وَنَاسِخَهُ وَمَنسُوخَهُ وَرُخَصَهُ وَعَزَائِمَهُ
وَخَاصَّهُ وَعَامَّهُ وَعِبَرَهُ وَأَمثَالَهُ وَمُرسَلَهُ وَمَحدُودَهُ وَمُحکَمَهُ وَمُتَشَابِهَهُ مُفَسِّراً
مُجمَلَهُ وَمُبَیِّناً غَوَامِضَهُ بَینَ مَأخُوذٍ مِیثَاقُ عِلمِهِ وَمُوَسَّعٍ عَلَی العِبَادِ فِی جَهلِهِ
وَبَینَ مُثبَتٍ فِی الکِتَابِ فَرضُهُ وَمَعلُومٍ فِی السُّنَّةِ أَخذُهُ وَمُرَخَّصٍ فِی الکِتَابِ تَرکُهُ وَبَینَ
وَاجِبٍ لِوَقتِهِ وَزَائِلٍ فِی مُستَقبَلِهِ وَمُبَایَنٍ بَینَ مَحَارِمِهِ مِن کَبِیرٍ أَوعَدَ عَلَیهِ نِیرَانَهُ أَو
صَغِیرٍ أَرصَدَ لَهُ غُفرَانَهُ وَبَینَ مَقبُولٍ فِی أَدنَاهُ وَمُوَسَّعٍ فِی أَقصَاهُ تا آخر کلام امام علیه
رسول خدا صلی الله علیه وآله در میان شما باقی گذاشت آنچه پیغمبران در امتهای
خلف گذاشتند چه پیغمبران علیهم السلام امتان خود را مهمل وا نگذاشته‌اند
بدون راه آشکار و نشانه برپا ... و بعضی قواعد و شریعت
... چه آن قوانین کلیه است ... در ایشان اختلاف
... بر آن ... توحید و احکام حلال و حرام
... از مباح و مکروه و غیره کتاب خدا یعنی قرآن کریم را در میان شما
... در حالتیکه این کتاب روشن کننده بود حلال آن
کار بود مثل أُحِلَّت لَکُم بَهِیمَةُ الأَنعَامِ و حرام آن بود مثل حُرِّمَت عَلَیکُمُ المَیتَةُ
وَالدَّمُ و فضایل آن ... مثل فَاعلَم أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَقِیمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا — ده باب ناسخ و منسوخ
الزَّکَوٰةَ وغیر ذلک و فضیلت آن ... نوافل و مندوبات ... وَمِنَ اللَّیلِ
فَتَهَجَّد بِهِ نَافِلَةً لَکَ و ناسخ ... آن بود مثل فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ
و منسوخ ... لَکُم دِینُکُم وَلِیَ دِینِ ... ناسخ ...
... ناسخ و منسوخ ...
... از آن ... در
از جهت ضرورت ... فَمَن کَانَ مِنکُم مَرِیضاً أَو عَلَیٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ
مِن أَیَّامٍ أُخَرَ وَمَنِ اضطُرَّ غَیرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثمَ عَلَیهِ ... و غیره
... حکم ... سبب ... و از آن ...

خمس کبیر

فَمَن شَهِدَ مِنکُمُ الشَّهرَ فَلیَصُمهُ و أَقِیمُوا الصَّلَوٰةَ و این خطاب از فرایض است ... و
و این لفظ ... بوضع و ... جمع ... و عام آن بود که لفظ ... بوضع
... جمیع افراد ... اصطلاح ... فَسَجَدَ المَلَائِکَةُ کُلُّهُم أَجمَعُونَ
... و ... قَد أَفلَحَ المُؤمِنُونَ و ... و عبرت
... از ... از جهت ... در از ...
... از ... نَفسٌ ... از آن ...
... لِلآخِرَةِ وَالأُولَیٰ
إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبرَةً لِمَن یَخشَیٰ ... قصص و اخبار امم سالفه ...
... شده است ... مَثَلُهُم کَمَثَلِ الَّذِی استَوقَدَ نَاراً و ...
... و ... مطلق گویند و آن لفظی است ...
... از ... و ... مثل
فَتَحرِیرُ رَقَبَةٍ ... فَاغسِلُوا وُجُوهَکُم ... محدود ...
... اصطلاح ... فَتَحرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ و مثل وَأَیدِیَکُم
إِلَی المَرَافِقِ و محکم ... در اصطلاح ...
... قرینه ... الاراده ...
در ... کقوله تعالی وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیءٍ
عَلِیمٌ ... قول خدای تعالی فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ
... ظاهر ... محتمل ... محتمل
اشتباه است و آن لفظی است غیر راجح ... محتمل ... و
مجمل ... غیر راجح الافاده ... کقوله تعالی
ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ ... وضع ...
اول ... مرجوح ... غیر راجح الافاده ... مثل قول خدای تعالی بَل یَدَاهُ
مَبسُوطَتَانِ ... غیر ظاهر ... و لفظ ... متشابه نیز گویند
زیرا که ... امیر المؤمنین علیه السلام
تفسیر کننده مجملهای آن بود مثل أَقِیمُوا الصَّلَوٰةَ و بیان کننده مشکلات ... مثل

تخصیص و تحقیق و غیر آن در اینکتاب و هم نصاب مثل حضرت رسالت فداه لکم
شده است باید دانستن آن نیز ظرف آن حضرت علیه السلام فراگرفته شده است و خلق همه تعلیم
آن همه را توضیح و تجویز در حمل آن جمله وجوب تعلیم آن بر جمیع مخلوق موضح کرده
و آن مثل علم است به وحدانیت صانع که منقول است از قول تعالی فاعلم انه لا اله الا الله و
لیعلموا انما هو اله واحد و ظرف آن حضرت علیه السلام توضیح کرده شده است بر کسانی جاهل
بعضی از آن وجوب علم بآن مانند آیات متشابهات و ادیان مؤمن را که مثل ...
وحرم دلیل و نیز ظرف آن حضرت علیه السلام ثبت تعلیم کرده است در آن کتاب فرض آن
دانسته شده است در معرفت حضرت صلوات الله علیه و آله نسخ آن و زوال آن
مثل قول تعالی واللّاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن
اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت او
یجعل الله لهن سبیلا واللذان یأتیانها منکم فآذوهما فان تابا واصلحا
فاعرضوا عنهما ان الله کان توابا رحیما که یکی از آنها حبس نفس و دوام
نگاه داشتن قبیح و مکروه را که نیز حکم زنا از آن زنا کار مراد است و نسخ آن
هلاک شد هست چهار مرد عاقل عادل بالغ مسلمان که آن موضع بیشتر سیاه
طلب کرد ، بر ایشان گواهی دهند پس اگر چهار تن ایشان گواهی داده بر ایشان گواه
لازم آید بود حبس ایشان که ایشان به خانه مادام که ایشان را ملک الموت قبض کند یا خدای
تعالی ایشان را راهی بگرداند و نیز تعیین کرد که از زنان مخصوص تنها از آن
تن بین زن و مرد نیز حبس بشد و در حبس نکند از آن بعد از آن اسلام ایشان
بر ایشان گواهی گوید در زنان و مردان کنند و نیز پس اگر ثبوت گرانی و در زنا
بضرب ادا کنند پس دست از ایشان باز دارند برای آنکه خدای تعالی توبه پذیر است
و بر ایشان رحیم است ... در بیت المال رجم ... پس این آیه بر حکم رجم ثیب
در حبس خانه بود و بقصاص آیه تا به حکم بشتم و تشنیع و نکوهش و ضرب بر فرار آن
جبرا آن و ... امروز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که از من حکم فراگیرید قد
جعل الله لهن سبیلا اجیب که بر ... فرمود الثیب بالثیب الرجم
والبکر بالبکر مائة جلدة و تغریب عام پس حکم این دو حکم بار که حبس در بیوت

منسوخ

منسوخ شد و حکم بر رجم قرار گرفت و رجم و تشنیع بر طرف شد و تعزیر به زنا مؤکد گشت
و هم قرآن ظرف حضرت علیه السلام واجب است دانستن نیز در صورت ذا گفتن آنکه در آن
عالم شده است در آن کتاب ترک عموم آن حکم توجه به بیت المقدس بود در ابتدای
اسلام ، پس بعد بکم گشته منسوخ شد به وای آیه شریفه قول او فول وجهک شطر المسجد الحرام
و ظرف حضرت علیه السلام واجب است ... بر ایشان ادراک آن که در زمان آن اتفاق افتاد مخصوص است در آن کتاب
واجب است ... و وجوب آن در وقتی که آن حضرت ... در زمان ... علیه السلام
مثل ... وجوب آن ، بعد حکمت معین از آن که مخصوص است و از آن کتاب ... بیان
حکم است نیز حکم ... و ذکر است و ممتاز است بیان حکام شریعت و غیر آن نیز وعید
بر بعضی از آنها بر بعض دیگر و آنها باقی که ... است و نیز هم است ... از آن
بر زنان مؤمن مثل قوله تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها
یا صغیره ... و نیز ... بر ایشان ... مخصوص ... در آن گناه
صورت مقبول است در مرتبه اداء و مجوز است در درجه اقصی و نهایت خود ...
و آن است سوره ای از قصار و طوال آن در نماز جایز است مثل قول خدای تعالی فاقرءوا
ما تیسر من القرآن و در این خطبه شریف وارد اصناف مذکوره قرآنی و ظرفیت آن
مخلوقیت و صورت قرآن بودن مرکب و هم در خطب امیرالمؤمنین علیه السلام است
وارد است ... مذکور بیرون کتاب الله تبصرون به و تسمعون به و ینطق بعضه ببعض
الی آخره و نیز فرمود علیکم بکتاب الله فانه الحبل المتین والنور المبین والشفاء
النافع الی آخره و هم ... فی ... هم تصدیق الذی بین یدیه والنور المقتدی
به ذلک القرآن فاستنطقوه الی آخره و هم در این باز نهج البلاغه مسطور است
واعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغش والهادی الذی
لا یضل والمحدث الذی لا یکذب وما جالس هذا القرآن احد الا قام
عنه بزیادة او نقصان زیادة فی هدی ونقصان من عمی واعلموا انه لیس علی احد بعد
القرآن من فاقة ولا لاحد قبل القرآن من غنی فاستشفوه من ادوائکم واستعینوا
به علی لاوائکم فان فیه شفاء من اکبر الداء وهو الکفر والنفاق والغی
والضلال فاسئلوا الله به وتوجهوا الیه بحبه ولا تسألوا به خلقه انه ما

تُوقَفُ الْعِبَادُ اِلَى اللّٰهِ بِعَمَلِهِ وَاعْلَمُوا اَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَقَائِلٌ مُصَدَّقٌ وَاَنَّهُ مَنْ شَفَعَ
لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ شُفِّعَ فِيهِ وَمَنْ مَحَلَ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ صُدِّقَ عَلَيْهِ فَاِنَّهُ يُنَادِي
مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَلَا اِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلًى فِي حَرْثِهِ وَعَاقِبَةِ عَمَلِهِ غَيْرَ حَرَثَةِ الْقُرْآنِ فَكُونُوا
مِنْ حَرَثَتِهِ وَاَتْبَاعِهِ الی آخر الخطبه نیک بنگر باین فرمایش که قرآن کریم پند دهنده ایست که در کار
نصیحت خیانت نکند و راه نمائیست که هیچکس را گمراه ننماید و سخنگوئیست که دروغ
نگوید و هیچکس با این قرآن عظیم مجالست نکرده مگر آنکه برخاسته است یا با زیادتی در هدایت یا کمی
[illegible] اگر [illegible] از [illegible] قلب [illegible]
باشد از ظلمت و کوری قلبی [illegible] و بدان که هیچکس را بعد از قرآن فقر و فاقه نیست و برای
هیچکس قبل از قرآن توانگری و غنائی نیست [illegible] تمام [illegible]
[illegible] دنیا و آخرت و نظام امور معاشیه
و معادیه خود محتاج باشد [illegible] و عدم [illegible]
معاشیه و معادیه [illegible]
[illegible] و ضلالت [illegible]
محتاج [illegible] قرآن جامع جمیع [illegible] کتب آسمانی [illegible]
[illegible] محتاج مخلوق الی یوم القیمة [illegible] واجب [illegible]
و [illegible] کتب و صحف [illegible] آسمانی [illegible] قرآن [illegible] و تفسیر
[illegible] علم و معارف
حضرات معصومین علیهم السلام [illegible]
[illegible] از نتایج قرآن [illegible]
جامعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن کریم [illegible]
[illegible]
[illegible] از قرآن [illegible]

در کمال

و در [illegible] و انحراف [illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] از غی و نفاق [illegible] و کفر و ضلال [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] قرآن بخوانید [illegible]
[illegible]
طلب [illegible] و مخلوق [illegible] قرآن [illegible] قرآن و
عوم ادراک مطلوب [illegible]
[illegible] قرآن
[illegible] قرآن شفاعت [illegible] شفاعتی [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
کند شفاعت [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] و عمل
و عاقبت عمل [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن
[illegible] قرآن [illegible]
المؤمنین [illegible] کتاب الله فیه نبأ ما قبلکم و خبر ما بعدکم
و حکم ما بینکم و هو الفصل لیس بالهزل الی آخره [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] ابی عبد الله [illegible]
اِنَّ لِلّٰهِ حَبْلٌ وَلَايَتِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبُ الْقُرْآنِ وَقُطْبُ جَمِيعِ الْكُتُبِ عَلَيْهَا
[illegible] قرآن [illegible] قطب
[illegible] قرآن
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]

[illegible] لطیف

رسول خدا صلی الله علیه و آله که در [illegible] حدیث مسطور است در آخر خطبه خویش انی تارک
فیکم الثقلین الثقل الاکبر والثقل الاصغر فاما الاکبر فکتاب ربی واما
الاصغر فعترتی اهل بیتی فاحفظونی فیهما فلن تضلوا ما تمسکتم بهما [illegible]
[illegible] در میان امت گذاردم [illegible] ثقل اکبر و اند [illegible] ثقل اصغر [illegible] ثقل اکبر [illegible]
[illegible] ثقل اصغر [illegible] در [illegible] بود [illegible] ثقل [illegible]
[illegible] محفوظ [illegible] خدا [illegible]
نظر [illegible] فیکم [illegible] از خطبه امیر المؤمنین
علیه السلام در نهج البلاغه است و قد [illegible] علما [illegible] کلمات [illegible] خطبه
[illegible] عترت [illegible] نهج البلاغه [illegible]
[illegible] فاین تذهبون و انی تؤفکون و فیکم عترة نبیکم وهم ازمة الحق
والسنة الصدق فانزلوهم باحسن منازل القرآن وردوهم ورود الهیم العطاش
ایها الناس خذوها عن خاتم النبیین صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] لا حجة لکم علیه وهو [illegible] الم اعمل فیکم بالثقل الاکبر واترک
فیکم الثقل الاصغر [illegible] ضلالت [illegible] دو [illegible]
[illegible] ضلالت [illegible] در میان [illegible] عترت پیغمبر را [illegible]
[illegible] حق [illegible] صدق [illegible] صدق [illegible]
[illegible] فانزلوهم باحسن منازل القرآن
[illegible] عظیم [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] عترت
[illegible] [illegible] عظام [illegible] و [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible] کلام [illegible]
[illegible] عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] علم [illegible] عالم [illegible]
[illegible] در میان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در میان [illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

و مختلف [illegible] در میان ثقل اصغر [illegible] فرزندان حسینی علیهم السلام [illegible] ثقل
اصغر [illegible] پیغمبر کتاب خدا و عترت [illegible] ثقلین [illegible] فرموده آن [illegible]
ثقل [illegible] مسافر [illegible] رسول خدا [illegible]
و [illegible] مسافر [illegible]
[illegible]
[illegible] حروف [illegible] قرآن ثقل اکبر [illegible]
[illegible] فواید [illegible]
[illegible] تمام قرآن [illegible] علم [illegible]
[illegible] اسرار [illegible]
[illegible] حروف و الفاظ و کلمات ظاهریه [illegible] علم [illegible]
قرآن [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] ثقل اکبر و ثقل اصغر [illegible]
قرآن [illegible] عترت [illegible]
مخلوق [illegible] قدیم [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
قرآن [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
قرآن [illegible] شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
و [illegible] انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم امرا من
عندنا انا کنا مرسلین و [illegible] لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک لنثبت به

فوائد که دخیل است در فصول سابقه بیان شد که [illegible] فضل علمای کرام [illegible] فی سبیل اثر تنزیل
قرآن است خداوند تعالی در کتاب خود ذکر کرده است و چگونه قرآن بوده است و سه سال
و بسیار [illegible] از منفصل خداوند تعالی قرآن بوده باشد احکام
پیغمبر علیه السلام [illegible] قرآن بوده آنحضرت هر در وقت الحاق خطاب [illegible] دیده که
[illegible] مر گردد و وقت [illegible] در این وقت جبرئیل نازل میشد [illegible]
ما امر شده بود ابلاغ مینمود قول خدای لا تحرک به لسانک لتعجل به [illegible]
مفصل [illegible] حضرت ائمه [illegible] از علم خدا آموخته [illegible]
خداوند قادر [illegible] حکیم [illegible] خدا علیه السلام [illegible] جبرئیل
و [illegible] قرآن [illegible] حضرت [illegible] محلوحیت [illegible] قرآن
مجید [illegible] کتاب [illegible] از حضرت امام جعفر علیه السلام روایت [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] جمع نمود [illegible] محمد صلی الله علیه و آله و هم در آن کتاب [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] جمع قرآن [illegible] علیه السلام [illegible] رسول خدا فرمود که
الناس قرأوا القرآن کما انزل ما اختلف فیه اثنان [illegible] از این قرآن
[illegible] نازل شده [illegible] در آن [illegible] و از [illegible]
معجز نظام [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] اهل بیت علیهم السلام [illegible]
و تفسیر و ولایت و فضایل اهل بیت علیهم السلام [illegible] علم و ادراک
[illegible] قرآن [illegible] نازل شده [illegible] تصحیف و تحریف
در آن [illegible] امیر المؤمنین در ولایت آنحضرت [illegible]
چنانکه در روایات اهل بیت [illegible] در ولایت [illegible] آنحضرت
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] و حقایق [illegible] قرآن [illegible] امیر
المؤمنین علیه السلام جمع نمود [illegible] ائمه معصومین علیهم السلام
و هم [illegible] حضرت صاحب العصر [illegible] قرآن [illegible]
ظاهر [illegible] قرآن [illegible] رسول خدا [illegible]

بر علیهم السلام

بر علیهم السلام [illegible] و کلمات [illegible]
[illegible] علم [illegible]
العلم [illegible] و تفاصیل قرآن [illegible] آگاه [illegible]
و هم در آن کتاب [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] اتانی آت من الله فقال
ان الله یأمرک ان تقرأ القرآن علی حرف واحد فقلت یا رب وسّع علی
فقال ان الله یأمرک ان تقرأ القرآن علی سبعة احرف [illegible] خداوند تعالی
[illegible] قرآن [illegible] حرف [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] حرف
[illegible] کتاب [illegible] عیاشی [illegible] حضرت [illegible]
علیه السلام [illegible] نازل [illegible]
[illegible] حرف [illegible] در آن کتاب [illegible]
[illegible] انزل الله فی القرآن سبعة باسمائهم [illegible] قریش سبعة [illegible]
[illegible] ابا لهب [illegible] در قرآن [illegible]
[illegible] ابو لهب [illegible] در قرآن [illegible]
[illegible] قرآن مجید [illegible]
[illegible] از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] یا ابن [illegible]
فی [illegible] الناس القرآن کما انزل [illegible]
[illegible] قرآن مجید [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] باسمائهم واسماء آبائهم [illegible]
[illegible] انزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] قرآن [illegible]
نازل شده [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] ابو لهب [illegible]
[illegible] ابو لهب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] تغییر و تحریف قرآن [illegible] دلالت [illegible]

نفحه و نفحه‌ای است که رسول اکرم فرمود اگر خدا اجازت دهد در معانی الف کتابه سخن گویم
از بس اسرار الهی بگویم [illegible] بار اشتر بگویم و از کلمه بار کرد برای این است که آنحضرت
این فتوحات علمیه است که جزء از حضرت علم لدنی که مادر آن علم [illegible] نقطه [illegible]
لفظ محمد بن محمد غزالی است علامه مجلسی اعلی الله مقامه نیز ابوعمرو محمد بن عبد الواحد زاهد
در کتاب خود نقل کرده است از ابن عباس که فرمود ای ابن عباس چون نماز عشا [illegible]
بگذاری [illegible] [illegible] ... با آنحضرت ملحق شدم [illegible]
فرمود تفسیر الف الحمد چیست ندانستم [illegible] سخن گفتم [illegible] در تفسیر
آن الف گفتم که [illegible] فرمود تفسیر لام الحمد چیست گفتم ندانم [illegible]
در تفسیر لام [illegible] فرمود و از آن پس گفت تفسیر میم الحمد چیست عرض کردم نمی‌دانم [illegible]
ساعت [illegible] در تفسیر میم [illegible] و از آن پس فرمود تفسیر دال چیست گفتم نمی‌دانم امیرالمؤمنین
علیه السلام [illegible] در تفسیر میم الحمد گفتم فرمود [illegible]
عباس الی منزلک وتأهب لفرضک [illegible] ابو عباس بمنزل خود [illegible]
[illegible] ابو العباس عبد الله بن عباس [illegible] علم و دانش [illegible]
[illegible] و از آن پس [illegible] [illegible] علم [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] القراءة فی [illegible]
و هم ابن عباس [illegible] علی علیه السلام [illegible] رسول خدا [illegible] و رسول خدا
[illegible] علم پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] علی علیه السلام از علم پیغمبر
و علم [illegible] صلوات الله علیهم [illegible] علم [illegible] پیغمبر نسبت علم
[illegible] قطره [illegible] ابن عباس [illegible] رسول خدا
و در حق [illegible] علم تفسیر [illegible] علم تفسیر [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] ابن مسعود [illegible]
[illegible] علم [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] ابن عباس نسبت [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

و هم در آن کتاب از جابر روایت شده است مطولا که کسی از حضرت ابی جعفر علیه السلام از چیزی در تفسیر
قرآن پرسید آنحضرت جواب او داد و از آن پس دیگری همان را پرسید آنحضرت جواب دیگر
و آنحضرت جواب دیگر داد [illegible] از دو جواب [illegible]
[illegible] فرمود یا جابر ان للقرآن بطنا وللبطن بطنا وله ظهر وللظهر ظهر یا جابر
ولیس شیء ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن ان الآیة لیکون اولها
فی شیء وآخرها فی شیء وهو کلام متصل یتصرف علی وجوه [illegible]
بطن و برای بطن بطن و ظهری و برای ظهر ظهری است ای جابر هیچ چیز دورتر از عقول رجال
از تفسیر قرآن نیست [illegible] اول آن آیه در چیزی
[illegible] و آخرش در چیزی [illegible] و آن کلامی متصل [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
لا وقرت سبعین بعیرا من تفسیر فاتحة الکتاب از تفسیر سوره الحمد هفتاد
[illegible] شتر [illegible] و ابو حامد غزالی در بیان علم لدنی
در وصف مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
از علم [illegible] صلوات الله علیه [illegible]
لی وسادة وجلست علیها لحکمت لاهل التوریة بتوریتهم ولاهل الانجیل بانجیلهم
ولاهل القرآن بقرآنهم [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible] علم لدنی [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]

استفاده و تلمذ و تعلم در مجالس و محافل مبارکه حجج طاهره که خزان و حفظه علم پروردگارند ماهر
و سامع و منتفع گردیده و افتخار می‌جوید محمد بن علی بن ابراهیم که علت اینکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله در خبر افتخار ترک فیکم الثقلین فرمود کتاب خدا و عترت رسول خدا از هم جدا نمی‌شوند
تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند همین است که قرآن با عترت با هم‌اند و در جلو
الحق دور دنیا و حجت بالغه خداوند عزوجل هستند همچنانکه قرآن است و در دنیا
حضور عترت داشته و حقیقت قرآن با آنهاست و هم این مطلب در حدیث الحکم
سکینه همچنین قرآن است و از آنچه در اخبار مسطور است دلالت و ظهور قرآن است
و هم از جمله خطب امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است در ذم اختلاف علما در فتاوی
فتوی دادن که ترد علی احدهم القضیة فی حکم من الاحکام فیحکم فیها برأیه
ثم ترد تلک القضیة بعینها علی غیره فیحکم فیها بخلاف قوله ثم یجتمع
القضاة بذلک عند الامام الذی استقضاهم فیصوّب آراءهم جمیعا
و الههم واحد و نبیهم واحد و کتابهم واحد افأمرهم الله بالاختلاف
فاطاعوه ام نهاهم عنه فعصوه ام انزل الله دینا ناقصا فاستعان بهم علی
اتمامه ام کانوا شرکاء له فلهم ان یقولوا و علیه ان یرضی ام انزل الله سبحانه
دینا تاما فقصر الرسول صلی الله علیه و آله عن تبلیغه و ادائه و الله سبحانه یقول
ما فرطنا فی الکتاب من شیء و فیه تبیان لکل شیء و ذکر ان الکتاب یصدق بعضه
بعضا و انه لا اختلاف فیه فقال سبحانه و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا
کثیرا و ان القرآن ظاهره انیق و باطنه عمیق لا تفنی عجائبه و لا تنقضی
غرائبه و لا تکشف الظلمات الا به و این خطبه شریفه صریح است در بطلان مسائل
و فتاوی که در حکم یک قضیه بیک راه و سلیقه و خیال خود راه یابی باشد
قضیه بعینها ... حکم دیگر ... حکم دو حکم ... در آن قضیه بخلاف آنکه
حاکم اول حکم کرده است و لذا ... حکم کننده است که تمام ... بسیار ...
و مستقل است از ایشان و ... تمام آن احکام مختلفه ...
متبادر نبوده در ... آن ... قضیه ... و اراده ... تصدیق نکند
و حال اینکه خداوند ... است ... باشد ... این کلام مبارک

تصریح ...

در ... محمد ...

نص صریح بر اینکه قرآن تبیان است و حکایت مجتهدین بجهت در فروع الصواب نمی‌شناسند جمهور
این عبارت هستند و این قسم از مسائل مشهوره علم اصول است که مراد از آن در بیان بطلان آرا
مختلفه و فتاوی ... اینکه ... بجوانب ... اختلاف در مسئله ... افراد معصوم است ...
خدا بوده در اینکه ... خداوند ... دین را ناقص ... تمام ... و حال
الهیه ... است آن ناقص بوده ... در ... مختلفه ... اینکه
بعضی ... این ... تحریک کنند و بر خلاف ... مقابل ...
... شأن و منزلت ... سؤال ... و ... خداوند ...
دین ... تمام ... و رسول ... در تبلیغ ... آن ...
... بطلان ... اهل
... کتاب ... تصدیق ... این
... جواز ... اختلاف ...
عدم جواز اختلاف است ... آن مستلزم نقص است و در کلام ... نقص ...
... بطلان ... اقوال ... بطلان ... آن
... قرآن مجید ... بر تمام مطالب دینیه ...
... در ... قولی ... اختلاف ...
... قرآن ... از ... هیچ ... و هیچ
... و در آن کتاب است ... هر چیزی ... معصوم است و این کتاب ... تصدیق
... آن ... اختلاف ...
... هیچ ... اختلاف ... قرآن ...
... قرآن ظاهر ...
... عمیق ...
...
...
...
و اقوال و عقاید ... مختلفه ... است ...

و در نقل کلمات این خطبه بلیغه مخلوقیت و محدوثیت قرآن [illegible] امیر المؤمنین
در ذیل خطبه [illegible] تحکیم [illegible] انّا لم نحکّم الرجال و انّما حکّمنا القرآن
و هذا القرآن انّما هو خطّ مسطور بین الدفّتین لا ینطق بلسان
و لا بدّ له من ترجمان و انّما ینطق عنه الرجال و لمّا دعانا القوم
الی ان نحکّم بیننا القرآن لم نکن الفریق المتولّی عن کتاب الله تعالی
و قد قال الله سبحانه فان تنازعتم فی شیء فردّوه الی الله و الرسول فردّه الی الله ان نحکم بکتابه و ردّه الی الرسول ان نأخذ
بسنّته فاذا حکم بالصدق فی کتاب الله فنحن احقّ الناس به و ان حکم بسنّة
رسول الله صلّی الله علیه و آله فنحن اولاهم به [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
و تفسیر قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible] بین الدفّتین [illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن و کتب [illegible] دلالت [illegible]
[illegible] در مرآت العقول
در شرح [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] انّا اهل البیت شجرة النبوّة و موضع الرسالة
و مختلف الملائکة و بیت الرحمة و معدن العلم [illegible] درخت نبوت و مخزن علم
رسالت [illegible]
[illegible] نحن شجرة النبوّة و بیت الرحمة و مفاتیح الحکمة
و معدن العلم و موضع الرسالة و مختلف الملائکة و موضع سرّ الله و نحن ودیعة
الله فی عباده و نحن حرم الله الاکبر و نحن ذمّة الله و نحن عهد الله و
من وفی بعهدنا فقد وفی بعهد الله و من خفرها فقد خفر ذمّة الله و عهده
[illegible] شجره نبوت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ونسبته است و مانند عهد خدا و هرکسی در عهد ما باشد [illegible] عهد خدا و خالق است و هرکسی بشکند
عهد ما را عهد و ذمه خدا را شکسته است و از این کلام [illegible] حضرت [illegible] ائمه علیهم السلام
مسطور [illegible] ائمه هدی علیهم الصلوة والسلام وارث علم رسول خدا و جمیع انبیاء عظام و مرسلین کرام و
اوصیای فخام [illegible] از احادیث [illegible] در آن کتاب [illegible] در روایت [illegible]
از ابی جعفر علیه السلام [illegible] فرمود ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن کله کما انزل
الا کذاب وما جمعه وحفظه الا علی بن ابیطالب والائمة من بعده [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] علی بن ابیطالب و ائمه معصومین [illegible] آنحضرت صلوات الله علیهم [illegible]
و [illegible] از حضرت ابی جعفر علیه السلام [illegible] ما یستطیع احد ان یدعی ان عنده جمیع
القرآن کله ظاهره وباطنه غیر الاوصیاء [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] جمیع قرآن [illegible] ظاهر [illegible] باطن [illegible]
و از این کلام [illegible] حقیقت [illegible] علم باطنه و اسرار [illegible] قرآن مجید [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] استعدادات [illegible]
و جامع قرآن [illegible] الفاظ [illegible] قرآن است
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا [illegible]
و [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] از قرآن [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible] علیهم السلام
[illegible] نبوت و رسالت [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]

[illegible] علم [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] مذکور شده است [illegible] جفر [illegible] مصحف فاطمه [illegible]
ائمه علیهم السلام است و در کتب اخبار [illegible] حضرت صادق علیه السلام
[illegible] در اصول کافی از ابو بصیر روایت [illegible] حضرت ابی
عبدالله علیه السلام [illegible] مصحف فاطمه صلوات الله علیها [illegible] مصحف فاطمه چیست
[illegible] فرمود [illegible] مثل قرآنکم هذا ثلاث مرات والله ما فیه من
قرآنکم حرف واحد [illegible] قرآن [illegible] مصحف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] بما یحدث باللیل والنهار والامر بعد
الامر والشیء بعد الشیء الی یوم القیامة [illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] مصحف فاطمه علیها السلام [illegible]
فاطمه صلوات الله علیها [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] فاطمه علیها السلام [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] مصحف [illegible]

شرح بینند که علماء علیهم السلام [illegible] علم است معتد به عظیم و بهتر ببینند و ما هو بذلک تمیز
ایشان تو بینوا ایشان و توجه بهم نمائی و این علم مذکور از عالیات علوم عظیم است یا علم کامل تمام است
در جنب علوم ائمه علیهم السلام علمی نیست و بهتر بود که مثل قرآن کریم نیز آیه قرآنی در دو [illegible]
نباشد چه نزد القرآن در تقوا است و ما فیه من قرآنکم نیز علم ما کان و ما یکون در آن است
و اگر گوئی در قرآن نیز با اخبار [illegible] میگوئیم که در مصحف مذکور نیست یا در قرآن داخل است
نباشد مذکور نیست که در قرآن نیست تفاسیر ائمه علیهم السلام و اگر گوئی از اخبار ظاهر
انکار میکند در مصحف فاطمه علیها السلام نیز بوجه مفصل احکام مشتمل است و جواب میگوئیم که مراد
مصحف احکام مذکور است در قرآن نیست و اگر گوئی که در بسیاری از اخبار ظاهر میشود که قرآن
بر جمیع احکام و اخبار ازمنه سالفه و آینده اشتمال دارد میگوئیم شاید مراد این باشد که آنچه بوده
ما از قرآن بفهم مردم آید نه آنکه بوده ائمه معصومین صلوات الله علیهم از قرآن میفهمند و از نیست
در حضرت [illegible] علیه السلام فرمود قرآن کریم علاوه بر این چیزی که داشته مراد لفظ قرآن است
و از این گذشته ظاهرا اگر اخبار این است در مصحف فاطمه سلام الله علیها نقط بر اخبار احتمال
دارد و این ظهور احتمال دارد مراد عدم اشتمال مصحف آنحضرت علیها السلام بر احکام قرآن — تحقیق در کتاب مصحف و قرآن
علم ما کان و ما یکون [illegible] از غیر کتب مصحف فاطمه صلوات الله علیها نیز از اقسام
حروف [illegible] از جزء مصحف فاطمه علیها السلام سه چندان قرآن [illegible] و سوگند [illegible]
مصحف [illegible] از قرآن [illegible] خبر [illegible] علم عالی ائمه [illegible] لطیف [illegible]
[illegible] از قرآن [illegible] قرآن [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام مصحف [illegible]
و علم [illegible] در آن است بلکه خداوند میفرماید ما فرطنا فی الکتاب من شیء یا ولا فی کتاب مبین
و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین یا لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی یا تبیانا لکل شیء
[illegible] در قرآن است اگر مصحف فاطمه [illegible] از قرآن [illegible] از آیات و اخبار
و اگر گوئیم [illegible] آنهم [illegible] دارد و اگر [illegible] در قرآن است
[illegible] مصحف و [illegible] و بعضی اخبار [illegible] بسیار است که قرآن [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] مصحف فاطمه علیها السلام [illegible] قرآنی نیست و در دست مردم [illegible] آن اخبار در قرآن [illegible]
ائمه [illegible] و احکام [illegible] امور دینیه و [illegible] و [illegible] معمول [illegible]
[illegible] قرآن مجید [illegible] و در مصحف آنحضرت [illegible] نداشته و این [illegible] قرآن

مدد باین حدیث مذکور و شرح گذشته که علم ائمه [illegible] است در علم ائمه بر علوم قرآنی
تفوق دارد و صد درجه اعلی است در انواع علم از علوم قرآنیه شش هزار درجه [illegible] است
چه قدر [illegible] الترتیب المذکور از هر علمی [illegible] عظیم [illegible] که [illegible]
[illegible] اللیل والنهار [illegible] حدیث [illegible] منقول [illegible] بر علم [illegible]
جز قرآن [illegible] مراد [illegible] قرآنی است [illegible] ائمه علیهم السلام است [illegible]
حضرت قائم [illegible] و [illegible] اخبار [illegible] علم و [illegible] اخبار [illegible]
و [illegible] قرآن حادث و مخلوق است و [illegible] در کلمه [illegible]
[illegible] مراد از [illegible] و [illegible]
در حضرت صادق علیه السلام [illegible] بعد از وفات آنحضرت
[illegible] بعد وفات آنحضرت [illegible] جبرئیل [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] عباس [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] ابو [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] و لفظ [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] فرشته [illegible]
[illegible] ذلک مطلق [illegible]
و [illegible] علیه السلام [illegible] جفر ابیض [illegible] جفر ابیض [illegible]
[illegible] زبور داود و توریة موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم علیهم السلام [illegible]
و مصحف فاطمه ما ازعم ان فیه قرآنا وفیه ما یحتاج الناس الینا ولا نحتاج الی احد حتی
فیه الجلدة ونصف الجلدة وربع الجلدة وارش الخدش [illegible] جفر ابیض [illegible]
کتب و مصحف فاطمه علیها السلام و [illegible] و تمام احکام [illegible] آدم [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] جفر [illegible]
[illegible] ائمه علیهم السلام [illegible] علیهم السلام [illegible] قرآن
و تمام کتب علم [illegible] قرآن [illegible] حادث [illegible]
قرآن و سایر کتب و صحف [illegible] تعالی [illegible]
[illegible] از قرآن [illegible] توحید قرآن [illegible] کتاب [illegible]

و نیز خداوند میفرماید ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا و کتاب را [illegible] ارث
گردانید و موروث لفظ مخلوق است و هم در خبر وارد است [illegible] ذکر و اهل ذکر
و کتاب الله کتاب خداوند کتاب مبین و اهل آن اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و اهل
قرآن ایشان میباشند و در کتاب شرح الزیارة در ذیل شرح السلام علی محال معرفة الله
و مساکن برکة الله و معادن حکمة الله و حفظة سر الله و حملة کتاب الله [illegible]
بصیغه مفرد وارد است و معنی این است [illegible]
و هم [illegible]
[illegible] و صفات [illegible] خداوند [illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible]
و توفیقات و [illegible]
[illegible]
[illegible]
و فقه [illegible] بر حسب قدر و اندازه [illegible] حکمت خدا [illegible]
خداوند [illegible] انا مدینة الحکمة و علی بابها و علم ائمه [illegible] علم رسول خدا [illegible] و حکمت
عبارت از علم حقیقیه [illegible] علم [illegible] از خداوند [illegible]
علم خداوند [illegible] حکمت [illegible] علم [illegible] انا مدینة العلم و علی
بابها و مراد [illegible] علم [illegible] علم یا علم [illegible] علم لدنی [illegible]
[illegible] و آن علم [illegible] حکمت [illegible] افضل علم [illegible] حکمت [illegible]
آن تعلق [illegible] حکمت علمیه آن [illegible] علم [illegible]

[illegible]

[illegible] شرح [illegible] الوجود و عقل و نفس و [illegible] و صورت و جسم و عرض و ماده [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] و علم [illegible] و نبوت و قرآن و [illegible]
[illegible] و ولایت [illegible] معانی حکمت [illegible] حکمت [illegible]
معانی مذکوره [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] و ولایت [illegible] مستلزم آن است [illegible]
[illegible] معصومین علیهم السلام [illegible]
حکمت [illegible] مراد حکمة [illegible] حکمت ذاتیه ازلیه [illegible]
ذات [illegible] حکمت حقیقیه [illegible]
الحکمة الحقیقة و آن ذات [illegible] معصومین علیهم السلام [illegible]
حکمت خدا و ولایت [illegible] خلق [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] الحکمة [illegible]
[illegible] حکمت حقیقیه [illegible]
[illegible] حکمت حقیقیه [illegible] علیهم السلام [illegible]
و [illegible] حکمت [illegible] خلق خدا [illegible]
و آن [illegible]
[illegible] حکمت خدا [illegible]
[illegible] حکمت خدا [illegible]
[illegible] الوجه [illegible]
[illegible]
مراد از حکمت آن علم [illegible]
[illegible] العلوم [illegible]
[illegible] علم [illegible] صورت [illegible]
[illegible] علم [illegible] صورت [illegible] علم
[illegible] علم [illegible] نفس [illegible] علم

معانی [illegible] حکمت

تا بدانست که اتفاقی که عین علم تو است یا آن و حرکتی که عین علم تو است یا آنکه دیگری که عین
علم تو است یا آن دیگری که عین علم تو است یا آنکه پس علم عین است و عین علم است و نیز از آنکه
شناخته شود دانسته شود علم از تو منفرد است تو است از تو و [illegible] از این جهت مکشوف است که این بود
ائمه بخوانند صلوات الله علیهم [illegible] علم الهی [illegible] دعای [illegible] و کلام
تا الدعا [illegible] علم ائمه [illegible] الله علیهم [illegible] مراد این است که علم
الهی [illegible] ملک [illegible] علم [illegible]
علم و [illegible] ملک [illegible] علم و ملک [illegible]
[illegible] علم [illegible]
مراد از این عبارت این است که ان علومهم [illegible] علیهم [illegible] و ان کان لهم علم
[illegible] غیر هذا العلم وهو عین [illegible] لما ان [illegible] علومهم [illegible]
کل [illegible] سواهم لا [illegible] العلم علی العلوم وان ذلک الغیر مادته [illegible] وذلک
السماع هو علم وهو [illegible] رحمتهم فی المؤمنین وهو ایضا علم [illegible]
وهو [illegible] غضبهم فی الاعداء وهو ایضا علم فعلی هذا [illegible] لله علم مخلوق [illegible]
[illegible] الا علومهم [illegible] علومهم فکل هذا مبنی علی العینیة کما هو الحق فی
المسئلة [illegible] علم الهی [illegible] علم ذاته [illegible]
الهی [illegible] است و [illegible] علم [illegible] غیر از این علم است و آن
عین [illegible] غیر از [illegible] علم ائمه [illegible] علیهم [illegible]
حاصل [illegible] علم عین
معلوم است و [illegible] غیر از [illegible] انوار [illegible] ائمه [illegible] صلوات الله
علیهم است [illegible] علم است و [illegible] از [illegible] رحمت الهی [illegible]
مؤمنان [illegible] رحمت الهی [illegible] از [illegible] غضب الهی است [illegible]
و آن نیز [illegible] علم است [illegible] علم [illegible] مخلوق [illegible]
علوم الهی [illegible] از علم الهی [illegible] علم است مخلوق [illegible] غیر از
علوم ایشان [illegible] از علوم ایشان [illegible] بر عینیت چنانکه حق در این مسئله
عینیت است و [illegible] علم [illegible] مخلوق [illegible] غیر از علوم



ایشان باز

ایشان [illegible] از علوم ایشان [illegible] این است [illegible] خدا [illegible] خدا [illegible] خلق و [illegible] خلق خدا
[illegible] خدا [illegible] خدا تعالی [illegible] آن [illegible] محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و [illegible] خلق
خدا [illegible] خود و علم خود و خلق خود و رزق خود و [illegible]
[illegible] غیر از محمد صلی الله علیه و آله [illegible] علیهم السلام
[illegible] خدا [illegible] از علوم [illegible]
[illegible] علیها [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] از امیر المؤمنین علیه السلام از حقیقت سؤال [illegible] و الحقیقة [illegible] حقیقت
[illegible] حدیث چنانکه [illegible]
این حدیث [illegible] در [illegible] از کتب [illegible] آل [illegible]
الله علیه [illegible] و حضرت صادق علیه السلام فرمود اگر ابوذر [illegible] سلمان
[illegible] سلمان [illegible]
و حضرات ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار فرمودند ان حدیثنا صعب مستصعب لا
یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و در خبر دیگر
[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] و از خبر حضرت موسی [illegible] خضر علیهما السلام [illegible]
[illegible] علم [illegible] حضرات ائمه معصومین [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] از احادیث [illegible]
[illegible] احادیث [illegible] غیر از [illegible] مخلوق و [illegible]
[illegible] در این مطلب [illegible] کتب [illegible]
[illegible] حدیث صعب مستصعب لا یحتمله ملک مقرب و لا نبی
مرسل [illegible] است [illegible] تعالی [illegible] وصف [illegible]
[illegible] وصف [illegible] فی [illegible]
فقد وصفهم [illegible] فقد احاط بهم و هو اعلم منهم [illegible]
[illegible] الهی [illegible]

متحیر و بیچاره لکن لا بد بود مبدع الاوادم و خالق الحوائج و هم آنکه برای تو در جای کتاب ظاهر
بیفتد و کی بر این است از جانه کمال الوهیت و عظمت هر ذره که در ابداع خلق و ترکیب
و حصول ارواح لطیفه خلق بود در حجاب کیفیه الحی ایشان را دیده است و چون نمره نفسی خارجی
نگردد روح خود را نبیند چنانکه لا احد متیقن و انکار می‌شود و چون خبر است از چون کسی خمسه کفو
و چون بکتاب نگرد آنکه پوشیده و لطف بود هموار می‌شود و مثل لام و میم و حمد که در لفظ و
کلهم ظاهر و در نهج ما شاء از چون کسی خمسه بشود آنچه الصمد بلا بود و این بلام ظاهر است که
دیده یعنی لیس در وقت نمره از سبحان خدا در ایشه و کیفیت این را تفکر کند جز آنکه
دیگر بهره یابد و فکرت او بیش از احاطه نکند و بتوانند تصور نمایند زیرا که خدا فرد
عز و جل خالق جمهور است و چون که نظر خلق صوار کند او بود [illegible] افتاده فرد
خالق مخلوق و ترکیب [illegible] ارواح الحی است در حجاب ایشان آنچه اقرا العلم و مراد به
کاتبه الحی ما آنکه بنده‌ها کتاب تدوین [illegible] بود طبق الکتاب التکوینی و این کتاب
جمع می‌شود بعقل [illegible] است روح القدس و روح [illegible] چنانکه خدا فرموده تعالی
این کتاب نیز [illegible] و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری
ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا [illegible] و این
دیگی در فصول سابقه [illegible] آیه شریفه [illegible] سبقت [illegible]
[illegible] روح [illegible] از [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible] علیهم السلام [illegible]
و نیز [illegible] بحقیق [illegible] روح [illegible] از
وجود [illegible] وجودات [illegible] محمد و آل محمد صلی الله علیه [illegible] محمد و آل محمد [illegible]
کل [illegible] روح [illegible] قرآن است
[illegible] روح [illegible] مرتبه [illegible] قرآن [illegible]
نیز [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible] علوم [illegible] روح
[illegible] قرآن [illegible] روح [illegible]
مخلوقیت و [illegible] روح قرآن [illegible] علم [illegible]

روح قرآن [illegible]

بوصف در آورد [illegible] توصیف [illegible] دارا [illegible] ادراک و مقام
و استعداد و لیاقت و [illegible] و اطاعت [illegible] آل [illegible] علیهم السلام
[illegible] کمال و کمالیت افراد ایشان [illegible] توصیف و تعریف [illegible]
این انوار علم و معرفت [illegible] لا بد [illegible] محیط [illegible] اگر [illegible]
احاطه [illegible] اعلم [illegible] مسلم [illegible] افتاده [illegible] از آن علم
و مقامات عالیه علم و حکمت [illegible] علم [illegible] محیط و
از ایشان اعلم [illegible] علمیه [illegible] ممتاز [illegible] نسبت بآن
و علوم کثیره ائمه حقه [illegible] علم [illegible] دریا و ذره [illegible]
علیه السلام [illegible] ولایت [illegible] ذات [illegible]
الا [illegible] علیهم السلام [illegible] کتاب [illegible] قرآن [illegible]
طور [illegible] شده است و علوم قرآن ظاهر [illegible] ائمه [illegible] علیهم السلام [illegible] قرآن
علم اولین و آخرین چنانکه اکثر اخبار متواتره براین معنی وارد است و مراد بجمع قرآن
حفظ لفظ آن است بر جمیع [illegible] در آن [illegible] علوم [illegible]
[illegible] و حفظ [illegible] آن است که جمیع [illegible] آن است از ظاهر و ظاهر ظاهر و ظاهر ظاهر
و [illegible] باطن و باطن باطن و باطن باطن باطن [illegible]
[illegible] تاویل [illegible] سوره [illegible] سوره و [illegible] آیه [illegible]
و [illegible] حرف [illegible] راجع [illegible] حرف راجع [illegible] لفظ [illegible]
[illegible] ادا [illegible] ادغام و اظهار و اخفاء و حروف [illegible]
حرف و کلمه از حروف کلمتی [illegible] از کلمه [illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
حروف [illegible] الف و لام [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] دلالت [illegible]
نوشته است [illegible]
[illegible] مخلوق از ادراک [illegible] و کیفیت [illegible]

بحر [illegible]

القرآن وكلامه لوجدنا او غيّره او نشراها لقلنا والله المستعان چه از علوم را با
عطا وعقل لذ علم قرآن است و کلام قرآن اگر ظرفی از غیر صدور رلایق ظرفیت آنها
بار چون نظرف نفس در علم باشیم از حق رجس آینه مکونه و ظرف مستعان است و از این خبر معلوم
می شود که هر چیز در قرآن است در وجوب آنکه ... علم موجود است که از آن تعبیر
قرآن و کلام قرآن است و نیز معلوم ... این خبر شریف که از ائمه صلوات الله علیهم وارد
شده تعبیر از ... ظاهر ... شد ... بر ... حالات ... و ... معاشر
و معادله و انواع ... الی آنچه ... از ... ائمه اطهار علیهم السلام
بر تفسیر قرآن در ... علوم ... است و مجرد ... قرآن ...
و مخلوقیت قرآن ... از حضرت ... علیهم ... ان الله ...
اهل البيت قطب القرآن وقطب جميع الكتب عليها يستدير محكم القرآن وبها
نوهت الكتب ويستبين الايمان وقد امر رسول الله صلى الله عليه وآله
ان يقتدى بالقرآن وآل محمد صلى الله عليه وآله حيث قال في آخر خطبة
خطبها اني تارك فيكم الثقلين الثقل الاكبر والثقل الاصغر فاما الاكبر فكتاب
ربي واما الاصغر فعترتي اهل بيتي فاحفظوني فيهما فلن تضلوا ما تمسكتم بهما
از این ... فهمیده می شود که ... چگونه اهل البیت علیهم السلام ...
... از ... حروف ... است
شارح ... و ... ائمه علیهم السلام ...
حضرت رسالت ... ثقل اصغر ... در جواب ...
مذکور ... طالب ... و ... حضرت عترت طاهره ...
باشند بل ... في كل عالم ... در تمام ... قرآن در هر عالم از عوالم ...
آن ... در ... و از جمله ... و ... جمله ...
حضرات معصومین ... علیّه ... و فاعلیّه و غائیّه التمام
... قرآن ... مخلوقیت و حدوث ... است
... آن ... قرآن ... و حضرات ائمه علیهم السلام ... باشند
در هر چیز ... که از ... راجع بمخلوقیت ...

در نقل الاکبر و الاصغر

در باب علل اربعه

و بقاء

 و از آن جمله این است که قرآن ...
از دین ... خدا ... قرآن ... بسبب ...
... علیهم السلام
... و ... شرع و قوانین و نوامیس
... امور معاشیه و معادیه ... و جبار
و ... حق ... روح الامین ... صلوات الله
... علیهم ... مقام ...
مخلوق ... و از جمله ... قرآن ...
و حضرات عترت طاهره ... علیه السلام ...
... قرآن ... نسبت ...
... مخلوقیت قرآن ... و از جمله
... قرآن روح ... و ائمه اطهار علیهم السلام ...
... روح مخلوق است ... مخلوقیت قرآن و حدوث ... و از جمله این است
که قرآن لوح محفوظ است در الواح و در الفاظ ... راجع ...
... آن ... و حفظ آن ...
... بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ ... از ...
... در ... در ...
... و بقول ... تن ...
... ارواح ... و انوار ... معصومین ... و ...
... صلوات الله علیهم ... مخلوق ...
... امیر المؤمنین علیه السلام ... نحن صنایع
ربنا والخلق بعد صنایع لنا ... مخلوق ... خلق ...
... لولاك لما خلقت الافلاك ... معارف حقیقیه
... الهیه است ... افلاک ... جمیع ...
... در افلاک ... مخلوقات ...

ازدواج: [illegible]

[illegible]
... خواب ... و ... در ... جزو ...

... حدوث ...

شرح دو قدر این کتاب مبارک با شعور شریف مستلزم لطایف و حقایق آن [illegible] مبسوط مذکوره
بجمله شارح [illegible] نبی اول ما خلق الله محمد صلی الله علیه و آله نبی از آن است و بعد از علی
حسن و بعد از حسن حسین و بعد از حسین حضرت قائم و بعد از قائم هشت تن ائمه دیگر
و بعد از ایشان فاطمه صلوات الله و سلامه علیهم [illegible] و محمد صلی الله علیه و آله به ما ایشان
[illegible] دیگر [illegible] بزار [illegible] بوسیله از آفریده شدن
آفریدگان عبرت [illegible] روزگار و مرور زمان [illegible] است [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] میگویند [illegible] عالم [illegible]
[illegible] خلق [illegible]
مخلوق عبرت [illegible] مقدار [illegible]
مقدار [illegible] بجمله [illegible] پیغمبران [illegible] محمد صلی
صلی الله علیه و آله که بشیر و نذیر برانگیخته [illegible] سایر مخلوق [illegible]
پیغمبران [illegible] و منذرین مبعوث [illegible] دنیا [illegible]
و این [illegible] خداوند تعالی [illegible] پیغمبران [illegible]
[illegible] تقدم [illegible]
[illegible] محفوظ [illegible] حضرت [illegible] مرتبه
[illegible] حضرت [illegible]
و احادیث [illegible] مذکوره [illegible] لطیفه است
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] بمقصود [illegible] آنحضرت
[illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] انوار ساطعه
آنحضرت [illegible] موجود و مخلوق [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] مخصوصه [illegible] آنحضرت
[illegible] خدا بر خلق سایر مخلوق [illegible] رحمة للعالمین [illegible]
مخلوق

خبر از خلقت پیغمبر و ائمه علیهم السلام [illegible]

آخر [illegible]

تحقیق [illegible]

مخلوق آفریده [illegible] اولی [illegible] توجه موجب [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] از نور [illegible] آنحضرت [illegible]
یک روح و نفس [illegible] آنحضرت [illegible] تبشیر و انذار [illegible]
ظهور [illegible] تبلیغ [illegible] اول [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible]
انذار و [illegible] ابلاغ آنحضرت [illegible] علیهم السلام [illegible]
سایر مخلوق آفریده [illegible] آنحضرت [illegible] معلم [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] معلم [illegible]
[illegible] تبلیغ آنحضرت [illegible]
آنحضرت [illegible] اول [illegible]
مستفیض [illegible] توحید [illegible]
[illegible] معلم [illegible] آنحضرت
[illegible] آنحضرت و تعلیم [illegible] ظهور آنحضرت
[illegible] علیهم [illegible]
خاتم الانبیاء [illegible] پیغمبران مبعوث [illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible] خلقت [illegible]
از آنحضرت [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] ظهور خاتم الانبیاء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آخر [illegible]

همیشه نبوت و بشریت خواهد بود و اول دفعه [illegible] بر خلقت مخلوق علاوه از کجا نور محمد
صلی الله علیه و آله که سوال از النور سطع الی شی [illegible] و حقایق نظر [illegible] تعلق [illegible]
ظاهر و باهر گویند و از آن نور منور ائمه طاهرین علیهم السلام ظاهر و به حسب [illegible]
[illegible] ایشان ورود [illegible] به حسب تقاضای وقت صدور یافته بود بر ایشان ابلاغ [illegible]
[illegible] بار [illegible] مخلوق [illegible] و حکمت و مصلحت تقاضی داشت دعوا [illegible] غیب [illegible]
و ظهور نبوت حضرت لاهوتیه متوسل [illegible] صفات [illegible] متولد [illegible]
[illegible] عبادیه و اسرار [illegible] عبودیه بنور معرفت [illegible] نوبت توجه با سوی [illegible]
اراده علیه کند [illegible] خلق شده و حضرت ختمی مآب [illegible] توجه [illegible] و ترقی
ایشان [illegible] سایر خلق مخلوق شده بهتر [illegible] هر پیغمبری [illegible] برجا
مبعوث و به ترتیب تکلیف [illegible] تبلیغ رسالت [illegible] تا آنکه تقاضای [illegible] حضرت
و ظهور [illegible] الکمال ادیان و اتمام [illegible] دور رسید و در این باب [illegible] شده در
آن ادوار [illegible] رسول خدا [illegible] مبعوث [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن در [illegible] مناج [illegible] به حسب [illegible]
در نوبت خلقت انبیا علیهم السلام نیز [illegible] قرآن [illegible]
با لوح محفوظ [illegible] از [illegible] اول [illegible] خدا [illegible] قرآن قدیم [illegible] مخلوق
و حادث و نور [illegible] نسبت بذات کبریا حادث است و اول صادر و اول مخلوق است
بر قرآن تقدم [illegible] زمان [illegible] زمان [illegible] عوالم [illegible] جوهر
جوهر [illegible] تقدم خلقت حضرت قائم علیه السلام [illegible] ائمه [illegible] صلوات
الله علیهم و فاطمه زهرا سلام الله علیها [illegible] نور [illegible]
و مشغول [illegible] از خلقت خلق تقدم [illegible] پیغمبر [illegible] علیهم
خروج بسیف و [illegible] تکلیف [illegible] حضرت قائم نیز خروج بسیف [illegible] خلقت
مخلوق [illegible] خدا [illegible] مربوط به ترتیب [illegible] ایشان [illegible]
منوط بخروج بسیف [illegible] به حسب تقاضای زمان و علم خداوندی [illegible] خروج
بسیف [illegible] حضرت قائم و رسول خدا و
و حسین علیهم السلام [illegible] تکلیف [illegible] از سایرین [illegible] خلق شده [illegible]

ج ۱۰ اعلی

دیباچه قرآن

و خلقت [illegible] قائم [illegible] علیهم السلام

[illegible]

۵۵۱

[illegible]

مواليد [illegible]

چه در رعایت و ترتیب ابلاغ و اظهار تکلیف و عنوان امر و نهی [illegible] سلام الله علیهم
ممتاز [illegible] ظاهر بود و در باطن [illegible] ترتیب
و تعلیم و عنوان [illegible] و این [illegible] از آن [illegible] در ادوار
کثیره [illegible] بسیار [illegible] از [illegible] دعوت [illegible]
مشغول [illegible] لاهوت [illegible] ملکوت
و جبروت متوجه عوالم ناسوت [illegible] در حقیقت [illegible]
[illegible] توجه [illegible] ظهور [illegible] درجات
[illegible] عوالم [illegible] و دنیا [illegible]
و ادوار تکلیف و اتمام حجت [illegible] و [illegible]
عروج عالم [illegible] حضرت [illegible] برای سایر [illegible]
[illegible] برای [illegible] درجات و ادراک [illegible]
[illegible] اند [illegible]
[illegible] ادراک [illegible] محمدیه صلی الله علیه و آله [illegible]
و [illegible] در کتاب [illegible] حضرت خاتم [illegible]
علیهم [illegible] علیهم السلام [illegible] خلق [illegible]
الا [illegible] خلق [illegible] پیغمبر و آل
پیغمبر [illegible] ارتقاء مخلوق بدرجات عالیه [illegible]
[illegible] خلق [illegible]
[illegible]
[illegible] الکبری [illegible] قسمت
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مقدسه [illegible] حضرات معصومین صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] نسبت بذات قدیم [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]

بلکه قدرت و سلطنت نبوت و ولایت الهیین نیز بهای حکم و بوجه‌ها و دقیقه اعلیه وجه
و مخفی بوده لذا مقام نبوت و ولایت نوشته‌اند اگر که به حضرت ایشان مشوف ذوالجلال
لذا الاطهار بوده‌اند لعنه الله فانی بهم من آمن و مکفر من کفر و اسلم فی سلم و نار فی نار
و هالک فی هالک و رزق بهم و بهم و بکرمهم و بهم و بجرمهم و بهم و لهم الجنة
ولهم النار و بهم الثواب و بهم العقاب امیر المؤمنین علیه السلام نحن و نحن
العرش و محبتنا الثواب و ولایتنا فصل الخطاب و نحن حجة الحجاب و نحن دارد
گویند کلمات و این بزرگان مقامات عالیه نگرد معلم نفوس به حضرت ایشان باشند حسن بحر
ایشان ثواب و منبع علم و منبع صواب و تمام صحف و اصول کتب در خود ایشان است
و ایشان خود کاملاً مخلوق اند هر چند فالق سایر اشیاء و مخلوق بودن ایشان دلیل بر اولیات
و نبوت علیهم السلام بر عیبه علم خدا که عیبه نفس علی السلام و سکونی با حق و مراد از آن با
ایشان طرفی است از نبوت و جاه مردان گویند و جز نسبت برده‌اند عادت از موضع
تر و بو شده ادات و از نیز باب عیاب الصدور و عیاب القلوب گفته‌اند
صدره عیبة العلم و قلبه عیبة السر و امیر ایشان ائمه هدی سلام الله علیهم عیبه علم خدا
هستند بجز اینکه علم خداوند ا عادت است و آن علم است در ذات ایشان در
شاد و حجاب آن کمال و طور آن مجید باطوار مختلفه بر آن وصف و طور و اطوار ایشان را
بدان حضرت در کار علم نفس معلم است در رتبه اعلی و غیر از آن جمعی از آن با مراد از آن
و ذاتی ظرف و وجود ذات ائمه هدی صلوات الله علیهم و مظروف مطلق تمام علم است علم و آن
از آن علم است مخلوق است و مظهر بیانات مبسوطه شارح نیز بر این مطلب دلالت تامه دارد
و نبوت علیهم السلام بر خزانه علم و مستودع حکمت خدا به ... از این ... علم نفس معلم است
و حضرات معصومین سلام الله علیهم اجمعین تمام اشیاء مخلوق و ملک و درون ایشان
بر آن هستند و این حال به سبب آن است ارقام اشیاء بر خزانه است و همه اشیاء در خزانه خود
قیام جوهر خزانه خدا ایشان بدون کم و از وجوه است تقوشه مظاهر الهیه بیان از جنبه
ارتفاعات الابدیه نموده و کل شی من خلق الله هو العلم به فی ائمه هدی سلام الله علیهم
فانهم علم خزانه نیز خداوند تعالی از تقاضای خزانه علم و ملوکی علم آن علم
عادی است که هو ذاتها هم علم ازلی هو ذات الوحید کمالات خداوند تعالی

فانی بانی

فانی بانی ولا یحیطون بشیء من علمه و جزء علم نفس معلم است الا ما رکبه الله فیهم
ایشان خزانه آن در شد فانی ... صفات جلال و عبادت و ... ایشان
باشند و این کلمه و معلمان در دلیل ارشاد بر فوائد قائم است و ... حضرت ...
از حضرت ایشان ماشین و قول ... ذات خزانه در نور خدا و در ذات خدا و مراد
این است ... علیها ... بنور ایشان ... قیام ... که در قول ...
تعالی است فیه ... ملکوت کل شیء و هو یجیر ولا یجار علیه ان کنتم تعلمون
ملکوت اشیاء ... آن نور الهی است هم انما ... که حضرت ... خزانه خدا است
فانی هستند ... لکون فی ملکوتها ... فی ... الملک فکانوا الحاضر
و ... قول ما ... تعالی قل من بیده ملکوت کل شیء ...
معنای ... اشیاء الهی ... ملکوت کل شیء
عینه و علته و زمامه الذی به قوام و لذا قلنا ان الشیء مجرده فی ملکوته ولا یتصرف
فی الشیء الا من بیده ملکوته و بیان این مطلب این است مراد آن تصرف در عالم ...
آن نیست ... تصرف الی اجزاء الشیء و جزء ...
این گونه علم و تصرف ... عالیه ائمه هدی علیهم السلام نیز معلم ...
و قرآن مخلوق و ... آن هستند و قرآن ... علم ازلی ذات خداوند
فانی ... علم و ...
علم و ...
و بهم ... در شرح ... و اینکم ... و انتم اهله و
معدنه و میراث النبوة عندکم و ... الکم و ... علیکم و فصل الخطاب
عندکم و آیات الله لدیکم و عزائمه فیکم و کلامکم نور و امرکم رشد و ... تمت
الکلمة ... لا یخبر ...
... مقصود ... و خلقت قرآن و ... است
و ... در ... احوال حضرت حجة الله ... ائمه علیهم السلام ...
و هم ... در شرح ... در فصل ... علم ... قاعده ... علم خداوند
بجمیع اشیاء حقیقه و احاطه و ... علم بکل شیء لا یغادر صغیره ولا کبیره الا

در باب علم خداوند

چه اگر چیزی ... از جهان خدا و علم خدا ... [illegible] علم بلا حقیقة علم ...
نمی‌گرد بلکه از یک حیثیت ... محض و محیط است علم ... [illegible]
... حقیقة الاشیاء ... حقیقة غیر ممتزجه ... [illegible]
جمیع ... القوة الی الفعل ... علم و علم خدا ... [illegible]
در باب علم خدا ... [illegible]
... قرآن ... خدا ... مخلوق و حادث است
و اکثر ... خلق و حدوث قرآن مجید
... [illegible]
... [illegible] مخلوقیت
قرآن ... رضا علیه السلام ... [illegible]
رسول الله خبر داده ... از قرآن أخالق او مخلوق لا آفریده شده است یا آفریننده
... لیس بخالق ولا مخلوق ولکنه کلام الله عز وجل قرآن خالق نیست
... کلام خداست عز وجل ... مخلوق نیست
و ... کلام خدا ... [illegible] رضا
رضا علیه السلام ... کلام الله لا تجاوزوه ولا تطلبوا
الهدی فی غیره فتضلوا کلام خداست و قرآن ... [illegible]
در طلب ... [illegible] ... قرآن ... [illegible]
یا غیر مخلوق ... [illegible]
... [illegible] ... صادق علیه السلام ...
... در باب قرآن ... هو کلام الله وقول الله ووحی الله
وتنزیله وهو الکتاب العزیز الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه
تنزیل من حکیم حمید ... [illegible]
... [illegible] ... من بین یدیه ولا من خلفه و تنزیل
من حکیم حمید ... [illegible]
... علیه السلام ... بسم الله الرحمن الرحیم عصمنا الله

[illegible marginal note]

وإیاک

وإیاک من الفتنة فإن یفعل فأعظم بها نعمة وإلا یفعل فهی الهلکة نحن
نری أن الجدال فی القرآن بدعة اشترک فیها السائل والمجیب
فیتعاطی السائل ما لیس له ویتکلف المجیب ما لیس علیه ولیس الخالق إلا الله
وما سواه مخلوق والقرآن کلام الله لا تجعل له اسما من عندک
فتکون من الضالین جعلنا الله وإیاک من الذین یخشون
ربهم بالغیب وهم من الساعة مشفقون ... [illegible]
... قرآن محفوظ ... [illegible]
... نعمت عظیم ... [illegible]
... [illegible]
... قرآن ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... مخلوق ...
و قرآن کلام خداست ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... مخلوقیت قرآن ...
و ... امام علیه السلام ... [illegible]
... قرآن ... [illegible]
... [illegible]
... کتاب ... [illegible]
... صادق علیه السلام ... [illegible]
... قرآن ... [illegible]
کلام خداست ... غیر مخلوق ... کلام الله مخلوق است ...
صادق علیه السلام ... زعموا القرآن کلام الله محدث غیر مخلوق وغیر

ازلی مع انّه تعالی ذکره وتعالی عن ذلک علوا کبیرا کان الله عزّ وجلّ ولا شیء
غیر الله معروف ولا مجهول کان عزّ وجلّ ولا متکلّم ولا مرید ولا متحرّک ولا
فاعل ولا عامل عزّ ربّنا فجمیع هذه الصفات محدثة عند حدوث الفعل منه جلّ
وعزّ ربّنا والقرآن کلام غیر مخلوق فیه خبر من کان قبلکم وخبر ما یکون بعدکم
انزل من عند الله علی محمّد صلّی الله علیه وآله قرآن کلام خداست مانند است حادث
غیر مخلوق است نیز حادث است و نزد قرآن در وصف الکلام و هنگام اخبار
جمعی از این نسبت [illegible] بغیر از ذات کبریائی او ازلی است [illegible] تنزیه و تعلّق
کرده اند خداوند عزّ وجلّ بوده است هیچ چیز غیر از ذات واجب الوجود معروف و مجهول
نبود خداوند لایزال بود و هیچ متکلّم و نه مرید و نه متحرّک و نه فاعل نبود جلّ و عزّ است بودن او
دلیل جمیع این صفات محدث است [illegible] از ذات او فعل او حاصل و عزیز
بود در کار او و قرآن کلام الله است و غیر مخلوق نیز غیر مکذوب است در قرآن است ذات او
[illegible] و خبر آینده کان خدای تبارک [illegible] قرآن است بر محمّد صلّی الله علیه وآله
صادق علیهما از جمله [illegible] حدیث شریف [illegible] ذکر قرآن است در [illegible]
القرآن [illegible] قرآن غیر مخلوق است [illegible] غیر مکذوب است [illegible] غیر مخلوق [illegible]
و غیر محدث است [illegible] امام علیه السلام [illegible] محدث غیر مخلوق و غیر ازلی [illegible]
و هم [illegible] است [illegible] قرآن کلام خدا [illegible] قول خدا و کتاب خدا است و در
قرآن [illegible] غیر مخلوق است [illegible] مخلوق [illegible] مکذوب [illegible] مخلوق
در لغت [illegible] مکذوب [illegible] کلام مخلوق نیز مکذوب [illegible]
[illegible] انما تعبدون من دون الله اوثانا و تخلقون افکا [illegible]
[illegible] توحید [illegible] ما سمعنا بهذا فی الملّة الآخرة ان هذا الّا اختلاق
نیز افتعال و کذب [illegible] قرآن مخلوق است [illegible] قرآن مکذوب است
[illegible] کاذب است و هر کس [illegible] قرآن غیر مخلوق است [illegible] غیر مکذوب است
[illegible] و حق و صواب است و هر کس [illegible] قرآن غیر
مخلوق است [illegible] قرآن غیر محدث و غیر نازل و غیر محفوظ است [illegible]
و [illegible] حق و صواب [illegible] اهل العلم بر آن اجماع کرده اند و قرآن کلام الله

عزّ وجلّ

عزّ وجلّ است [illegible] هر کس [illegible] بر غیر این [illegible] گفته است
[illegible] قرآن [illegible] و [illegible] غیر [illegible] مجمل از [illegible]
[illegible] منسوخ [illegible] است [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] محدثات [illegible] اثبات محدث [illegible]
[illegible] معقول [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] خداوند عزّ وجلّ [illegible]
[illegible] غیر [illegible]
[illegible] انا ربّکم الاعلی [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] الکافرین [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible] قرآن حادث [illegible]
[illegible] قول خداوند [illegible]
[illegible] لنذهبنّ بالّذی اوحینا الیک [illegible] قول خداوند [illegible]
[illegible] ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها [illegible]
[illegible] حادث است [illegible] منسوخ [illegible]
[illegible] موجود [illegible] غیر [illegible]
لامحاله حادث است [illegible] اثبات
محدث و مخلوقیت قرآن [illegible] قرآن کلام الله المحدث
و غیر مخلوق است [illegible] مخلوق [illegible] مکذوب است [illegible]
و صفت [illegible] محدث است [illegible] محدث [illegible] غیر مخلوق [illegible]
و هم [illegible] اثبات محدث و مخلوقیت [illegible]
قدیم و غیر مخلوق [illegible] تعالی [illegible]
فی ذلک علوا کبیرا [illegible] و اقدم [illegible] غیر از
ذات واجب الوجود [illegible] آیات [illegible]

با سوره‌ای که بیخ کونه نسبت راه نمی‌دهد چنانکه با نمکه در قرآن وارد است که کلام خدا دو و خدا دو قول خدا دو که خلاف است که در برابر بیان است چنانکه صادق علیه السلام فرمود هر کس چنان بگوید که قرآن غیر مجید است و غیر منزل و غیر محفوظ است بخطا رفته و بر فرض از حق و مهو سخن گفته که جز قرآن بو حقیقت کلام خدا برابر نبوده است بلکه بعضی سوره خداوند ایراد کلام نمود و فرمود که آن خداوند بلکه در آخر حجم قبر کلیب است نسبت دهیم تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا که در دینشان و کفر است آن سوره مفصل و مفصل و به را غیر از نفس و نفس بو دارد از بعض با نمی آیات شخصا ابرار از منوط به وان منوط دو حکم محدود نمی‌باشد واقع شده که خوب بوده شد به بیان بر این که صادق علیه السلام فرمود و فرمود و نو کونه بخصم و دو چیز دیگر در قرآن از آنچه شده است چنانکه سلطان و غیر از آنکه مسطور گشت مثل حکایت اصحاب خیر و ابتدا آن باشند در زمانه از آن اهل کو شمع بیان دین ایمان به عهد که قرآن دلالت به بود و جز حدود آیات که خلق حقیقت نیز آیات است که در هم دارد کتاب از فیض بسیار مروی است که از حضرت امام رضا علیه السلام از کیفیه قرآن پرسیدم فرمود قرآن کلام خداست و از بیمن نفرمود که مخلوق است چه خدا فرموده ایجا کلام نموده و هم از زراره مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام از قرآن پرسیدم فرمود لا خالق و لا مخلوق ولکنه کلام الله نه خالق است و نه مخلوق است ولکن کلام خداست که معنی آن مخلوق بغیر مکنون است چه اگر بغیر مطلق است کلام امام علیه السلام نخواهد بود چنانکه نه آفریننده و نه آفریده شده است و مع بر خلقت بود در جای دیگر و خلقت قرآن در جمیع کتب است چنانکه نسبت به بعل خدا وا ائمه علیهم السلام نیز بیمن می‌شود از خلقت است که صفت میکردند و با اهل سنت کفر شد و ایشان فرمود کلام خدا است غیر خدا را یکی دانسته فرمود است و در این موقع فرمود کلام خالق است و ثابت شد که مخلوق خالق است چه خالق جز خدا نیست و هم در آن کتاب از یاسر خادم مروی است که از حضرت امام رضا علیه السلام از قرآن پرسیدم فرمود لعن الله المرجئة ولعن الله ابا حنیفة انه کلام الله غیر مخلوق حیث ما تکلمته و حیث ما قرأته و نطقته

نبو کلام

عقاید غلات در باب قرآن

نبو کلام و خبر و قصص این حدیث شریف نیز مؤید و جامع احادیث و بیانات سابقه است بجمیع از این گونه اخبار در کتب بحار و احادیث قدسی بر فراوان و لیس در طرف کتب اولیه سلام الله علیهم مذکور شده است اینک از کیفیات و عقائد مختلف ما را علما و حکما و متکلمین عقاید اهل سنت و اشعار مذکور میداریم و در این از دو رشته بحث با ایشان اختلاف می‌کنیم در مسئله حادث و قدیم بودن صفات الله علیه و آله که مطابق او از عبید و لا لوث کمالات رسالت حضرت قائم الامام صاحب العصر والزمان حجة ابن الحسن علیهما التحیة و السلام صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و هم الله آخر از ذکر که در جواب آن کتاب ملک الخلفا بوسیله قرآن بیان شده در دو قسمت جایز نیست که از عقاید مرجئه و ابی حنیفه اطراف و در این بیان کرده است در کتاب نقض الانشاء در ذکر مقالات کفار و جماعت ادب فرموده است که مختار در زمان با خود بوده و در کلام الله به قرآن گفته که گویند چه نبوده جسم بوده و جز ذات و عرض قائم بوده که این را الحلول اختیار کرده باشند و نوشته لازم نیست که حرف به جانب او نوشته شده کلام خدا از تعالی الله عن ذلک و گویند قرآن بود که بر تنش و چوب نقش کرده‌اند

عقاید اشعریه در قرآن

قرآن بود بعد از آنکه زنگ و چوب بعضی مستند که گویند رسول خدا جبرئیل فرمود قرآن مخلوق است و با شرک نیز که ادله به برائت مخلوق است از غلات گوید کلام خدا غیر از خدا است و هر چه غیر از خدا است مخلوق است و جماعت مشبهه و مجسمه نیز مقالات دارند و مذهب شیعه از یحیی بن معین و احمد بن حنبل و سفیان ثوری و حکی نیز از ابو یوسف و داود و ظاهری و هشام بن حکم نقل است و این قسم سوال به عنوان اینکه ارادا آن کیف کرده است و لیس را از آنها نقل و نشر است از جمله گویند ارواح مخلوق نیستند و قرآن نه سوره بخوانیم و می‌شنویم خدا را کلام او بر زبان ما جاری می‌شود و حالت رقیه با نام خدا را در آن نوشته است ذات است و قرآن را به قلم بر دست نوشتند و هیچ فرق نمی‌کند در این اعتقاد جمیع افعال از ایشان ظاهر شود و خاصه فعل به بنده بر طریق مجاز

عقیده ابی حنیفه در قرآن

و گویند مصحف جز جلد و غلاف قدیم است و هر کس گوید مخلوق است کافر است و جمیع مصحف هم است و هم از ابی حنیفه و مطلع نام دارند در باب قرآن توقف کرده‌اند و نگویند مخلوق یا غیر مخلوق است و این طبقه را از علاوه کرده‌اند و در ذیل مقالات اهل سنت و جماعه نیز ابو حنیفه گفته خدا را تا کی در ازل خالق و رازق است و در باب کلام اکثر قدیم است و

و کلام اکثر محدثان است و معلوم نشد مرا در این عصر که تحریر است بزرگان او ... و جماعت
حکایت ابی حنیفه در ارشاد فرمی نکنیم که قرآن مخلوق است و این ... بر وزیر دوم و قسم
بن محمد بن حسن گفت هر که بقرآن سوگند خورد انقضی نکرد زیرا که مخلوق سوگند قسم است
و حنفیان خراسان و ماوراء النهر و فرغانه و ترکستان گویند صفت باری تعالی و صفت
ذاتی حق جل جلاله قدیم است و گویند ایمان مخلوق است و غیر مخلوق اگر مخلوق است فعل بنده
است ... گویند لا اله الا الله محمد رسول الله آنچه در مصحف رقم شده مخلوق است
و این مذهب جعفر ... است ابو حنیفه در فقه اکبر کلام کلام نه موجهات و نه منقطع
نه متبعض و نه صوت و نه حرف و نه لغت و نه اعراب و نه ذکر و نه رفع و نه جر و نه نصب
و نه مونث و نه مذکر و نه مرفوع و نه مهموز و نه عربی و نه فارسی و نه ... و نه فصاحت و
نه بلاغت و نه نحو و نه صرف و نه ... و نه قرائت و نه تلاوت و نه تطویل و نه تقدیم و نه
تأخیر و نه ... گویند توریه و انجیل و زبور و فرقان و جمله صحف ... کلام اوست
در مصحف نوشته و در گوشها شنیده شده و در دلها حفظ کرده و در زبانها ...
و منزل است ... و ترجمه کلام خدا نیست کفر او ... محمد بن ادریس شافعی ...
محمد بن فضل ... از بلاد ... بخوانند کتب در ... تصنیف کرده ...
و آن کتاب ... از ... بر ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت است ... و از ... آنجا که ... مخلوق است ... قرآن
... و مخلوق نیست از ... نیز ... صاحب قصص العلما ...
... معقول است اگر قرآن کلام خداست صفت ذات است و صفت ذات ...
... این ... نیست زیرا که موافق ... است
صفت ذات قائم بذات است و آن ... مخلوق ... و ...
و اگر صفت بود ... مخلوق ... و ... و سمع و بصر و حیوة و قدرت
و بقا و ارادت ... صفت ذات ... از ...
مخلوق است ... صفت ذات ... و ... از او پدید آمد و ... از ...
پدید آمد ... قدیم ... و ... باز ... عاقل داند
... قدیم باشد ... گویند ...

کلام ابی حنیفه در قرآن

کلام محمد بن فضل در قرآن

در کتاب ... احمد بن حنبل گفت قرآن ناطق ...
... زبان ...
زبان مخلوق است و آنکه زبان ... مخلوق و بگوش ... شنوند گوشها مخلوق است و آنکه
بگوش شنوند مخلوق نیست ... حفظ کنند دلها مخلوق است و آنکه بدلها ... مخلوق نیست
و ... حروف ... در قرآن مخلوق نیست ... هر که ... قرآن ...
... و ... مخلوق است ...
... قدیم و نه ...
... کلام خدا ... قائم بذات او نه حرف است و نه صوت ...
... کلام است قائم بذات ... قرآن در مصحف نوشته و در
دلها محفوظ است و زبانها ... قدیم قائم بذات ... در ... دلها
...
... کلام ...
... و خطبه ...
... گویند ... کلام ... کلام خلق اوست بخلاف ... گویند
... متکلم است بکلام قدیم و صاحب قصص العلما ...
... احمد بن حنبل ...
...
... احمد بن حنبل ...
... ابلیس ...
... ابلیس ...
... قرآن مخلوق است ... ابلیس ...
... ابلیس
... احمد بن حنبل ...

کلام احمد بن حنبل در قرآن

... در قرآن

... تکلم

... احمد بن حنبل ...

عینیه موزون علویه قرآن

زسار بگیرد و سیر را کشش برد گرمایان فوار افزار و ایکی بود تو کار نیست الکنز نامه
کمال حال دوح فاد بکشی ما بد برهو دواکه انسان کامل در ذیل دیباچه تو بیند و اشهد
انّ القرآن کلام الله وانّ الحقّ ما تضمنه محتواه نزل به الروح الامین
علی قلب خاتم النبیین والمرسلین و در باب رو ما در باب قرآن نظام نوید

نظم قرآن

اَلقرآنُ ذاتٌ حقّیّ — احدیّتها حقٌّ محضُ
هی مشهودةٌ فیه ولم — من حیثُ هویّته محضُ
یطلبُ ما یطلبه منه — وهو المطلوب الغرضُ
فقرآنه هی حقیقیّة — کلامُه وذاک فحقّی
لکنّ من حیث الذاتیّة — لا کلّ هناك ولا بعضُ
هی لذّة فی الذات بها — من حیث الذوق والأخصّ
والفهم لتلك اللذّة قرآن — هی هو هذا الغرضُ

مراد آن بکنه اعلم انّ القرآن عبارة عن الذات التی یضمحلّ فیها جمیع الصفات
فهی المجلی المسمّاة بالاحدیّة انزلها الحقّ تعالی علی نبیّه محمد صلّی الله علیه وسلّم
لیکون مشهده الاحدیّة من الاکوان ومعنی هذا الانزال انّ الحقیقة الاحدیّة
المتعالیة فی ذراها ظهرت بکمالها فی جسده فنزلت عن اوجها مع استحالة
النزول والعروج علیها لکنّه صلّی الله علیه وسلّم لمّا تحقّق جسده بجمیع الحقائق
الالهیّة وکان مجلی الاسم الواحد بجسده کما انّه بهویّته مجلی الاحدیّة وبذاته
عین الذات فلذلك قال صلّی الله علیه وسلّم انزل علیّ القرآن جملة واحدة
یعبّر عن تحقّقه بجمیع ذلك تحقّقاً ذاتیّاً کلیّاً جمیعاً وهذا هو المشار الیه بالقرآن
الکریم لانه اعطاه الجملة ودر خبر بانی اکرم بدی نوله وقوله تعالی ولقد آتیناك
سبعاً من المثانی والقرآن العظیم فالقرآن هنا عبارة عن الجملة الذاتیّة لا باعتبار
النزول ولا باعتبار المکانة بل مطلق الاحدیّة الذاتیّة التی هی مطلوب الواحد
الجامعة لجمیع المراتب والصفات والشؤون والاعتبارات والمعبّر عنها بالذات
الذات مع جملة الکمالات ولذا قرن بلفظ العظیم لهذه النکتة والسبع
المثانی عبارة عمّا ظهر علیه فی وجوده الجسدی من التحقّق بالسبع الصفات

وقوله

وقوله تعالی الرحمن علّم القرآن اشارة الی انّ العبد اذا تجلّی علیه الرحمن یجد فی نفسه لذّة رحمانیّة
تکسبه تلك اللذّة معرفة الذات فیتحقّق بحقایق الصفات فما علّمه القرآن الّا
الرحمن والّا فلا سبیل الی الوصول الی الذات بدون تجلّی الرحمن الذی هو
عبارة عن جملة الاسماء والصفات اذ الحقّ تعالی لا یعلم الّا من طریق اسمائه وصفاته
فافهم وهذا شیء لا یفهمه الّا الفرد وهم الافراد الکمّل الاکابر الافراد الذین هم موضع
نظر الحقّ من العباد والیه یقول الحقّ وهو یهدی السبیل ومیراث رایات
دو سوره قرآن الکبر صفات الله فرقان وذات الله قرآن وفرق الحقّ حقّ
وجمع الفرق وجدان وتفرقة الصفات علی اختلاف النعت جولان وعلم الذات
التوحید فرقان لان الوصف لا ینفك وهو لا نهایة له شان مراد از منظومه شعر

در بیان فرقان

اعلم انّ الفرقان عبارة عن حقیقة الاسماء والصفات علی اختلاف تنوّعاتها
فباعتبارها تتمیّز کلّ صفة واسم عن غیرها فحصل الفرق فی نفس الحقّ من
حیث اسمائه الحسنی وصفاته فانّ اسمه الرحمن غیر اسمه الشدید
جزاه فضله بانا اوجب سبقه بخوانکه وجی تیغ عالکریم کلاه داحب
کتاب الانسان الکامل در سلك التصوف بدو باب کلام این جنیب بوده انه گفته

انّ الکلام هو الوجود البارز — فبه جری حکم الوجود الجائز
کلّ دهی فی العلم کانت احرفاً — لا تنقری اذ لیس ثمّة مابز
فتمیزت عند الظهور فعبّروا — عنها بلفظة کن لدی القابز
واعلم بانّ الله حقّاً ان یقل — للشیء کن فیکون ما هو عاجز
فله الکلام حقیقة وله مجازاً کلّ ذلك کان وهو الجائز

مراد آن بکنه اعلم انّ کلام الله تعالی من حیث الجملة هو تجلّی علمه تعالی لظاهره
الذاته سواء کانت کلماته نفس الاعیان الموجودة او کانت المعانی التی فیهما عاده
اما بطریق الوحی او المکالمة او امثال ذلك لانّ الکلام لله فی الجملة صفة
واحدة نفسیّة لکن لها وجهان الجهة الاولی علی نوعین النوع الاوّل ان
یکون الکلام صادراً عن مقام العزّة بأمر الالوهیّة فوق عرشها لربوبیّة وذلك
عبارة الکلام الذی لا سبیل الی مخالفته لکن طاعة الکون له من

حيث تجليه ولا يدريه وانما الحق سبحانه وتعالى يسمع كلامه في ذلك للمجلى عن
الكون الذي يريد تقدير وجوده ثم يجري ذلك الكون على ما امره به عناية
منه ورحمة سابقة ليصح للموجود بذلك اسم الطاعة فيكون سعيدا و[illegible]
[illegible] بكمرد اما الجهة الثانية للكلام فاعلم ان كلام الحق نفس اعيان
الممكنات وكل ممكن كلمة من كلمات الحق ولهذا لا نفاد للممكن قال تعالى قل لو
كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي
ولو جئنا بمثله مددا يعني ممكنات همان كلمات خداوند است واين را آن [illegible]
الكلام من حيث التكلم صورت ذات است [illegible] در علم [illegible]
بخواهي [illegible] صورت [illegible] در علم [illegible]
يعني موجودات كلام خداوند آن صورت عينيه محسوسه ومعقوله موجودات وكل
ذلك صور المعاني الموجودة في علمه [illegible] الاعيان الثابتة [illegible] اگر [illegible]
حقايق [illegible] واگر [illegible] ترتيب الوهيت است واگر [illegible]
وحدت است واگر [illegible] تفصيل غيب است واگر [illegible] صور جمال
واگر ظاهر گويد آثار اسماء وصفات است واگر [illegible] گويد معلومات حق
واگر خواهي گويد حروف عاليات است وامام محيي الدين عربي [illegible] شده
[illegible] قول [illegible] كنا حروفا عاليات لم تقرا [illegible]
[illegible] كلام [illegible] اراديه [illegible] نفس [illegible] آن [illegible]
[illegible] كذلك الحق سبحانه وتعالى
في ابرازه للكلمة من عالم الغيب الى عالم الشهادة يوجد اولا ثم يبرزه
القدرة فالارادة مقابلة للحركة الارادية التي في نفس المتكلم والقدرة
مقابلة للنفس الخارج بالحروف من الصدر الى الشفة من عالم المكلف فتعال
من كمل الانسان نسخة كاملة ولو نظرت الى نفسك ودققت لوجدت
لكل صفة فيه نسخة في نفسك فانظر هويتك نسخة اي شيء وذاتيك
نسخة اي شيء وروحك نسخة اي شيء وعقلك نسخة اي شيء
وفكرك نسخة اي شيء وخيالك نسخة اي شيء وصورتك نسخة اي شيء وانظر

وانظر

وانظر الى وهمك العجيب نسخة اي شيء وبصرك وحافظتك وسمعك و
علمك وحياتك وقدرتك وكلامك وارادتك وتكليمك وقابليتك وكل
شيء منك نسخة اي شيء من كماله وصورة اي حسن من جماله فعلم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قشرة على اللباب [illegible]
[illegible] اولي الالباب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صفات الهيه [illegible] خالقيه وصانعيه [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ام الكتاب [illegible]
ام الكتاب فكنه في ذاته هي نقطة منها انشاء صفاته
هي كالدواة لاحرف فيبدو على ورق الوجود بكم تغايبه

ام الكتاب

فالمهملات من الحروف شارة فيما تعلق بالقديم بذاته
والمعجمات عبارة عن حادث من اثر طار على نقطاته
ومتى تركبت الحروف فانها كلم فتكلم محض مخلوقاته

مراد بفرابات يكفيه اعلم ان ام الكتاب عبارة عن ماهية كنه الذات المعبر عنها في
معنى وجوهها بماهيات الحقائق التي لا يطلق عليها اسم ولا نعت ولا وصف ولا
وجود ولا عدم ولا حق ولا خلق والكتاب هو الوجود المطلق الذي لا عدم فيه
ولما كانت ماهية الكنه ام الكتاب لان الوجود مندرج فيها اندراج الحروف
في الدواة فلا يطلق على الدواة باسم شيء من اسماء الحروف سواء كانت
الحروف مهملة او معجمة فكذلك ماهية الكنه لا يطلق عليها اسم الوجود ولا
اسم العدم لانها غير معقولة والحكم على غير المعقول بامر محال فلا يقال انها حق
ولا خلق ولا غير ولا عين ولكنها عبارة عن ماهية لا تنحصر بعبارة
الا وكان ضد تلك العبارة من كل وجه وهي الالوهية باعتبار ومن
وجه هي محل الاشياء ومصدر الوجود والوجود فيها بالفعل ولو كان العقل
يقتضي ان يكون الوجود في ماهية الحقائق بالقوة كوجود النخلة في النواة ولكن
الشهود يعطي الوجود فيها بالفعل لا بالقوة للمقتضى الذاتي الالهي لكن الاجمال
المطلق هو الذي حكم على العقل ان يقول ان الوجود في ماهية
الحقائق بالقوة بخلاف الشهود لانه يعطيك الامر المجمل مفصلا لا انه
في نفس ذلك التفصيل باق على اجماله وهذا امر ذوقي شهودي
كشفي لا يدركه العقل من حيث نظره لكنه اذا وصل الى ذلك
المحل وتجلت عليه الاشياء كلها وادركها كما هي عليه واذا علمت
ان الكتاب هو الوجود المطلق تبين لك ان الامر الذي لا حكم
عليه بالوجود ولا بالعدم هو ام الكتاب وهو المسمى بماهية الحقائق
لانه تولد الكتاب منه وليس للكتاب الا وجود واحد من وجهي كنه
الماهية لان الوجود احد طرفيها والعدم هو الثاني فلهذا ما
قلت العبارة بالوجود ولا بالعدم لان ما فيها وجه من هذه الوجود الا

وهي هذه

وهي هذه فالكتاب الذي انزله الحق سبحانه على لسان نبيه صلى الله عليه و
آله هو عبارة عن احكام الوجود المطلق الذي هو احد وجهي ماهية
الحقائق ومعرفة الوجود المطلق هو علم الكتاب وقد اشار الحق الى ذلك
في قوله وكل شيء احصيناه في امام مبين وقوله ولا رطب ولا يابس الا في كتاب
مبين وقوله وكل شيء فصلناه تفصيلا وقد بدا لك ان ام الكتاب هي ماهية
الكنه وذكرنا ان الكتاب هو الوجود المطلق اعلم ان الكتاب سور وآيات
وكلمات وحروف فالسورة عبارة عن الصور الالهية وهي تجليات الكمال ولا
بد لكل سورة من معنى فارق تتميز به تلك السورة عن غيرها فان لا بد
لكل صورة الهية كمالية من شان تتميز به تلك الصورة عن غيرها ولو بالبطون
لتنبهك على كل صورة منها وسورة من كتاب الله تعالى والآيات عبارة عن
حقائق الجمع كل آية تدل على جمع الهي من حيث معنى مخصوص يعلم ذلك
الجمع الالهي من مفهوم الآية المتلوة ولا بد لكل جمع من اسم جالي وجلالي
لكون التجلي الالهي في ذلك الجمع من حيث ذلك الاسم ولكانت الآية عبارة عن
الجمع لانها طائفة عبارة واحدة عن حقائق المخلوقات العينية اعني المتعينة
في العالم الشهادي والحروف فالمنقوطة منها عبارة عن الاعيان الثابتة في العلم
الالهي والمهمل منها على نوعين النوع الاول مهمل تتعلق به الحروف ولا يتعلق
هو بها وهي خمسة الالف والدال والراء والزاء والواو واللام الالف
اشارة الى مقتضيات كمالية وهي خمسة الذات والحياة والعلم والقدرة
والارادة اذ لا سبيل الى وجود هذه الاربعة المذكورة الا بالذات ولا
سبيل الى ظهور الذات الا بها والنوع الثاني مهمل يتعلق به الحروف ويتعلق
هو بها وهي تسعة فالاشارة بها الى الانسان الكامل الجامع بين الخمسة الاولية
والاربعة الخلقية وهي العناصر الاربعة مع ما تولد منها ولكن حروف
الانسان الكامل غير منقوطة لانه خلقها على صورته ولكن تميزت الحقائق
المطلقة الاولية عن الحقائق المقيدة الانسانية لاستناد الانسان الى
موجد يوجده ولو كان هو الموجد فانه ملكه ان يستند الى غيره ولهذا كانت

حروفه تتعلق بالحروف وتعلق الحروف بها وقد نبهنا على حقيقة الحروف وكيفية
نشئها من الالف وكيفية منشأ الالف من النقطة في كتابنا المسمى بالكهف
والرقيم في شرح بسم الله الرحمن الرحيم فمن شاء ان يعرف ذلك فلينظر في
الكتاب المذكور ولما كان قلم واجب الوجود انه قائم بذاته غير محتاج في وجوده
الى غيره مع احتياج الكل اليه كانت الحروف المشيرة الى هذا المعنى من
الكتاب مهملة تتعلق بها الحروف ولا تتعلق هي بحرف منها كالالف
والدال والراء والواو واللام الف فان كل واحد من هذه الاحرف تتعلق
به جميع الحروف ولا يتعلق هو بحرف منها ولا يخفى ان الاعيان ليست بكلمات
لان الاعيان الثابتة لم تدخل تحت كلمة كن الا عند الايجاد العيني
واما ما هي في اوجها وتعينها العلمي فلا يصدق عليها اسم الكون لانها
حق لا خلق لان الخلق عبارة عما دخل تحت كلمة كن وليست الاعيان
الثابتة في العلم بهذا الوصف فانها لكنها ملحقة بالحروف العاليات حكما
لما تقتضيه ذواتها من استناد وجودها في نفسه الى القديم كما سبق
بيانه في هذا الكتاب فالاعيان الموجودة المعبر عنها بالحروف ملحقة بالكلام
العلمي بالعلم الذي هو ملحق بالعالم لكن بهذا الاعتبار الثاني قديمة فقد
سبق تفصيل ذلك في باب القدم فاذا علمت ان الكتاب هو الوجود
المطلق الجامع للحروف والايات والسور على ما اشرت اليه حقيقة كل
منها فاعلم ان اللوح عبارة عما اقتضى التعين من ذلك في الوجود على
الترتيب الحكمي لا على مقتضى الدليل الغير المنتهي فان ذلك لا يوجد في
اللوح مثل تفصيل احوال اهل الجنة واهل النار واهل التجليات وما اشبه ذلك
ولكنه موجود في الكتاب والكتاب كلي عام واللوح جزئي خاص و
سيأتي بيانه ان شاء الله والله يقول الحق وهو يهدي السبيل
ومنه ناظر كلامه در معنى قدم القدم عبارة عن حكم الوجوب الذاتي فالوجوب من قدم
الذاتي هو الذي اظهر اسم القديم للحق لان من كان وجوده واجبا بذاته
لم يكن مسبوقا بالعدم ومن كان غير مسبوق بالعدم لزم ان يكون قديما بالحكم

والا

والا فتعالى عن القدم لان القدم تطاول مرور الزمان على المسمى به تعالى الحق
عن ذلك فقدمه انما هو الحكم اللازم للوجوب الذاتي والا فليس بينه سبحانه
وتعالى وبين خلقه زمان ولا وقت جامع بل تقدم حكم وجوده على وجود المخلوقات
هو المسمى بالقدم وطرق المخلوق لافتقاره الى موجد يوجده هو المسمى
بالحدوث ولو كان للحدوث معنى ثان وهو الموجود وجوده بعد ان لم يكن
شيئا مذكورا فان الحدوث التابع اللازم في حق المخلوق انما هو
افتقاره الى موجد يوجده فهذا الامر هو الذي اوجب اسم الحدوث على
المخلوق فهو ولو كان موجودا في علم الله فهو محدث في نفس ذلك
الوجود لانه فيه مفتقر الى موجد يوجده فلا يصح على المخلوق اسم
القديم ولو كان موجودا في العلم الالهي قبل بروزه لان من حكمه ان يكون
موجودا بغيره فوجوده مرتب على وجود الحق وهذا معنى الحدوث والا
فالاعيان الثابتة في العلم الالهي محدثة لا قديمة بهذا الاعتبار ومن
هذا الوجه وهذه مسئلة اغفلها ائمتنا فلا توجد في كلام واحد منهم الا
ما يعطي الحكم بقدم الاعيان الثابتة وذلك وجه ثان لاعتبار ثان و
ها انا اوضحه لك وهو انه لما كان العلم الالهي قديما اي محكوما عليه
بالقدم وهو الوجوب الذاتي لان صفاته ملحقة بذاته في كل ما يليق بجنابه
من الاحكام الالهية لان العلم لا يطلق عليه علم الا بوجود معلومه والا
فيستحيل وجود علم ولا معلوم كما انه يستحيل وجود كل منهما بعدم العالم
كانت المعلومات وهي الاعيان الثابتة ملحقة في حكم القدم بالعلم فكانت
معلومات الحق قديمة له محدثة لانفسها في ذواتها فالتحق الخلق بالحق
حكما قديما لان مرجع الوجود الخلقي للحق من حيث الامر عيني ومن
حيث الذات حكمي ولا تفهم ما قلناه الا الافراد الكمل فان هذا
النوع من الاذواق الالهية مخصوص بالمحققين دون غيرهم من العارفين
ولما كان هذا القدم في حق المخلوقات امرا حكميا والحدوث امرا عينيا
قلنا ما يستحقونه من حيث ذواتهم على ما ينسبون اليه من حيث الحكم

وهو تعلق العلم الالهي بهم فالهم قدم الحق امر حكمي ذاتي وجوبي له و
حدوث الخلق امر حكمي ذاتي وجوبي للمخلوقات فالمخلوقات من حيث
هويتها لا تعال فيها انها حق الامر من حيث الحكم لئلا يدل عليه والا فالحق في
نفسه منزه ان يلحق بالاشياء من حيث ذاته فالحقوا به الاوهام من
حيث الحكم وهذا اللحوق ولو لاح للكاشف العارف انه لحوق ذاتي
فانما ذلك انما هو على قدر ما لمته المكاشف لا على الامر الذي عليه الله
من نفسه لنفسه وما اتت الالسنة الشرائع الا مصرحة بانفراد الحق
بما هو له وهذا التشريع هو على ما هو الامر عليه لا كما يزعم من ليس
له معرفة بحقيقة الشرع فانه يلوح له شيء ويعزب عنه اشياء
فيقول ان الشرع انما هو لقشر الظاهر ولم يعلم انه جامع للب الامر
وقشره فقد ادى الامانة صلى الله عليه وسلم ونصح الامة ولم يترك شيئا
ولا نبه عليه ولا معرفة الا هدى اليها فنعم الدين الكامل ونعم القائل بالله
العامل فالقدم امر حكمي للذات واجب الوجود والفرق بين الازل والقدم
ان الازل عبارة عن معقولية الاولية لله تعالى والقدم عبارة عن انتفاء
مسبوقية الله تعالى بالعدم فالازل انما يعقل انه قبل الاشياء والقدم انما
يفيد انه غير مسبوق بالعدم في نفس قبليته على الاشياء فلا يكون الازل والقدم بمعنى واحد فافهم

ان القديم هو الوجود الواجب ... والحكم للازل بالذات وجب
لا تعتبر قدم الاله بمدة ... او ازمن معقولة تتعاقب
فانه لم القدم الذي هو شانه ... من كونه ذلك قلم من هو وجب
معناه ان وجوده لا يسبق ... بالعدم ابدا ولا قطع اهدب
بل انه لغنائه في ذاته ... يسمى قديما وهو حكم واجب

و فاضل گیلانی صاحب کتاب [illegible] در [illegible] ابواب [illegible] علم [illegible] و اراده
وصفات [illegible] عین ذات [illegible] و [illegible] و ابواز [illegible] و مصطلح
الحرمین و فاتحة الکتاب [illegible] السبع المثانی و [illegible] السبع الصفات التفتیة الکریمة
والعلم والارادة والقدرة والسمع والبصر والکلام و [illegible]

باثبات [illegible] ذاتی در [illegible] قدیم و صفات [illegible] و ثبوتیه و ذاتیه و غیر ذاتیه و خلقت موجود
و وجود و عدم و [illegible] ذاتیه و واحدیه و احدیه و وجوب الوجود و جز آن [illegible] در
باب [illegible] الحرمین [illegible] تعالی [illegible] و سؤال او از قرآن که جواب [illegible] قول الرسول
کریم [illegible] روح الامین و لوح محفوظ
بطریق وحی بر رسول خدا نازل [illegible] در [illegible] کتب [illegible] مرتبه [illegible]
و کتب [illegible] مخلوق و [illegible] علم و [illegible] سطور
و [illegible] حقایق [illegible] کلام
[illegible] علم [illegible] نظر [illegible] و در
[illegible] طریقه حقه [illegible] ادراک [illegible]
[illegible] در [illegible] منشور
[illegible] کتاب و کلمات حکمیه آیات و نعت رسول خدا صلی الله علیه
و آله [illegible] السبع المثانی صاحب المفاتیح والنوادر و [illegible] القرآن کلیم الرواق
الحق [illegible] نزل به الروح الامین علی قلب خاتم النبیین والمرسلین در [illegible]
[illegible] قانون [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] کتب [illegible] مفتوح [illegible]
و [illegible] کیلانی [illegible] اعلم ان الله تعالى لما خلق محمدا صلى الله
عليه وآله وسلم من حاله [illegible] خلق كل حقيقة في محمد صلى
الله عليه وسلم هي حقيقة من حقائق أسمائه وصفاته ثم خلق نفس محمد صلى الله عليه
وسلم من نفسه وليست النفس الا ذات الشيء وقد بينا فيما مضى فلق
بعض الحقائق الحمدية صلى الله عليه وآله من حقائقه تعالى كما مضى في
العقل والوهم وأمثالهما [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله
و [illegible] مقابل للحق والخلق [illegible] ذاتیه و صفاته
[illegible] الحقایق الالهیة والملکیة [illegible] و [illegible]
[illegible] در شرح تجرید الکلام محقق طوسی علیها الرحمة [illegible]

[illegible]

و [illegible] [illegible]

[illegible]

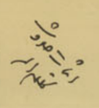
وعموميته تدبره يدل على ثبوت الكلام بكونه تواتر عن الانبياء عليهم السلام
انه تعالى متكلم وقد ثبت صدقهم بدلالة المعجزات من غير توقف على اخبار
الله تعالى عن صدقهم بطريق التكلم ليلزم الدور ولا اختلاف لارباب
الملل والمذاهب في كونه تعالى متكلما وانما الخلاف في معنى
كلامه وفي قدمه وحدوثه وذلك لان هيهنا قياسين متعارضين
احدهما ان كلامه تعالى صفة له وكل ما هو صفة له فهو قديم فكلامه
قديم وثانيهما ان كلام الله تعالى مؤلف من اجزاء مترتبة متعاقبة في الوجود
وكل ما هو كذلك فهو حادث فكلامه تعالى حادث فافترقوا الى الفرق في
احد القياسين ومنع بعض المقدمات ضرورة امتناع حقية النقيضين فالحنابلة قالوا
كلامه تعالى حروف واصوات تقوم بذاته وانه قديم وقد بالغوا فيه حتى قال
بعضهم جهلا الجلد والغلاف ايضا قديمان فضلا عن المصحف فهؤلاء صححوا القياس
الاول ومنعوا كبرى القياس الثاني والكرامية وافقوا الحنابلة في ان
كلامه تعالى حروف واصوات وسلموا انها حادثة لكنهم زعموا انها قائمة بذاته
تعالى لتجويزهم قيام الحوادث بذاته تعالى فقد قالوا بصحة القياس الثاني وقدحوا
في كبرى القياس الاول والمعتزلة قالوا كلامه تعالى اصوات وحروف كما
ذهب اليه الفريقان المذكوران لكنها ليست قائمة بذاته تعالى بل خلقها الله
تعالى في غيره كجبرئيل او النبي عليهما السلام ومعنى كونه متكلما انه خلق الكلام
في بعض الاجسام وهو حادث كما ذهب اليه الكرامية فهم ايضا صححوا القياس
الثاني لكنهم قدحوا في صغرى القياس الاول والاشاعرة قالوا كلامه تعالى
ليس من جنس الاصوات والحروف بل هو معنى قائم بذاته يسمى الكلام
النفسي وهو مدلول الكلام اللفظي المركب من الحروف وهو قديم فهم
صححوا القياس الاول وقدحوا في صغرى القياس الثاني والمعتزلة تمسكوا بوجوه
الاول انه قد علم بالضرورة من دين محمد صلى الله عليه واله حتى
العوام والصبيان ان القرآن هو هذا الكلام المؤلف المنتظم من الحروف
المسموعة المفتتح بالتحميد المختتم بالاستعاذة وعليه انعقد اجماع السلف

والخلف

والخلف ان ما اشتهر وثبت بالنص والاجماع من خواص القرآن انما يصدق
على هذا المؤلف الحادث لا المعنى القديم وتلك الخواص كونه ذكرا لقوله
تعالى وهذا ذكر مبارك وقوله انه لذكر لك ولقومك وعربيا لقوله تعالى
انا انزلناه قرآنا عربيا ومنزلا على النبي بشهادة النص من تلك الآية
وامثالها والاجماع الامة ومقروا بالالسن للاجماع مسموعا بالآذان للاجماع
ولقوله تعالى حتى يسمع كلام الله مكتوبا في المصاحف للاجماع فان قيل المكتوب
في المصاحف هو الصور والاشكال لا اللفظ والمعنى قلنا بل اللفظ لان
الكتابة تصوير للفظ بحروف هجائية نعم المثبت في المصحف هو الصور والاشكال
مقروءا بالتحدي لكونه معجزا اجماعا مفصلا الى السور والآيات لقوله تعالى
كتاب احكمت آياته ثم فصلت فلا بد للتفصيل وهو من امارات الحدوث لانه انما
رفع وانتهاء ولا شيء منها متصور في القديم لان ما ثبت قدمه امتنع
عدمه واردا على عقب ارادة التكوين لقوله تعالى انما قولنا لشيء اذا
اردناه ان نقول له كن فيكون فقوله كن امر وهو [illegible]
عن الارادة في الاستقبال لكونه جزاء لها وجوابها انه لا نزاع في اطلاق
اسم القرآن وكلام الله بطريق الاشتراك على هذا المؤلف الحادث
وهو المتعارف عند العامة والقراء والاصوليين والفقهاء واليه ترجع
الخواص التي هي من صفات الحروف وسمات الحدوث وعلى المعنى القديم الذي
هو القديم والحادث هذين اللفظين عليه ليس بمجرد انه دال على كلامه القديم
حتى لو كان مخترع هذه الالفاظ غير الله تعالى لكان الاطلاق بحاله بل لان
له اختصاصا آخر به تعالى وهو انه اخبر عنه بانه اوجد اولا الاشكال
في اللوح المحفوظ لقوله تعالى بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ والاصوات
في لسان الملك لقوله تعالى وانه لقول رسول كريم خلاصه مرام آنكه
عموميت قرآن وقرآن عموميت، در قطع دلالت ميكند بر ثبوت كلام فانه از
پيغمبران عليهم تواتر خبر رسيد كه خداى تعالى متكلم است وصدق ايشان در صدق اخبار
[illegible] دلالت معجزات [illegible] خداى تعالى بطريق تكلم

بر صدق انبیاء توقف ندارد، مستلزم دور گفته و ارباب ملل مختلفه و مذاهب متباینه بر عدم
خلاف در آن متفق بوده خداوند تعالی متکلم است نیز بر صفت موصوف است بلکه خلاف در معنی
کلام خداوند و در قدم و حدوث کلام بعد از آن است و این خلاف را ابن ابی الحدید
به قیاس دو مقدمه متعارض یکدیگر منسوب ساخته از آن جمله اول آنکه کلام خداوند تعالی صفت
بر او خداوند و هر صفت خداوند به صفت قدیم است لاجرم کلام خداوند قدیم است دوم آنکه
کلام خداوند تعالی از اجزای مترتبه متعاقبه در وجود مؤلف است و هر چه چنین باشد
حادث است پس کلام خداوند حادث است و علما [illegible] نظر باینها در قدح یکی از دو مقدمه
و منع یکی مقدمات بر حسب ضرورت امتناع حقیقت نقیضین [illegible] عقیده حنابله در باب کلام خدا
جماعت حنابله میگویند کلام خدا تعالی حروف و اصوات است که قائم به ذات او [illegible]
[illegible] و قدیم است و در باب قدم آن جماعت بالغه کرده اند [illegible]
[illegible] و غلاف مصحف هم قدیم است [illegible] مصحف [illegible]
و برای طریقه نفی [illegible] بکسر اول و تشدید [illegible] کرامیه [illegible] عقیده کرامیه
در این مسئله کلام خدا تعالی حروف و اصوات است [illegible]
آن نیز تصدیق دارند [illegible] حادث و قائم [illegible] اصوات و حروف
بذات خدا قائم دارند [illegible] حادث [illegible] عقیده معتزله
و این طایفه [illegible] تصدیق دارند و تصحیح [illegible]
و در [illegible] کلام [illegible] معتزله گویند کلام [illegible] اصوات و
حروف است [illegible] در غیر [illegible] قائم بذات
خداوند تعالی [illegible] خلق [illegible] عقیده اشاعره
[illegible] کلام [illegible] خلق
[illegible] و کلام حادث [illegible]
معتزله [illegible] تصحیح [illegible] و کرده
اشاعره گویند کلام خدا تعالی از جنس اصوات و حروف نیست [illegible] قائم
بذات [illegible] کلام نفسی [illegible] الکلام لفظ مرکب از حروف است
و آن قدیم است و اشاعره تصحیح [illegible]
[illegible]

رای و تحریر و بیانی ظاهر گردد [illegible] اول اینکه میگویند محققا
موجب ضرورت دین محمد صلی الله علیه و آله [illegible] عوام [illegible] قرآن
عبارت از همین کلام مؤلف منتظم از این حروف مسموعه است [illegible]
یعنی سوره فاتحة الکتاب و سوره [illegible] و اجماع سلف و اکثر خلف
بر این معنی منعقد شده [illegible] و نص و اجماع از خواص قرآن [illegible]
[illegible] این مؤلف [illegible] مؤلف از حروف [illegible] حادث
[illegible] قدیم [illegible] حدوث قرآن [illegible] قدیم قرآن [illegible]
[illegible] فانه قد ذکر [illegible] و هذا ذکر مبارک و قول [illegible]
و انه لذکر لک و لقومک [illegible] عربیا [illegible] فانا انزلناه
قرآنا عربیا و این قرآن [illegible] مذکوره و [illegible]
و اجماع امت بر [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] متواتر
[illegible] قول خدا تعالی [illegible] حتی یسمع
کلام الله و مکتوب در مصاحف [illegible]
نوشته شده [illegible] الفاظ [illegible]
[illegible] مصحف [illegible]
[illegible] الصور
و الالات [illegible] قول خدا تعالی کتاب احکمت آیاته ثم فصلت [illegible]
[illegible] قبول نسخ [illegible] حدوث
[illegible] و از [illegible]
[illegible] تکوین [illegible]
فانه [illegible]
[illegible]
پس قول خدا تعالی کن امر است و این [illegible] کلام خدا [illegible] در
استقبال [illegible]
[illegible] قرآن و کلام [illegible] حادث [illegible]

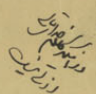


نقل عائشه و جماعت قرّاء و اهل لغت و فقهاء متعارف است که آن مجموعه از صحابه
حروف و کلمات محدوث است [illegible] راجع است و علی مدلوله الذی هو الکلام و اطلاق
این لفظ بر آن بتأویل مجرد آن [illegible] کلام خدا قریب است [illegible]
این الفاظ غیر از خدای تعالی [illegible] این اطلاق [illegible]
طلب این است [illegible] که خدای تعالی و آن این است که خدای تعالی قادر
متعال او [illegible] بود در لوح محفوظ اکبر فرمود چنانکه بیفه بل هو قرآن مجید
فی لوح محفوظ و اصوب بود [illegible] مکتوب شده چنانکه [illegible] لقول
رسول کریم ثم اختلفوا فیه فقیل هما اسمان لهذا المؤلف المخصوص القائم
بالاول [illegible] عند الله تعالی فیه هو القرآن ما یقرء لکل احد سواه [illegible]
یکون مثله [illegible] والاصح انه اسم له لا من حیث تعین المحل فیکون
واحدا بالنوع و یکون ما یقرئه القاری ای [illegible] کان نفسه لا مثله
وهذا الحکم فی کل شعر و کتاب ینسب الی مؤلفه [illegible] و عقاید و مطالب
مذکوره در میان [illegible] باب [illegible] فلکفر [illegible] ان عمر [illegible] الذی [illegible]
و اصوب اسم اشتر برای این مؤلف مخصوص قائم بالاول [illegible] فرمود [illegible]
فرمود آن بود دارای [illegible] و کویت [illegible] بر آن [illegible] نبوی [illegible]
[illegible] است [illegible] و اصح این است [illegible] آن [illegible] از حیث تعین محل
[illegible] بالنوع [illegible] و اینکه [illegible] میکند [illegible] نفس
[illegible] و این حکم در هر شعر و کتاب است [illegible] مؤلف [illegible]
آن شعر است [illegible] کلام [illegible] این الفاظ منتظم از
حروف مسموعه است [illegible] کلام الله [illegible] مشغول [illegible]
اکثر [illegible] آن [illegible] از آن اصوات مسموعه [illegible]
[illegible] موسی بن عمران علیه السلام [illegible] کلیم خدا [illegible] کلام
کلیم الله گویند در میان انبیاء علیهم السلام [illegible] مخصوص [illegible]
[illegible] حجة الاسلام غزالی [illegible] حضرت موسی
علیه السلام [illegible] کلام ازلی [illegible] حروف [illegible] بود در

لا [illegible]



برای حضرت [illegible] و [illegible] مطابق مذهب [illegible] تعلق [illegible] و
[illegible] ذات و صفات [illegible] سواد [illegible] طریق خرق
عادت [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] بر خلاف [illegible] عادت [illegible] موسی [illegible]
[illegible] طریق [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible] داشته است [illegible]
[illegible] شیخ ابو منصور ماتریدی
[illegible] ابو اسحق اسفراینی [illegible]
[illegible] مجموع [illegible]
[illegible] مجموع [illegible] و بالجمله [illegible]
مکتوب در هر مصحف و قرائت [illegible] کلام الله [illegible] اعتبار
[illegible] از کلام الله [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] کلام [illegible] و
[illegible] مصحف [illegible] کلام [illegible] صفة ازلیه است
[illegible] کلام خدا [illegible] مصحف [illegible]
[illegible] الفاظ [illegible] در [illegible]
کلام حقیقی ازلی [illegible] کلام حقیقی ازلی [illegible]
[illegible] و تعلق [illegible]
[illegible] و هم [illegible]
صفات [illegible] تنزیل [illegible]
[illegible] ازلی [illegible] کلام خدا [illegible]
[illegible] قرآن و کتب [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible] و غیر ذلک و صدق آن [illegible]



خبری بلازمی سبقت و [illegible] وجه خبر [illegible] قائم [illegible] وارز [illegible] خدا تعالی
محال است وجواب این [illegible] کلام خدا [illegible] در ازل متصف باخروجات و تعقل [illegible]
در آن حال [illegible] معدوم [illegible] متصف بذلک فیما لا یزال بحسب التعلقات الحادثة
اللازمة والملاقات و تحقیق این سخنه [illegible] بعضی [illegible] ازلی [illegible] اول الفطرات
کننده [illegible] و بمعنی قول [illegible] متصف بعضی [illegible] الفاظ حادث است
نه معنی قدیم قائم [illegible] کلام خدا تعالی مشتمل بر امر و نهی و اخبار و استخبار و نداء و
غیر ذلک است [illegible] کلام [illegible] لم یزل ازلی [illegible] الآن [illegible] بلا [illegible]
[illegible] بلا [illegible] و نداء و استخبار بلا [illegible] و تمام این جمله سفه و عبث است
و [illegible] حکیم علیم [illegible] و [illegible] امور و اقوال
[illegible] و عبدالله بن سعید قطان [illegible] مسئله جواب [illegible]
کلام خدا لم یزل در ازل امر و نهی و خبر [illegible] و انما [illegible] الاقسام
فیما لا یزال و [illegible] و هو جنس [illegible] از انواع [illegible] غیر معقول است
و نیز تغیر بر قدیم محال است [illegible] التزام [illegible] لم التنوع بحسب
التعلقات [illegible] غیر آن تغیر [illegible] فی نفسه [illegible]
و عبث [illegible] الکلام [illegible] معدوم [illegible] و در حال عدم [illegible]
[illegible] بتقدیر [illegible] طلب [illegible] موجود [illegible]
سفه و عبث [illegible] المعقول [illegible]
[illegible] باید [illegible] بسبب [illegible] القول [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] در طلب [illegible] معصوم [illegible]
[illegible] خطاب و تکلیف [illegible]
[illegible] خطابات [illegible]
[illegible] اهل عصر [illegible] حکم [illegible] اهل عصر بر طریق [illegible]
[illegible] خطاب [illegible] و غائبین و معدومین [illegible]
[illegible] و این [illegible] در میان جمهور علما مشهور است و کلام
[illegible] مردد است در [illegible] معدوم [illegible] در ازل [illegible]

و بنائی بالغیر [illegible] تقدیر الوجود و المعدوم لیس [illegible] فی الازل بلکه [illegible]
و [illegible] ابتدا [illegible] موجود شده است [illegible]
[illegible] امر [illegible] ازلی [illegible] زیرا که [illegible] قدم آن ثابت شد
عدم [illegible] ممتنع [illegible] از [illegible] الجزاء [illegible] و [illegible]
[illegible] کلام ازلی [illegible] ازلاً و ابداً [illegible]
[illegible] اجماعاً
[illegible] کلام [illegible] ازلی [illegible] تعلقات [illegible]
[illegible] خدا تعالی حادث است [illegible] زید [illegible]
[illegible] زید [illegible] انقطاع [illegible] کلام
[illegible] علی [illegible]
[illegible] الکلام [illegible] صحت [illegible]
[illegible] در علم [illegible] تعلق [illegible]
[illegible] قطعاً [illegible]
[illegible] لا یقولون [illegible] العقلیین [illegible]
تعلق امر [illegible] متعلق [illegible] مصنف [illegible]
الحق و المحقق طوسی علیه الرحمة [illegible] معتزله [illegible]
[illegible] خدا تعالی متکلم است [illegible] عالم [illegible] و مخلوق [illegible]
[illegible] کلم الله [illegible] متکلم [illegible]
حروف و اصوات [illegible] متکلم [illegible]
الله [illegible] متکلم [illegible]
متکلم [illegible]
خدا [illegible] کلام [illegible] در آن [illegible]
متکلم [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] مخلوق
[illegible] مخلوق از [illegible]

و فرزند نیستی و فرزند زاده نبودن از دنیستی و نیا و نبودن احد است و هو لم یلد و لم یولد
جاری [illegible] نبود بجمله آنچه گونه متکلم کسی که [illegible] کلام قائم کرده که متکلم
است کلام بود و لوح حق قرآن را که موجد حرکت در جسم متحرک است [illegible]
و خداوند تعالی بسبب خلق اصوات و حروف در [illegible] می‌دانیم [illegible]
از قبایح ملکوت [illegible] او نیز متکلم میخوانیم و اگر چه او نیز موجد است
متکلم نخوانیم و میدانیم خداوند تعالی موجد آنست چنانکه [illegible] حق بر این [illegible]
و در این مقام پس کلام قائم بذات باری تعالی جایز نیست اما حق معنی قطع کرد
حروف مسموعه [illegible] ضرورة حادث است و مراد [illegible] از انتهای
و حروف هم از هر کلمه مسبوق [illegible] مشروط [illegible] پس [illegible]
آن اول است و [illegible] حرف هم قدیم نیست و حرف اول نیز [illegible]
[illegible] قدیم نخواهد بود [illegible] عدم بر قدیم امتناع دارد [illegible]
مجموع مرکب از [illegible] نیز قدیم نیست و آنچه حادث است قیام آن بذات باری تعالی
ممتنع است پس [illegible] معنی [illegible] نیست [illegible] کلام [illegible] اطلاق
شود و این [illegible] کلام نفسی که [illegible] یعنی صفت امر یا نهی
یا نداء یا خبر یا استخبار یا غیر ذلک بود و نفس [illegible] معانی [illegible] تعبیر میکند
آن بود الفاظ [illegible] کلام حق [illegible] آن معنی بود [illegible]
در نفس [illegible] و [illegible] و باختلاف عبارات [illegible]
و اصطلاحات مختلف نشود [illegible] متکلم [illegible] نفسی شنوند
تا بر موجب [illegible] کلام نفسی و صورت نفس [illegible]
[illegible] محقق طوسی علیه الرحمة منکر آنست و معنی والتحقیق غیر معقول
[illegible] کلام نفسی معقول نیست [illegible] مسموعه مسطوره [illegible]
[illegible] نیز [illegible] عبارات [illegible]
[illegible] مسطور [illegible] اقوال [illegible] مذاهب [illegible]
[illegible] علم [illegible] علماء [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] الرزاق [illegible] فخر الدین [illegible]

دلامیرزا جان

در اینکه کلام خدا ضرورة حادث است

ملامیرزا جان و سید صدر الدین و اصحاب امامیه علیهم [illegible] مجبت [illegible] مبسوط [illegible]
از جمله حضرت آیة الله علامه [illegible] فرمایند [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] خداوند تعالی متکلم است اما در معنی این متکلم بودن خلاف ورزیده‌اند
جماعت معتزله [illegible] خداوند تعالی [illegible] حروف و اصوات
در جسم [illegible] دلالة [illegible] متکلم است خداوند [illegible]
[illegible] متکلم و کلام قائم بذات خداوند [illegible] علم و اراده [illegible]
[illegible] صفات [illegible] عبارات [illegible] دلالت [illegible] کلام نفسی
[illegible] عبارت [illegible] کلام
[illegible] اصحاب امامیه استدلال [illegible] بر ثبوت کلام [illegible]
[illegible] خلق اصوات [illegible]
[illegible] دلالت [illegible] معتزله [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] اثبات [illegible] معتزله [illegible] غیر معقول است
[illegible] ثبوت [illegible] علم [illegible] خبر [illegible]
[illegible] موقوف [illegible] اثبات [illegible] المراد
[illegible] عبارت [illegible] الرزاق [illegible] علیه الرحمه
[illegible] عبارت [illegible] مسطور [illegible] ثبوت الکلام [illegible]
مسطور [illegible] عبارت از جنس [illegible] متکلم [illegible]
[illegible] لفظ [illegible] متکلم [illegible]
[illegible] عبارت از صوت [illegible] کلام [illegible]
[illegible] شرح تجرید [illegible] نسبت کلام [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] خداوند متکلم است [illegible]
[illegible] عبارت از نسبت [illegible] متکلم است [illegible]
[illegible] الکلام [illegible] نسبت [illegible] موقوف [illegible]
[illegible] وجود [illegible] افعال [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] تعالی [illegible] موقوف است [illegible] خداوند تعالی

کلام [illegible]

[illegible]

قادر متعال در جمیع ممکنات عموم دارد و صفت کلام بجز آنکه از جمله [illegible]
تعالی مقدور است پس عمومیت قدرت دلالت دارد بر مقدوریت کلام برای
خداوند قادر علیم نه بر عنوان ثبوت آن بلکه آن چیز هم دلالت بر ثبوت
دارد چنانکه شرح آن پس در عبارت متن [illegible] است از حیث اطلاق فافهم
والمعدوم [illegible] چیز است [illegible] چیزی از این معنی کلام بجز مذکور
ولکن صفت تکلم ثبوتیه است اول [illegible] آنکه [illegible] و دوم [illegible]
آنکه قول است و مولود بصفت [illegible] آن چیزی که حقیقت بر موصوف
قائم بود [illegible] لغة لذا مشتق آن چیزی که [illegible] با آن قائم گردد مراد
اعم از آن که بالحقیق یا غیر حقیق فتفطن و اگر متکلم از جمله [illegible]
دیگر [illegible] بکلام صفت قائم [illegible] فی الوجود [illegible]
و [illegible] قرآن [illegible]
قرآن [illegible] و در عبارت [illegible] ابو البقاء
در کلیات [illegible] کلام [illegible]
[illegible] قرآن کلام الله [illegible]
[illegible] جملة القرآن کلام الله [illegible]
قرآن [illegible]
[illegible] حروف [illegible]
[illegible] در کلام [illegible]
قائم بذات خداوند [illegible] حروف [illegible]
[illegible]
[illegible] حروف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن دال [illegible]

دال بر آن

[illegible] و قرآن

[illegible]

[illegible] شده است [illegible]
[illegible] از [illegible] قرآن
مخلوق [illegible]
[illegible] اقرار بمخلوقیت
قرآن نمود

دائم بر آن محفوظ [illegible] ذات [illegible]
مکتوب است [illegible] ذات [illegible]
آن چیزی [illegible] دلالت [illegible]
خالق تعالی است [illegible]
[illegible] و [illegible] چیزی [illegible]
[illegible]
[illegible] لفظ [illegible]
[illegible] محفوظ [illegible]
وصف قرآن [illegible]
[illegible] در قرآن بلفظ [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فی کلام المخلوق مخلوق
[illegible] غیر مخلوق [illegible]
[illegible] علی الله [illegible]
[illegible] ابو البقاء [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] الکتاب [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] مجموع [illegible]
[illegible]
[illegible] کلام [illegible]
وهو الکلام [illegible]
[illegible] فی اللفظ [illegible] حقیقة فی [illegible] اللفظ [illegible]
[illegible] لفظ قرآن [illegible]

محفوظ بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ و بعضی گفته‌اند که قرآن لفظ جبرئیل
است [illegible] قوله تعالی انه لقول رسول کریم و بعضی دیگر گفته‌اند لفظ پیغمبر صلی الله علیه
و آله است زیرا که حق تعالی میفرماید نزل به الروح الامین علی قلبک و نزول بر
[illegible] لفظ پیغمبر علیه الصلوة والسلام است و بیان اول [illegible]
[illegible] اقرب [illegible] و [illegible] بمعجز بودن آن و پیغمبر قرآن نزول
و [illegible] شده [illegible] از [illegible] حق تعالی [illegible] این معنی [illegible]
[illegible] آن این است که [illegible] از کلام [illegible] نزد
سدرة المنتهی [illegible] خود [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و خلاف [illegible] اهل سنت [illegible] در
قرآن [illegible] شده [illegible] و غیر مخلوقیت آن [illegible] و القرآن [illegible]
لفظه و معناه فی عند الله [illegible] و اما [illegible] القرآن [illegible] لفظه فی عند
[illegible] و معناه فی عند الله [illegible] الالهام او بالمنام و بعضی گفته‌اند که قرآن لفظ [illegible]
و منزل [illegible] جبرئیل و [illegible] معجز [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] که قرآن [illegible] در این معنی
[illegible] و [illegible] فی عند الله [illegible] الاولی [illegible]
و [illegible] در این مطلب [illegible] قرآن را [illegible] که [illegible] خلاف
[illegible] و الفاظ قرآن در لوح محفوظ مکتوب است و جبرئیل و پیغمبر علیهما الصلوة
والسلام [illegible] در آن [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] عبارت [illegible] و رسول را
[illegible] این عبارت [illegible] او [illegible] امام [illegible] و رسول [illegible]
[illegible] مختلف شده [illegible] اختلاف قراآت [illegible]
[illegible] اختلاف قراآت و تنوع آن فواید متعدده است از آنجمله [illegible]
و تخفیف [illegible] و [illegible] در [illegible] بر [illegible]
[illegible] از [illegible] نازل شده [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] آن از [illegible] و [illegible] و غیر ذلک

و [illegible]

قرآن و [illegible] قدس

فواید اختلاف قراآت

و [illegible] قرآن [illegible] عربی نازل شده [illegible] آن است [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] نازل [illegible] آن [illegible] و [illegible] عرب [illegible]
[illegible] قرآن نازل شده [illegible] آن [illegible] از [illegible] عرب [illegible]
[illegible] و [illegible] در این قرآن [illegible] عرب [illegible] نزده [illegible]
[illegible] و [illegible] نازل شده
[illegible] از [illegible] معجزه قرآن [illegible] اصطلاح
گفته [illegible] قرآن [illegible] و در [illegible]
و [illegible] از [illegible] ملائکه [illegible] و [illegible]
[illegible] کلام [illegible] الفاظ
کلام [illegible] ملفوظ [illegible] حقیقت است و [illegible]
[illegible] کلام [illegible] القاء کلام [illegible] اول و این [illegible] از
صفت متکلم [illegible] و کلام [illegible] اول [illegible] المتکلم و صفت متکلم و قائم [illegible]
[illegible] از [illegible] اعراض [illegible]
و این [illegible] و القاء کلام [illegible] توقف [illegible] و [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] و کلام [illegible]
[illegible] و [illegible] الکلام [illegible]
[illegible] کلام [illegible] در این [illegible] الوقوع [illegible]
در [illegible] توقف [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] این توقف در دلالت [illegible] خداوند تعالی [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] عموم [illegible] و در [illegible]
ضعیف است و [illegible] خداوند تعالی [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] الکلام [illegible] از [illegible]
علیهم السلام [illegible] کلام [illegible] صفت [illegible] متکلم [illegible]
المتکلم [illegible] و [illegible] ظاهر است و [illegible] صفت

نه کلام که معنی آنست به التکلم و متکلم او که کلام بود قیام کرد بذات مغز و قول
مطلق داشته اند چنانچه قرآن قدیم است و هر کس گوید قرآن مخلوق و حادث است
مبدع جبر کافر است و از آن لیس حجت نزد آنها شد نزد کلام بر معنی حقیقت اوست
جز اصوات و حروف حادثه نیست و نزد قوم قائم بذاته است ... اختراع ال
محل بود نفس و آن کلام نفسی است ... گفته اند ... کلام لفظی است
و اسم گفته اند که غیر از علم بود دلالت الفاظ و غیر از العلم القاء کلام و غیر از اراده
بر این و غیر از صورت نفس و لفظه ... داخل در نفس ...
نه نهر الی غیر ذلک ... ضروریه ... انتقال و لفظه لذا بود
کلام حقیقة جز این نیست و لفظ بود ... کلام ...
و همه آنکه ... از اول ...
در کتاب معتقد ... قول ... ان الکلام لفی الفؤاد
و انما جعل اللسان علی الفؤاد دلیلا و عجب این است که ... اراد
شاعر از ... فی الفؤاد غیر از ... کلام نفسی ...
... لا اظن ... فی نفسه ... قال المصنف
فی نقد المحصل ... قدیم کلام ... قول قائم ...
و ... مطلب ...
بیت الاخطل ... کلام الاخطل و عجب ...
... مناظره ...
کلام نفسی و ... کلام نفسی ... قرآن ... ابو
حنیفه و ابو یوسف ... قرآن ...
قائل بخلق قرآن ... کافر ... متکلم ...
کلام ... قائم ...
... متکلم ...
به الکلام ... المتکلم ...
المتکلم الی غیره ... الالفاظ ...

تکلم نیست

تکلم نیست و کلام معنی آنست به التکلم بر وقیام کرده و اگر چنین بر لازم میشود ... متکلم
شود زیرا که الفاظ بود آنانست ... فی صیغة الفعل ...
و بنی ذلک ... لا الکفر و ... تمسک این ...
کلام نفسی ... صیغة ... اراده ... اخبار او غیر ذلک ... فی نفسه
... ثم یعبر عنها بالالفاظ التی نسمیها الکلام الحسی ...
... نفسی ...
... از ... کلام نفسی ...
فیره مبسوط ...
... طلب ... علم است و ... تحقیق ...
... کلام نفسی ...
... النفسانی غیر معقول ...
... شرح تجرید ...
...
... الفاظ ... کلام ...
... قدیم ... ذات ... کلام لفظ
و کلام نفسی و کلام لفظی ... قدیم قائم بذات ...
... معقول ... کلام نفسی ... الفاظ ...
نفسی ... علم ...
الفاظ ... علم ...
... علم ...
... لوح محفوظ ...
... قرآن کریم ...
...
... ذات ... عقل ...
... ذات قدیم ...

و خروج بغیر اطوار جانداری بطور عادی و اشرف بشر که یگانه دلیل کمال بر ترو اشرف از آن
چیز نباشد بعلت آنکه اولا دلوج و خروج مطلق از صفات امکان است و گفته شد که هر
مخلوق ممکن است در خالق ممتنع است ثانیا منافی صفت کمال است زیرا که بالبداهه ترکیب
انکار است که لازمه تصور این مطلب دخول مثالی مستلزم احتیاج است و قیام مرکب باجزا
و قیام اجزا بترکیب بطوریکه نیازمند هم اند بر حق غنی مطلق است راه نیابد و
صانع منزه از کل عیب ذات است پس فرد دیگر نیست و از این نکته تو قصد جز مراد توانم
نکو و اگر غیر ذات است پس هر گاه مخلوق و حادث است ذات خدا اقرار نکند حلول
و مخرج مخلوق مفروض و اگر قدیم و خالق است خالق قدیم غیر او خواهد بود که
بین نخسته بوده ایم و اگر فرض هم باشد علاوه محال لازم بود موجب آنکه خدا غیر خود را
داخل شود و یا خارج گردد در واقع غیر ثبت مغایرت بود پس هم نخواهند در دست دیگر
از عدم دخول بهم جنک و نزاع نیز خواهند کرد بدلیل لو کان فیهما آلهة الا الله
لفسدتا فزاره ای از این توهمات بطلب منزه است تعالی الله عما یقول الظالمون
علوا کبیرا خارج از دخول و خروج مستلزم تغیر احوال و منافی تنزه خدا از حال
و از تغیر و تبدیل است زیرا که بالبداهه حال دخول چیزی بر آن ذات غیر از حال عدم
دخول است و حال خروج چیزی از آن غیر از حال عدم خروج است و هر تغیر حادث
است پس از این کلمات ... تمام اهل علم موافقت در بعضی نکوه چنانکه سابقا نیز یاد
کردیم اگر قرآن کریم قدیم بود از ذات قدیم صانع منفصل و با جهات موجب شود
پس آنکه شان و مقام بنده و بنده که بر ... افزار شده عبد را اجل است منع خدا از
بلا طاعت ... او صاف ... مستقیم ... نکند در ... ایت آن ... مستقیم
نبود خدا را بودش ... نکو ... شناسانیده است و اسما و صفات خود
در حقیقت تو بقلم تکوین نوشته کتاب خود بخوان و بدان خلقت خود بر کس اقرار
کاتب کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا فنت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر
المظهر خدا را مثال از جامع صفات کمالیه است بقول ... ذکر شده وجود را
مرات مبین ... صانعیت صانع بود جامع صفات کمال آن بر وجه ... تعلق اکبر
گردد و در آن مخلوق مکرم خود موجب رحمت داد پس از آن نیز آلت رؤیت بر اجلاله

ابوثیت

و بوثیت خود کرده در تورات نوشته است خدا فرمود انسان را بصورت خود با فریدم او را
شبیه و مانند خود سازم تا آنکه بر ماهیان دریا و مرغان هوا و حیوانات و تمامی زمین
و هر جنبنده که در روی زمین است از روی سلطنت و حکومت کند خلق الله آدم
علی صورته مراد از این خبر نیز همین حقیقت است به تقارب ... و صورت آن خداوند او را
چنانکه ... بود ... و چنانکه خود ... بود ... مخلوق ... خدا را
نیز برادر شناساند و آن شأن ... در ... شعور و ادراک عنصری ... الکلمه
... تمام و کامل ثابت و چنانکه ... است هر عهد و که بود ... او را
مناسب ... است و این انسان ظاهری بود از آن مقام علی الجمله ... اذ ... است
و شایسته بود ... آن ... الهیه ... مناسبت ... است
و چنانکه ... از مقام شعر ... شعر ... گفته است ... بالتحقیق
آنچه بر من ... شده ادم ... داده ...
پس انسان جسم و ترابی در ... تقارب است جامع و نظرات حقیق
... عالیه جای ... بود و آن انسان حقیقی از منازل عالیه آرد
بود ... بنور ... حقیقت ... نور ... حجابی بود ... ند
... نیز ... روح ... قرار بود ... نود ...
... آن ... حقیق ... از ... ظهور ... داد
عالم ... خلقت ... تغیر ... ده و در ... است ... است و در آن
دنیا ... تغیر ... عالم دنیا ... قیامت ... قائم ... و موت ... آن
برده است ... قیامت ... که ... قیامت ... کرده ... که ...
آن کامل بطلق ... ظهر ... اطوار قیامت بود و آن ... الزام ... بطور ...
ارکه کبری کو ... قیامت ... خلایق ... قیامت ...
روح ... لو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا ... علیهم ... عبد الله لا لرغبة ولا رهبة بل لانه اهل لان
یعبد و انی اهل لان اعبد فلا انتظار لهم للقیامة والبعث والثواب بل لهم
عین القیمة والبعث والثواب بهما تعبد ... وجمع بین ... بینه

بل هم فی الجنة من حیث المحل وان لم یکونوا فیها من حیث الصورة وذلک لقیامهم بذواتهم
الفانیة عن انفسها الباقیة زادة [illegible] صرف [illegible]
[illegible] که
[illegible] که
[illegible] قیامت شود
قیامت [illegible]
[illegible]
از عوالم [illegible] و ابیا و رسل
و اوصیا و اولیا و علما [illegible]
[illegible] ذاته [illegible] مخلوق
[illegible] بسیط
[illegible]
[illegible] ادراک [illegible]
[illegible] دلالت [illegible]
[illegible] کامل [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] صانع [illegible]
[illegible] صفت [illegible] قل کل [illegible]
[illegible] که
[illegible] موجب [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] صفات [illegible]
الملکیت [illegible] صانع [illegible]
[illegible] اوصاف [illegible] مطلقه صانع [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] کمالات
[illegible]
از صانع کل معلوم [illegible] دلالت [illegible]

اول [illegible]

مخلوق [illegible] تعلق [illegible]
[illegible] مطلق [illegible]
کمالات [illegible]
[illegible]
[illegible]
الکوارث [illegible] صفات
[illegible] عوالم [illegible]
[illegible]
ازل [illegible] مخلوقیه
او بود [illegible]
[illegible] مصنوع [illegible] صانع [illegible]
[illegible] از صانع [illegible]
[illegible] صانع [illegible]
[illegible] وجود [illegible]
[illegible] وجود [illegible]
[illegible] لم یلد و لم یولد احد و
احد و [illegible] توحید [illegible]
[illegible]
و آن مخلوق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] صانع [illegible]
[illegible]
محسوسات [illegible]

هزاران سر صانع مطلق که این در آفاق و در انفس با برای نموده است لهذا تمثیلی در
این مقام ما داریم در این که به تصور بیاوریم و شبیه شود از جهت تقریب در اذهان
و از جهات دیگر تعبدی است اگر گوینده آید نه تشریف از حقیقت شیء علی ما هو
بشیء عینه پیش نه از دیگر اوصاف و [illegible] شده است و لله المثل الاعلی تمثیل او به
ذات ظاهره [illegible] ظهور حضور انسان به تصویر در مظهر از آن [illegible] نور خالق
مخلوق است بتمام ظهورات و او صانع احد [illegible] اشراق اللطیف [illegible]
تجلی بدانیم و تجلیات مظهر شود مانند آینه و [illegible] فرض کنیم [illegible] از [illegible]
ظاهر است [illegible] در این مقام [illegible] ظهور و آینه و مظهر را
[illegible] دیده اطوار کثرت شود از این منفرد دانیم و دیگر در این از [illegible] کثرت
[illegible] باداویم [illegible] میدان الفاظ و کیفیت تعبیر و تفهیم دانیم پس صانع
موصوف [illegible] تمام [illegible] و ظهور اشراقی در آن [illegible] در آن مظهر او که ظاهر
[illegible] اگر کسی در مقام [illegible] آن مظهر از جهت
[illegible] آن ظاهر شود قطع نظر از ملاحظات ظهور ظهور و مظهر نظر
[illegible] صانع از [illegible] دیدیم در [illegible] زید در آینه بزرگ
[illegible] زید [illegible] از راه اشراق
و ظهور در آینه [illegible] عکس در آینه توانیم [illegible] زید شود [illegible] زید شود از [illegible]
تجلی در [illegible] اشراق در آینه تغییری در ذات حادث نگردد و زید [illegible]
[illegible] ظهور [illegible] ظاهر [illegible] آن مظهر [illegible]
[illegible] در آینه [illegible] مقام [illegible]
[illegible] زید [illegible] ملاحظه [illegible] زید [illegible]
[illegible] زید [illegible]
[illegible] در [illegible] زید [illegible] از مقابله
[illegible] در آینه ظاهر [illegible] گردد اگر [illegible] از هم فرو
[illegible] تمثیلات برای [illegible]
[illegible] الفاظ [illegible]

از ظهور تصور

از ظهور تصور [illegible] که [illegible] اندر ظرف [illegible] اگر صورت
زید در آینه [illegible] در ذات زید [illegible] و در آن نهان [illegible] ادراک [illegible]
[illegible] از [illegible] شده [illegible]
منفصل شده [illegible] صورت [illegible] بر آنکه [illegible]
ذات زید [illegible] دقت کنیم [illegible]
نیز ذات [illegible] زیرا اگر [illegible] آینه در [illegible] زید [illegible] از آن
[illegible] در هر کدام از [illegible] ظاهر [illegible] گردد [illegible] انعکاس
[illegible] زید تغییری [illegible] در اشراق [illegible] تغییر [illegible]
[illegible] صورت [illegible] منفصل از [illegible] منفصل از صورت
[illegible] مقابل [illegible] اگر در این [illegible] تدبر کنیم [illegible] توحید
[illegible] حاجت از [illegible]
[illegible] در زمان [illegible] در [illegible]
[illegible] عالم [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] الخلق ام الخلق [illegible] خلق [illegible] خلق
[illegible] عن المرآة انت [illegible] از آینه
[illegible] عمران [illegible]
[illegible] این مطلب [illegible] آینه و عکس و ظهور
[illegible] ظاهر [illegible] مخلوق [illegible] بسیط [illegible]
[illegible] آن عالم [illegible] مقام [illegible] محبوب [illegible] عالم
[illegible] عقول [illegible] نفس و انعام
[illegible] ظهور و مظهر [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] دیده [illegible] پرده را
[illegible]
[illegible] آینه [illegible]

عکس بود ... بیگانه خواه آن را می بیند و توزیک در آینه کوچک نمائی همه را ابتدا ادراک
و ضرورت عقل ادراک روشن شد که صانع ازل و مخلوق اول و مقصود از آفرینش
او عز و جل حبیب و ملکوت که و عکس الست او بود و حقیقت بود مقرر خلق
مخلوقات که ... الکون در اطوار مصنوعات و درجات مخلوقات ... ...
[illegible] این ... بود ... هو هو ... ...
جایز نشماریم ... رحمت الله ... نظر ... و لطیف ... بود ... بود ... باز
گشت ... کار ... و در ... ... اصل ... و از
شقاوت ... ... حقیقت ... حبیب خدا ... خدا
شویم و مصداق ... ... فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به
و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها صانع ازل ... ...
... و ... مخلوقات ... ... مطلق ... در
... ... مانند ... ... که
و در ... ... از آن ... ... از آن
... ... این اختلاف ... ... در ... ... ظهور ... آب
... ... اختلاف قوابل ... ... خلق ... ...
... ... مخلوق نخستین ... حقیقت ... ...
... ... و ... ... عالم فاحببت ان اعرف او ... ... جمال
مطلق ازل ... و نور ... ... ازل و ظهور کامل ... ...
و مرآت ... ... اطوار ظهورات ... ... صفات ... ظهورات ... ...
... ... آن نور ... نیز نور ... و آن ظهور مطلق بود ظهور یقیناً
دلیل بر کمال ... صانع ... ... کمال ... است
... ... آن نور ... ... نور ... ...
... ... که از آن ... و آن ... ...
و ظرفیت ... آن ... ... آینه ... ... هر کدام ... ... آن ...
... ... مطلوب

و مقصود ...

و مقصود ... تمام آن آینها ... ... لکن ... ... نیز خواهیم نمود
و هر قدر ... بیشتر ... کثرت بیشتر ... ... و در آینه بزرگ ... مقابل
... ... و عکس ... ... آینه ... ... آن آینه ... ...
... ظهور ... عکس ... از آن آینه ... از ... ... آینه ... ...
... ... آینه و عکس ... و عکس ... و در آینه ... ... مقابل
آینه ... ...
... ... عظیم ... ... از ...
... ...
... ... مثال آینه ...
... ...
... در مقابل آینه ... ... الواحد الا الواحد
... آینه ... ... آن آینه ...
آینه ... ...
و ما الوجه الا واحد غیر انه اذا انت عددت المرایا تعددا
دیگر ... ... آینه ... جدا جدا از یک آینه ... ...
... ... و نسبت
علیت و معلولیت ... ... و نسبت ... ... علیت
و معلولیت و اثر و مؤثر ... ...
... ...
از ... ...
... ... نسبت ... ...
... ... حق ... ... حقیقت ...
... حقیقت ... ... کنت کنزاً مخفیاً فاحببت
ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف ... ... مخلوق ... ...
و ... ... اول مخلوق ... ... و آن نخستین ... ...

متعلق محبت دوری کلیه صانع مطلق که محبوب و حبیب خدا تعالی از دو اطوار اسماء
وصفات الهیه بود مظهر شده بهای طور محبوب خدا بود محبت خدا الغرض او لا حب
کند بمعنی محبوب چه فعیل بمعنی فاعل و مفعول هر دو آمده آن مخلوق نخستین او در
سبیل ادل الذی مصدر ازلی صادر است و اسطه کلیه کبری و سر مطلق آنکه سبحانه
از بدو خلقت تا نهایت امکان واقع است مکنون طلسم او است بلکه او از اشعه آن
نور مطلق است او در میان او و حضرت خلاق تعالی هیچ حجاب فاصله و اسطه نیست
تا او در تعیین کفو آن واسطه کبری و سر مطلق خدا اقدس تعالی است بهر کدام از خوانیم اگر
نسبت ادراک آن عالم پاک بود بدالوهم و فکر هدر و کوری از دیگر افراد حکم
بصیرت بوده بودی که تا او بود خواهیم دانست و خواهیم شناخت [illegible] تو معلم
منحصر وار اینکه گویند بر اعم وحی دلیل از تجلیات [illegible] آن واسطه و مظهر
کل بود تو بخواهی عیسی گذار داک نام موسی وانگری ابراهیم وانگری آدم گوید بود
لانفرق بین احد من رسله شأن آید آدم دات حقیقت آن واسطه کبری صفات
جامعه نور است و ظهور او به هر کدام موجود تا قصه ست عنوان اظهار فضل همه مانده تلک
وهی خواهی تخت از فضل گوید و فضل بودن منزل او صاحب دو گونگی ها گردان و
فرظهور فضل بودن را داده و حق ان ده بند از فضل بودن شده که فضل بودن است به لکه
ذلک مبلغهم من العلم پس از دلایل بود وشان در مخلوق اول دال بر افضلیت
ذاتیه او در ظهور آن نسبت او لا دار بر فضل میدان که ظهورات آن تفاوت میرود با کمال
یا بر نقص ظهورات او بود در مرتبه که هر آنچه در آینه ها [illegible] ملاحظه کرده الان آینه
دو عالم همه انبیا در سلوک ایشان همه شد زیر کلمات او در مرتبه [illegible] خلوف
قوابل و تفاوت مقابلات آن مرآت الهیه در مظاهر و مرایا ظاهر آمده و باقتضای فیض
حکمت الهیه در کشف اثار بعضی و دعیه بر حجابها تا آن ظاهر بود است و صورت
نور حقیقت کاملیت ذات آن ظاهر شده است آینه ها نیز داده که ظهورات اکفر دات است نمودند
و بها و صفات الهیه و جلال و جمال بود از مرآت نخستین افضل که عفو و امداد کرد
انعام اجرا کرده تا بها ظاهر شود ناقص بعوض و نقوا نشر اینها لا رب [illegible]
بشناسند در زمان ظهور عیسی در نسبت زمان موسی علیهما السلام لها تمام مردم ترقی کرد

ببیند دیده

بسبب دیدن مکرر از خلاصه و اطوار و بنیت و اظهار بود از مقامات [illegible] اول او بود که هر آنی
خواهد به ما صفات مجهول گنه صفات که بهر خواهیم چه کنند ازین جهت اگر
که پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله بود که حقیقت حکمت این بود خواهد دانست
هر چه بعثت او بود می از جهت دو زمان این موضع مقرر داشته و اقدار
بعبودیت جزئی بود یکی از رسالت او ظهور داد زیرا که این بار ده اطوار الهیه او در وجود
ها بود که محبوب بوده که او بود و او بود حق نکنه و بگوید اشهد ان محمداً عبده و رسوله
نخست بعبودیت آنحضرت سپس از آن به رسالت حق گواهی دهند و جز بدو بنیاد اطوار
و اسرار الهیه در دیگر پیغمبران برسل بعد از پیش بود از بود که جز ذکر دیگر عبودیت
نعمه و صلاحه کلهم اجمعین چه بعین اول و مخلوق نخستین او مظهر اکملیت و جزئیت
و ظاهریت و باطنیت هر دو اوست نیز بود خواسته او بود اهمیت بشریت و انگیب
فالی حسا ظاهر شود از میان تعینات خارجی تعیش بود او بود که عد جلب
آدم علیه السلام گوهره بود اصطفا و جای ابراهیم او بود تا منحصر اختصاص جای داد بود
محمد و مصطفی و صادق و امین [illegible] جمیع تعلیم سلم و نظر دقیق
بنگر معلم معنوی او است [illegible] اولی بود تراق و کلیات جلوه تمامیت ظاهر نگاه
و الکوان ظهورات غیر متناهیه باش و در مرتبه بنگر شهود وجود و نمایان
جای جلال و جمال اطوار کمالات او بود ظهور ذره از بر مطلق او است و [illegible]
خدای بود تمامی ذرات بالذات تبلیغ کند و نفر [illegible] داد و بود جز را رحمت بر
بر عالمیان نفر [illegible] و الحمد لله رب العالمین بلکه این حمد او مقام است که آن بر
مطلق است و در مقامات توزیع مشتقات به احمد و محمد و محمود و حمید دهد زاده
بقوله رب العالمین الا لله [illegible] دلائل حق خاص است جز حمد
تمامی خداوند بهار [illegible] در عالم ظاهر کرده [illegible] که بخراد [illegible]
بتوان [illegible] آنکه اذن حاکم [illegible] امکان و الکون [illegible]
در زمان و جز او در [illegible]
[illegible] رسواه لا انس بعضو و هو الجمر والتی مع فلوانها
بود خدا و حق عیسی و نظر عیسی در مکاشفات ظهور آن حاکم کل بود [illegible]

و بدینگونه نقل کرده‌اند که در آن سوار سوبر سفید دیدم که او بود امین و مصداق کفیندی
وملکوت با کمالت می‌کرد و خدای عزوجل جمیع را او مانند شعله آتش بعضی و برآمد
تا جهان بسیار دیده و یک نام گفتوید دیدم که از او که پیر آن نام بود مندانست
او بود لباس جبّه‌ای نفر آلکوری بود نام آن بود کلیم الله می‌گفتند و گروه اهالی آن
با بالهای سفید و بسیار لطیف بود بر بالهای سفید شده در لشت سرا و می‌رفتند
و بارزدی طوایف بشرها پرنده از دهان او بیرون آمده با جهان آئین حکومت
ظاهر کرد و تنگ‌تر و نقیب آلکرم بود او بر هر چیز قادر است خوف آن ظاهر درجه
و جلوی او نامبردار شد عزیز کل ملوکوت الارباب و اقرار این دعوات ز بودم بوقا
در کتاب ابجد و کور است عزیز از است الهی در عیسی علیه السلام بود که او در مرشد
هنوز صبح و مقامات عالیه شئونات جلالی و حکایات او بود از نهایت جهت
وصفات کمالیه الهیه دیده نوشته و مفاخرو فرا جلوه آنحضرت دارا باشد
در عین عبودیت آنحضرت فهمیده از داود او ابراهیم گفته و او بود در ذات خدا
گفتند و خواستیم که از معراج حرج و بیج بود است حرمتی بود آنست بکنید
و الهی کیم نمانست و قوی کمالات حرمت ذات شئونات الفیض الاقدس
این مردم صاحب جان دیده‌اند امو بقا بود و الکه دارد و مانند اینها بسیار
بزرگست و هر کس چیزی را از امور بلا ظاهر کند خدا و با زاده خدا است و نزد ایشان
قادر بر هر چیز آنگونه آثار تواردنیک عضو او و زیر آن بر پرده زنده و زنده شود
ظاهر تعینه اگر از مقامات نهان درگاه الهی و از عیسی نقل در بیان آید و جلوی
گفته شود ایشان حق عیسی بن مریم حیرت کند و بمانند آن ما فرادیسی هیبت شنیدم
و جزا این جمله بع حقیقت او نیست اگر از شئونات حضرت صادر او بود نخست
و جلوه نخستین شمه‌ای از آن فهم نخست بیان و کیم از مراحل غیب الهام تمام عیسی
بزرگستان ممکن است کند و صبح یوم از بیگانه در بند و چو چشم حقیقت بین
برکنند و بند انوار غیبیه اند که اسرار الازلیه شئونات و مقامات الهیه
در انبیاء و خلق سازد و از برتو حجاب از لها کند و خود دیده است معلوم شود خواصه
لولاک لما خلقت الافلاک نقل کند و آواز کن فیکون الکون لله عبد او نام

و هم اوهام متوهم

ذات کمالیه

شئونات و حقایق اشیاء

عرضه آن فیض می‌بود من الازل الی الابد در تمام ایات و عیر ایات فرو گرفته است
و ذات عبدی عبدی حضرت صانع کل و خالق هر مخلوق نسبت جز از او کلام و افتخار
آنحضرت از حضرت مالک الملوک و لاهوت عالم قادر خالق رازق قاهر غالب
مرید بود و او آن مقام اشتیاق هر خلقت مخلوقات بس و دیگر ملکات علاقه
گرفته الی ابد الآبدین ما باید بر الیقین رسیده‌ایم حقایق نو بر نظاره
پس هر دو اکنون ما از باب دانستهان حقیقی دایم از نو انتهی و نشئه خفی لطف
عالم هر وقت از تفضلات الهیه و لمعات انوار ربوبیه مدرک انوار ما دانی
و نشئه سری موفق شدیم دفع تمام این شبهات مخفی و خالق از مخلوق تمیز
می‌کند و از کفر و جحود ترک و حجت هل دو صد بس ضلالت از ما اکبر هو
دانسته بود از روز با هیکل از صد هزار رنگ مقامات عالیه و شئونات نامیه
او بی‌خبر هم از عین بی‌خبری خدا پس خدا ایست ایم خود آن را از مقامات
و شئونات او بی‌خبر شدیم یا از سنگهای ضعیف خانه و لطیف بس متمایل
و تا در این عالم ناسوت در کار بود نفس اماره بستم و روح شریف بود را از عالم
کشف اسرار داریم و باز با نیز ریاضات ما بر احت دیوار کی سو فاهم تکیم ایقظ و ما
در به که لازم است دانا شویم هر بلد و جمع ما با مردم لزاما بر او هو بعد دشمن ما تو
و معدودی ما این عالی ادرونی ما و باعث کدورت آب زلال ما سود ما و اسباب
قطع قلق ما علاقه ما با کل دشمن جان و تن است فارغ داز لعبه حق دل است الهی
دار و نیک دانسته باغ ما بر خوف را ابری را از صاب بخواهی بتوحصون بس و این راه
ما را یک بود و این شب ما یک صبح نور هدایت ها دیدم الا حق باخبر نیست ما نی
و این زنگهای الکلی عالم ناسوت بود بر خود است او نیز بشقاعت نفیر از آنکه
دل نمی‌توانیم برزد خود طریق نجات و راه مقامات عالیه قدس نتوانی بود
اگر در کار الالهی این برکات بی‌حق نعمتی ما نمه از نخست نور بودی و آنچه باید
بود بخود بکند آن است و او بود است از برای مقصود و بزرگ الکی آفریده شدی و دیگر مرتبه
با که در ادراک کمالات و کمال و تمرات بعون و ملکوت منظور است باطن و صفات ابوهیت
بود دارا شدی و تا در بر ملکوت در عوالم غفلت کیها ماندی تو ملک بود و فرد ابدی بینی

مقامات عالیه

ثابت بود و خدا او را قادر بر اتمام قرائت نمود و نمود عوالم نفوس نمود و مخلوق آدم نمود
و ثبت سایر افراد انسان نمود بود و آنکه اولا با قوه دروی بود بالفعل نمود لهذا او بود
در مقام جبروت و ملکوت در تقابلات و تسویت ساختن منزل کار و این مخلوق آدم
در عوالم کثیره سیر نمود هر جا فرود آید تا به عالم اجسام و مقام نفس داشتم رسید آخر
منزل او و از این منزل بعد نوبت بازگشتن بمقام اول است چه در این عوالم بسیار
سیر و سفر نمود دارای عوالم و مراتب و علوم است لا جرم این عالم جامع است
و این مقام آخرین مرتبه نزول وی بود و از این مقام نوبت بازگشتن انا لله و انا
الیه راجعون و هم خطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و نیز کل شیء
یرجع الی اصله لمؤلفه تو زیخ ثبت گلشن وحدتی هر که از عرش باید نزولی
تو که برتر از گوهر بوده جز تو الطاعن یکی نجی شد از فرازی در آینه عکست
گرفته عجب تو از بی خبر آینه حق نمای تجلی گر بر تو فرو شد بکوش تا سر بر سر
حجت بود که ای یار ما بر دار این علم مستم بقا در بقا جز فنا در فنا کل الیوم کون
تو خود آب صفت و لی تشنه جرعه با صفای لبت جان از فلوفر ظاهر نکرده
بعهد فراق وفای زمین با بهشت به از تو رنجه عجبا او از سر کی این بی تا
تو از از تو باکی در وفا هم محنت گذار و در ابتلا سوی فانی از او تا بحشی
از آنکه از حضرت کبریا چو فانی بگردی بکاهش بگردی اصرار از ما و رهایی غنای
در این رنج خانه داد اثیری دهار فشار د بود و صبا گر از نجوم غوغا در ظلمات
گر از ظهور بر در ضیا بدینگونه اطوار نجیب بر نجب بصورت خانه معنی بقا
او زین اینکه هر گز شود انتهی است اندر آن حقیقت سنای است بیشه کنت بشو و اود توفید
اندر حضرت کبریا با فنا توحید جست تو خواند جنبه در این دل مرغ شو کجا
تو بود کو مر عشق در این نماند خواه بود چون لو گوهر باد آی در این کو هر از عرش قرار
همه آخر نقد بود تو ما خود آی در این عالم از مملکت حق تجلیه در انجا بتو راحت اشتاقی
بعزت شد ذی لبر تو که حق موجود شود تو بود تو بود انوار الهی دگر نزد آن رنگهای ظلال
سفید از زمین و نبات در نبات موالید مرا تو باشد موالید بود از جملی خزائن
ترکی و هیکل نفس از جوی تجوی از هوا نفس هوای هو خود اجزا هوا از قصر آی

اشی بمؤلف

مجود در هوای خدائی بود که صاحب میزان الموازین در دیباچه کتاب جمهور گفته که او را
و حلاف را نهایت آن پلخن ضعف و عجز از نشان دادن کم او کار آن کفته کار
قرآن بود و تحریف نتوان کرد اگر تواتر شده باشد او را توان نشد او را لا یأتیه
الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ترا با امر بعوان خاتم
پیغمبران و واسطه ایجاد لوح و قلم چه مناسبت احمز شد را گفته است که اینجو
جان دانسته را از خطوط و نقوش حاصل است و لیکن آیه آگاه باش که این
اول و موجود نخستین و گویند کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین در مقام تولد
جانی دارای نهایت علوم و خطوط بود که ملکوت و ملکوت و عالم بر تمامیت
اشیا و کلمه ذرات است چگونه محتاج خط جزئی فا قد آن است و علوم را که او ندر
و معلومات از علمت پنهان نیز چگونه شعور ارادت نمی داشته جزئی از نقطه
کردید از انام را این انوار عقل نخستین را بود خط در مکاتب شاگردی جان و همه با کمی که بود
لکوو در سرای من خیر الموکون را آن علم را گویند نوشته شده است این است
با آنکه است انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا
جان ایجاد را ای هوادل است چه وجود و آفرینش موجودات و همه مقدار او است
علم لوح و قلم جزوی را از علوم آن و مدینه علم و حکمت مقرا فرموده غیر مرتبت او را او
فان من جودک الدنیا وضرتها ومن علومک علم اللوح والقلم
اگر گفته و را اثر بود مفید تخواند نه میراث است و نوشته نخواند و صاحب نخواند
و این حبیب ترکی علمای فرموده است علم علیم را مقام بالاتر است از نقطه مراتب ختم نمو
علمای این جهان در یک رو انکه اندرا بوسی برادر داد و یکم فی کلمة الله و روح الله و رسول
اولی العزم و جان غیر ساله جلو ولکن آنجا در این جهان جز حالات فزی اکفر
موازنه تو پا آنکه بر چیزی نیستم اقم حروف که بکسب است امر بعوان آنحضرت
این بیر ما یکی بود بیانات حق بر آنحضرت است بر جا کند یتیم سلون آنحضرت بهیچ ملک ط
بعد و معنی آخر آنکه است نه نو بود اقرب منزل و در الب او در برای گر و نه مر لو لت نظارکاه
دیگر از بن رده هر نوع گذرا که است و مقام تام موجود است بقام او و مقام او بداند او را نعم
وقت است و در این مقام باز مطالب دقیق است محول بمقام رتبه اهل تحقیق باعث و بعد و بو

در باب قرآن و تحریف

در بیان این است بعضی تغییر

حجب نوران الموانع [illegible] بالهمین مطالب مذکوره یاد کرده است و تو بگفتار آن در این
مقام چه حاجت است چه مطلب [illegible] ادراکش تا از آن به [illegible] ثابت شود [illegible] باشد
و این جمله ها را در این مقام ذکر کردیم اگر چه در نظر مطالعه کنندگان [illegible] خوانده
لکن [illegible] حیث منظور شد که [illegible] این مطالب عالیه را راجع [illegible]
و [illegible] رساله [illegible] دقیق و الطف [illegible] در این [illegible]
و ادراک لطیف [illegible] از لیقت [illegible] خلقت و مخلوق [illegible]
[illegible] بکلیم و [illegible] و [illegible] لوح و قلم [illegible]
فی لوح محفوظ [illegible] و [illegible] حیث و کلم الرحمن [illegible] مقام
و حالت است [illegible] و [illegible] آن بر طبق [illegible]
[illegible] تحقیق محقق و [illegible] رسول [illegible] ظهورات [illegible]
[illegible] ظهور تو [illegible] لولاک لما خلقت الافلاک
[illegible] ظهور [illegible] و کل لطفت [illegible] ظهور [illegible]
تقدیر [illegible] ظاهر [illegible] ادراک [illegible]
[illegible] مدرک [illegible] و [illegible]
از [illegible] مخلوقات [illegible] و [illegible]
ذات [illegible] مخلوق [illegible] ادراک [illegible] عقول
و افئده و تمیزات و ادراکات [illegible] و تفکرات [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] ذات [illegible] فوائد [illegible] مخلوقات [illegible]
[illegible] فوائد [illegible] علوا کبیرا [illegible]
ادراکات [illegible] و [illegible] تعالی [illegible] فهم [illegible]
[illegible] ادراک [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] ادراک [illegible]
الاوهام [illegible] و صفات [illegible] ذات [illegible]
هیچ [illegible] ادراک [illegible] و هیچ [illegible] اطوار [illegible]
از [illegible] و اطلاق و تقیید و [illegible] بودن و جزء و جزئی بودن [illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۲ [illegible]

تحقیق [illegible] بلفظ [illegible] و کیف [illegible] و [illegible] ارتباط و
نسبت و درد [illegible] و نه [illegible] چیزی [illegible] چیزی دراد و
و نه از چیزی و نه [illegible] از چیزی و هیچ چیزی [illegible] به ذات او نیست و چیزی
[illegible] ادراک [illegible] اوصاف [illegible] و ظهور و [illegible] آن [illegible]
[illegible] تمیز و تعیین آن [illegible] آن [illegible]
و [illegible] نه [illegible] و نه [illegible]
و [illegible] ادراک نخواهد [illegible] که در نهان [illegible] لا تدرکه الابصار [illegible]
الابصار [illegible] مخلوق [illegible] و [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] از [illegible]
[illegible] عقل [illegible] تقدیر تو
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] باشد
[illegible] ذات [illegible] مخلوقات [illegible]
تنزیه و تقدیس [illegible] ادراکات [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible] از
و صفات [illegible] تعبیر و تفهیم [illegible] توحید [illegible]
این [illegible] آن [illegible]
[illegible] در
[illegible] صفت [illegible] ذات [illegible] در این راه
[illegible] و [illegible] اسماء و [illegible] الفاظ [illegible] آن حضرت جایز [illegible]
[illegible] ادراک [illegible] اذن [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
و رب الارباب [illegible] از [illegible] صفات [illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible] این [illegible]

داده‌اند فهم باید کرد که ارواح عالیه و نفوس سابقه و قلوب [illegible] و [illegible]
چرکه آفرینش وجود تمامی مرتبت [illegible] عرصه ظلمات [illegible] مقام عجز و [illegible] دیگر
[illegible] که نوع اعتراف و معارف نبود در هر قرن [illegible] قدم [illegible]
[illegible] ذات [illegible] ربوبیت و لطافت و روح [illegible]
که لایق قرب [illegible] شده [illegible] صانع [illegible] ذات الهی [illegible]
تعقل خالق کنند و [illegible] از [illegible] و حروف [illegible]
در حقایق و ذات [illegible] واضح و [illegible] از قلم صنع ازلی [illegible]
[illegible] ذات [illegible] شده [illegible]
[illegible] از [illegible] کردگان حضرت [illegible] فرا داده
[illegible] از [illegible] و نقصان و تغییر سالم مانده و مانند کتب توریت و انجیل محرف نشده و [illegible]
المرسلین [illegible] معنی برای مقام لاهوت [illegible] و طلب و [illegible]
رسیدن آن ذات [illegible] فهم [illegible] و [illegible]
[illegible] خود [illegible] و اگر [illegible] خواهیم [illegible]
رسانیم [illegible] اگر [illegible] ظاهر تو
[illegible] و باطن تو [illegible] من عرف نفسه فقد عرف ربه خلقهم للبقاء لا للفناء
و این [illegible] از [illegible] ذات [illegible] ادراک [illegible]
از [illegible] و [illegible] او [illegible] ذات و حقایق [illegible] و انفس [illegible]
و [illegible] از [illegible] در [illegible] صفات کمالیه [illegible]
[illegible] ذات [illegible] صفات کمالیه [illegible] و قادر مطلق
و غنی مطلق و حکیم مطلق و عالم مطلق و فیاض مطلق و [illegible] صانع مطلق [illegible]
[illegible] صفات کمالیه او [illegible]
اثر بی مؤثر [illegible] اثر مؤثر [illegible] گفته است [illegible]
[illegible] اثر [illegible] الذات [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] اگر [illegible] مؤثر [illegible]
[illegible] اثر مؤثر [illegible] حروف [illegible] کاتب حرف الف [illegible]

و عیب اثر و مؤثر

این الف

این الف [illegible] و الف قامت [illegible] که تعلق برآن [illegible]
[illegible] مستقیم است [illegible]
[illegible] مستقیم [illegible] توحید [illegible] قامت او [illegible]
از [illegible] دیده [illegible] الف قامت [illegible]
را الف [illegible] حلول [illegible] انی [illegible]
و مقام [illegible] از [illegible] ذات
به [illegible] و از [illegible] دیگر از [illegible]
[illegible] صفت مؤثر [illegible] ذات
مؤثر و [illegible] اثر از ذات مؤثر [illegible]
ظاهر [illegible] در [illegible] فطرت
سلیمه و [illegible] از [illegible] اعراض [illegible]
و از [illegible] دقیقه لطیفه [illegible] متکلم [illegible]
[illegible] و جز ذات [illegible] علم [illegible] ذات
قدیم [illegible] و معلوم [illegible] اول مخلوق [illegible] اول [illegible]
حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله [illegible] نور [illegible]
[illegible] لوح و قلم [illegible]
قرآن [illegible] مخلوق و حادث [illegible]
[illegible] علم [illegible]
موجودات و [illegible] در شرح [illegible]
کلام [illegible] صوت [illegible] الفم [illegible]
و [illegible] الصوت [illegible] کیفیة قائمة بالهواء [illegible]
[illegible] کیفیة [illegible] بسبب تموج الهواء [illegible] الذی
[illegible] والقلع الذی [illegible] سید علی بن
[illegible] در شرح [illegible] تعریف لفظ [illegible] الحروف
[illegible] لفظ بسیط [illegible] در [illegible]

[illegible] و از

سلیم [illegible]

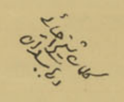
لكونه صوت معتمد على مقطع الفم حقيقة أو حكماً فالأول كزيد والثاني كالمنوي في
قوة المقدر [illegible] عبارت [illegible] فظهر ان [illegible] اثر لطف [illegible]
الرحمة در مكان مكنونه و بيان حال مقامات انسان كامل و اسماء حسنى با [illegible]
نفس [illegible] و ورود ان المرئي على لسان [illegible] حمده [illegible] از [illegible]
در وقت [illegible] صادق عليه السلام [illegible] روي [illegible]
[illegible] ايه [illegible]
[illegible] شدم و در وقت
كلمة [illegible] فيه اشارة الى ان المقتضي لظهور الحق في مظاهر آثار [illegible] الاكاء
اللالية وان مظهر اسم الله هو الانسان الكامل [illegible] كونه حضرت
حق [illegible] مستغرق است از عالم [illegible] مظاهر الكبرى [illegible]
[illegible] منظور [illegible] در آن مظهر للظهور [illegible]
[illegible] آن مظهر [illegible] الرزاق القهار [illegible]
اسم [illegible] اسماء حق [illegible] و مظهر آن [illegible] رازق و مرزوق و قاهر و
مقهور [illegible] و [illegible] و مرحوم [illegible]
و [illegible] و جميع اسماء [illegible] و هم اسماء و [illegible]
[illegible] جمع [illegible] و [illegible]
[illegible] ان مظهر [illegible] خلقه
[illegible] از [illegible] آن مظهر [illegible]
[illegible] المخزن الفور الكبرى و [illegible] مخزن كل [illegible]
و مفتاح جميع [illegible]
[illegible] بغايت الذل [illegible]
در [illegible] اني [illegible] الانسان [illegible]
للكثرة [illegible] للكون و در [illegible] الانسان الكامل [illegible] الاولية و
والآخرية والظاهرية والباطنية والعبودية والربوبية و در [illegible]
الانسان الكامل هو المؤثر للعالم بالاسماء الالهية وانه الواسطة في وصول الحق

الى الخلق

الى الخلق و در وقت [illegible] فيه ان الانسان الكامل كتاب الحق وصورته و در وقت
عبارت ديگر گفته اند الصورة الانسانية الكبرى جامعة [illegible] على خلقه وهي الكتاب المنزل
كتبه بيده وهي الهيكل المنزل [illegible] بحكمته وهي مجموع صور العالمي وهي المختصر
في العلم في اللوح المحفوظ وهي الحجة على كل غائب [illegible] و نيز [illegible]
مؤيد ان الله خلق آدم على صورته يعني خلقه على صفته [illegible]
[illegible] البصر [illegible] الانسان الكامل
[illegible] و از [illegible]
سبب در آن [illegible] مربوط است [illegible] و
ادراك [illegible] كامل [illegible]
[illegible] و اول مخلوق
[illegible] بلوح و قلم و [illegible]
[illegible] از خلقت [illegible]
نيز [illegible] قرآن كريم [illegible] و مخلوق [illegible]
[illegible] حكم [illegible] عليم [illegible]
خبر [illegible] الرزاق در [illegible] صفات
[illegible] اول صفات
ثبوتية [illegible] عارض شد
[illegible] و كلم
[illegible] از صفات [illegible] تعلق
[illegible] الفاظ و حروف [illegible] آن معاني [illegible]
نه نفس الفاظ و حروف [illegible] الفاظ و
حروف [illegible] قائم [illegible] الفاظ [illegible] آن معاني بنفس [illegible]
[illegible] الفاظ قائم [illegible] متكلم [illegible]
[illegible] الفاظ و از حروف قرآن مجيد مثلاً كلام خدا است [illegible] از
صفات و [illegible] كلام [illegible] از صفات [illegible] متكلم است و تكلم [illegible]

[illegible] عبد الرزاق [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] كلام
در باب قرآن

به اینکه الفاظ مذکوره و الفاظ کلمات است بغیر متکلم به نیز الفاظ مذکوره بغیر صفت است
آنست که الفاظ مذکوره با لبد لبیه حادث اند هم بالنوع هم بالتحقق اما بالنوع
در وقت نزول و اما بالتحقق در وقت تلاوت و صفت واجب الوجود بالاتفاق
حادث نیست بنوعی بطریق اشعری قول کردیم کلام بغیر الفاظ حادث نیست و هیچ حادث
صفت خدا نتواند بود نعم آن یعنی الکلام بغیر الفاظ صفت خدا نتواند بود الی آخر
بیانات از شیخ [illegible] شیخ احمد [illegible] در جوامع الکلم
در جواب سؤال [illegible] قرآن افضل است یا کعبه مرویست
ان الکعبة انما جعلت فی الارض مثابة للناس [illegible] للناس اذا
تفرقوا عنها ابواب [illegible] در فضیلت کعبه معظمه مذکور [illegible]
بیت الحکم از بیت المعمور بحسب رتبت و شرف [illegible] تنزل بیت
المعمور از عرش [illegible] استوی الرحمن علی العرش و بالقرآن فافهم الاشاره
الی ذلک فی قوله صلی الله علیه وآله انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
اهل بیتی [illegible] حتی یردا علی الحوض پس اکبر بودن قرآن
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible] افضل است
و اگر کعبه بود [illegible]
[illegible] از قرآن [illegible]
[illegible] خواص [illegible]
[illegible] خواص و خصایص [illegible] از آن [illegible] در حال
نماز [illegible] کعبه افضل [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] کعبه [illegible] قرآن هم قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] در نماز و تحریم استقبال [illegible] کعبه [illegible]
[illegible] الصلوة و الکعبه [illegible] قرآن [illegible]



طبق لها الکون و فیه تبیان کل شیء و هو الثقل الاکبر و کتاب الله و آیة محمد صلی الله علیه
وآله و معجزه الباقی الی آخر الدهور و النور الذی یهدی الی [illegible] الی [illegible]
[illegible] دلیل فی الکعبة نهایت [illegible] اضافه [illegible] قرآن
[illegible] شده است [illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible]
و از [illegible] علیه السلام واقع شده است در [illegible] کعبه [illegible]
و [illegible] در افضلیت قرآن [illegible] و در این سؤال و جواب [illegible]
و [illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible] و غیر مخلوق [illegible]
[illegible] سؤال و جواب [illegible]
[illegible] حادث و مخلوق [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] و اجماع [illegible] در کتاب زبدة المعارف [illegible]
[illegible] مسطور است [illegible]
اسم [illegible] دلالت [illegible] بر ذات [illegible] لفظ [illegible] دلالت [illegible]
بر ذات [illegible] صفت [illegible] دلالت [illegible] الفاظ [illegible] اطلاق
اسم [illegible] لفظ [illegible] بر ذات [illegible] صفت [illegible] اسم [illegible] لفظ
[illegible] اسم [illegible] آن علم بذات [illegible] ملاحظه [illegible] صفات [illegible]
[illegible] ملاحظه [illegible] اسم [illegible]
[illegible] دلالت [illegible]
[illegible] دلالت لفظ [illegible] الفاظ [illegible] دلالت لفظ بر [illegible]
[illegible] دلالت [illegible] بدلالت [illegible]
هر موجودی از موجودات [illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله [illegible]
[illegible] موجودات [illegible] عالم [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] ازاء قول
[illegible]

خبر امیر المؤمنین علیه السلام برابر قد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] نسمة
اللاهوتیة فی اللاهوت وجده صورة تارة الملک و الملکوت حلیه خزانة الحی
الذی لا یموت طاوس الکبریاء و حمام الجبروت و این کلمات در [illegible] در مجلد احوال
رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] جنت مکان میرزا محمد تقی [illegible] کتاب شریف
در قسم اول [illegible] پس اگر لفظ اعظم دلالت وضعیه بر صفت
رحمت بر ذات نموده و بر صفت [illegible] و سلطنت و عزت و غیر ذلک دلالت
[illegible] صلی الله علیه و آله بر وجود واجب الوجود لذاته جامع
جمیع کمالات و جمیع [illegible] وفات [illegible] دلالت
[illegible] لفظ اعظم [illegible] دلالت [illegible] اسم [illegible] بعبارت [illegible]
[illegible] اسم اعظم خدا [illegible] عظیم [illegible]
بر [illegible] حق و [illegible] حق [illegible] در آن صفحه [illegible] انوار مقدسه
ائمه علیهم الصلوة و السلام [illegible] اسم اعظم [illegible] خدا [illegible]
اسماء حسنی خدا [illegible]
اسم خدا [illegible] از موجودات [illegible] خدا [illegible] از [illegible]
موجود [illegible] و آن موجود [illegible] حق [illegible] اسم [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه ان کلام الله الناطق [illegible]
[illegible] کلام [illegible] و آیات [illegible]
[illegible] در دلالت بر علم و اسرار الهی دلالت [illegible] و ابهام
[illegible] ولایت [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام علم [illegible] اسرار
و دقایق غیر متناهی [illegible] و تبیین [illegible]
بر قرآن [illegible] الفاظ [illegible] الهیه به الفاظ
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] منطقیه [illegible] بعبارات [illegible]

[illegible]

[illegible] بعبارات ظهور و جزئیت پس اگر نفس [illegible]
الفاظ و الفاظ قالب معانی [illegible] و نفس قدسی [illegible] حضرت ولی الله علیه السلام قابل
علم [illegible] بلکه [illegible] علم [illegible] نقوش [illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] و لازم [illegible] الفاظ [illegible] و الفاظ [illegible]
[illegible] بعبارات [illegible] واضع [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] علوم
[illegible] قرآن [illegible] لا یمسه الا
المطهرون [illegible] رسول
خدا صلی الله علیه و آله [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible] فانها تقول الفکوک
[illegible] حقایق [illegible] تغیر و تبدل [illegible] انوار [illegible]
[illegible] الفاظ [illegible] عوالم [illegible] در ملک
و ملکوت و جبروت و لاهوت و هر عالم [illegible] عوالم [illegible] از تجلیات حق [illegible]
در آن [illegible] و در شرح [illegible] و [illegible]
[illegible] تعبیر [illegible] از آن
[illegible]
[illegible] نور مقدس
[illegible] علیه و آله [illegible] نور [illegible]
[illegible] حدیث مشهور
[illegible] اول ما خلق الله نوری و لولاک لما خلقت الافلاک [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] علم الوهیت [illegible] الوهیت [illegible]
[illegible] ملحوظ [illegible]
[illegible] وصف و نه موصوف [illegible] رسول
خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

بعضی وحی‌ها از سنخ نظر ملکی بوده است و بعضی به جبرئیل به نفس محمد صلی الله علیه و آله نازل
تا آخر آنکه خود [illegible] بنظر اسم الله است و الله اسم ذات مقدس واجب الوجود
بالذات است که جامع جمیع کمالات است و به عبارت دیگر [illegible] خدا [illegible] لفظ [illegible] خلق و معنی
[illegible] آن لفظ [illegible] معنی [illegible] و آن وسیله است [illegible]
خدا [illegible] بمقاصد [illegible] ترکیب آن لفظ و آن لفظ [illegible] آن [illegible]
در آن [illegible] و [illegible] فیض [illegible] حکمت [illegible]
و استمداد در [illegible] خلق بمعصیت خدا [illegible] خلق
[illegible] خلق [illegible] عصیان [illegible] ولی [illegible] عفو [illegible] اسم غفار [illegible]
ظهور [illegible] در ادعیه وارد شده است اسئلك باسمك الذي خلقت به
العرش والكرسي والشمس والقمر والليل والنهار [illegible]
در بعضی [illegible] از حضرت صادق از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
ان الله خلق نور محمد صلى الله عليه وآله قبل ان يخلق المخلوقات باربعة وعشرين
الف سنة وخلق معه اثنى عشر حجابا والحجب الائمة الاثنا عشر عليهم السلام
ثم الكلمة التي تكلم بها وابدأ منها سائر الكلام والنعمة التي [illegible] منها فاض
منها سائر النعم والاية التي اخرجها واخرج منها سائر الايات [illegible] خداوند
تعالی خلق کرد نور محمد [illegible] ازآن [illegible] تمام [illegible]
و خلق نمود آن نور را [illegible] ائمه علیهم السلام [illegible]
[illegible] کلمه [illegible] سایر کلمات [illegible]
و [illegible] از [illegible] و سایر نعمتها از [illegible]
[illegible] و سایر اسم [illegible] از آن [illegible]
ظاهر [illegible] در کتب [illegible] از نور [illegible]
[illegible] وصی [illegible] مذکور [illegible]
کلمه [illegible] سایر کلمات [illegible] معلم [illegible]
[illegible] بر قرآن [illegible] کلمه [illegible] مخلوق [illegible] قدیم [illegible]
[illegible] قدیم [illegible] قرآن [illegible] کلام [illegible]

و در خلقت و حدوث قرآن

و داد [illegible]

و در ذیل [illegible] و در تفسیر انوار [illegible] کلمات لطیفه [illegible]
[illegible] در کتب ائمه هدی علیهم السلام [illegible] از آنجمله است فی قوله تعالی
ولله الاسماء الحسنى فادعوه بها قال الصادق عليه السلام نحن والله الاسماء
الحسنى التي لا يقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا وان الله خلقنا فاحسن
صورنا وجعلنا حجته على عباده [illegible] في خلقه واز آنجمله [illegible]
محيطا بالعظمة ونور [illegible] محيطا بالقدرة ثم خلق العرش واللوح والقمر وضوء
النهار ونور الابصار والعقل والمعرفة [illegible] وكلمة [illegible]
[illegible] والحجة العظمى واز آنجمله
[illegible] حضرت كاظم عليه السلام است ان الله خلق نور محمد صلى الله عليه وآله من نور [illegible]
من نور عظمته وجلاله وهو نور لاهوتيته [illegible] لموسى بن عمران في طور
سيناء [illegible] ذلك النور محمدا وعليا ولم يخلق
في ذلك النور غيرهما [illegible] في [illegible] وخلق
[illegible] خلقهما بيده ونفخ فيهما من نفسه لنفسه [illegible]
على [illegible] وجعل [illegible] لا [illegible] بدون صاحبه
ظاهرهما بشرية وباطنهما لاهوتية [illegible] الخلائق [illegible] ناسوتية [illegible]
يطيقون [illegible] فيهما
[illegible] الخلق [illegible] مقادير الخلائق [illegible]
عليهم [illegible] نور [illegible]
و خلقت [illegible] قرآن [illegible] في لوح محفوظ [illegible] سایر مخلوقات [illegible]
[illegible] و سایر
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن قدیم و غیر مخلوق [illegible]
[illegible] صدرا [illegible]
[illegible] حضرت کاظم علیه السلام [illegible]
[illegible] الیس [illegible]

در [illegible] قرآن [illegible]

کلمات [illegible] صدرا در [illegible] کلام و قرآن

بصیرة در تکلم «نطق والکلام والقدرة والعلم یجری مجری واحد ولیس شیء منها مخلوقا
وهو قائلها ... علم ان الجسم محدود والکلام غیر المتکلم معاذ الله وابرء
الی الله من هذا القول لا جسم ولا صورة ولا تحدید وکل شیء سواه مخلوق انما
تکون الاشیاء بارادته ومشیته من غیر کلام ولا تردد فی نفس ولا نطق
بلسان» مرکب غلط‌ها از هشام در آن منقول که در دو چیز است یکی آنکه خدای
تعالی عن ذلک جسم دانسته دیگر آنکه کلام و قدرت و علم تو در یک مجری جاری
کرده است و اینکه فرموده که نیست جسم محدود است رد و ابطال غلط اول
هشام است و ابطال جسمیت بوجوه و اینکه فرموده کلام غیر از متکلم است ... است
ابطال غلط دوم اوست که علم ... عین عالم است و همچنین قدرت صحیح است
و عین قادر است بخلاف کلام که ذات نفس نیست ... فاعل غیر از متکلم است
جاری مجرای علم و قدرت نبوده باشد و جز مخلوق تحقیق نبود و اینکه ... فرموده
معاذ الله و ابرء ... بگوییم کذا ... از اینکه بگوییم خدای تعالی جسم است و کلام خدا
عین ذات اوست و اینکه فرموده نه جسم است و نه صورت و نه تحدید
نفی اول ... حسب است ... و اینکه فرموده هر چیز که سوای اوست
مخلوق است ... کلام و علم و قدرت در یک جا ... و کلام
عین ذات ... مخلوق ... و اینکه فرموده ... وجود
اشیاء باراده و مشیت خداست من غیر کلام ... از قول
خدای انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون ... و آن اینست
که کلام مخلوق ... مسبوق ... و آن لفظ کن است
که در قول خدا ... لازم ... اینست که امور
از آن اراده و مشیت ... که قال ... قوله کن انه مجاز فی الکلام
و تمثیل لانه لا یمتنع علیه شیء من المکونات وانه بمنزلة ... الامور المطیع اذا
ورد علیه امر من الامر المطاع و اینکه فرموده ولا تردد فی نفس ولا نطق بلسان
... کلام نفسی و لسانی ... حروف ... خلقت ...
و مخلوقیت آن و تقدم ... اراده و مشیت الهی بر آن ...

در مخلوقیت کلام

ثبوت ... کلام

دیگر از اهل

دیگر در ذیل شرح این حدیث شریف را ابو بصیر گفته از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
شنیدم می‌فرمود «لم یزل الله عز وجل ربنا والعلم ذاته ولا معلوم والسمع ذاته ولا
مسموع والبصر ذاته ولا مبصر والقدرة ذاته ولا مقدور فلما احدث الاشیاء
وکان المعلوم وقع العلم منه علی المعلوم والسمع علی المسموع والبصر علی المبصر والقدرة
علی المقدور» ... عرض کردم پس خدای ... همیشه متحرک بود فرمود تعالی الله عن ذلک
... حرکت صفتی حادثه بفعل است ... عرض کردم پس خدا همیشه متکلم بود فرمود
«ان الکلام صفة محدثة لیست بازلیة کان الله عز وجل ولا متکلم» ...
کلام صفت حادث شده است و حادث ازلی نتواند بود خدای عز وجل بود و هیچ
متکلمی موجود نبود ... این حدیث ... مشتمل بر سه مقصد است اول آنکه صفات
حقیقیه الهیه عین ذات الهیه ... صفات حقیقیه در ازل
از اینکه متعلقات آنها موجود نبود ... دوم آنکه کلام ... مخلوق است ... اعتقاد
ازلی ... صفات ... سلبیه محضه است ... و ... صفات
اضافیه محضه است ... ازلیت ... صفات حقیقیه است ... ذات ...
... عالمیت و قادریت ... و بقاء ...
سلوب و اضافات زاید بر ذات باشد زیادت نبود آنها نه موجب انفعال
و نه موجب تکثر زیرا که ... آنها ... از ... مسلوب عنها ... فالحاصل ...
و ... مسلوب عنه ... راجعة الی سلب الامکان ... سلب
امکان ... سلب ... و سلب جسمیت و سلب ...
و عجز و آفت ... اینها ... صفات ... حق تعالی ...
... جمیع اضافات ... و خالقیت و عالمیت و قادریت
و کرم و جود و رحمت و غفران است ...
فیها جمیع الاضافات اللائقة به لا ... اختلاف حیثیات فی الذات
الاحدیة ...
... اضافه ... حیثیات آن اضافات موجب ... اختلاف
حیثیات در ذات ... صفات حقیقیه ... زاید بر ذات ...

دیگر از صفات حادث

عینیت و عدم زیادت صفات مجرد نفی کردن ضد آن صفات بوده از خداوند تعالی است
تا اینکه بگوییم معنی علم خدا عبارت از نفی جهل و معنی قدرت خدا عبارت از نفی عجز و همچنین
قیاس در سمیع و بصیر و غیرها، و بنابر این مستلزم تعطیل شود و همچنین معنی بودن
خداوند تعالی عالم یا قادر این نیست که مترتب شود بر مجرد ذات خدا آثاری که مترتب
بر ذات مع الصفة شود، بنحوی که ذات او نایب مناب این صفات گردد تا مستلزم آن
شود که اطلاق علم و قدرت و غیرها بر خداوند تعالی بر سبیل حقیقت نخواهد باشد
و خداوند مجازاً عالم و قادر و حی و سمیع و بصیر بود و نیز جایز بود سلب این صفات
از ذات او [illegible] صحیح بود لانه علامة المجاز و لازم [illegible] هم از این بیانات
میفهمی اگر بگوید و ایراد اورا که خفی است که میگوید معنی کلام معجز نظام حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام حیث قال کمال التوحید نفی الصفات عنه و بیان کلام را که
از این معنی [illegible] خطور کرده در طی کتب سابقه یاد کردیم بجمله معنی در جواب میگوییم
بغیر این عبارت نفی آن بود از صفات به صفات عارضه موجبه بوجود زاید بر ذات
مثل عالم و قادر در مخلوقات هم علم در وجود ما صفت است زاید بر ذات ما باشد
و همچنین قدرت در ما و قادر بودن ما کیفیت نفسانیه است و همچنین صفات دیگر و مراد ما
از این مفهومات نیست صفات خداوند تعالی جمیع صفات او ذات او و ذات او صفات
اوست نه اینکه چنین فرض کنیم [illegible] که [illegible] ذات [illegible] صفت
باشد، همه با هم در ذات، بر تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً [illegible] ترکیب
ما، ذات خداوند از وجود و علم و قدرت و حیوة و السمع و البصر و غیرها [illegible]
موجود عالم قادر [illegible] سمیع بصیر است [illegible] موجود آنست که او وجود قیام
کرده و عالم کسی است که علم بدو قیام پیدا کرده و همچنین است معنی در سایر مشتقات میگوییم چنین نیست
بلکه این تعارف اهل لغت است [illegible] اسم مشتق برآن اطلاق میشود [illegible]
در آن صفت زاید بر ذات [illegible] بعضی [illegible] حکم [illegible]
معنی المطلق مشتق [illegible] قیام کرد و تحقیق و استقرا موجب [illegible]
[illegible] فرض کنیم [illegible] قائم بنفسه [illegible] لقلنا انه متفرق للبصر و انه
ابیض فکذا الحال فی [illegible] فی الاسم العالم والقادر [illegible] علم ما ثبت له العلم سواء کان

در نفی صفات [illegible]

بثبوت عینه

بثبوت عینه او بثبوت غیره و اگر بگوید کنه ذات خداوند برای ما مجهول است و مفهوم
علم برای ما معلوم است و با این حال یکی مجهول و دیگری معلوم است چگونه یکی از این دو
عین آن یکی دیگر است در جواب میگوییم آنچه از علم برای ما معلوم است مفهوم کلی آنست که
مشترک معنوی است [illegible] الموجوده بوده ذات مختلفه است و کنه
آن ذات [illegible] از آن است و این فرد بواسطه شدت نورانیت و فرط
[illegible] مجهول [illegible] و از عقول ما محتجب است و از ابصار ما پوشیده است و همچنین
قیاس در سایر صفات پس مفهوم [illegible] این صفات معلوم است و وجود کنه
و حقیقت آنها مجهول است و بجمله وجود معنی مشترک است [illegible] نسبت بوجود [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] و در جوهر [illegible] عرض [illegible]
و علم و قدرت و نظایر اینها کمالات [illegible] للاشیاء [illegible] موجوده [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] للموجود [illegible] وبالذات [illegible] خدای
[illegible] علم [illegible] سمیع بصیر است بذاته نه بمعنی صفت زاید بر ذات [illegible]
متعال [illegible] صفات [illegible] قایل [illegible] اگر چنین بگوییم [illegible] لازم میآید خداوند
[illegible] این کمالات [illegible] ذات [illegible] بحیوة و علم و قدرت و اراده نیز
نیازمند و مفتقر باشد اذ لا یمکن افاضتها الا فی [illegible] الموصوف بها [illegible] معتقد
[illegible] تفتیش [illegible] غموض و دقت [illegible] علم و قدرت و سمع و بصر از صفات
حقیقیه است [illegible] آن [illegible] معلوم [illegible] اضافیه [illegible]
راجع [illegible] ثبوت [illegible] تصور علم بلا معلوم و قدرت بلا
مقدور و سمع و بصر بلا مسموع و بلا مبصر و قیوم بلا متقوم [illegible]
[illegible] عقلاء [illegible] تصور [illegible]
[illegible] تحقیق آن چیزی [illegible]
[illegible] چیزی [illegible] انفکاک [illegible]
[illegible] حرکت [illegible]

و [illegible] صفات خداوند در ازل قبل از ایجاد متعلقات آن

الا آنکه دائر و نقیضه فذلک الامر نحو وجوده فی نفس حدوث و تجدد فلو کان ثابته
عین التجدد و بقاؤه عین التبدل و الانقضاء و جز این نیز بود ذاتی کسی را ابته
تجدد و حرکت به منظور در این وضع و کم و کیف هائی موقوف در جوهر نیز
جاری می‌کند و جمهور حکمای عظام بود در نفی تجدد و حرکت از جوهر به ذهن سلیم نیک
و اگر در نفی آن چیزی مذکور داشته‌اند مقدوح و مدفوع است و ما براهین لامعه
برای اثبات حرکت ذاتیه برای جواهر جسمانیه و نیز طبایع جواهر فلکیه و عنصریه
به سمت حادثة التجدد متجددة الهویات دو گونه آنها جز بر نحو ظهور حدوث نهاده
نزد او تمامست که عالم بسی عالم جسمانی و جوهری حدوث او به لا اعز کسی نقیض
قدیم است و نفی حدوث وی را المعیّته تنها کما بین الذاتین الادنی
هما معاً متضایفان زیرا که قدیم نفس ذاته ازلی و حدوث نفس ذات تازه
و این مطلب هر اگر در نظر منکر آدایم به نهایت قطره است به دریای جهو بوطه عظیم در یک
دریا و لو هم آخر بر قطره است اتفاقاً مفارقت از دریا بود او و اما مقصد توم
مسلوبم کلام جز انشای به عنوان خبر بود از ضمیر متکلم دلالة بر آنکه کسی را آن
عبارت از کلام و مدلول های معانی است و نفس ایراد جملها های متکلم است و تکلیف
ابتدا انشاء است پس اگر اراده شود بلفظ کلام معنی مصدر آن معنی تکلم است که
اضافه ظاهر بود از صفات اضافیه است و اگر اراده شود آن دلالة بر
معنی بود از قبیل افعال ظاهر بود و اگر اراده شود آن معنی قائم به ذات بوده بجسمی اکثر
دلالة بر معنی آن که یکی از صفات ذاتیه بود او در باره حق تعالی عین او
زائده بر ذات است لکن ظاهر از کلام اهل حق آنست که هر کلام بمعنی متکلمیت
و از صفات اضافیه متقرر ذاتیه است در اکثر … الکلام صفة محدثة
لیست بازلیة زیرا که اضافه تعالی جزء است و هو … موجود … حدوث است
و اضافه حادث … یعنی موهوم … و لا متکلم نیز موصوف بصفت
اضافه متکلمیه و ما از شرع … نیز حدوث کلام و مخلوقیت آن …
داریم … در … کتب سابقه و نیز در این فصول … اقوال غزالی بود در باب قرآن
و عظمت آن و غیرت او برای … از جمله در باب … در احیاء العلوم …

آن مذکور می بود

[illegible] (right-margin note)

آن مذکور می بود … نجسته فهم لوکن عظمت کلام و علو آن و رفعت آنکه و لطف
خداوند را به نسبت بخلق مخلوق او قرآن بود از وراء حلال نحو درجه انعام
مخلوق خود را نازل کرده پس نیک نیز مکونه خدای تعالی در حق مخلوق
لطف نموده در ایضاح معانی کلام نحو صفت قدیم قائم بذات کبریا
خداوند است بتقاضای فهم خلق برای دلیل به و هکذا نیز تنزیل نموده برای
مخلوقات خود از صفت بود در ظرف و صدای اصفات بشریت چه اگر
تنزیل … حروف و صوت نمی نمود بشر از وصول به سرادقات صفات الم غرو قبل
جز بوسیله صفات نفس عاجز بود و اگر نه آن بود … کلام او و جلال آن
… حروف مستور نشده برای تحمل این کلام نه عرش و نه کرسی ثابت
توانستند بماند و بواسطه عظمت سلطان و کمال نورانیت آنکه در میان عرش و کرسی
بود متلاشی میگشت و هر حرفی از کلام الله عز و جل در لوح محفوظ عظیم تر از
کوه قاف است و تمامت فرشتگان اگر … جمع شوند یک حرف بود از جای بر آورند
طاقت ندارند و اسرافیل که ملک لوح است با همه بزرگی و قدرت آنکه در جمعت
خداوند را این کلام … از جای بر گرفته … غزالی در باب
اصوات و حروف نموده و مذکور داشته‌ایم و در … نموده است
… در لوح … طرف کلام الله و اسرافیل … خاتم …
… صفت قدیم قائم بذات … انفصال قدیم از قدیم … نمی‌شود
… و جز … نظر … طرف … اقوال بود
… اقوال امام علیه السلام … و کلمات … آنکه … و …
حکماء و عرفاء علماء الکل … به بر … و …
… علیهم السلام … بود … شیم اولی
و … و … و الطف … اقوال … کلام
الباری … کلام خداوند را … ظاهر و باطن و محکم و متشابه و جزای است در تحریر
… است … بود … خدا را … بود در … که …
… است … او … و … رسول خدا … که در میان این

[illegible] (left-margin note)

و مظاهر عظیم الشان محمد و آل محمد است و سلیمان علیه السلام که او در خبر رسیده است
از جبرائیل افضل است و جبرائیل شرف من دوآل و قرآن کریم است رسول خدا در حق
ائمه داده است که آن نور من و نور علی طور است و من بیشتر از انوار ایشان هستند
از خداوند تبارک حضرت موسی بود در هنگام دست به نور کلمه حق طلب به نزدیک آن درخت
داشت و دو ابدال و جوان ترکان ترسید و از علی و در ذات به مقدار فقره محمد و ذات مخلوق حادث
طاقت ادراک و تجلی بود نداشت آن بود هم از یزدان ضعیف فهمی کسی که پیر باشد
به جهت خانم بسبقت کنار کی نیز ادفه است در بحر الجواهر است ... غایبی بر دریده اند
بشر در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بصیرت اندر حیرتم روز شرح ابطال اهل دنیا
و زلیخا بود در حضرت حق نشد بودی معنی لایکی بزرگی دیدم و هم از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام بر دریده اند فرمود که از در کذشتان و خیال دل خواهم آید
وقتی بدار کی از صبح ... نام اکنه بود را زدی است که حضرت علی در تمام خلق الرحمه
دائم سینه او موعظه نام هر آینه از هکوی برخی شنیده هم گویم ... از الکذب
کاذبین و فسق فاسقین است و نیز فرموده اند بقرآن الله الذی خلق سبع سموات
و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن بود در آن با کوچم تمام و انکسار است
و پیغمبر معروف در سینه فی علم سبعین که از تمام انهار بودنا نام به خط طرازم جانکه
السنان در از درجات و پیغمبر فرموده اند که هست نام معنای شرح بود برای رستازم از
تفسیر سوره فاتحة الکتاب و این زین العابدین علیه السلام فرمود کنه در کتاب ابطال الحضرة
بسبقت کنار اکی کرده پیغمبر معلوب و هر علم که آن را با آن و کفار امام بر آیند
مردم جاهل کوینه تو بت پرستی و مسلمانان رکیک تر بودند حلال ما از حضرت
باقر علیه السلام پیغمبر خدا فرمود که ولایت ما امری پوشیده که جز خدا و جبرئیل و پیغمبر
رسول خدا عرض کرد و رسول خدا از پوشیده با امیرالمؤمنین فرمود و امیرالمؤمنین
بکسی خواست پوشیده تو موالی آمر او این صریح است که در باطن ولایت علم باطن و
حقیقت است نه علم ظاهر و شریعت زیرا که علم شریعت الکمال الاعم از خدا و رسول
و علی علیه السلام بر هر کسی از تو لدی از است لازم است و از حضرت صادق علیه السلام روایت
است که فرمود ان امرنا سر و سر مستتر فی سر و سر مقنع بالسر و سر علی سر

ذو ...
شنائی

در باطن و ولایت علم
باطن و حقیقت است
نه ظاهر و شریعت

مقنع بسر یعنی علم ما سری پوشیده و سری است پوشیده شده در سر و امام بر کند
آن سوی سر و سر که مقنع بسر یعنی پوشیده به آن نیز سری است و نیک
معلوم است که یعنی سر از سرار علوم باطنیه و حقیقت است و همانا که
حضرت بدو رسیده از فرموده ان سرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و
باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر المستتر و سر مقنع بسر ها
تا حق است و حق حق است و او ظاهر است و باطن ظاهر است و باطن باطن است
و آن سر است و سر پوشیده است و سر قناع او کرده شده به سر است مولفه
الحیوان از رسول خدا از علم باطن پرسیده فرمود علم بین الله عز و جل
و بین اولیائه لم یطلع علیه ملک مقرب هذا العلم علم الولایة و خصوصیة
المعرفة التی خص الله تعالی بها اولیائه فی عبادة فافرادالک عن الله تعالی
والهاما فی غیر دلالة ولا وسیلة تفضلا منه و موهبة ولم ینل اهل الولایة
هذه الرتبة فی ساریا الا بکثرة الصوم ولا بکثرة الصلوة ولکن فضلوا
بشیء کان فی قلوبهم ولهذا العلم المتعلق فی الغیب ظاهر و للظاهر باطن
وللباطن سر وللسر جزء المظاهر علم الغیب اخبار بما کان فی حجاب الآخرة
التی تتعلق بها الایمان و باطن علم الغیب فهو الکشف بقلوب العارفین بنور
الیقین و سر باطن الغیب فهو یبرز لعقول المقربین فی انوار لما دا خبر
ذلک السر فهو الملهم تعالی الی الموضع الروحانیة فی خصائصهم علم نفسه من
اسمه و الکشف لما من عزة ذاته و سنا صفاته و لصاحب هذه الاسرار خطر عظیم فی جمع
معاینة حتی لو انه التفت الی ما حصل له من اسرار الحق لسقط من درجته فی حاله فانهم
ان لکل کشف منها شعبه اهل صفوة الحق سترا للاهل والاخبار عنها لک تقدر وظهم
لان لله تعالی فی قلوب اجابه و اولیائه علامة و حکایة من خصائص الاسرار ما لا
خطر علی قلوب الخلائق اجمعین و ذلک امانات الرحمن او دعها الخصة احبته
من النبیین والمرسلین والمقربین والعارفین وطلعهم علی بعض مکنون اسراره
و کشف لهم عن حقیقة سره و نبههم لخفی مکتوم انبائه فلم ینطقوا ان
ینطقوا به عند غیر اهل او ان یعبروا به عن مشکلات دقائقه و رموز حقائقه

عَلَىٰ اَيِّ وَجْهٍ كَانُوا وَلَوْ ذَاعَ بَعْضُ اَسْرَارِ اللّٰهِ تَعَالَىٰ عِنْدَ الْخَلْقِ لَكَفَرُوا الْكُلُّهُمْ وَ
يَسْقُطُونَ بِسَبَبِ اِفْشَائِهِمْ عَنْ سِرِّ الْحَقِّ عَنْ دَرَجَاتِهِمْ فَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اَمْرُنَا صَعْبٌ اِشَارَةٌ اِلَىٰ هٰذَا الْاَمْرِ كه منظوران بغايت مشكل است
در این حدیث مبارک معلوم شد که علم ولایت و خصوصیت موقوف بر خواندن قرآن
از بیان نفس و بیان خواص علم و این چیزی است در بیان خدا و اول
و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بر آن مطلع نیست علم باطن است و این حجاب این علم
بطور پوشیده والهام از خداوند است افزون از دو باطن و وسیله در این کار به غیر از
تفضل و موهبت الهی در کار نیست و اهل ولایت بواسطه گرسنه روزه داشتن و نماز
خواندن و ادراک این رتبت و منزلت از پایان میگردانند هر کس بدان لذت
نصیب نیست مگر در اسرار و نهانی نه الهی است دارای این فضیلت شده اند و دارای
علم مستفاد از غیب بود ظاهری و برای آن ظاهر باطن و برای این باطن سر و
برای سر سر چیزی است ظاهر علم غیب آن علمی است که خداوند در کتاب
خود یعنی قرآن از جمیع بشر فرموده ایمان بدان تعلق دارد چیزی که علم
علم غیب است آن چیزی است که در مرتبت حق شناسی و معرفت اساس
قلوب عارفین نفسه و صفت یقین منکشف داشته است و اما سر باطن
غیب است آن چیزی است که در عقول مقربین از انوار حقیقی بود و هم
بر لطف و اسرار این سرها آن بوده از قبیل روح و حقایق از
خصایص علم نفس خود کل را اساس و آنچه بر ما مکشوف شده و برای این روح از
عزت ذات کبری و ثنا و فروغ صفات خود الهام نموده و حجاب این اسرار
بر خطرهای عظیم است در جمیع معانی آن عشر لطائف کار و نیز اسرار امر و
نظام مطلب بیان فرموده اگر جای این سر التفاتات خود و از حیث
حق بگیرد او از اسرار حق هر وجدان که اگر بزرگ غیر شده است
جز تو نگهدارد و غیر از حق بود نظر بگردانند در جای او که او است از درجه
مرتبه خود ساقط شود پس نیک بفهمید که راز سر از مکاشفه اهل صفوت
و خلاصه حق بر تراست و بیان این آن و حدیث الهی است و خبر جان از آن قدر از

حق و ظلم است جز خداوند تبارک و تعالی در قلوب انبیاء و اولیاء و علماء و مکاشفه را
از خصایص اسرار حق را بر قلوب تابعان خلایق بیرون خطور نکرده و جلوه گر
نیامده است و این اسرار الهی است از نفس اهل قلم در خوض و دست و جان محو
از جانب پیغمبران و رسولان و مقربان و عارفان بود نیست تمام است
و چیزی بود که این مکنون اسرار الهی است و بر این اساس از سر
مکشوف گشته و از خبر دادن مکتوم مخفی گشته و چشیده و لب ایشان از گفتن
لذت آن اسرار و اظهار بر زبان آوردن جز تو آن تنطق نکرده و از مشکلات
دقایق و رموز حقایق بهره مند است تعبیر نمیتوان کرد این اسرار خداوند
قادر تو مخلوق مکشوف و ظاهر گشته نجیب از فرشتند و این خطاب بر نیز بوده
افشاء سر حق از درجات خود ساقط گردد و به همین است علیهم السلام و هو
امرنا صعب و ما دشوار است درام و عوام رسیده نه فهم مطلب است
دانستن این خبر و اسرار معلوم قرآن و کتاب خداوند ظاهر علم غیب است
و باطن علم غیب و نیز باطن علم غیب و خبر از سر خدا دارد و دیگر این سر است
واضح و ارفع است و خاتمه این سر در کتاب اول و آنچه در کتب اول
ائمه هدی علیهم من الله تحیت رسیده در خبر دو بود که از ما صعب مستصعب لا یحتمله
ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا عبد امتحن الله قلبه للایمان و در لفظ انشاء این است
و نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه عبد ممتحن و دیگر بود خود علم خداوند قال
یا ز بعضی است حق بعد از کل تعلقات تغییر نموده از دو اکبر غیر نموده بر کنار از اقصو
شعور کرده بر نکته دقیق و باریک و لطیف نظر گشته و اسرار عده و حال
اسرار و علوم باطنیه غیبیه اند که لوح محفوظ موجود بوده است حق است این اهل حجاب اسرار و
و علم غیبیه و خبر اسرار پیشتر قرآن بود و بعد از آن ملائکه حامل جمیع فرشتگان
و ملک مقرب از اعم خواص ملائکه است مثل جبرائیل و سایر مقربین و جبرئیل حامل
وحی و قرآن و در بعضی مواقع منتشر و بیان آن است در حضرت خاتم الانبیاء که علم
علم و اکمل است او اهل این اسرار هستند و این قلوب جمیع صور و سیرت حاملان این
اسرار و این خبر و ملائکه مقربین و انبیاء و صاحبان ولایت و نبوت کاملة مطلقه است

نمرا آنکه مخلوق باشد بلکه ما را از بعض آثار و علم رحمت ثابت شود که مخلوق نیست
چگونه بر انکار خلقت و صدور سخنها از ایشان در کتب حکما بلکه اخبار و احادیث
مرویه از مخدوم و مطاع و پیشوا حکما علیهم السلام در فرق میان اسماء و صفات
حق تعالی اگر ان شد چنانچه صدر الحکما و المحققین فی الفرق بین الذات و الصفة
والاسم ان الذات عبارة عن هویة الشیء و تحقق وجوده ای من هو و هو حقیقته
المخصوصة ای ... فالذات الاقترنت مع صفة معینة من صفاته او
باعتبار تجلی خاص من تجلیاته الذاتیة والالهیة لیسمی بالاسم فی الاسماء
الملفوظة ... وفی هیهنا یعلم ان المراد بکون الاسم
هو عین المسمی ... از حضرت صادق علیه السلام ... اسم
ونعوت صفة للموصوف ... صفات حق غیر ذات
تقصد ... و ... جواب ... صفات
حقیقیه ... سمیع و بصیر ... سمیع و بصیر ...
... از ... اطلاق ... اداء ...
... از الات ... سمع و بصر ... از
علم ... ثابت ... علم ...
... کلام ... حق تعالی ... از ...
اللهم ... صدور کلام ... و تعبیر او
... کلام ... حروف و اصوات ...
... صفت ... و تکلم
... از صفات حقیقیه ...
از کلام لفظی ... و صوت ... از صفات
حقیقیه و صدور ... کلام ... معقول ... ظاهر ...
... علم ... معلوم ...
... صفت ... و ... مبدا ...
... کلام ... صدور کلام ... قرآن باشد

دیگر ...

پس تکلم ... قرآن ... بر حسب مخلوق ... باشد
... مطلق ...
اگر از کلام الفاظ مسموعه ... حادث است و اگر علم ... قرآن
... و ... جهت ... از ... نیز
... کلام ... کلام لفظی و کلام نفسی و اول را حادث ... و
... قائم ... صفات ... و این معقول نیست
... و این ... کلام نفسی ... الفاظ ...
والنفسی ... غیر معقول ... کلام نفسی ... عبارت است از ... الفاظ ...
نفسی گویند ... علم ... دلالت ...
الفاظ و عبارات ... علم ... آیات ...
... صدر المتألهین در شرح اصول کافی ... از حدیث ...
... از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ... کلام ... مخلوق ... کلام
... علیهم السلام ... اسم الله غیره ...
اسم ... مخلوق ما خلا الله فاما ما عبرته الالسن او عملته الایدی فهو
مخلوق ... عرف الله من عرفه بالله ... فلیس ...
انما یعرف غیره ... والمخلوق شیء ... والله خالق الاشیاء
لا من شیء ... والله ... باسمائه ... غیر اسمائه و اسمائه غیره شارح
... شریفه ... اسم ... خدا غیر از ...
... لفظی ... ظاهر است ...
... بغیر ... آن ...
واقع شود ... ذات ... صفت ... خدا ...
از خدا غیر مخلوق ... سوای ذات ... الله است
پس ... مخلوق ...
سوای ... مجهول ... غیر مجهول ...
آن تعبیر ... اسماء ملفوظه ...

... کلمه ...

٦٢٦

مکتوب بمخلوق است و در این کلام مبارک هم اشارت است بتجدید و بسیط کما کتبه که قرآن هم ا
قدیم است [illegible] و مکتوب و مجعول [illegible] بسیط [illegible] الکلام عین المتکلم
تا آنجا که میگوید و اما الکبری فلان کل ما عرفی له امر نفسی ترکیبی من امر بالقوه و امر
بالفعل و کل مرکب مصنوع مخلوق الی آخر البیانات و نیز [illegible] صدر المتألهین [illegible]
در کتاب مفاتیح الغیب در مفتاح اول [illegible] اسرار الحکمیه متعلق بقرآن و مشتمل بر فواتح
عرشیه است در فاتحه [illegible] نوشته اینجا که در تحقیق کلام معجز امام امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه است فرموده جمیع القرآن فی باء بسم الله و انا النقطة تحت الباء بگو
از جمله [illegible] که بر درگاه حضرت احدیت [illegible] محبوب [illegible]
[illegible] آدمی ببیند [illegible] عین [illegible] قرآن [illegible] جمع
صحف [illegible] در زیر نقطه باء بسم الله [illegible] وجود [illegible] نقطه [illegible]
مثال [illegible] مطلب [illegible] لله ما فی السموات و ما فی الارض
[illegible] آنچه بود در آسمانها و زمین است در کلمه واحده جمع [illegible]
و اگر ذکر [illegible] بتفصیل [illegible] باز [illegible] محتاج [illegible] مجلدات [illegible]
[illegible] لفظ [illegible] عالم [illegible]
عالم [illegible] و تفاوت بین [illegible] عالم [illegible]
در میان [illegible] و اگر [illegible]
مجاز [illegible] تحقیق [illegible] عقل [illegible] ملکوت [illegible]
[illegible] محیط [illegible]
[illegible] در زیر [illegible]
در بسم الله [illegible] عظمت [illegible]
[illegible] نقطه [illegible]
[illegible]
قرآن [illegible] در عالم [illegible] المواد
[illegible] الاضداد و المدرک لایدرک شیئا الا با [illegible] القوة [illegible] المدرک
و المدرک دائما من جنس واحد فالبصر لا یدرک الا الالوان و الحس لا ینال

الا المحسوسات

٦٢٧

الا المحسوسات و الخیال لا یتصور الا المتخیلات و العقل لا یعرف الا
المعقولات فکذلک النور لا یدرک احد الا بالنور و من لم یجعل الله
له نورا فما له من نور پس ما بسبب سواد این عین [illegible] و ظلمت [illegible]
ظلمات [illegible] سواد [illegible] قرآن [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] ضلال [illegible]
[illegible] از [illegible] حسیه جسمانیه و خیالیه و وهمیه و
عقلیه [illegible] محسوس [illegible]
پس [illegible] جیم [illegible]
[illegible] از قرآن [illegible]
[illegible] لقوله تعالی و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا
و در این مقام [illegible] علم الکتاب [illegible]
[illegible] از این [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] ضیف العقل [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] بسم الله [illegible] آن عظمت
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible] لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا
متصدعا من خشیة الله [illegible]
[illegible] در لوح محفوظ [illegible] قال الله تعالی انه لقرآن کریم فی لوح محفوظ
و [illegible] ق و القرآن المجید [illegible] قرآن [illegible] حقیقت
[illegible] قرآن [illegible] مختلف
[illegible] قرآن [illegible] منزل [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] مختلف [illegible] اطوار [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] در عالم [illegible] در عالم [illegible] حکیم

در بیان قرآن

۶۲۸

ما بی جگه کو ... صحبت ...
گر ای ... بیفتد غرول خضر ...
قرآن نقاب آنگه براندازد
که دار الملک ایمان مجرد سازد
از غوغا عجب نبود گر از قرآن
نصیبت نیست جز نقش ... از
خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا

علم دروی ... و توحید

و در عالم ذکر آیم و در عالم ذکر مبین و در عالم ذکر حکیم و غیر از آن گویند و بیان این اسامی مذکوره علی‌حده نور و غیره در دیوان مذکور است و هم قرآن به منزله انوار نور نام به جهت شنیدن آن با گوش که ظاهر می‌شنیده و اگر تو گوش باطن در عالم عشق حقیقی و محبت الهیه بصیرت در دل آن کسانی که منزاج شده در منشورهای آن شود و ... بر ... انوار و ... خلاف صور موجود است و تباین صفات و تضاد احوال آن صور ... عظیم است ... معرفت بطون قرآن و انوار جمال و شعشعات قرآن و مراتب ... را با وصفات ... است و این قول خداوند تعالی و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه و در این آیه وجوب ... علم حکمت و توحید و معرفت آفاق و انفس و علم اسماء و ... مظاهر و مربوبات ... کما ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب و این است از معرفت از ... جماعت عرفای الهیون و حکمای قدماء ... که این جماعت ... مذهب و طریقت ... این صور ... اسما و آثار و ظلال و ... مظهر ... عالم ... صور مفارقه الهیه و این رای ... عالم ... از عوالم اعلا ... و ... ما عند الله خیر للابرار و اهل علم و فضلای ... در این ... سطور ... و در ... کتاب مفاتیح الغیب ... ذکر ... و در ... فاتحه ... در فرق میان کلام و کتاب ... کلام ... کتاب ... و در میان این ... فرق ... کلام ... بسیط است و ... کتاب ... مرکب است و ... کلام ... کتاب ... عالم امر از تضاد و تکثر و تجدد و تغیر خالی است لقوله تعالی و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر و قول خداوند تعالی انما امرنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون و ... عالم خلق ... تضاد و تکثر ... و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین

۶۲۹

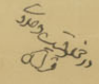
خطاب ... مطلب الاسمی ... کلام و کتاب ... من حیث الذات ... و من حیث الاضافة ... از مطلب ... آنکه ... است ... و هو الانسان للکونه ... و کتاب ... کلام ... این ... الفاظ ... از ... تنفس ... و ... این ... نفس ... و از ... از ... وجه ... حروف ... و ... و این ... وجود حقایق و وجود ... و این ... وجود ... بحق المخلوق به و الوجود المطلق ... و این غیر از وجود ... غیر از وجود حق ... الاحدیة ... و التشبیه ... از مطلب ... الفاظ ... آنکه از ... علی صدر ... از ... صور ... و ... کلام ... صور ... خارج از باطن ... اضافه ... آن صور ... طریق اضافه ... الاعتبار ... بهذا الاعتبار ... کتابه ... اذا القابل ... القوة والاستعداد ... از ... نفس ... حروف و الفاظ ... از حروف ... الفاظ ... و ... اضافه ... آن ... اضافه ... الاعتبار ... بهذا الکلام ... لذلک ... تحقق ... از ... حقایق ... آن ... اذا کانت علی ترتیب

طولی کان مرحبا امرا دهرا بر فلاسفه جبت فهم و قبول تکبدی درا از مردان که
حلف هند فانکر در مقام طولی تحقیق کرده به الی فرائی باشد و صدر المتالهین
در این فن تمرد فا که نشنیدم و نهم و نشنیدم بلا متمم این باشد و در باب کلام و کتاب و کلم
و متکلم و کیفیت نزول دو از باب فوائد و قلب مبین این جمله هر دو را گانه
برا یا نمای حقایق الهیه منتقی مرکز بلکه در بدایع خلقت فی اتقانی دیده
با یه را لقد دا بود نیز محققی علما و فضلا و عرفا و حکما در دو اثر مسطور است دقیقه
دارند و اعز الامر با بحث فیه راجع و از هر دو سخ و خلقت قرآن و حکایت حقوق
و غیر ذلک که اسم و بیان فرق کتاب مخلوق با کتاب خالق ازو مسطور نعم آن
و در فاتکه دیم اه در تحقیق قول پیغمبر صلی الله علیه و آله ان للقرآن ظهرا و بطنا
و صورة و مطلقا میفرید قرآن مانند انسانی و منقسم شده و عکس و هر یک از ایشان را
ظهری و بطنی و بطنی را بطنی تا سبعة ابطن هذا ثم فرار قال مقاله ای بوسیله نورم که در
صورت دانوده ان للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطن الی سبعة ابطن و از ثبات
موت باطن انسان به از نفس و قلب و روح و عقل و سر و خفی و اخفی اما ظاهر
عنوان آنها مصحوب محسوس المحسوسی در قسم منقول ملموس و اما باطن عنوان قرآن
نمونه باید که الحس الباطن و مثابة القوی و الحافظ خزانة مدرکاتهم کالخیال
و نحوه و الحس الباطن لا یدرکه الا صرفا بل قطا مع عوارض جسمانیة الا انه
یستثنیه جبهه زوال الحواس عن حضوره فان الوهم و الخیال کالحس الظاهر
لا یحضران فی الباطن الا عن الصرف المطلق کالانسانیة المطلقة بل علی نحو یناله
الحس من خارج مخلوطا بزواید و عوارض من کم و کیف و وضع و متی فاذا
حاول امر مما ان تمثل له الصورة الانسانیة المطلقة بلا زیادة اخری
لم یمکنه ذلک بل انما یمکنه استثبات الصورة المقرونة بالعلایق المأخوذة
عن ادراک الحواس المحسوس بخلاف الحس فانه لا یمکنه ذلک فیما کان المرتبة الثانی
من القرآن دنیاوی تا دلتی ان جا بود که کلمات انسان دانا باطن در قرآن جانداران به
اخروی به شده برای هر یک در جایی که فالا دل منها ما یدرکه الروح الانسانیة
الترقیة من الصور الجزئیة و حقیقة منفوضا عنه الوجوه الغریبة مأخوذا من المبادی

العقلیة

العقلیة من حیث تشترک فیه الکثرة و تجتمع عنده الاعداد فی الوحدة و یضمحل
فیه التعاند و التضاد و یتصالح علیه الاضداد و هذا لا یدرکه الروح
الانسانی ما لم یتجرد عن مقام الخلق و لم ینتفض عن تراب الحواس و لم یرجع
الی مقام الامر اذ لیس من شأن الحواس من حیث انها حس کالحس المشترک
ان یحس ما لیس جسمانیة فان المحسوس فی الحس یتخصص بوضع و مکان
و کیف و کم و الحقیقة العقلیة لا تتقرر فی مقام ما لم یتجرد الجسد بل
الروح الانسانیة یتلقی المعارف بجوهر عقلی من حیز عالم الامر لیس بمتحیز
و جسم و لا مقصور و مقدر فی حس و ادوات ثم لما کان الحس و ما یجری مجراه
تصرفه فیما هو عالم الخلق و العقل تصرفه فیما هو من عالم الامر فما هو فوق
الخلق و الامر جمیعا فهو محجوب عن الحس و العقل جمیعا قال الله تعالی
فی صفة القرآن انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون
تنزیل من رب العالمین فذکر له اوصافا فی مقوله بحسب مراتب و مقامات
له اعلاها الکرامة عند الله و ادناها التنزیل الی العالمین و جمیع سلک
و ... الکلام الی ان حقیقت الکلام صفاتیه به قبل از نزول آن به عالم
و لوح محفوظ است و قبل از نزول آن به عالم امکان و با اعیان آن از لوح محو
و اثبات است و در عالم خلق و تقدیر دارای مرتبه و درجه بالا است افق ...
موت به و هر یک از انبیا ادراک آن کرده ...
درهالیه از کونین مجرد و لقاب قولی او داخل بالغ شده ...
خلق و ادراک ...
لا یستعین فیه ...
شریفه بلفظ قرآن بحسب این مقام اختصاص ...
الا الراسخون فی العلم ...
نور من ربه ...
قال و ...
ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید و حجة قرآن ...

وممتاز است چنانکه انسان بدو محبوب ومتمایز است وادنی مرتبه قرآن
مانند ادنی مرتبه انسان است وقرآن در جلد وغلاف است چنانکه ادنی درجه
انسان پوست او وبشره اوست ونیز چنانکه ادنی مرتبه انسان پوست وبشره اوست
و برای مرد و زن از آن درجات جلد جسد ومحاطات آن حرمتی است که بی
وضو وطهارت مس آن نتوان کرد وانسان را قشری است جز بصورت قرآن و
صورت محسوسه آن عنایت نتوان کرد لکن انسان نیز از ظاهر تا جز سانی
قشری بوده که نتوان ادراک روح ولطیفه قرآن بوجه از اولوالالباب
درک کنند و تعلیم کتب از حیث تعلم وتفکر تا از تعز علیه ادراک آن تعلم
لدنیه وعلم ازلیه داشته آن بطریق برهان در مقام خود مذکور است والله اعلم
در کتب نقلی از امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام روایت شده که فاتحة الکتاب
بمنه من کنز تحت العرش سوره فاتحة الکتاب از گنجهای عرش الهی بعنی نزول
نزول یافته است واز کلام آن است که معلوم شود این سوره با ذکر سوره سائر ما ادعم
جمع قرآن بوده بود وام القرآن وام الکتاب گویند وسابقا مذکور شد که علم الله
در هر جمع قرآن در با بسم الله ونقطه تحت باء بسم وبسم الله عالم معنی آیات
سوره شریفه است در یکی از گنجهای عرش الهی است والبته عرش گنج عرش مخلوق و
حادث است وگنج ظرف مخلوق ومظروف هم مخلوق وحادث است پس اینها این سوره
مبارکه گنج است واین سوره گنج جمع قرآن نازل شده واین سوره جامع قرآن وجامع مقاصد آن
و هم از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت است این سوره بر تفسیر گنجهای عرش است وهم در خبر است
هر که فاتحة الکتاب بخواند چنان است که دو ثلث قرآن خوانده باشد وهر کسی بهتر آن است
چنان است که تمام آن کتاب را خوانده باشد وامیر المؤمنین علیه السلام فرموده اگر بخواهم
هفتاد شتر از تفسیر فاتحة الکتاب بار کنم ودر بعضی کتب مذکور است که
تفسیر فاتحة الکتاب بر هفتاد شتر ونهاد در تفسیر بسم الله دارد ونیز از آن حضرت است که انا النقطة
تحت الباء یعنی نقطه زیر باء بسم الله نیز نقطه مرکز علم اولین وآخرین است ودر تفسیر آمده که در
دنیا سوره با ذکر قلم مسطور است وحضرت صادق علیه السلام فرمود نون اسم ملکی است والقلم ملکی
وملکی است که قلم بنون بپوشد وملک به لوح والوح بر اسرافیل ونیز اسرافیل ب میکائیل



میرساند

میرساند ومیکائیل به جبرئیل میرساند وجبرئیل به پیغمبران ورسولان میرساند ودر خبر است
اول چیزی که خدا تعالی خلق فرمود قلم بود پس از آن با قلم فرمود بنویس وقلم نوشت ما کان وما هو
کائن الی یوم القیمة پس نوشته بجمله آثار تقادیر وابر کتب علمیه ودفتر دولت
قرآن بانانه وتحقیقات مفصله در ازدیاد الکفارئی الحکم کتابی مخصوص بخود وا که مذکور شد
برای ادراک مقصود وانهام مطلوب کافی است ودر بحر الجواهر مسطور است من دون الوجود
از جمیع الکائنات والحیثیات بسیط الحقیقه است وبیحهیز من الوجوه کثرت در او نیست
و هرچه چنین بر مقتضی بر مکه نتوان پیوست بدو ونجو به میچنانکه فرموده است در قرآن
وما امرنا الا واحدة فانما یوجد منه انما یوجد باهو هو لا باهو غیر ذاته وما
یفیض منه فانما ینبعث عن صرف ذاته وحاق حقیقه من غیر صفة زائدة لتعالیه عنها
وتقدسه فالصادر الاول هو الحقیقة المحمدیة صلی الله علیه وآله المسماة بالفیض
الانبساطی والنفس الرحمانی والحق المخلوق به والتعین الاول والرحمة
الکلیة والکاف المستدیرة الی غیر ذلک من الاسامی المذکورة فی بعض الکتب وان حقیقه
محمدیه صلی الله علیه وآله واطهر دوانا فیه طیراست واکر آن نبوت ما ننمی نتوان کرد
نبوت وانبیاء با حقیقت است بر بوطه نور که تمام حقائق وجمیع امکان ومضیق خلق شد
ومعلولات امرتیه وخلقیه با آن کثرت طبقات آن مرتبات من الاشرف فالاشرف
مطابقا ثم بعد الی ما لا اخص منه فی دائرة الوجود فینقطع عنده سلسلة النزولیة
ثم یاخذ فی الصعود فلا یزال یترقی من الارذل الی الاشرف الی ان ینتهی الی
الذی لا اشرف منه فی هذه السلسلة الصعودیة فیکون هو بازاء ما ابتدا منه فی
النزول لما اشار الیه بقوله تعالی یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فالوجود له
الی الیه ابتدائات فکانت عقلا ثم نفسا ثم صورة ثم مادة فعادت متعاکسة کانها
دائرت علی نفسها جسما ثم صورا ثم نباتا ثم حیوانا ثم انسانا ذا عقل فابتداء
الوجود من العقل وانتهاه الی العقل درک دکمال انسان در رتبه کمع اولست به حضرت
منه افضل متعال است در بود وبیان بر جهة تقدم با فه مختص است واز تربیع وتشبیه برتر است
دو هر وسنت تقویم وازترکیب دخوف دکثرت مبدا اوست ودر عالم هوبار است
بر قشر بود قر تر تربیه مطابق بی تر ترتیب خاص مرتبه الالهیه لا یفتقر فی تقومه ولا فی [illegible]

فی صفاته و انی له الاثر من سوی مع عدم ... این کمال مرتبه ثانی مخلوق در عالم
بالعقول المجردة و الارواح و الملائکة المقربین و آنکه در مرتبه ثانیه
و آنکه در تقوم نوعی محتاج بسوی غیر باشد مثل نفوس که در صفات ... محتاج
باشند ... بآنها ... بحسب ... آنها نفوس و ملائکه ...
من ... و آنکه در مرتبه ثالثه نیز در تقوم محتاج بسوی ... انواع ...
و طبایع ... و آنکه در مرتبه ... بر اراده ... حیث ...
... والاشیاء له فی ذاته ... الاشیاء ...
... و هیولی اولی ... و این ... الامر ...
... اول ... در آن ... از ...
... کفقص ... صورة ... در آن ...
... اغتذاء ... و نبات نامیه ... کفقص آن صور
... از ... و ... صورت ... حس
... از آن کفقص آن صور ...
و افضل از ... حیوان ناطق ... نامیه ...
... بحسب ... و کمالات ... عقل
مستفاد ... مقام ... دایره ... سلسله
سلسله ... بسیط الحقیقه ...
... مقام ... حقیق ...
جز معلول ... معلولات ممکنه ... عقل ...
... اول ما خلق الله العقل ...
... بحقیقت ... حقیقت
... العقل ... مخلوق ...
... و ... حقایق مختلفه ...
... اول ... و مخلوق ... اول ...
... نور ... عقل الله ... از آن ...

و مخلوق که ... مخلوق ... اول و مخلوق ... مقدم ... خالق
... و تعدد ... الله ... ذلک علوا
کبیرا ... از ... و تحقیق ... روایات و احادیث ...
... علمای ... و اهل ... و تحقیق ...
و ... الیقین ...
... ثابت ... قاطع ... حق ...
... و ... و ...
... مختص ...
صانع عالم ... واجب و لازم ذات او ... از فلق آب
... اتفاق ... ازجمیع ...
... و ... و ...
خلق ... و الوهیت و الالهیت ... و تفرد ...
... کلام ... حروف ...
... حروف ... کلمه ...
... کلام ... ملائکه ...
... ملائکه ...
آنها ... انبیاء و اوصیا علیهم السلام ... از صفات ذات ...
... از صفات ... کلام حق ...
علم ... حروف ... حروف ...
... ذات ... صفات ...
... انزال کتب ...
... قرآن مجید ... کتب آسمانی ... علم ...
... کلام ... کلام ...
... حروف ... کلام ...
... بخواهد ...

دوم در بیان کلام قرآنی

میشود وجمیع را آنها از ذکر باید و تعداد انها نمی‌بیند و در این مقام مطلب دقیقی بر توکو
و لهذا حال تقریرات کاملیه را جمع است و دانست صفات کمالیه الهیه عین ذات مقدس
او است چنین تعبیر او بوصفه موجود نیست و قائم بذاته قول حق است بلکه ذاته
واللاحقان قائم مقام جمیع صفات است چنانچه خود ما ذاتی و صفت قدرت موجود است
عارضی آن ذات شده است و در حق تعالی ذات مقدس او قائم مقام آن صفت است
و بعضی از ایشان صفات کمالیه خداوند ذات کامل مقام به جای دیگر از ذات مقدس
بسیط مطلق چیزی نیست زیرا اگر صفت زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث
و هر دو محال است از آنجا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی غیر از خداوند قدیم
نیست و در این صورت آن نیز خدا بود یا مثل او بود و اگر حادث باشد لازم آید که واجب الوجود
محل حوادث باشد و آن محال است و در حال قطع و حاجت است و نیز لازم آید که
او در حال کمال محتاج باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه در کلام امیر
المؤمنین علیه السلام فمن وصفه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه
ومن جزاه فقد جهله و هر که وصف کند خدا را بصفات زائده بر ذات مقارن ساخته است
خدا را با صفات و هر که وصف نمود خدا را بصفات زائده اعتقاد نموده خداوند
که محل صفات بود و پیوسته دو ذات در ذات خداوند گردیده و هر کس بر این اعتقاد
باشد خدا را صاحب اجزاء دانسته است و هر کس چنین اعتقاد کند خدا را نشناخته
و نیز موجود اول در ذات حق خداوند است و کمال شناختن خدا آنکه او را
و کمال آنکه او را از صفات زائده بر ذات منزه داند و در عدد صفات
خداوند کلام مختلف است بعضی گفته‌اند علم و قدرت و حیات و اراده و
سمع و بصر و تکلم و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن است و بعضی از ایشان صفت تعبیر
لیس کمثله شیء است و حق آنکه عالم و قادر و حی و مرید و کاره و سمیع
و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی است و غیر از این صفات بعضی سلبیه
و بعضی صفات ثبوتیه است در وجود آنها خلاف کرده و مثل آنکه مذکور شد
و بعضی گویند خدا سمیع و بصیر است یعنی عالم است به آنچه شنیده می‌شود از آواز و آنچه دیده می‌شود
به آنکه او را آلت شنیدن و گوش و چشم باشد و همچنین است
جمیع صفات

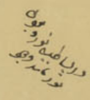
عدد صفات کمالیه الهیه

جسم مرکب نخواهد بود و محتاج هم نمی‌باشد و در حال احتیاج به غیر نیکو داد
و علم او به آنها موقوف بر وجود آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها همه از
هر طرف شده آنها می‌داند به طوری که در وقت وجود آنها می‌داند و همچنین صفت سمع
و بصر و غیر آنها خداوند را هر یک صفت است جدا ذکر کرده لذا شرح تفصیلی
آن ها در ضمن آنها در اقوال و عقاید علمای شیعه امامیه است
می‌دانند و می‌گویند خداوند حی است یعنی زنده است و معنی حیات صفتی است
و از آن تعبیر می‌کنند که چون متصف شود حق تعالی به علم و قدرت ... صفت
حیات او را نمی‌باشد اما حیات نسبت به ممکنات عبارت از عرضی است
و نسبت به ذات حق آن است که زنده است یعنی صفت موجود عارضی
ذات او در حقیقت نیست صفت علم و قدرت در او چنانچه متکلمین اثبات
می‌کنند و همچنین به علم در او و علم با صلح اراده است قدرت و اراده است
و علم مانند آن است و از صفات خدا است و حادث است و در این خصوص
در آن اختلاف است بعضی قدرت را مثل علم و اراده از حق تعالی صادر می‌شود به اراده و اختیار
و حق مطلق است و در آن افعال مجبور نیست و باید دانست که علم خداوند
ازلی و ابدی است و نیز باید دانست که افعال او در عالم بدون شریک است
و بدون واسطه بقدرت او است حادث است و جمیع ارباب ملل بر این متفق‌اند
و اکثر غیر از ... و بعضی از ایشان و ... در شرح اصول
کافی در ذیل حدیث حضرت صادق علیه السلام ... غیره ... حکم
نمود صانع اشیاء غیر موصوف است ... حقیقة الهیه ... غیر از
و صفات ... صانع ... موصوف ... تصور شود و هر ... محمد
لاجرم صانع الموجود غیر از اسماء و صفات ... وجوه ... وجود
و هر صفت ... از عوالم ... صفات اضافیه ... متکلم
صفات حقیقیه نیز مانند علم و قدرت ... نقول الکیف
و ... است ... است ... است
پس جمیع اسماء و صفات موصوف کنند و هر ... اسماء الهی خداوند کلام ... ابتدا

ستایش خدا ... و بعضی صفات ... غیر از اسماء و صفات

جامع انبیاست غیر از هر اسم و صفتی که در اولیت خواز کمال علی خزینت است و اینکه
کلام الله در صورتی غیر از آن حضرت او در لا است برای آنکه اسم الله دلالت بر ذات کند و ذات موصوف
معبود خدای بغیر قدیم زمانی نیست و صورتی بی جهت و اجتماع نغمتو در زمانی و زمانی
واگرچه ذو جهات باشد حادث است چه هر آنچه از وجوه سوی مسبوق بعدم باشد
وهم انذار الهی فالق زمان در دهر است و وجوهی قبل از زمان دقیقت او بذات است
نه زمان والا تقدم زمان بر نفس لازم آمد و این محال است و خداوند معبود ظاهره
زمان و دهر که دیقری رحال لا یجوز خواهد بود اول با هو جز واخر با هو اول لا جنبه
الوجود و جب سوی ازل اکد ابا برنسبت و اعوه و معیته قیومیه غیر زمانیه است و نیز
در عالم نور و صورت راجع است نور ثابت است و نور حقیقت بسیط است و نه جنس برای او
و نه فصل است برای آن و نه ماده است برای آن و نه صورت است و جز جلوه بر حقیقت نور
آن بلکه معرف برای آن مطلق نیست زیرا که اکنه کاشف جز خود نماید تا از آن خبر
اظهر بود و از حقیقت نور هیچ چیز ظاهرتر نباشد و لب بر ثبوت ظهور هیچ سبب خفا
بر وجه ثابت که نور بسیط است و حد برای آن نیست و معرف نیز ندارد و لیکن تفاوتست
در میان فی الحی فصول و تشخصات زایده نیست در وجود بوجوه اعلی ظهور او است
محتاج بفصول و تشخصات نیست بلکه وجود و نور حقیقت واحده است و اعتبار مختلف است
واعتبار بین انوار از حیث شدت و ضعف است و نهایت شدت آن یکون نور
الانوار والنور الذی و کمال ضعف آن است زیرا که وجود محجوب [illegible] بلکه میگویم نور از
آنچه که است ینقسم الی نور لنفسه و نور لغیره کنور الاجسام سواء کان عرضا لازما کنور
الشمس و نور النار او عرضا مفارقا کنور القمر و نور الارض و سواء کان محسوسا کالاشکال
المذکوره او غیر محسوس کادراکات الصور الحسیه والخیالیه والعقلیه فان کل صورة
ادراکیة او علمیة من ظاهره بذاتها مظهره لغیرها و هی المدرکات الخارجیة والنور لنفسه
لا یلیق ثم النور لنفسه اما نور لنفسه بنفسه کواجب الوجود او نور لنفسه بغیره کما سواه
من الانوار القاهره والمدبرات العقلیه والنفسیه فنور الانوار هو نور لنفسه
لنفسه بنفسه و اما ماسواه من الانوار سواء کانت انوارا لانفسها کالجواهر النوریه
او کالعلوم والادراکات والانوار الحسیه فلیس شیء منها نورا بنفسه بل کلها بنور

الانوار



الانوار ثابت الانوار بعضها ذواتها النوریه فائضة منه تعالی مجعوله جعلا
بسیطا و شدة نوریتها علی ترتیب الاقرب الی ابعد الی انست و از این بیان معلوم
شد که نور مطلق منحصر بحق است و سایر انوار از پرتو جمال او
حضرت بجهت تابش و ظهور و فروغ گیرند و بجهت حادث باشد قرآن نیز نور است و اول
آفریده آفریدگار نور مبارک احمد حق و ائمه اطهار علیهم الصلوة والسلام است و سیر
انوار از اشعه این انوار مبارکه مخلوق خداوند تعالی است و جز این بیانات و دیانت
و غایت معضله مبسوطه و بجمله آنست که مقامی و مخلوقیت و صورت قرآن در لوح
بر دو جسم [illegible] طرف فلاصه میگویم اینکه خداوند تعالی قدیم و بدون شریک و بدون [illegible]
و وجود واجب الوجود از تمام جهات و حیثیات بسیط الحقیقه است و فرح [illegible]
[illegible] و نور او ظهور دارد و وجود ما غیر از او و صفات او و صورت
کلمات قرآن حادث است و کلام امیر المؤمنین علیه السلام انا نقطه تحت بسم الله و [illegible]
[illegible] اسم [illegible] در قرآن است و [illegible] اسم نیست و خدا [illegible] در کدام است [illegible]
کتاب مستور [illegible] و اینکه صحف آسمانی و کتب [illegible] انوار قرآن [illegible] و قرآن
جامع جمیع مطالب آنهاست و اینکه قرآن را بطون و ظواهر است و اینکه قرآن در [illegible]
بصورت [illegible] در قرآن آیات ناسخ و منسوخ [illegible]
و کلام رسول خدا در حدیث انی تارک فیکم الثقلین و خطبه امیر المؤمنین و [illegible]
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم در باب قرآن و اینکه ولایت اهل بیت قطب قرآن
و اینکه حقیقت و معنویت و علم باطنیه و اسرار مکتومه قرآن مجید نزد ائمه هدی سلام الله
علیهم است و اینکه مصحف فاطمه علیها السلام به جز آن قرآن [illegible] و اینکه [illegible]
علم از قدیم [illegible] و اینکه [illegible] و جمع [illegible]
[illegible] و [illegible] مسطور و [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] ائمه معصومین قرآن [illegible] علیه مادیه و صوریه و فاعلیه و غائیه [illegible]
و قرآن [illegible] و [illegible] خالق [illegible] و المخلوق [illegible]
بجمع [illegible] حقیقیه و [illegible] و کلام صدوق علیه الرحمه در مخلوقیت قرآن و عقاید [illegible]
ادیان مختلفه در باب قرآن و عقاید [illegible] و مؤلفین [illegible] قرآن و [illegible] کتاب

در بیان حقیقت و صورت [illegible] قرآن [illegible] مطالب [illegible]



که نبوت در میان هر دو سلسله مندرج شده است و برکت پیغمبر [illegible] الا انبیا
و هر بود نازل شده است و از این کلمه نبوت ارکان سلوک هم و فواید معنویه
علمیه و معارف حکمیه و توحیدیه و [illegible] و ناموسیه و نورانیه و روحانیه و [illegible]
ظاهریه و باطنیه و اخلاقیه و آن معلم [illegible] معانی و شئونات [illegible]
انبیاء و اولیاء صلوات الله علیهم [illegible] و از این کتاب مبین موجود است و از این [illegible]
و معرفه فی کتاب مبین [illegible] و از [illegible] سنت [illegible]
[illegible] مطالب و مصالح [illegible] و معادیه و غیرها و [illegible]
برای [illegible] هدایت و [illegible] از [illegible] و
غفلت و [illegible] طرق [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] این بنده حقیر [illegible] وزیر [illegible] در این [illegible]
عصر [illegible] الاول [illegible]
[illegible] برج سرطان [illegible]
علیه و آله از [illegible] این [illegible] و آنچه [illegible]
و وجه مبارک حضرت [illegible] سلام الله تعالی علیهم و این تحریر [illegible]
[illegible] بنده حقیر [illegible] از [illegible]
[illegible] حضرت معصوم [illegible]
باب [illegible] آیات شریفه [illegible]
از حضرت [illegible] علیهم [illegible]

در [illegible] نور [illegible] الانوار از جناب [illegible] روایت [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم [illegible] اولی لک فاولی
ثم اولی لک فاولی [illegible]
خیر الدنیا و [illegible] الآخرة [illegible]
در تفسیر صافی [illegible] این آیه [illegible] اولی لک [illegible]
این [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] علیهم [illegible]

این آیه

تفسیر اولی لک فاولی

این آیه واقع دلالت این بود [illegible] صلی الله علیه و آله بر مردمان [illegible] در روز
[illegible] به [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible] ابلاغ [illegible]
و در [illegible] علیه السلام [illegible] مردمان [illegible]
شعبه و ابو موسی اشعری [illegible]
هرگز بولایت علی [illegible]
آیه مبارکه [illegible] فلا صدق ولا صلی [illegible] اولی لک فاولی [illegible]
و آله [illegible] از [illegible] فلا [illegible] آیه مبارکه [illegible]
نازل [illegible] لا تحرک به لسانک لتعجل به [illegible] قرآن
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
در [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] این آیه [illegible] ابوجهل را
[illegible] اولی لک فاولی ثم اولی
لک فاولی ابوجهل [illegible]
[illegible]
[illegible] اولی لک فاولی
[illegible] ابوجهل [illegible]
[illegible] فاعل و مفعول
[illegible] الویل [illegible]
[illegible]
[illegible] الهلاک [illegible]
الهلاک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الویل لک [illegible]
تقدیر این کلمه [illegible] واقع شده [illegible]

وحذف مقدر مذکور گردد و خداوند تعالی هر مرتبه تکرار از لفظ تو فرمود با آنکه اجر
کلمه جنس است الذم ادا الک فی ترکه وحذف مبتدا وصله بود و ازان کلمه لازم
داشته که وانمود در مقام و ملک کلمه عوام الناس لها و حسب تغییر مقادیر
ملکه اوادک نیز و ملک و لام زاید است و نکره داود فی تلکم و بعضی انظور
تغییر کرده لذا اولیکما شرف الدنیا و لیکن دلیک الشرف لآخره و تلک تابع
لک ضرایه الدنیا و تبرا لک فی ضرایه الاخری و نیز در نوبه مکار الانوار
ازان کتب طریق النبی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ثواب من قرأ سورة
القدر فی کل یوم و لیلة ستا و سبعین مرة خلق الله له الف ملك
یکتبون ثوابها ستة و ثلثین الف عام و ضاعف الله استغفارهم له الفی
مرة و توظیف ذلك فی سبعة اوقات الاول بعد طلوع الفجر و قبل
صلوة الصبح سبعا لیصلی علیه الملائكة ستة ایام الثانی بعد صلوة
العصر عشرا ليكون فی حفظ الله الی الليل الثالث اذا زالت الشمس
قبل النافلة عشر لینظر الله اليه و تفتح له ابواب السماء الرابع بعد نوافل الزوال
احدی و عشرين ليخلق الله له قصرا طوله ... ذراعا و
كذا عرضه و ... ذراعا ... الملائكة يستغفرون له الى يوم
القيمة و يضاعف الله استغفارهم الفی سنة الف مرة الخامس
بعد العصر عشر على مثل اعمال الخلائق يوما السادس بعد
العشاء سبعا ليكون فی حفظ الله الى ان يصبح السابع حين يأوی
الى فراشه احدی عشر ليخلق الله منها ملكا راسه ... تحت سبع
سموات و سبع ارضين فی موضع لكل ذرة من جسده شعرة ينطق
بكل شعرة بقوة الثقلين يستغفرون لقارئها الى يوم القيمة
هر کس سوره مبارکه انا انزلناه فی لیلة القدر بود دو هزار و ... و شش
دفعه قرائت نماید خداوند تعالی هزار فرشته برای او بیافریند که ... سال
... ثواب ... آن ... ملائکه در این چند
... خداوند تعالی استغفار این ملائکه ...

مضاعف بکوند

مضاعف بکوند و توظیف این نیز وظیفه تقسیم این هفتاد و شش دفعه قرائت این
سوره مبارکه در هفت وقت است نوبت اول بعد از طلوع فجر و قبل از نماز
صبح است هفت مرتبه ملائکه ... در صلوات ... بعد از نماز ...
... ده دفعه ... در حفظ خدا ...
زوال ... ده دفعه نیز بعد از ...
نماز ... ده دفعه ... بعد از نماز ...
...
... نوافل زوال ...
و ...
ذرع عرض ...
... فرشته ... استغفار ... استغفار ...
ملائکه ...
... استغفار ...
... ملائکه ...
... ملائکه ...
... استغفار ... ملائکه ...
پنجم بعد از نماز عصر ده مرتبه ... ثواب تمام مخلوق در یک روز ...
ششم بعد از نماز عشا هفت مرتبه ... در حفظ ...
هفتم ... خواب ... این سوره مبارکه ...
... ثواب ... فرشته ...
آسمان و هفت طبقه زمین ... از ...
... این سوره ... استغفار
کند ...
... این سوره ...
... زمین ...

و هر که سی فلق کند در موی پیغمبر یابد و هر که یک بقوت نقلین نیز
جن و انس نطق نیابد و هر که ... بخواند و قوت نطق او در تمام جن و
انس همه هر که نطق نیابد و ... سوره ... کند و خواند ...
گوید استغفار الهی ... از حضرت صادق علیه السلام روایت
آن نور ... نازل شده است ...
در این ... عمل ... و ... اکثر
حمد ... در جامع الاخبار ... علیه السلام
در ... باب قرآن ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله
سطور ... قرآن ... خواند ... رحمت
... و در ... نور ...
صراط ... قرآن ... ثواب ...
... از ... هر ... خواند
... ثواب ... حق ...
... ثواب ... سوره ... در قرآن
... در ... نور ...
... نور ...
رحمت ... نور ...
... از ... و ... دنیا ...
... نور ... از ... شرق و غرب
... نور ... نور ...
... نور ...
... نور ... از ...
... نور ... لطیف ...
... نور ... نور ...

خبر در ثواب ... قرآن

... از ... نور ...

ا ... گوشواران

ا گوشواره و در هر گوشی ... نور ... میان ... نور ... دراع
... نور ... از ... نور
... و ... نور ... و در
... نور ... نور ... از طعام ...
... از ... نور ...
و در جامع الاخبار ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله ... ایشان
... در ...
... و در ...
... دنیا ... نور
دنیا ... نور ... نور ...
... نور ... نور ... نور
... نور ... نور ... علم ...
... از ... از ...
... راه ...
از نور ... در آن کتاب
در تفسیر سوره قاف ... از ... صلی الله علیه و آله ... از کوه قاف
... کوه قاف ... زمین از طلا
و ... زمین از ... زمین ... و در ...
... زمین ... نور ... راه ...
... از ...
... و ...
... ایشان ...
... علم ...
... کوه قاف ...
الفسته ... در ...

روزی که در خلف کوه قاف بیشتر بود زمین از نور و بهی [illegible] از آن
و بهی نیز آن از شک و آن مشرف بود و ساکنین آن ملائکه و در آنجا بهار و خورشید
و کرانه در شب نمی بینند طول هر زمین ده هزار سال راه است و پشت این جمیع دریاها
از ظلمت و پشت آنها جبال از ابر و پشت آن باد بزرگ محیط بجمیع دنیا
باشند تا قیامت خدا را تسبیح میکنند و هم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت
است که معصوم خدا تعالی [illegible] نیستند با [illegible] برابر این دنیا و در این زمین
انتهای سال از آن بعد [illegible] نوع معصیه نکرده است که بر عرش الهی یا رسول الله
لا الی آن از فرزندان آدم هستند و نه معصوم جز خدا تعالی عالم بآنها [illegible]
علم به [illegible] عطا کرده یا رسول الله پس ابلیس از ایشان کجا اند است و نحو علم
با ابلیس خدا [illegible] از آن این آیه نازل شده [illegible] و یخلق ما لا تعلمون
و از [illegible] که آسمان در زمین و آنچه [illegible] و آنچه در [illegible]
[illegible] از فهم و تفکر و ادراک و [illegible] و مسموعات و مبصرات
و تصورات و تخیلات و [illegible] آن بود با هر کس [illegible] جز [illegible]
در [illegible] و [illegible] از آنچه [illegible] گفته شده [illegible]
و زمین [illegible] و [illegible] دا [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
هرگز [illegible] نبینید [illegible] از [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] ایمان داشته [illegible] و قرآن بخوانند و [illegible] علماء [illegible]
که [illegible] در [illegible] [illegible] تصور آن چگونه
یا [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] و کذلک و غیر ذلک هر کس [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] در زمین [illegible] کیفیت [illegible] از کوه قاف و پشت آن
[illegible] جابلقا و جابلسا و [illegible]
و [illegible] در [illegible] و غالب آن [illegible] اند
[illegible] و از آن طرف خبر [illegible] و [illegible]

یک تعریف
تحقیق در
اخبار لطیفه

ضعفاً ظاهر است [illegible] که [illegible] السموات والارضین [illegible]
[illegible] و [illegible] شده [illegible]
در اصطلاح این گونه مطالب [illegible] مشکلات در نظر [illegible] در
اخبار و [illegible] خلاقیه و خلقیه [illegible] در علم از آن [illegible]
در نظر و [illegible] در [illegible] مخلوقیه [illegible] خلقت
[illegible] خیال هم [illegible] تصور [illegible] که [illegible]
[illegible] در آینه تصور [illegible] در [illegible]
[illegible] عالم و خلقیه
مخلوقات [illegible] حیوانی [illegible] قوه
تصور و تعقل و [illegible] و [illegible]
و کواکب و [illegible] و زمینها و [illegible] و [illegible]
و [illegible] دریاها و کوهها و [illegible] و [illegible] و حیوانات
بحریه و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
مرکوبات و [illegible] و [illegible] و [illegible] و معادن و [illegible] در نظر
تصور خود [illegible] که [illegible] تصور [illegible]
[illegible] کل [illegible] که [illegible]
تمام [illegible] تصور [illegible] از [illegible]
چگونه در تصور [illegible] و [illegible]
آن [illegible] و چگونه [illegible] و [illegible] و [illegible] چگونه
[illegible] تمام [illegible] حضرت [illegible] خلق [illegible]
[illegible] قوه [illegible] که در [illegible]
[illegible] که [illegible] تصور [illegible]
[illegible] که [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]

جز به قدرت و علم آن جادر قادر [illegible] این همه تحیّر و تصوّر بود در دو صفحه نهم
در میان آید بهتر و شایان بداریم چه اگر در تحقیق و تصوّر نباید باید منکر وجود آن
بشویم آنچه مالک موت و حیات و عقل و فکر و ذکر و تصور و تخیل است کار ما را به
چیز نسبت مقدار را این به علوم و حیرات با دلیل به علوم و چون او اول ما
ابجد نمود ظاهر و خلق عالم و ملائک بخیالات ما بیم هوش شان همه در حیطه خلاقیت
و خلقیت تامّم و از فضای بی ابتدا و انتهای عوالم خلقت او بی حد و نهایت از ابدی
فرض شود تا بیرون هستی بی حد و ترکیب و قادر بلا تعبیر در [illegible] عالی دوری و
عظمت و وسعت آن و قادر بالکل را در حل این کتب و کتاب شمس الاکبر
خو کرد بعنوان ملکوت در عالم تصورات از آیه مرکبات کاذب و نجوم و کواکب منظم
و بر طبق کتب هیئت و نجوم و ایشه علمای فرنگ معلوم کرده و شنیدیم که خورشید
تقریبا یک ملیون و دویست و هشتاد هزار برابر حجم زمین است و آنوقت این خورشید
با عظمت را در میان این فضای بیکران [illegible] بخوانیم و از کواکب مستقیم
یک [illegible] بیش از یک حلقه [illegible] نسبت بتمام [illegible]
به هم وصل [illegible] هر قدر بزرگ شده و بگراید [illegible] از فضا زیادتر دو [illegible]
صد هزار [illegible] از فروتر [illegible] سیارات [illegible]
با [illegible] تمام طبقات آسمانها و زمینها [illegible]
[illegible] و آنوقت این [illegible]
[illegible] و جز طولی از حیز وصل و حساب [illegible]
[illegible] و تفکر کنیم این [illegible] عظمت و وسعت در [illegible]
[illegible] آیه شریفه عرضها کعرض السموات والارض [illegible]
[illegible] دانیم [illegible] عوالم و مخلوقات [illegible]
[illegible] تمام این [illegible] زمین [illegible] معلوم داریم این
[illegible] صفحات [illegible]
[illegible]
دو [illegible] از آن [illegible] عوالم [illegible] عالم [illegible]

با عوالم

با عوالم جهانیه کیهان در [illegible] انداز و مقدار تصور [illegible]
گردد [illegible] و نهایت [illegible]
[illegible] در عالم [illegible] از آن قالب [illegible]
[illegible] و دو [illegible] که [illegible] چه چیز [illegible] در نظر [illegible]
در عالم [illegible] این [illegible]
[illegible] در عالم نقطه [illegible] چه [illegible]
[illegible] از [illegible] این عالم [illegible]
[illegible] عوالم [illegible] این عالم [illegible]
[illegible] از آن [illegible] تفکر و تعقل
[illegible]
علم و عقل و فهم [illegible] از آن [illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] حضرت [illegible] تفسیر آیه [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه [illegible] ثم انزل علیه الکتاب نوراً لا
تطفأ مصابیحه وسراجاً لا یخبو توقده وبحراً لا یدرک قعره ومنهاجاً لا یضل
نهجه وشعاعاً لا یظلم ضوءه وفرقاناً لا یخمد برهانه [illegible] خوانید
[illegible] و عوالم [illegible]
[illegible]
[illegible] ظلمات [illegible]
[illegible]
از قرآن [illegible] افضل [illegible]
[illegible] القرآن [illegible] القرآن [illegible] الله

د ذو معه لنا القرآن غیر الاعز دونه والاقول بعده و اگر کان سوال از بلاغت و حسن نظم و فرد
شوره ابدع عنوان بوده ام این تعبیر کنند آنچه شأن قرآن بوده باشد تمام نتوان آنکه بیان
دنیوی را افزون داده است و هیچ هرگونه فوق و فاقت به حیثیت و لا در دو عالم در دنیا و
آخرت بود خلق و مطلب که از او است هر کس در هر حرفه و هر کار و نیز صنعت هر که
علم و هنر و هر نوع اخلاق و مردم ... بوده از ... قرآن ... لا یاتیه ... داءبه
لا یحصل لی الا خلق تعیین تمام علم دارد آن است تمام آداب و ... [illegible]
در قرآن است ... هم دارد ... و ... در قرآن است نور دنیا و آخرت در قرآن است
برادر ... [illegible] ... قرآن که ... و ... [illegible]
... و ... الازم ... در قرآن است ... از ... [illegible]
... تمام علم ... الهیه ... [illegible]
در قرآن است و اصلاح ... در قرآن است ... غیر ذلک
پس اگر در شأن ... قرآن ... [illegible]
از ... در حقیقت ... [illegible]
الحق ... [illegible]
... قرآن ... [illegible]
و کفر و ضلاله ... [illegible]
و منقول ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... القرآن ... ان القرآن هو
البحر المحیط و منطوی علی ... الجواهر والنفائس و منه تشعب علم الاولین والآخرین
الی آخر ... ابو حامد غزالی در تفسیر سوره ... یوسف ... از رسول ... آمده
... قرآن ... فقد ادرج ... النبوة
و هر کس ... قرآن ... فقد ادرج ... النبوة و هر کس ... قرآن ...
... فقد ادرج ... النبوة و هر کس ... قرآن ... فقد ادرج ... النبوة ... الا انه

... [illegible]

ثم یوحی الیه و یبنوا و القرآن بحر عمیق لا یدرک قعره احد و لا یبلغ منتهاه خلق ... دریای
و این بحر عمیق ... کس ... و ... [illegible]
... [illegible]
... قرآن ... [illegible]
... از ... نبوت انبیاء علیهم السلام ... رساله و تبلیغ احکام الهیه ...
و قرآن جامع آن است و از قرآن ... هر پیغمبری ... از سایر کتب ...
... در قرآن مندرج است ... بسم الله الرحمن الرحیم ... قرآن ... سلیمان علیه السلام ...
انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم ... قرآن جامع جمع صحف و کتب ...
... [illegible]
... [illegible]
اسرار و مخزن انوار ... ابو حامد غزالی در تفسیر سوره ... یوسف
علیه السلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

در لقاء خداوند عزوجل بودن میکردیم، گفتم هیچ عجیب یا نیکو چه دیدی گفت چون [illegible]
توقف و تاکردیم و چون سال دیگر در ان موضع رسیدم [illegible] که بلند در آنجا [illegible]
ملاقات کنم و از آن کس او بود در طواف [illegible] و [illegible] گفت [illegible]
کسی نیست [illegible] در بادیه [illegible] درازی گفتم [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] از [illegible] دقیقه [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] چون [illegible] آن [illegible] مشغول عبادت شده ام
و [illegible] در [illegible] قدم [illegible] تمام [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] خداوندا [illegible]
[illegible] از آن سوره [illegible] گفتم [illegible]
این سوره [illegible] که [illegible] از آن [illegible] آیه [illegible]
والله [illegible] آیه [illegible] آیه [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible] آیه خداوند [illegible] که [illegible]
[illegible] در [illegible] ماه [illegible]
نماز [illegible] غسل [illegible] دفن [illegible]
[illegible] بود [illegible] گفتم از [illegible]
[illegible] سبب [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible]
و [illegible] در عالم [illegible] گفتم خداوند [illegible]
گفتم [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
و [illegible] سوره [illegible] بخواندم و [illegible] سوره [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] از جنید [illegible] محمد [illegible]

همسایگی [illegible] در [illegible] و [illegible] زنان [illegible] جنازه [illegible]
[illegible] نماز [illegible] از [illegible] برادر [illegible]
[illegible] نماز [illegible] آن [illegible] بود [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible] سبب [illegible] قرائت قل هو الله احد [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] از [illegible] بود [illegible] عالم [illegible]
[illegible] و [illegible] جامه [illegible]
[illegible] فاتحة الکتاب [illegible] جامه [illegible]
[illegible] سوره [illegible] گفتم [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] در [illegible] سوره
[illegible] سوره [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرائت [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] الکتاب [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible] آن [illegible] از [illegible] آن [illegible]
[illegible] گفتم خداوند [illegible]
این [illegible] در [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible]
جامه [illegible] در [illegible] آنگاه [illegible]
[illegible] از [illegible] فاتحة الکتاب [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] این [illegible] در آن [illegible] قل هو الله احد [illegible]

و بر طرف [illegible] الکتاب [illegible] اتفاق [illegible] فرمایند [illegible]
[illegible] تو کتب [illegible] صلاة [illegible]
[illegible] الکلمات و معجزات قرآن [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
عذاب [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
سبب عذاب [illegible]
روز [illegible] عذاب گرفتار [illegible]
[illegible] کلمه بسم الله الرحمن الرحیم مشغول [illegible]
[illegible] نام من رحمن و رحیم است [illegible]
عذاب [illegible]
[illegible] و امور عجیبه [illegible] القرآن [illegible]
[illegible]
این کتاب مبارک و قرائت آیات شریفه [illegible] فواید عظیمه [illegible] و بعض از علما [illegible]
مجرب شده در قرآن [illegible] و ممنوع [illegible] در کتب [illegible]
در کافی در باب [illegible] از ابراهیم بن عمر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
[illegible] خلق [illegible] بالحروف غیر متصوت و باللفظ غیر
منطق و بالشخص غیر مجسد و بالتشبیه غیر موصوف و باللون غیر مصبوغ
منفی عنه الاقطار مبعد عنه الحدود محجوب عنه حس کل متوهم مستتر غیر
مستور فجعله کلمة تامة علی اربعة اجزاء معا لیس منها واحد قبل الآخر [illegible]
و این حدیث مبارک [illegible] مشکله غامضه است که در کتاب [illegible] حضرت
صادق علیه السلام [illegible] نوشته اند و مرحوم
شیخ [illegible] در کتاب [illegible] حدیث مبارک [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
درجه [illegible]
آورده [illegible] حدیث شریف [illegible]

[illegible]

کفی [illegible] وجهی [illegible]
[illegible]
[illegible] مطالب عالیه مذکور است [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible] رسول الله صلی الله علیه
و آله [illegible] کتاب الله [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
و هم در آن کتاب [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] جمیع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اجماع [illegible]
و لئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible] اعتراف و اقرار
[illegible]
[illegible]
[illegible] اعتراف [illegible]
[illegible]
[illegible]
لیس العجب ممن نجا کیف نجا انما العجب ممن هلک کیف هلک [illegible]
[illegible] رحمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاستبقوا الخیرات اینما تکونوا یأت
بکم الله جمیعا [illegible] العظیم [illegible]

وجه [illegible]

خبر از امام علیه السلام

علی بن موسی علیهما السلام عرض کنم انی لارجو ان یکون القائم علیه السلام من اهل
بیت محمد الذی یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا یعنی امیدوارم
که قائم از اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله باشد که پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده
باشد از ستم و بیداد پس فرمود حضرت جواد علیه السلام ما منا الا قائم بامر الله
ولکن القائم الذی یطهر الله به الارض من اهل الکفر والجحود ویملأها
قسطا وعدلا هو الذی یخفی علی الناس ولادته ویغیب عنهم شخصه
ویحرم علیهم تسمیته وهو سمی رسول الله صلی الله علیه وآله وکنیه
وهو الذی تطوی له الارض ویذل له کل صعب یجتمع له من اصحابه
عدة اهل بدر ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا من اقاصی الارض وذلک
قول الله عز وجل اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء
قدیر یعنی از ما ائمه معصومین نباشد مگر آنکه قائم بامر خدا باشد لیکن آن
قائمی که خدا پاک کند زمین را از اهل کفر و جحود انکار [illegible] و پر کند آن را از عدل و داد
[illegible] آن قائم است که ولادت او بر مردمان پوشیده است و شخص او از ایشان
غایب است و نام [illegible] حرام است [illegible] و کنیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فاذا اجتمعت له هذه العدة من اهل الارض اظهر الله امره فاذا
اکمل له العقد وهو عشرة آلاف رجل خرج باذن الله فلا یزال
یقتل اعداء الله حتی یرضی الله عز وجل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یعنی [illegible]

یبقی فی قلبه فاذا دخل المدینة اخرج اللات والعزی فاحرقهما رحمه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اخبار ائمه [illegible]
و هم در آن کتاب در تفسیر آیه شریفه للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة
اشهر فان فاؤا فان الله غفور رحیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال علیه السلام [illegible]
[illegible] فرمود اما

عدة المطلقة ثلاثة قروء لطلب استبراء الرحم من الولد واما عدة المتوفى عنها
زوجها فان الله عز وجل شرط للنساء شرطاً وشرط عليهن شرطاً فلم
يحابهن فيما شرط لهن ولم يجر فيما شرط عليهن واما ما شرط لهن في
الايلاء اربعة اشهر اذ يقول الله عز وجل للذين يؤلون من نسائهم
تربص اربعة اشهر فلم يجوز لاحد اكثر من اربعة اشهر وعشراً فاخذ
منها له ما اخذ منه لها في حياته عند الايلاء قال الله تبارك وتعالى
يتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشراً ولم يذكر العشرة الايام في
العدة الا مع الاربعة الاشهر وعلم ان غاية صبر المرأة الاربعة الاشهر
في ترك الجماع فمن ثم اوجبه عليها ولها وعليها قروء جمع قرء بفتح قاف و [illegible]
رأی [illegible] طهر [illegible] قول علیه السلام دعی الصلوة
ایام اقرائک و نیز [illegible] طلاق [illegible]
[illegible] لما ضلع فیها من قروء نسائکم [illegible]
[illegible] در حال [illegible] و این [illegible]
[illegible] انتقال از [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] عدة مطلقه سه قروء [illegible] انتظار سه قرء [illegible]
رحم از ولد استبراء [illegible] رحم نطفه منعقد [illegible]
و اگر [illegible] و اما عدة زن [illegible] شوهر [illegible]
عز و جل برای زنان شرط [illegible] شرط [illegible]
شرط [illegible] و نیز [illegible] شوهر [illegible] شرط [illegible]

و اما [illegible] شرط [illegible] در ایلاء [illegible] ماه [illegible]
[illegible] ماه [illegible] در
مدت انتظار [illegible] شوهر [illegible] ماه و ده روز
[illegible] از [illegible] برای [illegible]

در زمان حیات او بمقام ایلاء و سوگند یاد کردن بر ترک مجامعت فرمود [illegible]
[illegible] از شوهر [illegible] ماه و ده روز [illegible]
[illegible] از این جهت [illegible]
[illegible] ماه و ده روز
[illegible] حرکت [illegible] ضعف [illegible] نگردد
[illegible] ده روز [illegible] عدة [illegible] ماه [illegible]
[illegible] ترک جماع [illegible] ماه [illegible]
و مرد و جب [illegible] در کتاب [illegible] انا انزلناه في ليلة القدر
[illegible] از حسن بن عباس بن حریش از ابو جعفر ثانی علیه السلام روایت [illegible]
ابو عبد الله علیه السلام بينا ابي عليه السلام يطوف بالكعبة اذا رجل معتجر قد قيض له
فقطع عليه اسبوعه حتى ادخله الى دار جنب الصفا فارسل الي فكنا
ثلاثة فقال مرحباً يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله ثم وضع يده على راسي وقال
بارك الله فيك يا امين الله بعد آبائه يا ابا جعفر ان شئت فاخبرني وان
شئت فاخبرتك وان شئت سلني وان شئت سألتك وان شئت
فاصدقني وان شئت صدقتك [illegible] علیه السلام [illegible]
حضرت [illegible] کعبه مشغول طواف بود [illegible]
[illegible] طواف [illegible]
[illegible] در طلب [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود انما تفعل ذلك
من في قلبه علم لا يختلف احد صاحبه فان الله عز وجل ابى ان يكون

لم يزل فيه خلاف حتى هذه الساعة وقد قرأت طرفاً منها اخبرني عن هذا العلم الذي ليس فيه اختلاف من يعلمه قال اما جملة العلم فعند الله جل ذكره واما ما لا بد للعباد منه فعند الاوصياء قال ففتح الرجل عجيرته واستوى جالساً وتهلل وجهه وقال هذه اردت ولها اتيت زعمت ان علم ما لا اختلاف فيه من العلم عند الاوصياء فكيف يعلمونه قال كما كان رسول الله صلى الله عليه وآله يعلمه الا انهم لا يرون ما كان رسول الله صلى الله عليه وآله يرى لانه كان نبياً وهم محدثون وانه كان يفد الى الله جل جلاله فيسمع الوحي وهم لا يسمعون فقال صدقت يا ابن رسول الله سآتيك بمسألة صعبة اخبرني عن هذا العلم ما له لا يظهر كما كان يظهر مع رسول الله صلى الله عليه وآله قال فضحك ابي عليه السلام وقال ابى الله ان يطلع على علمه الا ممتحناً للايمان به كما قضى على رسول الله صلى الله عليه وآله ان يصبر على اذى قومه ولا يجاهدهم الا بامره فكم من اكتتام قد اكتتم به حتى قيل له اصدع بما تؤمر واعرض عن المشركين وايم الله ان لو صدع قبل ذلك لكان آمناً ولكنه انما نظر في الطاعة وخاف الخلاف فلذلك كف فوددت ان عينك تكون مع مهدي هذه الامة والملائكة بسيوف آل داود بين السماء والارض تعذب ارواح الكفرة من الاموات وتلحق بهم ارواح اشباههم من الاحياء ...

در جلد اول مرآة در شرح کافی در باب شأن سوره انا انزلناه این حدیث را به طریق حسن بن عباس که راوی آن است علی المشهور ضعیف است لیکن اکثر از کتب رجال ... استدلال ... تضعیف ... جزائری ... از ضعف ... احادیث ... اکثر ... در معتبر ... و شواهد ... در تحقیق ... حدیث ... و اعتبار ... آن ... اخراج ... افهام ... منقطع ... از علما ... صورت ... ولکنه ... الله فلاناً لعلل ... انا ... ينقطع عليه السوء ... الطائفة ... فی علمك وطالك قوله عليه السلام يا ابا جعفر

التفت الى اى ذلك يا ابا جعفر قوله يا ابن رسول الله لا احتجاج في شيء ... في علمك شيء اكثر بكثرت لاهل القول بخلاف ما اخبرت كما في اكثر علوم اهل الضلال فانه يلزمهم اشياء لا يقولون بها او المعنى اخبرت بعلم يقيني لا ينكره عندك جمال فلان فقوله ... الا ... او اراد به لا نكلمه في شأن الاسرار فقوله عليه السلام اما تفعل ذلك اي في غير مقام التقية وقيل اشارة الى بطلان طريقة اهل الاجتهاد فانهم يقولون ظن المجتهد يقضي به الى العلم وظنية الطريق لا تنافي علمية الحكم فيقصرون في جميع احكامهم الاجتهادية اثر اذا تعلق ظنهم بخلاف ما حكموا به رجعوا عن ذلك الحكم وحكموا بخلافه وادعوا العلم في كليهما ...

... بمجمل ترجمه حديث ... حضرت ... بعض ... خبر ... در علم تو ... ولا ... در اکثر علوم اهل ضلال ... خلاف ... لازم ... علم ... حکم خلاف آن ... علم ... در غیر مقام تقیه ... علم ... در آن اختلاف ... خود ... علم ... در آن ... اختلاف ... علم ... ذکر ... اوصیاء علیهم السلام ... حضرت ... ایشان ... آن علم ... اختلاف ... از علم ... اوصیاء ... از جمله علم ... این علم غیر مختلف فیه ... علم ... حضرت ... علیه السلام ... رسول خدا صلی الله علیه وآله ... علم ... پیغمبر صلی الله علیه وآله بود ... علیهم السلام ...

پیغمبر صلى الله عليه وآله شنیده بعد از وفات آن بود که عمل اوصیای علیهم السلام نمی دیدند
آنکه بود رسول الله میبرد آنحضرت پیغمبر بود و الحال محدث بود از آنحضرت سؤال
خواند مثل ملائکه و فرود و فرود میداد و اتباع و تبلیغ بود و الحال نمی شنید از بعضی که
این امر الهی صدق نیز عمل رفوت و مسئله صعب است جهت ... را از این علم
باید جزبره میکوید که اینست الخلاف نمی شود چنانکه با انجب فرمود امام علیه السلام از اظهار شکنند
حضرت صادق میفرمود پدرم علیهما السلام بخندید و چون بر خنده آنحضرت از بعضی سؤال که
علیه السلام ... آنکه از روایات ... اهل الخلاف ... میدهند پس حضرت علیه السلام
کلمات و عارف ... این مسئله را از اهل صعب ... بود ... آنحضرت
صعب و ... و ... مسئله را ... دلیل ... ایمان محقق
... علم ... رسول الله ... بر اولاد ... از توضیح
... و ... هر ... دار ... با ... او ... را که
است ... که ... ظاهر ... غیر از ... آن ... تا ... ظهور
این علم با رسول ... در حال شیخ ... آغاز ... آنحضرت جز از
... که ... را ... از ... تا ... ظاهر
... آن ... را ... حضرات ائمه علیهم السلام از ...
جوابی که گفتیم میشود ... تا ... و این در زمان غیبت بود ... خبر امام قائم علیهم السلام
حضرت قائم علیه السلام ... ملاحظه ... که ... نمودن کنند
الحی رسول فرار صلى الله علیه و آله ... که ... بود کسی ... آن
حضرت ... از خلاف ... از این ... از ... و ...
... که ... از ... میزان ...
... و ... زمین ...
ارواح ... عذاب ... و ارواح ... ازو
... ملحق ... و ... بود ...
رجعت زنده ... ثم اخرج سيفاً ثم قال إنّ هذا منها فقال أبي
إي والذي اصطفى محمداً على البشر قال فردّ الرجل اعتجاره وقال أنا

الياس

[illegible]

أي شيء تسألك عن أمرك وفي منه جهالة إن غرابتي أحببت أن يكون
هذا الحديث قوة لأصحابك وسأخبرك بآية أنت تعرفها إن خاصموا
بها فلجوا قال فقال أبي إن شئت أخبرتك بها قال قد شئت قال إن
شيعتنا إن قالوا لأهل الخلاف لنا إن الله عز وجل يقول لرسوله صلى الله عليه وآله
إنا أنزلناه في ليلة القدر إلى آخرها فهل كان رسول الله صلى الله عليه وآله
يعلم من العلم شيئاً لا يعلمه في تلك الليلة أو يأتيه به جبرئيل عليه السلام
في غيرها فإنهم سيقولون لا فقل لهم فهل كان لما علم بد من أن
يظهر فيقولون لا فقل لهم فهل كان فيما أظهر رسول الله صلى الله عليه وآله من علم الله
عز ذكره اختلاف فإن قالوا لا فقل لهم فمن حكم بحكم الله فيه اختلاف فهل
خالف رسول الله صلى الله عليه وآله فيقولون نعم فإن قالوا من الراسخون
في العلم فقل من لا يختلف في علمه فإن قالوا فمن هو ذاك فقل كان رسول
الله صلى الله عليه وآله صاحب ذلك فهل بلّغ أو لا فإن قالوا قد بلّغ
فقل فهل مات صلى الله عليه وآله والخليفة من بعده يعلم علماً ليس فيه اختلاف
فإن قالوا لا فقل إن خليفة رسول الله صلى الله عليه وآله مؤيد ولا يستخلف
رسول الله صلى الله عليه وآله إلا من يحكم بحكمه وإلا من يكون مثله إلا
النبوة وإن كان رسول الله صلى الله عليه وآله لم يستخلف في علمه أحداً
فقد ضيّع من في أصلاب الرجال ممن يكون بعده فإن قالوا لك فإن
علم رسول الله صلى الله عليه وآله كان من القرآن فقل حم والكتاب
المبين إنا أنزلناه في ليلة مباركة إلى قوله إنا كنا مرسلين رحمة من ربك
حضرت ... این تفسیر ... از آن بود ... این تفسیر از ... نیز
از آن ... در زمان حضرت قائم علیه السلام ... آل
... آنحضرت علیها السلام ... علیهم السلام
... آن ... ابن ... که ... این تفسیر ... از
... در زمان قائم علیه السلام ... که ... علیه السلام ...
... بود ... که ...

او بو نفسه تبرا از سرقه طاهره و [illegible] الیاس [illegible] و [illegible] سوال کرد
[illegible] از [illegible] تو [illegible] دعوت [illegible]
[illegible] و ولایت [illegible]
[illegible] قوة ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible] عارف است [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
عز و جل [illegible] رسول خدا [illegible] علم [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله از علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] علم خدا [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
علم رسول خدا از قرآن [illegible] در جواب [illegible] حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة

انا کنا

انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا انا کنا مرسلین رحمة من
این آیه [illegible]
گوید خداوند عز و جل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] ما هی فی السنة والکلم الذی
لیس فیه اختلاف [illegible] القرآن الی الله لعلمه الذین یستنبطونه
[illegible] اختلافا کثیرا [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]

و در حکم او و اذی نیست و نفوذ در آن فتنه را اشاره الی علی علیه السلام ...
رسول الله را بکفار و فلاح در این جا است که این سید ... خدا عز ذکر بتحقیق ...
... خلق سوال منصوص در زمین یا در نفس ... که ...
القرآن ... لا جرم ... نوع وضع ...
... ابو جعفر علیه السلام
... ثم قال حلّ الحقد وتفسير ما غلّ ... فقد ابى الله ان يعذر احدا
بمصيبته في دينه او في نفسه اذا انه ليس في الارض من حكم قاضي الصواب
في تلك المصيبة ...
... حکم ... در زمین ...
... اهدی في هذه الامة
فقد فلجتم بحجة الا ان تقرى ... على الله فيقول ليس لله ذلكم حجة
ولكن اخبرني عن تفسير لكيلا تأسوا على ما فاتكم مما خص به علي عليه السلام
ولا تفرحوا بما آتيكم من الفتنة التي عرضت لكم بعد رسول الله صلى الله
عليه وآله فقال الرجل الحكم الذي لا اختلاف فيه ثم قام الرجل وذهب
فلم اره ... غالب ...
...
...
...
...
...
...
...
...
... خدا صلی الله علیه و آله ...

حق صاحب آنست که ... از جانب خدا ... در لیلة القدر غیر از
لیلة القدر نبود یا نبود و اول بود ... قول خدا ... باطل لا جرم
...
... از جانب خدا عز و جل نازل شده ...
...
... سوی رسول ...
... خدا صلی الله علیه و آله ... لا جرم ...
...
...
... اختلاف واقع شده ...
...
... علم ...
... خدا صلی الله علیه و آله ... در علم ...
... علم ... ابلاغ ...

و عدم ابلاغ و عدم [illegible] تکلیف خود بر امت است چرا که پیغمبر [illegible] از ابلاغ به
تمام مردم سوا ابرار آن حضرت از جهلا بسبب [illegible] و جور [illegible] تا قیامت در
درجات [illegible] ظلمات ضلالت ضایع و معدوم [illegible] [illegible] اکرام الله ابلاغ
و معدود بهدایت خلق و ارشاد [illegible] فلاح [illegible] [illegible] ملکوتی الخلیفه
رسول خدا و قائم [illegible] [illegible] [illegible] مردم
و امت [illegible] در علم اختلاف [illegible] [illegible] اعزالم
و حاکم بحکم الرسول [illegible] فرشته [illegible]
[illegible] خلیفه او [illegible] [illegible] خلیفه در
تمام اوصاف و شئونات علم و اخلاق جز نبوت و منصب [illegible] مانند الرسول
خدا [illegible] [illegible] رسول خدا
در اوصاف و علم نباشد [illegible] عدم اعتبار او لازم [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] اختلاف در علم [illegible] از اختلاف در حکم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] خلیفه [illegible] در علم راسخ [illegible] عالم
و از جانب خدا [illegible] از ظلم محفوظ و از اختلاف در علم [illegible] اختلاف
در علم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] جمیع
[illegible] [illegible] تکلیف [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اللطائف [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] [illegible] قرآن
[illegible] [illegible] معانی قرآن [illegible] [illegible]

١٥ [illegible]

[illegible] مردمان [illegible] احکام قرآن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] جمیع [illegible] در قرآن [illegible]
[illegible] در قرآن [illegible] [illegible] احکام [illegible] در قرآن [illegible]
[illegible] السنة المتواتره و علم [illegible] [illegible]
القرآن [illegible] [illegible] احکام [illegible] قرآن
[illegible] [illegible] [illegible] تفاصیل قرآن [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] سؤال [illegible]
علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible] لیلة القدر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لیلة القدر [illegible]
[illegible] والفاظ معانی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باعتبار النزول [illegible]
و باعتبار الصعود [illegible] [illegible] الموجودات [illegible]
[illegible] الموجودات العالیة والنازل [illegible] [illegible] الموجودات العالیة [illegible]
الموجودات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] والشهور والاعوام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] والایام و باعتبار التفصیل الشهور [illegible]
وان الموجودات العالیة [illegible] ذوو الاقدار وان عالم المثال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] الانسان [illegible] عالم الطبع [illegible] اللیالی التی [illegible]

بمنزلة الارواح التي في عالم الطبع وبها تحصلها وبقاؤها لكن لبعضها خصوصية بتلك
الخصوصية تكون تلك الليالي العالية هذه فلو اخذ ذلك البرزخ ولذلك يورد
بالاختلاف وبطريق الابهام والشك ان ليلة القدر ليلة النصف من شعبان
او التاسع عشر او الحادي والعشرين او الثالث والعشرين او السابع والعشرين
او الليلة الاخيرة من شهر رمضان وغير ذلك من الليالي في عالم الطبع وكذلك
عالم الباطن وليس بمراتبها ليس ليلة القدر وهذا الكلام على التي ابيته
وليس فيها ليلة القدر والاشهر المنسوبة الى مراتبه التي فيها ليلة القدر كانه غير
ملائكة ذات الالهي ... و[illegible] معنى عارف ... بعض آية شريفه انه لقرآن
كريم في كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون تنزيل من رب العالمين ... قرآن
كريم عزيز خطير در كتاب مكنون نيز كتاب محفوظ امام مبين است كتاب نفوس
كلية الهية است كه محفوظ است قرآن از تمام جميع الخبره آنجا بمقام حمره
بمقام عقول طوليه وعرضيه است و بمقام نفوس كليه نازل شده است واهلاك
در اين مقام مذكوره ثابت نه كى از آن از آنها [illegible] سينه مبارك حضرت صلى الله
عليه وآله وبعد از آن از سينه مبارك بحسب تنزلات كثيره در از جنس حروف و سور
فارج بصورت الفاظ و حروف و بصورت كتاب در نفوس ثبوت جسته است و آن
در مقام اين تمام قرآن است و اتمام بين دو صورت و كثرت و وحدت قلب و قالب و
علم و جهل است و جز مطهرون مس نكنند هم آن قرآن را و در كتاب مكنون است هر نفس
بجسم [illegible] او بر سكينه از الواح صحف و حجابات وارد شود تواند بسوى شما آمده
وارد نشود و در حالى موجود نتواند بود كه به مرتبه متعالى در آن و بلكى جميع
تحقيق مطابق با تكوين و ظاهر مواخوذ باطن است لاجرم تحقيق در جميع مقام
بشريه اين است و اين نكته قالب قرآن است ليا افتاده ظاهر آن [illegible]
باين دانسته و علماء باين خوب عالم اند ولكنه از خير در اين معنى نيز آن مرسيكه
از الواح حجابات تنزل و بمعانى [illegible] حرف و كتابت در حفظ و علم
وصحيفه و قرطاس حرف بوده و اين سه از عليه السلام در ذيل خبر [illegible]
ظاهر قرعه قرآنى بوده نتوانند جز مطهرون واحاطه از قرآن بن احدى نتوانند
نزلكنه

نزلكنه فانى بعد عرض لكونه دارالظهار [illegible] معلوم است فنعوذ ظاهره تمامه ادفر اوى فردا
مواقع ... قيام آن قرآن بوطاهر نيز در دماغ قرآن بيرا نبود و شيئه آنها
حاوى ملكوت ابصار الماليكى در نقايح الغيب در شوق قرآن و نطول
قرآن مومنه هم از آن است علم بتمامت و جهل در ذات الله و افعال الله و صفات
الله بالتبعيت در قرآن ثبوت ذات و صفات و افعال فرموده است و از علوم بوده
مبنيه و ذكر عجايب آن در قرآن است و كفى خير تعالى آن الحج لسعو نعيم دين
حال وجود ذات تفسير آن است نزلكنه و نيز حسب قطعه اقرؤوا القرآن
واتلمسوا غرائبه و مهيج از علاء خصلت مردانه آنرا نقش نموده اند
و اكثر از غيره آن از قبيل بسيار از آن است در قرآن حكم اهتم بود جز آنان
همه از درك قرآن و فهم آن و حقيقت قرآن معجزه حضرت خاتمه نيز باشد
عظم و اتم غنه مرتبه و مالى و لطيفه از قرآن بار نوح آدم هم فرمايد كه هيچ
خبرى بود در عالم صورت و دنيا يا عرض آن نيز در عالم آخرت در قرآن
بوطالبى است و هم جنبى برابر آن در عالم ارواح و عالم حق و عالم غيب الغيوب
نظر باشد و اولت مدنوع نبات و هيچ چيز در زمين و در آسمان نيست مگر آنكه ذات شوق
ودم از دوره اولت و تعاليت عوالم منطوق و تكاذيه المراتب است
اين در مقام ثبات و اعلا حقيقته او ذات است بلكه تحقيقه الحقايق و در وجود در
حسن حكم بود اولين جمع اكبر در اين عالم است و هم در قالب جسد برابر اكثر
در عالم روح است مانند بدن انسان بعالم بروح انسان و ابر معنى بود و معلوم است كه
ذوات بدن بروح است و نيز لوح اكثر در عالم ارواح است مثل ومثال آن
برابر اكثر در عالم عيان حقيقته ثابت است و آن نيز ظاهر باطل الملك و ملكوت
عينيه في اكثر در مقام حقيقت است و در مرتبه عالم هيچ چيز از چيزى نيست مگر آنكه
برابر آن مثال و نمونه صحيح است در بالا و در باطن حقيقت عرش و كرسى و سماء
برابر آن وتمثيل در آن بوطالب مثال در اين عالم انسانى منكشف است و هم تا قيل
بشيوه نشأه عنصرى از آن معانى الفاظ مو به مو سرشته بودن ملكوتى مثال عرش
در ظاهر عالم انسانى مثال قلب مستديرا الشكل انسانى تا هيكل مثال ادم

حیوانی انسان بلکه روح نفسانی اوست و در باطن طبیعی نفس ناطقه است و آن قلب
معنوی اوست و محل استوای روح اضافی اوست و آن عرش علوی نورانی است و
مستقر آن است کلمة الله تعالی فی هذا العالم الصغیر چنانکه کرسی دل آن عالم کبیر
صدر اوست و در باطن روح طبیعی اوست و سبع قوای القوی السبع الطبیعیة دلالت
تابعه بجسد و در باطن طبیعی نفس حیوانیه اوست موضع قدم الهی و هم
ناطقه او نیز و اگر دو حرکت است چنانکه کرسی موضع دو قدم نیز هم صورت عنصری
و قدم الهی با جبین تضع فی النار رب العزة قدمه و هیچ عجب نیست و عرش الهی
عظمت و اضافت و نسبت عرش کفرت رحمان الرحمن علی العرش استوی لیکن سوی
سوء و رحمت قلب چنانکه گفته لذا نانه ملقه بی نسبت توسعه من ها فیه
بی کیفیت و صورت واردست لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن
و ابویزید بسطامی می فرمود لو ان العرش و ما حواه وقع فی زاویة من زوایا قلب العارف
لما احس بها اگر عرش را که بر آن هادی در گوشه از گوشهای
دل ابویزید بیاندازند دلش در کف فی حال احساس بان نکند برای که او
فکر فنا لذت در دل است صد هزار عرش ختفی در دل است وجه این شاید
دشوار در تحقیق حقایق است و نیز از نی برای جمع اشیا و ادعیه بر لسان نبوت فرموده
و تو نیز از سر آن اطوار سالک اعلم که رسید برای مؤمن در قبر حیات نیز و
خرم است و قبر که بقدر ذراع بود گشاده می آید و جان او نیز میگردد با نند بیشتها هم
ملحق در صورت لذت اکثر سالک اعلم و آکم ستنه ادا در خواب ها نزد او که روح تنبه
از دو روی برای هر یک نزد اوست و یکنه و در حبس تا روز برانگیزی میدهند
و بمجید ابراهیم و اقوام بر حال توقف نموده و صبر کا و شوقی و دلش هیکل جعد
اسقاط و چاره کی اعتراف و غا که در دو دهی هاری غلیک و نقیر لذ فنا آن جزو دستور
آن سینه چنانکه برای عیار و این تقدیر از آنکه و تن در جزو قبر و تو کسط آن انها
سینه و قرآن و عزایم قدم آن دو ایشان بهم عافیت خلاف ... لهم و مقامهم لکن الفقراء
بر مقدار منازل و درجات اهل الله و در هر خواتم مختلف دنیا و دین و ظاهر است و صحی
هادی بروز نبوتها مشترک است برای آن نه لا از کدام این ها و دل آن است افتاده تو

دنود نظرانی

دنود نظران تو که سر شدید الطلب جستن از درجه اعلام بمعرفت بنگرد و سوی حق
عالیه بعزان گمینه دلیله از لقای محبوبه فقد حکم و الاشراح فی ریاض القرآن
فیها ما تشاء ما لکم ولانی لکم لیس از تضعیف آنکه ذکر عموم ثلث است و آن قرآن ظاهر
حق است و باطنش حق است و قدوسی حق است و مطلعش حق است لا یاتیه الباطل
من بین یدیه و لا من خلفه در صور ما شاء الله نی بود طراز فانکه حق با اند
رشیقه است جذاب با خوشه عصیه ذات آنها ضمن از مراد طالب لذت گاه
حواله نمود در این ایت نشان یک میکرد و حل طالب عالم دقایق سالک
کلمه و اللتی اشهم و حفظ این اقسام ابانه و سوی آن چنانکه یکی از عالمان متاخر دنیز
رقم ده استه لذا از این است املا محققی داده و بود مترجم از راه لطف
و یقین الحقیقه از نور مواقف ابتهاج است آن حقیقت ذات حق تعالی جز وجه
مطلق ان است جز به قیود حتی قید اطلاق منزه است از تعین و از جمع نزول حتی نظر که
عموم ظاهر و وجود نور است این نیز متلون است نه جزئی نه فاعل است نه عام نه خاص
نه کثیر نه مطلق است نه مقید بلکه تمام این مذکورات تعینات و اعتبارات حق است
ذاتیه او بر عارض است و ذات الله تعالی از همه این تعینات منزه است حتی از تعینی
تمیز نیز منزه و نیز این در حسب تجلیات اسمائی و صفاتی به هر سو نظر
و حسب این تعین از تعینات حق تعالی اطلاق اثر اکمل است که در دلیل اول
تعین از عارضی و این نظر و لیکن تعینات اعتبارات حق تعالی از اسمای حسنی
مانند تعین علم و قدرت و حیات و غیر ذلک ازانجا که اشتقاق ایزد الله العلیم و القدیر
و الحی و غیر ذلک از اسمای حسنی و از تعینات صفات الوهیت و ذات الهام
و صفت از صفات اسماء و از اسمای دیگر اسمای الهی بیک نظر حسنی و اسم اعظم
چندانکه الکمال بلکه اسم اعظم عبارت است از ملاحظه ذات بجمیع صفات جنبش
و تمام اسمای مندرج در آن هم باشد چنانکه ظهور است الله که علم است برای ذات
مجمع جمیع صفات کامله لهذا موصوف داده است لفظ الله اعظم است
جلیل است حسنی تعبیر است از نقاب ها و جود است حق که به مظهر است و فی الحقیقه آنها
مغایرت با ذات نیستند و در عوام نیستند بلکه هیچ ظلال و اشعه ذات باشند

مجید و فرقان حمید و آن بر نبوت و ولایت [illegible] کلام [illegible] آیات
اللهم بالحق انزلته وبالحق نزل اللهم عظم رغبتی فیه واجعله نور بصری
وشفاء لصدری وذهاباً لهمی وحزنی اللهم زینی به لسانی وجمل به وجهی
وقو به جسدی وارزقنی تلاوته علی طاعتک آناء اللیل واطراف النهار
واحشرنی مع النبی محمد وآله الاخیار وصل اللهم علی محمد وآل الابرار
الاطهار اللهم اجعل القرآن لنا فی الدنیا قریناً وفی القبر مونساً وفی القیمة
شافعاً وعلی الصراط نوراً وفی الجنة رفیقاً ومن النار ستراً وحجاباً والی
الخیرات کلها دلیلاً واماماً وآمنا برحمتک یا ارحم الراحمین اللهم
اهدنا بهدایة القرآن وعافنا بعنایة القرآن وارحم موقفنا بعظمة القرآن
ونجنا من النار بکرامة القرآن اللهم ارحمنا بالقرآن العظیم یا رحیم یا کریم

باب [illegible] کتب [illegible]

[illegible]

و این باب [illegible] و [illegible] مجید [illegible] آخر [illegible] [illegible]
[illegible] ولایت محروس [illegible] عبدالله
الامام المأمون امیر المؤمنین واخیه الخلیفة من بعده ابی اسحق بن امیر
المؤمنین الرشید و [illegible] این [illegible] [illegible] بود [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible]
[illegible] شده [illegible] [illegible] از [illegible] نوشته الی
[illegible] و الی اسحق و عبدالله بن طاهر [illegible] [illegible]
الموت فی مرضه هذا فالخلیفة من بعده ابو اسحق بن امیر المؤمنین الرشید
اگر [illegible] [illegible] ابو اسحق [illegible] [illegible] الرشید
[illegible] [illegible] و محمد بن داود [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] ابو اسحق [illegible] من ابی اسحق
اخی امیر المؤمنین والخلیفة من بعد امیر المؤمنین [illegible] ابو اسحق محمد بن
[illegible] الرشید [illegible] [illegible] [illegible] دمشق بود [illegible]

[illegible]

[illegible] ٤٧٦

[illegible] مجرد [illegible] [illegible]
ظاهر و [illegible] [illegible] و خلق [illegible] [illegible]
مجرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
خلق [illegible] بالحروف غیر مقصوده [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
صورت مجرد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
حروف و [illegible] حقایق [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] [illegible] از حروف
و [illegible] [illegible] حقیقت [illegible] [illegible]
[illegible] حقیقیه [illegible] اهل بیت علیهم السلام [illegible] اسئلک
بالاسم الذی خلقته به [illegible] بالاسم الذی خلقت به الکرسی و بالاسم الذی [illegible]
به [illegible] اسئلک بالاسماء التی [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
معانی حقیقیه مجرده ملکوتیه [illegible] [illegible] الفاظ [illegible] حروف
مخلوق و مجعول [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قرآن مجید
و ذکر صفات [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] و مخلوقیت قرآن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قرآن

[illegible]

یکشنبه سیزده شب از شهر رجب سپری گردیده و پوشیده نماند که چگونه بود
عبد الله عبد الله الامام المعتز امیر المؤمنین والخلیفه غیر امیر المؤمنین
ابی اسحق بن امیر المؤمنین الرشید اما بعد فان امیر المؤمنین امر بالکتاب
الیک فی التقدم الی عمالک فی حسن السیرة و کفیف المؤنة وکف
الاذی عن اهل عملک فتقدم الی عمالک فی ذلک اشد التقدم
واکتب الی عامل الخراج بمثل ذلک از جانب [illegible] ابو
اسحق بن رشید [illegible] امیر المؤمنین [illegible] حسن
سیرت و کفیف مؤنت و کف آزار و اذیت از آنان [illegible]
و [illegible] دستور العمل [illegible] و خراج [illegible]
[illegible] ابو اسحق جمیع عمال [illegible] حبشی [illegible]
واردی [illegible]
رجب [illegible] اسحق [illegible] در مسجد دمشق نماز جماعت
بگذاشت و منبر از دعای در حق [illegible] و ذکر نام او در خطبه [illegible] اللهم واصلح الامیر
افا امیر المؤمنین والخلیفه من بعد امیر المؤمنین ابا اسحق بن امیر المؤمنین الرشید

باب [illegible] خبر رضی و سبب حصول آن رضی

[illegible] در آن رضی [illegible]

طبری از سعید علاف قاری روایت کند [illegible] در بلاد روم بود
در طلب [illegible] از [illegible] بلاد روم [illegible] سیزده [illegible]
[illegible] سعید [illegible] و در آن وقت [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible] ابو اسحق [illegible] از طرف
[illegible]
[illegible] ابو اسحق [illegible] در آب [illegible]
[illegible] از این آب [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

تمام عمر

تمام عمر آب [illegible] و لطافت [illegible] خبر [illegible]
[illegible] از این آب [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] آنجا [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] در میان آن [illegible]
[illegible]
[illegible] در میان [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو اسحق معتصم [illegible]
[illegible] از آن آب [illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible] علی [illegible]
[illegible]
[illegible] معجم البلدان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مسعودی در مروج الذهب [illegible] الرشید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گفته مسعودی میگوید که ابو محمد [illegible] بن احمد بن زید دمشقی در دمشق [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
هر چند [illegible] از مسلمانان در [illegible] روم [illegible]
از [illegible]
نصرانیه [illegible]
[illegible]
[illegible] روم [illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible] بلقیس ملکه سبا
وانی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة بم یرجع المرسلون [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] فلما جاء سلیمان قال اتمدونن بمال فما آتانی
الله خیر مما آتاکم بل انتم بهدیتکم تفرحون [illegible]
[illegible]
[illegible] از مسلمانان در بلاد روم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روم [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] در میان [illegible] آنگاه [illegible]
[illegible] مکتوب [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] طوانه [illegible]
[illegible] زید بن [illegible]

کفا [illegible] جموعهم [illegible] الطوانه [illegible]
اذا [illegible] علی [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طوانه [illegible]
[illegible]
[illegible] طوانه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این شعر [illegible]

[illegible] من اهل الطوانه [illegible]
[illegible] الله [illegible]
ودر ایام [illegible] قسطنطنیه [illegible] این شعر [illegible]
[illegible] الطوانه [illegible]
[illegible] من القوم [illegible]
و [illegible] بن خالد عبسی این شعر گفته است
فابلغ امیر المومنین رسالة سوی ما یقول [illegible]
اکلنا لحوم الخیل رطبا ویابسا واکبادنا من اکلنا الخیل تقرع

شعر [illegible]

و بخشها حول الطوائف طلقا   و لیس لها حول الطوائف یسرح

فلیت الفراتی الذی غص نفسه   و فتی امیر المؤمنین یبتح

مع الحدیث مسعودی میگوید که من در کار رحم بودم باز تا با هرمز فرستاده الحاز ... و حکماء از بنه و از ... در وصف و تقدیر آب و خوشی هوا و کثرت ... و باز ... در عجب ... بود ... برای بلند از ابار ... بر آن چشم بزرگ ... و بها و برگ اشجار ... پوشیده ... و در زیر آن ... و آب در زیر او میگذرد ... در هر ... و صحیح ... آب ... و از کثرت صفا و لطافت آب ... در هم ... تر و ... آب سرد بود ... آن ... دراب ... ... آب ... ... و بالاتر ... چشمه بر آن ... در اضطراب ... ... آب ... ... و آن ... در ... اضطراب ... ... در آن ... ... آن ... ... و ... ... بر ... ... از ... ... و ... در اطراف ... ... از ... ... از آن ... ... از ... بالسویه طبیب

بالسویه طبیب ... ... بعضی از اطبای ... در ... مرکب و غرات موت ... علم طبیب ... و شفاء ... ... بیمار ... ... بود ... ... اعتدال ... ... و نیز از عرق ... ...

بیان وصیت عبدالله مامون

ابن هارون الرشید ... ...

... ... وصیت ... ... کتاب وصیت ... و وصیت ... ... هذا ما اشهد علیه عبدالله ابن هارون امیر المؤمنین بحضرة من حضر اشهدهم جمیعا علی نفسه انه یشهد و من حضره ان الله عز و جل وحده لا شریک له فی ملکه و لا مدبر لامره غیره و انه خالق و ما سواه مخلوق و لا یخلو القرآن ان یکون شیئا له مثل و لا شیء مثله تبارک و تعالی و ان الموت حق و البعث حق و الحساب حق و ثواب المحسن الجنة و عقاب المسیء النار و ان محمدا صلی الله علیه و آله قد بلغ عن ربه شرایع دینه و ادی نصیحته الی امته حتی قبضه الله الیه صلی الله علیه افضل صلاة صلاها علی احد من ملائکته المقربین و انبیائه المرسلین و انی مقر

مذنب ارجو واخاف الا اني اذا ذكرت عفو الله رجوت فاذا انا
مت فوجهوني وغمضوني واسبغوا وضوئي وطهوري واجيدوا الكفن
ثم اكثروا حمد الله على الاسلام ومعرفة حقه عليكم في محمد اذ جعلنا
من امته المرحومة ثم اضجعوني على سريري ثم عجلوا بي فاذا انتم وضعتموني
للصلاة فليتقدم بها من هو اقربكم بي نسبا واكبركم سنا فليكبر خمسا يبدأ
في الاولى في اولها بالحمد لله والثناء عليه والصلوة على سيدي وسيد
المرسلين جميعا ثم الدعاء للمؤمنين والمؤمنات الاحياء منهم والاموات
ثم الدعاء للذين سبقونا بالايمان ثم ليكبر الرابعة فيحمد الله ويهلله
ويكبره ويسلم في الخامسة ثم احملوني فاذا بلغتم حفرتي ثم لينزل
اقربكم الي قرابة واودكم محبة واكثروا من حمد الله وذكره ثم ضعوني
على شقي الايمن واستقبلوا بي القبلة وحلوا الكفن عن راسي ورجلي
ثم سدوا اللحد باللبن واحثوا ترابا علي واخرجوا عني وخلوني
على فكلكم لا يغني عني شيئا ولا يدفع عني مكروها ثم احفظوا بالجملة
فقولوا خيرا ان علمتم وامسكوا عن ذكر شر ان كنتم عرفتم فاني ماخوذ
من بينكم بما تقولون وما تلفظون به ولا تدعوا باكية عندي فان المعول
عليه يعذب رحم الله امرءا اتعظ وفكر فيما حتم الله على جميع خلقه
من الفناء وقضى عليهم من الموت الذي لا بد منه فالحمد لله الذي
توحد بالبقاء وقضى على جميع خلقه الفناء ثم لينظر ما كنت فيه من
الخلافة هل اغنى ذلك عني شيئا اذ جاء امر الله لا والله ولكن اضعف
علي به الحساب فاليت عبد الله بن هارون لم يكن بشرا بل ليته
لم يكن خلقا يا ابا اسحق ادن مني واتعظ بما ترى وخذ بسيرة اخيك
في القرآن واعمل في الخلافة اذا طوقكها الله عمل المريد لله الخائف
من عقابه وعذابه ولا تغتر بالله ومهلته فكان قد نزل بك الموت
ولا تغفل امر الرعية الرعية الرعية العوام العوام فان الملك بهم وبتعهدك
المسلمين والمنفعة لهم الله الله فيهم وفي غيرهم من المسلمين ولا ينتهين
اليك امر فيه صلاح للمسلمين ومنفعة لهم الا قدمته واثرته على غيره

من هواه

من هواك وخذ من اقويائهم لضعفائهم ولا تحمل عليهم في شيء وانصف
بعضهم من بعض بالحق بينهم وقربهم وتأنّ بهم وعجل الرحلة عني والحق
الى دار ملكك بالعراق وانظر هؤلاء القوم الذين انت بساحتهم فلا
تغفل عنهم في كل وقت والخرمية فاغزهم ذا حزامة وصرامة وجلد
واكنفه بالاموال والسلاح والجنود من الفرسان والرجالة فان طالت
مدتهم فتجرد لهم بمن معك من انصارك واوليائك واعمل في ذلك
عمل مقدم النية فيه راجيا ثواب الله عليه واعلم ان العظة اذا طالت
اوجبت على السامع لها والموصى بها الحجة فاتق الله في امرك كله ولا
تفتتن ازين است که [illegible] عبد الله بن [illegible] امير المؤمنين در خصوص
هر کس [illegible] سوره [illegible] ميکرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] بطبع [illegible]
[illegible] قرآن کريم [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وحقوق الوکوع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دارم [illegible]

امیدوار میگردم و جمع بود حال هر که در رسد روی سوی [illegible] کند و معالجه یا بردن آن
نباید با فرحی بسیار کرد از وجهی [illegible] بر [illegible] در دو خود و دل او ده [illegible] آب [illegible] بود
و کفن شود [illegible] کرده برد [illegible] و از آن پس فرا [illegible] بود به توجیه [illegible] اللهم [illegible]
حق اللهم بود بر تو وجه [illegible] در حق محمد صلی الله علیه و آله و همه [illegible] بود از [illegible]
الکفر [illegible] مرده [illegible] حدود [illegible] کند پس از آن [illegible] بر [illegible] بخواند معلوم
به جنازه [illegible] مرده سوره آن بخواند و دیگر مرده روی [illegible] و نیز بر خواند
و نیز جنازه مرده و مرده بود [illegible] و مشغول [illegible] بر [illegible] بجهت [illegible]
در اصل [illegible] کند و جمع جنازه بود [illegible] نماز بر [illegible] لله [illegible] از تمام [illegible]
از حیثیت [illegible] و از حیثیت [illegible] و بال [illegible] از [illegible] برای نماز
[illegible] و [illegible] بود و هیچ [illegible] بکوبه و در [illegible] در [illegible] حکم خدا و
[illegible] در [illegible] بر [illegible] و [illegible] تمام [illegible] بخواند صلوات الله علیهم
[illegible] پس از آن در حق مؤمنین و مؤمنات [illegible] خواه [illegible]
دعای [illegible] و از آن پس [illegible] در قبول [illegible] دعا کند
و در [illegible] و تحمید خدا [illegible] و [illegible] سلام [illegible]
و جمع از [illegible] نماز [illegible] بکذارد و در [illegible] از [illegible] و از [illegible]
هر کسی از [illegible] از حیثیت [illegible] و [illegible] او از [illegible]
[illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible] از [illegible] بود [illegible]
و از آن پس بود [illegible] بخواند و [illegible] بود [illegible] از [illegible]
از [illegible] از آن [illegible] بود [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] بکذارد [illegible] نتواند [illegible]
[illegible] بود از [illegible] و جمع از [illegible] جمله [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] بکذارد و اگر [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
بکذارد [illegible] و [illegible] آخر [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] و وجب [illegible] کرانی [illegible] تحقق
[illegible] کند و در ایام [illegible] و در [illegible] و [illegible]
و از آن پس [illegible] و [illegible] در [illegible] جنازه [illegible] و آن عز و عظمت و
حکمت [illegible] و [illegible] فلا [illegible] بود [illegible] روزگار [illegible] دیده
حقیقت [illegible] و [illegible] مرده و [illegible]
[illegible] از جمله [illegible] و [illegible] و اقوام [illegible] و اولاد
و [illegible] و اخوان و اخوال و اعمام و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و صدیقان [illegible]
و عقار و ضیاع و [illegible] و [illegible] هیچ [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] و وزرا
[illegible] و [illegible] و [illegible] از آن [illegible]
[illegible] و اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة
و [illegible] اموالهم و اولادهم [illegible] خدا [illegible]
[illegible] رحمت و [illegible] عبدالله [illegible]
در [illegible] در [illegible] خلقت
[illegible] مخلوقیت [illegible] ابو الحق [illegible] از [illegible]
و احوال [illegible] و [illegible] و مخلوقیت قرآن
[illegible] و [illegible] فلا [illegible]
[illegible] برای خدا [illegible] رضای خدا [illegible] از عذاب [illegible]
[illegible] و [illegible] فردوس [illegible]
[illegible] و مردم عوام غافل [illegible] فلا [illegible]
و [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] و از [illegible] جمیع [illegible]
مسلمان بود [illegible] و آن [illegible] مقصود [illegible]

تقدیم کارهای ... [illegible] ... و نیز و منزلت مسلمانان برای ضعفاء
الیان ... [illegible] ... از تمکاری ان بخواه و هیچ جا
بر ضعفا ... [illegible] ...
[illegible] ... از ... [illegible] ...
نیز ... [illegible] ... از ظلم و ستم ... [illegible] ...
می برد ... [illegible] ...
و در کارها ... [illegible] ...
از ... [illegible] ... غافل ... [illegible] ...
الیان ... [illegible] ... مجور ... [illegible] ...
و ترتیب ... [illegible] ...
تفکت ... [illegible] ...
هر چه ... [illegible] ...
و در ... [illegible] ...
و نصیحه ... [illegible] ... در تمام امور خوب ... [illegible] ...
و ترک ... [illegible] ...
و در ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... یا ابا اسحق علیک بتقوى
الله وخشیته وذمة رسول الله صلى الله علیه وآله لتقومن بحق
الله في عباده ولتؤثرن طاعته على معصیته اذا انا نقلتها من غيري
الیك قبل الکلام نعم قد انا نظر من کنت تهمني ادم على ابابك
فاضعف له التقدمة عبد الله بن طاهر اقره على عمله ولا تهجه فقد
عرفت الذي سلف فیما ... [illegible] ... استعطفه لعلك وخصه
بنجرك فقد عرفت بلاءه وغناءه عن اخیك واسحاق بن ابراهیم فاشرکه
في ذلك فانه اهل له واهل بحبك فقد علمت انه لا بقیة فیهم وان کان

بعضهم

بعضهم یظهر الصیانة لنفسه عبد الوهاب علیك بمن من اهلك فقدمه
علیهم وصیر امرهم الیه وابو عبد الله بن ابي دواد فلا یفارقك واشرکه
في المشورة في کل امرك فانه موضع لذلك منك ولا تتخذن بعدي
وزیرا تلقي الیه شیئا فقد علمت ما نکبني به یحیى بن اکثم في معاملة
الناس وخبث سریرته حتى ابان الله ذلك منه في صحة مني فصرت
الى مفارقته قالیا له غیر راض بما صنع في اموال الله وصدقاته
لا جزاه الله عن الاسلام خیرا وهؤلاء بنو عمك من ولد امیر المؤمنین
علي بن ابي طالب رضي الله عنه فاحسن صحبتهم وتجاوز عن مسیئهم
واقبل من محسنهم وصلاتهم فلا تغفلها في کل سنة عند محلها فان
حقوقهم تجب من وجوه شتى اتقوا الله ربکم حق تقاته ولا
تموتن الا وانتم مسلمون اتقوا الله واعملوا له اتقوا الله في
امورکم کلها استودعك الله ونفسي واستغفر الله مما سلف واستغفر الله
مما کان مني انه کان غفارا فانه لیعلم کیف ندمي على ذنوبي فعلیه
توکلت من عظیمها والیه انیب ولا قوة الا بالله حسبي الله
ونعم الوکیل وصلى الله على محمد نبي الهدى والرحمة ابو اسحق
... [illegible] ... حفظ ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
ثم ... [illegible] ... در تقدیم و توقیر و تعظیم ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

به پیر مقدم و والی بغداد ... ابو علی ... داد که از مجوس و هر که
جدا اهل ... در هر کار ... که بشود ... که دران ... سرای ... آن
و لیکن ... بود ... دیار ... راه ... از ...
و ... الکرم ... بر ... رسید و از ... بسر ... برده
اوالهم و ... خواست و خیال ... بود ... مکشوف داشته
لاجرم از ... حکم داد ... و از ... اطوار ...
بر ... و ... از ... خیر ... و ... این
جامع ... امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب ... توبیخ
و ... از ... دیگر و از ...
و ... در ... آن ... حقوق ...
و ... آن از وجوه ... و ... از ...
... بتقویم ... و ... اسلام و ... آنجا نه ...
حضرت ... از ... و ... راه ...
از ... بر ... از ...
... و از ... از ...
... و ... از ...
به ... و ...
... لا قوة ...

ذکر وفات عبدالله مأمون
و رده الرشید و کیفیت آن

چون ... شدید ... مجلس
... در آن ...
...
... لا یعرف فی هذه ...
...

که اندر ... در میان ... در ... فرق ... چون ...
کلام ... و ... او ... دیار ...
... از آنکه ... از ان عاجز
... و از آن ... و ... ارحم ...
... مبارک ...
... ازان ...
این ... در آن ... از آن ...
... از آن ...
... از ... آن موضع ...
... از ...
و ... تفسیر ...
... از ...
... موضع ...
موضع ... لغت عرب ...
... و ... موضوع ...
... و از ...
...
...
...
... و تفسیر آن ...
احوال ...
...
...
...
... و بر آن ...

سپاه و عظمت و دستگاه و آن شکوه که ابتدا جلال و حشمت او برکمال
رسیده بود فرو گرفته بود و از تمام این جمله را باد بقدر مور عاجز کار ساز
نموده است و آن اشتهار فرزندان بود صفحه ایام بود در سرده
و جزوه دفتر عجیب بعبرت بدید و از کمال اندوه و حسرت و حزن
گفت یا من لایزول ملکه ارحم من زال ملکه این سخن حالی سلطنت و جاه
و حشمت و عظمت شوکت زوال بر آل جلال عزیز رحم و بخشش کن بر
گشته سلطنت او هر قدره بر همه کنه دشوار و زوال دولت کتب اشحاد
گفتند از آن کسی او بود نخواهند آنچه از آن نقد معتصم بر در سرای بود
کلمه نگاه و نو برد تعلق نهم گفته کسی بده بود آمد صدا بلند گو کلمه
گفتن تو نمی‌شود در زمان که فرا از این بود رطوبت آنکه دل بعد حیات
نزد تو کند صدا در این وقت میان برده دارای فرق نزدیکان تو نمی
در این ساعت چشم برگشود و خان بر چشم دل و بزرگ در رخ شده
بود که در یکدم خشم و غضب آنگونه دید بعد از آن تو بر تو
و هیچ کس به دستی او بود آزاری در شود و در بند هر کس او کتاب
و عتاب کند که از هر کار عاجز کسی چشم خود فرو افکند و
این دسته هر دو چشم ملول از رنگ بعد از آن زمانی باز گشته دیگر
زمان لایموت ارحم من یموت و در رحلت برد در تاریخ الکافی مذکور است
که سبب مرگ نفرت آنکه بعد الحال بود و از خلق و آن مجبور سر
دیگر بطور گشتند سبب این بود که هرکه او را نام داشته داد
که دست بر آن میمون و لمس نمود از آن کنده بر دو چهره مینشست از
آن ... بود در حالتی که در صحیح آن خبر با رشید او اکثر بود
برادر ابو اسحاق و ابو احمد با خبر قبر تبر زنیت الکمال مسطور است
که از جمله آنکه بود در حال لب بگشود از بعده او زمردی
برادر بود و دلیل خلافت داد و سبب عزل برادر عباس این بود که
بود شده عباس با خادم خود بر تخت الخلافه موضع برد و ملک هم بدتر

فرد کرده و ملکه انگشتری لبنان و پنج دانگ برکرسی سواد آباد بر کرسی سخن
که صاحب ملکه انگشتری گیرم دار قبر سلطنت نشیند و فرمان اسلام
بود بسته حق کسی نگذارم لاجرم فی الفور او بود از ولیعهد عزل کرده برادر
ابو اسحاق بود ولیعهد خود ساخت راقم حروف گوید این گفتار معتصم از روی فراست بود
الملوک و اسراف بعید است آنکه در احوال بعضی ملوک مسلمانان نیز این رعایت بود
در عقیده داشته است و از سایر خلفا در تبذیر و اتلاف جسور بعد لکن از ملک
شامت بعید اما اگر از حقیقت لاکلام در کل بعید و این ملاحظه بود در حال
خوب نهاد داشته و در اتلاف اموال ایشان حاتم دوران دو آن زمان بعبرا
آنکه برگشته خلافت و سلطنت بعید است و آنکه اهل البیت ادریان البیت
معنی بیرون رفته بر حشمت و اگر بعید نظر کسی بود نیکو کنند جز دلیل نزد حق
جوهری در صحاح اللغة برکیده اعاده بر وزن شداد نوعی از بهار است و از ملوک
او دست و بازو لرزان شود حق را آنها بر نوره بر داین کلام گویند جنسی است
دیگر بود مطلب بود در این باب و ملک آن را اعوه شود آغاز آنجا

بیان مقدار عمر و مدت خلافت
و زمان مرگ و مرض او بود

طبری و ابن اثیر جزری در تاریخ خود نوشته‌اند شب پنجشنبه رجب سال دویست و
بیست هجری کالیره الحال در بغداد رحلت به سر آن گشته و بر مقبره در
عصر روز پنجشنبه تاریخ مذکور وفات نمود و برخی گفته‌اند در ماه اوز و قت کار برد
و مسعودی در مروج الذهب گوید وفات در روز پنجشنبه هیجده شب از ماه رجب سال مذکور
کالیره هجری از کالیه نیز در تکمیله طولانی ابوالفتح بن احمد بن علی الکوفی در
تاریخ اخبار الدول در زمان وفات با نص با طبری و ابن اثیر موافق است و دمیری در
حیوة الحیوان بسبب تاریخ نظرداد بود و نیز مرگ بعض در هشتم رجب و ابن
خلدون بر لکیه نیز از وفات نیز در سنه الحیات کور با معتصم سعید الکه طابق
وفات او میداند از این بعید است و نیز از ایام مطالب ایام ... و در بغداد وفات
حیدر که له وقت نیز در اخبار الدول وفات او نیز بود در روز پنجشنبه و ولی مذکور نوشته

و سیوطی در تاریخ الخلفا همین تاریخ نوشته و [illegible] نورالدین [illegible] چنین گوید
در کتاب نزهة المجالس در وفات او نیز [illegible] سال مذکور [illegible] روز [illegible]
دیگر ابن شاکر در [illegible] الکتب در خواص الوفیات در وفات او نیز بود در سال مذکور
[illegible] روز و ماه [illegible] ابوالفرج [illegible] در مختصر تاریخ الدول
وفات او نیز بود [illegible] از جمادی الاولی سال مذکور [illegible] و در تاریخ الخمیس
شیخ حسین دیاربکری نیز وفات او نیز [illegible] از حبیب السیر مذکور [illegible] و در
زبدة التواریخ نیز [illegible] حبیب السیر [illegible] و در تاریخ [illegible]
[illegible] برادر [illegible] ولایت عهد [illegible]
در سال [illegible] و [illegible] در [illegible] خاتم [illegible]
[illegible] بود در سال مذکور در [illegible] حبیب مذکور [illegible] است و در [illegible] نزهة المجالس
وفات او نیز بود در سال [illegible] و نوزده هم [illegible]
[illegible] و در تاریخ [illegible] نیز وفات او [illegible]
در [illegible] هم [illegible] نوشته اند و مدت عمر [illegible] بود و هشت
سال و زمان خلافتش [illegible] سال و [illegible] ماه و [illegible] روز [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] خلافت [illegible]
و در نزهة المجالس مدت عمر او نیز [illegible] هشت سال و زمان او [illegible]
سال و [illegible] و [illegible] جلال [illegible]
پنجاه و [illegible] مدت خلافتش [illegible] پنجاه [illegible]
[illegible] و در زبدة التواریخ مدت خلافتش [illegible] و پنجاه و
هشت [illegible] روز [illegible] و در تاریخ الخمیس مدت عمر او نیز [illegible]
و ایام خلافتش [illegible] و در [illegible] مختلف [illegible] و در تاریخ
[illegible] مقدار عمر او [illegible] و چند سال و خلافتش [illegible]
از حبیب السیر مذکور [illegible] و در تاریخ الخمیس [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] و خلافتش [illegible]

و در تاریخ الخلفا

و در تاریخ الخلفا [illegible] او نیز بود در سال [illegible] رقم [illegible]
در سال [illegible] و [illegible] مدت عمر او [illegible]
[illegible] و در [illegible] عمر [illegible] و هشت [illegible] و مدت
خلافتش [illegible] سال و پنجاه و [illegible] روز [illegible]
[illegible] سال [illegible] و در [illegible] مدت عمر او [illegible]
[illegible] و [illegible] و هشت [illegible] و [illegible]
[illegible] مدت خلافتش [illegible] سال و پنجاه [illegible] و در [illegible] الدول
[illegible] و پنجاه [illegible] روز [illegible]
مختصر تاریخ الدول [illegible] عمر او [illegible]
و در خواص الوفیات [illegible] ماه و زمان عمر او نیز
[illegible] و [illegible] تاریخ الفی [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] و [illegible] روز [illegible] خطبه [illegible]
[illegible] در [illegible] الاول [illegible]
[illegible] مقدار عمر او [illegible]
[illegible] از عمر [illegible]
[illegible] فارج [illegible]
[illegible] وفات [illegible] از عمر [illegible]
[illegible] خلافت او [illegible] برادر [illegible]
[illegible] و پنجاه [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] خطبه
[illegible] خطبه [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] از مدت خلافت [illegible]
[illegible] مدت خلافتش [illegible] و پنجاه و [illegible] و در تاریخ [illegible]
مدت خلافتش [illegible] و پنجاه و [illegible] روز [illegible]

مکه معظم در ایام ... ساده و این خطبه بخواند ... و ... و لادت ... بود ...
شد ربیع الاول ... و مقام ... بوت ... عمر ... اهل ... مشاهد ... بعد
و خاتمه مذکور ... حجر ... عزه ... که ... عباس ... و برادر ... ابو الحق ... بن ... او
الرشید او بود از ... بوده ... طرسوس ... در ... در ... از ... خاقان
خادم رشید بود ... ابو الحق ... بن ... برادر ... که ...
مردم طرسوس ... بود ... او ... که ... شد و برادر ...
از ... نبود در ... قبر ... مسعودی گفته او ... طرسوس ... دار
مسجد ... در ... تواریخ ... عباس بن ...
او ... طرسوس ... جلفان ... خاقان و خادم رشید بود
دختر ... ابن اثیر نیز ... بود در ... خاقان خادم رشید ... که ...
نیز ... القول ... از ... که ...
در میان ... ازو ... جز ... دلیل ... الخلفا ...
... از اولاد عباس ...
... شده ... و ... از ... چنانکه قبر عبد الله
ابن عباس در طایف ... و قبر برادر ... در ... مدینه ... جعفر ...
عباس در ... و قبر قثم در ... و قبر معبد در زمین افریقیه ...
و ... بغداد ... ابو سعید ... در این شعر ... گفته

هل رأیت النجوم اغنت عن المأمون ... ملکه المأسوی
خلفوه بعرصتی طرسوس مثل ما خلفوا اباه بطوس

و این شعر ... از آن ... در ... نجوم و علم النجوم ...
... بود ... در معجم البلدان ... طرسوس ...
... و ... در ... عجمیه رومیه است
و ... شعر ... فعلول ... علی ... عرب
... و طرسوس از اقلیم رابع است و گفته ... طرسوس بن روم بن ...
سام بن نوح علیه السلام ... طرسوس ... خادم رشید بود در
... کرده

... و ... محمد ... و این شد ... در میان ... و ...
واقع شده است و ... شد ... و ... و ... آورده که
... دروازه ... آن ... که ... شد ... در ... ابو ...
عبد الله بن رشید ... که ... آمد ... در ...
... و ... شد ... و ... محمد ... از
... در معجم البلدان ... و ...

... و ازواج ...
... از ...

در تاریخ الدول ... انواع ... و ...
و ... و لحیه ... بود ... و ...
... و ... جمال ... او بود ... ده ...
و ... لحیه ... و طویل ... و ... بود ...
... سفید ... زرد ...
زعفران ... از ... او ...
... و در ... نفاس ... و ...
... از ازواج ... و ...
... گفته که ...
... مسعودی ... و ...
... ابو جعفر ... ابو عباس ... و ... بود ...
... در ... التواریخ ... که ...
... بود ... بود ... مردم
... در میان ... ابو الحق ... و سلطنه
... خلد ... کرده ... و ...
... ابو ... و از جمله پنج تن ... مذکور
... از ... و از ازواج ... از

بوران بنت حسن بن سهل بن ... داد و ازدواج او ... کردیم [illegible]

از ایامی ... وزیر مامون فضل بن سهل ... مذکور ... در ...

و ... [illegible] ... احمد بن ابی خالد ... ابو جعفر ... [illegible]

... خادم ازکیه ... در زمان ... ابو حنیفه ... [illegible]

فوات الوفیات ... ابو الولید ... [illegible] ... هیثم بن عدی

العوام ویوسف بن عطیه و ابی معاویه الضریر و ... از طبقه ... قراء

... یحیی بن اکثم و جعفر بن ابی ... و ... عبد الله بن طاهر ... از ...

... در علم ... و غالب ... الرابع ... [illegible]

... در علم ... [illegible] ... القرآن ... المخلوق

قرآن ... [illegible] ... و ابو احمد

... [illegible]

بیان ... [illegible]

الرشید ... [illegible]

... [illegible] ... ابو عبد الله الحاکم ...

از ابو احمد ... از ابو جعفر بن ابی عثمان طیالسی ... در

... [illegible] ... در روز عرفه ...

... [illegible] ... تکبیر ... در ...

... لا ایاغوغاء ... ابی القاسم صلی الله علیه و آله ...

... [illegible]

... الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا و سبحان الله ...

بکرة و اصیلا ... [illegible]

براء بن عازب ... رسول صلی الله علیه و آله ...

... قبل ان یصلی فانما هو لحم قدمه ومن ذبح بعد ان یصلی فقد اصاب

السنة الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا بکرة و اصیلا اللهم اصلحنی و

استصلحنی و اصلح علی یدی ... [illegible] ... ابو احمد ...

و ابو احمد ... [illegible]

... ابو الحسن دار قطنی ... [illegible]

و از ... ابو احمد ... [illegible]

... ابو الفضل جعفر بن ... وزیر ... [illegible]

و ابو ... محمد بن عبد الرحمن ... محمد بن عبد الملک ...

... [illegible] ... ثقة ...

... ابو جعفر طیالسی ... [illegible]

خطبه ... [illegible] ... ابو جعفر طیالسی

... یحیی بن معین ... روز جمعه ... یوم عرفه ...

... [illegible]

... [illegible]

... یا اهل ... التکبیر فی ... [illegible]

... ابن عباس ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... العقبة والتکبیر فی ... [illegible]

... ابو القاسم ... احمد بن ابراهیم ...

... [illegible]

المؤمنین رسول خدا صلی الله علیه و آله ... الخلق عیال الله فاحب عباد

الله عز وجل انفعهم لعیاله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... یوسف بن عطیة

... [illegible] ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ...

الخلق عیال الله فاحب عباد الله الی الله انفعهم لعیاله ...

... [illegible]

... یوسف بن عطیة ... [illegible]

... عبد الجبار بن عبد الله ... [illegible]



خدمت مؤمن [illegible]

سید القوم [illegible]

بعضی و همی دیده که آن غلطان شد ، بخشی گفته حالی که رحیم توجه ننمود گفتم [illegible] ام ما فرا از
خانگاه [illegible] و کوزه آب بیاورد گفتم ای امیر المؤمنین از [illegible] قادر بود
نخواهی [illegible] غلای [illegible] افطار [illegible] مولا [illegible] تحمل [illegible]
صورتی که بودم [illegible] از عقبة بن عامر [illegible] رسول صلی الله علیه
و آله فرمود سید القوم خادمهم [illegible]
[illegible]

[illegible]

مذکور داشتند [illegible] نبوت [illegible] ولایت مطلقه [illegible]
فطرت [illegible] در عالم ذر [illegible] و [illegible]
ایمان [illegible] از دلیل نبوت و ولایت [illegible]
[illegible] نبوت [illegible]
[illegible]

[illegible]

متوجه و محض و مرتبه و کفر [illegible] و تمام مواليه عوالم دل [illegible] وجود [illegible]
[illegible] اشتغال [illegible] لایق [illegible]
[illegible] حقیقی و مرتبه کلی [illegible] نظر از کار [illegible] و دفع موانع [illegible]
[illegible] نظر [illegible]
[illegible]
[illegible]
و هم از حقوق ثابته [illegible] عالیه نبوت و ولایت [illegible] علوم و تکالیف [illegible]
[illegible] والله اعلم [illegible]
و احاطه [illegible] نفوس [illegible] اگر [illegible] نخواهیم [illegible]
و تفهیم [illegible] ضلالت [illegible] عالم ترقی و تکالیف [illegible]
جسمی و نفسی [illegible] ارواح مقدسه نورانیه [illegible]
و دلالتیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یوم القیمة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن حسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سید القوم خادمهم [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] فرمود صلی الله علیه و آله فهو مولی القوم منهم [illegible]
[illegible] ابو حذیفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] اذا تزوج الرجل المرأة لدینها
وجمالها کان فیه سداد من عوز [illegible]
[illegible]
[illegible] قول امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
اذا تزوج الرجل المرأة لدینها وجمالها کان فیه سداد من عوز [illegible]
شرح اللغة [illegible] سداد من عوز [illegible]
[illegible]
[illegible] المرأة
الی اهلها [illegible] فاذا خرجت فلتلبس معاوزها [illegible]
[illegible]
[illegible] المعوز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

معنی فرق میان سواد تقبیح [illegible] که هم سواد [illegible] قصد و آنکه در
[illegible] صاحب جراح [illegible] این بیت [illegible] و سواد [illegible]
[illegible] سواد [illegible] که هم [illegible]
شعر از فرزندان عثمان بن عفان است [illegible] این شعر [illegible]

اضاعونی وای فتی اضاعوا لیوم کریهة وسداد ثغر

معنی [illegible] قبح الله من لا ادب له [illegible] سواد [illegible]
[illegible] نیز دارای [illegible] برادران [illegible] نظر [illegible] کسی [illegible]
[illegible] شعر [illegible] فلان [illegible]
[illegible] این شعرا [illegible] حکم بن مروان [illegible]

تقول لي والعيون هاجعة أقم علينا يوما فلم أقم
أي الوجوه انتجعت قلت لها لأي وجه إلا إلى الحكم
متى يقل حاجبا سرادقه هذا ابن هرمى بالباب يبتسم
قد كنت أسلمت فيك مقتبلا هيهات أدخل أعطني سلمي

اسلمت نیز [illegible] مقتبلا آخذا قبلا [illegible] معنی [illegible] از شعر
[illegible] از تمام اشعار عرب [illegible] این شعرا [illegible]

إني وإن كان ابن عمي عاتبا لمزاحم من خلفه ووارئه
ومفيده نصري وإن كان امرأ متزحزحا في أرضه وسمائه
وأكون والي سره وأصونه حتى يحن إلي وقت أدائه
وإذا الحوادث أجحفت بسوامه قرنت صحيحتنا إلى جربائه
وإذا دعا باسمي ليركب مركبا صعبا قعدت له على سيسائه
وإذا أتى من وجهه بطريفة لم أطلع فيما وراء خبائه
وإذا ارتدى ثوبا جميلا لم أقل يا ليت أن علي حسن ردائه

معنی [illegible] شعر از اشعار عرب [illegible] از هر شعر اقنع [illegible] شعرا بن [illegible]

إني امرؤ لم أزل وذاك من الله أديبا أعلم الأدبا
أقيم بالدار ما اطمأنت بي الدار وإن كنت نازحا طربا

لا اجتوي

لا أجتوي خلة الصديق ولا أتبع نفسي شيئا إذا ذهبا
أطلب ما يطلب الكريم من الرزق بنفسي وأجمل الطلبا
إني رأيت الفتى الكريم إذا رغبته في صنيعة رغبا
والعبد لا يطلب العلاء ولا يعطيك شيئا إلا إذا رهبا
مثل الحمار الموقع السوء لا يحسن شيئا إلا إذا ضربا
ولم أجد عروة الخلائق إلا الدين لما اختبرت والحسبا
قد يرزق الخافض المقيم وما شد بعيس رحلا ولا قتبا
ويحرم الرزق ذو المطية والرحل ومن لا يزال مغتربا

معنی این ابیات [illegible] که هم [illegible] نفس آنکه [illegible] خود را
[illegible] افضل از ماده [illegible]
[illegible] که هم [illegible] از [illegible] که هم در [illegible]
[illegible] که هم [illegible] از [illegible] نیکوتر [illegible] علم [illegible]
[illegible] نیکوتر [illegible] در [illegible]
[illegible] فلان [illegible] فلان [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible] لفظ [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] که [illegible] الدراق [illegible]
[illegible] حکایت [illegible] در [illegible]
[illegible] در مجلس [illegible]
[illegible] سواد تقبیح [illegible]
[illegible] سواد [illegible] فرق [illegible]
سواد تقبیح [illegible] سواد [illegible]
[illegible] سواد [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] ابو صالح [illegible]

همگی سخ آمده است از نحمد سخ بپس نگوی بلکه بگو صحیح تجارا از ذهب و فرقه
نیز هر آینه این مرضی بود بر دو میاکنند نیز چنانچه این بیت شعر را
وادا ما الخمر فيها ازبدت   افل الازباد فيها و نصح
ابو حاتم محمد بن [illegible] از صاحب [illegible] کتب صراط و
صقر و سقر [illegible] محمد اگر چنین است تو ابو تالی را هم حروف [illegible]
[illegible] بجمله [illegible] نادره [illegible] از بغداد [illegible]
حضور ابی الحسن بن فرات وزیر [illegible] در هر موضع [illegible]
الشعر [illegible] وزیر [illegible] و [illegible] عربی [illegible]
ومن ملح [illegible] ابی حاتم [illegible] سخ [illegible] آخر [illegible]
و [illegible] باب [illegible] از [illegible] مذکور [illegible] این است
اهر کلمه [illegible] آن [illegible] از این چهار حرف [illegible] طاء و غاء
و عین و قاف [illegible] صراط [illegible] در اطراط
و در [illegible] لکم و در [illegible] و در [illegible] صقیل و [illegible] هذا الکلمه
[illegible] فلکیان در [illegible] ابی الحسن نصر بن محمد بن
[illegible] بصره [illegible] احمد بن [illegible] عالم
[illegible] علم و فقه [illegible]
بصره [illegible] آن عالم [illegible]
[illegible] از مردم بصره [illegible] در [illegible] بحر [illegible]
[illegible]
[illegible] بصره [illegible]
[illegible] بصره [illegible]
[illegible] نجوم
[illegible] این [illegible] عالم
[illegible] حروف [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] نفر [illegible] بجمله [illegible]

[illegible]

رسید از اشرف مشرق زمین ستاره طالع و قوت او که [illegible] و در [illegible]
[illegible] و [illegible] هشت و [illegible] الفوص [illegible]
[illegible] سواد [illegible]
[illegible] در صحاح اللغه [illegible]
[illegible] تمیم [illegible]
[illegible] حرف [illegible] حرف [illegible] از طاء و قاف و [illegible]
[illegible] این حرف [illegible]
و صراط و سراط و الصطت و السطت و صقر و سقر و [illegible] و صقع [illegible]
[illegible] و [illegible] لکم و [illegible] در [illegible]
[illegible] فلک [illegible]
[illegible] در بصره [illegible]
[illegible]
[illegible]
و سواد [illegible] روز [illegible]
[illegible] سواد [illegible] علم [illegible]
در [illegible]
[illegible] اخوان [illegible]
[illegible]
والیوم [illegible] انتهی [illegible] علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ولطایف وظرایف [illegible]
در تاریخ [illegible] و غیرها مذکور است [illegible]

بر شد و بر کمیت امیرالمؤمنین در [illegible]

[illegible] والله ما انزلت شيئا من [illegible]

[illegible] الا وانا [illegible]

شيب العارض واما اليمين فوالله ما ابتليتها ولا اجتنيتها واما

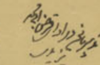
[illegible] فاذا انها تنتظر السفياني حتى تكون من اشياعه [illegible]

على [illegible] منذ بعث الله نبيه من مضر لم تجتمع اثنتان الا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

يا خير اخواني واصحابي ... هذا الطفيلي على الباب

اخبرت ان القوم في لذة ... يصبوا اليها كل اواب

[illegible] ... او اخرجوا الي بعض اترابي

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در عجب [illegible] زینب دختر سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس [illegible]
و این زینب دختر عم منصور بود [illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] الکبری [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از ملاقات زینب مذکوره [illegible]

بان علم مختلفه و ادبیات و حفظ
مأمون [illegible]

حافظه [illegible]

[illegible] مذکور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رحمة الله علیهم [illegible]
[illegible]
[illegible]

تخریج کتب [illegible]

[illegible]
[illegible] خلفای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اللهم علیکم [illegible]
[illegible]
[illegible] علم فلسفه و علم ادب [illegible]
[illegible]
[illegible] بن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] خلفای بنی عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] خلفای بنی عباس [illegible]
[illegible] خلفای بنی عباس [illegible]
[illegible] معویه [illegible] عبدالملک [illegible]
[illegible] معویة بن ابی سفیان [illegible]
[illegible] عبدالملک بن مروان [illegible]
[illegible] حجاج بن یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]

کلمات [illegible]

هر کس بلغمی مزاج باشد البته از این نوع طعام [illegible] و هر کس [illegible] صفراوی [illegible]
طعام نخورد و هر کس سوداوی مزاج [illegible] طعام نخورد [illegible]
نخورد [illegible] ابا جعفر محمد بن الحسن [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
طلب [illegible] علم [illegible]

[illegible]

[illegible] بدانکه [illegible]

[illegible]

و این کتب دلالت نیز دارد بر اینکه کتب ترجمه شده در آن عصر بسیار بوده، بعضی از کتب
و آن السند الکبیر که در عهد منصور و المامون از هند آوردند ترجمه آن امر کرد
و این جمله کتب الملکان در ترجمه آن کتب در علوم عربی نوشته اند بعضی از ایشان
تحریر کرده و جز این کتب از السند هند و جز آن کتب بسیار ترجمه کرده اند
و تعلیم کرده آن تحریر نفیس و از آن کتب تعلیم آن ترغیب فرمود و اما خلفا در عصر
دولت عباسیه در مجالس مباحثه و مناظرت ایشان کوشش شد و از ذلک جمله علما
که علم نجوم را از ایشان گرفته اند و داخل کرده اند و کار در فلک و فلسفه
شعار بر کتب ملکان اطوار و صفوف ارباب تحقیق و تجربه و فلاسفه و ابطال ایشان
جاهد نمودند و این از آن ترک نمودن ایشان از وساوس که قدما داشتند
نقل جسته و از نور دانش طلعت فلک نور ایشان روشن شد و از آن
حمله نمودند تحقیق نفس و ادراک ذات نفس طبقه فحول گردانیده و در این
خایع نمودند بر ... فاسده جهال و ترک ... ادعای اوهام که بود در دست
خلایق و بقاء اخلاق نفس غضبیه و تفاخر بقوای شهوانیه ایشان
زاهد و غیر راغب شده تا جمیع نور علم و معرفت بر ایشان در این علم و افعال
و صنایع و اطوار ایشان نیز و صرف اوقات مکرر در مجالس ایشان
کرده و از جمله در شهر ایشان ... فقیه بود در اسلام
و ... و مفاخرت ... این ... در ... اینکه
... و ... این حوالی ... این صفت بر ... بنفس
دانا در ... و شجاعت بر ... در ... رتبه رسیدند ... هر ...
اقدام ... و ادعای ... بدین ... در شرق ... هر ...
و ... رسیده ... صاحب توضیح ... ایشان علم حکمت
نصایح ... بر ... از ... در ... و ...
الاهه و ... و غریب ... از جمله ... در عهد ... حبش الحاسب
واضع ... بر ... در بغداد ... اول آن مؤلف زیجی
هند ... محقق ... آن ... و این ... حبش الحاسب از ...

شمار منجمین

بود معانات

بسیار معانات رصد و وجوب امتحان نمود در زمان مأمون تألیف نمود که زیج صفیرات
معروف است و دیگر اصول کتب عربیه که در این روزگار بسیار
مشهور است و لیکن بعضی از اینها در این روزگار ... شده اند
و از آن جمله احمد بن کثیر فرغانی صاحب کتاب المدخل الی علم هیئة الافلاک
و این کتاب مختصر بر جامع کتاب بطلمیوس است و مخصوص بلفظ عربی
محاز است و از آن جمله علی بن عیسی اسطرلابی است که در علم نجوم مدار قرار
شهرت عظیم است و از آن جمله محمد بن موسی خوارزمی است مردی که قبل از رصد و جمع
آن زیج اول را در ایام ... و معروف است به زیج هندی و از آن جمله است
ابو معشر که در زمان منصور بود و زمان مأمون و بعضی در زمان ... و مردی فاضل
و وحید زمان بود و در علم الغیب دارای ... بود و از آن جمله یحیی بن ابی منصور است
مردی فاضل و کبیر القدر و در آن اوقات ملازم المأمون بود و در آن زمان
اما مأمون بر رصد کواکب عزیمه ... از علما در این رصد و حلول
... آن ... در ... در بغداد و در کوه قاسیون
دمشق ... اتمام ... ابو معشر منجم ... محمد بن موسی جلیس ... خبر داده
خوارزمی ... یحیی بن ابی منصور ... ابو ... در آن ... ابو
... از ... حضور ... داشتند ... ابو معشر ... خوارزمی
... تحقیق ... دلالت ... شدیم ... ابو ...
... حضور داشتند ... ادعا ... در حضور ... ادعا
... و ... در ... دلالت ...
... اولی دعوی ... بر ... و این ...
... و ... موضع ... درجه ... دقیقه ... ادعا
... دقیقه دقیقه طالع منصور ... در طالع ... در ...
و زهره و عطارد در عقرب ... ابو معشر ... حضور داشتند
... طالع ... صحیح ... را ... در ...
تصحیح آن ... ابو ... عطارد ... لاجرم تصحیح ... ادعا ...

ظهور علم نجوم

برای او صورت احکام و هیلاج و کدخدا برکرده، معنی که چون این نجم [illegible] که طالع [illegible]
انکه عمت دعاوی از مشتری و از تثلیث شمس و تسدیس آن است در صورتی که عکس
نحوس نباشد و این طالع حمل اتفاق افتاده که زحل [illegible] هبوط مشتری است و مقترن
از افق موافقت کرده و نظر داشته در آن حال است این برج [illegible]
نیز [illegible] مشتری است او نیز از تصدیق و تصحیح کرده [illegible] و آنچه میگوید حجت
[illegible] است او از تخمین و تزویق و ضوابط [illegible]
ولیست، معنی این [illegible] انت لله درک [illegible]
[illegible] بخدا [illegible] الله [illegible] ازو و فرمود هیچ [illegible]
بگیم [illegible] در ادعای نبوت [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
در [illegible] در دعوی [illegible] احتجاج [illegible] حجت [illegible]
آن شخص [illegible] آن [illegible] داران [illegible] و از آن [illegible]
[illegible] احتجاج [illegible] این [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] بر [illegible] برگرد [illegible]
[illegible] از [illegible] معجزه [illegible]
[illegible] و عطارد [illegible] عمل [illegible]
[illegible] ادعا [illegible] نوع از [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] آن [illegible] ازو و از دعوی
[illegible] و آن [illegible] رقم و قلم [illegible]
[illegible] و از آن [illegible]
[illegible] علم نجوم اعلم [illegible] ابو معشر که منجم [illegible]
[illegible] ابو معشر نیز میگوید [illegible] آن
[illegible] اهل دعوی [illegible]
زیرا که برج [illegible] و آن [illegible] کوکب [illegible]
نیز [illegible] و عطارد [illegible] از [illegible]

و یحیی

و یحیی بن بطریق الترجمان مولای [illegible] به ترجمه کتب حکمیه امین [illegible]
[illegible] در [illegible] کتب الکلی و معلم فلسفه [illegible]
غالب بود و از جمله [illegible] بود [illegible] در زمین اهواز
[illegible] در فن طب تقدم کرده
[illegible] یوحنا ابن ماسویه و جورجیس بن بختیشوع و [illegible]
[illegible] کلی در علاج
[illegible]
[illegible]
[illegible] جورجیس بن بختیشوع
[illegible] یوحنا بن ماسویه [illegible]
[illegible] از [illegible]
جورجیس [illegible]
[illegible] و هذا المسیح
[illegible] از [illegible]
صحیح دعوت المسیح اقروا فی اذنه آیة الکرسی این [illegible] علیه السلام
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
این بود در یوم الشعانین [illegible]
[illegible] یوحنا بن ماسویه [illegible]
[illegible] الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب الملک
[illegible] از [illegible]
[illegible] یوحنا [illegible] صاحب الملک [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] نجم [illegible]
[illegible] این [illegible]

نخ میکند یعنی صاحب العلم کمی از تیزی نبرد هکذا دوحی فرنجی رسه برده صاحب العلم بود
از این کفاره کردن خشم برانداختن و بوقت سوال از هر کسی نیز را نگفتی صد تازیانه
بی کفته و درد ناک نزد و از حکایت جابر بن حیان کتابی در ده هزار ورق است شود
در هم شکسته دید و سخت کسی بود اهل روزی که غرور ما انگیخته شد و از آن
پس از آن تقسیم و منزله فرود آمد دقیق از سبب سقوط در برنجی کند کشته روز
از خدایتعالی نمی ترسیدم شدم به غلامان ما نیز از خبر با خبر ارقی برسد با دو خبر هم اینجا
کمال خواب اندر ... و این خبر با من بوله و سوء ظن ... احیر برجی تو
بر آن کیکه اخبار ایشان با آنکه عالم حاذقی بیش از خانه بیرون شو حتی این نسخ بجمع
با کتبهم از هر صنف نه در تیپ مذکور دید شد دراجا به کبع اوسوم ترا ابیات
در هر باب ... وزنه در هم قف عن ندا ... خمسه نوادر ... آنکه
راقم حروف فکیه از این کتب ابو معشر بنجم بلخی بود در ذیل مجلد ... مشکوة اللادب مذکور
بود هم در ... بعضی در ... ونیز از اوائل ابی زید حنین
الحق عبادی طبیب مشهور در فن طب ... در علم ... ایوبیان
دارا معروف ... نیز بود که کتاب اقلیدس را از لغت یونان بلغه عرب در آورده بود
کتاب مجسطی را اکثر کتب حکما و اطبا را از زبان یونانی بلغه عربی ترجمه کرد از نجوم
واکر این تعریف ... کتب ... مردم زمان مروج
نوشتند لاجرم هر کتابی که بوده ترتیب فکر ... جز آنکس را ... لغت
عارف بود بکار ... کرد ... از تصنیف دیگر
و مطلع این کتب یونانی را تمام و سالها ... از ... از
اهل ... غایت ... داود بود یونان ...
قبل از اسلام بوده از اولاد یونان بن یافث بن نوح علیه السلام ... حنین نیز ابو یعقوب
الحق بن حنین ... دراز ... کتب ... عربی و معروف ... ونیست ... حق
مروج و کتب حکمت بوده بلغت یونانی بود بلغت عرب ترجمه ... و بسیار
در کتب حکمت و کتاب ارسطاطالیس بود ونیز در مجلد ... مشکوة اللادب مذکور
محمد بن موسی بن شاکر که یکی از سه تن برادر ... حسن بن موسی ... منسوب ... و الحیله

شهرت ... [illegible]

حکایت حنین بن موسی [illegible]

مشهور به حیل و در سیاه ... برادر دیگر احمد دیگر حسن ... بر ... بود
در تحصیل علم قدیمه و کتب اوائل همتی عالی بود و از علماء روم و اهل ... بو ... ند
و مخصوص ... لغه و عجایب حکمیه ... هر ... علم هندسه و جبر ... و
موسیقی و نجوم بر ایشان غلبه داشته و کتابی عجیب در حیل تصنیف نموده مشتمل بر
غرایب و عجیبات و از جمله علوم و ... در ... بالیان ...
و از قوه ... اوایل و اکثر ارباب ... در ... این ... که
... و از ... این امر و این ... بر ایشان و
اصل مطلب این است ... بعلوم اوایل و تحقیق آن ... و در آن
علم دیده ... کره زمین ... و بر ... بر ...
و مجموع ... طرف ... نقطه از
زمین ... ایشان ... کره ارض ... بطرف ... زمین
... این نقطه زمین ... دو ... بر ... جهت
این ... و طول ... علم ... و ...
... کتب اوایل ... بر حقیقت ... مطلب واقف ...
لاجرم از فرزندان موسی بن شاکر از این امر ... مطلب ... و قطع
... این طریق بوده ... در تحقیق ... اوام
... توقف ... اولاد موسی در مقام تحقیق ... و از
... در کدام ... بلاد ... شایان ... ادا
... ایشان ... بقول ... و ...
و ... ایشان ... طرف ... در آن
موضع ... طرف ... بر ... ایشان
ارض ... حد ... احراف ... اساس ...
دجله ... آن ایشان ... در آن ... ب
... ایشان ... سوال بود ... بعوض ...
ارتفاع قطب مذکور در آن بود و این وقت بر ایشان مکشوف ... ارتفاع ... بکدرجه

اقرفقه آدلس آن مقدار بود که شان اندازه نقطه نقطه از زمین بر میان می کند و حت
نقطه نقطه دشمن بیرون و ثلث یک میل معمولی و دانسته هر درجه از درجات
فلک سعید و نقشت میرود ثلث مقابله یکیه پس از آن موضوع پنج اول تو
لو [illegible] نقطه بازشته در میانی بان [illegible] و سور [illegible] خوب اگر [illegible]
[illegible] و بر آن نوع [illegible] دو نصف [illegible] و نقش [illegible]
نقطه [illegible] تا هر جا [illegible] احتمال که نقطه فارغ کشت پس از آن
اخذ ارتفاع نقطه و قطب شمالی و معلوم [illegible] از ارتفاع اول [illegible]
شد ایوقت حساب [illegible] موقوف گشته و اکثر بوده [illegible] تحقق [illegible]
و هر کس دارای علم هیئت [illegible] حقیقت این امر [illegible] معلوم [illegible] از جمله معلومات
اعود درجات [illegible] درجه [illegible] زیرا که فلک [illegible] بتقسیم
[illegible] درجه [illegible] و نقشت درجه [illegible] عود [illegible]
دو نقشت [illegible] اگر حصه هر درجه [illegible] و این جمله [illegible]
[illegible] و این امر را [illegible] تحقیق [illegible] در آن [illegible]
[illegible]
[illegible] در کتب [illegible] اخراج اوایل
[illegible] در موضع دیگر نیز در مقام تحقیق [illegible]
زمین [illegible] زمین [illegible]
[illegible] زمین [illegible] و معلوم [illegible] اکثر [illegible]
علما و حکما و اهل هیئت [illegible] صحیح [illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] عالم [illegible] قصد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علم [illegible]
[illegible] از تخت [illegible]
[illegible]

[illegible] طعام [illegible]
طعام و شراب [illegible] هر کسی [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] بخورد [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] نظرت [illegible]
[illegible] سلطنه [illegible] نظرت و لطف
[illegible] طعام [illegible]
[illegible]
[illegible] عجب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اجتماع [illegible] اجتماع [illegible]
[illegible] سلطنه [illegible]
[illegible] اجتماع [illegible] سلطانی [illegible]
[illegible]
[illegible] عقد و لایت [illegible]
[illegible] و لایت [illegible]
[illegible]

[illegible]

بو سببدن کرکدر که قبول ایزمعیه بو نخوه لیلی اوزی آنکس اباتی [illegible]
[illegible] دفع، نظر بیشه ده [illegible] معلم [illegible] ارفلقه [illegible]
تمام مسلمانلرک اجتماع کلمه [illegible] دره ارک [illegible] جمیز [illegible]
اتیرضا و اتفاق کلمه مسلمانلر اوزرینه [illegible] محقق [illegible] تفرق و تفکر
[illegible] نظر حقیقته [illegible] ونیک تا [illegible] اکر [illegible]
[illegible] فی جمله [illegible] اهل اسلام و [illegible] امور مسلمانان [illegible]
و اطرافنی انتقاض ایکرد [illegible] غلبه لکه و نزاع [illegible]
ضراوه کان [illegible] تعطیل [illegible] لوپها ه اقا [illegible]
[illegible] فی سبیل الله [illegible] اهل [illegible] مسلمانان
[illegible] و [illegible] زنان مردان [illegible]
عبور منقطع [illegible] و دفع ظلم ظالم از مظلوم [illegible] لاجرم [illegible] و [illegible]
و حفاظت [illegible] طرق و [illegible]
[illegible] قبول امر [illegible] قیام [illegible]
[illegible] اجتماع مسلمانان و اتفاق کلمه و رضا [illegible]
[illegible] از مسلمانان [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] اجتماع [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] علیکم [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] تا [illegible]
[illegible] نظلوم [illegible] ظالم [illegible]
مسلمانان [illegible] ولایت [illegible]

الجاعه

الجاعه لکشند ازین کار [illegible] زیرکیم و [illegible] اینوقت [illegible]
[illegible] کف مؤنة هولاء [illegible]
[illegible] تقصیر [illegible] کملا [illegible]
بصلاح و سداد [illegible] راحت [illegible]
[illegible] ابنکونه جواب [illegible]
[illegible] امین [illegible] فضل [illegible]
خلفا [illegible] اتفاق [illegible]
مسلمانان [illegible]
[illegible] و فسق و فجور [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوحمد یحیی [illegible]
اکثم [illegible] حکیم عرب [illegible] فقیه و عالم [illegible]
[illegible] علم [illegible] الادب
[illegible] المعارضه [illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible] اکثم [illegible]
[illegible] قاضی القضاة [illegible]
و کفالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یحیی بن اکثم [illegible] احمد بن ابی دواد [illegible]
[illegible] یحیی بن اکثم [illegible] احمد بن ابی داود
[illegible]
[illegible]

داود [illegible]
احمد بن ابی دواد

این باب ذواد و مجمع ... نه مردی ... از رفضه بگردد از یحیی بن اکثم درین
تجدید کند ... خلقی نکو بوده ... ادب ...
و یحیی بقطانت ... و گفت ای امیر المؤمنین الحقه تو علم ... خلق ...
از ... بن اکثم ... که از ... المؤلفی ... با ...
ازوی بن ... نیکو ... بداد ... و در ... بعد از
نقد ... تو ... و یحیی بیکقع قرآن کلام الله است و هر کس گوید مخلوق است
باید او را توبه داد ... محمد بن منصور گفت ...
... در ... نوشتم بعوض ... متعه حلال است یحیی بن اکثم
... و او را ... آیتی ... قبل ...
... که ... را ... شدیم ...
در حکم ... و تیز ... متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم و علی عهد ابی بکر رضی الله عنه وانا انهی عنهما متعه در زمان رسول
خدا صلی الله علیه و آله ... و ابو بکر رضی الله عنه معمول بود ... را نهی
... از آن متعه نساء است ... عمر بن الخطاب ...
... رضی الله عنه ... از ...
... نکاح ... بجهة ... بن اکثم ... بشارتی ...
... اینه ... حق ... رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
و ابو بکر رضی الله عنه ... رسول خدا و ابو بکر ...
... محمد بن منصور ... گفت ...
در باب عمر بن الخطاب ... است ... از
... یحیی بن اکثم ... از ... تو ...
الاحوال ... از ... شده ...
... کرده ... متعه ...
... زنا ... متعه ...
این ... از ... رسول خدا صلی الله علیه و آله

... اورد ...

در متعه نساء

تعلیم ... قرآن

... در کتاب خدا آیت والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم
او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک
هم العادون ... از آن ... کنیزکان ... ملک یمین ... متعه
... آن زوجه ... از ... میراث برد ... میراث ...
... آن ... یحیی ... امیر
... از ... امیر المؤمنین ... از
عبد الله ... محمد بن حنیفه ... از علی بن ابی طالب ...
... رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ... یحیی بن اکثم ...
... از ... و ...
... امیر المؤمنین ... عمر ...
... آن ... رضی الله عنه ...
استغفار ... یحیی بن اکثم ...
... یحیی ...
ابو ... عظیم ...
... آنکه ... از ... در کتاب ...
... آن ... اکثم ...
... در کتب تواریخ ... است ...
کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وانا انهی عنهما واعاقب علیهما
... متعه نساء ... متعه حج ... آیه
... فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة ... حلال ...
... عمر ...
... ابو بکر ... بود ...
... حلال ...
... رسول خدا ...
... قرآن و تفسیر و تعلیم آن ... یحیی بن اکثم ...

... امیر المؤمنین ... یحیی ...

[illegible]

از حیثیت و عموم دیانت و طمع در دنیا طلب او شیوع ... میکرد ... او بود
[illegible] ... و اتقو و احفظوا و ... [illegible]
[illegible] ... و ... [illegible] ... کرات [illegible]
و نیز در کتاب حیات الاعیان ابن خلکان مذکور است که ابو زکریا یحیی بن زیاد بن
عبد الله بن منظور ... معروف بفراء ... کوفی مولای بنی اسد از تمام علمای کوفه
در علم نحو و لغت و فنون ادب ... بود ... ثعلب ... اگر فراء نبود
عربیت نبود زیرا که فراء علم عربیت را ... و علم نحو ...
[illegible] ... در ایام ... بغداد ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... از ... [illegible]
[illegible] ... و از ... [illegible]
[illegible] ... از نحو ... [illegible]
و ... خلاف ... و نیز ... نجوم و طب ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... فراء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] ... فراء و ... تفسیر قرآن ...
بسوط تصنیف کرد فراء ... [illegible]
و ... [illegible] ... ابی محمد ...
ابن ... معروف به یزید ... ابی عمرو بن العلاء مقری ...
قراءة ... و از ابو عمرو ... جریح ... [illegible]
... از یزید بن منصور بن عبد الله بن یزید حمیری ... رشید ...
[illegible] ... رشید ... [illegible]
[illegible] ... تصنیف ... رشید ... [illegible]
امین و ... [illegible]
مذکور است ... [illegible]
[illegible] ... ابو محمد ... [illegible]
[illegible] ... امیر
المؤمنین ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
دو ... [illegible] ... ابو عبد الله محمد ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

نخواهیم و تو بود بی خبر گذاریم در حکم غایب و در رفته ام ... بطرف [illegible] شده در
شد برد کبریت او حاکم نبود تا زمان معتصم زنده نبود در اوایل معتصم [illegible]
رحمت و در ... که وی [illegible] در ذیل حوادث سال [illegible]
... [illegible] ... اد ... [illegible] مسطور [illegible]
در تاریخ اخبار البرقی مسطور است ... قول بخلق قرآن ظاهر [illegible]
... قرآن مخلوق است و هر کس ... معتقد [illegible]
در زبدة التواریخ در ذیل حوادث سال [illegible]
بردم ... قرآن ... تقدیم دعوت ... از قضاة ... محتاج
هر که ... قرآن مخلوق ... [illegible] ... علیه
... از اعلم علما ... [illegible] ... در قرآن [illegible] گفتند
گفتند قرآن کلام خداست ... مخلوق ... خداوند خالق هر چیز است ...
... قرآن ... [illegible] ... قرآن
مخلوق است ... غیر مخلوق است ... خدا ...
الا الله الخلق والامر ... [illegible]
الی آخر الحکایة در کامل ... [illegible]

یاران او ... عبد الله ...
بن رشید ... [illegible] ... بغداد

در تاریخ الخلفاء و غیر آن ... قرآن ... [illegible]
... [illegible] ... مشهور ...
عالم تشیع ... [illegible] ... علی
... علیهما السلام ... [illegible]
رضا صلوات الله علیه ... [illegible] ...
... [illegible] ... عالم ... [illegible]
... [illegible] ... الوفات
... قرآن ... [illegible]

نخواهیم

نخواهند ... [illegible] ... ترجم [illegible]
تا ... رسول خدا علیه صلوات الله علیهما ... افضل ... مخلوق [illegible]
و فاطمه ... علمای ادیان مختلفه ... افضل ... [illegible]
شده ... [illegible] ... افضل ... علیهم السلام [illegible]
... [illegible] ... مسطور ... [illegible]
در باب قرآن مجید ... اخبار ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
مطابق ... [illegible] ... [illegible]
گویند حالت ... و اطلاعات و بصیرت ... اوایل ... [illegible]
... کتاب تاریخ الخلفاء مسطور است ... [illegible] الجوزی [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... الذی ... الدعاء ... [illegible]
موجب ... [illegible] ... در آن
کتاب ... [illegible] ... ابو محمد ... مسلم ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
تعلیم ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... در آن ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

بر خواهم ... [illegible] ... از فرنجعو ... [illegible] ... کوست ...

[illegible]

... از آن ... [illegible]

[illegible]

إلى ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... امیر المومنین ... [illegible]

[illegible]

بعم دانی ... [illegible]

يا أيها المتبكل ... إن الخطوب لها سرى
ثقة الفتى ... ثقة محللة العرى

[illegible]

بند دختر عتبة ...

نحن بنات

نحن بنات طارق نمشي على النمارق
مشي القطا البارق

این طارق ... [illegible] ... امیر المومنین

طارق ... [illegible]

[illegible]

دالطارق ... امیر المومنین ... [illegible]

[illegible]

یا از راه صواب دور خیال الاول الحق مسطور است ، بعضی یا از آنچه نصاری بوضع بعضی [illegible] در روضات [illegible] در کتب الکنز کتب یونانیه ، بعد از آنکه نصاری در طلب آن کتب بودند آن جمله در تمام کتب [illegible] و از [illegible]
اعیان و علما [illegible] [illegible] و طائفه [illegible] کتب و
[illegible] نوشته و گفته کتب یونان در [illegible] دفن کرده [illegible]
[illegible] نصاری کتب [illegible]
و [illegible] عرب ترجمه کرده [illegible] مشغول [illegible] از ملاحظه آن کتب
حکمیه [illegible] [illegible] در [illegible]
[illegible] دعا [illegible] و مجبور [illegible]
قرآن [illegible] مخلوق [illegible] [illegible]
در جلد اول [illegible] مسطور [illegible]
[illegible]
[illegible]
اللهم [illegible] امیر المؤمنین و [illegible]
[illegible]
یا خیر منتصف [illegible]

تشکوا الیک [illegible] [illegible]
و ابکی [illegible] ظلما [illegible] من الاهل والولد

و در این ابیات از ظلم و جور حاکم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

فی ذلک [illegible] [illegible]
هذا اذان [illegible] [illegible] فی الیوم الذی [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] در این چند شعر [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] بر ای فرض [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] اللهم [illegible]
المؤمنین و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible]
[illegible]
[illegible] حروف [illegible]
[illegible]
[illegible] ظلم [illegible]
[illegible] ظلم و ستم
[illegible]
[illegible] در جلد اول [illegible] مسطور
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و نیز در طرف فسطاط بود که آن باغی بود خراب از جهت رنج و بنفع بود که
ظاهر نشد تا ادب برسد و دهقانان را از آن جهت باید که امیرالمؤمنین
وقتی در بصره بودی و در موصل بودی بود یوم موصلی بهتر بود یا یوم البصره
برای ... خطبه کرد یوم البصره گفت این خطبه بود ... بهتر ... کرد از
صبر دید ویران در عراق و هر یوم ... سازی یوم موصل گفت الحمدلله ... که
و استطاعت ندارم لیکن اگر این ... ولایت ... سلیم ... تا
بر ... این کار ... یکی ... از این ...
ویران ظلم ... مظلوم بود از ظالم ... و امور والی ...
و عمل بود ... رعیت برود ... کار عالم نظام ... ابوالحسن
الاسدی ... جز ... ضعیفه ... غربت
... دیده ام آن مبلغ بود فرعون مصر در زمان حضرت یوسف
صدیق صلوات الله علیه ... بعنوان ... خراج ... و ... اکرم
چهار صد هزار دینار زر مسکوک بود از این جمله ... هزار دینار در ...
عمارت بلاد مانند حفر خلیجها و جسرها و ... و تقویت ... بعوث
... برادر ... اقامت ... در بلدان ...
... ساز نفقات ...
... چهار صد هزار دینار ...
... فرعون ...
جمع ... هزار دینار ... صلات ...
و از آن ... هزار دینار در ... صدقات ...
... از آن ... فقرا ...
... لاجرم ... این اموال بود ...
... فرعون ...
اموال ... بعضی ... و ... فرعون ...
... فرعون ...

و نقش ...

و تفسیر ... که در ... بود و ... طعام ...
و ... در حضور مشغول ... طعام ... فرعون ...
از ... سبب ...
در روز ... سبب ... زمان ... مبلغ ...
... و ...
... هزار دینار از آن اموال ... یوسف صدیق
علیه السلام ... جمع ... حوادث
زمان ... ابواب ... زمین مصر ... ترتیب
... آب ... منازل آن و ... آن ...
و هر وقعه ... زمان ... تمام الازم ... اوان
... قول فرعون مصر ... در قرآن ... ازآن ...
الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی ... و در آن ...
... مصر از تمام سلاطین ... فرعون مصر
... در ... خلیج ...
... خلیج ...
از ... آن ...
... از طرف مشرق ... مغرب ...
... خلیج ... خلیج ...
... اموال ... عظیم ... فرعون
... فرعون ...
...
... اموال ...
... اموال ...
...
...

در خراج مصر فرعون

بیرت ورود حرگسته ملیکه لااکرا الا آنه حمزه رسول الله دکه بث ثواب و عقاب معتقد
دمؤمن بن ودو ملیکه و ام مستطرف مسطور است واوز بامخ در کبیر و ان خطبه
مخوله غالب ابن سمیر بوه کر آب واز مرض برفه که هنداز پس دو آخر
خطبه خوانده هرکس از بر حیدان رسالت دلهوه بهت بزرگه معاواب ۲۷ ام
مردمان بر سور اد افتاد و فساد حال بو مجمعه عشیت برخوا ایده بو
بیان بر ما طایت ادر بو و بر او دهقو
وصلم وحس خلق دهر سالت مرد او

در تاریخ الخلفاء مسطور است اول کسیکه افتاده کعبه بود و باریکه بوشید باخر از شهر
بعو و این کار از ابتدا زمان تا زمان ناصر خلیفه ابراز هشته سه سکه لله
مجموع سکسته د فلان ابر احوال آن فایز ستظم بود و باری زرد بود سر هند
در تاریخ طبری و جزری و سیوطی و غیره مسطور است اعتنش صاحب الحق بن ابو الحق
در دمشق در شهر سنه ما ابو بهم در نال و لیف عمیر با مخ حیدان تلّکه کو ده هزار
ابو الحق معتصم از شاگ حلب رساله نمود معتصم کرد امیر المؤمنین کا زان حال
هست امبراز روز جمعه ده ماه بود و حال میق و این بخ از آن بر هیچ از ملوک و
ایشان ابید در کتب اما معتصم بود پر بطور با رمور در بم بر دو حمل کرده دهی
آن در ایم عبر حمد و احوال عمر حمد فه ده ماه با مخ اسد ما بحر بن اکثم نیک
بود بیرون سر تا پا مال بسیار زان شوم بیعه ما مع و بحر از ومشق بیرون شد
الصحاد را مهر و بیستند و نظر با ل احوال بسته ما ل و هر ما در اسر آن اصار
آن نصیر بیرون بسیار مرحم بود و در کر فتر و این احوال بود بطور بی نکو ایه
لکنه و از آن بود کی و حلب دارستو بلا نها و مهار نار با حر بر دو مهر نفسه
برتبه و حب بود نکس نر بر حسنه و بیدار حب زور بیم بود و باحر حق ترخ و زاده در
نصیبین بو آنه در حمل بر ور بود نمایان د شته بعد مکیه ما نم مقو قط کشته پس نکو
اصحاب و این کار بود بسیار نمود در کشتی بی حلیم نمود مردمان بسیار از کوشه و کنار
همی پر شدند و با تحیه نظاره اهنم در تعجب کویند این دخته ما بود با حق و ثمو وار
ابو محمد بوان بیوه این جماعت وه دا زین عجب بیکران ابر پر نه فایت و توحید مبارک

خواجه بانه

خو شاهیا رنمند و بر اموال بسیار رسانید خورسند کردیم و خویش مقرر اله بود
بر ما که آن گوید اگر حقی کنم برد می نشیم خوانیم بخواهیم از آن محمد بن بزداد بود
بخوله دکن بر آن فلان بقول بار هزار درهم و بر آن فلان بهای مر ان
و از بر آن فلان بهای مبلغ اقم کس را در یکه بو کند با خوار بر بهی کونه ما مول
بر طبقه و طایفه دقله و جبر و اله میداد از آن مبلغ سه صد هزار
هزار درهم و الم بر اد و بر آنکه حق و باز رسانید محبت مجرا از آن فراموش
از روز بود معلق بود و لشکر او بدر عثمانی بیکه جم نیز که ایشان و این بحث
و بر آنکه از چند بار شوم بیام دو دیار بدنام حشم برو حشم دیگر
حشم از دور منعطف شد حشم ها نکر بر وقتی بنظر افتاد بود و نظاره کو برد
پی برکی کعب از ابو محمد از بزشی بقول بار هزار درهم بر نیاه هزار درهم در آن
هیئت رقم کی تا حشم فر بود از میان بر دیلعید و شب بود نی بیرون رفته تا آن
حال بو بر قسم در تاریخ الخلفاء از خطیب مروی است ابو الفضل عبد الله بن صالح
بن در خدمه با منخ شوته نفم و انمش اصلع هوغ منمود و هوغ بود نخوار
با نخم مهور جاسه و اصلع هوغ بنود و جراغ با سواد از خواب بیدار و جهار تقو معه
از علی البهیر بو آب او هیئت لشکر کند ما ما من حیدان علم و بر د با رسم تمه
بر او بود دیگر روز در کنار دجله از بس بر ده مشغول مسواک بود ما در صنواح بیار
ایشان بعوهم در این اثنا کشتی با بر گذشت و هر که آن حامی فرمود ابراز یابود
دو حیم فی حالت دیگرکی بیدار میکند و حلوا ینکه برادر او بود عبد الملک بود
کمراه اخر برافروزان از آن بنوی کشتند بنمود و همه بود بروار ها نکوی بود حامله
شده و مقید نظر ابن برد حیص بیدکه کرم با کتم که جملکی بود از ما مخ الکرم با قم ب
در حضرت بقوت نفم او بود رفت و دو رفت و درو بیکران شد ما باهمی بر انس
دامنی بود و بر کرده تا آوای رفت آن بود بر او نکند در کتب اول ما دعوه این است
اکنون در حق طایفه دوحیص که عوام بودند پس از آن در حق کشته طبقه ثم آن
جماعه بشد بهای نرسیدند تا طبقه لیث را ابو الفضل بر در بی کیع از ما مخ شنید
بیر مود و ارسال آن را اند در توصیف افرام و ضرام بر دشتا هم دیده و بر دیده اقرا ایشان

[illegible]

اجرني فاني قد ظمئت الى الوعد
متى تنجز الوعد المؤكد بالعهد
اعيذك من خلف الملوك وقد ترى
تقطع انفاسي عليك من الوجد
ايبخل فرد الحسن عني بنائل
قليل و قد افردته بهوى فرد

[illegible] عبد الله خير عباده خلقه والله اعلم بالعبد الا انما الامور للناس [illegible] بين الضلالة والرشد [illegible] این شعر است [illegible]

خلاصه

فقدمت الاشياء بعد محمد — ولا زال شمل الملك فيها مبددا
ولا فرح المأمون بالملك بعده — ولا زال في الدنيا طريدا مشردا

این شعر در ازای آن شعر [illegible]

[illegible]

هر وقت او بود در لشکر [illegible]

[illegible]

شکونا الخلیفة اجرائه   علی بن ابی [illegible]

فلقد اده من [illegible]   وصیری فی بقیه شغله

[illegible]

هو الذی [illegible]

[illegible]

انّ من القوم الذین سیوفهم   قتلت اخاک وشرفتک بمقعد

شادوا بذکرک بعد طول خموله   واستنقذوک من الحضیض الاوهد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

يا امير المؤمنين اعذرها يقولون ان تلقى نكالا يمينها

فلا خير في الدنيا ولا راحة بها اذا ما شمال فارقتها يمينها

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اذا لم يكن للمرء في دولة امرئ نصيب ولا حظ تمنى زوالها

وما ذاك من بغض لها غير انه يرجي سواها فهو يهوى انتقالها

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولو كان يستغني عن الشكر ماجدٌ لعزة قدرٍ او علوّ مكانِ
لما امر الله العباد بشكره فقال اشكروا لي ايها الثقلانِ

[illegible]

وهل ينفع الفتيانَ حسنُ وجوههم اذا كانت الاعراض غير حسانِ
فلا تجعل الحسنَ الدليلَ على الفتى فما كل مصقول الحديد يماني

[illegible]

[illegible]

ألم تر أن الله أعطاك سورةً ترى كل ملكٍ دونها يتذبذبُ
لأنك شمسٌ والملوك كواكبٌ إذا طلعت لم يبد منهن كوكبُ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان امر معویه [illegible]

[illegible]

از [illegible] سعودی در مروج الذهب [illegible]

معویة بن ابی سفیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان [illegible] خطب [illegible]

[illegible]

در مروج الذهب [illegible]

[illegible] الحمد لله [illegible] والصلاة علی المصطفی رسول الله [illegible] قال الله تعالی [illegible] ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم [illegible]

[illegible]

هذا وأستغفر الله لي ولكم [illegible] زهر الآداب سطورنده [illegible]

[illegible]

الحمد لله [illegible] لنفسه [illegible] على خلقه أحمده وأستعينه وأومن به وأتوكل عليه وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون أوصيكم عباد الله ونفسي بتقوى الله [illegible] والخوف [illegible] فاتقوا الله عباد الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و نزول القرآن [illegible]

تقول القلوب [illegible]

[illegible] ان الذين كفروا و يصدون عن سبيل الله والمسجد الحرام [illegible]

[illegible] واذكروا الله في ايام معدودات فمن تعجل في يومين فلا اثم عليه ومن تأخر فلا اثم عليه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انقوا الله عباد الله وانتم في مهل بادروا الاجل ولا يغرنكم الامل فكأني بالموت قد نزل فشغلكم ... وحولته عن قصوره واهله ... الكفائه ... وصار الى التراب الخالي بحجره الباب ... والى ما قدم

[illegible]

خطبه

[illegible]

[illegible]

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين

لقد روينا ... صلى الله عليه وآله ...

[illegible]

دعوی ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زد موسی علیه السلام [illegible] خبر [illegible] دست [illegible] بود [illegible]
مرا [illegible] آمیزد [illegible] این کار [illegible]
ملاقات [illegible] تو نیز اگر [illegible]
تو [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
[illegible]
[illegible] تو نیز [illegible]
[illegible] والله [illegible] حکایت [illegible]

بیان [illegible] حکایت [illegible]

[illegible]

[illegible] الذهب [illegible]
[illegible]
نور و ظلمت [illegible]
[illegible]
[illegible] طفیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طفیل [illegible]
[illegible] طفیل [illegible]
طفیل [illegible]
[illegible] طفیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طفیل [illegible]
[illegible]

حکایت [illegible] ماهوه

حکایت طفیل [illegible]

لاجرم

لاجرم در بیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن قول [illegible]
طفیل [illegible] طفیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طفیل [illegible]
[illegible]
[illegible]

بدیدم و در دیده کشیدم و بدرگاه خلوص و دلگشا باز دادم یعنی او لکن خبر تو گفته
تمنای امیر المؤمنین از فرط محبت و مطلقه بجا آکه از احوال و عقاید این جماعت
بر خبر عالم و عارف بهم میبرد لطف هستم آنگاه دستان نواحی بود او آغاز
تا انجام برای یعنی باز نمود بخیال از کفر و ضلال نجنبد و از کس جمهور بخدا
بخدا بنمود لطف بود بعض فرقه و از وی بر از حسب و تمیز این جمهور بود دیده
تا برآن طرز عادی نو گفته باقبال نزد دانم یعنی الا جمهور با مسلمان اله یعنی تمیز
در هر جمهور بود بطرز افراط در تطفل و نهایت اثنی دهند بود نما طرفه
مخصوص یعنی ذکر نمود و از دقت و وقت ابو ابراهیم بن العسکری در الجمهور تو ایشه
نمود تمیز امیر المؤمنین او بود بنجیح و از کس خبر دیگر و در آن او
دیانت و از لطف آنکه تقدیم دادم بر طرفی بزبانم تمیز بجواز ابو ابراهیم محمد ابن
امیر المؤمنین او در برخی شدم دارم لیکن تو دادم و روزان نمود او هرگز لکم و در طلب
مخصوص طرفه و جمع طایفه نعم یعنی بعوض رسیدم در دیگر الطعم طبقه از برای علی ابن قسم
تسلیم بود انور زادان و بر در خاطر نبودیم در رسیدم این برای از آنکه تمیز از بیان از
کتابت از طبقه بر آن که گفتم یعنی که جمیع تمیز خلاف اهل این کسی جانب برای قسم
و در دانا شکل بودیم در این جمع نیز آنکه شدم از آن کتاب کو و نیز در برخی
او هرگز در تمام مرتب عمر تو دارد الفاتحه و تفسیر و فرقی وقت نزد نعم دادم
که بود دار این برای نمود لیکن از برای تکلف و تمیز یکباره دلم فرقه آن لکن ورود
در دیده آن نیز دل گشته از هم جز برکت و بود نو لیکن و تمیز خود آن الطعم در دل
لاف ظاهر و دیگر تمیز و نمود شدم و مقل از هم برخی و از آن لیکن با خاطر
تمیز لکن این کتابی نو آنکه تحویل کرده آن و طعام دادیم و امروز را که آن در انزلی
بنهاده باشد داد و بود عادی نمود اجر بکار بکنیم باز و بهر که او شد فاد مسند و معارضه
نمی نمود در خاطر در این گفتگو نمودیم او دار بر دار که تمیز بنده الوار یعنی از بالا
دانا باید آنکه کتابی خاطر یعنی لکنه این دار بر نو بدیم او بشه گفتم یا کم و لکن آن جمله
گفتم فلان و فلان با به تو بجنبش آدم و خود و دفع ایشان لکم و خاطر لکم کوی بیانم
در کار دادم گفتم خوار شکم ابو فلان عزه الله نزد حسب از دو که بعد از تمیز قدر حجت باشد

الکلمات

آنگاه بالای این بخز کنار برخیم بدر آن راز دیدم و مسرور خود بیقرار تا بشد بی دل بر آن شور
نخوب صاحب منزل با بودید یقین که وقتی از یک راهی و منازل از مهمانان را دیدم که
بر حسب فرمان برگشود و در برتر برای مجلس بنشستند از آن جا امیر المؤمنین
خوان طعام با انواع فنون بسیار لطیف و نظیف بر خوان بود آنگاه الوان طعام
لذیذه حاضر کرد خاطر طعم آنها از بو خرمی آنها داشتم بود با خود گفتم این خوبی ها که
به نخوردم و لذت نبردم آنها با آن که دیدم و اهل و قاسم بود نعمت او حاصل این
خوان طعام تو بر شدند و دست بشستیم و پیر از آن مجلس عیش و فنا دلبند برفتیم
مجلس آراسته بی فند و فرش گسترده بی مثل بدیدیم و صاحب مجلس فرمود تا
با لطف او مرکوب با همی که رخ و طراوت تو بر تر نمود و آورد بردند او شاه بیرون
او در میان جای ما لاله رخی زاهی دیدیم بدرو صاحب سرای آنکه با لطف او دیو جلیه
بود یعنی از آن زاده بی تو الطعام حاضر کرد و شنیدم با الحیا بو نزد و ببست اسی و بر آن گونه
تعجب و عشرت تو برگذشته بود و چند بیست سال از دیار ما که اوان خود شنیدیم و لغز بگفت
مالیه و طراوت بیز بو دوش انوقت لیکن که ناخنش گل در آید و بود و بیند جمله
و بر مسار از دو خاطر شوه تغیر با مدد و بر بو دولت او از بهر آن امام الله نعمه بنشسته برابر
او عموری باد اندر برگ و هم و بر دادن گنار و دار او دار الکرم نو رب دو دانه یعنی
و نیز این تدبیر را در آن جمله را مرافقت داد و آن ظاهر جمیع الکلمه در این سوگ لکن

توهمها طرفی فانام خدها … فصار مکان الوهم من نظری اثر
وصافحها کفی فالم کفها … فمن لمس کفی فی انا ملها عقر
ومرت بقلبی خاطرا فجرحتها … ولم ار شیئا قط یجرحه الفکر

خوان بوح لطافت و ادا دل کوکش نور و صراحت در او هست باید در
کف بنشاندن و فی کف بکف لیس رنج و دل اندر بهشت باید مجرد بشوید
خالی از درد مجروح که اندر گوش نشسته سوگند با خدا آن امیر المؤمنین
هر وقت بیکباره در بیان آمد و از حسن غناء و نهایت موافقت در طرب
انوم دار از آن کسی در این شعر به نغمه در آمد

اشرت الیها هل علمت مودتی … فردت بطرف العین انی علی العهد

نشر

نُحِذتُ مِنَ الدُّنیا رجوعاً بسرّها ... وعادت عن الدنیا [illegible]

[illegible]

[illegible]

الیس عجیباً ان بیننا ... وایاک لا نخلو ولا نتکلم

سوی اعیُن تشکو الهوی بجفونها ... وترجیع احشاء علی النار تضرم

اشارة افواه وغمز حواجب ... وتکسیر اجفان وکف تسلّم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد لله انک لا تذکرینی [illegible]

الی الله اشکو [illegible]

[illegible]

الی

الی الله اشکو انها اجنبیة ... وانی لها بالود ما عشت مکرم

[illegible]

هذا محبّک مطوی علی کمده ... صبّ مدامعه تجری علی جسده

له ید تسأل الرحمن راحته ... مما به وید اخری علی کبده

یا من رأی کلفاً مستهتراً اسفاً ... کانت منیته فی عینه ویده

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] اجماع [illegible]

[illegible] علیک یا امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

در کتاب زینة المجالس [illegible]

[illegible]

کیفیت [illegible] انوشیروان

[illegible]

بر طرف [illegible]

[illegible]

[illegible]

بركرده، بر داده ... [illegible] ... ناقص ... خانه ... [illegible]

تا زمان ... [illegible] ... نوشته ... [illegible]

كه در ... [illegible] ... بر داده ... [illegible]

و ... [illegible] ... انگشتری ... [illegible]

انگشتری ... [illegible] ... از آن ... [illegible]

... [illegible] ...

كه گفتند ... [illegible] ...

انگشتری ... [illegible] ... نوشته ... [illegible]

... [illegible] ...

زن ... [illegible] ... فرزند ... [illegible]

... [illegible] ... فما الحيوة الدنيا

الا متاع الغرور ... [illegible]

... [illegible] ...

خوب ... [illegible] ...

در ... [illegible] ...

رصينه ... [illegible] ... ابو حسن ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... انوشروان عادل ... [illegible]

... [illegible] ... انوشروان ... [illegible]

... [illegible] ... انوشروان ... [illegible]

و ... [illegible] ...

... [illegible] ...

و ... [illegible] ...

... [illegible] ...

تا ... [illegible] ...

[illegible]



بجماعت اطباء و بختیشوع

در کتاب روضة الانوار مسطور است که بختیشوع از اطبای بغداد و طبیبی حاذق



علی … الفتح … ابو … بن … الکتاب … (marginal note, partly illegible)

ارى امة تشن الحاظهم … فمن من يبقهم ساهره

تواجد دنیاه فی وجهه … منافق لیس آخرة

واخر دنیاه یعیبونهم … من خلفه اخرة وافرة

وآلیت قد حاز کلیهما … فقد جمع الدنیا مع الاخرة

ورابع قد ضاع ما بینهم … لیست دنیا ولا اخرة

معنای ابیاتی بو یله مذکور اولدیغی وعظم دنیت ومحمد کرام بر [illegible] ابن شعر لری

ازدر رسیده لیه کفتما ابن العمار دروغ کفته کبر القاضی رسید [illegible]

لکو کماه بوارز محلس برقرار ایلدی دلوار قضا ده اجماعه غالب [illegible]

وابرا بی نعیم ابن شعر یو دو حق بحی ابن اکثم در اعرافی اکن مکتوب نه لقشا [illegible]

یا لیت یحیی لم یلده اکثم … ولم تطاء ارض العراق قدمه

الوط قاض فی العراق نعلمه … ای دواة لم یلقها قلمه

وای شعب لم یلجه ارقمه

راقم حروف لکه ترجمه ابن شعرلری در کلمات شیخ سعدی علیه الرحمه در باب فضیلت [illegible]

واله وا ابن شعر دو ذکر اولان احمد محمد در محلدات نشوة الادب اتمم لوکم

ده فرزندان جهرانش [illegible] لکر لر اهل علی نو تکلم و بلوطه ایکر [illegible] ربیوبه ایکی از

سرا ابن شعر بو یحیی دکر من خلفه ذلکم

یا امین الله لا تسلم … وجم الذئب فی الغنم

ان حاد محرد … شیخ سوء قد اغتلم

بین فخذیه حربة … فی غلاف من الادم

ان رأی ثم غفلة … مجج الیم فی القلم

بجمله سعودی بیکنه اوان روزگار لکوری بو نبوء وجع بولکوت عالیشان

کاکنی و یحی بابو ن بو ستاه ندیم اولشدو ردر ابوره بک دیلکین

تصدی وناقد الامر لکه وک روز باصر دار ذلک محبت کیعه یا الامر کتبه کوتیره ابن شعر

قاضی یری الحد فی الزنا ولا … یری علی من یلوط من باس

قضا عهد دوزن صرمیزن للکن برلالو با کی نر بینه کرکمان لر ابا تو بنری [illegible] ابو نعیم ابن [illegible] شعرکیم

امیرنا یرتشی وحاکمنا … یلوط والرأس شر ما راس

قاضی یری الحد فی الزنا ولا … یری علی من یلوط من باس

ما احسب الجور ینقضی وعلی الامة وال من آل عباس

بو نحیج چو خوبدر شعار اعلم وار لماه بر طقبه و خاتر الی دیر [illegible]

بر تجلیب بو را انکنره بی از اکاه سر بر اد کو وکیعه ابو نفر بو کتب سند نقل

نهنه وحاله ده نزلت و فخر یحی ابن حبوا هر وقعه بقنی بر کتب بر نشیه و بغر

اهر ادیکوی منطقه و کرینه وقیاد و شعر حاکی لکه بواکبر در وده فصل مسکان

قباه ظرز و قلنسوه مورد نردج مکتوب فر بر نشیه وا مراد در کار لواطه

فالی ده مشهور بنده نبوه ما بی مدام لکه اعز بولوه خواه هوا زهور اکننده فیح

هر وقیته بوار شکو سوار شنه ودر ابوراد تبرکه ف بیشه لاحرم قاضی یحیی کلیه

تن بر شکوی بو هر سیمین کفن بر قول و غزل بجهه ریح خار ود دوار رکدلار

برای خو جاری لکه ذطیف و دجه دوباره اکی جنسی بریع بحکوم درحق ابنا نقرر و

معلم دیک اثنه اقر بر کوب آنمر کو بهار رغوب و نزولی اکی سوار ار بطری

الاترا الی منقضی و بوا و جهه ری رغام الحی ث خرد ساری لکس دو ابنه

السخی در حق یحی وانی ل و طوار راد و حی راد غلبان جوران بو ابن شعر بلیک

فلیلوا انظر امستجبن … لا اطرف منظر فعلته غنی

لقاض لیس یقبل فیه الا … ایشکل الحد ملوا المعلمین

والد کل اشعر التمیمی … قلیل نبات شعر العارضین

یقدم دون موقف حاجبیه … بتقدیر جاله وتقبح زنین

یقودهم الی الهیجاء قاض … شدوا الطفل بالرمح الردینی

اذا شهد الوغی فیهم شجاع … تحدل للجبین وللیدین

یقودهم علی علم وحلم … لیوم سلامة لا یوم حین

وسائر الشیخ منجا علیه … بمصر عمه بحجوز الراکبین

تعادرهم الی الاذقان صرعی … وکلهم جریح الخصیتین

وینزر شهر شهد ابن یحیی ابن شعر بو در حق یحیی کیم

وکنا نرجّی ان نری العدل ظاهراً　　فاعقبنا بعد الرجاء قنوط

متی تصلح الدنیا ویصلح اهلها　　وقاضی قضاة المسلمین یلوط

قاضی القضات شمس الدین ابو العباس احمد بن ابراهیم بن خلکان الشافعی
وفیات الاعیان میگوید ابو محمد یحیی بن اکثم بن محمد بن قطن بن سمعان بن مشنج التمیمی الاسیدی
المروزی از فرزندان اکثم بن صیفی حکیم عرب است و مسعودی در مروج الذهب
بعد از حکایتی که مذکور در نسب او یحیی بن اکثم بن ابدال [illegible] از اولاد عوام از قبیله [illegible]
مردی از بنی تمیم است و محمد بن [illegible] و کوه [illegible]
و محمد [illegible] بود و او بود [illegible] مغفور بود [illegible] روان [illegible]
در فقه و فروع و احمد بن [illegible] مصنفات دیگر کتاب التنبیه و در میان او
و ابو سلیمان احمد بن ابی داود مناظرات کثیره است بجمله ابن خلکان میگوید
در قاضی یحیی چیزی او [illegible] نکو [illegible] که [illegible] او نسبت
میدادند منسوب [illegible] و [illegible] لواطه احمد بن حنبل [illegible]
دیگر مردی [illegible] بود و [illegible] بود [illegible] در علم [illegible] از علم دیگر
[illegible] مردی از اهل خراسان [illegible] در [illegible]
[illegible] مناظره [illegible] در [illegible]
[illegible] از احمد بن [illegible] از ابو یحیی [illegible]
در حفظ داود [illegible] علیه السلام [illegible] قاضی [illegible]
و [illegible] خطیب در [illegible] رسید [illegible] حسن و جمال
[illegible] در [illegible] دراکو [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible] شعر گفته

یا ایها الناس من الخیام　　حیاکم الله بالسلام

لم تأتیانی وفی بخوضی　　الی حلال ولا حرام

یحزننی ان وقفتما بی　　ولیس عندی سوی الکلام

دریغ و افسوس [illegible] نوکل [illegible] دیوار [illegible]
[illegible] در [illegible] سهام الی [illegible]

الحفاظ

الحفاظ در دست خوارزم و [illegible] جزیره [illegible] میتوانم سخن گفت
[illegible] او [illegible] گفت [illegible] کلفه [illegible] کرد [illegible]
بجا [illegible] بگذرانید [illegible] قاضی القضاة [illegible]
[illegible] ابن خلکان میگوید [illegible] یحیی بن اکثم [illegible]
سلیمان بن وهب [illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] شعر گفته

انا قوم احتمینا منغضا　　واصبح لی من بهته منجبا

اذا کنت للنجبی والترهات　　فکن ابدا نا [illegible] منتقبا

ولا تطلب الاوصاف للاعتراف　　وتجعل منها فوق [illegible] بها

فتقتل شکلیا وتعشق بالسکا　　ومن کان قاضی المسلمین معذبا

میگوید [illegible] در [illegible] کودکی [illegible] از [illegible]
اندرز [illegible] بوده در [illegible] بود [illegible]
[illegible] و آن [illegible] بود [illegible]
[illegible] زلف [illegible] و [illegible]
[illegible] و قاضی مسلمانان [illegible]
لا [illegible] بوده [illegible] بن [illegible] ابن زیدان کاتب در
حضور قاضی یحیی بن اکثم مشغول [illegible] بود [illegible]
[illegible] در [illegible] مجلس
[illegible] از [illegible] قاضی [illegible]
و [illegible] فهم [illegible] گرد [illegible]
مذکور [illegible] ابن خلکان [illegible] و [illegible] از اشعار [illegible]
[illegible] مذکور [illegible]

ترضی بحی [illegible] سایسها　　ولیس یحی لها [illegible]

یحکم للامرد الغرین علی　　مثل جریر ومثل عباس

ابن خلکان میگوید [illegible] قاضی یحیی بن اکثم [illegible]

[illegible]

در حق علما

[illegible]

[illegible]

کلیه

[illegible]

دوب و دو بهر یک در مقام خود اعجاز لزوم بود، عموماً کتاب ... منقول [illegible]

[illegible]

ابن فهد

ابن فهد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بن نوبخت

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

لی ابن من شئت واکتسب ادبا　　یغنیك محموده عن النسب

ان الفتی من یقول ها انا ذا　　لیس الفتی من یقول کان ابی

[illegible]

[illegible] مجد و کرم [illegible]

وهل ینفع الفتیان حسن وجوههم　　اذا کانت الاعراض غیر حسان

فلا تجعل الحسن الدلیل علی الفتی　　فما کل مصقول الحدید یمانی

[illegible]

[illegible]

انت یا امیر المؤمنین الیوم حق ان نعرض لك بالاستنجاز ونقر بك بالتذکار وانت شاهد علی دعوك لا نأمر [illegible] ایامنا ولا یقدر زمانه ونحن ضعف [illegible] من ان یسول علیك صبر انتظار نعمتك وانت الذی لا یؤده احسان ولا یعجزه کرم فعجل لنا یا امیر المؤمنین ما یزیدك کرما ونزداد به فهما ونتلقاه بالشکر الدائم

[illegible]

[illegible] ابو دلف [illegible]

لیالی تدنی منك بالبشر مجلسی　　ووجهك من ماء البشاشة یقطر

فمن لی بالعین التی کنت مرة　　الی بها فی سالف الدهر تنظر

[illegible] ابو دلف [illegible]

[illegible]

انما الدنیا ابو دلف　　بین بادیه ومحتضره

فاذا ولی ابو دلف　　ولت الدنیا علی اثره

[illegible]

دَعِینی أَجُوبُ الأَرضَ فی طَلَبِ الغِنَی   فَمَا الکَرخُ الدُّنیَا وَلَا النَّاسُ قَاسِمُ

یعنی بگذار تا در صفحهٔ زمین در طلب غنا دوم و توانگری کنم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در دیوبو [illegible]

[illegible]

وٰکاٰنة [illegible]

[illegible]

[illegible]

وکانو کوکب الدلالة [illegible]

[illegible]

و حیاتی

[illegible]

زائدًا لا ينقطع اولاه ولا ينقضي اخراه دائماً ما ل الله يا امير المؤمنين من
اتمام بلائه لديك وحسنه عليك وكفايته ما اولاك واثر علاك وتحصين
ما فاز لك والتمكين من بلاد عدوك ما يمنع به بيضة الاسلام ويوتيك
اهله ويفتح بك حمى الشرك ويجمع لك متباين الالفة ويجزيك في اهل
العناد والضلالة دعوة انه يجمع الاشياء كلها بما يشاء امير المؤمنين حضر
[illegible]

وعلم وخوش [illegible] عجيب [illegible]
[illegible]
فما دي جودك جمعا بابك الوفود يرجون نائلك العتيد فمنهم من
تمت بحرمة ومنهم من يدلي بسالف خدمة وقد اجحف بهم المقام فان
رأى امير المؤمنين ان ينعشهم [illegible] ويحقق ظنهم بطوله فعل [illegible]
[illegible]
احمد بن يوسف [illegible]
في كتب اسمائهم وبين مراتبهم لكل واحد منهم ليصير اليه على قدر استحقاقه
ولا تكدر معروفنا بالمطل والحجاب [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

أنا المذنب الخطّاء والعفو واسع ... ولو لم يكن ذنبٌ لما عُرف العفو

ثملتُ فأبدت منّي الكأس بعض ما ... كرهتَ وما إن يستوي السُّكر والصحو

ولا سيّما إن كنتَ عند خليفةٍ ... وفي مجلسٍ ما إن يجوز به اللغو

فإن تعفُ عنّي ألفِ خطوي واسعاً ... وإلّا يكن عفوٌ فقدر الخطو

[illegible]

[illegible]

[illegible] ثم الله يكلؤك [illegible] وهو أرحم الراحمين [illegible]

فإنّ أخاك من يسعى معك ومن يضرّ نفسه لينفعك ومن إذا صرف الزمان صدعك بدّد شمل نفسه ليجمعك

[illegible]

إلى مغفرة من ربّكم وجنّة عرضها السموات والأرض أعدّت للمتّقين

الذين ينفقون في السرّاء والضرّاء والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله

يحبّ المحسنين

[illegible]

[illegible]

[illegible]

يا اهل عمان السلام عليكم الطول والفرع والجذم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دو دندان از اسب نو [illegible] و دیده [illegible] تیز [illegible] و بالا [illegible] نو ده است در
ملک انقلاب و نمایشهای رنگارنگ کم است امیر المؤمنین به لطف [illegible] رد کرده [illegible]
[illegible] روزگار که بر سر [illegible] و در گرم و [illegible] چشم [illegible] دلی از آنکه [illegible]
[illegible] زلال عیش و عشرت روز و شب [illegible] و آب طبیعی و نکهت [illegible]
[illegible] دها رسیده [illegible] و نعمتهای [illegible] بود [illegible]
[illegible] از آن انعام [illegible]
[illegible] از [illegible] لذت [illegible]
[illegible] بتقوم [illegible] خداوند [illegible] تقوم [illegible]
[illegible] در طاعت تو [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible] نعمتهای [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر [illegible]

پس از این کلمه این شعر بخواند

امیر المؤمنین اتاک رکب | لهم قرب و لیس لهم تلاد
هم الصدر المقدم من قریش | وانت الرأس تتبعه الهواد
لقد طابت بک الدنیا و لونه | وارجو ان یطیب بک المعاد
فکیف ناکم لحظات عین | و کیف یقل سود دار البلاد

[illegible] ابن جعفر نثر و نظم [illegible] کرد و [illegible] محمد بن عبد الله [illegible]

نبشتهٔ طاهر

نبشتهٔ طاهر [illegible] ضیاع او بود [illegible] و نیز در [illegible] مسطور است [illegible]
[illegible] انت السید [illegible] در جواب [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] در جواب می‌گوید [illegible] و در کتاب [illegible]
مسطور است [illegible] عمرو بن مسعده [illegible] کتابی هذا و افاد
امیر المؤمنین علی احسن ما یکون علیه طاعة [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن یوسف [illegible] کاتب
[illegible] سوق الذکر [illegible] عمرو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
علم [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] مکتوب [illegible]
اما بعد فقد قدمنا علی فلان فوجدناه اخذا بالحزم عاملا بالحزم [illegible]
بین رعیته و ساوی فی [illegible] القاصی والدانی [illegible]
منه منزلة الاولاد واذهب ما بینهم من الضغائن والاحقاد و عمر منهم
المساجد الداثرة وافرغهم من عمل الدنیا و شغلهم بعمل الاخرة [illegible]
[illegible] الانباء [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

دلالت خود نموده و دشمن و کینه ور بود از میان اهل بیت پیدا بود و چون چنین بود اهل معمور
[illegible] بود از عمل دنیا فارغ و به عمل آخرت مشغول [illegible]
کلمات این بود [illegible] خیر و نیاز [illegible] یکی [illegible]
از اموال [illegible] بجهت [illegible] از کار [illegible]
[illegible] صبر و [illegible] نماز و نیاز مشغول [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] موسی بن عمران [illegible]
[illegible] موسی بن عمران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معجزات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بخانه و از

بخانه و از [illegible] دلالات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تحقیق القول [illegible]
[illegible]
[illegible] الکلام [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] امیر المؤمنین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فصدّه مجدك قد نقهته الحزم وايقظه العزم فقام في بحر الامور على قدم
التشمير يبري قلما بانبوبه وكيده ويفتها بجزره ومدّه وما اشبه في الحرب
الا بقول العباس بن مرداس او سوار ابن اوفى در [illegible] كرائم ومادم
[illegible] وحفظ الغيب در مجاورت [illegible] مانند [illegible] بر خفقان [illegible]
و [illegible] شده [illegible] فرو رود [illegible] از
[illegible] و برادر [illegible] هر کس در اطاعت تواند [illegible]
[illegible] افزار [illegible] هر کس [illegible] از طرفی [illegible]
[illegible] و [illegible] ملک [illegible]
عزم [illegible] بر [illegible] و عزم [illegible] در تمام امور [illegible]
و [illegible] از عزم و عزم [illegible] و [illegible]
[illegible] در نقض و ابرام امور جمهور [illegible]
[illegible] امور و ضبط [illegible] غفلت [illegible] عزم [illegible]
اعراء و [illegible] بود [illegible] عباس بن [illegible]
[illegible] توانم کو

الرّ على المكتبة الآبائي احتفى [illegible] فيها ام سواها

در میدان کارزار بر کثرت هجوم [illegible] بیک غلام از تنه [illegible] بنام
[illegible] از حضرات [illegible] از فصاحت بیان و طلاقت لسان [illegible] بود [illegible]
[illegible] و كان بالجبل قوما
[illegible] ليوتوا [illegible] لستفظم [illegible] التوالى [illegible]
حقه نجوم المقال در [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] مطلوب [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]

حکایت [illegible] از [illegible]

دنای از

دنای از میوه [illegible] که مردم [illegible] کفتم [illegible]
مردم [illegible] زنان [illegible]
[illegible] مردم [illegible] و از [illegible] آن را
[illegible] از میوه [illegible]
[illegible] راقم حروف [illegible] در [illegible] بین قم و صفاهان
[illegible] فرسنگ [illegible] موسم باران [illegible] در [illegible] میوه
بسیار و مرغوب [illegible] مطلوب [illegible] غالبا [illegible]
[illegible] وکاشان [illegible] کاف [illegible]
[illegible] صفاهان و قم و کاشان [illegible]
[illegible] الف [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] اموال بسیار [illegible]
[illegible] روز [illegible]
و از [illegible] روزی [illegible]
و از [illegible] از آنجا [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] اتفاقا [illegible]
[illegible] از [illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible] ناخوانده [illegible]

حکایت [illegible] ناظره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

المؤمنین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

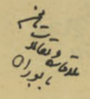
[illegible]

[illegible]

و نیز بنام ما اگر دست یابد مرضی باشم از صورت بیدوخته باز دربود از من بخواهم ما او بود
نیز سلطان جلالت نیلم پس آن ماه هر روز گشته‌ایم در حضور سلطان بود ما ولی
رتبه در حضور الطاف دستور موروثی دارم که هیچ خاطر نبود لکن فرمایش هم تو
مرا نکرد همواره از حس فنای داد به تحریم بوالهوس و در دل کرده عجب هیچ و هوس قرار نه
ما در جنس دیوار و لطف گفتار و نیز رفتار و ادب و از نظر احوال شامل و موقع ما
بودن بی ترجیح داده بود و من یکی از شاگردان او هستم از مخصوصات او هم داد و در عقاید
الحق داد هوش داد کمال او از تمام مردهای عارف‌تر است آن خورشید انوار فلک محبت
کمی غریب ما کفر و خوی طبع است و با صدا و دوام خبردار شده است تا سه روز و
رساخت کردیم و اگر از جمله کم نبود هر خاطر دیگر رسوا شود باور کنم جلیل فراک
من هم خواهم از دریا بهم باشم و همه ذات ترسه اگر بین ما رکنه علام ما فرح داده
حکم مرا لیکن والله فلا اذکره فرمود اگر این کفی ای اوصاف ما نمودن بسیتم تو نیز از
تشخیص او که بیش از این گفتم بودکند بعد از آنکه گفتم ترتیب که آخر گمان خواهد شد
او بود و در آنگاه وقت حرکت در دید و غم منزل خودم و نیز آن گویم ما را
ملاقات از اول بود و از قبل و چیزی شرط بجسم اولیه کسی بود نیز بود
ما در آن بعد از افلیم گشته شده جز در جنس راه شدیم با تو بود بعد از خدمت و تیز در روز او
برفراز کرسی نشسته دیدیم چه بود بعد از آنکه گفته‌ها از مطالعه برفرستم لاولا
از امیرالمومنین بود نه بود ما بسته در خلوت مخصوص خوانیم با خود آنجا بخواهد
حضور دشمن کمال در رجال و در دستان خود بود از بود است نهایت مرد و اجازه نیز نمودند
خوان شود از دنیا فارغ نشده بعد از انجمن از الحق هیچ میراث نگردد گفتم از
مال میراث گفته ملک چگونه ترک کرده آنکه بود تو دنیا بگیرم گفتم از کار
را بر بینه ملک خاکسار بود لطف کار در رابطه بود و تو نیز طاقت صورت نشد
گفتم بود که خدا فرموده در دنیا از نفس هر حکم و در دنیا برخلاف امر تو هر تکلیف شوم
و گوشه ما جلال حکم دید اسم او از خمر و کلام تو جز صدق مقال و لطف حال
کاشتی تخت هم بدانستم ما تو در کمال کثرت مطالبه این امر بود ما لا احد از تو او بود
متوکل شدم و در دل او تو نیکی و خوبی با مسیار نهاد ما گفتم تو بود که بدار ملکو آرای
و اکرام



و اگر این عنوان در دل ما و تجربه کرده‌ام بسنده از فردا گفتم مثال شرط الله رسول دولت
ارجاع فرمود بدولت ای تمت دولت آنگاه با من رخصت و فرمود نیز به خواهم و مجلس ملوک
و لذات مهم بود دادیم و نمود نسبت و عیش و طرب اشتیاق نمودیم لکن با من این
حال و ادراک خاص محفل سلطنت خاطر بانوی بر دل داشت و هم گفتار الحق حال
این دختر بی‌نظیر و چگونه از حال تو برای من توصیف و تشریح کنی و ما از روز تو بود در
مذاکره جمال و اوصاف آن با تو گو در تصاف گذرانیم و هم از حالات و کیفیت
او گرچه به جز دو خواهش با من معروض داشتم که روز شما دل شمایل رنگ است
و من با هم از آنها شعف و گرمی رغبت می‌کنم هنوز آنچه بکام در دیار داشت
و من ملتفتم از آنکه با قیمت و با من در راه تعلق و اضطراب نمود و وقت در رویه تمام
و از آنکه از در کوی قصر هر خسرو آدم و با من وفا هر یک بر جای سعادت و غلامی بود شاید
با ما در بساط بود چون نقد بیگم بنت الامیر ماه عذار به پهلو شدیم به روی جمال رسو
به تعلیم وادیم و گفتم با او و هنگام طلوع فجر بازگشت و با هم دراز کوی در به بهای
منظر باغچه و با من بعینه از آن شدیم و با من ملتفتم و چه حال است
ما در حضرت او لطف نهایت احترام و حالت و اکرام و فرط و محبت از ذکر ایشان فلاحی
و نخوت سلطنت و حیات ملک و قدرت ما در دل نیکو از آن که در حضرت معشوق
فروتنی ما کرده حال ها از تابع فرمایش و با من از ذوق و رغبت و شوق
ملکوت با الا محتاج نیز توضیح به تمام از آن گفتم و یکی از الحق الحاح گفته‌اند که حاضر
گفتم فرا این امر بود و روح و سطح و حسن تعبیر از تو بهتر دانم و کفایت گفتم می حجت
بر جسم با آن تو هم رسیدیم و نظر ما شدیم با زیبای او گیسو در خم ما نیز آن
بسته بسی هر یک دور از خیال نشستیم و کنیزان ما از بالا کشیده و با خود برفراز بام
و کنیز در مجلس در اداره شده با ما بمجلس رسیدیم با من بر آن فراخ و فراز
و آن هیئت و آن آزر و ترتیب هر پیشه و کینه و حیرت و عجب هم را هم بیش از آن
دوبای موضع هم وقت می گشتم نشستم و با من در رتبه فروتر از فرشته و از آن
پس آن جوان نیز و خورشید بی‌نظیر و هوای آن و دیگر و فرشته ستاره نظر و ماه جبین
و سایر مستوره‌ها نیز گشته و سلام از لب بعد نموده بلند و تعظیم کرده و با من نیز



[illegible]

نور سیه بختی وا این کلفی بجز الحق از قره راحجاب ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

عالم معارف و ادبیات ... [illegible]

[illegible]

حکایت عالی حضرت شرط ... [illegible]

... [illegible]

در اعلام ... [illegible] ... عباس ... [illegible]

... روزی ... بمجلس امیر المومنین ... [illegible]

... [illegible]

... امیر المومنین در حفظ ... [illegible]

حکایت ... [illegible]

او بود در ایام

او بود در ایام ... [illegible] ... حکایت ... [illegible]

... از مردم دمشق ... [illegible] ... دمشق ... [illegible]

... مردم دمشق ... [illegible]

... [illegible]

... در دمشق ... [illegible]

دمشق ... [illegible] ... دمشق ... [illegible]

... [illegible]

... از دمشق ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنانکه گفتم هزار دینار و بیک دو جامه و ابو الهیثم گفتم هزار دینار باز زن داده گفت
هزار زر انکه ابو الهیثم بود و نجوم آنجه از بن کیسه ها با آن حاجب گفتم هزار
دینار بستان و بایر آن کتاب جز ابو الهیثم بود که بیو زر بود بسیار و ابو الهیثم بود که
نسخه ای که حاجب بیکی ام از آن نبود که او کار بغداد بسیار دیگر دیه و غاز تمام
در مسجد رفت و خواند کبری در ابیات زمانه و او را کشک در نظر آدم و پس گفت غلام
بگو تا اسب تو بیاورد که بر دلیل شود در خانه در او که صندوقی در آن دیدم باز گفت
در این صندوق اندر شو تا کسی نبیند و من در طلب ابو الهیثم تو را در بود
اینجا حاضر کردم و بدین تو سیاه رنگ ابو الهیثم تا کی تو نوشته و تفحص کنند
و معلم نکند ابو الهیثم بیت بزرگی اندر زد و من در اندر شدن آن صندوق است
و ایشان مینخفتم منتظر گر آن صندوق اندر شور که سه فلقه باز گشتم دیگر بودیم
عمر کرد تا حال صندوق در آنکه آن زن و قوت در صندوق بود نشست
قفل بر نود و حال ها و بود آن صندوق بر سر کسی بر نهم بر فن بر دی هیچ اثر نهم
بیگاه مردمی از در کی بود که نه در او تو و بر صندوق بود باز گفتم تو را بر جای
خانه ای بود چون دراز دیدم و مجلس آراسته و مطربان نو فاسقه و فحش
و طرب و ملاعب دستاع و ابو الهیثم بر در شود و دهل کرد و زر و حصیر در مجلس نشسته
بدیدم یکی را گفتم در نظر خم که گار او بهم ابو الهیثم گفت باده و شتی چون نشستم از اهل
امیرالمؤمنین بر سر سر از آن گفت فراز چهره خوب بود و هم از آن نها بر ده
پس از تسلیم گفتم ابو الهیثم گفت بدین گردد و موافقت کی کوفی از آن تا برسید
را اگر آن تاج بورزم که آن جانی ابو الهیثم آنگاه با ایشان بر داد و ثابت دهد نشستم و تفحص
در بهای صندوق خواهم دو در حال سوی او که داد بکو نشسته و چه عیسی با دیدم و دفع
برایشان و حرفی و چه بزرگی نزد کسی بود و بگفت و او بر سید و دید خشنم با خبر کی که
با ایشان داد تا او تو نوشته باور دارند حاجت طلبیده نود و آن را تا آخر عرضه داشته
و هیچ نوعی نتوانست که دام ملکه بود و از آن زن اثری مکشوف گشته تا ظاهر ابو الهیثم
که نه مستحق بماند و بایر از دوری برسید کمکی جز وجوه خرج وجهات دولت پذیرفته بود
بدو حالت دینار چند داشت ادکر را گفتم حروف که اگر تفتیش و تجسس اهل عالم نمود

و حاجب بود [illegible]

و حاجب بود در سرای او و نان و جعفر ابو زرای را مراد کرده در سرای در نا آنکه ابو الهیثم
و پیش مرا ابله مطلوب وصل شدند این گفتار بر زبان جز از طرف ابو الهیثم
این صدر و نجیب بود نشر و نجابت و لیاقت و بزرگی و دیدار کس تعبیر
و هم در زمینه الکمالی منظور شد او بعد از محمود بن مسعود بود که بزرگ خدمتها بود از
شمه و حاجب جمع و جمیع اولیات بود بزرگ و در بیع کمالات بود که هم در او را هر سو
ساخت تمام و منع و در ترتیب صرف خلاصه آنست که اهالی بی در و از در تو نشستم
و چون بکار نبودت کرد که بدبختی بود از او منع و پیش در کشتی ترکیب که بعد و مردم
آن عربی نشر او را جز بی و نرخ بر او آرا او نه بود جز خدی آن دیوان گشتم
تا ده او دار بود بکوی رسید که بر یک از کسی با آن حضرت لکه بر فی ترجمه کند و از
بیش در عیشه خلاصه گفتم گشته بود باز دانشند پیری بود دیدم در کار در علم ایشان و گرمی
آداب جامه بر دی نیاید با خرد از موری بر باخبر تر همه بر در بیش داد او دادند
و چند بر در عرض کرد حاضر ایشان اکرم طعام بیاوردند با ادب تمام دست بطعام بردند
و لطیف نجود و چون خاص بر داشته با خود گفتم تا جهت من مرا بود در او کشاده است
دو از جهت ملحق شد باز از عرض برایم در حالی که در کار جمع نخوانیم که از جهت مشغول
کردم از او پرسید پیش که صفحه دو داد و گفت دو حال ایشان که تو گفتم بحو که بکار
نیز مهر بیرادی بر آورد و گفت ملحق گشتم او حرف تو بخشی از آن آن بپرسش
بر چند دم و گفتم بلکه بر دی که جز باید بر آن حرف و حشم و جلال و صفت من
از حرف من بپرسی گفتم مردی دبیر سر کمتر دبیری چه نبخ نوع است تو را از کدام جز لفظ
تفهیم از دوری ساخته گفتم ای مرد حال تو ترتیبه راه نشستم و گفتم انواع دبیری هم
نویسندگی و توقیع نگار منتهی اول کاتب شفوع دوم کاتب احکام سوم کاتب معونت
چهارم کاتب رسالت پنجم کاتب جیش و آنکه عارض گفته حاجب زینه الکمالی بعید این
نوع بود و ایشان را لشکر نویس گویند و آنجه حرف که در این نام کاتب جیش
بود لشکر نویس و دبیر لشکر و رئیس الجیش بود لشکر نویس با یک دو وزیر لشکر و کاتب
قوم بود و سوخن و بر دستور وار و امیر بالای او و رئیس الجیش بود وزیر مالیه دو وزیر دفتر

طاهری … مسعود

انواع دبیری

دستور فی شمائل دو حالت حالت الشمائل و نسخه الشمائل و آواره گرداوان دیگر
گونه چه آواره نگار و آواره گرو منظر رساله و رشحالیه و در بعضی جاها است چاپ
انتقال خوانند مگر معرب و آواره در زبان فارسی بعض جا است و کتاب مسعود
نیز در این جا است و کتاب رساله نوشته و در دیگر رسائل و شرح الکتاب بوده در
رسائل و محرر نیز در بعضی الخاص او قدوه ترجمه و شارت بر مبتدا در تست و کتاب
اطعام در جزو کتاب رسائل در او نیست و کتاب اطعام نگار و فهرس او سر شرح
راحة الصدور للسلاطین و دولة عظیم آل داود خان که در عنوان سلاطین ۵۱
ملهای بابوین بر نوشته و از جانب دولة امرا و الیان هند کلها حالیا ملکه عالیه
دردفتر استیفا یا صدارت عظمی و وزارت رسائل بسیار از دارات آنها نوشته و کلام و طغرای
سلطنت یا دولت هند یا والیان بزرگ ملک نیز بر نوشته طغرای دولتیه نوابان
مخصوص است و این نیز بدول الاکثر مربوط است و در سایر اول تر تیاس بنده و علامات
ملحوظ است بجهت آن مردم سر نمکی و هر یک باید در فن انشاء کلام مرد اصناد که
نه هر دو شتا باشد اما کاتب هم علاوه بر اداره دقایق علم شریعت و امور دیوانی سه ولا
و بعیر نیز ثابت معونت به ابر تقادیر حکام فقها و در فن طلایت دفاع
و حادث احیرشی و دوامت هر از سکه راج تقهای خطای دقیق نیز خارج است و کتاب جنسی
باید به لیب تخصیص و مصطلحات و اشیاء و اخبار و قواعد علم در است تیر و آن
عهد از مغز شکسته نشان علما هم در کلیت و تایق تفوق رنج اگر خواهد مختصر
موجز بود و حفظ را نویسد و اگر خواهد فهم و معنی لب ریود و یک لفظ از کی
بالی نیز خواهد گفته که بلفظ اندک و معنی بسیار و معانی مطول بود در کلمات موجز در قلم
آرد و با وجود این فضایل کتاب در قدم مطبوع از عام اقران ممتاز و مشتهر
نیز بر کوی تواند پنجم کدام کتاب رسائل بر تم نمکی دعوی بود بدین باشد
اگر یکی از این نشان نیست دور بود در تکته از جیب در او کوه و این کار در غیبت تو
نیز و تو سوالات آید او بود و قلم او قلم کی لکنت منوی یا او عتاب ظاهر گه باز
نگر آن مکتوب بود با هم مطلوب و قلم مر او را عمر و یکیه بی تفکر کم اما عبارت

فلا یتوثق

و لو یتی بشر نظم نیابد سر نمکی مکشوف اشاره در این شیوه نیز کمال است و آن کتم نیز و مر فلاح
و نوشنیده باز هم نکته اگر قلعه فتح بهادر جست کی است فلوح بر این مقرر دارا جلوه
در این بار شرح نمائی کتم نهایت کار است اگر زمین مربع بر یک عرض تر و طول ضرب
نیم در اکثر مثلث نیز نصف قاعده بود در عطفی ضرب کنم تکسیر حاصل شود و اگر مدور باشد
قطر نیز بود ربع کوانم و نصف از دوران کم تکسیر حاصل بود و تیر بمیع اگر مدور هم
باشد و قطر و محیط آن معلوم باشد بتلاح مختلف الاضلاع یا مستدیر القاعده باشد
حکمی در جواب فرو مانم کرد که کاتب جمع نیز نیست کتم کاتب اعلام بجمع اگر مرد و فرد
نیز وارد و زن البتی بنده یکی بنده و دیگر آزاد از حره دختر داد کو و از بنده پسر
حره پسر بود نیز دو دختر بود کار او بکرا بود و در طلب ارث هر دو آن بجز قاضر اندازند
و دو پسر دعوی کنند باز کوره حکم ایام بوده چه سوال بنویسد و تو کل دیگر بر هم
بنویسی کتم از این دقیقه آگاهی نباد ام از اکثر کاتب جشن و عارض لشکر لطف اگر ادا بود
در جمع اوصاف و هیئت و نکث و اسم و کیفیت مسادی باشند بطور افرق در میان دو
نوال بکم است و اگر کاتب دیوان و نقادین در میان ایشان انقراض است بنویسد از کاغذ
دیگر نیز طلب بالا نگاشته نیز و موجب برای مختلف بر این هم مرا این باید بود در دفتر که نوع
بنویسی افراق نیز در میان هر دو کتم مخرج میان هر دو امر باین تنه فرق کدام نکته
در کتاب مونث هم جمع اکر در نوع سر نکند و آنکه کفته بود آن نیز یکی کمراد است
و رقم جابه جا نیز احوال سرکار دیوان نیز در این سیو متوجه شد و رقم بکر باشکال بر سیره
نیز و آن کو او بوده باشد و حکم آن از تو بر شمرده ثبت هر یک جدید سه ملوکی کتم
مرا نیز بلد بو توانم و شنیده ام سر لکثت از بزرگ خود بود تجرفت ساحت میر بیرد
پیچ از آنها چیزی بود زدان کتم باری تو خود سوال آن کو را جواب بدهی که علم لغت و ادب
سخن او بود از راه علم و دانش بفر مود سر زبان بر گشود و گفت آنکه در لغت نکاح و درهم
لکثر بود در تم آورده آنکه از خیر و شر و نفع و ضرر دو و دنیا و تن و اد و ذکر و در
عالم کون و فساد ظاهر شود همه بتقدیر علیم حکیم است و آنکه در جریده لوح تقدیر مرقوم
تقویم بنوز نکیم جاری شده اگر تحول کاهی کاهی از نه شقابلی چو مکان آراه
بر خلاف رضا نه نیز برتو بی کر کو نامه دنیو بی خاطر در آئینه تصور مالت دا تم

حروف تکبیر در این تقریر و تحریر مستتبع بود به تهنیت دهند جدایی لطف و الطاف بطاری که
هر چند بخواهم بجمله جمیع مادر زن ممتاز هرکس پوری برد زیر کتیر فرزندی و تشدید لحاف قریب
کاف عالم داد بود حسب اظهار آنچه جاری اخبار است معز لک آنها تحقیق ثابت آنها باز بود
جمله مجاب و کدورت انسب بجمله لا اراده تقضیه و لا اتبع للعلم تفضیل المقال
و کیلم بر بید داد اکثر تقی مختلف الاضلاع قائمة الزاویه مستدیر القامة و مقدار
قطر و محیط آن که بر شغوا اجمعین انه بود بر ظاهر که وقوع از آنها به استنباط بود
کدورت میان مادر و پسر و مادر دختر خان است که پسر اوان بود باز شنو باز از
بیخبر شهر یک سکی تر بیش از آن مادر اسب بر ادکتری که لب زیر نیستی النقاش
او بود اعلم نویسید و آن بود البلاد نقاشه بر اصلح نویسید اما بوسه بر صلح بود هم
و هر و صلح پدر دست موضع کیفیت اسم اما بوسه ساقط ارکد هر دست بوسه جنداه
زخم ابوسه دو چه پس از تو ترا از خط دلیذیر و غنه از دم که [illegible] از حلیه علم و
فضل که ترک لازم آمد در خلق بود جولاهه نه از لطائف فریاد دهر پیشنهاد در
آن فن اطلاع کنگ دارم از انکار ما ساز انکار جاری توقع بر ذوق محال میباشد
تو که طالبان و حمزه و مرتضی الاتقیاء اکثر دانشمند وقت و متاع جنده الاتقیا بغیره
بود بخرید و از بغداد در زورق نشسته آهنگ تجارت نمود چون بموضع رسید
که نقرا از زندان بغداد و بگرداند غارت لشکر و بر منهاج بلاد انشد انود بخشنده بر
نخجیر و نسیم به فرسته فرا انفذ بود بر فتح حصه عمرو بن سعد حکیم او بود آتش نفر لائق
و پنج هزار درهم نقد بر او و چون به بصره رسید امور دا علام رأی بود بر دم برد
حوالصلح درآن ایام اکر کفایت ظاهر حصه دفع نکوه دهاز اد نتظم گشته
و عقلا رد انکار بود از بن کوته بخار معلم شد و در دست آورد اینجا اگر صد برسود
بخشد از دریا ها کار رنج شکوه و عاقبت محمود بود و هزار اکبر زبور از خوف ظاهر شد
از دره قیمت معوزات و نیز در آن کتاب مسطور است و در زمان فلان ما بود لطف
بشت عقبا انظار و اطلاع کفر بر ملکت شام استیلا یافته بود عبدالله بن طاهر به حرب
او بفرستاد و بعد از آنکه ما تنا بین الفریقین انجح نزاع اشتعال داشت پس از عذر
از ابن طاهر عبدالله او بود زد باغ فرانکه بر مقدمه بود و غار زد و اکرام شود و بخ

از قهر خلاف

از قهر خلاف بر فرق آمد بسبب ضعف پیری و تن باز و را و بلا گرفته بود الکشت که
لذ لطائف کمی بر دو زر اتن با نیت تا از تو بود و بنیه چه هنر توانند با نصر از بیخ بود
بشنید و کوشش اکر چاپ و نثر مثنوی بود و بنده ا بیخور تن با تا بود علم بنیه
و هم در آن کتاب از ابو عبدالله مسطور است که نکته اندر در مجلس بخور دیم در آن انواع
از انواع اطعمه بیان آمد بر فرمود هر یسه طعامی لذیذ است [illegible] مجلسیان بچونه
اسباب قوت اهل بیت خانه کفته لذ چشم و دهن در اطراف هریسه مواد لشکر است
رنجوری تحتها الانهار داشت و خوان لالا در بود خالی کم فرمود هریسه بر این نحوا اکنم بر او
بطعم او و زبیر بجنبید در مجلس فریاد فرشتم خوان للا انواع اطعمه و خوردنیها کفی
بیخی نهاد بر هریسه امر پرسید بر فرمود هریسه آنجم دار چه نیاورد رخصی لک
معزور لکان اقامتی جمله دوازده برد کنتر ریم نشستان نهاد اندر دهر اما بود
بر یسه ای او برد گیت کمتر آدم صلی علیه السلام فانه قرار یعنی فنی اما بود لعمه بانیز
با تو باش کیم افزار تکلیف با ادم لکم عبرا زان که بجمع از فانه بابت است سپری شود
چه فرار قال فرمود اجتطوا نهاحه اهم شکواز خوان لالا مرغ و دل رحم وار نیز از دو
او هو نیز کتب و مناسب نوشت حمید طوسی از جابران ستمکار و در آن شغل خوردن آن
حجی نزاکت امام حز خوان للار را بود الطرب و شتم از امر ادامه کانه بخواند خوان لالا
تو بوصه تا زبانه زد که سالار لکم ای الامیر از فرج کاه بخوار شده به حمید
تو که شکوه کن بیان باشد ای جن خوان لالا خلیفه هریسه بود زانو لکم تو ادب نیام تا از
تو حرکت نماید در حق نهی را اقم حروف کبیر دفتر از دفتر کایت بعضی عیب بحال کهنه
نوشت ایها القاضی تکلم قد عرانک تفهم قد فیکم ما را بر این سیج کلیم غزالکم
جان بنده غزل خوان لالا نیز بر این زبر خبر است ایام الطلاع ظهور برهانست قرآنی
بسیار دیگر نه فرمود ما موعظه بخ نکرد دست تنها بلکه پیکر نشد سینه آتش است و قیامت
ابر دین در بغداد در لشکر اهر بود اما بکنجشته عرضه دیتر بر از خست داشت امر
برید واد بود از قلاع زیر بر زمین انجمن و علامه آن که او بود از این بلیغ
دهند امر شغ که بر قایس و بر لشکر و بر لشکر عرضه داشت و قضاء الیم اوالو
بر وجه دلخواه این توقیع نمو نه گوش و نیز نوشته لذا دعوی غلامی آبر سنان است

لطایف ... خوارزم

لطایف ... زمیمه

لطیفه ... زنجیر

[illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

و هم در آن کتاب مسطور است که جعفر خان گرد از آن کتاب بیقین نگارش بزرگ می‌آید
قدر فضل بزرگ بود و نوازش و معمور بود بیچ کس از معمران نگاه داشت و از نیز زاد
و رعایا بسیار حشمت عبدالعزیز طائی و موسی بن نصر ادیب و [illegible] سعید فضل بن نصر و
صاحب خادم در آن ایام بود در حق اطاعت وصیت بسیار کرد از آن جز نفع فضل رسانیده
غائب نیز با من نفرستاد، من بجرأت لب بر گشاده و بگفتم که جعفر خان فضل بود
و سبب از حق فضل افزون حشم برای آن فرستاده ازان بیچ کس کدام بگرفتار
آن روز عوض که خداوند هر کرد از آن بر حسب نیک [illegible] بیچ نفرا بیم
و سبب از قتل آن بیگناه مکشوف شد عبدالعزیز طائی آن کس بود که بر آن بود
این جای در میان او کرده ابو ابراهیم نفضل رسانیده، من در حضرت ابو ابراهیم را که
ابو ابراهیم بهانه و سبب از دست آن روز امام خطیب بمراد ناچار کشته و خطیب
بگفت، من تقرب داد ولیکن و ابو ابراهیم از دست کار، در فرستاده فضل تفحص
نمود الحال ابو ابراهیم بود مرضی، من رسانیده شفاعت بخش نکرد، به زیر فرستاده
او زیرا ابو ابراهیم از لکنت بر سر بام کشانیده حیف فرموده بود [illegible]
ابو ابراهیم نکرده دانستم حق بر حکم گفت، المنة لله دادم و از حالت بود مرضی
را من رسانیده بمراد از آن بلطف فهم نیز رضا شدم و بام نیز در فارغ ابو ابراهیم گفت که در
کتب تواریخ مسطور است نوبتی ابن الدار کسری طعام می‌آورد نگاه کرده قطره
آبی از کاسه کام کسری بر کنیزک افتاد در خشم شد و تفحص در قتل آن حیوان
بر قتل حق منع او بود کاسه آن بود که کسری بر کنیزک کرد آن گونه جرات
از آن جاریه بر سید خوف از حوت و از کار تو از آن نمود اگر او نیز سبب
قتل بود بر سر تصدیق بر آن نیز و تو حظ و ظلم منسوب داری و نکوید کسری که او را
حریم بود بکشت اگر در حق کشت نجات یابد از نوبت معمر آن کاسه بر سر بر حکم خطا بود
نشسته بر دهن به جای [illegible] کسری از ابن سخن خوش آمد و از خون او درگذشت
و هنگامی که هر کس جرم کرد از آن چیز بی نشسته که در حق خود و از سخن شیرین
که اینم و منع بیچ علاقه حقیقت جعفر بیم سر خلیفه بود فرمود که در حق خلیفه نیز را از کلمات نیکو
عبدالعزیز که او شفقت خلیفه کوچک گرد و لب بر ساحت با من از سخن نو مرضی باشی از این

مامی [illegible]

حکایت [illegible]

، من او شوا ان [illegible] از زبر که و لشکر امراء حیدر که در تاریخ آل عباس مذکور است حاجب
زینة المجالس مسطور است که یک روز ، من ، نوبت خود که بر درگاه ، در آن حاجب شرطه
و معتمد چند شخص برده آمد که به سیاست و تادیب فرمان و خیر تفحص کرد و ما بیک برده
یک امر که لشکر داره عجب است و از دو از بیکی از ایشان شاه و شاکرد از دیگری شاه و شاکرد
سند را در حرام اندیشیم سبب این شر در حکایت بود که دانم که از شاید ان کشد را امیر و سرور
مملکت کرده کیفیت سلوک هر یک بود خدا می‌باشد که حق که ملک ایشان را دیده که رسانم
، من و بعد الله چنین کنیم ، یکی از ایشان خود کشته مخواهیم خود ایشان ، براد بود را از فلانی صاحب
شرطه دور و حقیقت اقرار او بود ، مرد ان مسلم کرده بر باز رسانیدند که تن امیر با حاکم کرده
شد دید در شهر او خوشه در صفه و بازار بر زمین کنار دست بهین لشکر حاجب صاحب
رسید و آن مجید بر بالای آن بکر است و امیر حاجب شرطه از حرم بیرون آمده باز ایکه و جبر از الدار
و لفظه بخواهد و قرآن بخواند و بیکی در آن وقت که در حی بازی جای بر انداختن
درویش دار بجرد و شوم و حشم شد نماز و نیاز و اوراد و اذکار مشغول بود
حال حاجب با و دو سه روز بین شرطه عوض لگد شب تکفیر بود ورقه له و میگوید مسلمانی دارا
با حق بگشته است و بحیرت و کنار خود اعتراف نمود پیر مسلمان از ان تعجب کنم لا حول
و لا قوة الا بالله مشاید بر دل اقرار کند او بود خاطر که جز به هنگام او به رفته بود
معلوم نمیشه این دولت حجت سلطانی آنکه بر حسب صلاح بود و بیدار و سعی
بیدار بیشتر یکی از خاطر رسیده ایها الامیر این جوان بجرم خود معترف است امیر ایشان
بدون نصیحت طوعی حاصل یکی از آنکه خبر بیند تو حاکم براهت این خبر در ابن
کوشش دارد آنکه او دیوان آدم کرده تو حکم کند ایها الامیر بود و کس
شیطانی و موجب نقص ذات کار او را فرمود اگر امروز بر تیغ قصاص سر از تن
او را شود از آن بکر به او بیرون دم از آتش شعله در لفظ امیر لطف
نیز عفو فرمود او این جوان رسانید بر اقرار ترغیب و تحریض بلیغ کرد
جوان بجواب افزود و رسم از آن فرمود دیده حیران سخن بلطف و
و تقریر دلپذیر او را رها داد و آن جوان از دل و جان از سر جان برخاست و رقص کنان با تقصیر
نماز شتابان و جز تقصیر بی‌بهره رسید پیر سائر کنار او بود و آنجا بعض بزبان فرمود

بازندان بان فرستوم تا زنهار میکردم بر این جماعت اثبات محبت نشود اما گاه بازار این
اقدام نکند و آن کفش بعد کسی از اطلاع با حال امیر صاحبان تکونم برخی و از آغاز
تا انجام مجمع [illegible] یکی بود فانی امیر حاجب شرط میکرد در محفل که بزاد نبود اشه نیز ۹
شده [illegible] از سر بر زبان اکابر لطف بازار آمده جبین بر خاک و بر
چشم سرخ که از دیوار این آثار خشم [illegible] غضب بیدار کنم با علاوه آن رای آدمی
کمتر امروز بیکس سواد [illegible] حاجب مرتبه از وی بنیاد آورده [illegible]
و بهبودی از بازار با دولت فرستوده آن [illegible] بر هر جا خشم خیز نظر [illegible]
[illegible] عصیان و طغیان در هر جا [illegible] بر دیگر سوی آن نوجوان
[illegible] تا زبانه [illegible] جانبی از [illegible]
[illegible] از آن صحبت بسیار [illegible] در [illegible] بر او کار [illegible]
و میدانم [illegible] انوار ادب [illegible] از لحظه [illegible] از اهل مجلس آمده
[illegible] شفاعت لکن بقبول [illegible] و یکی از [illegible] گفته [illegible]
خلیفه این حکایت [illegible] ندیم [illegible] فلاح [illegible]
[illegible] من گفت [illegible] از این [illegible] مال [illegible]
[illegible] دو [illegible] دشمن [illegible]
[illegible] هر کار [illegible] عقل و سلیقه [illegible]
[illegible] در [illegible] جزو [illegible] و طابق النعل بالنعل [illegible]
[illegible] و [illegible] خلیفت [illegible]
[illegible] نمی [illegible] خواه [illegible]
آن [illegible] در [illegible] جنایت [illegible]
[illegible] و [illegible] بزندان [illegible]
[illegible] آن [illegible] محقق [illegible] و تحقیق [illegible]
[illegible] از حکم [illegible] موجب [illegible]
[illegible] و شفاعت [illegible] مردم [illegible]
و وساطت [illegible]

واگر بر طریقت ملوک سه عرفیه معمول [illegible] باری در آن [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] برای بقای حکومت و دوام امارت و عموم [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] شرع مطهر [illegible]
[illegible] شرع [illegible] مطلوب [illegible] مجموعات [illegible]
[illegible] مجموعه [illegible] و از [illegible]
[illegible] از [illegible] در رایت
این بنده حقیر [illegible] الم [illegible]
[illegible] آن [illegible] وجوه [illegible]
[illegible] طمع [illegible]
[illegible] از [illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] و حفظ [illegible] و اعتبار [illegible]
[illegible] این بنده [illegible] مجموعه [illegible]
[illegible] مجموعه [illegible]
[illegible] غلط [illegible] آن [illegible]
بنده [illegible] مجرم [illegible] بنده حقیر [illegible]
[illegible] ترک [illegible] بنده
[illegible] عظام [illegible] الله
[illegible] و [illegible]
[illegible] خاص [illegible]
[illegible] آن [illegible] بنده [illegible]
[illegible] آزاد [illegible] ایزد [illegible]
[illegible] طلب [illegible]
[illegible] اگر [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]

[illegible]

تمام شد

[illegible]

ودر این روزها در طلب معونت [illegible] که نصیب شده والا دانسته [illegible]
[illegible] گفتم عوض او نبوده بود این حرفها [illegible]
[illegible] وسر [illegible] و مدینه و [illegible] و مادرم اگر
[illegible] گفتم [illegible] قبول [illegible] اگر در
[illegible] این معرفت [illegible] الا که [illegible]
و مرا آدم [illegible] خدا [illegible] آن بنده خدا اخلاق
[illegible] درجه [illegible] درجه [illegible] اگر [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] ادراک [illegible] الله [illegible] گفتم [illegible]
[illegible]
[illegible] خدا رحم [illegible]
والله طلب او از [illegible] ادعای [illegible] ادعای [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] قبول نوشتن [illegible] جعفر [illegible] عالم
[illegible] قبول نوشتم لکن [illegible]
[illegible] محمود بیک [illegible] غلغله [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
حکم [illegible] حکم [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] زمان [illegible]
طلب ظهور حضرت صاحب العصر [illegible] شوند
و خدا [illegible]
الله [illegible] خدا [illegible] ادراک [illegible]
معلوم [illegible]
[illegible]
[illegible] محمود بیک [illegible]

دوستعلی خان

دوستعلی خان و [illegible] محمود بیک [illegible] از طعام [illegible]
[illegible] دعا [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] مشغول
ذمه او [illegible] خداوندا توفیق بده [illegible]
[illegible] محمود بیک [illegible]
[illegible] از حسن اتفاق [illegible] از دلالت [illegible]
جناب [illegible] الله [illegible] محمود بیک [illegible] رضوان [illegible]
خداوند [illegible] محمود بیک را از [illegible] دشمنان دین مبین [illegible]
[illegible] محمود [illegible] متعلقه [illegible]
[illegible]
[illegible] محمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این مصیبت [illegible]
عالم [illegible] قیامت [illegible] صراط و میزان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گوشه‌ای هر وقت در دار وجود است الباقی عند التلاقی بزرگ الملاقات بقالب نرگس
والله یعلم انی ابغ البدر ولا یبتغ البدر کاتب حروف مقدر الالحاح المومنی
ملا عبدالنبی امام جماعه و خطیب امت سرخوش بعلم و در خوش دعا مرتبه
و جناب آزادی بود که نو بهتر زهور بمنزل و تیر آب و گل داخل ظلم‌ها را آز
ها به نخوانده هر چه زده باشد دیده و هر چه دیر برگوی زده و دخیل بعود دو دست
بجز این نامه با این نگاه نو خیزان را مجموعه رسیده داد در دو دخول از خالق
بر جا سه گلاه بر زمین از چشم وجه دراز کوچک تحقیق اخبار تعجب کنم و نسب
بر سیدم داد که بخوانم و سؤال کنم هیچ غم نامه نو بنده جا دو کتب فدا
رحم کنی باجر لله حاکم والداک رحم نرگس این حالها یا آن‌ها بزرگ فرناهر له
بگیرد با بیخ نرگس گشته در هر صورت نگه دارد نو بنده فلان و دعوا اجازه
رفتن بجانب ولایت دو دولت به بیاد آه هرگز و عادت آن کرد و از
حرکت با زدا بود دو دار بقالب آفتاد فور احال آدم و برسوم و حقوق
بود بدو چشم فتحی فعلا کاین نور دو عالم و با زدل باشم نوشتم و خواهم
لکم دادم ع الغفور ترجمی و طلق الثانی نامه مجموعه یک دو روز خواهد آید
و با اجازه برحمت منزل رسد و هر فالی هر بار جو دکان نور کنند فی
و تمام خبر مراد للملامت تو نیک خلاف خبر کوچک بر سد و در جمعت فرات کلام
دار فکر و فکور گاه آید با اهل و عیال محبت و از دنیای او در دیده کار و خطاب کرده
نظاره نه هست و دنیا و مرغم است و مرحمت کاری درکار اوراد باتمام خدمت معمور
شوم عزیزان را تا جرئی را به نصف چشم بر لهم و تدبیر مراد در ده‌ها بهر یا هم که
بوده بالفات مراد من کرده بخیر خدا فی معرفت القاضی خبر و خبر الامور
اوسا را گفته عزیز دوانی حتی تا بجوده صحیفه و خطر خیر راهی نوشته بوده
او صد وسط رکن نور تاجر بیا جزو آنکه داد بنزد عالم قبول نوشته آمد
و به دوری و عده بود اهتمام طول و شعار انها گفته بودند از جای خود سیار
زن یا قهر الحق طول دارد تا آنکه فرستم بهمه ایشان تا آیام دور شد لو
حالیه کشیده دوام خط اثری او بخود نوشته را او دری فرح بمطالعه بر دو حج

آنکاه

آنگاه کلاه از سر منگنه جامه بر تن چاک چاک و برفالک افلاک رفتند بر سر مزد دیوار
از روی بر سر کرده و هم خود را بر زمین بزند و از گوارا خود دو صد و چه بر آید تنقار
میخورد هر چند که نفی او بود نصیحت میکرد و میگفت از تو کار این بزرگ زاده نامی مرد
مردم بود مجموعه و طلب ایمان کرده و دیوان نکرد تعجب میکرد از مرگ لیلت و مهدی شده است
این بود توانگر و نیز دوشیزه نوکر این یاد خواهد بجای رضا مندی طلب بر دم بود حاکم است
و مشغول ذمه تا نه است در دو آب گفته بود از هم حاکم است از هم مامور دیوان
از این باب که نعمت است خدا را بخواه استغفار میکنیم و در آن کتب امامی عاشورا نعمتی دیوانه
کوچک خبر میگوید و در وضو خانه میرود و هم از خانه از روضه نیز لیلان و توکل
بسیار طالب هر گونه مسکن بود بر گونه‌ای در دیگر از آن بود با به جز بستر بدرگاه بالا
و استغفار وزاری و استغاثه میبرد این بر کاه آن خواب بر در و چهره و صحبت آن
بیدار و سرور میکنند و میکشید دو خواب نکو نورانی بود بدوم هر دو غم مخور اسئول
باجرت است ای برادر بر حق تو غم خواره باشی اگر این بخت همه را دریافت
و بیدار شدم و شکر آن هم نمودم زیرا که اگر احمق باشم از آن بهتر است که مشغول ذمه
و مغلوب کم گفته کلام حکمت آنچه هست از فرعون و خواجه هم بود پاس بودن
کمتر ای ایستاد با تعجب زیرا که بر خواب خفته است اگر از خواب صحیح باشد
دیده است از تاخیر در اثر حالت خود و خواب بود و معروف است از آن کوچک دو دلیل او
بجوید تا جزو نوشته قاصر خصوص بقدر تا جزو دید مطلب بود بایست و ترجمه
که در خواب بنوشته دو جا باشد و جمال مجمع خواب بود دیدم و خواهم نمایم
او مشغول ذمه فرستم و ممنون آن خلعت حال او را هم نوشتم و این امانت صرف
و نوشته تا رسید و موجب مرتبه کرد آنچه بر سر بست تا و باطن تا فرامنه
تا بود نور بر نهنده خبر سرشته مرد چون خواب مجموعه رسید همه مرحوم
و نزدیک شده ای که به داد و دلالت بر دو تا آواز فی تنها گفته آقای آزادی با جنسی
خواب شد حاضر داد و طلب را برسانند آنچه گفته است دو مشغول به ملاح بیرون در قطع
داد و گفت ای دنیا را کار بی فهم آنکه بود منهم الکافی با فهم نتوانسته بفهمند در
این که نوشته است نزد بهشت خبر آنکه شده مرد مشهور این است او ذوق کریم آن مرد هم از

گرشت پر هند و فرید را آن دنیا از تو بقالب تمام محبت او [illegible] را او در خانه وزیر
[illegible] نطفه برگون [illegible] یک نقمه تان رضا را و [illegible] خدا [illegible] خودم [illegible]
[illegible] سفر [illegible] به [illegible] و [illegible] و با [illegible]
نصف این وجه [illegible] ازین [illegible] طور [illegible]
[illegible] جز [illegible] درصدد [illegible]
[illegible] جواب [illegible] شد و [illegible] از چند روز [illegible]
[illegible]
[illegible] دور [illegible] المجالس مسطور است که [illegible] در خلوتی [illegible]
[illegible] از هر [illegible] روایت [illegible] از [illegible]
[illegible] اگر [illegible] و نعمت [illegible] بسیار [illegible] و دینار
[illegible] از [illegible] اگر [illegible]
[illegible] در دنیا [illegible]
[illegible] و اموال [illegible] الکنون [illegible]
تصرف [illegible] در طریق اسراف و اتلاف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دارد

[illegible]

[illegible]
[illegible] اموال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اموال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] المجالس مسطور است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

آدمیه بهمه معلم کفیده نام بود از کینت تیز نمی‌کرد بود آنگاه بر سبیل طیبات شکست
مردی فقیه باشم و در علم فقه زحمت بسیار کشیده‌ام خلیفه از غرض مسئله‌ای انکار
نمی بر علم لغت و فقه بهتر لغت با هم فرمود اگر مردی بگوید نصف بیع فروشم
و مشتری بگوید بود و فقر قبا داده بود زیرا بنویسد جنس زاده بجا ماه
بگوید شب هیچکند و بر ده بگیرم یک بار داد بگو رسانیده بود آن بر بایع آ
با مشتری آمد دو تا بر سبیل اخلاق بر ناخن بر این انواع آنگاه بر برادر
گفته دید بر بایع که نه بر مشتری نگفته دلیل حجت کجا از این اتمه ما فروشنده
خریدار بود خبر دار کند تحقیق دو کس آن گوید تهمه لازم نشد بر آن ما خریدار
بدار بر در شرط با سوار را از کف نگرفته زیان آن بر دامان زد با فرد هم راه
از جمله فقه و دو را علم او تحفه برد با من قلعه نفقه نمی داد و دادیوار
دفع اشکالات منکر عارضه با انگوانه و فرمود آنکس صحت نخجر بر بر معلم شد
و وزه کان گفته لذت بر کرد بر او تا این از آن شنیده گفته و جلاد نکند بر حکم
بر مکر بر این داد بود و در سوار حاضر که سر کشته بر رافع حروف کند باید بالطبع
دلیل در از باشد در حق دلالت داد بود که از وده و کجاه کرده با جمود
بود از مردی یا حق طبیعه عوض ز بنویسد او را به بیش فرکون بر دم بلند بالا از
رفته جمله ای گذشته باشد با دراز با بقا این با گوش بزرگ لیکن زبانی
گذشته زیاد از تو فرخ دیگران داشته بر یا بره قدم کهن و لکت با بیخ
بر زمین تا بر ای با ابروان بوسته داشته بر با زیاد از حد جمله ای فربه بر با کوهک
کلفتی از حق و تمول و سخاوت بعض منیه برخی میرزا حسینخان مصباح الملک
پسر مرحوم حاجی میرزا مسعود وزیر امور دول خارجه دولت علیه آنجناب مادر شاه
بیگم مشهور به ضیاء السلطنه و همشیره مرحوم محمود شاه از والی مرحوم خاقان مغفور فتحعلی شاه
و حسن و جمالی از خورشید های آرا در تمام ممالک خیای خوش و مسلمان بعد صاحب
میرزا حسینخان مصباح الملک به سمت نیابت اول وزارت امور خارجه مقرر و دارای
فضل و علم و هنر و تصانیف شریفه و اخلاق حمیده بود با این همه امسال در وزارت
امور خارجه مشغول خدمت بود و این خانه دان را هوش و عموت کامل داشته و نویش

از طرف دولت

از طرف دولت علیه به سبب اینجا بر دادن و تولد کرد در مصر می‌گذرانید و چند سالی هم فرقه
نفوذ برادر اکبر انجم فاجر میرزا حسن خان نائب الوزاره نیز مردی با کمال و دانشمند
و بالکل در زبان و اخلاق مسعود بود که این شخص در طهران وفات کرد و از ان
مرحوم پدر و مسعود در کمالات در سن دو ابنی کمال عقل و حاجی علم و حسن اخلاق ممتاز
و در دولت خارجه بیست سال و نیز چندی بود در امور خارجه سر افراز اند
کاهی از مکاتیبه این بود انوار شوم بجمله مصباح الملک مرحوم یک روز برای این
بنده در طی مجلسه حکایت کرده که مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرما بود اید
آن مرحوم اقامتگاه دو شب در از داشت و قرب یک از یاران ذات از جناب آن
الکوچر آدمی بود مردم سر خود به جور و آب بود از دیده بگذرانند
و آب در آنجا با ما و قوام ترد در حضور مرحوم بقطع فرمود آنکه مرحوم
فرمود با شکر قدرت کلاه داد این حق آنها بود که نشست دیگر گرد تمام قربان
دراز است مرحوم بخندید و آن دلیل ذوق طبع نو به لیست به اصلاح اهل التحقیق
و از این قبیل در طی کتب بنابر این حکایات به اتمام رسید و نیز در آن کتب بگوید که
ادعای تعیین از مرو معرفه دادگاه سیاهی در بر گوشه و زبان و مسکن و مسکن
نیز اینجا و هیچ در تحقیق و تجسس بر آمدم اگر کفی بخرید با دیگر می‌گفته
در باب شعب عوض با من بر سید یک از آن تیز را دو حکایت کرده با جمع دو مجلد
نشسته بودیم و از هر گونه سخن در جایی فرمود آسیاب نیست با ما بعد گفت امروز خلیفه
فلان بود ادب کرد و در حق فلان انعام برادری از عقوبت او از فوام است آن
فلان هم بنیاد در طلب زیاد داد و برادر خلیفه بود با من از دو بر سید او
الان امروز در مسجد حتی نقش طی آن گفت یک لقمه با من فرمود شعر تو جست بدرد
این بار بنهم با من گفت نائب تحقیق و جای تو آن که از وی دلکه انجمن کبری
و از کنار جو شید و بیان آوردن تو با بود ملک و تمام مملکت مکار با برای
محمود را بود و یکی نائب بگو و تو اول بود که توضیح کنی دیگران برخی از طور توجه بزبان یاد در
پایان حکایات با من با الکه نیز بعد
و برخی حکایات متفرقه دیگر

حکایات منتخبه

[illegible]

در کتاب زینة المجالس مسطور است [illegible]

[illegible]

شکه آورده بود که از ملکت خزران و نبیره خاقان و محمد بن سلیمان و ابو دلف و غیر ایشان و جلیل ابن
الحسن ابو بکر و امثال این کثیره احتمال دارد غرض من از نوشتن این مرحله قوت دراز مخصوص از
شکسته دینار دانه خلعت لکه واهی در اکثر دیگری این یاقوت بود رشید بطرف ... یک
دینار بخرید جز این بلبلها بها داده بود انگونه یاقوت چندین کرور دینار ارزش دارد که چه
چند دینار معمول ... یاقوت محمد بن هاشم بن عبد الملک بن مروان بود ابو جعفر منصور
مخصوص برابر دراز یاقوت ... اعدل داشت ... بود دولت ... خلوت ...
بر از یاقوت خاصه آخرین خلفای بنی فاطمه مصر دراز و چندین مثقال وزن آن
بود و آنها که در ... آن ... امر ... و بر چندین کرور بسیار بهای ...
در ذیل مجلد ... مشکوة الادب ... دیدم و کذلک غیر ذلک در کتب تواریخ ...
... اکثر ... آن کتاب بطور ... در آن کتاب بطور ... افغانی ...
اگر چه ... بود ... زینت ... است بعضی ... در ... بعد ... شد
بود ... و عقل ... در ایام ... الیب ... باز ... جلیله خان
... روز ... بر فلان ... بر آمده ... از خواص ... در حضور
در ... بعضی ... بلند ... و سوار بسیار ... بر سید این ... اکثر
که ... شده ... که دزد ... ابدالاه ... شد ... بود
بود ... باره ... آمده ... سوار ... آراسته ... در ... از
بعضی ... بنیح ... سوار بود از ... که ... سلطنت ... توجهات
بسیار است از این ... در ... از جانب ... در حضور
... هر ... و در ... این ... شفقت ... لا ... فغف
... ثبت ... و معارف ... آمده ... از ... اکبر ...
... بر ... درآید ... و در ... بیکر ... چیز ...
... آن ... زمان ... رعیت ... سلطان ... خلفا ...
... تفوق ... رعیت ... خواب ... انکه ... طمع
داران ... نمود ... غلامان ... بر ... و هم از آن ...
... رعیت ... در ... و هم در اکنون بجز ...

[illegible]

در نکو ... و در از روز ... بود که ... میخواهد از ... تا ... از وقت ... ملک
امروز ... بازگشتن ... امروز ... در این ... ظاهر ... بود که ... گاه ... مالیت
... بود ... و اولوش ... بر ... تو بخشیدم ... و ...
... مصداق النجاة ... الصدق ... در این ... و نیز در زینة المجالس ... فرح ...
شده مسطور است که محمد بن ... مروان ... که فاقان ... بود ... سکه ... بود
... از ... و ... در ... گر ... از ... باری ... و
قوم ... بر طاقت ... در مقام ... و ... نهانی ... رد
بر جالت ... از ... در ... از ...
... آگاه شد ... و ... و ... در ... لا اجم
از ... و حسن بن سهل و ... در ... مبلغ ... بیار
... در ... تمام ... و ... از ... ...
... فاکان ... و ... تو ... نمیخواد ... از ...
... مبلغ ... بر ... این ... از ... این ... بود ...
... در این ... نوشته ام ... بود ... بداد ...
... در آن نظر ... تو بخشیدم احمد بن ابی خالد
... صلاح در آن است ... از ... قرض ... نفوذ ... بود ...
... این مبلغ ... و ... در ...
... ازم ... و ... این مبلغ ... بخشیدم ... بار ... ...
... راقم حروف ... در این ... و ... دیده ... از ...
... آن ... و ... در ... و ...
... بخشی ... و هم چنین بخشیدن ... اعظم خلفا ... و ... عباسی
و ... و وزراء و ... و ... و ... و ... و ...
... در این کتب مذکور ... ام و این ... دستها
... این ... از ... این مبلغ ... در ... و ... چگونه ...
... دینار ... آن ... در ... حج ... مذکور ... مقالی

جگر ادام بود

[illegible]

آنکه فرخ سود دیوان و کام ملکان و دیگران خنده بعد از شنیدن این حال [illegible]
[illegible]

حکایت [illegible] ابو [illegible] زیادی

[illegible]

بانم عزم آن [illegible] ناگاه از درگاه خبر رسید [illegible]
[illegible]

نوشت چشم در خواب بهم نبرد تا اذان صبح آمد و فرمود که ابوجعفر [illegible]
پس بیدار شدم و [illegible] پس بخواب باز رفتم [illegible]
[illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] بیدار [illegible]
[illegible] دینار [illegible]
[illegible] درهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] درهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

موقوف به وقت دیگر [illegible] از [illegible] محروم نباشد چنانکه در ذیل خبر
[illegible] امام رضا علیه السلام نیز [illegible] علم بتعلیق [illegible] الامور
[illegible] کلام و مقالات

بعضی از مکالمات ابوجعفر [illegible]

در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید [illegible] اذا انکرت من عقلک
شیئا فاقتعه [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
الآخرة [illegible] الدنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بحق انصاف تقریر این صاحب نظر عارفان است که ثابت دقایق نکته [illegible]
بهمچو نحو دیگر آنقدر بنوازند و برادر شک برند یا دعوی همسری بهم
خواهر لیلی که مگر دل کشی برآمد برنیامد از آب و گل برمهند مردم [illegible]
زمره کاو دختر که نعت کتب سادی وارسته از هر طبقه و هر صنف جنگلی بر
نقلان دستانها و بانسه بلیغه فصیح از که تر عذار و نثر و نظم خلوت را بجمله
[illegible] این جهان هنده و عنده و قرب این حرف که [illegible]
عجبت آن مطلوبه ما هر یک کلمه نقاش و کلمه نوازش بی علم و عاقل
که این را از حیله [illegible] ره لبنه نوشته [illegible] عالی فرزند
[illegible] را دارای داکرم [illegible] غلیم هسته انتم را این جمع کرده
از نظر رنگ تعلق پذیرد آفریده تواند بلند نظر [illegible] حقیقی نسبت
[illegible] این کنج محنت آباد که مجود در [illegible] از جان سست کند را این عجوز
عروسی [illegible] داماد که والجنة للمتقین والنار للملحدین سابقوا الی مغفرة
من ربکم وجنة عرضها کعرض السماوات والارض پس معلوم شد اولاد علیهم السلام
[illegible] مصطفوی و مرتضوی [illegible] خدا یافته [illegible] و نفس مطلوب و مرغوب
[illegible] راه یافته دریافته و [illegible] تفصیلی ساخته و از که فانی و کنف دنیا
و بی بها و [illegible] موجبات عجیب در افتاده [illegible]
[illegible] شد و برای از عقل و [illegible] و حسن فرجام [illegible]
[illegible] شد و رضوان و نوال [illegible] جاویدان [illegible] از کمال این [illegible]
متاع آن عاجز [illegible]
[illegible] الفقیر عبد الرحیم والکتبه [illegible]
و کوثر [illegible]
ولا خطر [illegible]
[illegible] عقل نفیس [illegible]
[illegible] علیهم السلام این [illegible]
این معنی [illegible]

معتقد

معتقد بر [illegible] حب دنیا و [illegible] دنیا و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الدنیا [illegible]
[illegible] کل شیء الا القلب فی [illegible] الشر والترض للحمام [illegible]
[illegible]
[illegible] اقر الحب ما استطعت فان لم [illegible]
[illegible] فی آخر النهار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الحیلة فی الامر اذا اقبل ان یدبر واذا ادبر ان یقبل [illegible]
[illegible]
[illegible] هذا جسم لولا انه عدم وهذا
[illegible] لولا انه [illegible] وهذا سرور لولا انه غرور وهذا [illegible]
[illegible] سلطنه [illegible]
[illegible]
[illegible] الحیوة الدنیا الا متاع الغرور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] للقلوب [illegible]
[illegible] الحسنات [illegible] الی [illegible]
[illegible] القلوب [illegible]

و همیشه این فرح و حالی بر دهد و بار زوال نوزد و خلق [illegible] و اشته انوار [illegible] دیده [illegible]
و گلزار [illegible] روان [illegible] سواد [illegible] که تخم [illegible] درد دل [illegible]
محبت بر [illegible] مودت [illegible] و [illegible] مردوف [illegible] و فضل [illegible]
و در [illegible] ابرار [illegible] الاحرار [illegible]
و [illegible] بمنزله رفیع و جاه منیع و از [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] محبت قلوب [illegible] ساده ان ابن الدنیا
الذی یتجافی عن الآخرة الی الدنیا و ان الدنیا دار الخلود الواسع لمن لا یشبع منه
بمنزلة طعام علی قرابة اف للبخل لو کان طریقا ما سلکته ولو کان قمیصا ما
لبسته [illegible] مردمان [illegible] در دنیا [illegible] مخلوق [illegible] در [illegible]
و [illegible] صفت [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در آن راه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] از قول [illegible] عقل [illegible]

قضی الهوی ثم [illegible] قلوبنا [illegible] اعلاء [illegible]

[illegible]
[illegible] خانه [illegible] اذا امتحن
اللبیب تکشفت له عن عدو فی ثیاب صدیق [illegible] الا کل حی
هالک وابن هالک وذو نسب فی الهالکین عریق [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] خط [illegible]
[illegible] بلیغ [illegible]
و لکن [illegible] نفعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سطور [illegible]
[illegible] ان تصغی الی استماع قول
الشعاة فانه ما سعی رجل برجل الا انحط من قدره عندی ما لا
یتلافی ابدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الا انهم احذق ما یکونون احوج ما یکون الی الله تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]

[illegible]

اللهم إنك مولاي   فما ترضاه أرضاه

وما تهوى من الأمر   فإني أنا أهواه

لك الله على ذلك   لك الحمد لك الله

[illegible] ... ما لا ينبغي للمسلمين أن ينظروا فيه ... [illegible]

اشعار نفس

کلمات نفیس درباره علم و عالم

[illegible] ... فقد يشتغل بغير الأهم من الشيء علماً وليس بعلم

فإن كان هذا أردت فوجهه الذي ذكرت ولو قلت إنك أن تعلم لا تدرك غوره ولا يسبر قعره ولا تبلغ غايته ولا تستقصى أصوله ولا تضبط أجزاؤه صدقت فإن كان الأمر كذلك فابدأ بالأهم فالأهم والأوكد فالأوكد بالفرض قبل النفل يكن ذلك عدلاً قصداً ومنهجاً جميلاً فقد قال بعض الحكماء لست أطلب العلم طمعاً في غايته والوقوف على نهايته ولكن التماساً لما لا يسع جهله

[illegible]

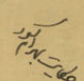
یعنی مصحف بوده که علی جمع کرده نوشته و اول آن بسم الله الرحمن الرحیم بود فانظروا الرحم
لان الیمین لا تعتبر ذلک چه و موقوف داشته اند در آن بخلاف [illegible] ظاهر یعنی
لفظ [illegible] نوشته است و نیز در مطلع اول عقد الفرید فقره از عبد الملک [illegible] در صفحه
یعنی سائر لکن یعنی یاد فرمود ان العدول من عولکم ابو العباس وقد کان [illegible]
با وصفیه ثم اعتنی الاخبار بخلاف ذلک ابو العباس در صفحه [illegible]
اخبر بر خلاف آنکه ربیع الملک گفته از امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] بر خلاف آن خبر [illegible]
[illegible]
در صفحه [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
و هم در آن [illegible] احمد بن یوسف کاتب [illegible]
بصره [illegible]
مرد از [illegible] بصره [illegible]
مخصوص [illegible] احمد بن یوسف [illegible] مناظره [illegible]
احمد در آن مجلس محفوظ [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
صدقات [illegible]
و الله [illegible] عز و جل [illegible] و منهم من یلمزک فی الصدقات
فان اعطوا منها رضوا وان لم یعطوا منها اذا هم یسخطون [illegible]
[illegible]
[illegible]
و هم در [illegible] سعید بن مسلم [illegible] لولا اشکر الله
تعالی الا علی حسن البلاء من امیر المؤمنین من [illegible]
الی [illegible] لقد کان فی ذلک اعظم الوحشة و ارفع ما توجبه الحرمة
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] لان امیر المؤمنین

یجب عذرک

یجب عذرک من حسن الانهام اذا حدثت و حسن الفهم اذا حدثت ما لم یجد
عنده اهل من یحیی فانک لتستقصی حدیثی و تقف عند مقاطع کلامی و تخبر
بما کنت اغفلته منه زیرا که امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
که [illegible]
[illegible]
الفرد [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین اذا تعاهدت جواهر النفوس
المتقاطعة بوصل المشاکلة انبعثت منها لمحة نور تستضیء بها نواظر
الاعضاء فتحرک لاشراقها طبایع الحیوة فتصور من ذلک خلق هی للنفس
متصل بجواهرها تسمی الحب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
هو جلیس ممتنع و صاحب مالک مذاهبه غامضة و احکامه جاریة ملک
الابدان و ارواحها و القلوب و خواطرها و العقول و آرائها قد اعطی عنان
طاعتها و قوة تصریفها [illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

بگذشت ... [illegible] ... در کتاب احوال حضرت امام رضا علیه السلام در ذیل ... [illegible]

اقوال ... [illegible] ... شروع ... [illegible]

... [illegible] ... حسن ... [illegible]

[illegible]

... امیر المؤمنین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

يا موسى إن الملأ يأتمرون بك ليقتلوك فاخرج إني لك من الناصحين

[illegible]

... [illegible] ... مجلس ... [illegible]

[illegible]

... إن النفس لتمل الراحة

كما تمل التعب ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دراین وقت [illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و تمثل الحمد لله الذي لم تر هنا تك في وجهك لقد هنأت نفسي قبل ان

اراك ولئن فقدت ابنا فلقد اعتضت ابنا خلفه ولا اخر من

اعتياض بمثلك ولا تكلف [illegible] لا [illegible] منك فانا اسأل الله اجرا

على ما افقده وامتاعا بما وهب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] في الماء البارد ثلاثة خصال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

به جمع نعمة الدنيا والآخرة [illegible] لا يجتمعان [illegible]

[illegible] الرجل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امور الدنيا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ما لو الشقيق على شقيقه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باشد تعزیز همت عالی و علو نفس خاضر در بره مقهور شدن برای و ظالم افتاده باشد چه بر او علامت ضعف و شکست و علامت بی طبع دنفس است و خاضر در بره عاجز و مقهور رحم علیه دلیل ظالم و بر جهالت عاجز و مقهور و [illegible] کتاب از سعید بن مسلم روایت امام فرمود که لو ودّت ان أهل الخير عرفوا رأيي في العفو ليذهب عنهم الخوف و مخاصّ السرور إلى قلوبهم کلمه فرمود در عفو

گفته است مراد ام آنجا از رای و سلیقه من در امر عفو و گذشته برانند و بست تا هم از [illegible] مرده [illegible] و بر دور [illegible] لیاد رسالت هم در آن کتاب از جابر بن محمد [illegible] روایت [illegible] فرمود که غلبة الحجة احبّ إليّ من غلبة القدرة لانّ غلبة القدرة تزول بزوالها و غلبة الحجة لا يزيلها شيء کلمه فرمود در غلبه حجت

چیزی که حجت در آن از غلبه قدرت محبوب تر که زیرا که غلبه [illegible] قدرت باشد [illegible] قدرت از میان رود غلبه نیز بر [illegible] غلبه از [illegible] برهان و حجت هیچ [illegible] نیز [illegible] قدرت غلبه کند چیز [illegible] برهان و حق نیست و در دلها باذعان و تصدیق [illegible] مجبور باشد به [illegible] بود [illegible] قدرت برد [illegible] غلبه نیز برود لکن غلبه از [illegible] و دلیل و برهان [illegible] تصدیق [illegible] دیگر بود و اگر هرگونه [illegible] در کار بود در لذ [illegible] هم بسیار کرده باطل [illegible] بشد و عتیق [illegible] فرمود [illegible] من لم یحمد اخاه علی حسن النیة لم یشکره علی جمیل الفعل کلمه فرمود در حسن نیت

بر حسن نیت [illegible] نکند [illegible] شکر کردار نیکو [illegible] اوّل العدل ان یعدل الرجل فی بطانته ثم الذین یلونهم حتی یبلغ الی الطبقة السفلی کلمه فرمود در عدل [illegible]

ترجمه [illegible] از [illegible] فرمود که ما اقبح الملاحة بالسلطان و اقبح من ذلک الفجر من القضاة قبل التفهم و اقبح منه سخافة الفقهاء بالدین و اقبح منه البخل بالاغنیاء و المزاح بالشیوخ و الکسل بالشباب و الجبن بالمقاتل

[illegible] سلطان [illegible] بود [illegible] که [illegible] و قاضی [illegible] و داد [illegible] از تفهیم [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] و شوخی [illegible] و [illegible] جوانان [illegible] کلمه فرمود در [illegible]

ادرایه

روایت امام فرمود که اظلم الناس لنفسه من تقرّب الی من یبعده و تواضع لمن لا یکرمه و قبل مدح من لا یعرفه ستمکارترین مردمان به نفس خود کسی است که [illegible] نزدیکی [illegible] که دوری [illegible] و عزت دا [illegible] و [illegible] ملامت و لکن [illegible] طرف برابر [illegible] و [illegible] تواضع [illegible] که [illegible] تواضع او [illegible] مدح [illegible] در دلهای مردم [illegible] در واردات جور [illegible]

[illegible] و [illegible] آمده بود [illegible] امام فرمود ما اتفق علی شیء الا و حدث منه جور [illegible] بر [illegible] جز و [illegible] کلمه فرمود در [illegible]

در جمله اول [illegible] الفرد [illegible] و آن ابوجعفر [illegible] و در کار [illegible] غلط [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] و غلط [illegible] دیگر شعرها [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] و تو عیب [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] و منع ذلک فی النبی صلی الله علیه و آله لنفی الطعن عنه لا لعیب فی الشعر و فی الکتاب و قد قال تعالی و ما کنت تتلو من قبله من کتاب و لا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون [illegible] شعر [illegible] قرآن [illegible] و علماء [illegible]

و راجع به قرآن کریم و بیانات آن بود بعقیده نگارنده درست در کتاب زاهر الآداب مسطور است که

امیر در آن کلام رجعی کرده و پاره‌ای از مطالب را بیان فرموده ما سَرَّنِي اللهُ مُذْ وَلِيتُ

الخلافة بشيء عظيم موقعه عندي كعبد جميل عافية الله هو أكرم من سوء

يقلده ملك از آن کلام ارزشمند فلاحی برخاسته همچنین موقع آن هم از عافیت

جمیع اعضائم ... عظیم تو بزرگ ... از ... بعبدالله بن عبد الملک

که از امیر المؤمنین بود ... تمام اموال ... کنید و توبیخ و ...

... بسبب ... از این کلمات و ... فرمیده ...

دل ... رحمت و موهبت حال ... امیر المؤمنین

اینوقت ... که ... ما شیء من الخلافة

يقي لعبد الله سوء ... شکره ... و ... فلان ... جامع الکرام

... واقع حروف ... این کلمه ... علاوه

دقت ... از کلام ... و ... عبد الله بن جعفر ... بوده

این کتب مسطوره مخواهم ... دیگر ... عقد الفرید مسطور است

... والکتاب في كتبكم حسن النقط والإعجام ومن ذلك أن تصلح الكتابة

الله التي لا بد منها وادواته التي لا تتم صناعته إلا بها ... دواة ...

وليتخير من أنابيب القصب أقله عقدا وأكثره لحما وأصلبه قشرا وأعدله استواء ويجعل

لقرطاسه سكينا حادا لتكون عونا له على بري الأقلام ... من ناحية نبات

القصبة ... بنقطه ... حروف ...

... الآیه ... اطلاع ...

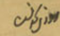
... و ... وداد ...

... و ... تا ...

... و ...

... حروف ... امیر المؤمنین ...

... در کتاب زاهر الآداب مسطور است ... احمد بن یوسف کاتب ...



کلام امیر المؤمنین علیه السلام

کلام ... در آداب

کلام ... عبد ...

او ... بوده ... مکتوب ... قرآن ...

و ... در آثار ... مکتوب ... و ...

خانت من ... امیر المؤمنین ...

... سمعت الرشيد يقول

من البلاغة فإني سمعته يقول البلاغة التباعد من الإطالة والتقرب من البغية

والدلالة بالقليل من اللفظ على الكثير من المعنى ... مکتوب ... و ...

... و ...

مقصود ... لفظ ...

... مکتوب ... نوشته ... و ...

و ... مکتوب ... كتب إلى أمير المؤمنين ومن قبلي من الأجناد والقواد

في الطاعة والانقياد على أحسن ما تكون عليه طاعة جند تأخرت عطاياهم

... ألهم الأوتي ... إذا ... سلطانه ... الکتاب

این مکتوب ... و ...

... و ...

... قلم ...

... در ...

... الحمد لله يا أمير المؤمنين على جزيل ما آتاك وسني ما أعطاك إذ قسم

لك الخلافة ووهب لك معها الحجة ومكنك بالسلطان وحلاه لك بالعدل

وأيدك بالظفر وشفعه لك بالعفو وأوجب لك السعادة وقرنها بالسيادة

فمن ذا الذي ... في مثل عطية الله لك ... من ... الله ... من زينة المواهب

... من ... نعمة الله ... من زينة المواهب ...

... نعمة الله ... عليك ... أم هل ... أحد ...

بمثل ما ... أم أي حاجة ... لم يجدها عندك أم أي ...

للإسلام انتهى إلى ... ودرجتك ... الله ... ما ...

أنت ناصره ... الله ... نعمة ... الأرض ... أن أودي شكرها إلى

... صاحب ...

با زینها والمنعم علی العباد بها ان الله تعالی خلق السماء فی فلکها ضیاء تستنیر بها جمیع الخلایق
فکل جوهر زانها قمره ونوره فکل لعبة زینة ازی بها الفضل بیرق نورک فکذالک
کل ولی من اولیائک سعد بافعاله فی دولتک وحسنت صنایعه عندک علیک فانما
نالها بما ایده من رایک وتدبیرک واسعده من حسنک وتقویک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

و از اوصاف الحمیده او آن بود که [illegible] و از اوان [illegible] ولایت
باز میگردد [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible]
احوال حضرت امام رضا و ذیل [illegible] [illegible]
قاعده روح و دیگر در [illegible] کتب نوشته [illegible]
از [illegible] اعلم [illegible] و در [illegible] روز [illegible]
و در [illegible] [illegible] و از طبقات فقهاء [illegible] در حضور او [illegible]
و [illegible] [illegible] در [illegible] روز [illegible]
غریب [illegible] [illegible] در [illegible] و [illegible]
فقهاء در [illegible] مجهول [illegible] در [illegible]
معضلات مسائل [illegible] و عادت [illegible] [illegible]
[illegible] از اهل مجلس [illegible] [illegible]
[illegible] و از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از تمام [illegible]
[illegible] [illegible] او [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] اول و [illegible] اول [illegible]
او [illegible] مجلس مناظرت [illegible] طعام [illegible]
[illegible] و فقهاء از [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] امیر المؤمنین [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و از [illegible] از [illegible] [illegible]

و بنیکه

و بنیکه امیر المؤمنین [illegible] [illegible]
عقل و علم [illegible] [illegible]
امتحان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] عقل و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
درجه و منزلت [illegible] [illegible]
از [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] در مرتبه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و در هر مجلس [illegible] و فقهاء [illegible]
فقهاء [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] عقل و علم [illegible]
[illegible] [illegible] در تاریخ [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

حکایت [illegible]

طمع در دنیا و حرص و طلب ... مکابره ... امیر المؤمنین ... [illegible]
... [illegible] ... بعد از طلب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... یا امیر المؤمنین ... [illegible]
... [illegible]
... یا امیر المؤمنین ... [illegible]
بین المرء وعقله ... [illegible]
... [illegible]
... ادب ... [illegible]
عنوان ... [illegible]
و نیز در تاریخ طبری مسطور است ... [illegible]
... [illegible] ... راه ... بغداد ... [illegible]
... [illegible]
... أطال الله بقاء أمير المؤمنين في تمادي العز واتساع
الكرامة وحلّى من كل سوءٍ فداه إن من أسنى وأصلح ما تعرف من
نعمة الله له الحمد كثيراً عليه بؤاي أمير المؤمنين أيده الله فيه وحسن نائبه
له حقيق بأن يستديم هذه النعمة ويلتمس الزيادة فيها بشكر الله وشكر
أمير المؤمنين عن الله في عمره عليها وقد أحب أن يعلم أمير المؤمنين
أبقاه الله أني لا أرغب بنفسي عن خدمة أيده الله بشيء من الخفض والدعة
إذ كان هو أيده الله يتجشم خشونة السفر ونصب الظعن وأولى الناس
بمواساته في ذلك وبذل نفسه فيه أنا لما عرّفني الله من رأيه وجعل عندي
من طاعته ومعرفته ما أوجب الله من حقه فإن رأى أمير المؤمنين أكرمه الله أن
يكرمني بلزوم خدمته والكينونة معه فعل ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible] ... امیر المؤمنین
في ذلك على شيء وأني استصحبه أحق أهل بيتك بوائك و
أنت المقدم في ذلك ولا سيما إذا أنزلتك نفسك بحيث أنزلك أمير المؤمنين
من نفسه وإن تركك ذلك فمن غير قلى لمكانك ولكن بالحاجة إليك
در این ... امیر المؤمنین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... امیر المؤمنین ... [illegible]
... [illegible] ... امیر المؤمنین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
در تاریخ ... [illegible]
... [illegible]
در کتاب ... [illegible]
... [illegible]

باب ... حکایات ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

حکایت ... [illegible]

[illegible] فانها قد غلبتني [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ماموت یاذا الفن الشریفه | وضاحک المؤنة المنیفة
فعائد لعساکر الکثیفة | هل لک فی ارجوزة لطیفة
اظرف من فقه ابی حنیفة | لا والذی انت له خلیفة
ما ظلمه فی حیها ضعیفة | عالمنا بسوء حنیفة
اللص و التاجر فی قطیفة | والذئب و النعجة فی سقیفة

[illegible]

اجتمع فيها الصفرة الدرية والحمرة الخمرية والشقرة الذهبية وبياض الفضة ولون التبر تلذ بها الحواس العين ببهجتها والانف بريحها والفم بطعمها وقال ارسطاطاليس الفيلسوف عند حضور الوفاة واجتمع اليه تلامذته المتموا الى تفاحة اشم بريحها واقضي وطري من النظر اليها وقد قال ابراهيم بن هاني ما على امرئ الحلي ولا سكنت حرارة التخلي ولا ردت شهوة الحبلى ولا حجبت فكرة الحيران ولا سكنت جيشة الغضبان ولا تحنث الفتيان في بيوت القيان بمثل التفاح والتفاحة يا امير المؤمنين ان حملتها لم تؤذك وان رميت بها لم تؤلمك وقد اجتمع فيها الوان قوس قزح من الخضرة والحمرة والحمرة والصفرة وقال فيها الشاعر امير المؤمنين حجر نران شد اوهار ملکه با کمال رغبت قوم هدایا براه والا لینه و تواترا با یکی مینیج الطاف جمیع مردان بای اندیشه برآمم حقوق هدیه تیکر ... ما خفیف المؤنة و کهل الکلفه ... عظیم و موقعش ... اینهاد و خوشه ... جیز با تمام با ... سیب ... نگرنه ... جب ... تورث کثیر ... جبوره ... امیر المؤمنین ... از فضل آن ... شرح ... از معانی لطیفه ... نظم ادکه له معلم جلادم ... ریشه ... آزادی ... سیب ... زرد ... سرخ و سفید ... رنگ طلا ... مغز ... طعم آن ... حکیم ... ارسطاطالیس ... لیلشی انجم ... حاجت ... کنت ... وتفکر ... بجنبش ... امیر المؤمنین اگر سیب تو ... داکرادسه

ماکرادرت ... قوس قزح ... از سبزی و سرخی و زردی ... در صفت آن ...

حمرة التفاح مع خضرته — اقربا لي شبها من قوس قزح
فعلى التفاح فاشرب قهوة — واسقنيها بنشاط وفرح
ثم غنني لكي تطربني — طرفك الفتان قلبي قد جرح

فاذا وصلت اليك يا امير المؤمنين فتناولها بيمينك واصرف اليها بنانك وتأمل حسنها بطرفك ولا تخدشها بظفرك ولا تبعدها عن عينك ولا تبذلها لخدمك فاذا ملك لثمها عبدك وقفا لها بين يديك وخفت ان يؤثر فيها الدهر بسهمه ويتقصاها فيذهب بهجتها ويحيل نضرتها فكلها هنيئا مريئا غير داء حماء والسلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ... سیب ... تفاح از هر چیزی ... قزح ... سیب سرخ ... امیر المؤمنین ... سیب ... نظر ... آن ... امیر المؤمنین ...

در آخر، یعنی از ظهور سرد آنقدر دیر موجب گوش و جگر باز گشته، یعنی این شعر را او گفته

اشعار ... در حق ...

بعثتُ لكم رسلًا فأعربت بنظرة | واغفلتني حتى أسأت بك الظنا
وناجيت من أهوى وكنت مقرّبا | فيا ليت شعري عن دنوّك ما أغنى
ونزّهت طرفي في محاسن وجهها | ومتّعت باستطراف نغمتها أذنا
أرى أثرًا منها بعينك لم يكن | لقد سرقت عيناك من وجهها حسنا

و چون معنی این ابیات عشق انگیز و سوز دل بریان و نهایت حسن و جمال معشوقه را بیان او و حوالی ... بیکار بود شده، خاطر را گرم بود ... چون شنود ... در آخر ... ملاحظه ... و ... این شعر بود

شعر ...

تكلّم ليس يوجعه الكلام | ولا يؤذي محاسنه السلام
أنا الملكوت والملك الهمام | ولكني بحبك مستهام
يحق عليك أن لا تقتليني | فيبقى الناس ليس لهم إمام

اگر از لب نازنین نخ ... گوید معنی باز ... بود در دام ... و اگر ... سلام ... جمالی دیدار ماه ستاره ... آزاری ... خلیفه ... ظلمت مقام و ... در گذشته بود شده ... دیدار و عشق ... بوقت ... در تاریخ اخبار الدول مسطور است ... ابو خلیفه فضل ... و ... بلاغت و ... و شعر ... بود ... دیدار ... این جا ... بطبع ... آمد ... باقرار ...

ماذا تقولين في فتى شغف | من أجل حبك حتى طار حيرانا

و حق ... از ... و ... آنقدر ... و ... گشته ... گفت

إذا ذكرناك كادت ... | وإن الصبابة أذكيناه أحيانا

حکایت ...

هر وقت حبیبی ... صادق دیده ام ... عشق ... شوق ... ساقی ... ساخته ... ابو خلیفه فضل ... کتاب ... تاریخ الخلفا مسطور است ... ابو خلیفه فضل ... کتاب ... شیخ ... عبدالله ... در ...

در آثار

حکایت ... جعفر

خواص ... و زلال ... دور ... در این اثنا ... در ... بر ... کی بود ... این سر و بوستان ... حاجب ... آن قدم ... در ... کلف ... دیگر ... جاریه ... جعفر ... و ... ابن ... کلام ... و آن حکایت ... عبدالله ... احمد بن محمد ... دختر ... ابوالعلا ... دیوان ... و ... کلام و ظرافت ... و بهتر ... در ... و ... از ... خواهد ... آب ... زرد ... در ... حریر ... دامنه ... بود ... انداز ... و ... لب ... و ... قامت ... زلف ... دور ... ابوالعلا ... امیرالمؤمنین ... خواند ... از ... مجلس ... شب ... [illegible]

خوشنود به انجام مراد کردم هرگزت این گونه ملال و رنجوری [illegible] و در این حال که [illegible] در
حضور ما نخواهد بود [illegible] از جمله شمول تو با جانب [illegible] لکن این مجلس و این مهمانی
جز به حضور تو [illegible] هرگز گوارا نگردد [illegible] جز به حضور او خوش و خرم نگردد
خلیفه گفت که ای امیرالمؤمنین [illegible] آنگاه [illegible] در [illegible] و قوطی از طلا
برخی برون آورد [illegible] آنگاه [illegible] انگشت [illegible] الاخیر یا محمد
حتی استوفی اجرته [illegible] فلن تتخلّی امیر المؤمنین غدا عند الزوال
الی منزل خادمته [illegible] تا نزد او بود [illegible] با کام و مراد [illegible]
نخریده [illegible] تا [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] و خادم او
[illegible] در [illegible] از حضور [illegible] و آنچه در [illegible]
[illegible] مرا [illegible] به [illegible] زد
[illegible] روز [illegible] حضور [illegible] به دو وسط
النهار فروغ بخشیده [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] بوستان [illegible]
بوستانی [illegible] دار [illegible] گرانبها [illegible]
[illegible] کنگره [illegible] از [illegible]
تا [illegible] جمله [illegible]
[illegible] مهمان [illegible] بوستانی در آنجا
[illegible] از سنگ سرخ منقوش [illegible]
نظر [illegible] نقش [illegible] آن [illegible] بود

فیا سرّنی ان فؤادی و لا / ان لسانی بالمدام [illegible]
وان لی ملک بنی هاشم / یحیی الی اذ لا اذ لا
ان لم یشاهدک ایا مالکی / تاتی الی بیتی [illegible]
یا سائلی رفقا بالعلة / انت المعافی وانا المبتلا

[illegible] که از [illegible] از خلفا [illegible] بدین [illegible] آن خانه
[illegible] و نقوش طلائی و [illegible] و دیگر [illegible] حریر [illegible]
به [illegible] خانه [illegible] و [illegible] در [illegible]

دیوار بود

[illegible] و از آن [illegible] دیدن [illegible] دلکش [illegible]
[illegible] از [illegible] آن خانه [illegible] در [illegible]
آن [illegible] گلهای [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] عجب [illegible] آن هذا
الا [illegible] این بوستان [illegible] و گلهای [illegible]
[illegible] آنگاه [illegible] خوان طعام [illegible]
از [illegible] و الوان اطعمه [illegible] در آن
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] بلور [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] به [illegible]
[illegible] حضور [illegible] که [illegible]
[illegible] خورشید [illegible]
[illegible] بر [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] درتار [illegible]
[illegible] صوت [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] حجره [illegible]
[illegible] بوستان [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] از [illegible]

و می پیراسته و قامت نو خوشه و ... [illegible] ... نور از دیوار ... [illegible]
و جو از طوار ... سبزه و بر کنار ... [illegible] ... از زیر ... زیاده و
و خفته ... [illegible] ... سبزه ... از ... [illegible]
... [illegible] ... و خلقه ... [illegible] ... بدیوار ... [illegible]
... سبزه ... نوادان ... و غزالان ... [illegible] ... وحشی ... [illegible]
... و در میان ... [illegible] ... دشت بان ... [illegible] ... بوستان ...
ای آهو دشتان ... [illegible] ... و غزال آسا ... [illegible]
... [illegible] ... از دیوار ... [illegible] ... گشت ... [illegible]
... [illegible] ... دیوار ... یا امیر المؤمنین ... [illegible]
... [illegible] ... حکم ... [illegible] ... نگار ... [illegible]
... [illegible] ... یا امیر المؤمنین ... [illegible] ... از دنبال آن ... [illegible]
... دیوار ... [illegible] ... دختر ... [illegible]
... [illegible] ... از ... [illegible]
... [illegible] ... چه ... [illegible]
... [illegible] ... با ... [illegible]
... [illegible] ... صیر ... [illegible]
... [illegible] ... از ... آن غزالان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... یا امیر المؤمنین ... [illegible]
عشق ... [illegible] ... غالب ... [illegible]
تزویج ... [illegible] ... رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم ... [illegible] ... عباس ... [illegible] ... بوستان ... [illegible]
... تزویج ... [illegible] ... خطبه ... [illegible]
دینار ... [illegible]
... [illegible] ... تزویج ... [illegible] ... ده هزار دینار

بجز داد

تزویج ... [illegible]

بجز داد ... [illegible] ... باز گشته و ... [illegible]
... [illegible] ... دیده ... [illegible]
... [illegible] ... از ... [illegible]
... [illegible]

در مجالس طرب و شراب ناب

... [illegible] ... اشرب ... [illegible] ... فاذا ... [illegible]
... شراب ... [illegible]
... [illegible] ... الکتب
... [illegible] ... الشراب ... [illegible]
... [illegible] ... شراب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... الکتب ... [illegible] ... الاوراق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... سبزه و گل ... [illegible]

طاب الزمان وجاد الورد فاصطبحوا ... ما دام للورد ازهار و انوار

روزگار ... [illegible] ... بوستان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

اشرب علی الورد ... [illegible] ... شهراً و عشراً و خمساً بعدها عدداً

... [illegible] ... شکار ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... گلستان ... بوستان ... [illegible]
... [illegible] ... سبزه و باغ و مجلس

صفحه ... [illegible] ... حواله

[illegible]

فإن يبقني ربي إلى الوصل صحتي [illegible]
سألت إله العرش جل جلاله [illegible]

[illegible]

[illegible]

الا ايا قصر [illegible]
[illegible]

[illegible]

لِلَّهْوِ وَقْتٌ وَهٰذَا الْوَقْتُ لِلْكَاسِ وَلِلتَّوَانِي وَشَمِّ الْوَرْدِ وَالْآسِ

لهو را وقت و زمانی دیگر است این زمان وقت شراب است و [illegible]

لَوْ كُنْتَ تَعْلَمُ مَا فِي الْعِلْمِ مِنْ أَدَبٍ ... لَكُنْتَ لَا تَشْتَهِي لَذَّةَ الْكَاسِ

لَوْ كُنْتَ تَعْلَمُ مَنْ فِي الْآبِ جُمْلَتُهُ ... سَجَا عَلَى الْأَرْضِ أَوْ شَاعَ [illegible]

اگر میدانستی در علم ادب چه فواید است چرا [illegible] از لذات جهانیه شراب و صحبت احباب مشغولت میشد و اگر میدانستی که چگونه عالم بی‌نظیر و ادیب خبیر [illegible] سینه مال بر زمین [illegible] [illegible] [illegible]

أَنَا مَشْغُولٌ بِأَدَبِي ... فَاطْلُبُوا لِلدَّرْسِ غَيْرِي

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سبب [illegible] و [illegible] و غلبه [illegible]

اما [illegible]

[illegible] [illegible]

حکایت [illegible] بر در [illegible]

بصره و بعضی حکایات ادبا [illegible]

حکایت [illegible] شاعر از بنی تمیم

ابو جعفر طبری در تاریخ خود می‌نویسد [illegible] جعفر بن سلیمان [illegible] در بصره [illegible] از بنی تمیم بود شاعری ظریف و [illegible]

دختر که [illegible] بود [illegible] خضر [illegible] آن خبر [illegible] که دختر بصورت [illegible]
[illegible] و [illegible] سلمی بود [illegible] این [illegible] با برادر [illegible]
[illegible] زوجه [illegible] بسیار [illegible] هیثم از خبر [illegible]
[illegible] خضر [illegible] را [illegible] کرده [illegible] هیثم [illegible] شعرا
[illegible] کرده [illegible]

سلبتک یا ابن شبل وصل سلمی ... وملک ثم تغلب [illegible]
وانت الیوم [illegible] ذلیل ... [illegible] واهلکا
اذا ما جئت تغلب [illegible] ... ضربت [illegible] خود [illegible]
وتوجع [illegible] ... [illegible]

[illegible] خضر از تخت [illegible] دختر [illegible] و با زوجه [illegible] سلمی [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] محروم [illegible] اموال [illegible]
[illegible] هر دو [illegible] از [illegible] زوجه [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] هیثم [illegible]
[illegible] هیثم [illegible]
[illegible] اموال [illegible] زوجه [illegible]
[illegible] هیثم [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آنخبر [illegible] زوجه [illegible] دختر که [illegible] هیثم [illegible] آن [illegible]
و [illegible] آن [illegible] خضر [illegible] زن با هیثم [illegible]
[illegible] این خبر [illegible] از من [illegible] صدق [illegible]
[illegible] هیثم [illegible] هیثم [illegible] و [illegible]
[illegible] خبر [illegible]
هیثم [illegible] آن دختر [illegible] هیثم [illegible] دختر [illegible]

یا سلم قد لاح [illegible] ... [illegible] کنت [illegible]
وقد [illegible] ... لولا [illegible]
فقد آتانی [illegible] ... من [illegible]
فسوف ابول سلمی من [illegible] ... [illegible]
وسوف [illegible] ... علی هیثم [illegible]

[illegible] جمع [illegible]
[illegible] زوجه [illegible]
[illegible]
[illegible] و آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] زوجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از تخت [illegible]
[illegible] زوجه [illegible] دختر [illegible]
[illegible] دختر [illegible] هیثم [illegible]

دختر را

باز نمودن رنگ دانستنیهای مستور شد و بر خود بیکران و بنوح وثنا نستوده ام گفتم لیکن آنچه بقلم در
آدتون بافر باز کرد داد آنکه در رنج وثنا گفته بود از تخت از میان گفتار تو گلی محذوف باشد
بود و برخی فرو خواند گفتم حجت کنند نکو گفتی آنگاه بافر مرا بود نمود و برخی شد در رنج اندر
آمد دانستن [illegible] سلغوس بار دشنه یافت حجت کیفر سلغوس بشنیدن سلام و دعا
بعجز قلعه استوار به در بلاد ثغور بعد از طرسوس [illegible] بنابر توسط [illegible] از آنکه بی اندر
خبر جاده و کعبه در آن گذر و غزاة و جنگی قریه بعد از آن باقاف قریه ایست که در بغداد شبه
منسوب بدان سود ذو القوة [illegible] ملکیه بس ابوانعم خوش [illegible] هشتم والبه
مقطعه نمود بشیره بعد [illegible] مرد میانه بالا بود [illegible]
نیکو و تیز رو [illegible] نو از تنوری [illegible] بود از جمله [illegible] الاکرام و [illegible]
با [illegible] و [illegible] بخوانم لی [illegible] بلند و [illegible] بسط و [illegible]
کمی سلام علیکم گفتم و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته گفت اگر بخواهی [illegible]
عنبر و مشک [illegible] از در [illegible] مردی آغاز توجه گفتم مرد [illegible]
[illegible] گفتم مرد [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] قصد [illegible]
[illegible]
دیگر [illegible] و صفوه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیدوار بود [illegible] گفتم [illegible]
آن اوصاف و [illegible]
[illegible]
وطول [illegible]
[illegible]
ده [illegible]

ادهار از دیار و دور و راه و دور و سایه و سپید و بر [illegible] راه [illegible] گفتم لی
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا ذا المنن [illegible]
[illegible]
[illegible] السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفتم ای امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

یک چند روز کار را بانی بزرگ و سامان بگذرانید و همین خطه [illegible]

خود دید و هر چه دید آنکه در فنون فضل و فضول علم [illegible]

منزلت و مقام و مرتبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

و تنی عارف بود و پیراست چه وقته گفته و در باب لطایف عرضه داشت که دانش عمر وی به او بود و نظر با من کوهی بود و چشم با من نمود و بر حسد او نسبت به بود که در صحبه جنی سه حبر برافزود جان شد و شه گفته که این راحوان مهمیز بزد و هیچ جای جزای آن ادراک نوشته و بنا چار به خانه و پیشی نمود در غیاب او با من و معتصم از روی تخت خواهان که او و از جای دادار او توصیف خواهی نمود بر فرش و با من برادری موکل که ای ابو یحیی که نوام از رحاب توکیت سوکند با خدای که کتی هیچ مرد بود با من اکثر به ادب و نطق خوب بیت در نفس و خاطر حاجی که با ما معتصم کفت تو که خدای خوانم که و این سخن در آغاز ابتدا داد بعنوان حالت و بار امیرالمؤمنین بحق تو با من از انفاس عجیب گشاد بود در تو کبار رسول الله که در آخر بعد و بیکو معتصم گفت سوگند با خدای در جزا و خدای بیت خبر آن حضور داشتم با من گفت بر در دارالعبه شدم که در طبقات است که در آن مکر مالوکان حق از مجلس بر خاسته در رفتم و درخوان با ز کشته و حضار ایشان که در مجلس از دار قبالت د برج با من گفت بر خواز مجلس نبایدم او احوال معتصم از تو و بمضی از ابو یحیی سخنان در معلم سیتو را دنی ... با خدای کتی ... و این مجلس را انکو نه حجاب است احتمال نزاع و شهود ... تو با من ... و در که تمام بود بیرون از نظم ای امیرالمؤمنین قسم بخدای که تو را از مجلس اینکونه که بنا نهاده ام از معتصم و شد ام که در پیشه با من ... دو ای امیر مال افکار ... و بعضی سخنان ... در افکند که با من معتصم او تو و بعضی ای ابو یحیی تو بکذار و بکی امیرالمؤمنین سوال کنایم و ادنی اتر شتم ولاعب و مزاحمت و مازحت ... در سایر تحمل ... امیرالمؤمنین ... سو حال ... بداند که ... نکذشته ... با من ... دار او ... و با معتصم بعضی از بود درین تو بکذار و بکنان ... حقیقت امر او ... معتصم از ... عجز و عجب ... امیرالمؤمنین ... تو و ولایت تو ... امروز او ... خواهی کمی سوکند با خدای امیرالمؤمنین ... در روز ... مثلا با ... و این ... از ... تفکر ... اسواکن ... در ... ابو قیس ... با ما

خوش

با ... و حضور با من ... از حسن منطق و لطف ... دقیقه تعرفی کنم ... داد با ... بمجلس ... با من ... از بعجیب ترین خبر که از ... تواز ... بغداد ... باز گوی و این حیله ... منظم اندر آدر ... پوشیده ... و بجوانی ...

بینا انا راغبٌ فی البیت تُمرّثُهُ | تفکّرٌ فی حصول الکلا والقوتِ
ولیس فی البیت لی شیءٌ اُدبّرُهُ | وبی من الجوع ما یدعو الی الموتِ
اذا الصوتُ بباب الدار اسمعُهُ | والاذنُ مصغیةٌ منی الی الصوتِ
نادیتُ من ذا الذی یرجوه ارفاقا | نادی انا ... الکواکبِ

و این شعر ... در خانه ... عرب ... و افلاکی ... تو ... که ... خبر ... در ... حیران بخندید ... از ... بغداد ... اصحاب ... بر ... امیرالمؤمنین ... که از ... او ... در ... از ... و از ... بعضی ... در ... که ... و آن ...

غریبُ الدار لیس له صدیقٌ | جمیعُ سؤاله این الطریقُ
تعلّق بالسؤال لکل شخصٍ | کما یتعلّق الرجلُ الغریقُ

و این شعر ... امیرالمؤمنین در این حال ...

توقّ یا غریبُ فکلُّ حیٍّ | یصیرُ بحاله سعةٌ وضیقُ
وکل بلیةٍ ان انت منها | صبرتَ لها اتیح لها الطریقُ

... امیرالمؤمنین ... بغداد ... از ... که ... و ... در ... خاطر ... این ... امیرالمؤمنین ... تو ... در ... دیگر

استعانت جستم [illegible] این حکایت [illegible] [illegible] که [illegible]
و [illegible] آنگاه شروع بخواندن این شعر نمود

لَمْ أَرَ قَبْلَكَ غَيْرَ مُنْتَحِبٍ ... بِغَيْرِ الدَّمْعِ الْأَمْلَحِ
لِلشَّيْخِ فِي حَالَةٍ أَدْعِيَتْ ... صُرُوفُهُ [illegible] مُسْتَقْبَحِ

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

كَانَتْ لِقَلْبِي أَهْوَاءٌ مُفَرَّقَةٌ ... فَاسْتَجْمَعَتْ إِذْ رَأَتْكَ الْعَيْنُ أَهْوَائِي
تَرَكْتُ لِلنَّاسِ دُنْيَاهُمْ وَدِينَهُمُ ... شُغْلًا بِذِكْرِكَ يَا دِينِي وَدُنْيَائِي
وَصَارَ يَحْسُدُنِي مَنْ كُنْتُ أَحْسُدُهُ ... وَصِرْتُ مَوْلَى الْوَرَى مُذْ صِرْتَ مَوْلَائِي

[illegible]

حکایت [illegible] و جاریه

[illegible]

ذَكَرْتُكِ إِذْ مَرَّتْ بِنَا أُمُّ شَادِنٍ ... أَمَامَ الْمَطَايَا تَشْرَئِبُّ وَتَسْنَحُ
مِنَ الْمُؤْلِفَاتِ الرَّمْلَ أَدْمَاءُ حُرَّةٌ ... شُعَاعُ الضُّحَى فِي وَجْهِهَا يَتَوَضَّحُ

[illegible]

قُلْ لِمَنْ صَدَّ عَاتِبًا ... وَنَأَى عَنْكَ جَانِبًا
قَدْ بَلَغْتَ الَّذِي أَرَدْتَ ... وَإِنْ كُنْتَ لَاعِبًا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دو هر روز به برد از فضلات اشتهاء و دیگ گوشی از طرقات خود دیگوش و غلبات ساییده داشته و عقل در کلاه نداشته تا کاهی را به کار و صیه در دقیقه شتم بود از فضولات فلان و کیفیت بود بنا کنند و دلیرانه با نهایت تبختر و تمسخر سر برفرازد که و دینا لیلی بر زمین بکشند و در کمر جامه انوار و سر شلوار کنند می گفت و همچنین قاضی نجات الحق و مردم آفاق تر شود و با هم گفت غرابت شوم از سعد و گوش و کلاه نه بنیاد خود چیزی و فرو گذاشته نکرد و با همه این تفاصیل هیچ تن غیر فرو گیتم و با هم کسی همه برای گوش الحق لمحه ای توکیست داری تو طیفی با این درم طائفه و وقار و تکمیل فن صاحب امیرالمومنین و صندوق اسرار او اسم قسم که در این اگر جوهر طعام تاج و عالم تر فرو با نادر ها رخو ما بود در این فکر کرد از دیگر چیز بکذارشتم تا خود با قسمتی از خود نه دارد تو به اکبر هلاکت تو و فتار حالی تو در قرابت امیرالمومنین حضرت خواجه عارف الحق داین بی بیرحم از انتهای این کلام وحشت ازشتم چنانچه دسته و جزیره فلسفی بسوی او و معزز و رهبری را برده بنیاد مردی با نادان عقد او و برده کاملی کفته بود لکن با فوران تو و نشستن چشم و تقسیم و فرشته تو از لیلم و تو بی لطیف بیاراسته با فضلها و فرد نهاده و تو محض تفضل بسته لکن با نیت جان خود بود با تمام اما حاله آنکه بود دیدی محکوم برادر جمع از آن الحق تمت ای عقیم فلوت باد لی فلق فافریاد و در تو در بر انوار آدم حضرت لطیفی بود شیر نیز و در نزد آن نه آکد، ای اتقیم میکو زار با نزد کلام بسیده ظاهر کند و خوب با عشق بیچ ترحم میکرد نمی کردند موطئت و عقد از او در نکرد این نیز نادانی از فن و بسیت او کفند و با این وعده می او امر ابلیس سوخت که هم برادر و چیز بخشتم باز بسوی در رسید لطیف با این وداع گرد کلی اکبر دینار گرفته بود که فکر وعده تیزی لطیف بر فتح و با نهایت جهشت و شکوه و کوه وقار بود شد و دید تا جام خود و فوران سبب آن بر فتح و چیز با دیکر در رسید عشق بی جام کجا بود با خر ظاهر لکن با امر تکمیل با عشق کی بود در بتان دیر و زو تو حسبه از بیرحم بود از میکونه پرسیدن رنگ رخ او برده که و حالی بکنند و او بلوغتی از شرم حکایت این امر خیلی فقر رسیده از نشسته بیم دارد که گفت با امیرالمومنین الان و بردار ملاطفت و آن به پیوند با خر در عجب بر که وضع در این فی خبر به نفس اند آن با ن بیمور حفر دسته و باخر چندان خزانه شرح و بهره ایسه از خیلی جزئی لکو و حضرت که در دنیا لازمه در نظر ما بقرد بسوی دیده چیلیب که خرج بود و در مطلب الحق بنوالی تو جز ظاهر شد با خر کمه ای الحق این برد بود برای منحنی الحق خزانه

حکایت ابوعلی با وزیر

سو بر نشسته گفت بر آن لطیف قبول شود و میکونه از دلست او برفرستد و حکایت با هم و دیگر تو بر او چنین بود زیب و با خر کمه تو کاهی فرا از ذی در نکرد داد و سو تو فرمان کرد الحق میسره و اد کو تنی لکه با بود دلست با هم دیگر بیند با خر دراز کو با خر در حقیقی چنان علو زمان از جمله بزرگ کواینه را قم حروف گفته که چه گفته در الحق در حق در سایر ایکر فرا افزاید و با خر آنچه بر خود بنای آن دو بر شد دراز اهل الادب سطور است ابو حفظ با ابوعلی وزیر با خر او از تا کسته مردمان نمو غضب آنچه بر شد بود لقمان حکیم با پسر خود لکه او بر شکنی حسنه لکه او خشم است ابو علی و در حکم را فتح و محمد گوید با فوران غضب کوه از بالای دیوار شتاب کسست با امتثال انقطاع آن کفته منسوب لقمان این اه و چنان غضب بیشتر از نکو تر بود کز او نیز حبسی است از تمام زمان جز تر قوت چنان غضب بود او و دیگر او زیبا از نوشته آن خود غضب کوه بود کانی بود اسجی او را هشته بود او فکر و برای آن لکه است ابو علی بکم فوران تا در این کلام نوابه قرآن فعموسه و اذا ما غضبوا هم یغفرون و ان خیلی عفو رکات یعفو من و جبر شد نو بقرد آن اول فرمود و این حکایت با موری رسید با خر او بود ظاهر شد و تمشی دیگر تر کا این ترا ارکانات فوران بود نکو قرار سه کز محمد با امیرالمومنین خود بیخوانم و فی او میکوده بنود اید و حفظ دادم با خر از افکار خود بر غضوب خزانه بر و با خر اجسن و ای جامه راقم حروف کمیر این زمینی داد فیلی ام رو داران نفس بر نام او بر آن کنی کلی بیرون بود با خر با کی علم و حلم و فضل و حیاط کی بود اینکونه خشم کی در بیکر دیده علم و دانش و در چیز بر بود او اسطو منتخب برادر کنز میکنم محمد بن عباد یافتند بن عباد چشته که از توکی دیوار و خطم این دادن بود با خر نیم کر در فرج غیر از تو فت سطور است او عمرو بن مسعود از اجله ارکان و متوسلین در گاه با خر بود ایام ملکت بود در جه بلند و حسن کفایت ظاهر ساخت که روز جان اتفاق افتاد با خر تو اجتماع عدا خالد و وزیر و میزد و محرم اسرار او در او عمرو آغاز نکایت دار از اتهم عنوان حکایت و مسعود در کام امانی بود و از غم بود تو قتر برد او هر نیز ابا خالد عمرو بن مسعود بود از ملوکانه حالی کنند حسه عمرو بن مسعود از کار ابنا ط و طغیان نادر را دار فروشنده غیر دی سعود و تو نیز و در فوت کرد آن و لکن بود حال لکه بود فی الفور عالی ساد القنور کنند با خر در آمد و تیغ از دلسه بنو چشته و کمتر او خشم امر کرد با به بیکرم و فی خود بود از آن کمتر دلسه تر شیان او این بود از افر دیکر در ظاهر شد که آنکه تکاتر بر نزدیک بکر در این با خر کسی این جز جیب او تو بود فیه آن وم رخته و خوا ابیل الفکره که عمرو بن

مسعده چگونه حالی بود مرضی دید، مأمون آن سخن بشنود چون عذری نیاورد و مجالی نهاد و گفت
که حقیقت تو قرض بوده از کجا شده و آن را [illegible] شرم داشت و سخن خوب بردن [illegible] عمرو بود
تسکین میداد، احمد بن ابی خالد در آمد، مأمون گفت از اهل این مجلس و ندماء و حجاب و خدام
با تو گفته ایم تا [illegible] از مجلس برخیزد [illegible] و در آن [illegible] شنود
مجلس خالی بود [illegible] از هر کلمه بود [illegible] عمرو با تو در بیان انعام [illegible] وگاه
[illegible] آن از فلان [illegible] و بود [illegible] تالیف و ترتیب عذر [illegible]
[illegible] لفظ گفتم [illegible] الفاظ [illegible] و تلطف [illegible] از طمع [illegible]
[illegible] و الطاهر احمد [illegible] امیر [illegible] بود
قصه [illegible] از این سخن بود [illegible] مأمون گفت [illegible]
[illegible] و محبت او [illegible] خلق و [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] معلوم بود [illegible]
[illegible] و تالیف [illegible] احمد [illegible] است
خصوصاً [illegible] عمرو که [illegible] وثیق [illegible] و [illegible] و مقامات موافقت اولا
[illegible] این [illegible] و [illegible] مشهور و [illegible]
در حق او [illegible] او بود اعلام [illegible] داده بود از خواب غفلت بیدار [illegible] کار [illegible]
رضای تو [illegible] او [illegible] میکرد [illegible]
[illegible] او [illegible] از آنکه کار [illegible] ظاهر [illegible] لاجرم [illegible]
اعلم [illegible] تا اگر تقصیری [illegible] کفایت [illegible] عذر آن [illegible]
[illegible] و موجب عقاب و موضع [illegible]
در [illegible] از [illegible] سبب [illegible]
آن [illegible] مأمون [illegible] و [illegible]
و [illegible] احمد بن ابی خالد [illegible]
مسعوده [illegible] عمرو [illegible]
تا [illegible] عمرو [illegible]
[illegible] احمد [illegible] عمرو [illegible] حجت [illegible]
[illegible] احمد [illegible] مأمون [illegible] عمرو در این [illegible]

[illegible] عمرو [illegible]

[illegible]

[illegible] در میان آن بود و [illegible] مقبول [illegible] هزار درم
از آنکه [illegible] عمرو [illegible] هزار درم [illegible]
مأمون [illegible] عمرو بن مسعده [illegible] مأمون گفت این [illegible]
[illegible] هزار هزار درم و به تو بخشیدیم، عمرو [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] احمد بن [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] اکنون [illegible] بخشیدیم، مأمون [illegible]
[illegible] عمرو [illegible] احمد بن ابی خالد [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
مأمون [illegible] عمرو [illegible] هزار درم [illegible] بخشیدیم [illegible]
آن [illegible] هزار هزار درم، احمد بن عمرو [illegible]
[illegible] احمد [illegible] امیرالمؤمنین
تا عمرو [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] لطف
[illegible] احمد بن [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] از [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] احمد [illegible] امیرالمؤمنین
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] عمرو [illegible] احمد [illegible]
[illegible] عمرو [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] احمد [illegible] عمرو [illegible] لطف
و کرم امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] بخشند [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین
[illegible]
[illegible] عمرو [illegible]
[illegible] هزار [illegible]

ودلداریها نیز کرده فایده نکرد ها چون دیدیم که دنیا نیز طلاق مغلوب و اتفاقا نکرد در این اوراق
مسطور شد مخبر بهر کس [illegible] نبود و وصیت نبود و فرزندان ترحل و عنایت نبود
و اکرام می‌بخشید و عالم و علم و نیز در کتاب فرج بعد از شدت مسطور است و در تاریخ الخلفاء
و وزراء [illegible] نوشته که احمد بن ابی خالد احول با همه طمع کرم و مردمی النفس و نیکو
سیرت بود در حالت طبیعه و غلظت و تندی نبود و ارباب حاجات [illegible] و [illegible]
و در [illegible] از [illegible] حکم [illegible] و کفایت در درایت [illegible] بود [illegible]
احوال او بوده [illegible] از [illegible] صالح بن علی [illegible] احمد [illegible]
[illegible] رزند [illegible] صالح [illegible] عطلت [illegible]
و [illegible] فلق [illegible] احمد بن ابی خالد [illegible]
[illegible] دیدم و [illegible] از [illegible] و در [illegible] نخواهم [illegible] بود در [illegible]
احمد [illegible] آمد [illegible] خلیفه [illegible] بود [illegible] در [illegible]
[illegible] در دنیا [illegible] و [illegible] و در [illegible]
عبادت مشغول [illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible]
و گفتم از تو عجب [illegible] این گونه [illegible] و در [illegible]
[illegible] عجب از [illegible] لطف و کرم [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] تو امید دارم [illegible] دادم داد از لطف
[illegible] و [illegible] از [illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] بخوار [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] خواسته [illegible] از تو طلب [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible]
معطول و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و احمد بن ابی خالد [illegible] القصه [illegible]
[illegible] از [illegible] آفتاب طلوع [illegible] از

حکایت احمد بن ابی خالد [illegible] و [illegible]

غلامان اندر آمد و گفت احمد بن ابی خالد در [illegible] احمد بن [illegible] آمد [illegible]
از [illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible] در عقب [illegible]
[illegible] در آن اندیشه [illegible] در این [illegible] بقیه غلامان [illegible] و گفت [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و لطف و عنایت [illegible]
[illegible] احمد [illegible] و [illegible] امروز [illegible]
[illegible] از آن [illegible] در حق تو گفته [illegible]
[illegible] و [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] حقیقه حال [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] و [illegible] فرمود [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] از [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] و [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و نیز [illegible] از
[illegible] محمد بن [illegible] و [illegible] احمد بن عبدالله [illegible]
[illegible] عمرو بن [illegible] احمد بن ابی خالد
وزیر [illegible] و [illegible] در این [illegible] و [illegible]
[illegible] احمد [illegible] را [illegible]
[illegible] و احمد [illegible] یا [illegible]

حکایت [illegible]

و برگشته بود خشمی بر بیر رانده و خشمی بخشید و یکی از نواب جوانمردی از اولیا از جمله دیوان بزرگ
خسته شدم او بهانه گونه هیچ نیست و شغل و حوصله نخواهم داد و چیزی از وجه بود شده او نیز
نگهبان این سپس گوشه آمده و نشسته بود دلیل داد و از پی کار خود و طلب او زر و ترتیب او زنگار خود
بعد آن عرب با جمع آن همه این برده ها که هر روز را به حبد آه تو طواف جان نمی کند
یکی ره این تیغ نویسندی در غزا امید بود تا از اداری این رساله بس نسق شرم دارم اگر همه
از این نام خبره الیه حرف بحرفی بطوریکه نو معنی بود باید کلمه ای من با خبر شود و لطف خاصه
اعمال تو سر بنور دوم برگشتم و در دنیا و آخرت گفتم و زیر دله تو کی حبداه
یار که در شور از آن هیچ کار نیست و سخن نه بدست تو گذارم این سپهر دود هم نیستم
و دیده بر آن شوق بیم بود و در دل کار داری نیوشیم گذار در چرخ پیر این سخن کنه تر از
بو خس بسته هم مگو من مرد و نیک شاعری سخن تر از این هم می خواهم و صله از درگاه خود
بگوید هرگز این سخن نوشتم خیر و ام این بیمار شمار گشتم و گفتم این یار بود و نفرین آن
من از شعر و فرع آنچه او و سخن او بود جان من گفتم شرم داشتم تو گذارم آنکه بهانه طور
که در زیر فرمود اما امام و گفتم از عبارت بگویم تا توفیق بود آن جهت تو شرط گفته
منعم با هم و توازن بحر الحجاب و غم دیده هیچ بحر از این سخن لیسه هم عنوان کار تو
بهر این چیز نیست و الله بود بهتر است گفتار اگر مرا با غنوان از فلک حجاب ایزدی
بنویسم لکن توقع فان این همه از این آمد و رسیدن ما نکونه من نکویم بعد نوبت گفتم
بنویسم اینجا بگو که حرف زیاده کم بود و نیکو هم جمع و زیر و نکو آن از این حد دمی
درگاه تو پیغام نه بیان نقش تو باشد که در آن منتظر هم بتوانه و اگر نه بر آن گر آنجا که
گذر نگردد در مرد وجه هر حرف در عزت درگاه یاد در حالت تمام شده و انتها از رز
لطف تیغ محول گنه از آنم در هر رفتن بدید که و تو آمده و بر آن گذار روز خوش شده
لا برسته و مقدار عزت حق و سهولت و افوا الیوت من ابوابها لاجرم باید
در هر حال در طلب روزی تو توانید چه حرف نیکو نشسته اگر مقدر است ع آن غم
تو اگر حضرت کوار نگار از اندوه عزیزی چیزی بر بیدم و اگر تو داغ حظ دم از آن
توانی بر هم چیز این توانم در بتو جواد و خوشی از آن رسانم چنانکه تو از مطلع خود
مرا که دهان حبه الحمد این یکی روز یکبار هم آدم از این پس دو بار آیم احمد بن ابی الله

ریکو

میکنه چه این باب بر زبولیت چنانم خشم چیره گشته و برزد با من بر خشم دارد و شکست و دیده اش
حادث و فرموده در بوشام بر او شایسته ای نگذار بر سر بیش و در آن ولایت ها دست در هم کشیده را
او بر او نیز نام و سوء او غایت بود نظر او ردم و خواستم بگویم زیر آن است خشم را با هر کس
داشتم و درد و هم فرمان فرمانروا بود گفتم هیچ رنج با من نامی بود به نیست جنت و هم اکنون که
جواز حضور ما راست و از حقوق خدمتی سابقاً که بود بیاد آورد و چه نامه ای خلیفه نواز
ابر بگردانم و از عموم کفایت ولیعهد او تر که نفس هیچ اثر نکرد و هر گونه عیب و نقص او را بگم
بجز این شهرت و همه جز او جلیس شایسته از بود و فرمانروای کفایت و جلاله او بود در کار بار بعدا
و منت نمیه و کار گذار او بود ما او نیز نابود کار رسیده گفتم یا امیرالمومنین ام زبیر در دیوان
هستم و غلط هیچ بگم ما من کفر اگر غلط گویم اما هیچ از زبیر سزاوارتر است که
هر روز نشانم بگیرد او هر بخش خلیفه انکار هم چه دیده خلق را شد مو ظیفه دارم و چهار
دار هم از این کارها از هیچ بر هیچ بگردانم و با نعمت تمام گفته هانا این غلو و مبالغت
بود و این امر بی ظن بود من مصدر قر ها بود چنانکه بود گفتم مولوی فرمود فواره عز و جل
روز را تو بر روی تو بفر و تو در این بازار رغبت دکاره ای بود هم الحق بر فرزند و داد
بر بود بود با گذار گفتم در مردی درویش و مغلوک و ضعیف آنها است او لو الاعتداد نیز مصر
از کجا است فضه در خزانه حق او را بر او جوان و الاقارب بسیار لازمه ما بود بگفت
این سخن از جمله آن روز بیان به اضرار عز و جل علی رغم تو بر بان تو بر آنکه نامی که در پناه
در هم از خود سر بر ده بر داد و بود بگویی تا این بیع کار تو نبا شد بر بود من فی العقود
بر فرش آدم و چنانکه خلیفه فرمود و همی گویم بار آدم حب کتاب فتح و از شد بعد
آیه شریفه و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یمسسک بخیر فهو علی کل شیء
قدیر مصداق این گونه خبر است و ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها راقم حروف میر شیخ
مصلح الدین بود و از چه بقیه روزی محو او هم نعم و در دولت حمت هم نیز رشته
عقاید در بخشنده که دینه نوا در مرغ مرغ تو الصید هر دریا با در با کام مقدر
و نعمت از سنگ خارا زلال گوارا جاری و از زیر خاک و خاشاک طعام لذیذ بود بکام او
لذیذ هر لقمه و اگر تمام خلق اهل شرع متفق گفتند دانه نتواند لا نه و جنبه بود از هستی او داد
البته جز جرعه اندوه و لقمه یاس و حرمان در ده جای دانه و اگر مقدر نفر معم نشد اگر حکمت

[illegible] الالباب

در کتاب زینة المجالس مسطور است که [illegible] احمد بن ابی خالد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفات عبدالله بن طاهر

و برفتن مبارک به و توقف نمود از خانه لطف علی از خواص [illegible] است و میرزا لطف چند سال از [illegible]
سرپرست و حقوق [illegible] ... [illegible] ... آن امور [illegible]
معذب بود لذا [illegible] و حضور [illegible] و علی به یاران و [illegible] حقوق
[illegible] است و هیچ [illegible] شایسته [illegible] عبدالله بن طاهر
[illegible] ... محمد بن [illegible] ... [illegible]
غایت و رحمت به [illegible] ... [illegible] آن کتاب سطور است
[illegible] کاتب [illegible] از دیوان [illegible]
آنولایت [illegible] ... آنولایت [illegible]
[illegible] ... محمد بن یزید اموی [illegible] حکایت [illegible] قصیده [illegible]
[illegible] قصیده عبدالله بن طاهر [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... محمد بن یزید [illegible] ... [illegible]
[illegible] کتب او مشتمل بر نظم و نثر [illegible] بلاغت و فصاحت [illegible]
[illegible] ... [illegible] بلاد و [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... محمد بن یزید اموی [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] احباب [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... عبدالله بن طاهر [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... عبدالله بن طاهر [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] عبدالله بن طاهر [illegible]

[illegible]

[illegible] صبر و آرام از دل برده [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] در حالتی [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] المقدور [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] عبدالله بن طاهر [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] لطف [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
الامیر زلال [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

بخواند. چون گفتم هر قصیده قرائت آن ابیات نمکین بسیار خشمش را برانگیزد و تیز [illegible]
و به انتقام قیام [illegible] خوانم [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

وازجمله ازین [illegible] که نزلی ولا اکثر فی ایام دنیانی در توقیر محمد بن زید از اهل البیت و برنه
و بر سر [illegible] هر بوسه بر نام علیه السلام بود در کار را که [illegible] و بجلو تردید ساخت و [illegible]
و بنمود و کشتار بود در خواب که خوار تو که لذت شور جنید در مذهب ما نثر قوم [illegible]
مفاخرت نعم و طعن و ذوق نیاوردم و در نسب تو نحس نخسته یاد هم و دعوی فرزندی تو
ننعم و بگشتن مردی اکرم از شکر تو [illegible] تفقه فی علم اخذ اهل بیت تو و از کردن او و اهل بیت
او است و دشمن تو و اهل بیت تو است روا نبود باشید و خاموش باشید و اگر خاموش هم [illegible]
باز روایت دوشتم و تقریر این چند فرمایش نخست و از اداره بی فرستاد محمد بن زید که حی ابا
الامیر [illegible] از کوشش [illegible] زلال عفو تو [illegible] از عتاب تاریک [illegible] و آنکه [illegible]
نکوهش تیره تر فرمان علیه السلام گفتی ترک [illegible] تا [illegible] [illegible] تا [illegible]
حق بر ما ثابت کرد که محمد بن زید [illegible] و [illegible] تو [illegible]
در باب [illegible] [illegible] و عادت که [illegible]
[illegible] و [illegible] علیه السلام [illegible]
تا [illegible] [illegible]
علیه السلام [illegible] [illegible]
نوشته در سال خراج محمد بن زید [illegible] و خراج هر سال [illegible]
[illegible] از سال [illegible] خواهی [illegible] بسیار [illegible] خواهی [illegible]
[illegible] [illegible] محمد بن زید [illegible] علیه السلام
[illegible] [illegible] علیه السلام [illegible]
و [illegible] آن کتاب [illegible] علما را [illegible]
و [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] روزه و شب زنده
[illegible] شب آدینه [illegible] و دعا و تضرع [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله بود در
[illegible] [illegible] آن [illegible]
[illegible] [illegible] از خواب [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] فان الشیطان لا یتمثل بی هر کسی [illegible] در خواب ببیند [illegible]

دیده است

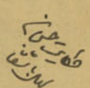
دیده است [illegible] که شیطان بصورت آن [illegible] خویشتن [illegible] باشد که راقم حروف [illegible] اینکه
شیطان [illegible] بصورت [illegible] و این امر مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] علی [illegible] بود فرمود رسول الله [illegible] حضرت قائم صلی الله علیه و آله
[illegible] نور [illegible] و نفس کل و عقل کل و روح کل و روان آفرینش [illegible]
و [illegible] خالق آدم [illegible] و مخلوق و نور بلا واسطه و آینه [illegible]
و جلال و جمال [illegible] [illegible] تمام مخلوق [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
لاجرم او [illegible] [illegible] مخلوق بلا واسطه
و واسطه سایر مخلوقات [illegible] [illegible] عالم [illegible]
[illegible] عقل کل [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ارواح [illegible]
آن نور [illegible] انوار [illegible] نور [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] انوار [illegible] از ازل الآزال [illegible] الی ابد الآباد [illegible]
تمام [illegible] مخلوق [illegible] خالق [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
آن نور [illegible] [illegible] السموات والارض [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
و اگر [illegible] ائمه اطهار علیهم السلام [illegible] صلی الله علیه و آله

در دقایق این مطلب دقیقه بود دقیقه یابان دانسته و نیز در فرج بعد از شدت مسطور است و عبدالله بن [illegible] از صحبت خویش و [illegible] فقیر [illegible] حکایت کند [illegible] در آغاز طلوع دولت [illegible] در سیر [illegible] میوه فروش [illegible] بود [illegible]

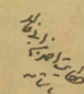
[illegible]

[illegible]

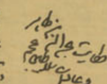
اینک در عقب نامه‌ای که [illegible] و خانه نوشت در عقب نامه [illegible] بالا ذکر [illegible] از
آنچه او [illegible] شد و عجب [illegible] را [illegible] فرد [illegible] میوه [illegible]
[illegible] فضل [illegible] فضل [illegible]
[illegible] رزق [illegible]



[illegible]
[illegible] فضل [illegible]
[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نباید که برای این کار [illegible] طبیعه بالکتاب این عمر شیخ و غیره می‌گشتند و اگر چه [illegible] این کارها از من خوار
میگشت بخش خدا اگر [illegible] دیگر هیچ غلامان نیز [illegible] کار [illegible]
[illegible] به شهزاده [illegible] حق با جانب امیر است [illegible]
و [illegible] از حضرت محمد بن [illegible] و عملیات [illegible]
[illegible] علما [illegible]
که علاج این علت [illegible]
گفتم این کار [illegible] رضا [illegible]
[illegible] غلامان [illegible]
در کتاب [illegible] الانوار [illegible]
[illegible] از اطراف ممالک [illegible]
[illegible] بلاغت و فصاحت [illegible]
و در بعض نوشته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
توفیق [illegible]
[illegible] امین السلطان در زمان سلطنت [illegible]
[illegible] صدارت عظمی و خطاب صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

عجیب این است [illegible] اخلاق و کمالات و فضایل [illegible]
[illegible] و سلاطین جهان [illegible] در تمام ممالک [illegible] و دیگر ممالک [illegible]
اعظم [illegible] ناصرالدین شاه [illegible] مظفرالدین شاه [illegible]
و علما [illegible]
[illegible] از وزرا و صدور [illegible] از ابواب سلطنت [illegible]
[illegible] و حسن [illegible]
و صلاح [illegible] و کفایت و درایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
و نسبت [illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible] و علم و فضیلت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب [illegible]

در [illegible] و مجالس [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اضحی امام الهدی [illegible] بالدین و انا [illegible] الدنیا شاغل

[illegible]

و در محراب عبادت نشسته و تکیه [illegible] بود اگر [illegible] و لا کار دنیا مشغول [illegible]
کدام [illegible] در [illegible] و از [illegible] تمام [illegible] از شغله [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] از شعر [illegible]

فلا هو فی الدنیا مضیع نصیبه ولا عرض الدنیا عن الدین شاغله

[illegible] عبد الرحمن [illegible] مطوّل
[illegible] دلالت [illegible] گوینده
[illegible] از شعرای [illegible]

امن اجل اعرابیة حل اهلها جنوب الحمی عیناک تبتدران

[illegible] شعر [illegible]
[illegible]

اسقنی من سلافة ریقه سلی واسق هذا الندیم کأس عقار

[illegible]
[illegible] مطول [illegible]
[illegible] از ابو العتاهیه [illegible] از شعر [illegible]

وانی لمحتاج الی ظل صاحب یروق ویصفو ان کدرت علیه

[illegible]
[illegible] هذا
الصاحب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از اشعار [illegible]

ومن لا یزل غرضا للمنون یترکنه ذات یوم عمیدا
فان هن اخطأنه مرة فیوشک یخطئها ان یعودا
فبینا یحید ویخطئنه قصدن فاعجلنه ان یحیدا

[illegible] از [illegible] در کشکول
[illegible]

[illegible] عبد الرحمن مطوّل [illegible] رسول [illegible]
[illegible] از شعر [illegible]

تنبهت مشتاقا فعزت بنظرة وعلقتنی حتی اسات بک الظنا
[illegible] ومتعت [illegible] استماع [illegible] الاذنا
ارى اثر [illegible] لقد سرقت عیناک من وجهها حسنا

[illegible] عبد الرحمن [illegible] شعر [illegible] اشعار لطیفه [illegible]

فاحلت کف اروح تنطعا الذ واشهی من اصابع زینب

اصابع زینب نام یک نوع حلوا [illegible]
[illegible] مطوّل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]

یا خیر من دب لطفی به ومن تقدی بسرجه فرس
هل غایة فی المسیر تعرفها ام امرنا فی المسیر ملتبس
ما علم هذا الا الملک من نوره فی الظلام نقتبس
ان سرت سار الرشاد متبع وان تقف فالرشاد محتبس

[illegible] اشعار [illegible]
[illegible] شعر [illegible] مطوّل
[illegible] مطوّل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]

نمود، از قبول قبله نمود باز سه دیم این امر بود و امرا و کم و در کسی آب بود و نیک افشای امر خود
از مح بود این جای جان شرم دیم دا برد و ماه او ن بر وی ترحم نمود و نمکی که این ابیات
بیدار بیکس آن داد و بود در کهف و کمع بر خیز داد و بود در این قبه اندر بر ما مخر آنکه او را
را استقضا نماید و برفرز) روان کمع در این امر شوری بکو و ما مخر این شعر را بگفت

نظرتی کیف تسطیر فی / عن الضمیر الیه
قبلته من بعید / فاعتل من شفتیه
ورد احسن رد / بالکسر من حاجبیه
فما برحت مکانی / حتی قدرت علیه

و در این بهار بتام طارت بهاره او کرد بسوختن جای رشید اوست نمود و این ابیات بگری
رشید بوی نمود اگر بعد بن غریب بود و حکم جای به وفا که در نیر رشید ارشد او را
و خوله شوهر خود او نه و تبقت نکار او بیعت و ما مخر در مقام قصاص بر آید و کمع کاتر بن
تدان بیر کو نواب نشاه از بدر تو بکه نه فرزنی تحواه نه بیر کو این آن بس باشد
او را باید آنکه و آن ترد هم در تاریخ الخلفا سیوطی این شعر را از اشعار مامون رقم کرده

بثانی کتوم لاسرارکم / ودمعی نموم لسری مذیع
فلولا دموعی کتمت الهوی / ولولا الهوی لم یکن لی دموع

نامم بگوی هر که ز عشق سر شکم / کند ترقی نگار هر عشق نکوم اگر نه سر شکم
هوا گر نبود یک شدم اشکبار و هم در آن کتاب این شعر را از مامون در صفت شطرنج رقم داشته است

ارض مربعة حمراء من ادم / ما بین الفین موصوفین بالکرم
تذاکرا الحرب فاحتالا لها حیلا / من غیر ان یأثما فیها بسفک دم

سکینه ام نفر و رب الولف بکرم و حر جمال مشهور زمین بریج از بوسه و فاهم لکه در خاطر
مربع آن اگر یاراند و خیال وب دیار و شعور و رخ تا از رو شده و دیار بتد مرحوم
بر بند و از کطرف فتح و فیروز لضیب لکو تو فاسکه بگوی شعور و دیار و هوا نه الفقه شد
در کتاب خوانه الوفیات این شعر را از مامون رقم کرده است

انا المأمون والملک الهمام / ولکنی بحبک مستهام
اترضی ان اموت علیک وجدا / ویبقی الناس لیس لهم امام

و نیز در آن کتاب مسطور است که نضر بن شمیل گفت بر امیر المؤمنین مامون در آمدم گفت امروز این شعر را گفته‌ام

اصبح دینی الذی ادین به / ولست منه الغداة معتذرا
حب علی بعد النبی ولا / اشتم صدیقه ولا عمرا
وابن عفان فی الجنان مع الابرار / ذاک القتیل مصطبرا
وعائشة الام لست اشتمها / من یفتریها فنحن منه برا

در نظر مجهول رکید المنه

در کتاب کامل ابن اثیر مسطور است که عمارة بن عقیل گفت بر امیر المؤمنین مامون قصیده انشا نمودم که شامل
یکصد بیت بود و چون شروع بصدر بیت نمودم بخواندم مامون بر من سبقت گرفت و ابیات قافیه را بگفت
بعضی بجواب گفتم ای امیر المؤمنین کو کسی بغیر این کلمات بجلس این قصیده را از من شنیده است مامون گفت
سزاوار این است که چنین باشد آیا آنکه هم تو رسیده است که عمر بن ابی ربیعه این قصیده بگوید
صلاة ابن ملکیه پیغطعوا داو جرانها برابر عبد الله بن عباس بخواند ابن عباس بگفت و للوار بعد غد العید
تا تمام آن قصیده بود ابن عباس ابیات قافیه بخواند و مامون هم از آن کمع نزدیک بوده در توم
عقد الفرید مسطور است که این شعر را مامون در صفت قینه در فادیم گفته

کأنما فی لحظها لحظات حتف / نمیت لها ویحیی من ترید
فان غضبت رأیت الناس قتلی / وان ضحکت فارواح تعود
وتسبی العالمین بمقلتیها / کأن العالمین لها عبید

این برو روان و خود رشید دختری بود از لحظات چشم فتان تا نه اهرمن بر کسی خواه نظر بکند
و هر کسی را العمر نه زنده بیدار اگر چشم غضب و کفاهم چشم غضب نکرد در دل او بکشته
افکند و اگر دل بخنده لشکر در نظر در نهر جان افشان و بر تا لب مشتاق لیرد او گرد در
در آثار مغوار که تا خلق جان بدو سپر آورده لوکن مامون گفت بیکدیگر جانان سلطان زود خود او بنگر
و در علم آن مسطور است که فقر شعری در شعر مامون آمده کمک در حق توشیر کفته ام مویک

در حق بخوارزمی شعرا از ببیه و قرای نمو

حیاک رب الناس حیاکا / اذ بجمال الوجه رقاکا
بغداد من نورک قد اشرقت / واورق العود بجدواکا

مامون چون این شعر بشنید در بر افکنده بحکام اعراب جوه بر در حق بود این شعر گفته‌ام در قرار است و بو

حیاک رب الناس حیاکا / ان الذی املت اعطاکا

أتيتُ شخصاً قد خلا كيسُه ولو حوى شيئاً لأعطاكا

شاعر عرض کرد یا امیر المؤمنین هر گاه شعر بولبشر ده که بو بمیرکه [illegible] ...
این چیزی فکر نکرد ... مستطاب ... گفت بخندید و [illegible] ...
در عقد الفرید مسطور است که ابو الهیجاء ... روزی عمرو بن مسعود ... گفت ...
... جامی ... آن شعر ... که ... عمرو ...
... گفت جواب ... او ... امیر المؤمنین ...
... تو ... هیچ چیز نخواهیم ... گفت ...
پس ازاکه چیزی ... و ... این شعر بخواند

اعرض طعامك وابذله لمن دخلا واعزم على من اتى واشكر لمن اكلا
ولا تكن سابري العرض محتشما من القليل فلست الدهر محتفلا

آنگاه رطل بخواست و دراز ... گفت ... دست ... بود بار دیگر
... امیر المؤمنین هرگز در زمان ... بخشیده
... عمرو بن مسعود دست او ...
... امیر المؤمنین ... خدا ... گفت ... دراز ...

و جام شراب ... عمرو بن مسعود بود پس ازاکه این شعر انشاء کرد

ندامى أن الكاس أنكما لا تفعلان الكأس من نجد
لو ذقتما ما ذقت ما امتزجت الا بدمعكما من الوجد
نوبتما بالله ربكما وبحقه برجاوه عندي
ان كنتما لا تشربان معي خوف العقاب شربتها وحدي

و نیز در کتاب عقد الفرید مسطور است که این شعر بود در صفحه ... انشاء کرده

وابيض اما جسمه فمدور نقي واما راسه فمعار
ولم يكتسب الا الكبير وطه موثقه لم تكس قط خمار
لها اخوات اربع هن مثلها ولكنها الصغرى وهن كبار

در کتاب انوار الربیع در باب تلمیح رقم کرده است که روزی احمد بن یوسف وزیر ... گفت
... در ادا کرد ... غریب ... تو ... مجید ...

غزیر

... بغرور ... مراد ... معرفت شوق گفت ...
... و ... کوشه ... آب حیات ...
... احمد بن یوسف ...
... فطنه ...

قول شاعر عرب ...

رمى ضرع ناب فاستمر بطعنة كحاشية البرد اليماني المسهم

... سوختن ... محصول ... در کتاب
مسطور است ... و ...
...
... شعرای ...
... ابو العلاء معری ...
شرقاً و مغرباً ...
... ابو العلاء معری ...
و ... ازاین بهم شعرا ...

عيون المها بين الرصافة والجسر جلبن الهوى من حيث ادري ولا ادري

...
... ابو العلاء این شعر ...

فيا دارها بالخيف ان مزارها قريب ولكن دون ذلك اهوال

...
...

...
...

در جلد ... عقد الفرید مسطور است که ... ابراهیم ... هارون الرشید
...
...

اعاز ... بود ...

در دوره کنجه ابوعیسی بود و ازآنکه بر ... دشنه آواز عود ... و مواظبت نمود ... [illegible]
بعد از ... و همیشه ... حسد ... و نقش ... گفته ... [illegible]
در ... فلاحت ... داد ... إنّی هٰذا مِن ... [illegible]
فلاحت ... از ... [illegible]
او ... [illegible] ... او ... از ... و ... [illegible]
و ... برخلاف آن در حق ... [illegible]
و ... امروز در مجلس ... [illegible]
... [illegible]
... از این شعر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

یا شَرِیعَ الماءِ قَد سُدَّت مَسالِکُهُ — أما إلَیکَ سَبیلٌ غَیرُ مَسدُودِ
لِحائِمٍ حارَ حَتّی لا حَیاةَ بِهِ — مُشَرَّدٍ عَن طَریقِ الماءِ مَطرُودِ

و در این ... [illegible]
... در حق او ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... از علم عقلیه و نقلیه بهره تمام داشت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

وفات قابوس در ... [illegible]

و ثعالب

و ثعالبی کلام او ... است ... شمس المعالی ... [illegible]
... [illegible]
الفاظ و رونق معانی ... [illegible] ... قابوس ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... قابوس ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... قابوس ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... شمس المعالی ... [illegible]
روزگار و ... در نظم و نثر و دارای تصانیف بود
و ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ابوالحسن شمس المعالی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

از فلاسفه معزول شوند و مجوز دیگر فلاسفه بروی آشکار دیده و بعد از آن تقدیر
بروی جیره و داد بود در روزنامه‌ها که از رابع الاخر بارها بیست و شش و شش هجری تقدیر
رسانید بر تمام اولاد خلفا در شعر و نحو و سایر علوم عالیه و کتب نفیسه تفوق داشت
و احوال او بود در ذیل مجلد سیم مشکوة الادب اثم کلیم و از شعر او نیز ترجمه شده است
خود مذکور است و از تصانیف او اشعار کثیره و فصاحت بسیار بود و تذکره شعرا بیان کرده
دیگر در اعلام الناس مسطور است که اسحق گفت در اول فصل بهار نزد خلیفه در ایام باغ رفتم
ابراهیم گفت در باغ گل شعری گفته باز گفتم بسیار خوب گفته امیرالمؤمنین دو بیت اقبال او
بگویم و عرض نمودم که در آن وقت در فکر فرو رفت و جمع بر دمید و برای خواندن
افزایش و مدح است بر چه شعر گفت و قدح الباده در دست شعر گفته بود و این ابیات را
فصل بهار روان نمود که اختر الکرم و بهشت شد گل و ریحان بسیار خوب است و منظر خوب
او را خواند تحسین نمودم و نیز از وی استماع شد اشعار کرده تا مرا بدید و قرار شد
میر با من سکوت نمود و گفتم قصیده ای گفته ام و در ازای آن کار در عوض این شعر جار
بر کار بکن تا مرا بسیار این وقت او بر شعر امیر خوشحال شد و دنیا بر او داد و دولت
بر دیدم که این کلمات از این شعر بیان خبر داد که روزی شد از باغ طرف کوی و باز
بر خوردیم که هر کلمه از آن شعر را به سبب اطعام خوش کرد و طعام را داد و گفت که هر
هم بر دوانید و برای خیلی نعم نگاه کردی و بدیدم که از خوبی بر خیزد و این شعر خواند

اشرب علی ورد الخدود فانه　ازهی لدی الصبوح بطیب
ما الورد حسن من تورد خده　حمراء خدیها علیک حبیب
صبغ المدام بیاضها فکأنه　ذهب بقی لبشفة بقروب

بجو شراب و بیاد لطف ز دنیا که او را جو گل و ملک جنت دنیا آنچه است از جود
السلیمی است که چنانکه گفت بیت بستان جمال فراخی این شعر را گفتم و شنوم او را
خوش فرموده شعر و تحسین کرد و گفت که این ملک بود در اکرم و آنرا بود طلب نمود و او در
نجوم هم و آن ایات بود که در فرد خواند آنرا در متعلق و لطف نمود و تحسین کرد و در طلب این
امر هست تا بی در ازای هر شعر ده دینار بخشش عطا کرد آنرا نیز موجود داد و آن ابیات شعر
دیگر با بر خواند و من خود کار بسیار دیدم و بسیار فلاسفه با رشدم و غفلت نقد هر روان کار خود

دراین

در این وقت معنی در پس پرده به تماشای شراب مشغول بود چون در این بار عود و ساز اصلاح کرد
و بر او بگذرد که هر کس که خاموش باشد اسحق آمد پس آنکه بود شعر را بگذاشتم و آن را
تغنی نمود و نغمه و فریاد ما در حیرت آمد و پس پس بخشم رفت و از اینجا بیرون رفت در این ره بر این هر دو فراغت
دیگر بار آمد و خواند و دو به سر بدین برابر زانو داده و دفعه دیگر اعلان نمود و همچنان مرتبه دیگر
برابر بود و بعد این وقت در پس پرده غیر از این به تغنی کسی که بر در آن محل بود آنکه تکلف
امیرالمؤمنین نعمه را که برای تغنی دلش آن ابیات بود گفت نیز در حال بود و بدو
از دل شه خیره اگر چه بر جانها بر بیه در حدیقة الکیت مسطور است اما این شعر را با معنی در صفحه تمام کرد

انا وانت رضعنا قهوة لطفت　عن العیان ورقت عن ید القدم
ما بیننا رحم الاداراتها　والکأس حرمتها ادنی من الرحم

ودیگ نیز مطلعی و ادب ... و اثرات آن

و هم در حدیقة الکیت مسطور است که طایفه از سماع اغانی در کمال قلوب اثری عظیم دارد و تمامت ارواح
آدمیه و دیگر حیوانات را به تعالی و جنبش در آورد مراد تو فائده گفته که بسیار واقع شده که بهایم چند روز آب ...
خود مفارقت کند و در آب بوشیده نخورد و چون جای آنها خواهند باز گشته بنهد نوازند که دلوی
و کایی هما با بی اندیشه عادت داده جمع کنند با ز و در حوض طلب آنها روند و چون آوازی بود جو
و آواز آدمیان شنوند سر از آب بر آورند و بطرف ایشان روند و از آن نوازن از آب بیرون آیند و دور گرد
آنکه دو گوساله با رفتند و چو همی از دنبال آنها و از جو رانده تا با دمان آمد و سر از بند بیرون کشید
شعر لذت خیلی بود چرخه صید کند سبب اذیت از مفارقت و طلب سرعت با یشان بر آب بماند و ماندن اقامت کند
و نخورد و نیاشامد و هیچ بر آن بی حرکت چنین فرمود که لاجرم با لحن نغمه و آواز بساز و سوز بر او نغمه
نمود تا خرم گردانیدن و خوشحال شو و نخورد و بیاشامد در دو باب آب و با آن آمدن آب و حیوانات و آواز خوش
و آثار عود و حکایت معتمد بن حکیم بزرگ است و دانا و طیور و بهایم و حوش و وحوش و حیوانات مشغول
و شوق میخورد کتب عدیده حکایات عجیبه بسیار است اگر جمع نمایند کتابی عظیم شود چنانکه طیور از اوطان
و شهرها خود منقلب می کنند و نیز اخبار لذت شراب بسیار و در میان جالینوس گوید که بر لذت و چون تن
انسان حس بود و تمیز دهد و بار دیگر آغاز کند بر ان حال بیابان باز گشته لذت و همان جهت باز شده طیور
نیز دیگر بار بازآمده لذت ها و شنوند که لذت ها و اقسام لذات نفوس چهار نوع است یکی لذت مطعم
دیگر لذت شرب و سیم لذت نکاح و چهارم لذت سماع و شنیدن و آن سه قسم اول لذت جسمانی
و میل جز تحرک و تکلف بر سه آن بنفس نرسد لذت سماع و شنیدن که مطلوب است لذت

نغمهٔ تنه و نشاط و تحریک روحانیه را در بدن پیدا و در روح جسمانی ایجاد کرد و تهییج حرکت و کیفی باشد
دانیم که اثر آن غذای آن بعلم و تعادل آن بر قوای نفس خفیف و نیک باشد افلاطون حکیم گفته که
هر کسی را اندوهی در باید و شنیدن هر خلط گوهر دل او بر وی باید که آواز خوش بشنود تا بار غم از
دل برگیرد زیرا که نفس شریف چون اندوهناک شود نور قدسی او فانی گردد و چون خبری بشنود او را
بسرور و طرب در آورد اگر از دمی خوش و خوشی رقص اشتعال و فروغ کرد و گفته‌اند غنا غذای
ارواح است چنانکه شراب غذای اشباح است و گفته‌اند خمر مانند جسد است و سماع مانند روح و مراد از
ارجمند شراب و غنا است و در میان خمر و غنا مناسبت عجیبه و کیفیت غریبه است بر اهل فن پوشیده
نیست همواره تا امروز انواع سازها در سرای مردم است و حضرت داود علیه السلام در حالت
دلتنگی و موعظت و سوز صحیح این فن اعلم و احذق بود و در صحرا نوازی آن حضرت سنگ بر
وحوش و طیور و حیوانات و تعزیت آن حضرت میرسید و بسی از آن جمله در مردم بر اثر آن وفق
الحکم بنیه در حین این ایشان را از زمان طالوت بود بر وقت فلق در فرد جمیع غالب است
و نغم او بحر بکند مراد خرسند داود را اگر دگران میراند داود صوتی نوخت و از الفاظ و صوت آن
حضرت سکون میکرد و شفا میداد و حضرت آن حضرت اسرار کرده است اهل علم و تعلیم مزامیر
و تسبیح بر عود و طنبور و دف و طبول و صلاصل و غیره از میراد و شمار کنند از آن
اساتید ظاهر میشد و تسبیح شراقت محدود بود و آواز طراز سرایندگان را بر بخوری هر دو در
ظاهر میشد و گفته که بسر خانه بود در حالی که دست و جمعی در دست بود که مسند جعلها بن مروان در
آورد در این وقت حاضر در مجلس عبدالملک حضور داشتند جمیع ایشان آنچنان گفت این حدیث در بار
جمال دیگر است و آن جماعت از جالس سالکه شعر و از میانه ایشان اهل ابن مسعود فرار کرد
ای امیرالمؤمنین این چون بود که بر گرد و در هم رشته خیز فاکر رسن در تو زنم و هیچ تحت نبینند
و از آن کسی این کار کرد و بسیار آن بر نیند و جابه با بر دیگر مشکوکی کرد و قد کفر از دست شریف
کرد و با انگشتها رطیف تر و صاف تر از شاخ بلور بحرکت در آورد و نطق با حسن من وقع
القطر فی البلد الماحل الی القفر و آنوقت جان برد و نمیر داد از بر کشید و کرد بالفاظ خوش
و آب سرور بر دلها ریخت که بیغ زد باران در بهشتی خشک و بی آب که آنگونه اثر نکند آن
باید که دلها دارد که چه آنچه آن داود امیرالمؤمنین را برکت باد ابو الحق بن ابراهیم موصلی گفت
عبدالله بن طاهر غنا و شعر آن است که در مقدم و سالم بشرط غنا و شعر را که در جمله و اعدا او طرب برانگیزد
و در طبیعت وادارد خنده را از کود عجب برانگیزد و محتجب در حد بطالت نه خنده و نه طرب براورد
گفته‌اند

حکایت شعیب بجای آینه

گفته‌اند تخت السگه عمو بود اینقدر که ملک متوشح بود بر بال آن زبر پرده که خلاص بعود این قول به
ضعیف و مخفی گفته‌اند بطلمیوس و یعقوب کندی از اهل فرس بود هم گفته‌اند اول السگه با بال و آواز
ابن ایشان در عود مقرر تمقی عود که فارض شیخ کلده بود و در جزیره بخرند که گرد و خودها در خرب هو
و غنا و ساز نغمات فارس بیاموخت و بکله در آورده در میان سوا و آموزگار شد و اول السگه
بر الحان فرس تمقی کرد سعید بن مسجح و یعقوب طوسی نبود و این مسئله در کتاب احوال حکما
سنگ علیه السلام و حکیم است مذکور در تحمیلی ابو منکوة الادب که شرح داده این مطلب در زمان
ابن زبیر و بنا کعبه معظم دیگرباره و خلیفه ثانی جناب عمر بن خطاب بود که ایشان گفته‌اند
این علم به بطلمیوس نسبت کرده و ابو الحق بن ابراهیم موصلی نهایت بر بزرگی و پیر این
مطلب این بود که الحق بن ابراهیم گفت روزی با نخره در طلب بغرار کو و در این وقت مجید
تن مغنیه نیم دقیق لطیف با حضور دانشمند و از دیگر و شمال او آواز بس کشیدند و در آن نه افزا
تازه و ترنه بی چند و ایراد به ابراهیم بن مهدی ذیر بحر بود ای نیاوند که الحق چگونه میشنود
گفتم ای امیرالمؤمنین خطا بکنیم ابراهیم گفت ای عم تو چه میگوئی در این ساز الحق میگوید
همچنین الحق با هم در این خطا و تحقیقی لکن الحق این حرف است که در حرم سه
تو را قسم و تر نسبت و الحق کرده که امیرالمؤمنین لا اجازه میدهد ابو ابراهیم بر خطا بود
واقف شد و در این امر با او مناظره کنم گفت آری چون کلام که مناظره در باب نظم و قت
شرایط نیک و آنچه در آن و حقایق و غیر کم بینند براه انصاف مر نمیشود که تقریر اهل این بشر
کنم امر معاذ که این جوارح های آواز بود در میزه بحث بر هم تقریر کنند گفت ای جان گفتم
دوم این صوت تقریر کنند جمیع پس بر جواب کرد ابراهیم گفتم لا خطا بود در این سر صوت نغمه او تقریر
همه نیا در دم گفتم در این خطا بود در آن رشتی بجا در هر دو جانب امری نواز ازو تو سیر الکنه
ابو ابراهیم در آن صوت تغنی بنمود و میکشید جزیره خطا در آن من بشنیدم گفتم در این او
ونه بتو نسبت میکنم و این خطا بود و انکار میر آن است تمام ابو ابراهیم بسی کوشش کرد تا بر خطا
واقف گردد جز الدور بیک دو آن خطا بزدیم گفتم این خطا در او جز تمام جوارح سه ابو ابراهیم
بر چند خود به ناسیه شوق است واقف شوا بوقت با آنها گفتم تو به تنهائی بنواز و سایر جوارح
دست از نواز بازدار از جمیع الکار تقریر بنمود ابو ابراهیم گفتم بنواز تا همه شنود معنی بیرون نخوردن
میکنی این خطا در این باب گفتم اجسته که الحق این خطا بود و نواز این معنی تا دیده است

حکایت بعضی مغنیان

حکایت ابراهیم [illegible] و اسحق

و تو در نوازها را رفته [illegible] زیاد دادی و هم دادی که کاتب گفت اسحق موصلی گفت [illegible]
ابراهیم بن المهدی ... نغمه [illegible] انصاف [illegible] ابراهیم
گفتم [illegible] ابراهیم [illegible] شعر چند [illegible] و برای آن اشعار
آواز [illegible] ابراهیم [illegible] بغداد
[illegible] ابراهیم
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] آن [illegible]
[illegible] برادرم [illegible]
[illegible]
ابراهیم [illegible] مجلس [illegible]
[illegible]
[illegible] آواز [illegible]
[illegible] غلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

قالت نظرت الی غیری فقلت لها   و سائل الدمع من عینی [illegible]
نفسی فداؤک طرف العین [illegible]   و القلب منی علیک الدهر مقصور
والعین تنظر احیانا و باطنه   ما یعاشی [illegible] الغیب مستور

شعر

[illegible] نظر [illegible]
[illegible] ظاهر یا باطن [illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] طعام [illegible] شراب [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] شروع [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]

و چون [illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم بن المهدی [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
[illegible] اسحق [illegible] اسحق [illegible]
اسحق [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] اسحق [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم
[illegible]
[illegible] اسحق [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible] از شراب [illegible]
[illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible] شراب [illegible] مطلوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رطلته [illegible]   فی الشرب [illegible]
فلیعلمن من قد انادمه   انی [illegible] الرشد

در [illegible] شراب

واریه ما یقوی به بدنی　　واجانب الامر الذی یودی

[illegible] بود در شریکی [illegible] و دیگر [illegible] از [illegible] بود در

[illegible] شعر [illegible] خواند

رأیت طبایع الانسان اربعة هی الاصل

فلم تعد الاربعة فی کل طبیعة رطل

[illegible] این شعر [illegible] افلاطون [illegible] رطل [illegible]

[illegible] دقیقه [illegible] معروف [illegible]

[illegible] تا [illegible]

و این شعر [illegible]

الا قل لاخوان المدام تسمعوا　　فان کلام النصح یوعی ویسمع

ثلاثة ارطال لذی اللب مقنع　　وفی اربع انس له وتمتع

فان کان ممن یشتهی طرب زائد　　فحق علیه خمسة لا تضیع

ویزداد رطلا سادسا بعد خمسة　　فیکمل عنده لذة اللهو اجمع

[illegible] کتاب [illegible] ابو [illegible]

[illegible] ابو [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] این شعر

قد سمعت الدیک صاحا　　ورأیت النجم لاحا

فاسقنا واقطع بنا الدهر　　اغتباقا واصطباحا

[illegible] این شعر [illegible]

[illegible] ابو [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو [illegible] این شعر [illegible]

لئن کنت جعد الرأس واللون فاحم　　فانی لسبط الکف والعرض ازهر

وان سواد اللون لیس بضائری　　اذا کنت یوم الروع بالسیف اخطر

[illegible] تلا [illegible] ابو [illegible] و این شعر [illegible]

[illegible] سند [illegible] بلکه [illegible] و

[illegible] صحیح [illegible] اربع [illegible]

[illegible] قاضی [illegible] شعر [illegible]

[illegible] الاسلام [illegible]　　اتاک بها الواشون عنی کما قالوا

ولکنهم لما رأوک غریة　　بهجری تواصوا بالنمیمة واحتالوا

فقد صرت اذنا للوشاة سمیعة　　ینالون من عرضی وکونی ما نالوا

و این شعر [illegible] اربع [illegible]

[illegible] قاضی [illegible]

[illegible] علویه [illegible]

از [illegible] لاجرم از [illegible]

[illegible] دمشق [illegible]

علویه [illegible] قاضی [illegible] این شعر [illegible]

قاضی دمشق [illegible]

[illegible] علویه [illegible]

قاضی [illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قاضی [illegible]

[illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] این شعر [illegible]

[illegible]

[illegible]

تو با کسی بهر و شکم گرسنه [illegible] در سایه بگذرانی و نیز در حق کفره از عمرو بن مسعده نظم نموده

یا عمرو و عمر نعمتک بالعدل فانّ الجور یهلکها [illegible] عمرو بن بنیان [illegible]

[illegible]

[illegible] یا ابا ثابت لیس من الحق ذا الباطل قرابة در میان حق و

باطل قرابت [illegible]

[illegible] فاذا نفخ

فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسألون [illegible]

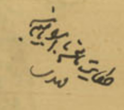
[illegible]

[illegible]

از طرف خود بالخره رزاز عمرو گفت اگر خوار بر گمارد امیرالمومنین بر آنم که من این امر را
از جانب خود تولی بکی تا دارای نعمت شود مکتب عمرو و آن برای امیرالمومنین ان نقل
امر عوتر من رقبة الطل انقضاء حاجة عجزه کالاذن لکن بالانصراف الی بلده فیه قبل
جهان اینه رقم نمود چون عمرو حضار گفت از حسن آن الفاظ و کار مراد در آن کتب
هر که عمرو عظیم آن کرد امیرالمومنین صحت گفت چه این نامه در بهی رقعه که
خواسته رقم نمود لئلا یتأخر فقل انتجانا لاوامره بجائزة تغنی ذا تاه الطل
نا مجد و کیش در کلام ادیبان فضل و فضیلت دستی نقد و هم بر جایزه برده تا علاقه
شد و زمان تطول انجامید اشعار لودیه در عقد الفرید سطور است ما حتم نموده است
از منفای بغداد در میان ابن نوازنده بود سوگ داشته دنان حسن و جمال دل دارای
پیدا نمود در آن اثنا در حضور خسرو مشغول بود که از جواری گیج اتاب
نمود با نیزه خود نظر کی سوال و حضار از رو روان و سوسن و نشر نوای
نجود دیبا با دل بجالی بود فقط بخال تمنه حصار این اهر دقعه سول آن شد آن
دیگری بر رخ زنار نوعو خطوط است در دلت گور و این شعر به نام او نغز نمود

مامرر نا بالسوسن الغض الا کان دمعی لقلبی نوبیا
حبذا انت و المسمی به انت و ان کنت منه اذکی نسیما

تو گل خسار از هر سوسن و گل بهره به از آن و به زنبار وجه سوسن مردی داز
محلس غایب شد از بهوت دام در رسید دل جوی دیگر پیر دخت و حضران موظب
اینها رو تکرار آن نمود ما میون متفطن و آن جا به اطوار و تمیز و نطع سوس
و با کیز که گفت از حقیقت کار او بخبر گو کیف آن امیرالمومنین الحرب قصه نخ
کنم مو سوسنه خواهر نمود آن گفت نازلم جا به لبکی امیرالمومنین از لسنت برده
نزد ای سپتم و سوسن بود بدیدم و نموداری با حشم و طرح در دل سپردم نامون خوبخت
او دلت باز داشت و سوسن بنز بود بخواب و جایزه بود بخشید و گفت دیگر با گوید اشتیر
و هم در تمم عقد الفرید سطور است که ابراهیم بن المهدی روایت کرد از جمله آنها
و عقلا بیدار در رو کار فیابم نالی دادال رهی عالم و شعر نفلق و تیز تاک بود و در سرد
و او از ضعفای نمود در ایام ادیکر بود تمالی مراد وجه جائکه تبعته لکار از کوه صحب ناهی



حکایت ... و جاریه

مخالفت نمود و مرد را کار او عرضه نمود و سبب عجز خود و فراز آن بار گفت بر وجیره که از کوه او در
گوش دار نزد آن سپرده مسطور است که ابراهیم این شعر در مکارم نامه بود بر دست نطق کرد و خواند

ذهبت من الدنیا کما ذهبت منی هوی الدهر بی عنها و ولی بها عنی
فان ابک نفسی ابک نفسا عزیزة وان احتسبها احتسبها علی ضن

و جمع ابواب خوشنودی و رضامندی محمد بر روی مفتوح شد این بود در حضور مامون تقریر نمود
نمونه سود کند بعد از آن امیرالمومنین نیکو گفت ابراهیم را از کون عطا برد نمود و او
امیرالمومنین خاطر خوف و ترس عظیم فرو گرفت و بر فاسد و بعد از آن امیرالمومنین قسم کرد
مو بغشی یافت بعد از آن نمی رسیدم تا آن روز بخواند بعد از آن بنشست ابراهیم
و از آن پسر ابراهیم از بهای مردمان در دفع مصائب بر گزیده تر گشته و بار از شاعر به و فادت
مرخصی و هیچ از زیاده حکایت نمود گفت امیرالمومنین یک روز در آن اثنا در طریق گذرا ...
بود سیم از رفقا دیدن کاخ خلف نمود و بر بسا اول آن شد و تشنه گردیدم و در طلب آب گرفتم
دیگر بار از بهر آب او دیدم و غلامی حبشی بود و خواب آن شد گفتم اگر بخواب اندر به خیز و شربت آب بیاوری
گفت از گذشته ... از کتب فرود شود و پرا آب ... در این حال این شعر را در سرود با آن نغز نمود

کانها ان مت فی ربیع ازوحی واسقیانی من بئر عروة مائی

مجرد آن حبشی این شعر بشنیده به نهایت سرور و فرح خاطر به شد و تمکن سود کند بعد از آن روز
عروه و این خبر او است امیرالمومنین گفت در حجیم شد و این شعر مناسب و حبشی موضع ناظم داد
وای حبشی گفت بدان تو آب پیوسته ام از بهر من نیز گفت گفتم اگر روز جیره از بهر من نفس آن کرد
واو را پناه داد و از آب بگشید تا مرد و گفتم بودم اسب نمود آنگاه گفت خیر تو
گفتم این راه ام بدان ... از کرد و گفتم آنرا گفتم خیر بکند و آن حبشی ... در
حکایت در طریق رسید گفتم و رسید بخندید و جمیع بر فرج گفتم و بازگشتم و از آن پس از این
رشید بعد در این اثنا آن حبشی مو بود و تمکن سود کند بعد از آن مرد متنفر و دور گردید او دختر
تا نسبت به برادر امیرالمومنین چنین میگوید گفت آن بود که نظم مفاد قوم بر آن ...
مجلسه آنگاه مقدار دست و فراهم ... و صله داد به خود بدادم رشید نیز او را

طاهر بن حسین را زن عمّ [illegible]

کسوتی بخشیده بعضی از بزرگان خندان شد و تمسخر های بیهوده بر زبان آورد ... گفت ای بزرگ منش ... این آواز شنوی که سکوت نیکو تر است ... و بعضی از حیله ها و زبان بازی ها و سخنان ... نیکوتر از آن که ... بنظر بود

این شعر بود از ... خود طاهر بن حسین

الا انّما المأمون للناس عصمةٌ ممیّزةٌ بین الضلالة والرشد
رأى الله عبد الله خیر عباده فملّکه والله اعلم بالعبد

و این شعر ها از ... دیگر در زهر الآداب مسطور است ... بن ماسویه ...

عَلَیک من الطعام بما حَوَّت ومن الشراب بما قوم ... آن را ... مطلوب

اوزان ... که جز نیکو ... بنده با آن ... شعرا ... نوّاس

مراد ... از شعرا ابو نواس بود

الحمد لله لیس لی مثال خمری شرابی ونقلی القبل

... آب از شراب ... و نقل از بوسه معشوق ... ریخته

و هم در آن کتاب عقد الفرید مسطور است ... روز نوروز ... نوشته

اهدی لک الناس المراکب والوصائف والذهب
وهدیتی علو القصاید والمدایح والخطب
فاسلم سلمت علی الزمان من الحوادث والعطب

اشعار طاهر بن حسین

جز این اشعار از نظم ... گفته شده ... و در این روزها ... مدح ... ابن عباس ... و در کتاب عقد الفرید مسطور است ... طاهر بن حسین ... طاهر ... زمره ... برادر مأمون ... نوشته ... طاهر ...

ایسومنی المأمون خطة عاجز او ما رأی بالامس رأس محمّد
یوفی علی رأس الخلایق مثل ما توفی الجبال علی رؤس الفدفد
انّی من القوم الذین هم هم قتلوا اخاک واقعدوک بمقعد

و این اشعار ... و ... سلطنت و خلافت ... و هم این شعر از طاهر بن حسین

غضبت علی الدنیا فانهبت ما حوت وعفتها حتی باحوی المتالف
قتلت امیر المؤمنین وانّما بقیت فناء بعده للخلایف
وقد بقیت فی ام راسی فتکة فاما الرشید اولوائی مخالف

و محمد بن یزید بن مسلمه در جواب او گفت

غضبت علی الدنیا فلا کنت راضیا فلا غضبت الا بالک المتالف
فمن انت اوما انت یا فقع قردد اذا ابت منا لم تعلق بکانف
ستعلم ما تجنی علیک وما جنت یداک فلا تفخر بقتل الخلایف

و هم طاهر بن حسین گوید

مدمن الاغضاء موصول ومدیم العتب مملول

طاهر بن حسین

الی آخر الابیات و محمد بن یزید جواب این اشعار نیز گفت و این محمد از بزرگان ... و از آن پس ... طاهر ... و ... گفت

... طاهر ...

... شعرای ...

در جلد ... اغانی ابوالفرج ... مسطور است ... و ... و شعرای ... روزگار ... در زمان رشید ... و در ... دمشق ... از ... کوه و دشت ... راه ... بزرگ ... در ... آزاد ... و ... ازو ... که ... اکثر ... از ... طاهر ... و ... تجربه ... و ... و ... و ... از ... و ... و ... و ... بود ... و ... و این شعر بود ...

اولئک قومی بعد عزّ و منعة تفانوا فالا تذرف العین اکمد

... از شنیدن این شعر ... و ... گشت و ... طبق ... بشد

و با علویه گفت با این آزادیها وقتی که [illegible] بر قوم خود گرائی که [illegible] این دقیقه علویه
به مولای ما از باب [illegible] می‌گریست [illegible] صد نفر غلام سوار بشده و فردا امروز
مولای [illegible] را با شاه [illegible] و از جمله جمع [illegible] [illegible] برگ طاقت
توقف نیامد و [illegible] و [illegible] و [illegible] برفته و [illegible] اوزی
علویه غضبناک بود [illegible] بجلاد [illegible] علویه [illegible] زبان
بشفاعت برگشود [illegible] خوشنود [illegible] بهم در حلقه او [illegible]
در جلد [illegible] اغانی [illegible] ابو العتاهیه [illegible] [illegible]
[illegible] مسئول [illegible] سؤال [illegible]
ابو العتاهیه [illegible] [illegible] شعر [illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible] سؤال
[illegible] ابو العتاهیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible]
[illegible] ابو العتاهیه
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible] ابو العتاهیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] مجلس [illegible]
[illegible]
من اتم الکلام ما قطع الحجة وعاقب على الاساءة وشفى من الغيظ وانتصر

من الجاهل

من الجاهل تمام ترین کلمات الکلام است [illegible] و [illegible] و خشم [illegible]
و از جا بر انتصار [illegible] ابو العتاهیه [illegible] از نویسندگان [illegible]
[illegible] [illegible] شعر [illegible] [illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible] [illegible] خاطبه [illegible]
[illegible] [illegible] علامت [illegible]
[illegible] علامت [illegible]

ما على ذا كنا افترقنا بسندان وما هكذا عهدنا الاخاء
تضرب الناس بالمهندة البيض على غدرهم وتنسى الوفاء

پس از آن [illegible] ابو العتاهیه [illegible] ابو [illegible]
[illegible] [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible] شعر [illegible]

انسائك محياك المماتا فطلبت في الدنيا الثباتا
اوثقت بالدنيا وانت ترى جماعتها شتاتا
وعزمت منك على الحياة وطولها عزما بتاتا
يا من رأى ابويه فيمن قد رأى كانا فماتا
هل فيهما لك عبرة ام خلت ان لك انفلاتا
ومن الذي طلب التفلت من منيته ففاتا
كل تصبحه المنية او تبيته بياتا

[illegible] ابو العتاهیه [illegible] [illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible]

ما احسن الدنيا واقبالها اذا اطاع الله من نالها
من لم يواس الناس من فضلها عرض للادبار اقبالها

[illegible] شعر [illegible] دنیا [illegible]

که بی مورد است بگذراند و نفقه دیگری بسیار داشته او را از خزانه و اقربای خود بهم کالسیه جمع کند
هست این به او الحال در این حال با بیدار بچه در ساعت مخلوق اند، چون لگدو او نقبته
روزی انه بهار و زرد بگذرد ابوالعتاهیه که از امیرالمومنین بر اثر تخم با اثر ابن فضل نفقه
شده است و ابن نقص نفقی را آواره شد، مخبر از این نخ بست که در وده هنوز در هم بود و
هر به موسطه هنگه بحق اعتراف نمود و چند روز چند از ز بر گذشت ابوالعتاهیه این دو بیت را سرود خواند

كم غافلٍ أودى به الموتُ　لم يأخذ الأهبةَ للفوتِ
من لم تزل نعمته قبله　زال عن النعمة بالموتِ

مخبر زمان کفنی هیچ کس و مخزون که لگام او را در دست دارد لا تاب هنوز در هم بدید او نم
حسن بن عائذ گفت چنان نمود مخبر در هر سال چند درهم از خرج که با مشتریک برد و دیگر
مطرف و نفع سوداء و سوالها از وجوه او را که در یکجا، مخبر تقدیم میکرد و ماهی سه
هزار بود و علاوه که هدیه ابوالعتاهیه بود که انتخاب غلام، مخبر کجور مخبر رسید و آن مبلغ نیز به یاد او
بود و عادی شد تا چنان شد و ابوالعتاهیه از کثرت باز آمد و بر قانون معمول هدایای خود را تقدیم نمود
مخبر بفرمود، چون وقت یا دعا و وظیفه تو را چه بود رسید و ابوالعتاهیه این شعر را با مخبر بفرستاد

خبّرني أنّ من ضرب السنة　جُدُداً بيضاً وصفراً حسنة
أحدثت لكنني لم أرها　مثل ما كنت أرى كل سنة

مخبر از شنود اسب هنوز در هم بود و حال که وکیل، از این ابر حیوان غفلت کردم تا ابوالعتاهیه آن شعر
خدم در رد شد احوال ابوالعتاهیه رقم کرده احمد بن حجر المرزوقی در ایران، مخبر تمام و رابعه فضل
ربیع، ابوالعتاهیه در یک موضع و حکایت نموده و رفض ابوالعتاهیه که از ابوالحسن این دو بیت
را ز بهاء آتو بعد تا چند نیکو و موقف به ثابت است که سلکه آن به مکتوب از شعر تو که

ما الناس إلا للكثير المال أو　لمسلّطٍ ما دام في سلطانه
فإذا الزمان رماهما ببليّة　كان الثقات هناك من أعوانه

مخبر این احوال ما از آن مرقوم از شرح فضل بن ربیع حین مقدمه بسبب ابوالعتاهیه و چاه و دلدار آنجا
و تقدم دیگران بر او نمود، و مخبر این رباعی بر آن رفت زیاد برادر نیز نمود احمد المرزوقی حسن در این ایام
اما مخبر از شعر ابوالعتاهیه در سلم خاسر بود که در این خطاب شعر انشاد نمود

تعالى الله يا سلمَ بنَ عمرو　أذلّ الحرصُ أعناقَ الرجالِ

در حاشیه: در حکایت فضل بن ربیع و ابوالعتاهیه در سرفت بیده

بی ماخذ

پس از من زعموا أنّ الحرصَ منقصةٌ للدين والمروءة والله ما عرفتُ من رجلٍ قطّ حرصاً
وشرهاً فرأيتُ فيه مصطنعاً حرص را از اسباب تباهی دین و خرد آیین است مخزن خبائث
صفت در کفر موجود بود البته که او هرگز در دل او با سوء ظن و مردمی کاسد نیست و کند
بافوانی آنکه از این تحرف حرص و شرف شفقت و تشیم و تم آنکه در آن مصطنع بعید و خبر بگذرند
بجان این خبر که سلم خاسر بود که نفقه دیگر را از جانب من برای این نحس مقرر از آن تا
مخبر ابوالعتاهیه و احوال تو جمع بنیه و دخترده من مکلات دیده و علی بده و خانه ای ما خدام
و نعمه بسیار آنگاه که از زری و مرانی و نفاق زید فروش بنیه و خود بوزاد به مخولات و حجب مخواه
مقصود مطلب نفقه بحث این که بر اول نمود در شعر خود مخاطب و، بعد از آن شنود در مجلد نهم اغانی
مسطور است و حجت مخبر برآن عزیمه زن که افضل بن لطف الله برادر هلال کرده و او در جاگیر
ابن عمران ملکه و مولای بصر و خلف بصری دعبل بن ابی سعد ذی القلمین و از اج خادم
بود برای انجام این امر عظیم و خطر مقرر است، این خبر به فضل اسامی زوجه، مخبر در میان
نهاد و در این اندیشه انجمه بجا داد بود عتاب کرد و چند فضل گشت و دلشکسته کمانی بود مخبر
بعد از آن به اسم هر کس در آن خبر از که نفقه نموده و جاه و حشم و خادم و از جانب عبدالعزیز
عمران بود و چون فضل اسم عیم بود که چند و نویسنده که عبدالعزیز نام بود و از نفقه تو
خبر کرد این و چون ابراهیم اینجا بود به چند شد و مردمان بود و نفقه بجز مشقت
انگیز شد و در آن که احوال خفقان هم خطیب معروف بغدادی بود و مطلب کرد این چه اسلام
ربیع، مخبر نمود در زمان خشم ابراهیم بن مهدی در بغداد و دعوی خلافت از هر طرف فتنه
دیگر بر خواستن و فرمود مخبر بسیار از این امر در حضور، مخبر جرم و جود نمود و هیچ بلیغی
و اظهار اتحاد نیز پرخاش نیکش معزولی توسط و شفاعت ...م بود حق ابراهیم بن عباس
بپذیرفت، چنانکه از این حکایت در ذیل احوال، مخبر و حق نفقه در کتاب احوال امام
امام رضا علیه السلام سلسله نگار کرده و چون در جای دیگر مذکور است ابو هیثم این شعر از روی مخلص

من كانت الأموال ذخراً له　فإنّ ذخري أملي في هشام
فحسبي الآية عن عرضه　والعتب لا لقضاء الذمام

ابوالفرج اصفهانی در جلد نهم اغانی در ذیل احوال مروان بن ابی حفصه شاعر می نویسد
که عاصم بن محمد بن بشر اعتبار کرده که او از این دار مخبر؛ اسحق گفت که از خود بود می دیدم

در حاشیه: حکایت فضل بن ربیع ... ؛ ابن ... در ذیل حکایت ... خطل

شرح حال شاعر ... [illegible]

یا ناقل خبر المعانی کیف رغبت به / لشربة وشل منهن تصرید

الحق این بیت را تضمین کرده ... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]

... [illegible] ... امیرالمؤمنین ... ابراهیم ... [illegible]

وصنعت ... [illegible] ... مقدم شده و الحق ... [illegible]

... ابراهیم ... از حضرت یعسوب الدین و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ... [illegible]

ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه ... [illegible]

علیه السلام ... در خواب ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... ابی طالب ...

[illegible]

[illegible]

... فاطمه صلوات الله علیها ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... آنحضرت ... ابوالهیثم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

جواب ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابراهیم ... [illegible] ... ابی طالب علیه السلام ... در خواب ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کفایات ابوالهیثم ابن ... [illegible] علیه السلام

... از بهشت ... [illegible] ... زبان ترکی ... [illegible]

ترکی غلط ... [illegible] ... خطاب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ... [illegible]

... آنحضرت ... [illegible] ... ابوالهیثم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... الابیات ...

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

حکایت ... [illegible] شعراء

حکایت ... [illegible]

خصصتنی منها بما لا یتمّ له امنیته ولا یبسط لسواه امل لانه لا یدرک
الا بک ولا دنیا الا معک و تو بکبر [illegible] واقف الجسد [illegible] خفلت
و عنایتی که از هر امنیه و توقع و تمنائی زیاده تر است و حالتی طول و قبض دو حال [illegible]
بنهایت است و یک [illegible] آرزو و [illegible] هر اندیشه از [illegible] صرف شدن و ضبط
[illegible] باید [illegible] که کار دین و دنیا [illegible] بتو راست [illegible] که راقم حروف [illegible] از [illegible]
توان داشت [illegible] نظرات و [illegible] و غلو در مدح [illegible] و تعریف [illegible] تعقید و تکرار
هیچ [illegible] توقع [illegible] از کار [illegible] بهم [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] این کلمه [illegible] که [illegible] این [illegible]
[illegible] در دیوان [illegible] و [illegible] الشعراء [illegible]
و غیر این [illegible] علیه در [illegible] مجلس [illegible] نعمت و جایزه [illegible]
از [illegible] دیده [illegible] الکلمات و در حق [illegible]
و تلطف [illegible] کرده [illegible] از [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] رای [illegible] لیست [illegible] این [illegible]
و از [illegible] در صفحه [illegible] ارتب [illegible]
[illegible] بجمله [illegible] دیگر [illegible] علیه [illegible]
[illegible] اطلاق [illegible] لسانی [illegible] نوال [illegible]
و سؤال [illegible] الطلق و البطالات [illegible] این [illegible] صلات [illegible]
[illegible] تعریم [illegible] و [illegible] جنید [illegible]
الحق [illegible] عقد و مجلس [illegible] مذکور [illegible] عبدالواحد [illegible]
[illegible] علیه [illegible] نظر [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] اغراق [illegible] مفاخر
[illegible] از [illegible] عالم [illegible]
اعزک [illegible] علیه [illegible] الحمد [illegible]
خصه لک واعلم ان الله عز وجل جعل فی کل شیء زکوة وجعل زکوة المال الرفد
المنتقی زکوة الجاه اغاثة الملهوف واعلم ان الله عز وجل مقبل علیک بالزیادة
ان شکرت والتغییر ان کفرت وانی لک الیوم اصلح لک من نفسک الا انی ادعوک

الی زیادة نعمتک وانت تابی [illegible] قول در هر [illegible] که [illegible] زکوة
مال [illegible] و عطا [illegible] زکوة جاه و منصب [illegible]
ملهوفان [illegible] تشکر [illegible] است [illegible] شکر نعمت و [illegible]
[illegible] نعمت و [illegible] زیاده [illegible] کفران [illegible]
کرداند کفر نعمت [illegible] داری [illegible] از [illegible]
[illegible] نعمت [illegible] دعوت [illegible] و تو [illegible]
[illegible] این سؤال [illegible] آوازه
و در [illegible] از [illegible] بخشد
و [illegible] اجازه [illegible] گفتم [illegible] اجازه [illegible]
[illegible] عنایت [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] بسیار [illegible] برخیزد [illegible]
[illegible] عنایت [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] از خدا [illegible] خدای [illegible]
ادب [illegible] راقم حروف [illegible] دولت [illegible]
[illegible] قدرت [illegible]
روزگار [illegible] نام نیک [illegible] نام بد [illegible]
عمر [illegible] خلق و [illegible] آن [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] خلق [illegible] نام نیک [illegible]
و [illegible] این اوراق نسبت [illegible]
و [illegible] عنایت [illegible] از [illegible] این [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] علیه [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
آنرا [illegible] عقل [illegible] نیک [illegible]

نمایان گردانیده و از زندگانی فانی تن بکاهد و جاوید دریافت بالجمله مرحوم [illegible] مانند آن
دستان [illegible] است [illegible] در این موقع مناسب [illegible] خوانده الان است
یک روز جناب معتمد الملک ولد ارجمند مرحوم میرزا محمد قوام الدوله [illegible] استیفای ممالک
محروسه از اکابر [illegible] این بنده [illegible] معتمد الملک از [illegible] حضور سلطنت دستور
دیگر [illegible] و متانت و معقولیت [illegible] کتاب [illegible] و از طرف مادر [illegible] فتحعلی شاه
قاجار [illegible] والده [illegible] نواب علیه عصمت الملوک صبیه [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] سلطان عباس میرزا نایب السلطنه [illegible] خلد آشیان
و [illegible] بنده [illegible] سعید [illegible]
ذوالقرنین اعظم ناصرالدین پادشاه قاجار [illegible] حشمت آئین کافل
[illegible] و [illegible] سلطنه و طول [illegible] و کثرت [illegible] و [illegible]
ممتاز [illegible] است در [illegible] معروف گلستان بر فراز کرسی سلطنه نشسته و [illegible]
[illegible] مرحوم میرزا [illegible] یوسف مستوفی الممالک صدر اعظم دولت علیه [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] سلطنت میرسید و
[illegible] لازم [illegible]
[illegible] و مرحوم صدر اعظم [illegible]
[illegible] وزرای قاجار آقای [illegible] خواست [illegible] شود در آن اوقات [illegible]
[illegible] و ضعف مزاج [illegible] وقعود [illegible]
[illegible] و ملاحظه ضعف مزاج [illegible] وزیر [illegible] دولت و ملت [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] دستور [illegible]
[illegible] وزیر [illegible]
[illegible] روز [illegible] آقا [illegible]
[illegible] سلطنه [illegible]
[illegible]
[illegible] ضعف مستولی

رفته

[illegible] دفتر [illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] ادراک [illegible]
[illegible] حضرت صدارت [illegible]
[illegible] حرکت و ادراک [illegible] سلطنت [illegible] جمعی [illegible]
رسید [illegible] مضطرب [illegible] حرکت
[illegible] آقا [illegible] حرکت [illegible] خود [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] وزرای [illegible]
[illegible]
آفتاب [illegible]
[illegible] صدارت عظمی [illegible]
[illegible]
و لطف [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنه [illegible]
[illegible] آقا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وزرای [illegible] قاجاریه [illegible] سلاطین [illegible] سلطنه
[illegible] وزارت و صدارت
[illegible] درجات [illegible] میرزا محمد
مستوفی الممالک بود [illegible] آن مقام [illegible]

خاص بوده [illegible] خاص داشته [illegible] صاحب [illegible] آقا مطلق
در سال [illegible] میرزا آقاسی [illegible]
عباس ایروانی صدر اعظم [illegible] دولت [illegible] و آن صدر اعظم القدر آقا بود [illegible]
و محضر [illegible] منظور [illegible] و آن [illegible]
[illegible] میرزا آقاسی [illegible]
[illegible] و مقام و رتبه [illegible] سلطنت عظمی
از شئونات [illegible] صدارت [illegible]
[illegible] کتب تواریخ
[illegible]
از سلطنت [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
از مسند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] صدر [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] صدارت [illegible]

خضوع

خضوع و تعظیم و تکریم [illegible]
[illegible] علمای [illegible] مقام [illegible] علم
[illegible] خطاب [illegible]
در حال [illegible] خلق [illegible]
[illegible] صدارت عظمی [illegible]
[illegible]
از صدور [illegible]
[illegible] در تمام مدت عمر [illegible] هرگز لفظ [illegible]
هر کس [illegible]
قطع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صدر [illegible]
[illegible] صدارت [illegible]
[illegible]
[illegible] صدارت [illegible]

یکساعت قبل از طلوع آفتاب از اندرون برای تخلیه مخصوص تشریف فرما شده و در حیاط خلوت خاص
برای کوه‌ها [illegible] اسب سواری و جانب صف [illegible] کشیده [illegible] مطلب [illegible] مشغول
مخصوص تفحص و تحقیق و تفقد رعایا [illegible] و چون آفتاب بر [illegible] کشید آن
آفتاب [illegible] صدارت [illegible] زیاد
جماعت [illegible] و مستوفیان [illegible] در تالار [illegible] منتظم و ملازمت [illegible]
دستور [illegible] بعد از اغلب ایام کمتر از [illegible] حضرت [illegible] سعادت [illegible]
محمود [illegible] مسعود [illegible] در تمام [illegible] مرتب [illegible] و کلاه [illegible]
البسه [illegible] از تمام [illegible] مشغول [illegible] شده [illegible]
عظمت [illegible] و جلال [illegible] الله [illegible]
[illegible] میدان [illegible] و سوار [illegible] آن [illegible]
[illegible] آفتاب مطلق ملک مطلع [illegible] مجالس [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] جلال آفتاب [illegible]
[illegible] خط [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] از مطبخ [illegible] صدارت عظمی [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] و فطرت [illegible]
[illegible] عظمی [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] میرزا [illegible]
مستوفی الممالک [illegible] رئیس الوزرا [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] درایت [illegible] و نجابت [illegible] صدارت
[illegible] آفتاب [illegible] و مطبوع [illegible]
صدراعظم [illegible] لقب [illegible] مستوفی الممالک [illegible] دفاتر [illegible]
[illegible] صدارت عظمی تفویض [illegible] عظمی [illegible]
[illegible] مقرر [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] مملکت [illegible]

آورد

[illegible] مستوفی الممالک [illegible]
در مجلس [illegible] مالک [illegible] میرزا [illegible] وزیر دفتر [illegible]
[illegible] وزرای عظام [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] صدارت [illegible] مستوفی [illegible]
[illegible] مستوفیان عظام [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] صدارت عظمی [illegible]
الممالک [illegible] مستوفی الممالک [illegible] والد
بزرگوار [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] علوم
و فنون و قوانین و قواعد ممالک فرنگ نیز دارای [illegible] مطبوع
[illegible] و در تمام [illegible]
[illegible] مملکت و صدارت مطلقه مقرر [illegible] اطوار و اخلاق
[illegible] خلق آفاق [illegible]
[illegible]
الالطاف [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] مستوفی [illegible]
[illegible] مستقل [illegible] خلق [illegible]
خلق [illegible] و دقایق [illegible]
[illegible]
رحمت [illegible] میرزا [illegible] آقا [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] تذکرة الشعراء [illegible] میرزا [illegible] دفتر [illegible]
[illegible]

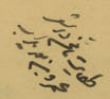
و جای غزد و هلال این یکی گوهر بحر صدارت و ماه ست و فوز نمود و منزل غلبه [illegible] ابن احمد
مؤتمن الملک میرزا محمد یوسف مولعم بنام جد بزرگوار و سایر اولاد و اقارب [illegible] خوانم
بخوان [illegible] در حضرت ایشان وجود مسعود یک نوع ذخیره محمود [illegible] مردم مکمود
[illegible] زدا خود نکرد بلو دکلید سوال کرد عن العجب و دو [illegible]
بغداد رسید روش دلکش و خرم و بنا نام کنند جا نکند از این شعر این تجربت از
فصل که دیده در مواقع لازم و رفع غلبه که [illegible] بهشت [illegible] دیگر احوال
غرض [illegible] دو هست را و حسن تدبیر تمام بهره و او [illegible] تفوق [illegible]
دانه [illegible] از خشم زخم زبان و انفاق [illegible] محفوظ و لیاقت مسعود
محفوظ بود [illegible] در جلد دهم اغانی ابوالفرج اصفهانی مسطور است [illegible]
[illegible] در زمان خلافت [illegible] اسیر منصور [illegible] شعر مشهور [illegible]
و عباس بن احنف [illegible] و در آن وقت جعفر بن یحیی برمکی نیز در [illegible]
[illegible] و از الوان طعام [illegible] و مخمور [illegible] بطبوع کرد
[illegible] از آن طعام [illegible] جعفر [illegible] و ما هو [illegible] نیز مسعود [illegible]
غالب نیز [illegible] ظرف [illegible] یک [illegible] از [illegible] و منصور [illegible]
[illegible] از [illegible] که [illegible] از [illegible]
جماعت [illegible] خوردم مردی [illegible] این شعر
انشا [illegible] این شعر را گفته ام

لهفی اقطعها قیئا و اکلها | الی اذا لعدی ء النفس والخطر
فالان حدثی و لا کان [illegible] | لیا کلا سوء عباس و لا زفر
شتان من سوء عباس فضلته | و سوء کلب [illegible] العین بالوبر
ما زال یلقم والطباخ یلحظه | وقد رأی لقمة الحق [illegible]

از این ابیات [illegible] است [illegible] و [illegible] بالی [illegible] دیگران [illegible]
در جلد [illegible] دهم اغانی در ذیل احوال حکم بن محمد بن قنبر [illegible] از شعرا [illegible]
[illegible] با مسلم بن ولید انصاری [illegible] مسطور است [illegible] بن [illegible]
[illegible] روزی [illegible] من خوانم

حکایت [illegible] ابن قنبر

فاهم



در جهان قال [illegible] به قوم شمس الدین حافظ باز آوردیم ملوکیه این چند شعر در دل محمد بن
جهم نام ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی در ذیل حال ابی ثور عمرو بن [illegible]
زبیری مشهور [illegible] محمد بن فضل [illegible] حکایت کرده ما بود الرشید حجاب [illegible] بود
مناظرت [illegible] در مجلس نحو مطلق [illegible] روزی در حضور او محمد بن
عباس [illegible] در محبت [illegible] مناظره [illegible] همراه یک
بر یکدیگر [illegible] مناظره در میان مغالطه کردند [illegible] بیع [illegible]
و [illegible] یکدیگر [illegible] در [illegible] مجلس [illegible] از اینکه
[illegible] در غضب [illegible] در مجلس او [illegible]
حکایت [illegible] واز [illegible] و اهل مجلس [illegible]
[illegible] حاجب [illegible] آلوده [illegible] حاجب [illegible]
و [illegible] امیر المؤمنین [illegible] گفتار [illegible] آورد [illegible]
[illegible] و [illegible]
خلیفه روز [illegible] در حق تو [illegible] بود [illegible] بر جای خود [illegible]
[illegible] مجلس [illegible]
[illegible] حکایت محمد بن عباس [illegible] باز گردد
و او [illegible] باز گشته
[illegible] گفته [illegible]
[illegible] از فلکیات غضب و هجوم خطرات [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] طرف [illegible]
[illegible] طاهر بن [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
خلیفه [illegible] مجلس [illegible]
محمد بن عباس [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
غضبناک [illegible] طاهر [illegible]

جز [illegible]

حکایت طاهر بن [illegible] و حکومت خراسان

جز [illegible] طاهر [illegible] بود [illegible]
[illegible] دیده [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] جلوس [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] محمد بن عباس [illegible]
[illegible] طاهر از حضور [illegible]
[illegible] از مشایخ خراسان [illegible] عقل و فهم [illegible]
[illegible] نویسنده [illegible]
[illegible]
[illegible] ذو الیمینین [illegible] طاهر ذو الیمینین [illegible]
[illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] احمد بن [illegible] طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible] طاهر [illegible] احمد [illegible]
خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
خلاف [illegible]
[illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] احمد بن ابی خالد [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] احمد [illegible]

چه می‌اندیشی و تصرف المحروسه [illegible] اجرا از حکم امیر که وزیر [illegible] لشکر اسلام [illegible] فوج داده
شده است عقل او [illegible] در نقض [illegible] و چیزی دیگر بر خلاف آن بر مرضی امیر المؤمنین و اجرا
و آن وقت امیر المؤمنین او را طور صلاح بولا [illegible] با او [illegible] قرار بکرد [illegible] اوزان چنداین نسخه
کسب است [illegible] دیگر [illegible] در بسته [illegible] در دست [illegible] داده از فوج [illegible]
در دو این نامه نوشته او مرضی [illegible] رسیده [illegible] امید [illegible] نامه [illegible] نامه این
مکتوب [illegible] بکاله خطرا [illegible] برآید و [illegible] از احمد [illegible] و دفع الوقت [illegible] فوج
[illegible] کرد [illegible] فوج [illegible] احمد [illegible] این [illegible] خطیر است
شاید اگر [illegible] و [illegible] جواب [illegible] لاجرم در این امر [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] حکومت فوج [illegible]
این [illegible] بنام [illegible] دولت [illegible] احمد [illegible]
و نقض و عیب [illegible] در حق احمد [illegible] ذو الیمینین [illegible]
[illegible] امارت فوج [illegible] سالها [illegible] مملکت [illegible]
آن وقت [illegible] امارت فوج [illegible]
طاهر در باب فوج [illegible] و [illegible]
لاجرم در [illegible] حکومت [illegible] طاهر [illegible] ایام [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
در [illegible] حکومت طاهر [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] طلوع فجر [illegible]
[illegible] این شعر [illegible]

إذا لم تستطع أمراً فدعه
وجاوزه إلى ما تستطيع
وكيف تريد أن تدعى حكيماً
وأنت لكل ما تهوى تبوع

و این شعر از جمله اشعار عمرو بن معدیکرب است [illegible] الحیا [illegible]
[illegible] تمیز [illegible] علویه
[illegible] احمد [illegible]
شعر [illegible]

[illegible] علویه [illegible] بود [illegible]
[illegible] علویه [illegible] عمرو بن [illegible]
[illegible] عمرو [illegible] علویه [illegible]
[illegible] عمرو [illegible]
و [illegible] از [illegible]
[illegible] فلسفه [illegible]
عمرو بن [illegible] علم [illegible]
[illegible] عمرو بن [illegible]
و در این وقت [illegible]
[illegible]
[illegible] عمرو بن [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
مجلس [illegible]
[illegible]
[illegible] علویه [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
حمید طوسی [illegible]
[illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

مکتوبی داشت و تو از امیر بود بر فضل سهل نوشته و نیز در جمیع ایشان [illegible] مأمون بود در
و آنکه خطبه به نام [illegible] کرد و با حضرت [illegible] کتبی از این خبر مکتوب [illegible] و در جمیع [illegible] نیز [illegible]
که حوادث [illegible] و بولایت [illegible] دائم بغداد و حصول [illegible] و اگر این خبر از جانب [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] این [illegible] و [illegible] در [illegible] طاهر [illegible] بود [illegible]
این [illegible] و قطع [illegible] خطبه‌ها [illegible] مکتوب صاحب البرید [illegible]
انتشار [illegible] و احمد بن ابی خالد [illegible] طاهر [illegible] ابی الجراح
دعوی تو از نظر [illegible] خوار [illegible] بجز [illegible] داد [illegible]
قبضه [illegible] بنیاد [illegible] ملک و سلطنت [illegible] آورد [illegible]
عیسی و [illegible] احمد [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] بجز [illegible] سبب [illegible]
رقم [illegible] این [illegible] طاهر [illegible]
طلحه بن طاهر [illegible] طاهر خبر داد احمد بن ابی خالد [illegible]
بجز [illegible] طلحه بن طاهر [illegible] احمد [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] در [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] طلحه [illegible]
اگر تو [illegible] از [illegible]
[illegible] تو [illegible] و تو [illegible]
[illegible] احمد بن ابی خالد
این [illegible] مکتوب [illegible] طاهر [illegible] طلحه [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] طلحه [illegible] طلحه [illegible] بغداد [illegible]
این [illegible] حکومت [illegible] خراسان
وفات [illegible] و [illegible] ه [illegible]

حکایت [illegible]
[illegible]

و نیز در اغانی در ذیل احوال [illegible] بن مطیر [illegible] احمد بن یوسف [illegible]
[illegible] عبدالله بن طاهر در [illegible] عبدالله بن طاهر [illegible] ابو العباس
[illegible]

شاعری [illegible] شاعرانه در زمان [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
عالی [illegible] این حال [illegible] احمد بن یوسف [illegible]
عبدالله بن طاهر [illegible] شعر [illegible]

ایا قبر معن کنت اول حفرة — من الارض خطت للسماحة موضعا

احمد بن یوسف [illegible] شعر [illegible]

وقف الهوی بی حیث انت فلیس لی — متأخر عنه ولا متقدم

[illegible] احمد [illegible] غزل [illegible] شعر [illegible]

یا شقیق النفس من حکم — نمت عن عینی و لم انم

در [illegible] اغانی [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] حمزة بن [illegible]
[illegible] نصر بن شبث [illegible]
اغانی در ذیل [illegible] عبدالله بن [illegible]
[illegible] احمد بن رشید [illegible]
[illegible] احمد بن رشید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن رشید [illegible] ابو احمد [illegible]
[illegible] ابو [illegible]
[illegible] احمد [illegible] حسن بن [illegible]
[illegible] حسن بن [illegible]
[illegible]

الیوم حرمت النعماء والکرم — فالحمد لله [illegible]
الیوم [illegible] الدنیا [illegible] — للناس [illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]
[illegible]

حکایت [illegible]

حکایت [illegible]
[illegible]

بقیه ... بر تو شد به نگاه امیر المؤمنین و دو صد ... و نظاره خواهر گفت ... ادو ...
... امیر شعرا کنجور ... در ادا ... محمد بن ... الحور ... بالیه ... قبل اولی

طللان طال علیهما الامد | درثا فلا علم ولا نضد
لبا البلی فکانما وجدا | بعد الاحبة مثل ما وجدوا
جیتما طللین خالیین فانما | بعد الاحبة غیر ما عهدوا

و این قصیده نیز در مدح ما نحر است

لا خیر منتسب لمکرمة | فی المجد حتی ینتج العدد
فی کل انملة لراحته | نوء یسح وعارض حشد
واذا القنا رهجت لشتر | علقا و خم کعوبه قصد
فکان ضوء جبینه قمر | وکانه فی صولة اسد
وکانه روح تدبرنا | وکانه وکانما جسد

... در این ... و ابو محمد حسن بن ... در حق ... علی بن
امیر المؤمنین ... اگر ... دو ... سؤال
مکنم ... در ... که گفت ... محمد بن ... علیه
جواز ... ابی حفصه ... بلی ... و ...
... قصیده ... که ...
... در ... و ...
منزل ... شعر ... گزارا را ... کنند ... ا
... شعر ... و ... در حق ... بن
قضیه ... و از ... و در این ... او کاسه ا

العذرات لهفت منضج | وشهید حبک ادمع سفح
فضحت ضمیرک عن ودائعه | ان الجفون نواطق فضح
واذا تکلمت العیون علی | اعجامها فالسر متضح
وبابیت معانق قمر | للحسن فیه مخایل تضح
نشر الجمال علی محاسنه | بدعا واذهبه الفرح
یختال فی حلل الشباب به | مرح وداؤک انه مرح

ما زال

ما زال یلثمنی مراشفه | ویعلنی الابریق والقدح
حتی استرد اللیل ظلمته | وتشاغلن سواده وضح
وبدا الصباح کان غرته | وجه الخلیفة حین یمتدح

و هم در جلبه این قصیده گفته

نشرت بک الدنیا محاسنها | وتزینت بصفاتک المدح
وکانما قد غاب عنک لها | بازاء طرفک عارض سنح
واذا سلمت فکل حادثة | جلل فلا بؤس ولا ترح

حکایت ... بالدرادی

و هم در ... حفص مطور است و ابو المحسن ...
فرمود شعر ... الجمع ... بر جوان ... شعر ...

ومن یفتقر منا یعش بحسامه | ومن یفتقر من سائر الناس یسأل

وانا لنلهو بالسیوف کما لهت | عروس بعقد او سخاب قرنفل

... فرمود ... از شعر ... که بنظامی ... بافراط ... ملکی
در این ... گفت ... ولی
... ابو دلف ... شعر ...
حکایت ... ابن عیینه
... شعر ... محمد بن عبد الملک ...
... ابن عیینه ... شعر ...

بخت ابی عیینة ما | نطقت به من اللغط

حکایت ... در هجو
... و ابن ابی عیینه ... در حق ... خون او ...
و ابن ابی عیینه ... دو ...
از ... احوال ... بن ...
... و ...
... در ... ایچ ...
... در حق ...

وهکذا یورق حواده | فلکفته صحفه البربط

بعد ما خبر شعر پیرامون [illegible] ابو تمام [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] دع هذا [illegible] فقد [illegible] لقوله هذا [illegible]

این سخن [illegible] ابو [illegible] دعبل [illegible]

[illegible] قول او [illegible] شعر [illegible]

[illegible] دعبل [illegible] ابو تمام [illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible] دعبل [illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible] امیر المؤمنین [illegible] ابو عباد [illegible]

[illegible] ابو عباد [illegible]

[illegible] ابو عباد [illegible]

[illegible] از شعر دعبل [illegible]

اولی الامور بضیعة و فساد　　امر یدبره ابو عباد

وکانه من دیر هرقل مفلت　　حرد یجر سلاسل الاقیاد

[illegible] دعبل [illegible]

[illegible] ابو عباد [illegible]

[illegible] دعبل [illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible] دعبل [illegible]

[illegible] الامور بضیعة [illegible]

[illegible] ابو عباد [illegible]

[illegible] دعبل [illegible]

[illegible] عمرو بن مسعدة [illegible]

[illegible] ابو دلف [illegible]

[illegible] ابو دلف [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

شعر [illegible] ابو الشیص [illegible] دعبل [illegible] ابو الشیص [illegible]

[illegible] دعبل [illegible] از شعرای [illegible]

[illegible]

[illegible] دعبل ابو دلف

[illegible] ابو دلف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دعبل [illegible]

[illegible] دعبل [illegible]

اضرب ندی طلحة الطلحات متئدا　　بلؤم مطلب فینا وکن حکما

تخرج خزاعة من لؤم ومن کرم　　فلا تحس لها لؤما ولا کرما

[illegible] دعبل [illegible]

[illegible] دعبل [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] دعبل [illegible]

[illegible]

ایام ارفل فی اثواب لذاتی　　[illegible] الصبابات

ایام غصنی رطیب من لیانته　　اصبو الی غیر جارات وکنات

دع عنک ذکر زمان فات مطلبه　　واقذف برجلک عن متن الجهالات

واقصد بکل مدیح انت قائله　　نحو الهداة بنی بیت الکرامات

[illegible] دعبل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الم یان للسفر الذین تحملوا　　الی وطن قبل الممات رجوع

فقلت ولم املک سوابق عبرة　　نطقن بما ضمت علیه ضلوع

تبین فکم دار تفرق شملها　　وشمل شتیت عاد وهو جمیع

کذاک اللیالی صرفهن کما تری　　لکل اناس جدبة وربیع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو سعد [illegible] دعبل [illegible] ابو سعد [illegible]
[illegible] دعبل [illegible] ابو سعد [illegible]
[illegible] ابو سعد [illegible] دعبل [illegible] ابو سعد [illegible]
[illegible] ابو سعد [illegible]
[illegible] دعبل [illegible]
[illegible] دعبل [illegible]
[illegible] دعبل [illegible]

غيران الصيد منهم فقفوه بخزايه
كتبوا الصك عليه فهو بين الناس آيه
فاذا اقبل يوما قيل قد جاء النقايه

وهم در این باب گفته است

هم كتبوا الصك الذي قد علمته عليك وشنوا فوق هامتك النقرا

[illegible] دعبل [illegible]
[illegible] دعبل [illegible] ابو سعد [illegible]
[illegible] هذا دعي على دعي [illegible]
[illegible] ابو سعد [illegible] دعبل [illegible]
[illegible] دعبل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دعبل [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الشیص و دعبل [illegible] ابی سعد [illegible]
[illegible] دعبل [illegible]
[illegible] دعبل [illegible]
[illegible]

ابو العمر [illegible]

ابو سعد [illegible] عیسی بن خالد بن ولید است [illegible] دعبل [illegible]
[illegible]

وليوشني المامون ظلم عاجز اوما رأى بالامس راس محمد

[illegible] قصیده [illegible]

اخذ المشيب من الشباب الاغيد والنائبات من الانام بمرصد

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] دعبل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هدیتی التحیة للامام امام العدل والملك الهمام
لانی لو بذلت له حیاتی وما هی لقلت للامام
اراك من الدواء الله نفعا وعافية تكون الى تمام
واعقبك السلامة منه رب يريك سلامة في كل عام
اتاذن في السلام بلا كلام سوى تقبيل كفك والسلام

[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مثل ما قد حسد القائم بالملك اخوه

[illegible] من رأى الناس له الفضل عليهم حسدوه [illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

نصر المأمون عبد الله لما ظلموه
نقضوا العهد الذی کانوا قدیماً اکدوه
لم یعامله اخوه بالذی اوصی ابوه

و در این اشعار بآن عهدنامه اشاره اول آن شده در زمان منصور عباسی [illegible] خود ولایت عهد امین و مأمون بر شرحه مسطوره نوشته و در خانه کعبه معظمه آویخته ولی از مرگ پدر امین ناکث شده [illegible] و گفته است اعنی جای مظلوم شد منصور گردید و نیز از آن [illegible] قصیده [illegible] که [illegible]

جرعت ابن تیم ان آتاک مشیب وبان الشباب والشباب حبیب

چون این قصیده را بیافت [illegible] در الکا منزلت [illegible] و نظر شفاعت برادرم عباس [illegible] [illegible] بخشیدم و گفت [illegible] هم [illegible] و عاصم عباس [illegible] بهتر [illegible] و گفت [illegible] حسن [illegible] و عدی در [illegible] و [illegible] جوانم و انوقت طاهر بن [illegible] [illegible] و گفت [illegible] این [illegible] [illegible] گفته است

لا بد من سکرة علی طرب لعل روحاً یدیل من کرب
خلیفة الله خیر منتخب لخیر ام من هاشم واب
خلافة الله قد توارثها آباؤه فی سوالف الکتب
فهی له دونکم مورثة عن خاتم الانبیاء فی الحجب
یا ابن الذی من ذوائب الشرف الاکرم انتم دعائم العرب

پنج جس این اشعار [illegible] آنرا نوشته [illegible] و گفت [illegible] این [illegible] امیر المؤمنین متعرض شده [illegible] امیر المؤمنین از [illegible] آگاه [illegible] [illegible] و بجز [illegible] مامون مدح و [illegible] ماهی [illegible] در این [illegible] [illegible] امیدوار [illegible] و او [illegible] گفت [illegible] امین [illegible] [illegible] لا بد من سکرة علی طرب [illegible] امین [illegible] [illegible] و در آنجا [illegible] خاتم پیغمبران [illegible] [illegible] [illegible] فاصل [illegible] در [illegible] کتاب زهر الآداب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انه اسمع [illegible] [illegible]

١٠٢١

[illegible]

احمد بن [illegible] و [illegible] الشعرا [illegible] او [illegible] علم و خرد و حزم و عزم دیدم و هرگز از وی در کلام و الفاظ غلط و غلط [illegible] نشنیدم با تو صوت [illegible] [illegible] الصعب [illegible] و آن [illegible] و [illegible] بطوری [illegible] [illegible] آگاه است و [illegible] هر کس بخواهد [illegible] بشنود [illegible] عباس [illegible] در [illegible] و این عباس بن [illegible] شعرای [illegible] است و در [illegible] ابراهیم [illegible] خلیفه عباسی [illegible] گوینده این شعر

اتاح لک الهوی بیض حسان یبنک بالعیون وبالثغور
نظرت الی النحور فکدت تقضی واولی لو نظرت الی الخصور

و هم گوینده این شعر است

صادتک من بعض القصور بیض نواعم فی الخدور
حور نحور الی صبابک باعین منهن حور
ولکانما بثغورهن جنی الرضاب من الخمور
یصبغن تفاح الخدود بماء رمان الصدور

و هو العباس بن [illegible] بن عبد الله بن العباس بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و مادر عبد الله جده دختر عبد الله بن عباس بن عبد المطلب [illegible] [illegible] بن عباس است و هارون الرشید [illegible] عباس بن [illegible] بسیار محترم [illegible] و [illegible] دشمنی او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از عباس بن [illegible] از او [illegible] سؤال [illegible] [illegible] [illegible] الکرب من الذبل علی الحداء ومن الثمل علی الغناء [illegible] [illegible] و از [illegible] [illegible] عباس [illegible] [illegible] ما الحمام علی الادواء وطول السقم فی الاسفار وعظم الذنب علی الاقفاء [illegible] [illegible] [illegible] و طول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن کتاب مسطور است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] من الحضض الا و هذا [illegible] [illegible] امیر المؤمنین [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] الحضض

الا وهو فی نفسه مذکور و در این اشعار اظهار افتخار می‌نماید، معنی تعریض طاهر بن حسین بن مصعب ذو الیمینین
که امین بود در، معنی بود طاهر مولای قبیلهٔ خزاعه است و، معنی از دعبل خود تشریح قصیده‌ای که در آن نسب
و آن کای شغلت بالمناقب تحریر یافت قرا، سپس دعبل از این کار استعفا نمود، معنی نیست
، که بر تو نیست و این قصیده را خوانده ام لکن در آن همی دادم و از آن تو گوش بستم دعبل گوید که
شعر و حجت من شعری است تو ای مذ ثلثین حجة اروح واغدو دائم الحسرات تا بالکه یکی
نایب نزیاد فی القصور مصونه و بنت رسول الله فی الفلوات، معنی که بیست درهم بدو داد
دعبل بوکه ز نکو داد و صله و جایزه نیکو داد و اشتر بستد، قریع بابه و حذف اهوا به دیار
الخلفاء سطور است احمد بن عمرو و ذکر احمد بن حمید طوسی گفته است، معنی در آنجا و معتصم در القور فارسی
، معنی فرمود او هم بود و حبوا در معتصم بود توصیف کرده بی گناه، و در آن صلۀ بار این نیز ذکر
احمد این شعر ساله

رأیتُ سفینةً تجري ببحرٍ إلی بحرین دونهما البحورُ
إلی ملکین ضوءهما جمیعاً سواءٌ عاد دونهما البصیرُ
کلا الملکین یشبه ذا لهذا وذا هذا وذاک وذا أمیرُ
فإن یکُ ذاک ذا وذاک هذا فلی في ذا وذاک معاً سرورُ
نداک المجد ممدودٌ علی ذا وهذا وجهه بدرٌ منیرُ

حکایت یحیی و قاضی و ابو نواس

در کتب اعلام الناس مسطور است که یکروز قاضی یحیی بن اکثم صیغه او بود لاطی خوانده در آن بیت این
مشهور است، معنی گفته از کسی آمده این شعر بوده

قاضٍ یری الحدَّ في الزناء ولا یری علی من یلوط من باسِ

و این کنایه از تعاطی که تهمت اسلاک که زنا باید حد شرعی بر او جاری شود لکن بر لاطی باکی ندارد
گاهی از هیچ که از فاعل این اشعار سراینده ملامت بود تعریض می‌کند قاضی یحیی هم که گفته
ما أری الجور ینقضي وعلی الأمة والٍ من آل عباسِ
و از جمله این شعر این اشعار و اینها شعر، از او المجد گفته بود و بی نسبت نیز از ابن الجهم
و فرا است گفته است که نسبت که به نزد ما بر این لواطه صحیح است نسبت لواطه نیز متوقف بر ابراهیم
و من که یکروز ابو نواس بر قاضی یحیی بن اکثم درآمد و پسری نیکو صورت در دیوار او با او
و از راه مزاح این دو بیت را در حق ابو نواس بر نیکو کرد و او با کار در بیت او تیست قاضی

بر دیوار

بر دیوار دالان و گفار بیت الخیزران پسر شده و دیگر گفتم عرب و بیچاره این شعر را در جواب او نوشته

إذا کنتَ للتجمیر والبوس کارهاً فلا تدخل الأسواق إلا منقَّبا
ولا تبدِ الأصداغ من تحت طرّةٍ وتشهر منها فوق خدّیک عقربا

بجز از بوسیدن آن دو رخ لطیف و کزیدن آن گونه شریف نخواهد کس ظریف که بوسه داد بر آن پای دیوار
خورشید آن رخ که جو دو بازار و برزن و ملاقات مردوزن جز آنکه آفتاب بود در نقاب در آوردن و از بهر او از شر
بوسیدن طامع مشو و با گوی که زده در زیر طره مکنی زره پوش است بجز صفحه عاج و سینه در آن نمایان
و عقرب سر و گردن زلف بود بی حد ظریف بوسه در جان هست جمیل نبد مرد آن بجز آن بسر
خوب آید آنکس که دلخوش جان مردم بود در این نظم خواننده بوده از قاضی این شعر را انشا نمود

لقد کنتُ أرجو أن أری العدل بیننا فأعقبني بعد الرجاء قنوطُ
متی تصلح الدنیا ویصلح أهلها وقاضي قضاة المسلمین یلوطُ

در آن بیت پسر و حجر ذکر یاری قاضی حکایت از ابو نواس دیگران بهمان اوضع حکم عدول نکرده و لکن
آن لاطی بود از این نوع اشعار لوط و فسق و بی شرمی که فرستادن لاطی باشد
حکومت کرد نیاد اهل دنیا متوقف بصلاحیت قاضی از آن می دانند که اگر کار نقد تبلوط ملوط بصیغه مفعول
بقیه بود جامعیت کار دیگر، چه بطور دیگر مرکب مضمون لفظ خواب قاضی باید که کار در حق دلبر و بصیغه شد بطور
در آن که طرز مسطور است که از ابن رشید که لکن گفته است، معنی در آنجا و دو بیت از اشعار یحیی بن ضحاک که
داستان و گفتم یا امیر المؤمنین درست میدانم که شعر مرضی بر جانم ولازم شعر که بخوانم و مضمون این شعر بخوانم

حکایت یحیی بن ضحاک

حمدنا الله شکراً إذ حبانا بنصرک یا أمیر المؤمنینا
فأنت خلیفة الرحمن حقاً جمعت سماحةً وجمعت دینا

، معنی این دو بیت را پسندید و گفت از کیست گفتم یا امیر المؤمنین از بنده است یحیی بن ضحاک است
، مأمون گفتم که نیکو گفته گفتم یا امیر المؤمنین او دو شعر دیگر است دار این نیز پسندید که بی آن شعر خوانم

أیبخل فرد الحسن فرد صفاته عليّ وقد أفردته بهوی فردِ
رأی الله عبد الله خیر عباده فملّکه والله أعلم بالعبدِ

و این دو بیت اخیر از این پسر در این کتاب در فصول سابقه احوال معنی و ملک ماذا رفعت تحریر کرده

حکایت عمارة بن عقیل

و نیز در تاریخ طبری مسطور است که عمارة بن عقیل که از [illegible] بود [illegible] شغول [illegible]
و سوار اعراب چند خشت و بید [illegible] امیر المؤمنین مأمون [illegible] بود بلکه [illegible]
سلام شعر [illegible] بعضی از این شعر است

قالت مفداة لما أن رأت أرقي — والهم يعتادني من طيفه لمم
نهبت مالك في الأدنين آصرة — وفي الأباعد حتى حفك العدم
فاطلب إليهم ترى ما كنت من حسن — تسدي إليهم فقد بانت لهم صرم
فقلت عذلك قد أكثرت لائمتي — ولم يمت حاتم هزلا ولا هرم

مخفی نماند که چگونه خلیفه [illegible] بود [illegible] از بزرگ [illegible] افکنده
و [illegible] العذر [illegible] بزرگ [illegible] ظاهر [illegible] از هر طرف از
فضایل و [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] و [illegible] و نیز در تاریخ طبری مسطور است
حکایت علویه [illegible] بر [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible]

حکایت علویه

لما تذكرت بالديرين أرقني — صوت الدجاج وضرب بالنواقيس
فقلت للركب إذ جد المسير بنا — يا بعد يبرين من باب الفراديس

[illegible] در
[illegible] اطراف [illegible]
مطلع الشمس از [illegible]
[illegible] در میان آن [illegible] و در میان [illegible]
و [illegible] در میان [illegible] حلب و نیز از [illegible]
[illegible] در دمشق [illegible]
دروازه دمشق [illegible] باب الفرادیس گویند و نیز [illegible] در حلب
[illegible] علویه [illegible]

و اینوقت

و اینوقت [illegible] خروج [illegible] دمشق [illegible] این شعر [illegible]

أمين سارت إلى دمشق دهرا — كانت دمشق لأهلنا بلدا

این شعر [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] از این شعر [illegible] دولت [illegible] علویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در این [illegible] علویه [illegible]
[illegible] علویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و نثر [illegible]
[illegible] و شعر [illegible]
[illegible] مسطور است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از این شعر [illegible]

أمن جبل الأعراف [illegible] أهلها — [illegible]

[illegible] در این شعر دلالت [illegible]
[illegible]
[illegible] دلالت [illegible] این شعر [illegible]

اسقني من سلاف ريق سليمى — واسق هذا النديم كأسا عقارا

[illegible] ولید در این [illegible] این شعر [illegible]

لي المحض من ودهم — ويغمرهم نائلي

و این شعر [illegible] که [illegible] در حق [illegible]

سروف و جهان نیارد هم او بود چنانکه این شعر برای خولیتی اکتفا در هر و در این بیت با اینکه مرا از آنکه
لکن هست غناء و آن این شعر است

سقيت ابا كامل من الاصفر البابلي
وسقيتها معبدا وكل فتى بازل

الی آخر و هم در آن جمله اغانی در ذیل اداء حالی بن خشاک با بی شعر مشهور که از اسحاق [illegible] از
فورس [illegible] اداء آمد [illegible] مردم ادب بود که طبقه در خود شعر [illegible] مجالست و مسامرت
[illegible] بود که جاحظ بود در [illegible] حالی بن خشاک [illegible] برد [illegible] و از نخست این حالی
از جمله [illegible] امین [illegible] با امام [illegible] مامون [illegible] این
و این شعر بود در حق محمد گفته است

هلا بكيت لشدّ فاقتنا ابرا اذ كان لغيرك التلف
فلقد فلمت فلا تنا سلفوا ولسوف يعوز بعدك الخلف

[illegible] در این شعر [illegible] از جهان تو بر آن شد فقر و فاقه [illegible] و فراز
[illegible] بحجه [illegible] بفراز جز [illegible] و طرق [illegible]
حالی بود [illegible] مامون [illegible] عقوبت نکرد [illegible] و تعرض او [illegible] لاجرم حالی
بصره [illegible] در بصره آمد [illegible] بن رشید [illegible]
[illegible] از حالی بن خشاک [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] این شعر بود بخواندم

حمدنا الله شكرا اذ حبانا بنصرك يا امير المؤمنينا
فانت خليفة الرحمن حقا جمعت سماحة وجمعت دينا

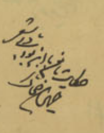
[illegible] از آن [illegible] از این شعر [illegible]
حق [illegible] این شعر [illegible] ابن النواب [illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] احمد بن یزید [illegible] از عمرو بن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غناء [illegible] از آنجمله [illegible]
[illegible] در مرثیه امین و هجو مامون گفته

اطل حزنا وابك الامام محمدا بحزن وان خفت الحسام المهندا
فلا تمت الاشياء بعد محمد ولا زال شمل الملك فيها مبددا

ولا فرح

ولا فرح المأمون بالملك بعده ولا زال في الدنيا طريدا مشردا

آنگاه صالح [illegible] از [illegible]
[illegible] از در [illegible]
بود [illegible] در آن [illegible]
پس از آن [illegible] در این [illegible]
[illegible] از آن دفاتر [illegible]
[illegible] این شعر [illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] از [illegible] بن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اغانی [illegible] محمد بن عباد [illegible]
[illegible] از شعرای [illegible] بن خشاک [illegible]
[illegible] این شعر بود گفته



رأى الله عبد الله خير عباده فملكه والله اعلم بالعبد

[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible] در آن وقت حالی بن خشاک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] ابن البواب [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

اجزني فاني قد ظمئت الى الوعد متى تنجز الوعد المؤكد بالعهد

اعذر من خلف الملوك وقد بدا | تقطع انفاسي عليك من الوجد
أبخل ان زاد الحسن عني بنائل | قليل فقد ازداد [illegible] فرد

ومن بحوله [illegible] این شعر اید

رأى الله عبد الله خير عباده | فملّكه والله اعلم بالعبد
الا انما المأمون للناس عصمة | مميزة بين الضلالة والرشد

اغاني محمع جست از عبد الملك [illegible] امیر المؤمنین کونه [illegible] این شعر [illegible] گفته [illegible]
بنده [illegible] حسن بن ضحاک [illegible] در [illegible] کی [illegible] بنده [illegible]
[illegible]
اعیار [illegible]

[illegible] ابکیانی مجدا | و [illegible] علیه واسعدا

[illegible] و [illegible] این شعر [illegible]
و [illegible] این حکایت [illegible] حسن بن ضحاک [illegible] ابواب [illegible] مسطور گشته از محمد بن قاسم [illegible]
[illegible] حسن بن ضحاک [illegible]
[illegible] و این شعر [illegible]

[illegible] یا عمرو قوتی وحیاتی | [illegible] ظرفی [illegible]

[illegible]

ثم الى السيد المرتجى | [illegible] حسن طالب

[illegible] اینات [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] حسن بن ضحاک [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بن ضحاک [illegible]

[illegible] على [illegible] الحسن بن سهل

[illegible] حسن بن سهل [illegible]
[illegible] آن وزیر [illegible]
[illegible]

[illegible]

حکایت [illegible] حسن [illegible] ضحاک

[illegible] حسن [illegible] حسن بن ضحاک [illegible] این شعر [illegible]

یا قلبي الذي [illegible] من شجني | انما اشكو [illegible]

حسن [illegible] این شعر بود [illegible] گفته ام

منعك المحبوب يؤيسني | وطلاب الياس يقتلني

ابو حمره [illegible] بالمراعة [illegible]
[illegible] و [illegible] اغانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اعانی [illegible] احمد [illegible]
[illegible] احمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible]

[illegible] این شعر [illegible]

[illegible] المدنف | ومن [illegible] ابدا [illegible]
ومن قلبه قلق خافق | عليك وحشاؤه ترجف

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حکایت [illegible]

حکایت [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] از [illegible] چشم [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تجدید [illegible]

[illegible] آفاق [illegible]

[illegible] از احمد [illegible] دیوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لطف [illegible]

[illegible] این اشعار [illegible]

ظباءٌ کالدنانیر — ملاحٌ فی المقاصیر

جَلاهُنّ السَّقاطینُ — فَکَبَّلنَ الزَّنانیر

وَقَد زُرفِن أصداغاً — کأذنابِ الزَّرازیر

وَأَقبَلن بأوساطٍ — کأوساطِ الزَّنابیر

[illegible] خورشید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سعادتی [illegible]

[illegible]

[illegible] ابی الفرج اصفهانی در ذکر احوال [illegible] محمد بن [illegible]

[illegible] احمد بن قاسم [illegible] عبد الله بن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رأی اللهُ عبدَ اللهِ خیرَ عبادِهِ — فَمَلَّکَهُ واللهُ أعلمُ بالعبدِ

[illegible] این شعر

أعَینَیَّ جودا وابکیا لی محمّداً — ولا تذخرا دمعاً علیه وَأسعِدا

[illegible]

[illegible] ابو الحسن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اغانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یا أیّها المأمولُ المبارکُ المیمونُ

لقد صفت بک دنیا للمسلمین ودینُ

علیک نورُ جلالٍ ونورُ ملکٍ مبینُ

القولُ منک فعالٌ والظنُّ منک یقینُ

[illegible]

[illegible] احوال احمد بن یوسف [illegible] دیوان رسائل [illegible]

[illegible] احمد بن یوسف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احمد بن یوسف [illegible]

قد کان عتبک مرّةً مکتوما

[illegible]

[illegible]

بغرتکو [illegible] جسته و از آن [illegible] [illegible] احمد بن یوسف [illegible] شد از [illegible]
در شعر [illegible] باخی نوشته احوال شعر [illegible]

يا سيدا فقده اغرى بي الحزنا　لا ذقت بعدك لا نوما ولا وسنا
لا زلت بعدك مطويا على حرق　اشكو المقام واشكو الاهل والوطنا
ولا التذذت بكأس في منادمة　مذ قيل ان عبد الله قد ظعنا
فلا ارى حسنا تبدو محاسنه　الا ذكرت بشوق وجهك الحسنا

واین شعر [illegible] موضع [illegible] و [illegible] را باخی [illegible] و بقول [illegible] را [illegible] [illegible]
داد در [illegible] باخی [illegible] [illegible] آنکه [illegible] [illegible] آنکس [illegible]
در [illegible] این شعر احمد بن یوسف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در آن مجلد [illegible]
[illegible] [illegible] سطور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] این شعر [illegible]

بحق جارة منا ان تزنه　جنبا تواخ دركفه البخل
ولو تقضا ادهنا جانحه　بلابل من رماح الخط معتدله
فان غلبتم لسيف مخيلة　وان يأكلم المرجى كالمهل
اذا لا يوطن عبد الله مهجته　على النوال ولا الحاني جمل

واین شعر از [illegible] بن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این شعر [illegible]

مانى السوية ان تجري عليهم　وتكون يوم الروع اول صادر

[illegible] این شعر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] شعر [illegible]

وابن الحراقة جاء قد من خونا　بالوشم منزلة الذليل الصاغر
يحيى الوشاح بان تكون طليعة　افان تحل بعقوة بادر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از
شراب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

قالت نفذاة لما ان رأت ارقي　والهم يعتادني من طيفه لمم
نبت المال في اللذين ضرة　وفي اللابا عدي حفظ الرحم
فاطلب اليهم تجد لما كنت من حسن　تسدي اليهم فقد ثابت لهم نعم
فقلت عاذل قد اكثرت لائمتي　ولم يمت حاتم هزلا ولا هرم

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] امیر المؤمنین [illegible] [illegible]

علام نزار الخيل تفاى رؤسها　وقد هلكت مع النبي نزار

واین شعر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] امیر المؤمنین [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] امیر المؤمنین [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

من تو ابو عقیل شدم و از اشتیاق تو بیدار [illegible] شب [illegible] و دو [illegible] شدم [illegible]
بصحبت بخواه [illegible] که [illegible] تو در [illegible] امیر المؤمنین تو محبوب [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] الغفور [illegible] عمرو بن
مسعده [illegible] دیدم [illegible] عرضه [illegible]
در ابو عقیل [illegible] تو [illegible] در [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible]

عمرو بن سعد کالکریم فعاله … خیر واجل من ابی عباد
من لم یذمم دا لداء ولم یکن … بالوری علی بطانة وهاد

[illegible] عمرو بن مسعده [illegible] ابو عقیل گفته [illegible]
[illegible]
[illegible]

حاشا خلیلك بالحمام موکل … کلف بحبّ دهش عنه ذهل

[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیان حال ابو حفص عمر بن عبد العزیز شطرنجی
از موالی [illegible] عمه [illegible]

در مجلد نوزدهم اغانی مسطور است ابو حفص عمر بن عبد العزیز مولی بنی العباس بود که از موالی منصور دوانیقی [illegible]
[illegible] ابو حفص [illegible]
[illegible] شطرنج [illegible]
[illegible] شطرنجی [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] او [illegible] در [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] تحبب فان الحب داعیة الحب [illegible] ابو حفص شطرنجی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] اشعار [illegible]

تحبب فان الحب داعیة الحب … وکم من بعید الدار مستوجب القرب
اذا لم یکن في الحب عتب ولا رضا … فاین حلاوات الرسائل والکتب
تفکر فان حدثت ان اخا هوی … نجا سالما فارج النجاة من الحب
وطیب ایام الهوی یوم واحد … توقع بالتحریش فیه وفي العتب

وعلیه [illegible] ابو حفص [illegible]
[illegible] شعر [illegible]

عوضوا للذي تحب بحب … ثم دعه یروضه ابلیس
فلعل الزمان یدنیك منه … ان هذا الهوی جلیل نفیس
صابر الحب لا یصرفك فیه … من حبیب تجهم وعبوس
واقل اللجاج واصبر علی الجهد … فان الهوی نعیم وبؤس

[illegible] ابو حفص شطرنجی [illegible]

نعی لك ظل الشباب المشیب … ونادتك باسم سواك الخطوب
فکن مستعدا لداعی الفناء … فان الذي هو آت قریب
الستا نری شهوات النفوس … تفنی وتبقی علیها الذنوب
یخاف علی نفسه من یتوب … فکیف تری حال من لا یتوب

[illegible]

وازین پس در ذیل ... از رشید و خواهر او علیه بابِ احوال و حالاتِ ابی حفص الشطرنجی

باب احوال احمد بن یوسف الکاتب

شاعر معروف و متولی دیوان رسائل او

و هم در جلد سیم اغانی مسطور است که احمد بن یوسف بن صبیح الکاتب که اصلش از کوفه بود گفته‌اند
وضعت در دستورات انشاء رسائل و ... و او نیز ... معروف است و دیوان رسائل ... مأمون
در دولت ... و کنیت ... ابو جعفر ... علم ...
حکایت کنند که احمد بن یوسف ... بن ... و برادر احمد قاسم بن یوسف
ابو محمد شاعر ... لکن ... احمد ...
و هم ... [illegible]
و از آن جمله این شعر ... در مرثیه ... گفته

عین البکی لغیرنا السوداء   کالعروس الادماء یوم الجلا

و قول او در باب ...

اقفرت منک ابا سعد عراص و دیار

و قول او در باب ...

الا قل لمحبة او ما ... تبکی علی الهرة الصاعدة

و قول او در باب ...

هل لاری من امان من طارق الحدثان

و قرا احمد بن یوسف ... ابو جعفر ...
مکتوب ...

انا رهن للمنایا   بین ابرام و نقض
من هوی ظبی غریر   موقف الخطر غض
لیتها جادت بتقبیل لخدیها و عض
ان تجزتم عن شرها لی بقرض او بعرض
فتمنوا لی حتفاً انها اغفر لبعضی

مسعود بن ... احمد بن یوسف ... [illegible]

بطول انجامید

بطول انجامید و احمد بن یوسف ... دیوان ... این شعر برو مکتوب بود

اری غیانو لغه خوب   و احسبه سیاتینا بحطل
فوجه الرأی ان تدعو برطل   فنشربه و تدعو لی برطل

و ... [illegible]
گردیم ... طعام و شراب ... [illegible]
و ازین پس در ذیل حالات ... احمد بن یوسف ... [illegible]

باب احوال ابو القاسم اسمعیل

القاسم ... [illegible]

در جلد سیم اغانی مسطور است که اسمعیل بن قاسم بن سوید بن کیسان مولی عنزة است و کنیتش ابو اسحاق
و ابوالعتاهیه لقب ... [illegible]
... [illegible]

قل للمکنّی نفسه   متخیراً بعتاهیة
والمرسل الکلم القبیح   وعته اذن واعیة
ان کنت سراً سؤتنی   او کان ذاک علانیة
فعلیک لعنة ذی الجلال   و ام زید زانیة

در کوفه نشو و نما ... [illegible]
و از آن پس ... [illegible]
... [illegible]

نیز احمق ابوالقاسم گفت مردی و ابوالفرج اصفهانی یکی لقمه منو [illegible] ادریس [illegible] قاسم [illegible] که
طوری است نه چنین گوینده و ابوالقاسم در الفضول نیز لقمه منو بجمله بیکم از آن کلام او
بار دیگر کنیز مستوی لیکن [illegible] او المعرو گفته او ابو یحیی غلبه داده و در میان خلق باز [illegible]
مصعب بن ذوی جلالی [illegible] بوقت منزل بن علی عزیز بود در میان [illegible] سوخت [illegible]
خشمناک بودم و این جان بود هر روز ابوالقاسم در خانه [illegible] اگر گفتند یک [illegible]
تمام این گونه اذیت در نخ بینم [illegible] فرا گرفتیم گفتند تو برادر و دلیر چها و مولدی ما گفتم [illegible]
مولد فلان مرد [illegible] بسته ببرد و طعام میکند و من بحل هستم و اگر [illegible] ایم
سجده [illegible] والله باریده و حق منو با زحمت منزل بن علی خواست و با اولاد که [illegible] از
[illegible] خشم ولیکن نفعی بر ما بود از خانه [illegible] بود که با خدا [illegible] حق تو [illegible]
[illegible] افتو [illegible] حقیقی تو بازکرم احمد بن حرب که مذهب
ابوالقاسم در قول به توحید و انکه خدای تعالی جوهر [illegible] لا فی شیء خلق [illegible] از آن [illegible]
عالم [illegible] از [illegible] جوهر [illegible] و این عالم [illegible] و الصغرات
و جز [illegible] حدوث آن [illegible] بود [illegible]
جوهر [illegible] تمام [illegible] معارف بفکر
فکر و استدلال حکمت [illegible] و نیز قائل به وعد و وعید [illegible] بود و
تشنیع بمذهب الکرامیه المبتدعه لا ینقص [illegible] گونه [illegible] خروج بر
سلطان [illegible] و جبر [illegible] او [illegible] مذهب جبر [illegible]
[illegible] ابوالقاسم [illegible] در مذهب [illegible]
حنفی مذهب بود [illegible] بر [illegible]
را [illegible] مذهب [illegible] مذهب [illegible]
معتزی ابوالقاسم [illegible]
فقراء و ایتام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بانده [illegible]

بنائی است [illegible] ابوالقاسم
گفته من شنیدم [illegible] ایشان [illegible] کفر [illegible] از آن [illegible] است اگر از آن کمتر
باشد [illegible] اگر این جمله [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] عباس بن [illegible]
ابوالقاسم [illegible] احمد [illegible] ابوالقاسم [illegible]
نشسته در [illegible] ابوالقاسم [illegible] و عبادت [illegible] تواضع و
[illegible] کوزه [illegible] کوزه [illegible] از آن [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالقاسم گفتم [illegible] قرآن [illegible]
مخلوق میدانی یا غیر مخلوق [illegible] از غیر خدا [illegible] گفتم از غیر خدا ابو
القاسم [illegible] و ابوالقاسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] قرآن غیر از خداست مخلوق است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالقاسم [illegible]
[illegible] عبد الحمید [illegible] ابوالقاسم [illegible] کوزه [illegible]
[illegible] ابوالقاسم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالقاسم [illegible]

لکن یبقی له سکن ما بهذا یؤذن الزمن
نحن فی دار یخبرنا ببلاها ناطق لسن

در باب مخلوقیت قرآن

دار سوء لم یدم فرح   لامرئ فیها ولا حزن
فی سبیل الله انفسنا   کلنا بالموت مرتهن
کل نفس عند میتتها   حظها من مالها الکفن
ان مال المرء لیس له   منه الا ذکره الحسن

محمد بن زیاد اعرابی گفت [illegible] جعفر بن یحیی را گفتم [illegible] ابو العتاهیه [illegible] در آنکه [illegible] اصلاً [illegible] گفته چنانکه [illegible] ابو العتاهیه [illegible] شعرا [illegible] گفتم [illegible] او [illegible] شعرا [illegible] داده ام [illegible] گفته [illegible] ابو نواس [illegible] گفتم در حق ابو العتاهیه چگونه گفتی [illegible]
عبدالله بن عبدالعزیز عمری [illegible] شعر مردمان ابو العتاهیه است [illegible]

ما ضر من جعل التراب مهاده   ان لا ینام علی الحریر اذا قنع

جواب [illegible] گفتم [illegible] چو در کورت [illegible] زد [illegible] دولت [illegible] از [illegible] در [illegible] با خاک [illegible] چو سوی [illegible] افلاک
با ابو العتاهیه گفته چگونه شعر میگوئی گفت [illegible] آن [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] ابو العتاهیه
[illegible] ابو العتاهیه [illegible] و ابو العتاهیه [illegible] ابو العتاهیه

تو گفتی [illegible] اوست [illegible]

لو علم الناس کیف انت لهم   ماتوا اذا ما المت اجمعهم
خلیفة الله انت ترجح بالناس اذا ما وزنت انت وهم
قد علم الناس ان وجهک یستغنی اذا ما رآه معدمهم

[illegible] ابو العتاهیه [illegible] رشید [illegible] ابو العتاهیه [illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible]
[illegible] ابن الدوابی [illegible]

تو گفتمونه

عقل تو ضعیف است نه از شعر ابو العتاهیه [illegible] در حق ابو العتاهیه [illegible] ضعیف الشعر است [illegible] هرگز ندیده ام شاعری [illegible] قدرت طبع [illegible] ابو العتاهیه [illegible] شعر [illegible]
[illegible] از شعر [illegible]

قطعت منک حبائل الآمال   وحططت عن ظهر المطی رحالی
ووجدت برد الیأس بین جوانحی   فارحت من حل ومن ترحال
یا ایها البطر الذی هو من غد   فی قبره متمزق الاوصال
حیل ابن آدم فی الامور کثیرة   والموت یقطع حیلة المحتال
قست السؤال فکان اعظم قیمة   من کل عارفة جرت بسؤال
فاذا ابتلیت ببذل وجهک سائلا   فابذله للمتکرم المفضال
واذا خشیت تعذرا فی بلدة   فاشدد یدیک بعاجل الترحال
واصبر علی غیر الزمان فانما   فرج الشدائد مثل حل عقال

[illegible] ابو [illegible]
[illegible]
ابو العتاهیه [illegible] شعر [illegible]

وهارون ماء المزن یشفی به الصدی   اذا ما الصدی بالریق غصت حناجره
واوسط بیت فی قریش لبیته   واول عز فی قریش وآخره
وزحف له تحکی البروق سیوفه   وتحکی الرعود القاصفات حوافره
اذا حمیت شمس النهار تضاحکت   الی الشمس فیه بیضه ومغافره
اذا نکب الاسلام یوما بنکبة   فهارون من بین البریة ثائره
ومن ذا یفوت الموت والموت مدرک   کذا لم یفت هارون ضد منافره

[illegible] آن مرد [illegible] عظیم [illegible] و [illegible] الفکار [illegible]
[illegible] این اشعار [illegible]
[illegible] ابو نواس [illegible] شعر [illegible] ابو نواس [illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible] ابو العتاهیه [illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

کل حی عند میتته حظه من ماله الکفن

[illegible]

از دیدار کنیز خود و از گفتار ملکان جمع و به اندوه خشنود رفته پس از آن این شعر را بخواند

والله ربك انني   لاجل وجهك عن فعالك
لو كان فعلك مثل وجهك   كنت مكتفيا بذلك

شوکه با خدا این بهره دلداده تو شود از آویز فرو ریز ملیح میدانم اگر گوار تو مثل
دیدار است حسن بهوش شکلها نرم بود آن سرزمنده شد خان جان شود از دلت مفکند دلها جب
خمار گشته و گشت جانا شود تمو شیطانی لولاکرو تمام زمان شود برخی قدام جمع و در باره شعر بخشید
خدا گم شر سلام نمود و با جار از رو فرو کردم و این حکایت ابو العتاهیه شود این شعر او بروی نامه

اذا المرء لم يعتق من المال نفسه   تملكه المال الذي هو مالكه

الحجرة ذکور نمود ابو حاکم که لم ... احوال شعر عبدالله بن معن زائده شود به بیت ابو العتاهیه بیتی گفت

اختي بني شيبان مرتبة   مقصورة لهن على بغل

و اول آن این شعر است

يا صاحبي رحلي لا تكثرا   في شتم عبد الله من عذل
سبحان من خص ابن معن بما   ارى به من قلة العقل
قال ابن معن وجلا نفسه   على من الجلوة يا اهلي

الحجرة الالباب ... عبدالله بن معن این اشعار بجو شود بجلد او شود عار جمع و غلامان خدم شد بجلد و در آن
جا ابو العتاهیه شود شاهد جاری در ... ام بجز او مولا بخود شود و جدد غلامان شود از ... کبیره ...
آن شیخ او زاد و شعر فلان در شود حسد و بخوانان خانه فارغ شود بجاله او شود بشانه دکه ها ...
خو شود در آنکه در حق من بگفته برادم به ذکر ... حد لم برگرد و ده بار ... میهمان ...
... دیار سر فاحش فرق در ... طلب ... است آنکه شود در حال

میگوید شود بشنوانده ابو العتاهیه این شعر بجلد

ما لعذالي ومالي   امروني بالضلال
عذلوني في اقتصاري   لابن معن واحتيالي
ان يكن ما كان منه   فبحجي وفعالي
قد راينا ذا كثيرا   جاريا بين الرجال
انما كانت يميني   لطمت منه شمالي

ابو سعید عبدالغفور بن حمر بن ابو العتاهیه یکی دخان بود و ابو العتاهیه در آغاز بدانی دیر طرح ملاذ در کلمه زغونی

فوهرا

نوحه کرده بحسن نظر و لطف خبر و جمال حسن به عدیل و سعید نامدار بود بوده و خیلی از فائش اگر داشت و نیز
ابو الفضل عبدالرحمن بن زائده بود اوپوامیر دو با لتوی امیره کی حال و جانش آن که داشت و این
گوهر افشان از گیرهای الطاف بود و از آن پس جان الفاق اثر ابو العتاهیه این بیاه درخشان
نهان در حقیقه با این الشمسه الحکم جمع و این شعر بگفت

الا يا ذوات السحق في الغرب والشرق   افقن فان النيك اشفى من السحق
افقن فان الخبز بالادم يشتهى   وليس يسوغ الخبز بالخبز في الحلق
اراكن ترقعن الخروق بمثلها   واي لبيب يرقع الخرق بالخرق

حکیم ماهر و شاعر فاضل فاقانی یزد داند عبدالرحمن در باب این زنان این چند شعر بود و نقرات

ایرم ادسوی ان بین   طبقات طبق زنان بین
داول سیم زعفران بایان   فارغ از دسته لکان بین
حقهای بلور سیم افت له   تا بغیمه عقیق دان بین
غار سیمی و سبزه براکن   دو برکه چشمه روان بین
هم برهم او فتاده دو   همچو جوزا دو فرقدان بین
جادو بالشی زلوی از لبی و سینی   دو افعی زبر زبان بین
چو طبق بر طبق زمین زنان   در طبقهای آسمان بین
کوکبی کوچک است این از کجی کوکبه   ماه بر عالمی فغان بین
ابله در دام و هلهی لیک   هلیه مرده و پنهان بین
اب گیر تو آفرح و دوحی ای   تا علم شده بوزینگان بین
بس کی این عزل چهره فانی   از هزل آفت روان بین
راتبعیش زنان فرود آید   همچو نقش زبان زبان بین

در علامات آخر الزمان است هم که زنان بانکاری و مردان با مردان اشتراک جویند
از فتنه این پایان جان و ظهور حسب الفعل و از آنان جمع الحکم گذر فرموده است و با این حال شیر این زنان بگوید
شرح جز آنکه هر دوشنه شود و این از شر طوفانی کنند و طوفانی شر است و جز بارها شود با پاره قیچی
زدن و ... بشکافی بیرون ... خشنود و در زن ... از نیران جانها کرده است لاجرم ایشان دایور
حالیه و ... شوال ... شکل است

اندیشه از کار سبق   خویشتن شود بخویشتن باید

شعر

دست قضا را آلت مردی لشکر بود [illegible] دیگر گماشته این خبر که دادند او [illegible]

را اثر میخواند [illegible] دست ظاهر [illegible]

گرچه [illegible] چو دیبا باشد از [illegible] زیبا باشد زیرا این [illegible]

بیانی در لطافت چون [illegible] باید طبیعی [illegible]

که او از مسلم بن ولید انصاری در حجه ابو العتاهیه [illegible] مسلم [illegible]

بخوان اگر بخواهیم نه این شعر تو بگوییم

الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك لبيك اللهم لبيك

[illegible] در هر روز ده [illegible] بیت میگویم لکن نه این گونه شعر [illegible] و ممتاز میگویم

موفٍ على مهجٍ في يوم ذي رهجٍ — كأنه أجلٌ يسعى إلى أملِ
ينال بالرفق ما يعيا الرجال به — كالموت مستعجلاً يأتي على مهلِ
يكسو السيوف نفوس الناكثين به — ويجعل الهام تيجان القنا الذبلِ
لله من هاشمٍ في أرضه جبلٌ — وأنت وابنك ركنا ذلك الجبلِ

ابو العتاهیه گفته تو این قول مرا الحمد والنعمة لك [illegible]

ها، این کلام ابی العتاهیه بسیار لطیف است چه از [illegible] الحمد والنعمة لك [illegible] کلام

در کمال [illegible] و ممتنع است و معنی باطن آن این است [illegible]

[illegible] و تسلیم و توفیق حمد و سپاس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو العتاهیه [illegible]

[illegible] منصور بن عمار [illegible]

[illegible] ابو العتاهیه [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو العتاهیه [illegible]

يا واعظ الناس قد أصبحت متهماً — إذ عبت منهم أموراً أنت تأتيها

[illegible]

وازین

و از این [illegible] منصور [illegible] ابو العتاهیه [illegible] ابو [illegible]

[illegible] ابو العتاهیه

[illegible]

[illegible] ابو العتاهیه [illegible] قرآن کریم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فصاحت قرآن [illegible]

[illegible] فصاحت و بلاغت [illegible] قرآن [illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو العتاهیه [illegible] ابو العتاهیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو العتاهیه [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو العتاهیه [illegible]

[illegible]

ألا إننا كلنا بائدٌ — وأيُّ بني آدمَ خالدُ
وبدؤهمُ كان من ربهم — وكلٌّ إلى ربه عائدُ
فيا عجباً كيف يُعصى الإله — أم كيف يجحده الجاحدُ
وفي كل شيءٍ له آيةٌ — تدل على أنه واحدُ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زانکه گر حق ننگرد کور دل است این گروکوران ز چشم آهو خوش زانکه کاو دار گو کور دل بینی اگ
کور دل که آیا از نظر کوری جان نور شد بست از نظر زان سده تعبیر از عمى البصر و از لفظ آمد اندر غرور
کور و کر چشم دلست نور صدور و زین نکته فانها لا تعمى الابصار گو که اینجا دنیا در اینجا درعا شعر اخر ابدالی در فکل
شعر له آیة از بغاری که در ابیا لسنه اهل ادو گار زدار است و ببر شد دیار مار و دار است حکمه
و معارف و لطائف معانی است در حقیقه ترجمه الواحد لا الصیر فیه الا الواحد و ارجع و مان
کلمه تقیید در کتب حکمت و عرفان و اخبار و حدیث مبسوط است ابو دلف مهرزبان قول حکیم
اوز در فضیلت جاحظ از شعرا بعماعت خوا کرده شده است ، با رجوزه مزدوجه او را مذاب الامثال که
نام کرده لندرخ دیوان آورده از مطرا ه ، نشر آن ارجوزه شروع کرده شعر او را رسید

یا للشباب المرح التصابی … روائح الجنة فی الشباب

جاحظ با آن که شعر ارجوزه بو مصنوع که توقف کرد دیر آن ، ف و نظر بر حول او روائح
الجنة فی الشباب بهیة ، قال که معنی کمعنی الطرب الذی لا یقدر علی معرفته الا القلوب و
تعجز عن ترجمته الالسنة الا بعد التطویل و ادامة التفکر و خیر المعانی ما کان القلب الی قبوله اسرع من
اللسان الی وصفه ، بار این نظم و این کلمه رود و حج ابیات در زمان شباب بریک نوع لطف خوش
مانند منظر طبیعت حیز ملکوت به طرفه بهشت گر آن جا که در سینه ذوق هوا خفته بود خروج دل که گوید
بر لذوا لسه مردم زیرک دقیقه یاب عظیم حکیم و بر طول دقیق کند و فکر از پی فرسادن ترجمه آن را
عاجز و ملال نخواهد و بهتر زمان آن است که قلب بقول آن لذت یابد بوصف سخن بر دل این ارجوزه
از بدایع اشعار ابو العتاهیه است معرفه لذت در این ارجوزه هار بر شده است از آنجمله این چند بیت او است

حسبك مما تبتغيه القوت … ما أكثر القوت لمن يموت
الفقر فيما جاوز الكفافا … من اتقى الله رجا وخافا
هي المقادير فلمني أو فذر … إن كنت أخطأت فما أخطا القدر
لكل ما يؤذي وإن قل ألم … ما أطول الليل على من لم ينم
ما انتفع المرء بمثل عقله … وخير ذخر المرء حسن فعله
إن الفساد ضده الصلاح … ورب جد جره المزاح
من جعل النمام عينا هلكا … مبلغك الشر كباغيه لكا
إن الشباب والفراغ والجده … مفسدة للمرء أي مفسده
يغنيك عن كل قبيح تركه … يرتهن الرأي الأصيل شكه

ما عيش

ما عيش من آفته بقاؤه … نغص عيشا كله فناؤه
يا رب من أسخطنا بجهده … قد سرنا الله بغير حمده
ما تطلع الشمس ولا تغيب … إلا لأمر شأنه عجيب
لكل شيء معدن وجوهر … وأوسط وأصغر وأكبر
من لك بالمحض وكل ممتزج … وساوس في الصدر منه تعتلج
وكل شيء لاحق بجوهره … أصغره متصل بأكبره
ما زالت الدنيا لنا دار أذى … ممزوجة الصفو بألوان القذى
الخير والشر بها أزواج … لذا نتاج ولذا نتاج
من لك بالمحض وليس محض … يخبث بعض ويطيب بعض
لكل إنسان طبيعتان … خير وشر وهما ضدان
إنك لو تستنشق الشحيحا … وجدته أنتن شيء ريحا
والخير والشر إذا ما عدا … بينهما بون بعيد جدا
عجبت حتى غمني السكوت … صرت كأني حائر مبهوت
كذا قضى الله فكيف أصنع … الصمت إن ضاق الكلام أوسع

ابو الفرج گفته مردم ابو العتاهیه سوز حالت ، چه کلمه بر شعر کسی نرم این چنین بر قافیه لغة الم
ان اشعر تا کس را ام مرد فصیحا لیه ابو العتاهیه بود از مردان فارع بود دانشمند و اخبار او
رضی نمی خبار خبوام انکار کرد علی المهزمی کسی عمرو بن العلاء مولا عمر بن حرث جلال
بوده و در کفته و مردود شعرا بود در ابو العتاهیه او بوده نو و بیشتر بود اهل او می
شعرا از جمله کثیر بو سعد شمرده فمنه ملکون حتی اکرام بزرگ در حق این کوفه و هران و
مقدار شعر او می حسب این تحت بعد رسید و کرد بو فرا بشد و کهه بو که ، فال بکی از
جمعی شعرا زعمه سکت و شعر عشق بیاید و در سید ان شعر کو چو لاهامیره و معنی مطلوب است
بر او بود اگر بوسه او بود جاهلیه بیکواد ابن کثیر و به جاه نیست شبیب مجید و از آن کس بی ساع
ای ابا بهما بوت او بسبکه کمون ابو العتاهیه کا جامع جمیع معانی است موضوع نیکسته و در تشبیب تطویل نرکند و نظیر

إني أمنت من الزمان وريبه … لما علقت من الأمير حبالا
لو يستطيع الناس من إجلاله … لحذوا له حر الوجوه نعالا
إن المطايا تشتكيك لأنها … قطعت إليك سباسبا ورمالا

فاذا وردن بنا وردن مخفّفة   واذا رجعن بنا رجعن ثقالا

راقم حروف گوید که این ابیات شعرا ابو نواس محفوظ است و این نکته را [illegible] که اگر شعری [illegible] در کار [illegible] و شعرا [illegible] از این [illegible] اشعار ابوالعتاهیه [illegible] از [illegible] دارد [illegible] لکن بعید است [illegible] و [illegible] در [illegible] این [illegible] ...

[illegible] و اگر [illegible] و [illegible] ...

[illegible] از شعر [illegible] ابو نواس [illegible] ...

در نظر داشتم [illegible] گفتم [illegible] شعر عراق ابی العتاهیه [illegible] ابوالعتاهیه [illegible] از شعر [illegible] عراق [illegible] ابوالعتاهیه [illegible] مردمان [illegible] موزون و شعر [illegible] ...

[illegible] صاحب المسح [illegible] صاحب کلیم [illegible] ابوالعتاهیه [illegible] ...

[illegible] قال ان [illegible] ابوالعتاهیه [illegible] راقم حروف [illegible] موزون [illegible] ...

[illegible] موزون است [illegible] از این حیثیت [illegible] قرآنی [illegible] موزون [illegible]

موزون میشود

[illegible] شعر [illegible] ابوالعتاهیه [illegible] ...

[illegible] ابو اسحق شاعر [illegible] این شعر [illegible] گفته است

اللهُ انجحُ ما طلبتُ به   والبرُّ خيرُ حقيبةِ الرَّحلِ

[illegible] از اشعار [illegible] و این شعر گفته

يا صاحبَ الروحِ ذي الانفاسِ والبدنِ   بين النهارِ وبين الليلِ مرتهنِ
لقلّما يتخطاك اختلافهما   حتى يفرّقَ بين الروحِ والبدنِ

الی آخر [illegible] از اشعار [illegible] غزل [illegible] ...

كأنّما من حسنها دُرّةٌ   أخرجها اليمُّ الى الساحلِ
كأنّ في فيها وفي طرفها   سواحراً أقبلن من بابلِ
لم يبقِ مني حبُّها ما خلا   حشاشةً في بدنٍ ناحلِ
يا من رأى قبلي قتيلاً بكى   من شدّةِ الوجدِ على القاتلِ

[illegible] ...

[illegible] غزل [illegible] ابو اسحق [illegible]

خليليّ فما عشتما هل رأيتما   قتيلاً بكى من حبِّ قاتله قبلي

ابوالعتاهیه [illegible] ...

[illegible] ابوالعتاهیه [illegible]

ليت شعري فإنني لستُ أدري   أيَّ يومٍ يكونُ آخرَ عمري
وبأيِّ البلادِ تُقبَضُ روحي   وبأيِّ البلادِ يُحفَرُ قبري

محمد بن عمر [illegible] گفت ابو العتاهیه [illegible] کلیبی [illegible]
[illegible] مرد [illegible] و کوزه [illegible] سخن [illegible] و از شوخی میکند [illegible]
[illegible] داد و [illegible] از پشت [illegible] زمین [illegible]
شعر [illegible] نیکو [illegible] جواب آن [illegible] دادم [illegible] ده درهم [illegible] والله
[illegible] ده درهم [illegible] ابو العتاهیه [illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible]
[illegible] ساکن الاجداث [illegible]
[illegible]
[illegible]
ما صنعتم [illegible] و این قصیده طویل است [illegible] ابو العتاهیه [illegible]
و از بین [illegible] ابو العتاهیه [illegible] غزل و [illegible]
العتاهیه [illegible] یوم الدین [illegible] و عند الله تجتمع الخصوم [illegible]
ابو العتاهیه [illegible] یوم الدین [illegible]
[illegible] یقطین [illegible] ابو العتاهیه [illegible]
یقطین [illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible]
[illegible]
العتاهیه [illegible] یقطین [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] یقطین [illegible] ابو العتاهیه [illegible]

حتّی متی لیت شعری یابن یقطین ... اثنی علیک بما لا منک تولینی

انّ السلام وانّ البشر من رجل ... فی مثل ما انت فیه لیس یکفینی

هذا زمان الحّ الناس فیه علی ... تیه الملوک واخلاق المساکین

اما علمت جزاک الله صالحة ... وزادک الله فضلاً یابن یقطین

انّی اریدک للدنیا وعاجلها ... ولا اریدک یوم الدین للدین

[illegible] یقطین [illegible]

سوار

[illegible] یقطین [illegible]
[illegible] ابی العتاهیه [illegible] عتبه [illegible]

کأنّ عتّابة من حسنها ... دمیة قسّ فتنت قسّها

یا ربّ لو انسیتنیها بما ... فی جنّة الفردوس لم انسها

[illegible] عتبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عتبه [illegible]
[illegible]
بهشت [illegible] ابو العتاهیه [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible]

انّ الملیک رآک احسن خلقه ... ورأی جمالک

فحذا بقدرة نفسه ... حور الجنان علی مثالک

[illegible]
[illegible] ابا العتاهیه [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible]
[illegible]

ابو سلمهٔ باذغیسی گوید ابو العتاهیه را گفتم در کدام شعر از اشعارت شاعرتری گفت در این بیت خود گفته ام

الناس فی غفلاتهم ورحی المنیة تطحن

این گرسنه گرگ بی ترحم خویش [illegible] در دم [illegible] دیدم [illegible]

الحکم بن عمرو [illegible] از این شعر او از ابو العتاهیه بر خواند

ما ان یطیب لذی الرعایة للایام لا لعب ولا لهو

اذ کان یطرب فی مسرته فیموت من اجزائه جزء

گفتم [illegible] دو [illegible] گفتی [illegible] والسلام [illegible] من الثناء والدهنی [illegible] این دو شعر [illegible] در [illegible] مسعود بن بشر [illegible] شعر ابو العتاهیه [illegible]

[illegible] از شعر بود می گوید

ان الذین غدوا بلبک غادروا وشلاً بعینک ما یزال معینا

غیضن من عبراتهن وقلن لی ماذا لقیت من الهوی ولقینا

و [illegible] میخواهد [illegible] کند میگوید

ان الذی حرم المکارم تغلبا جعل النبوة والخلافة فینا

مضر ابی وابو الملوک فهل لکم یا آل تغلب من اب کابینا

هذا ابن عمی فی دمشق خلیفة لو شئت ساقکم الی قطینا

[illegible] خلیفه [illegible] این شعر [illegible] کرد [illegible] از این شعر [illegible]

و [illegible] ابو العتاهیه گفتم [illegible] شعر [illegible] این شعر او

الله بینی وبین مولاتی ابدت لی الصد والملالات

لا تغفر الذنب ان اسأت ولا تقبل عذری ولا مواتاتی

منحتها مهجتی وخالصتی فکان هجرانها مکافاتی

اقلقنی حبها وصیرنی احدوثة فی جمیع جاراتی

و [illegible] در مقام [illegible] میگوید

دهخدا

وهمه قد قطعت طامسه قفر علی الهول والمهامات

بحرة حرة عذافرة خصاء عیرانة علنداة

تبادر الشمس کلما طلعت بالسیر تبغی بذاک مرضاتی

یا ناق خبی بنا ولا تعدی نفسک مما ترین راحات

حتی تناخی بنا الی ملک توجه الله بالمهابات

[illegible] ابو العتاهیه [illegible] ابو العتاهیه [illegible] در باب زهد شعر گوید [illegible] [illegible] ابو العتاهیه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] شعر [illegible] شعر او [illegible] الفاظ [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ابو العتاهیه [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] شعر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] قراءت کنید

لدوا للموت وابنوا للخراب فکلکم یصیر الی تباب

الا یا موت لم ار منک بدا اتیت وما تحیف وما تحابی

کانک قد هجمت علی مشیبی کما هجم المشیب علی شبابی

[illegible] ابو نواس [illegible] ابو العتاهیه [illegible] ابو نواس [illegible] [illegible] [illegible] ابو العتاهیه [illegible]

طول التعاشر بین الاثنین مملول ما لابن آدم ان فتشت معقول

یا راعی الشاء لا تغفل رعایتها فانت عن کل ما استرعیت مسؤول

انی لفی منزل ما زلت اعمره علی یقین بانی عنه منقول

و از جمله این ابیات است که

کل ما بدا لك فالآکال فانیة   وکل ذی اکل لا بد ماکول

و نیز چند قصیده دیگر از قصاید خود در بخل او و از آن جمله ابونواس شعر ...
رنگ ابونواس ... و گفته از هم ... بگویم ... چون خبر ... بگوید ... فرمان بخوانم
و بخل این ... که ... روی ... بود ... بحلیلی کمر ... قاضی ...
در طاق در ... ابونواس ... و حاجی نیز ... و ... و ...
... گذشته و او ... ابونواس ... جلالی ... و ...
... و از ... ابونواس ... که ...
و از ... و ... ابونواس ... از ...
ابونواس ... ابونواس ... و ... و ...
... از ... که ... و ... ابونواس
... ابونواس ... که ... ابونواس ... از ...
ابونواس ... و ... که ... در ...
... این ... و ... که ... عباس ...
ابن ... جعفر بن سلیمان ... و ابوالعتاهیه نیز
... و ... قسم ... از ... در ... حجاز را
... که ... جعفر بن سلیمان ... شدم و او ...
... جعفر بن سلیمان ... ابوالعتاهیه ... جعفر
درآمدیم ... و ابوالعتاهیه ... این شعر ... بخواند

ما اقبح التزهید من واعظ   یزهد الناس ولا یزهد
لو کان فی تزهیده صادقا   اضحی وامسی بیته المسجد
یخاف ان تنفد ارزاقه   والرزق عند الله لا ینفد
والرزق مقسوم علی من تری   یناله الابیض والاسود

... ابوالعتاهیه ... و مرد ... این ... و ...
در طلب رزق و عدم توکل ... ابوالعتاهیه ...
... گفته

گریست گفته در حجاز ... ابوالعتاهیه ...
آمد و گفت ... ابوالعتاهیه ...
... و ... آوردم ...
... ابوالعتاهیه ...
تقبل الطل ... الهواء ...
و ...
و ... ابوالعتاهیه ...
...
امیرالمؤمنین ... ابوالعتاهیه ...
امیرالمؤمنین ... ابوالعتاهیه ...
... ابوالعتاهیه ...
...

لقد لعبت بنا لیلتها   ثم ... الی المجد
لولا ...   هذی ...

این ...
...
... ابوالعتاهیه ...
... امیرالمؤمنین ...
...
و ...
... ابوالعتاهیه ... ابوالعتاهیه
... ابوالعتاهیه ...
... ابوالعتاهیه ...
... ابوالعتاهیه ...
ابو ... بن سلیمان ... زندان

به ابوالعتاهیه رقعه نوشت ابوالعتاهیه در جواب او نوشت

هی الایام والعبر وامر الله ینتظر
اتیأس ان تری فرجا فاین الله والقدر

احمد بن عبید بن ناصح گفت روزی بر ابی [illegible] در مسجد دمشق ابوالعتاهیه [illegible] و او [illegible]
[illegible] بود [illegible] ابوالعتاهیه [illegible] از مردم [illegible]
[illegible] و این [illegible] از آن [illegible] از [illegible]
[illegible]
آیا [illegible] از خویشتن [illegible] نیکوترین الحوال [illegible]
[illegible] اولک نطفة مذرة واخرک جیفة قذرة
[illegible] فاول [illegible] آغاز تو نطفه [illegible] و [illegible] مردار [illegible]
[illegible] الحوال [illegible]
[illegible] ابوالعتاهیه این شعر [illegible]

ایا ذاها یذکر الله یا ذاها له واها
لقد طیّب ذکر الله بالتسبیح افواها
فیا انتن من حش علی حش اذا تاها
اری قوما یتیهون حشوشا رزقوا جاها

ابودلف قاسم بن عیسی [illegible] ابوالعتاهیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالعتاهیه [illegible]
[illegible] لولا ان الله
منع [illegible] العباد [illegible] البلاد ما وسع [illegible] البلاد جمیع العباد [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالعتاهیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا والله لا ادری [illegible] الا انا نرزق من حیث لا نحتسب اکثر ما
نرزق من حیث نحتسب [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
لا نحتسب [illegible] ابوالعتاهیه [illegible]

الا یا طالب الدنیا دع الدنیا لشانیکا
وما تصنع بالدنیا وظل المیل یکفیکا

شعر

[illegible] اگر طالب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ابوالعتاهیه این شعر را در حق سلم بن عمرو گفت

تعالی الله یا سلم بن عمرو اذل الحرص اعناق الرجال

سلم [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بن [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالعتاهیه [illegible] ابوالعتاهیه [illegible]
ابو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالعتاهیه [illegible]
[illegible] ابوالعتاهیه [illegible] رسول الله [illegible]

منصور بن مهدی آن دختر را به عبدالله خطبه کرد ابوالعتاهیه بر وی حاضر شد و گفت بکنه در طلب
را آمده است برای این بیت در دختر ابوالعتاهیه است ولکن من شعران ایشان است امنصور آزادی ملک
کرد و او سوار بجز دیگر و مسلم قربت آن نیست مراز وی جای گوهر یاری لاجرم فرمایند دختر تو
با مرد سخنی فرزد یکوزه ترویج نکنیم و ابوالعتاهیه بر سر حجرها و دیار بود و این شعر او است

تذکرنی الشامت الصموت / کلام راعی الکلام قوت
ما کل نطق له جواب / جواب ما یکره السکوت
یا عجبا لامرئ ظلوم / مستیقن انه یموت

راقم حروف گوید طبع مردم ذوق او در شعار او تحریک باشعار مدح ابوالعتاهیه است
ابوالعتاهیه بلیغ نفس بن ابیع از تمامت مردم بیزار تر بود و چون پس از مرگ رشید
از فوسان یاد کرده است در بر قسم نفس از آن بار اندوه بهار گشت و فرمایش شعر خواندم

افنیت عمرک ادبارا و اقبالا / تبغی البنین و تبغی الاهل والمالا

الی آخره نفس پسندید و فتح تو مشغله دعوی زغم نه بجز بر وقت مولف حسب و جوانان
بجز بار تو را یا تو بنشینم و با تو انس بکرم من هواها سلوت حال ادیم ادر فرزند و تبحر در آن
بس بکر است اوز قسم دو در کف او بافی از دست و لذت شعر بخوانده هوش بشنوی اما این شعر را بخواندم

ولی الشباب فما له من حیلة / وکسا ذؤابتی المشیب خمارا
این البرامکة الذین عهدتهم / بالامس اعظم اهلها اخطارا

جز نام بود هوا که بود رشته بدید رنگی دیگر کمر نمی و آثار کو نیست در دیوار نمودار است
و بس چیز دو جانی از دو بن مودار شد و جان زده ابوالعتاهیه این در تاریخ بود حسن بن لعل
بیان سخن حسن باد گفت اگر آن بار کون بواکه بار تو بخوفضل بن ربیع تکان رفته بار در
فرستد تو نفع بخشید آنکه ملوموت ده هزار درهم و ده هزار دینار بدید بواد هر دو تیز مور
و شمعو اسپها هنوز دو هم بود بر بار او این بقدر بهم ماه مدد و هر نیست او ماه و فایده
اهلیه بن سله کید دوش محمود امیرین بر نیز کمر تر لاجرم از دو اجازه خواهم تا آنکه سیح تمام
مجز اجازه بادیس بصره در امدم و اتفقت عبدالله بن الحق بن فضل اکثر به اتحاد الامام
حج مجد و فرا ادهم نفرد و هم گفتی و رشتم تا بملک رسیدم و دو دام کالا در حالی طواف بودم ابوالعتاهیه بر سر
بدیدم و با عبدالله گفتم قرب تلک انکالیست مدار ابوالعتاهیه بود نیز گفت قسم تکرار است مدار ادهم و ما

نمیکرد و با او معاشرت نمی‌کرد گفتم پس از طواف نمود و غنیمه جز وی برد و چون جان او کرد ابوالعتاهیه
بود برخاستم و گفتم ابواسحق بیع شخوانی بود از اهل بصره است و او دیوان فرمانهای بن علاقه بود
گر گفتی چگونه دار فرج است فقط بودی دست اد بود برخاستم و عقد عبدالله دادم و ابوالعتاهیه
او بود نشناخت پس چون باهم صحبت نمود و از آن پس ابوالعتاهیه او گفت مخوان بیست
نشور و نیز آن بود زهر عبدالله گفت اینه لا رفق ولا فسوق ولا جدال فی الحج گفت
جای رفتن و جدال در حج نیست و شعر او را دوبار ابوالعتاهیه گفت افحش و فسوق و جدال
در کار بنا و ایشان عبدالله گفت ای خوب است ما در تمام دار ابوالعتاهیه گفت

ان المنون غدوها ورواحها / فی الناس دائبة تجول رحاها
یا مالک الدنیا لقد اوطنتها / ولتنزحن وان کرهت نواها

عبدالله گفت بر خیزید و نظر بر زمین داشت آنگاه سر برکشید و این شعر بخواند

خذ لا اباً لک للمنیة عدة / واحتل لنفسک ان اردت صلاحها
لا تغترر فکاننی بعقاب / ریب المنون قد نشرت علیک جناحها

میگوید که آن پس من شنیدم مردم این اشعار را که به ابوالعتاهیه نسبت دهند به نحو جزو بیت
تحقیق از دو نیمه سلم اگر گفت ابوالعتاهیه نوشته آمده گفت بیار تا آمده ام گفتم این کار از تو
نیکو شده و مقبول و مشکور است و این بیت نیز گفت این از برای در شعار است گفتم آن ام بیکو
و دو شعر انگیز از ادب هوا است گفت مطلبه بیکر تحقیق صدر دانستیم الکی هم فردا او گفتم
در حالیکه از ملازمت او خندان و تعجب انور نکرم چه آن دو مو الد و آن از نیکو هرزه خاطر
و نکتی نسبت میداد گفت این نخوان تکرار و شعر چند از من بشنو گفتم بیاور تا چه بگوید این شعر بخواند

نغص الموت کل لذة عیش / یا لقومی للموت ما ادهاه

الی آخره تمام آن گفت این اشعار بود حکومت نخستم الکرالفاظ حی بازار نیکو نیکو گفته بود
ابوالعتاهیه گفت تمام تکرار ما ینبغی فیها الا الذی زهدک فیها رغبت در دو بیت بیکر دیگر را
و داینی اشعار مرا بالجمله تو در آن بی رغبت حث کنایت تو از تاجر شعر و مرح حفت
و ملایم نفس معروف خلاص محمد بن عمر بن کبری ابوالعتاهیه بعد با آنکه حمید طوسی با موکب عظیم بر عبور
داده و اکر و بر پایه و لواء و در هیچ اداره مسار گفته دعوت بی اب العتاهیه هم فری بود فوام
حمید بر جره اکنون بود دو از لشکر آه مورا تمسخر دخمه و حمید نظر بر ایشان بست و مرد باه بود

بنظاره وا زدن بعیب اندر بغداد جمعی از گرسنگی و گرمی زنان یعنی دلباره بخرامات بنود و ابوالعتاهیه گفت

لتموت ابناء بهم ما شئت من صلف وتیه
وکانّی بالموت قد دارت رحاه علی بنیه

یکی که جز حمید بگذشت و جبابان میر خرم براه نورده ابوالعتاهیه این شعر بوی بگفت

ما اذلّ المقلّ فی اعین الناس لاقلاله وما اقماه
انما تنظر العیون من الناس الی من ترجوه او تخشاه

چون از ابی الشرکیه ابوالعتاهیه گفت از چه روی بجمع ضرار شب و روز چه کنی و روان شد سوکند بخدا هر که بجمع خواهد روز چه کند نه چه گفته ملکوت چنین گوید بجمع جمعیت مال و اطاعت فرمان او است که از حساب شمار برخیزد که طمع این ارزاق و رزاق زمینیت و اگر رزاق زمین بود انفاق لکن اقام مرد فصحت آمیز کن گفته است زیرا که رزق معلوم و هر محروم است از بهر آنکه محروم گوید اگر روزی که بر قسمت فرستد بر نقطه از اکناف عالم بر بود میرسد و این هرچه بخود اندیشی که آنچه در هر دنیا حرص و رشته فراوان داری و ذخیره و دفینه خزینه و خرم خشه هر و هر آنچه داری دارایان و دارا روز روزبان و حرب و ذوقیت شده عجل الزمان ابی بکر که ابوتمام طائی بزرگ ابوالعتاهیه پنج شعر گفته است امیر که از آن معانی باوی نزدیک بیت وقاد در پایان.

آه از اسرار گذشته و تا قرینی بر بسته این شعر اوست

الناس فی غفلاتهم ورحی المنیة تطحن

و این شعر و ترجمان است مصلح لهو شراب آن است و این شعر اوست در حق احمد بن یوسف

الم تر ان الفقر یرجی له الغنی وان الغنی یخشی علیه من الفقر

در حاله فقر امید توانگری هست لکن در حال توانگری هم فقر است لیکن فقر بدتر از غنا باشد و این شعر اوست در حق بکر

ولما استقلوا باثقالهم وقد ازمعوا للذی ازمعوا
قرنت التفاتی بآثارهم واتبعتهم مقلة تدمع

دیگر از شعر اوست

هب الدنیا تصیر الیک عفوا الیس مصیر ذاک الی زوال

تفسیرش که در مجلس خزینه نبود دار دل تنگ وی و نعم طاعت در میان اند خزینه جمع سوگند با خدا بسوی همت بیفزود اندوه و حمیت بینیم که امید دار بعفو و مغفرت او و اگر عزت سلطان دگر است دلی دیگر از ایت فرو کی شدن و هر از آنکه متوجع بهرام تا بع گویند درگاه بخوا امروز در دام زمین بیکسی عابد

و ابوی

و زاهد تر از وی نبود هر کز حب دنیا و طلب امارت در دل از رفع او نشسته با همین عقیده دایم او دار خبر بد به وزیر او دو کار نز سیاردم منه همی صاحب این بحث مرا که جسته بود دو رکعت از ابوالعتاهیه پرسیدم این شعر در آن هنگام بسراید بود

اراک امرءاً ترجو من الله عفوه وانت علی ما لا یحب مقیم
تدلّ علی التقوی وانت مقصّر ایا من یداوی الناس وهو سقیم
وان امرءاً لم یلهه الیوم عن غد تخوّف ما یاتی به لحکیم
وان امرءاً لم یجعل البرّ کنزه وان کانت الدنیا له لعدیم

غنیه در ضمن و گفت سوگند با هوای بگوید و جهان در حق این مرد بود دل هم عقل شهنده از جمله کنوز بر شمار بر دو بار در آن حال دران عیب نشینند گفتند این بحث از کتابست تنگ زیرا که ابوالعتاهیه از جمله کسانیست که یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله زر و سیم رو نگیخته و ذخیره ساخته و در راه خدا انفاق نکرده کتابیست از آنکه اگر هر گونه امانی در حق در نایم ذخیره برای آخرت نمی تفق و ابوالعتاهیه از کثرت نجاح دارد تجرّد فرمود ساید و بمکی علیه ما بزرگان و خدا را بخوشنودی گویند عمر بن شبه که مرد عابد مردی راهب او در صومعه ابوعامر درویش بگذشت و باد و گری او موعظت بنام گفت موعظه کن آن رتبه از آن اشارت و هم تا مکرم است اگر با او گفت العدا است گفتم با خبر است کمتر کسی باز شعر شوق هوای ابوالعتاهیه و موعظه بگیر در آنجا الحکمت است

تجرّد من الدنیا فانک انما خرجت الی الدنیا وانت مجرّد

مجرّد شو از دنیا و تعلق جان مخز آن بعوض مجرّد که روزی ابونواس نشسته و ابوالعتاهیه در نکوهش او و ملامت او بحث ترک او چو سر بود و خاک کلاه سیب بود و بنشین ان حالت بیند ابونواس در جواب او گفت

اترانی یا عتاهی تارکاً تلک الملاهی
اترانی مفسداً بالنسک عند القوم جاهی

ابوالعتاهیه چنانکه از فاجر حیث و لیکن لاابالی کرامه علیک و ابونواس خدمت احمد بن ابی فتح در منزل فتح بن خاقان با او تا طرب نمودم ابونواس بشرب و ابوالعتاهیه فتح ابو نواس بود و زنی بر کرد و فرابوالعتاهیه و هم از آن گفتم اگر امشب رطلی عرب بود و از این شراب العتاهیه بنجد شراب العتاهیه ذوق ترست و ما فلان در این خواهم ام اد بود و هر چند کار

و از جملهٔ اشعار [illegible] در ذیل سوانح [illegible] در دیوان ابی العتاهیه [illegible]
مذکور است [illegible] محمد بن ابی العتاهیه گوید آخر شعری که پدرم در حال مرض گفت این ابیات است

إلهي لا تعذبني فإني — مقرّ بالذي قد كان مني
فما لي حيلة إلا رجائي — لعفوك إن عفوت وحسن ظني
وكم من زلة لي في الخطايا — وأنت عليّ ذو فضل ومنّ
إذا فكرت في ندمي عليها — عضضت أناملي وقرعت سني
أجنّ بزهرة الدنيا جنونا — وأقطع طول عمري بالتمني
ولو أني صدقت الزهد عنها — قلبت لأهلها ظهر المجن
يظن الناس بي خيرا وإني — لشر الخلق إن لم تعف عني

خداوندا عذابم [illegible] که دارم بر گناهان خود اقرار — نباشم چاره جز امید داری
بغفران تو ای خدای غفار — بسی لغزش که بودم در خطایا — تو بر [illegible] عفو و ستار
تفکر چون کنم [illegible] — [illegible] بسیار — [illegible] دنیا
[illegible] — اگر [illegible] صدق — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]

بحج [illegible] ابو محمد [illegible] ابو العتاهیه [illegible]
[illegible] این ابیات [illegible]

لعب البلى بمعالمي ورسومي — وقبرت حيا تحت ردم همومي
لزم البلى جسمي فأوهن قوتي — إن البلى لموكل بلزومي

مخارق مغنی گفته ابو العتاهیه و ابراهیم موصلی و ابو عمرو شیبانی [illegible] در یک روز [illegible]
در [illegible] است [illegible] ابو العتاهیه
[illegible]
[illegible] ابو العتاهیه در روز [illegible] وفات [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible]
این شعر [illegible]

أذن حيّ تسمّعي — اسمعي ثم عي وعي
أنا رهن بمضجعي — فاحذري مثل مصرعي
عشت تسعين حجة — أسلمتني لمضجعي
كم ترى الحيّ ثابتاً — في ديار التزعزع
ليس زاد سوى التقى — فخذي منه أو دعي

احمد بن ابی خیثمه گوید چون ابو العتاهیه [illegible] محمد بن ابی العتاهیه این شعر [illegible]

يا أبي ضمك الثرى — وطوى الموت أجمعك
ليتني يوم مت صرت — إلى حفرة معك
رحم الله مصرعك — برّد الله مضجعك

محمد بن ابی العتاهیه گوید محمد بن ابی محمد [illegible]
بجز [illegible] رقم کند [illegible] این شعر [illegible] خواندم

لكذبت على أخ لك في مماته — ولم تكذب فذلك في حياته
وأكذب ما تكون على صديق — كذبت عليه حيا في مماته

[illegible] ابو العتاهیه [illegible]
[illegible] ابو الفرج اصفهانی [illegible]
[illegible] اغانی [illegible]
[illegible] مشکوة الادب [illegible]
[illegible] ابو العتاهیه [illegible]

[illegible] احوال ابو محمد [illegible]
[illegible]

[illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] احوال ابی محمد یحیی [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الفرج اصفهانی [illegible] اغانی [illegible]
ابی محمد [illegible]
[illegible]

ازین خاندان بزرگان در جمله یکی بوده ابو هیثم بن عبد الله بن الحجاج در ایام خروج کرد و از آن
پس در روزگار ابو هیثم یکی گشت و متواری و پوشیده بود و روزگاری بر حال استتار
بگذرانید و از آن پس بر یزید بن منصور خالوی مهدی التماس کرد تا یزید او را بمهدی راه
رسانید و مهدی او را در جمله رشید بگذرانید و بتادیب و تعلیم مامون از میان فرزندان رشید اختصاص
یافت و مهدی او را خویشی داد و اولاد او بکثرت ماندند و اولاد او انقطاع داشتند و بار دیگر آنها
مرد کثیره جیده در حفظ سه روزگار بر کار بودند و ابو محمد مذکور بعلم لغت و نحو و ادبیات
اشعار و تصرف در علوم عرب دستی تمام داشت و از ابو عمرو بن العلاء و یونس بن حبیب نحوی
و الا بالبصریین اخذ علوم نحو و بر عمرو بن العلاء قرائت قرآن کرد و قراءت وی مشهور است
و جمعی از وی روایت کرده‌اند و از دقت بیان او حکایات مروی و فرزندان او همه در علم و ادب
لغت و حسن تصرف در علوم عرب دست خوش جیده ، و یکی از ایشان محمد از جمله ایشان محمد بن ابی محمد
و دیگر ابو هیثم بن ابی محمد و دیگر اسمعیل بن ابی محمد همه از جمله اصل ادب و دارای آثار جیده بوده
و از جمله اولاد فرزندان احمد بن محمد بن ابی محمد است و از دیگران اکبر است و مردی تاریخی و راوی
و عالم بود و از جمله ایشان عبید الله و فضل پسر محمد بن ابی محمد بوده از اکابر اهل
لغت و ادب مرکز و علم کثیره از ایشان اخذ و حفظ شده مر کسی از علمای این خانواده
باقی مانده است ابو عبد الله محمد بن عباس بن محمد بن ابی محمد است مردی فاضل و عالم و در ادب کم
روایت کرده و ثوق در مواهب صدق و منزلت تو در منقولات متقطع القرین
بود و از وی جمع کثیر از طلاب علم روایت آن علم کثیر حمل نموده و از وی بسیار استفاده
داشته‌اند و از جمله ایشان در اکثر مواضع مذکور است از جمله ابو عبد الله از عم خود فضل و
عبید الله افضلهم و جز ایشان دیگر بر آن بخصوص از دیگران ، و ذخیره در مواضع مذکور است از
روایت ایام السمیر ابی محمد در خبر خویش و حکایت روز و اخر حسن و سعید جوهری الشاعر بعد
و ایشان از ابو محمد بن مرد بصیر بر اسمعیل نحوی در ایام آدمی حکایت کرد که بر ابو محمد وارد شد ابو سعید
جوهری گفت ابو محمد از کسانی که فضائل و نحو در ایام ایشان بطول بکار میرود در فن الادب ، آن علامه مرد
در میانه حکم کوفیان و نیز دقت بر آن علامه بر یک بر آن یک در این تصریق عنبرلا مرکب حاصل بود
حسب نحو و در ضارب میان ابو صفوان احوزی نگو در مقتضب شد و بعد با ایشان از وی رسیدی
نحاة لحمة لو ناصح لک و نفسک را ابو محمد و تعلم نه کلام لیس عمارات جدا اعلم قبیله
[illegible]

اگر کسی مغرور نفس بر یکی غلبه کند و از انصاف چشم بپوشد و بعد از آن نحو از نحوی بالا خیزد
در اول ، بکار رفت و خضوع موزه بر آن گشته و کذب ابی محمد بر یزیدی بازگردد کلام عرب
از وی با موافق هر آیینه یکی بوده بود از ابو محمد در فن کلام عرب اعلم بن عجم حکومت ابی
صفوان بر تقدم اسید و جوهری غلبه آشفته در جوهری برگشت و از خبر ابی محمد از آنکه گفت
یا حوبه اسمع ثناء صادقا فیک وما الصادق کالکاذب
یا جالب الخزی علی نفسه بعد أن استحقا لک من جالب
ان فخر الناس بآبائهم أتیتهم بالعجب العاجب
قلت وادغمت اباخالد انا ابن اخت الحسن الحاجب
راقم حروف گوید اگر ابو محمد این ابیات بدان خیانت داد دار و حکایت بنیت از آن گوید بود
و غرور نفس او بود از نحو بعید گرده بود ابو محمد ، از حرفی که از وی نسبتش بهم و مکتوب
در علم آورده و سلم الا نه از ابو محمد آن زمان گرفت و بر آن گفت
ابو یحیی اخط من کف یحیی اذا یحیی باید مخطوط
ابو محمد در حق اسمعیل گفت
ام سلمی بذاک اعلم شیء انها تحت ایوه لا تحط
و لها تاره اذا ما علاها ازمل من وراتها و الحیط
ام سلمی قلم الشعر سلما حبذا شعرک المنقوط
لیت شعری ما بال سلمی بعود کالمعاند حین یذکر لوط
لا یصلی علیه حین یصلی بل له عند ذکره تخبیط
سلمی ابو محمد گفته دیگر از هر حرفی خیانت او را در کار گفت و بر آیت اکثر جم
و آکنی در شرح روایت کرده‌اند اعلم است از ابو علی سیر ابو محمد مذکور است ابو محمد گفت
او از سلم فکر کرد از ابو محمد شعر خود که بر شعر امرئ القیس است از آن
بن فضل الکرد که بچه در این ابیات در شعر باشد از ایشان پس در جستجو شعر بود
رب همهوم جافیة خطط الفناء من اثره
موردها تبیینه فرائی المکروه فی صورة

وأرى طالت سلامته / فرماه الدهر من غيره
بسهام غير مشويّة / نقضت منه عرامره
وكذاك الدهر مختلف / بالفتى حالين من عصره
يخلط العسرى بميسرة / ويسار المرء في عسره
عش بسلم ابنه سفها / وأبا سلم على كبره
كل يوم خلفه رجل / رائح يسعى على أثره
يولج الغرمول سبته / كولوج الضب في جحره

غرمول بضم غين معجمه وسکون را آلت تناسل بن زهرات مسلم فارسی جز ابیات بود آنچه گشته واز ابیات ضمن وهجوسه طاربود نام ابوجعفر بن برکش ودیگری مکس بود او نیست نابود هم نیز دیز ابو محمد کمیر اوزن ابو حنفی شعر و فرمکی ابو محمد شری تحویل قافیه آن بر ایها بگفتم شروطه نیکو بجو تود آن باشد مطالب این شعر گفتم

قلت ونفسي جم تأوّهها / تصبو إلى ألفها وأندهها
سقيا لصنعاء لا أرى بلدا / أوطنه الموطنون يشبهها
حصنا وحسنا ولا كبهجتها / أعزي بلادا عزا وأنزهها
يعرف صنعاء من أقام بها / أرغد أرض عيشا وأرفهها
أبلغ خضر أعني أبا حنش / عاتبة نحوه أوجهها
تأتيه مثل السهام عائدة / عليه شهوره أدهدهها
كنيته طرح نون كنيته / إذا تجنبتها تستفقهها

مراد شعر اسقاط نون است از ابو حنش تا ابو حش کفته طحون بدین علما داد بر نه کفته است ابو محمد یزیدی شعر یونس بن ربیع بر عوده انفار شعرم و در نزلی که او کفت کرم و بطول ابو جعفر بر آن هم دراین حال یونس را بی ماجرا بر فاسد و جانی حمد و فی هجو یزیدی را در باب او بود از شعر گفت

وفتى كالفتاة في الظرف منه / إن تأملت ظرفه استرخاء
فإذا الراح أخبث الراح تلاه / وضع الرمح منه حيث يشاء

ابو محمد یزیدی که عیسی بن عمر از تمام مردم مذهب ولغات غریب اعلم بود واو در قیه عربانی تحو و نحوه او دیگر چیز را از لغت غریب و بود تا بر عیسی بن عمر رسیدم گفتم که تیز بر سواکه تو

حاجت عرب

حاجت عرب ولسان اکثر وبهتر از آن را که تو این آن است و منتظر عادم خوب

إذا أشكلت يوما بالأباطيل / سوى الكاء الأولى المتمم العبارا

شعر بعض کثر در کار و عادم بضم عین ایله بر دکنت آنوار و بعض این کفت آنوار است و دوران شعر بعضی این است یکی قیه اکثر بود که این شعر نوشته و در مجلس عیسی بن عمر بعضی دیگر ابو عمرو بن بشر بن ساریک تو عرب کرام است دیگری را که اسم افرونه رعیت کثیر قیه که افضل ابوالیک منه شیئا تمیرا عادیا الا از دو بسار آن کرده صفت از ابن شد بود تو گفتم عیسی که بار نفس خود به بوی فرامه دیگر انوزند و بود در مجلس او حاضر بود از آن لکی که بخیر مرد و فقیه دادن شعر گفت دیگر باز د عیسی حاجت او بلا در و واقع شده ما وبا او که هم وار بر تو گفتم کرامی که نقض است و بز این گفته تو تعجب عمر و دیگر اهل شعر بلا که دو ما رو را نغم بست که ابو محمد یزیدی عیسی جزاه بخندیده بهر یزیدی بار بکوه و دیگر بود کنه و فقوار این کار را از رفعات و بلاد است حاین میکرم را ابو محمد از تو بخر فی ها شعر بود اعم حقیقت که این سی دو بیان شعر را در بر کان تفکیم این شعر ابو محمد یزیدی در هجو خلف الاحمر نیز گفته است

نعم الإله المقيت على / والذي أمه تقرّ بعقته
أنه علم الكساء في نحوا / فلئن كان ذا كذاك جاسته

ابو محمد که حاضر بود ابو عبیده در مسجد البصره بطور آموزان شعر و خلف الاحمر در کارشعر فی یزید ملول هرپنجم و ابو عبیده مرد بود که بخاطر که هر کس دو مطلب و مطالب الیان بود بود از آن بر شاعری کردی حذف حجاب که یکی را بخیده احمد و یزیدی در آن از بر مگفت در حق مردان که گر سار را فاهم هستند و این بخش ابو عبیده بر سید و معلم شد و در حق او نیز شاعران کاه هر کو نه یلی و خلف الاحمر گفتم تو از و دست باز دارد فی لغات کار و گوار او بود از تو بیکم و بجزی بکام با یک اذان در رسید و احمر کبر آن آورد و با یکی بر بعض و ابو عبیده در کار نشسته نوشتم

صلى الإله على لوط وشيعته / أبا عبيدة قل بالله آمينا

مردیکه خود صبح دیدم و ابو عبیده باد و دست و نیز دانسته بود این شعر را فی جو رقعه که الکه امرد را ماند و بدین شعر آن بر شکسته و برخوانده بود ابو عبیده سر بر کشید و آن شعر نظر کرد و حلقه

شعر و آن صفت اعوان عاشق و موصوف بود و ابو محمد و جعفر بو دوان بگوار محبوب میرشد تر ان کند
تحت خمر و منتقل شد و هوا را لرزیر داشته ، برد مان بر فشند و دن و خلف احمر در ناحیه
تر ان آنکه سیوم میران آن بمقیم و تقوا و با ادیم و لکیم صاحب این شعر جز بیان تحت تر لرد کرده است
یع فصال [illegible] ابو عبیده اقربان آورد و بمحض میوانم از جم الجت این شعر بکثر تعرض
شیدر فیتا [illegible] فضل شیخ نسبت هم تلاح لگرا این تمیر بر کز متعرض این شعر هیچکس نشد
و چنانکه بمحض دیگر نام مسعود ابن ابراهیم بریان [illegible] و محمد بن عبد الرحمن بن فهم الادیب الاصمعی است
تکمیل خلف الاحمر بود و ابو محمد یزیدی بو باز دعبث میبرد ، در [illegible] قراح رواه
دلهای از فراح نیز ذوقی مر کرده داد بو غنوی [illegible] فی نکته در این قصه گوید

الی دمن و سبع الملعی له   هدیت لو تراذ قانیها رجف

و بعضه قصیده در اغانی مسطورست اصمعی گوید شبی از آل ابی سفیان بن العلاء برادر ابی عمرو بن العلاء
ابن حوت [illegible] ازین قصیده را به خلف الاحمر بو بخوانم [illegible] نشته گوئی [illegible] ابیات این

فاذا الکرا القرآن ابتغه   طغاد دین صلاه تنخفه

اعلا ابی لکم و ابیک لقد حبت ان لضعه فی ما تی تنقل ضرطه اصمعی گوید خلف [illegible] بودم
[illegible] در بطلبی در باب آمد و ابو محمد یزیدی در آن گفتم [illegible] و [illegible] در ازام خلف
[illegible] سئوال ازین کلمات [illegible] دسته باز [illegible] خبر [illegible] کدام کسی این شعر را گفته

فاذا انتشات فانی   رب الحریة والرمیح
واذا صحوت فانی   رب الدویة والتوبح

در این شعر تعرض [illegible] ابو محمد [illegible] دلالت [illegible] در ختم [illegible]
[illegible] ابی محمد و اولاد و اصحاب او در اغانی مسطورست و بعضی از آنها در ذیل احوال
[illegible] مسطورست و برخی در مواقع دیگر [illegible] فواید داد در مذکور [illegible] در این مقام [illegible]
ابو الفرج در اغانی میگوید [illegible] محمد بن ابی احمد یزیدی عاشق [illegible] و آن [illegible]
[illegible] از [illegible] بلاغت و [illegible] و نیکوتر [illegible]
از حیث حسن و جمال [illegible] محمد [illegible] دینار [illegible]
[illegible] و [illegible] مالک [illegible] او [illegible] دینار [illegible] در زمان [illegible]
اتفاق [illegible] محمد بن ابی احمد یزیدی [illegible] رسید [illegible]
[illegible] در این [illegible] نظم [illegible] اکر [illegible] افادت [illegible]

مروضی دادم

معروض دارد ، گفت ، بزرگی [illegible] این شعر را بخواند

اشکو الی الله حتی لعلینا   وانی فیهم الفتی الا برینا
حتی علیا امیر المؤمنین فقد   احببت حقا امیر محبه دینا
وحب خلق و خلصانی ابی حسن   اضحی علیا ربیع المغلبتینا
و [illegible] لبنی لی اصبت به   وعدی به فوق وعد الادمینا
و [illegible] قدری قلبی بانسه   فجزت فی حبه حد المحبینا
وبعض من لا اسمی قد [illegible]   فرحت عنه با اعیا [illegible]
اتاه بالدین والدنیا [illegible]   فلم یدع لی لا دنیا ولا دینا

[illegible] جز این ابیات سرود [illegible] آن بعون [illegible] این [illegible] ابی [illegible]
[illegible] بدکرچم [illegible] میدادم [illegible] این [illegible] دینار [illegible] محمد [illegible] از
[illegible] در میان [illegible] دیوار [illegible] دانستم [illegible]
[illegible] انور [illegible] از [illegible] نام او [illegible] گفتم [illegible] تو [illegible]
[illegible] جعفر بن محمد یزیدی از [illegible] محمد [illegible] در [illegible]
[illegible] دانشم [illegible] محمد [illegible] این شعر [illegible] این شعر [illegible]

صحیح یودّ السقم کیما یعوده   وان لم تعده عاد غیار [illegible]
[illegible] هل تری تاع عند شکاته   کما قد یودع المنقات [illegible]

[illegible] این سوشو [illegible]

صحیح ودّ لو امسی علیلا   لتکتب اذیری منکم رسولا
[illegible] الهجران حتی   اذا ما اعتل کنت له وصولا
[illegible] الحیاة بوصل یوم   یکون علی هواک له دلیلا
هما موتان موت هوی وهجر   وموت الهجر [illegible] سبیلا

[illegible] دینار [illegible] جعفر بن محمد یزیدی [illegible] احمد [illegible]
ابراهیم بن محمد یزیدی [illegible] گفتم [illegible] در [illegible] دوم
[illegible] در [illegible] یزید و
[illegible] عرب [illegible] ابراهیم بن یزیدی [illegible] گفتم لیک [illegible] در

صفحه این برق شعر چند ملیح و نمکین بشعوق دران نغز [illegible] شوا [illegible]

ماذا بقلبي من اليم الخفق — اذا رأيت لمعان البرق
من قبل الاردن او دمشق — لان من اهوى بذاك الافق
فارقته وهو اعز الخلق — علي والزور خلاف الحق
ذاك الذي ملك مني رقي — ولست ابغي ما حييت عتقي

[illegible] جان [illegible] نفس [illegible] هستی [illegible]
[illegible] این حال [illegible] بخندید [illegible]
[illegible] دوازده [illegible] وطن [illegible]
[illegible] از [illegible] بفوائد [illegible]
[illegible] تماشای [illegible]
امروز [illegible] نظره [illegible] ابوالمسیح [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

انا المذنب الخطاء والعفو واسع — ولو لم يكن ذنب لما عرف العفو
ثملت فانوت منى الكأس بعضها — كوهت وما ان بي لسكر ولا الصحو
ولولا خلال الكاس كان احتمالها — بذهب لا عن شوقه هو السرد
وما سيما اذ كنت غير خليفة — ومن جلس ما ان تجوز به اللغو
تنصلت من ذنبي تنصل ضارع — الى من لديه يغفر العمد والسهو

[illegible] ابراهیم [illegible] رسیده [illegible]
لاجرم ابراهیم [illegible] این شعر [illegible]

غلبت عليكم هذه القرشية — فعليكم مني السلام تحية
اتيتكم شوقا فلما القاكم — وهم لدلكم بكرة وعشية
هرون فالذهم وقد خفت به — اشياعه وكفى بتلك بلية
لكن فالوثنا الايام وراعنا — فاقد راه فحق ما مومنية

[illegible] الحكم [illegible] ابراهیم [illegible]
وهاكم زامل عباده — ولم يزل تلك له عاده

[illegible]

امجازني حلم لما جازان — يحكم في قبة لباده
كم من غلام عز في هله — دافت قفاه منه سجاده

ابوالعيناء [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عن الهدى [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

متى تصلح الدنيا ويصلح اهلها — وقاضي قضاة المسلمين يلوط

[illegible] امور دنیا و اهل دنیا [illegible] قاضی القضاة [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم بن ابی محمد [illegible]
[illegible] اسحق بن ابراهیم بن ابی محمد [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
قل اعریب لا تكونی مسلقة [illegible]
[illegible]

فان كنت منك اللا ملويل [illegible] — هنالك شك ان ذاك [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
ابوجعفر احمد بن محمد بن ابی محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]

سُرِرتُ بإهداء شرود العبير   وطالت لغيبته عند الأسير

أقمت يومين وليليهما   وما لنا تجني بغير تحسير

يوم غريب مع حبّ نهار   إن طالت الأيام يوم قصير

لها أغانٍ غير مملولة   منها ولا تخلق عنها الكور

[illegible] و نیز ابو جعفر احمد بن محمد کاتب که معروف است [illegible] و اینوقت در مجلس [illegible] عاشق [illegible] داشت و در [illegible] و اشعار [illegible] شعر [illegible] [illegible] بود [illegible] بود در [illegible] شعر [illegible] داشت و [illegible] وصف [illegible] میداد و [illegible] شعر [illegible] [illegible] و [illegible] آن [illegible] شعر گفته [illegible] :

يا من شكوت إليه ما ألقاه   ويذله من وجده لم اقصاه

فأجابني بخلاف ما أملته   ولو أنا نع الجاهل منا

أشكو جلدي أي شكا ذو صبوة   فيحرقه وغضبت من شكواه

و هم بو که رسیده گفته:

أبقى لنا الله الإمام وزاده   عزاً إلى العز الذي أعطاه

فالله ملّكنا بأنّا معشر   عتقاء من نعم العباد سواه

[illegible] شعر [illegible] و [illegible] از [illegible] بر دلها [illegible] شعر [illegible] و [illegible] از ابو جعفر [illegible] که او [illegible] در [illegible] [illegible] شعر [illegible] :

يا قهوة النخلات من بابل   أتى حلت الآن من قارا

أبصرت أشجاراً على نهر   فذكرت أشجاراً وأنهارا

[illegible] قار [illegible] و [illegible] قار [illegible] [illegible] [illegible] شعر [illegible] [illegible] و [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] شعر [illegible] :

نصحت بالماء عن سكرى   ورأيت خير الأمر ما اختارا

ورايت

ورأيت طاعة مؤدّبيه   للغرض إعلاناً وإسرارا

الحمد لله [illegible] امیر المؤمنین [illegible] نیکو گفته است [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] شعر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احمد بن محمد [illegible] شعر [illegible] :

شعرمنه

فلو طلعت شمس على نحسه   فزالت الوحشة بالأنس

امیر احمد [illegible] این شعر [illegible] [illegible] این شعر گفتم

قد كنت أشنا الشمس فأرضى   فصرت أشتاق إلى الشمس

[illegible] [illegible] [illegible] احمد [illegible] احمد [illegible] [illegible] امیر المؤمنین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احمد بن [illegible] امیر المؤمنین [illegible] شعر [illegible] :

لي بالخليفة أعظم السبب   فيه أمنت بوائق العطب

[illegible]

ملك نمتني كعبه وابي تلى وجدى كان قبل ابي

ما اقتضى الوصي منه بما اسمو به في العجم والعرب

[illegible]

ليت هندا انجزتنا ما تعد وشفت انفسنا مما تجد

[illegible]

[illegible]

ابوا المأمون فينا والامين له كنفان من كرم ولين

گفتم یا امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

عذيري من الانسان لا ان جفوته صفا لي ولا ان صرت طوع يديه

واني لمشتاق الى ظل صاحب يروق ويصفو ان كدرت عليه

[illegible]

بخوان و زنان بهمه مرتبه اعادت های دیگر و هم ما خیر در دفتر ختیمی در این قوانین بروق و صفو
این کدورت علیه فرمودن علویه ملاحظه بود بکر و غنی و حمر بود بزده طرز باز بیکاه
با تفاوت و صوتی بیک شان اسحق بن حمید کاتب ابا الراز علی یک که ازوی علویه
الاعبر در حضور مامون تغنی نمود و این شعر بخواند

تخرجت من نعمان عود اراكة لهند فمن هذا يبلغه هندا

مامون چون این شعر بشنید باطراف کشید و آن را از شعر شنیدم که بود طلب کند که نمی‌توانستند
ادبا و رواة و جلسا مجلس از گوینده این شعر سوال کرد مجلس ... اسحق بن حمید
میگوید این رغبت مامون سو بدر این شعر در تحقیق آن غایت و رزید و در بر دهی گوشه
شخص و در بغداد از تمام ادبا و دلالان تفحص نمود هیچکس ندانسته اتفاقا مامون ابو الراز
عال گورد همه جمع و وزیر او تقاضای می‌نمود که از آن اد بود بیامد و خبر نیکو آن هو و بیک
با ابو الراز میرفتیم شیر بر عماره با ابو الراز بودار نوم عادت بخواندن آواز چون
بوجه و قصیده طویله تو همی بخواند با ماه آن شعر بود در طلب آن هم در طرف این اشعار
و از عادی پرسیدم از قصیده از کیست گفت از مرقش اکبر است و فرا این چند شعر از آن بخواند گفتم

خليلي عوجا بارك الله فيكما وان لم تكن هند لارضكما قصدا
وقولا لها ليس الضلال اجازنا ولكننا جزنا لنلقاك عمدا
تخرجت من نعمان عود اراكة لهند فمن هذا يبلغه هندا

الى آخر الابيات پس این اشعار بو کتمه مامون فرستم و خو نیز او دید که مامون بفرمود تا علویه
سر جون قاضی صفت نمود علویه گفت از روی مامون برخواست و شور چنده نمود که بخط خلافت
بود دو رقعه با خود آورد و آن شعر این است

شعر

خرجنا الى صيد الظباء فصادني هناك غزال ادعج العين احور
غزال كان البدر حل جبينه وفي خده الشعرى المنيرة تزهر
فصاد فؤادي اذ رماني بسهمه وسهم غزال الانس طرف ومحجر
فيا من راى ظبيا يصيد وما ترى اخا قنص يصطاد قبل ويقنصر

علویه میگوید این شعر بود که مامون تغنی کرد و نغمه بود هنور در هم تنی عطا کرد بر
در هر جلد دهم اغانی در ذیل حالات جعفر بن محمد بن الاشعث بن قیس ... سطور است و در حالات حوت جواری
بنگو

بنگو برده گرانبها در نظر بود و بحتی ای بود می‌شنید و این نغمه بر جواری او طرح کرد و بنیه دیگ
او زر حواری در مجلس مامون آوازی سر میداد و در آن صوت بیگانگی کند بر گرفت و جعفر با
میداد الحق با مامون عرض کرد ای امیرالمؤمنین بانا خوانی بود بر رسول عجب تر از آن دید و از این
در غنای بی‌انشاد اشعار او بود از ذکر آن با داریه این تحریر فلان سعی کرد با آنکه شنید بود که مامون گرد
در جلد نهم اغانی مسطور است که فضل بن ربیع بر مامون نمود و چون ... میدان و جز با مامون
عبدالله بن طاهر بود و گفت بسیار فرمود که دهم ... بولسه و از ابراهیم شنیده و این صوت نواخوانی
و را توجه و دیگر ... از دو نفر ابوالفضل و ... و از اسحق ابراهیم ... بر عبدالله بن طاهر
بعراق آمد و در حضور مامون جاریه را لقوه بود در حضور اسحق نقد و مالک نسبت می‌کنند عبدالله
بسیار بخندید از خنده ای و برشیند عبدالله دختران بود که بجز شد و از ضعف صوت بازنمود
مامون در مقام کشف این امر برآمد و هوا را از هر کس از صانع آن میپرسید سوال میکرد از
لقا این صوت بوده افتد که جز میداد تا هر دو هم میپرسید و در این توقف پرسید
و بالیکن میگاه از بدین شد مامون در آن بود ... جمع و از روی بر کسی گفت دهم ... سو بود
باز نمود و مامون بود در نی گفته از صوت عرابی است ابراهیم و طبقه جاری دفتر از انها گفت
در جلد پنجم اغانی مسطور است در روز بزل مغنیه می‌نویسند بود آواز سرمیداد و
در فن اغانی کتابی است مشتمل بر ... بود نوع صوت که در حضور مامون بود و اسحق بن
ابراهیم موصلی در نسبت صوت ابزل در حضور مامون تغنی کرد بکی بنو ... شده بود در
این نسبت مخالفت کرد بزل بعضی بکوید و از آن پس صوت از یک پس تغنی کرد و از
الحق از سازنده و نوازنده آن صوت پرسید اسحق جواب بود نسبت صوت و بزل با مامون
... الحق غنا بود که نوشته شد ... از بزل بحق ابراهیم و نی ... ادا افزائیم
اصفهانی از این در رهه ... حمد بن عباس طاهر بن حسین ... از روی مامون نشسته و از آن
میفرستد و نسبت آن ... از نظم بادا بزل و هو نمود و در این بیت الا یا ...
شیئا الذی فی الوعد لم الا لا ... شیئا الذی من السحی مامون ... بلوند
و از بزل او ... گفت به این بزل نمود تو الذی از این ... بزل بر ماند و از خشم مامون گرد
مامون بر بانا قدح سو بود ... بزل تمنع کرده بود ... تمام کی و این شعر بعد از آن بخوان

ومن خفة الواشي اذا ما اتيتها ومن نزوري ابياتها خاليا وحدي
ومن صمتي في الملتقى ثم سكتة ولكنها عندي الذ من الخلد

باب یازدهم اخبار و حکایات عرب
و از مغنیات زنان ... نحو

در مهد به اغانی مسطور است که عرب زنی محسنه و شاعره صالحة الشعر و باخط نیکو و متوجه فن
کلام بود و در بلوغ حسن و جمال و ظرافت و حسن صوت و جودت ضرب و ... نغمه و معرفت
با نواع نغمات و ادوار و روایت شعر و ادب یکی از ظرفای ادبا ... ادبای شعر و نیز در
زمان ... اخبار ... جاریات ... عزة المیلاء و سلامه ... و موجود ... انکار
در زمین ... هر ... که ... دیده نشده است و جلالی از ... وصف
نمودیم ... بود ... از ... خلفاء ... غلامان ... و بالیدن ... و ملک
... اطلاق ... یافته ... با عرب ... غلظ الطبع ...
... لطف و ظرافت ... تربیت ... جعفر بن خلف ... یکی از زنان
نوازنده ... نوازنده تر از عرب و نیکو ... تر از ... و ... حسن و جمال
... و ... و حسن خطاب ... و علم ... شعر ... و ...
... و این صفات ... دیده نشده است ... این ... در زمان ...
... جعفر بن ... ابو محمد اسحق ... که ... الله است ...
او بوده ... و ... که ... ابو محمد ... و ...
... و این جواب است ... در این ... و ...
از ... علم است ... این حکایت ... داد ... قاضی القضاة ...
... خود ... حسن ... اسحق ... خود ... که ...
... و ... و این حکایت در زمان ... الله ... در ... روز
... روز ... نوشته ... گفت ... گفتم ...
رسول امیرالمؤمنین ... در ... بود و ...
و در طلب ... رسول ... و ... و ...
... و ... که ... آن ...

شده ...

شده ... گفت ... از ... در ... که ... از ... گفتم
... امیرالمؤمنین ... از ... که ...
... و آواز و ساز ... گفتم ... و ... عود ...
... گفتم ... نوازنده ... که ...
و این ... از ... گفتم ... و ... است
و ... جعفر ... و ...
... آگاه ... و ... عرب ...
ابن معتز ... الحان ... عرب ...
و ... عرب ... و ...
... اسحق ... و ... و ... از ...
عرب ... از صفت ... و ...
... و ... بود ...
علم و ... انواع نغم و ... عرب ...
... نوشته ... او ... و ...
... خاندان ... در ... عرب ... و این
... او ... احمد بن ...
... مادر عبدالله بن یحیی بن خالد ... جعفر بن یحیی ...
... از ... عبدالله ... فاطمه ... عبدالله ...
او ... و این خبر یحیی بن خالد ... جعفر ...
مادر ... آن ... جعفر ...
... و ... از ...
... و ... و ... عرب ... و ... از ...
... جعفر بن یحیی ... جعفر ...
... و ... ابن معتز ... از ... حکایت ...
... جعفر بن یحیی ... و ...

در باب ...

مرکب گشته چه خبر عرب بود از منزل نوکته بود انکه در شهر عجوز... جمله ... دیگر
دفتر شدن ... و ابن العیسی ... حمدون ... عرب دارا آدم دانید دفتر ... خود بال نعم
وقایع ... و اکثر ... هاشم عرب بود ... شد ... شدن ... جوانی از اهل
... در ... عجوز ... بن یحیی بن خالد ... و ... عرب ... اکنون ...
و ... بود ... و ... و ... بود ... نام ... خود ... عجم
عرب ... ایشان ... نیکو ... و ... اکثر ... لکن ... در میان ...
... شدن و ابو العیس ... شدند و ... توجه ... بردارند ... و ... شد
و ... آنکه ... معروف ... بر ... و ... عرب ... رسید
... عرب ... اکثر ... و از ... بر سر ... از ... عجم ... از
... آورده ... و ... عجم ... وفتر ... در ... این شعر گوید

ساکونا عن حالنا کیف انتم من هوی نجمه فکیف یکون

نحن قوم اصابنا عنت الدهر فظلنا لوبته ستکین

عرب ... این شعر از ... و عرب ... در آن ... و ابو الفرج ... این
غلط ... از عرب ... بن ... عرب ... شعر ... و آن
غیر از این شعر ... عرب ... شعر ... و از شعر ... از شعر
... و ... از ... در مرثیه ... و ... از آن این شعر است

نحن قوم اصابنا الدهر فظلنا لوبته نستکین

نتمنی من الامین ایابا کل یوم واین منا الامین

و این از قصیده‌ایست ... که مولای عرب ... بصره ... شد و در
آنجا ... بود ... و ... و ... در تمام این فنون و علوم
... بیشتر ... مولای ... بود ... هاشم ... بود
... در ... بر دیوان ... کاتب ... بود
و مولای او هاشم بود ... بمنزل ... و ... و ... از ...
... هاشم بود ... و ... مولای عرب بود ... بار ... و
عرب ... و ... در ... عرب ... بر ... بیم ... و ...

بوجهه

بوجهه و عرب ... در ... و ... خواندن از ... غلط ... و
... هاشم از ... مولای ... از ... اکثر و ...
... بود ... و هاشم ... بود ... و ... او ... بود
در ... او ... بود ... بیم ... بود ... از آن ... عرب ... نزد ...
از ... هاشم ... و ... و ...
عرب ... هاشم ... هاشم ... مولای عرب ... و ... بود ...
... مولای ... عرب ... عرب ... صدیق ...
و ... هاشم بود ... عرب ... بود ... میگوید و ... عالم ...
زینب ... این شعر بود ... و ... بود ... عرب ... بود ...

قاتل الله عریبا خلقت خلقا عجیبا

رکبت واللیل داج مرکبا صعبا مهوبا

فارتقت متصلا بالنجم او منه قریبا

صبرت حتی اذا ما اقصد النوم الرقیبا

مثلت بین حشایا ها لکی لا تستریبا

خلفا منها اذا نودی لم یلف مجیبا

ومضت یحملها الخوف قضیبا وکثیبا

محة لو حرکت خفت علیها ان تذوبا

فتدلت لمحب فتلقاها حبیبا

جذلا قد نال فی الدنیا من الدنیا نصیبا

ایها الظبی الذی تسحر عیناه القلوبا

والذی یاکل بعضا بعضه حسنا وطیبا

کنت نهبا لذئاب فلقد اطعمت ذیبا

وکذا الشاة اذا لم یک راعیها لبیبا

لا یبالی و ابا المرعی اذا کان خصیبا

فلقد اصبح عبد الله کشخان حریبا

قد لعمری لطم الوجه و قد شق الجیوبا
و جرت منه دموع بلت الثوب الخضیبا

در این اشعار همان حکایت مذکور و فرار عرب از منزل مولانا [illegible] و مویه [illegible] محبوب خود
حاتم عرب و سایر طالب ها و حلقه [illegible] ابن معتز [illegible] [illegible] حکایت [illegible]
عرب [illegible] از [illegible] از [illegible] حاتم ملالت کرده و از منزل [illegible] فرار کرده [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از روزها یکی از [illegible] در [illegible] مراکز
[illegible] عرب در [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
و در [illegible] عرب [illegible] [illegible] و حکایت [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عرب [illegible] و [illegible] [illegible] و عرب [illegible]
میکشید [illegible] نتوانم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نمی توانم [illegible] [illegible] عرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] عرب [illegible] این [illegible] و این عرب [illegible] از مولانا [illegible] [illegible]
در زمان حیات [illegible] [illegible] [illegible] از مولانا [illegible] [illegible] و او [illegible] [illegible]
[illegible] در [illegible] این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible]
خواست [illegible] این [illegible] این [illegible] او [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
و عرب [illegible] از منزل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] عرب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] از [illegible] حاتم [illegible] [illegible]
عرب از منزل مولانا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

درسوا علی وجهی [illegible] [illegible] قتل عریب لا قتل [illegible]
فلیت [illegible] [illegible] تکون [illegible] [illegible] [illegible]

ابن معتز گوید

ابن معتز گوید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عرب [illegible] مولانا
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معروف [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عرب [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عرب این اشعار میگفت

بابی کل ازرق [illegible] اللون اشقر   [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ابن معتز میگوید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روزی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
عرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

قاتل الله عریبا فعلت فعلا عجیبا

یکی از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و عریب رکبة الشعرین قد نکت ضروبا

در این شعر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کیره عمرو از قصه مولای خود که تو ابن جامع بر حمار [illegible] برگشت تا مرا فرستاد آمد در کرد
مولای عمرو باز گم بن جامع [illegible] مرا تعلیم نمود مرا [illegible] تا محمد [illegible] گفته و از دیار عمرو را آزاد
بر رسید محمد منکر شد مرا گفت دروغ میگوید چه چیز تو [illegible] و لیکن حسب شرط [illegible] محمد بن جامع را
در مجلس شرط [illegible] داد و [illegible] تا زبانه در بار بود تا عمرو [illegible] حاجب شرطه [illegible]
و بر داد این چیز عمرو بوده و عمرو برجای [illegible] بود و بدان مکان [illegible]
بگفتم ابن جامع [illegible] تا بازیانه فرود [illegible] و عمرو [illegible] فرمود [illegible]
همه مر عمرو بستم اگر ملک کسی باشم [illegible] و اگر آزاد کسی [illegible]
این چیز را [illegible] بعض گفته مرا بفرمود او [illegible] زبیده [illegible] منزل خانه و از آن
طرف را اگر بمطالبه عمرو باید [illegible] مرا تعلیم باید
و گفت از من چیز را مطالبه نماید [illegible] درحق هیچ بنده [illegible]
[illegible] کنیز را [illegible] اقرار داده [illegible] ملک عمرو هستم [illegible] دارا آن
طرف [illegible] مرا تعلیم کرد و گفت [illegible] تو غلط [illegible] از حال [illegible]
محمد [illegible] ابن جامع [illegible] عمرو [illegible]
مرا [illegible] ملک خود [illegible] امین [illegible] عمرو [illegible] این حال
بدید [illegible] عمرو را محمد بن عمر واقدی [illegible] و آن وقت واقدی از جانب [illegible] در
جانب شرقی بغداد قاضی بود پس عمرو [illegible] برگشت [illegible]
[illegible] اقرار کرد مرا [illegible] پنجاه هزار درهم بخرید و از [illegible] و دو هزار
درم [illegible] او ببوسید [illegible] مقیم او [illegible] بخرید و غیر از
عمرو [illegible] هزار درهم [illegible]
[illegible] عمرو مولاة او [illegible] اسحاق [illegible] پنج هزار
دینار بخرید و عبدالله بن طاهر [illegible] عمرو [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] پنج هزار دینار [illegible]
[illegible] این مبلغ [illegible] آنگاه [illegible]
[illegible] دینار [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible]

و خبر از هلال

و خبر از هلال و [illegible] اسحاق [illegible]
خبر از قتل امین [illegible] امین [illegible] از قصر [illegible]
و [illegible] ابراهیم بن رباح [illegible] نفقات [illegible] اسحاق بن ابراهیم
موصلی [illegible] عرب [illegible] او [illegible] اسحاق
[illegible] هزار درهم بخرید [illegible] صد هزار درهم [illegible] اسحاق [illegible] صد هزار درهم
[illegible] اسحاق [illegible] این مبلغ [illegible] عنوان در دفتر ثبت نمایم
و در دیوان [illegible] صد هزار درهم [illegible] صد هزار درهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صد هزار درهم [illegible]
[illegible] اسحاق [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] این مبلغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن معتز [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] محمد بن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نالی بر نکشد تا هی بر شعر تمنی لکه آواز بر کشد

حجبوه عن بصری فمثل شخصه فی القلب فهو محجب لا یحجب

اگر دیوار یار دلدار بود از دیدار مهر آثارم پوشیده باشد نقش لطیف دلپذیرش از نظر غیبی آن از دل ... [illegible]
محجوب بینه پس ازین خبر بود مرض ... [illegible] گشت عجب شد و گمان ... [illegible] عرب و ... [illegible] را او
وقطع ... [illegible] و ... [illegible] او ... [illegible] و اصلاح ... [illegible] بن عرب بود ... [illegible]
یعقوب رفاهی ... [illegible] در ... [illegible] ازان ... [illegible]
... [illegible] پس ... [illegible] ای ابو یوسف ... [illegible] بگو ... [illegible] بگو وثوق دارم
... [illegible] ... [illegible] کنم ... [illegible] از این ... [illegible]
در این حال عرب ... [illegible] آمد ... [illegible] توقف کرد و نظر در کتاب ... [illegible]
داود ... [illegible] نمود در جواب گفت کأنشیه البرد ... [illegible] گفتم این ... [illegible]
لطیفه گفته است گفت این حال چگونه است گفتم ازین عبارت این شعر ... [illegible] است

... [illegible] ناب فاستر بطعنة کأنشیه البرد الیمانی المسهم

ازعجب ... [illegible] ابو ... [illegible] حکایت کرد ... [illegible] و ... [illegible]
و عرب حضور داشت ... [illegible] این شعر ... [illegible]

... [illegible] ناب فاستر بطعنة ... [illegible] گفت کدام ... [illegible] گفتم طعنه ... [illegible]
عرب ... [illegible] آن قراءه و ... [illegible] مجلس ... [illegible]
... [illegible] قسم ... [illegible] از حقیقت ... [illegible] گفت ... [illegible]
این ... [illegible] حکایت ... [illegible] را و ... [illegible]
... [illegible] حضور داشت و عرب ... [illegible] بود ... [illegible]
... [illegible] او بود ... [illegible] شعر ... [illegible]

... [illegible] ناب فاستر بطعنة ... [illegible] این شعر ... [illegible] او گفت طعنه است
... [illegible] عرب ... [illegible] از ... [illegible] آن ... [illegible] گفت کدام ... [illegible]
میان ... [illegible] اشاره ... [illegible] او ... [illegible]
... [illegible] ای امیر المؤمنین ... [illegible] و العفو اقرب للتقوی ... [illegible]
عفو ... [illegible] چگونه امیر المؤمنین ... [illegible] عرب ... [illegible]

داود

داود ... [illegible] ابتدا و ... [illegible] الاعجم ... [illegible] این ... [illegible]
خبر ... [illegible] بود ... [illegible] از موضع ... [illegible]
پس ... [illegible] عرب ... [illegible] لطیفه ... [illegible] معروف ... [illegible] حکایت ... [illegible]
... [illegible] ابو ... [illegible] در ... [illegible] بمکالمت ... [illegible] عرب ... [illegible]
وقت ... [illegible] از آن ... [illegible] عرب ... [illegible]
... [illegible] این ... [illegible] عرب ... [illegible]
عرب ... [illegible] دیوار ... [illegible] مشغول ... [illegible]
... [illegible] عرب ... [illegible] داود ... [illegible]
و نیز از ... [illegible] تا از آن آواز فراغت ... [illegible]
... [illegible] سعید ... [illegible] عرب ... [illegible]
... [illegible] عرب ... [illegible]
... [illegible] یا امیر المؤمنین لولا ... [illegible] الوصل
ومن ذم بدء الغضب حمد عاقبة الرضا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] از آن ... [illegible] از کلام
عرب ... [illegible] در میان عرب ... [illegible]
کلام ... [illegible] عرب ... [illegible] چند ... [illegible]
وزیر ... [illegible] عرب
... [illegible] این شعر ... [illegible]
و تخلطا الهجر بالوصال و لا یدخل فی القلب بیننا احد

احد ... [illegible] حکایت ... [illegible] مجلس ... [illegible]
در ... [illegible] این ... [illegible]
... [illegible] در ... [illegible]
بعد ... [illegible] سوار شدم ... [illegible]
... [illegible]

رجعت و روش کشته و چون سوار شوار گفته و معلم شعر عرب است گفتم عرب [illegible] آن جوان [illegible]
گفتم آری پس از آن گفتم در حالی وقت از کجا می آئی گفت از کوچک [illegible] خاطر مرا [illegible]
تو اوهام می کوی گفت عرب از تو چه چیز خاطر در این کوته وقت مرا که در [illegible]
[illegible] خلیفه سر فرزند [illegible] خلیفه بازی [illegible] او نیکو که تو او [illegible]
آری با او نماز تراویح نخواهم [illegible] جزائی از قرآن [illegible] می کنم [illegible]
[illegible] با هم معاینه و مجادله می نمودیم و صلح می کردیم و بازی می نمودیم [illegible]
[illegible] و مباشرت و مجامعه [illegible] باز [illegible]
[illegible] جدا شدیم و [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] مشغول شدیم [illegible]
عرب [illegible] پس از آن [illegible]

پس این شعر را قرائت کرد

الا حی طللا لواسعة الحبل　　الوف تشوه صالی القوم بالوذل
فلوات من اسی بجانب لکمة　　الی جلجل [illegible] ساقطة الحبل
حلوس الی ان یقصر الظل عندها　　لراجود کل القوم منها علی رجل

[illegible] از [illegible] عرب [illegible]
و محبت [illegible] لاجرم [illegible]
[illegible]
این [illegible] در ذیل احوال [illegible]

بیان مکالمه و مناظره ابوالهذیل
علاف در زمان مأمون با شخص مجوسی

ابوالهذیل محمد بن هذیل بن عبدالله بن مکحول العبدی معروف بعلاف متکلم معروف [illegible] در بصره شیخ معتزله [illegible]
[illegible] علمای [illegible] مجالس و مناظرات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مناظرات [illegible]
[illegible]
چنانکه در ذیل

[illegible] در ذیل حالات [illegible] از [illegible] علما [illegible]
و [illegible] کلام و روات [illegible] و از زمان [illegible]
[illegible] و ابوالهذیل علاف [illegible]
[illegible] از عراق [illegible]
[illegible] در [illegible] دیوانه است
[illegible] و از علم و ادب [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالهذیل [illegible]
فضائل و علم [illegible]
[illegible]
لطیف [illegible]
[illegible] سلام [illegible]
[illegible]
و از علم [illegible] از اهل عراق [illegible]
[illegible]
[illegible] علماء [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالهذیل علاف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سخن آن است که گفتم هر کس را که الهی باشد بطبع [illegible] گوید [illegible] از [illegible]
تزویج نمیکنم و جز آن است [illegible] الجاهلیه [illegible] خواهد آمد [illegible] اهل بیت [illegible]
صلوات الله علیهم [illegible] لاجرم محبت [illegible] چنانکه [illegible]
خصومت از دیدار ایشان [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الذین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عقوبت شدید [illegible]
گفتم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خالق [illegible] از مخلوق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وصیت [illegible] گفتم این وصیت [illegible]
[illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وصیت [illegible]
و وصیت [illegible]
[illegible]
[illegible] وصیت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله [illegible] وصیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفتم عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible]
گفتم [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible] یزید بن معویه و حجاج بن یوسف [illegible]
[illegible] گفتم جماعت مسلمانان [illegible] ابوبکر را اجماع [illegible]
[illegible] زبیر بن عوام [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible]
صلوات الله علیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوسفیان [illegible]

باز نگردند [illegible] مرد و بر لب آن کنده [illegible] و بعضی از مردمان بزرگ [illegible]
در صحبت تیم [illegible] و بنی عبد مناف بودند و از جانب دیگر ابو قحافه پدر ابوبکر [illegible]
[illegible] نیز بودند [illegible] از آن [illegible] خواهند [illegible]
[illegible] طلیق [illegible] طلیق [illegible]
علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] گفتند [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] ابی بکر رضی الله عنه [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ابوذر
[illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
ابوبکر [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible]
در سقیفه بنی ساعده [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible]
ابوبکر [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

نزد من آنگاه

نزد من آنگاه گفت ای ابوالهذیل [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] ابوبکر [illegible]
این حکایت را شنیده‌ام و [illegible] این خبر صحیح [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] ابوالهذیل [illegible]
خبر را شنیده‌ام [illegible]
[illegible] علی علیه السلام [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] ابوالهذیل [illegible] ابوبکر
[illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] ابوالهذیل [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالهذیل [illegible] ابوبکر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سقیفه [illegible] ابوبکر
[illegible]
[illegible] ابی بکر [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

از کتاب خدا فرقی در میان طاعت کبار و کوتاه و سیرت کمتر نیست از حق خارج مقصر و بدکردار
بجوشید آنگاه گفت با من بگویی که این صحیفه و نفقه از کی زن شوهر دار در حرم خود و نفقات بود ابو الفضل
ثمن در علم معظم گفت اینک راوی و خبر دهنده تا ابن الحاکم است روایت میکند که بوده تا
تو گفتی و این دستان جای است او روایت میکند الحمد خدا صلی الله علیه و آله برابر
بیمن نشسته بر دو تکیه نمایی بود از آل تو کتب سیع لی اختی و سوار شده بود ملائکه
نمیرند چگونه خبر بیرون رود بیدا و کلان آیت است از الصدیق ابی بکر دو ایشان دلیل آن کس
دلیل از جای حق برای این حق موجود بود هم ابوبکر از نهایت دنیا دوست و قلت و توقع
با خدا بود که با نهاد اغار در حضرت رسول پروردگار کنار نمود الهی از کی دوزخی نمود
و در حضور او قاسم آنحضرت بود گفت دو ذوالکفل ما امکان شدید در ظلم شما را از عقاب است
بگرد ابو الفضل گفت ابوبکر احوال خود بود پیغمبر سادات الحمد خدا صلی الله علیه و آله
با ما نیست بینکند گفت ابو الفضل متحیر و بر ایشان است و در این جهان اغوی بر صاحب
خود و حبیب گردانید صبر خلاف خدا افتاده چه خدا تعالی بنیه و لا تتولوا السفهاء
اموالکم ما دامت بعض نمود بود بالکل این جهان خدا عمر است تا نفرستادند که گذاشته بود
ما حق چاه را الحمد خدا ابوبکر بود بتبلیغ سوره برائت که را داد زنده گفت انهی خدا
تعالی بفرستاد این سوره جز بر دیگر از همه نه باید بتبلیغ نه لا جرم علی ابن ابی طالب
امور و در حضور داد آن سوره را با آنکه بود از ابوبکر گرفتن که کسی سوا خدا در الحمد خدا او بود
نشیند آن نمود سوره از قرآن بود سوره در حرم مشرک نه حل نه لا یجتمعن کس نتواند
امام و امین بر امت تا روز قیامت بر سر کند به خدا این سخن جز از مردم کسانی دیگر راه نداشته
و اقوال الهی ملازم باشی نیست لاکن آیت بود جبرئیل امین یاد بود گشته که قسم بخدا
نمیگوید خلاف الحمد جز در حق کسی او بود که بر اصحاب دیگران است قاریان و علم
قرآن و تاویل و تحریم و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام و گذشته و آینده و آنچه
وصوف است چه خدا تعالی میفرماید هرکس بخت خدا تعالی نزل کرده است حکم نه خفی بر دم کافر
ظالم و فاسق است و تمام از جمله درآیات مختلف واقع است کجا ابوبکر و عمر قرآن جمع کردند بعد
رسول علی علیه السلام جمع کرد و حاضر کرد و جبرئیل آورد چگونه ابوبکر و عمر توانند حکم بما انزل الله نمایند بحکم آنها
تکمیل کرده دنیا موجود و در آیات مایلی بود ابوبکر منبر را گرفتند ابوبکر احتجاج نمود و اوله جز
کثیر چاره رجوع و در دنیا بود و تحریم شد و نمیتوانست و بیغمبر طعن آورد با آنکه ابوبکر بود

و وجه اول خدا که بود صدیق نمی خواند و اینک سلمان فارسی است و از ابدال بهشت و اکابر در طلب پیغمبر
و سلمانی بود دست هایی و حضور ملائکی بود چنانچه مانند بیگانه از قریه عجم که از ما و
صدیق نمیخوانید ابو الفضل گفت از آن بود در طبقه مردان نمی توان شمرد و سلمان بود از طبقه ابدال
محبوب نمی شمرد نمود گفت اینک امیرالمؤمنین و یعسوب الدین است و مولای هر صاحب ایمان و آله
بقیه السلام دارم و اول ایشان الحمد خدا خبر برای آن سخن بود چندین مرتبه الصدیق نمود و گفته بر
ما در آنکه که اول کس است که با خدا ایمان آورد و موصوف الصدیق گردد و صدیق اکبر و
فاروق از هر است و دیده شده است و امروز همین درست و زبان حق جز علی ابن ابیطالب در میان
حق و باطل فرق نماید بر از مردم صدیق نمیخوانید ابو الفضل گفت آنحضرت در کودکی و ابوبکر
در کهولت ایمان آورد و گفت چه از روی نفاق را بر خدا و الحمد خدا و اهل بیت او شوهر است باز گویی
چه گوید در آنجا بنگر که امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام پیغمبر را پیش از آن نمود و پیغمبر او بود
دعوت کرد تا هر از دعوت پیغمبر اجابت نمود اگر گوئی این اجابت از دعوت الحمد خدا بود
بیان فضیلت از بهر علی ابن ابیطالب علیه السلام ثابت نمود هیچ آفریده ادراک آن نکرده باشد و آنها
که اگر کس را ایمان نمی آورد باشد چه این صفت فرمایان او که اولو العزم است دار گوئی هر از دعوت
بعثت است و حق همی است چه پیغمبر بود فرمان حق را باقی رسول کرد اینه و فرمان که تا کبیر و صغیر و آزاد و
بنده و زن و مرد و مخفی در دعوت قرار دهد و حضرت الحمد خدا علی علیه السلام بود که آنحضرت بابی کر
در طریق رسول خدا تا مبتلا گشت و او بود که صدیق نمود و در آن که آنحضرت را نمود و حکم قافت
نمود و در هر موطن و از آن در کار رحمت بینند جان خود بود در بیشتر فراهمی کرد از دنیا و حب و
راه است کور ماند و جان است و خدا تعالی میفرماید فلما جاءهم رسول مصدق لما معهم نبذ فریق من
الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون واتبعوا ما تتلوا الشیاطین
کتابت از ایشان که بعضی از آن کتاب نزد ایشان و کسی خدا بود از بی شبهه بنگرند و سر و چهار روایات
و وسواس شیاطین نشنوند لاجرم خدا در قرآن خود بود جز نود و هفتاد ایمان آورد که با صبر
رستگاری ایمان قبول نمود چنانکه در حق ایشان میفرماید انهم فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی ایشان جماعت
اهل کهف بودند که بعضی از ابرار و الکبار خود ایمان آورده و ما را ایشان را به بعضی را آداب دادیم و در خبر آمده که کهف
نبوت و دست ایشان برای بعث آنحضرت که نوزاده داشته اند و بر خود سربراه آیات الله و نیک سعی پروردگار
علیها السلام از همه اقوام که بعضی بودند از آنکه در حق در نوبه با اکرام که او بود حکم دادیم با آنکه و آنکه منصف

از اکابر

علمای این بوده خلیفه الحق است در مدینه رسول و عمر در آن وقت تو ابوبکر حاضر بوده دیگر کدام
حجت است بغیر آنچه سبب ایشان بود بگذارند واز احتجاج او که ابوبکر گفته دکاد بد بجا کشیده است سلمان
رضی الله عنه بر ایشان ترسید که حضرت علی علیه السلام افتاد و جون بسیار باشد نزد او از ان عالم برسند
و علی علیه السلام چون از تالیف قرآن فارغ شد و قلم خود رکوع شماره کرد نبوده جانشینی از امامت
مسائل فقه و بودیات آنحضرت احوال او و تعالم ابد بر بود در آن مجلس خود را انجم
مصطفی میدانست مکر شد و همچنین در زمان عمر چون الحق ملک روم با هدیه‌ای خود را کاه
او نیابید و مسائل چند در میان نهاد و عمر از جواب عاجز شد و الحق جمله‌ای بود بدیدن
آنکه بعد از او که بعد بود باز کرد عمر گفت بمارا نه دلیلی اگر علی نبود که ملک روم هم وجهت
کشف مشکل بزرگ برای مسلمانان پیدا کرد و الحق خدای تعالی اعلم دانسته علم است هر وقت
درامر کور در بیصیرت مانده بر او بعد علی بن ابیطالب تمسک بکند الحق دستور او از
آنحضرت بجوید پس عمر و کل بکند او بعد در حضرت علی علیه السلام کنند دانش حال بمعنی
وجای که علی علیه السلام میرفت آمد و جمله سوالات ملک روم بود و حضور کرد و همراه
مسلمانان تغییر داد تا زمعه و آن هدیه بود بر و جواب گفته صلوة دانسته حکمت نمود
و همه از کلام صرف آمد و با وادار بهم هر ملک الحکم بخود عمر ملک از این رای عمر
و همه در قضایای آنحضرت مکرر حجت آن ابو الهذیل آنست در مقام الحق هرا که بکند
حق هر دیگری را کمتر الود و از علم مردمان مستغنی و عالمان جمله از علم خوارزم اند ابو الهذیل
اینکه ابوبکر سه اصلا نبود چاکر از ایشان نبود زمانیکه از هر کدام بیست و دوازده
میگرفت و تلاوت قرآن منحصر و عمر اصلح بود در حال امر در الفقه بگفته با زکاة بهم
و دوازده جفتیه با ابوبکر عمر قطعا خطا کرد لذا هرگز از مردم حاکم و نیکوکار اینکه
اعمال بخواهد از شرق و انیکو نه جهرا از کعبه و رعیت ایشان را با حادثه متناقض بود
که اینکه مردمان آنست تعلق میجویند و مجلس الحق بر سود آغاز با رسول خدا خبر
عالی شما را و معنی هنگام جنگ تیر تقصیر نزدیک است از ابوبکر در آغاز
مجالسه و اضطراب و در منصور دارند و بر قلب ایمان ضعف ایمان او دلیل کفر چه اگر
چنانکه او کمال مرد ابوبکر صدیق بود اکثر مردم خلق ایمان بخصوص او بر منحرف شد
با وحشت الحق خدای تبارک تعالی نشانه حاکم خدا ایشان او را بی خدا رسول او ذره بنده

چو با دیده بصیرت و نظر دانش تعمق نمیکنید و حالیکه خدای در قرآن کریم بفرموده بل هم فی
غمرة من هذا ولهم اعمال من دون ذلک هم لها عاملون پس ملکون تهمت ابوبکر
را با علی علیه السلام ابرار انبیا پیغمبر نجوا میداد و جان خود بر خدای او ساخته و در ترسید و حفظ شد
هم را از و ترک کرد با همه کفار قریش که قتل او مقسم بنمودند و خدای تعالی به کرار علی علیه السلام و فتوحات آنحضرت
با علم آنکه مقربین خود باشد وارد نیست و ایشان بوالفضول است آنحضرت سه‌گانه از انحراف نمایان که ایشان
باشد پس علی کجاست و ابوبکر کجا بود با دیده منصف و نظر دانش نظر کنید و تعمق نمیکنید آنگاه
تعصب در میان ما روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله با عایشه و نموده و تو به بعضی حالات میگنند بود
اگر کسی که و زیر بیاید و اگر که هم توقف مجید در هم از زمان خدای روایت میکند او جز از و قالت انور
که آدم علیه السلام در حضرت خدای عرض میکرد بر بدیع رحم کن و نوح عرض میکرد رحم کن بر رسول
و ابراهیم دارا ورق و در شفیع رسالت تو صورت ورزیدند و ابو بهم قصه میراث او رحم کن خلیل را
و موسی عرض نمود رحم کن کلیم تو بود و عیسی عرض میکند در حق مریم از تو مسئلت میکنم و محمد صلی الله علیه
و آله عرض میکند امتی امتی اما ابوبکر بمانی خود جرات نیافت اگر محبت میکند بود اگر که توقف میکرد
با انبیا با این قوم نمیرسیدید جز یاری کنون که کمال دلالت حق بود با توقع طلب و هدایت ایمان آن
نرسیده میداند و چنین تکلیف بر خواهر کتاب و اصول بیدا جرأت میورزید و بر روایات که ذکر
کو مردمان بگذارند بی انگیزند و در حضرت خدای در الحق خدای گناه کار میشمرد آنگاه گفت ای ابو الهذیل
بیا نشانه عمر بود بر ابوبکر تفضیل میدهد بس از جهت آنکه عمر بود بر ابوبکر تقدم عزم داشته نمیکنند و چنین شد
عیش درای هدایت خود میگویند الحق خدای فرموده حق از همه جستند جز اینکه گمان کنم بر عمر نازل
شده است ابو الهذیل گفت این روایت رسیده است گمان علی کسی بالعکس این روایت بود و چنین
ادعائی برد چه در این روایت امر کند رسول خدا صلی الله علیه و آله که لازم میدانسته در نفس خود دلالت
خواهش میکند با اینکه خداوند تبارک و تعالی منع و در آن بیکی از نعمات سابق و عهد ایشان بود خود
داشتم از تو و از نوع و آن بر تو در زمان اخبار عظام و گفت خداوند عظیم از عمر نیست لکن تا
جان هست او را اعلام کنیم که تمام ایشان است و بر وجود آن کم که وصف بیکند هم شاه این روایت امیکند که از آنجا
از بعثت انبیا باز میکردند و میگویند الحق خدای کمال میرده و چه میکند اگر عمر نبود بعثت
او ایشان در اصنام میکند انبیا و نقض ملت که میگردد و عامر و ماه را بنمود از ایشان اقرار عقاید نیکو بسته شد و داده ام
نیست و نام دست شما که از آن قرار نداده بر مریم و نیز روایت میکنند و بهیچ طریق بود عمر بر ابوبکر نمیکند

شیطان بر طریق دیگر مردود ابوالعنین [illegible] از اوست به همین‌گونه رسیده است آن خردمند دیوانه [illegible] و اثر شیطان از آدم صفی
علیه السلام ترسید [illegible] از بهشت [illegible] و فرشتگان در بهشت [illegible] و شیطان بر آدم درآمد و او را از
بهشت بیرون کرد [illegible] عقوبت ترسیده عداوت [illegible] در میان است [illegible] و از موسی عمران خودنمائی [illegible]
مردی بود [illegible] از عمر شیطان بود [illegible] ظاهر [illegible] ارسلنا قبلک [illegible] الا اذا
تمنی القی الشیطان فی امنیته [illegible] شیطان استغفار [illegible]
از شر شیطان [illegible] شیطان از عمر [illegible] طریق جز طریق عمر [illegible] ابوالعنین [illegible]
[illegible] درد روز [illegible] ولقد [illegible] شیطان [illegible] القرآن [illegible]
و عمر [illegible] از [illegible] شیطان [illegible] عمر [illegible] از عمر [illegible]
متحیر [illegible] اغراض و اغماض [illegible] و نفاق
[illegible] حیران [illegible] و عرفان [illegible]
اسباب [illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] انفعال [illegible] و [illegible]
بعد [illegible] عمر [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] بت [illegible] فی معرج [illegible] شاعر [illegible]
رجح اجازه [illegible] عرض [illegible] رسول [illegible]
شنیده [illegible] داخل [illegible]
ضلالت [illegible] شنیده [illegible] عمر [illegible]
میکرده [illegible] وجوی [illegible] و منکر [illegible]
الهذیل [illegible] عمر [illegible] بزرگ [illegible] خوار [illegible]
اغنیا [illegible] عمر [illegible] بودند [illegible]
از ازواج پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] بهشت [illegible] و سایر
مقاتله [illegible] تفاوت [illegible] کلام [illegible] سنت [illegible] مردمان
الذین [illegible] از [illegible] درهم یا دینار [illegible]
[illegible] عمر [illegible]
[illegible] جز [illegible] عمر [illegible] رسول خدا [illegible]
بود [illegible] وصیت [illegible] عمر [illegible]
[illegible] وصیت [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله
[illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] وصیت [illegible] پیغمبر بود
[illegible] ابوبکر وصیت [illegible] داشت [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] عمر [illegible]
[illegible] وصیت [illegible]
[illegible] رسول [illegible] علی [illegible]
[illegible]
[illegible] علی [illegible] آخر الزمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کتب [illegible] سابق [illegible]
[illegible] کتب [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] صحیح [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وصیت [illegible]
[illegible]
[illegible] عمر [illegible]
[illegible] وصیت [illegible] اللهم [illegible]
الولایة [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] صحیح [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible] پیغمبر
مدفون [illegible] ابوالعنین [illegible] رسول خدا [illegible] پیغمبر [illegible]

[illegible]

دفن شد که آنحضرت را مانند ام زندگانی با یونس و حبیب شیخ ابو الهذیل گفت که نه از عایشه بود و نه
ابوبکر سزاوارتر بآن است [illegible] عایشه در آنجا دفن [illegible]
خردمند آن سخن ناپسند [illegible] علم
[illegible] تمام مردم [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از هشت یک لک التسع من الثمن [illegible] عایشه
چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام در خطابه [illegible] تجملت تو تجملت
تبغلت و ان عشت تفیلت لک التسع من الثمن فی الکل تطمعت [illegible]
[illegible] میراث پیغمبر
[illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible]
عایشه [illegible] فاطمه علیها السلام [illegible]
[illegible] علی علیه السلام [illegible] ابو الهذیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الهذیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

لانجو

[illegible] ذو النورین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابوذر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رضی الله عنه [illegible]

[illegible]

و زمین ... [illegible]

[illegible]

ابوالعلا ... [illegible]

[illegible]

سلام علی التاریخ المغرب · تحیة صب بر مکتب
غزال راتعه بالبلیخ · الی دیر زکی المجر الخصب
ایا من اعان علی نفسه · بتخلیفه طائعاً من احب
سا ستر والستر من شیمتی · هوی من احب لامن احب

و نیز دیر زکی [illegible] در غوطه دمشق و ... [illegible]

[illegible]

دیا فاطمه دختر خود را فاطمه ... [illegible] ... در دنیا و آخرت ... [illegible]

مقربین ... علم او بیشتر و علمش ... [illegible]

... [illegible] ... از فاطمه ... [illegible] ... در زمین ... [illegible]

و ... [illegible] ... فرشتگان ... و خطبه ... درخت طوبی ... [illegible]

... [illegible] ... فرزندان حسن صلوات الله علیهم ... [illegible]

... [illegible] ... ابوالهذیل ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... ابوالهذیل ... [illegible]

... [illegible] ... لا اله الا ... [illegible]

... [illegible] ... ابوالهذیل ... [illegible]

خواندم ... عاقل ... [illegible]

... [illegible] ... احوال او ... [illegible]

... [illegible] ... صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... دیگر ... [illegible]

... [illegible] ... ابوالهذیل ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

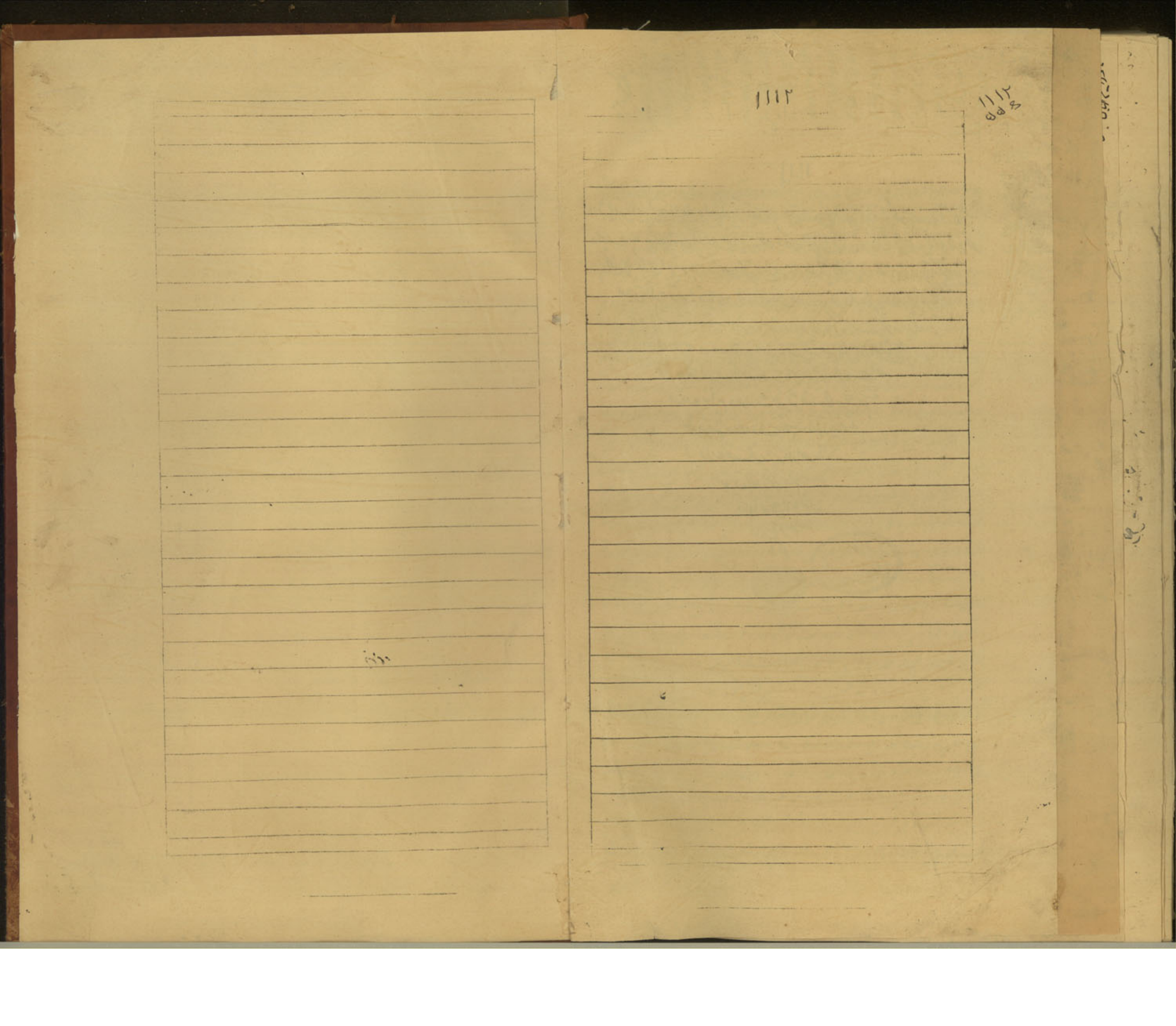
... [illegible]

... [illegible] ... ابوالهذیل ... [illegible]

و مرا در عبارت در اینجا بود و جمع آن بر ظاهر گذشت و در این موضع ذوق و این شعر ادیب را در
ایا سرو بستان زکی سلمتما وغال بن ابی نائب الحدثان
ویا سروی بستان زکی سلمتما وفی لکما ان تسلما بقان
و در معجم البلدان از دیر امر روایت نیست و در تصحیف آن نیز خبری نظر نیامد و الله اعلم
حمد آن را و شکر آن را که بعد از مهر و شش ماه و سیر با عمر واکم داد و حیات دادند در این عصر و از سیر یا زدهم
ربیع الثانی مطابق سال فرخنده فال لوی ئیل سعادت تحویل یک هزار و سیصد و پنجم هجری نبوی
علیه و آله الصلوة و السلام روز یکشنبه نحت شیمه حمیده ظل الله شاه خورشید کلاه ماه کلاه ستاره سپاه
ایمان پناه کوفر درگاه قطب انباه فرخ اکلیل شاه دارا شوکت سکندر رفعت السلطان العادل
والخاقان الباذل کاسر کسر الکاسره جابر جبر الجبابره نگهدار اسلام و اسلامیان نشاندار دانایان گوشه
دین عزت آیین فخر السلاطین ظهر ارض الارضین شهریار نامدار تاج بخش تاجگذار باج بخش باج گیر
ابن السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان الاعظم الارفع الاقدس السلطان
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله تعالی ظلال دولته و قوام سلطنته الی یوم القرار از کمال هنرمندی و علم و فضل و دانش
گونه بازار هنرمندی و کمالات و از انوار معرفت و معارف بهره کامل فی علم جمله و فنون
ترقی و حوصله و فضایل چنانکه شرح این محمد در تاریخ وقایع دولت ابد مدت مفصل لکن مجلد اول
این کتاب مستطاب از برکات وجود حضرت و از فرمایشات مقام امام که محمد حسین شرح و بسط
در رساله علیحده ثبت و تالیف و بحث و تحقیق مطالب عالیه در مراتب سامیه تحریر نگردیده است
لیکن و قلم این بنده فراوان فراوانه حمیت ختم یافت و از برکت این امام همام علیه السلام
غایتی هایی از قدر و عقو تمام عوالم ملکیه از معلومات این کمترین بنده شرمنده عاشق و محزون
مسیر انجم و زیر نقابیه که باید علم الرجال و تاریخ افزار النافع بمقدار بقیه مقالات آنحضرت
و اولاد امجاد ائمه هدی تا غایت احوال ساطع حضرت امام العصر صاحب الزمان صلوات الله
تعالی علیهم به ترتیب و تبویب در نظر داریم موفق گردد و موجبات دوام سلطنت و قوام مملکت و نظام
دولت و ملت و شوکت و ثروت و عظمت و حشمت اعلیحضرت ظل الله شاه و تمام اهل العلم فی الامم شوق
و تکیل و امر زیاد امورات و حسنات هر جنبه ایجادات فرصت و رحمت فوائد و بر المطالب
شود و تعلیم بجز کتب بادیه از یاد بقیه سرتاسر خیال و نوع هر روز و توم مجرب کثیر
کسب هر کس بود و این جلد که از احوال حضرت سجاد علیه السلام از تمامت فتح الموکب برکت آنحضرت

این مجلد

این مجلد از شرح و بسط و این گونه تحقیقات و تدقیقات در نظر اهل فضل مکتوم نیست در هر حال
و بحث مسئله هم کمتر شد آمد محل غرابت نبود بلکه برای بنا کار و دولت علیه طور آن کافی نبود
گفتنی چنانکه برای ما شرح آن رفته است تحریر این مجلد برای طبع به اتمام این بنده حقیر افزون [illegible]
توفیق الهی و توجه بشوق و دعای دوام دولت حضرت ظل الله دام ملکه و سلطانه جمع تحریر [illegible]
بنده را نسبت با دقت این بنده بسخنه و اوقف از و از درست بکرده [illegible]
جزا از روی صدق و صداقت عرضه داشته است معترف از زمان زمان
حمله چنانکه لاهی در نظر معرفت انسانی با آن شده است اغلب
ادکاره بوانع و حوادث غیر مترقبه و کارهای تحریرات
غیر مترصده مصادف بوده است لهذا امیدواری
از معرفت تحریر این مجلد مجورم باد
توفیق نگارش هم موجود شد
والله الموفق لاتمامه
والمطلع اعلم
[illegible]



١١١٢
١١١٢
٥٥٨

